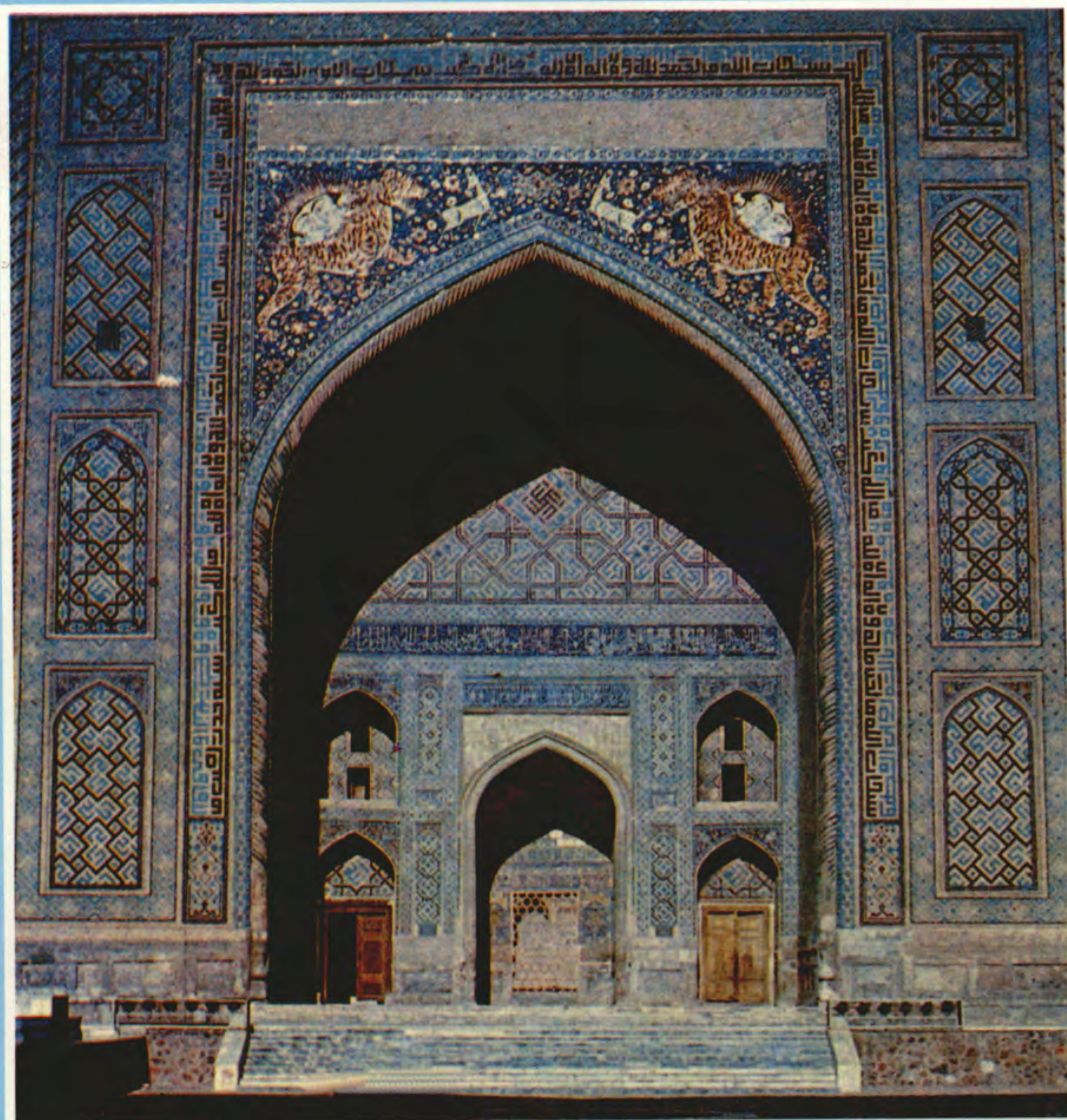
تاریخ ادبیات ترکی اوزبیکی

بخش دوم

ادمی ایرسانگ دیماگیل آدمی
آنی که یوق خلق غمیدین غمی



امیر کبیر نظام الدّین علیشیر نوایی

تألیف : ن ملّه‌ییف
ترجمه، تحقیق و نگارش : برهان الدین نامق شهرانی

سال : ۱۳۷۹

یولنی یمان یخشی سیدن ییمه غم
بسم اللّه دیگیل وقـویغـیل قـدم

نوایی

نوا سیز اولوس نینگ نوا بخشی بول
نوایی یمان بولسه سین یخشی بول
مین اربولسام و بولما سام آشکار
بوسوز لارنی قویدوم سینگا یادگار
کیراك بولسا باری شعارینگ سنینگ
که کونین ارا تنگری یارینگ سنینگ

(نوایی)

مـغنی توزوب چینگا وزنیـدا چنگ
نوا چیك کـه هی هی، اولنگ جان اولنگ
دیسانگ سین که جان قرداشیم یاریار
مین آیتای کـه مونگلوغ باشیم یار یار

(نوایی)


بسم الله الرحمن الرحيم

تألیف: پروفیسور ن.. ملّه ییف



تاریخ ادبیات ترکی اوزبیکی

بخش دوم

امیر علیشیر نوایی

ترجمه، تحقیق و نگارش: برهان الدین نامق شهرانی





امیر نظام الدین علیشیر نوایی

بسم الله الرحمن الرحیم

امیر علیشیر نوایی

اگر بیر قوم گر یوز یوقسه مینگ دور
معین ترك اولوسی خود مینینگ دور
آلیب مین تحت فرمانیمدا آسان
چیریك چیکمای خطای دین تا خراسان
خراسان دیمه کیم شیراز و تبریز
که قیلمیش دورنی کلکیم شکر ریز
کونگل بیرمیش سوزو مگا ترك جان هم
نی یلغوز ترك بلکه ترکمان هم
نی ملك ایچرا که بیرفرمان یوباردوم
انینگ ضبطی غه بیردیوان یوباردوم

(نوایی)



آدمی ایرسانگ دیما گیل آدمی
آنی که یوق خلق غمیدین غمی

(نوایی)



بسم الله الرحمن الرحیم

امیر علیشیر نوایی

(۱٤٤١ - ۱۵۰۱ میلادی مطابق ۸٤٤ - ۹۰٦ هـ ق)

سخنورومتفکر سترک اوزبیك امیر نظام الدین علیشیر نوایی از یگانه گان دورانش است. نام و مقام و میراث فرهنگی این دانش مرد بلند آوازه و یزدانشناس ترکان همانند دیگر گرامی شاعران و اندیشه گران گیتی چون هومر، دانته، رودکی، فردوسی، نظامی و شوتاروستاویلی، سعدی، جامی، شکسپیر، بالزاك، پوشکین، تولستوی، رابندر نات تاگور و لوسین جاوید و فنا ناپذیر است.

نوایی تمام کار کردها و فرا ورده های فرهنگیش را وقف مبارزه برای سعادت و خوشبختی، آرامی وآسوده حالی انسان مستضعف، نابودی تاخت و تازها و جنگهای خانمانسوز و ویرانگر وقت و آبادی و ترقی و شگوفایی و رشد و بالنده گی هنر و ادبیات وعلم و دانش کرده است.

نوایی بگونه بزرگمردانساندوست، اندیشه گر سترگ، وزیر با تدبیر دولت، سخنورتوانا و بنیاد گزارزبان ادبی ترکی اوزبیکی تبارز میکند و ادبیات کلاسیك اوزبیکی رادر آستانه مرحلهء تازهء از برومندی قرارمیدهد.

نوایی بگونه انسیکلوپیدیست با استعداد کمال میابد. و آثارتازه وارجناك زیاد میآفریند، رهنمای حیات فرهنگی عصرش میشود،از اهل علم و دانش و هنر و ادبیات حمایت و پشتیبانی میکند به شرف استادی بسیاری از سخنوران دورانش میرسد.

نوایی ازناملایمات دوران نا امید نمیشود شکست را درزنده گی نمیپذیرد تمام آرزوهایش امروز جامه عمل میپوشد. در محاکة اللغتین از وی درباره آرزوهایش چنین میخوانیم:

«امیدوار چنانم که مرتبهء سخنم از اوج معانی فرود نخواهد آمد و ترتیب

کوکبه ام از درجه عالی تنزیل نخواهد کرد...».

«محاکمة اللغتین، نوایی، ترجمه تورخان گنجه یی ص ۲۸».

ترکی زبانان نوایی را دوست دارند و به وی و به آثارش به دیدهٔ، قدرمینگرند، ازمیراث فرهنگی پربارش میآموزند، ذوق، زیبا پسندی خود راارضاء میکنند، جوانب سلبی آثار نوایی راکه درنتیجه شرایط حاکم بر جامعهٔ آنوقت به وجود آمده است بخوبی درک مینمایند.

عملکرد و تاریخ فراگیری میراث فرهنگی نوایی:

کارفراگیری میراث گرانبهای نوایی و عمل کردهای ثمربخش وی در برگیرندهٔ بیشترازپنجصد و شصت سال اخیر بوده و این تاریخ درست از سدهٔ پانزدهم میلادی با آثار معاصرانش میآغازد و درمیان کمتر از شش سدهٔ مراحل گوناگون از ترقی و تعالی را میپیماید نوایی شناسی درسالهای پسین وارد مرحله نوین میگردد و در طی مدت بسیارکوتاه، به دستآوردهای بزرگ نایل میآید.

منابع و سرچشمه های فراگیری کارکردهای فرهنگی و چگونه گی زنده گی نوایی:

در زمینهٔ فراکیری فعالیتها و چگونه گی زنده گی نوایی پیشتراز همه میراث فنا ناپذیر فرهنکی او فراراهٔ ماقرار میگیرد. درتمام آثارش و به ویژه در منشآت، و قفیه، خمسة المتحیرین، خطبهٔ دواوین ، مجالس النفایس و محاکمة اللُغتین آکاهیها و حقایق بسیارارجناك درارتباط به زنده گی و فعالیتهای فرهنکی وی موجود میباشد.

این حقایق و آکهاهیها در برگیرنده زنده گی شخصی، چگونه گی حیات فرهنگی برنامه ها و کارکردهای ایجادی، تاریخ ایجاد آثار جداگانه، خدمات عام المنفعه، کارهای مهم ایام مهرداری و وزارت، مبارزات برای رفاه و آسایش مردم، مناسبات با دوستان و دشمنان و رقبا و آرزو ها، تلاشها و کوششهای اسلامی و انسانی نوایی بزرک می باشد.

درکارفراکیری میراثهای گرانبها و کار کردهای ارزشمند نوایی پیشتر از همه آثاریکه از طرف دانشمندان معاصر وی آفریده شده اند بما کمك میکند و این

آثار درزمینه از شمار سرچشمه ها و نشانیهای اساسی بشمار میآیند.

مکارم الاخلاق (۱) حبیب السیر، خلاصة الاخبار، خواندمیر، تذکرة الشعرا دولتشاه سمرقندی، بابر نامه، ظهیرالدین محمد بابر، بدایع الوقایع واصفی هروی و دیگر ها... همه از شمار همین آثار ارجناک و عمده میباشند.

افزون بر آنچه که دربالا برشمردیم در آثار مولانانورالدین عبدالرحمن جامی مثل یوسف و زلیخا، خردنامه اسکندری، بهار ستان همینگونه درتالیفات نویسنده گان متاخر در پیوند به فعالیتهای ایجادی نوایی به معلومات و آگاهیهای قیتمدار و مهمیکه بیانگرتحسین و ارزشیابی از کارهای فرهنگی وی میباشد نیزبر میخوریم.

در این منابع و سرچشمه ها همراه با ارقام وحقایق و دانستنیهای لازم و آفاقی، نظریات و باورهای عینی بعضا با عدم خیره گی وتاریکی روابط و مناسبات دو دوست دیرین دبستانی نوایی و حسین بایقرا، گذشت ایشان در برابر همدیگر و نادیده کرفتن اختلافات میان آنها و در نهایت به فضایل ویژهٔ نوایی و صورت ملکوتیش ما نیز واقف میکردیم.

دراینجا باید یاد آور شویم که در کار فراگیری زنده گی و کارکردهای فرهنکی نوایی و روشنکری وقایع تاریخ سدهٔ پانزدهم میلادی استفاده انتقادی ازمنابع شمرده شدهٔ بالایین ازشمار ضروریات بشمار میآید.

سیمای نوایی درتمام تذکره هایی که پس از وی ایجاد شده و همچنان درکتابهای تاریخ و معماهایی که ازجانب سخنوران پسین درارتباط به وی آفریده شده بگونهٔ گسترده و همه جانبه ترسیم شده است.

آتشکدهٔ آذر لطف علی بیك آذر، تحفه سامی سام میرزای صفوی، مجمع الفصحای رضا قلیخان هدایت، لطافتنامه فخری هروی، تاریخ رشیدی میرزا حیدر دوغلات، تام التواریخ (۲) عبدالمؤمن خان و دیکران همه از همین جمله آثار اند.

این آثار همانند آفریده های که در عصر نوایی ازجانب معاصرانش به میان

۱- مکارم الاخلاق در شرح زنده کانی تالیفات و آثار عمرانی امیرعلیشیرنوایی تالیف غیاث الدین خواند میرازجانب محقق و دانشمند عبالغفار بیانی با مقدمه، تصحیح، تحشیه، تعلیقات و فهارس درسال ۱۳٦۰ خورشیدی برای بار اول از روی یکانه نسخه کتابخانه برتیش موزیم لندن ازسوی وزارت اطلاعات وکلتور به افتخار آغاز دهٔ تحقیق بر آثارامیرنظام الدین علیشیر نوایی و خصوصیات عصر وی درمطبعهٔ دولتی کابل اقبال چاپ یافته است. در اوزبیکستان نیز به الفبای سریلی نشر کرده اند. مترجم

۲- رجوع شود به چشمه حیات بخش ع. حیتمتوف، (مقاله ییست که در باره نوایی آکاهیهای تازه را ارائه میدارد) نشریات صنعت وادبیات غفور غلام، تاشکند، ۱۹۷٤ میلادی

آمده اند آگاهیهایی لازم و حقایق پر قیمت عینی رادر پیوند به تاریخ ادبیات ترکی اوزبیکی به دسترس مامیگذارند.

در کارفراگیری میراث ادبی و کارکردهای فرهنگیش آنچه که درارتباط به او در ایجادیات گفتاری مردم آمده است نیزدر خور اهمیت و توجه فراوان میباشد. درمورد نوایی در آثار گفتاری ترکها وتاجیکها و دیگرمردمان منطقه زمینه های زیاد وجود دارد. در داستانها و افسانه ها، حکایتها، و لطایف ومطایبه های آنان این موضوع را بخوبی دیده میتوانیم.

اگر در این آثار مارخدادهای تاریخی را بگونه عینی به تماشا بگیریم نوایی راکه افکار مردم آفریده است میتوانیم به ملاحظه بگیریم، نوایی را که مردم صمیمانه دوست دارند و به آثارش ارج و منزلت زیاد مینهند و نوایی را که به دیده، مردم بگونه انسان بزرگمنش دانشی مرد و وزیر با تدبیر دولت، سخنور و اندیشه گر با استعداد، صاحب ذکاوت و فراست، فطانت و زیرکی فراوان مجسم شده است. و نوایی را که حامی مستضعفین، بیوه ها و بیچاره گان و ناتوانمندان روزگاراست و نوایی را که فرزند صدیق و راستین مردم و سخی و جوانمرد و عالی جناب است به تماشا میگیریم.

مردم در باره نوایی اینگونه اندیشیده اند و سیمای دلخواه ازنوایی آفریده اند و در باره وی آثار گوناگون ایجاد نموده اند و نوایی به این شکل به قهرمان مردم مبدل شده است. اگردر بسیاری از آثار نوشته از تیره گی وخرابی نهایت روابط دو دوست دیرین و صمیمی (نوایی و حسین بایقرا) و اختلاف میان ایشان قیدی بعمل نیامده باشد در آفریده های غیر نوشتاری و گفتاری مردم اختلاف میان آنها ازشمارمسایل عمده و اساسی به شمار می آید. در آثار مردم نه تنها ضدیتهای میان آنان را تا درجه معین موافق و مطابق به حقایق می یابیم بلکه مبارزه، را که درجامعه فیودالی بین طرفداران باورهای پیشرو و پسگیرا وجود دارد بگونه واقعی ازروی این اختلافات و ضدیتها نیزدرك کرده می توانیم. داستانها قصه های مثل، نوایی وجوان، نوایی و چهل وزیر، نوایی وگلی میرعلی و سلطان حسین (میرعلی شیر و سلطان حسین) که در ادبیات گفتاری اوزبیکها آمده است همراه با داشته های ترکمنها و دیگر ترکها در این زمینه همه و همه در حصه شناسایی سیما کامل نوایی خدمت مینمایند و همینگونه در بعضی ازحکایتهای دری زبانان و دیگر مردمان به همین عناوین برمیخوریم سیمای فنا ناپذیر نوایی را به شکل مکمل و همه جانبه ترسیم میدارد.

فراگیری میراث فرهنگی نوایی درگذشته:

نوایی درتمام مراحل ادبیات کلاسیک ترکها البته پس از سدهء پانزدهم میلادی به گونه سخنور توانا و استاد عالی مقام و گرامی شخصیت طرف قدرمردم متبلور و متجلی گردیده و آثارش در همه زمانه های پسین ازجانب خطاطان و خوشنویسان بزرگ بامحبت فراوان نوشته شده و بانقاشیهای نقاشان بلند آوازه مزین گردیده است.

در سالهای هفتاد سدهء نزدهم میلادی پس از آنکه درترکستان مطبعه ها ایجاد میگردد، خمسه، چهار دیوان و رسالهء وقفیه و سایر آثار نوایی چندین بارزیرچاپ میروند و از آثار وی بگونه کتابهای کمکی ومعاون ومتمم درمدارس و مکاتب استفاده به عمل میآید. غزلهایش جامه موسیقی میپوشند، سخنان حکمت آمیز و پند گونه وی به ضرب المثلها و شبه مثلها مبدل میشود، مردم ازقهرمانان فنا ناپذیر آثارش الهام گرفته کوهی نزدیك بیك آباد رابه کوه فرهاد و وادی آنرا وادی شیرین نام می نهند، ایجاد گران مردم درمورد فرهاد و شیرین لیلی و مجنون وبهرام و دلارام آثار جدا گانه و تازه به وجود میآورند. تمام سخنوران ترك زبان و ترکی گوی ازنوایی میآموزند و عنعنه های پسندیده فرهنگی اورا ادامه داده و درراهء همگانی ساختن آن میکوشند. چنانچه از شمار آنها مونس خوارزمی دریکی ازسروده هایش اینگونه بیان داشته است:

سوزایچرا، نوایی که جهانگیر تورور
مونس گامعانی یولیدا پیر تورور

نوایی که در سخن جهانگیر است در راه معانی نیز پیر و رهنمای مونس میباشد.

همینگونه از آگهی در اینمورد چنین میخوانیم:

آگهی کیم، تاپغای ایردی سازی نظمینگدین نوا
بهره گر یوقتور نوایی نینگ نواسیدین سنگا

ترجمه:

اگر تو ازنوای نوایی بی بهره می بودی
اگهی که ازساز نظم تو نوامی یافت؟

به آثارنوایی نظیره ها و غزلهایش مخمسها بیشمار ایجاد میشود و اینگار تا سرحد یك سنت ادبی میرسد. یکی ازنویسنده گان بنام عمرباقی ازمثنویهای فرهاد و شیرین و لیلی ومجنون نوایی متن مختصر نثری تهیه میکند میر مخدوم

یکی دیگر از قلمبدستان و فرهنگیان کار تهیه متن نثری خمسه را به استثنای مثنوی حیرت الابرار تحت عنوان نثر خمسه بی نظیر به انجام میرساند به اساس آثار نوایی با واژه نامها ایجاد میشود و یامتنهای جداگانه آثارش در آنها بگونه گسترده جای میگیرد. کذ شته از لغتنامه های متعدد دری و ترکی در اینجا میتوان از منتخب اللغات محمد خاکسار یکی ازدانشمندان خوارزم به زبان ترکی اوزبیکی بگونه نمونه یاد کرد که در سال ۱۷۹۸ میلادی مطابق ۱۲۱۳ هـ ق تالیف شده است البته تمام اینکارها در بین چهار صدسال از سده های شانزدهم تا نزدهم میلادی صورت میگیرد. این فاصله بسیار کم و اندک میباشد زیرا آثار نوایی در جریان سالهای متمادی از استفاده اکثریت مردم بدور میماند و بسیاری از مردم ازخواندن و نوشتن و آموختن آفریده های نوایی بی بهره میمانند. در جریان این مدت میراث علمی و ادبی نوایی بگونه علمی فراکرفته نمیشود

آثار نوایی درمیان سده ها ازکتابی به کتابی انتقال و اقتباس شده و در آنها تحریفات بیجا و خطاها و تصحیحات بیمورد فراوان راه مییابد. کارمتن شناسی بگونه علمی و درست به پیش برده نمیشود. محافل پسگیرا به استفاده از شرایط حاکم برای جلوگیری ازانتشار آثار نوایی در کتابخانه ها و فراگیری آن ازطرف مردم عامه دست به کوشش و تلاشهای خصمانه میزنند بعضی از محافل آثارنوایی را به تحریف کرفته به وی تهمتهای مثل وزیراخلاصمند شاه، بیانگر عقاید تصوفی میبندند. یکی ازشعرای دربار در سده، نزدهم میلادی بنام ادا باخود ستایی وخوشآمد کویی بی معنی دراین باب چنین میآورد:

کرنوایی دین ادا سوزینی آرتور سانیتانک؟
شه عمر افضل موبا سلطانحسین بایقرا

ترجمه

اگردر سخن از نوایی ادا پیشی کند جای تعجب نیست
شاه عمر (امیر عمر خان) برتراست یا سلطان حسین بایقرا؟

و به اینکونه در پی کمرتی نوایی میبرآیند. آثار نوایی البته درطول زمانه ها بگونه بسیار کم مورد شناسایی قرار نکرفته است در فراگیری آثار نوایی و شناسایی چهره واقعی وی درمیان سده ها همراه با عنعنه پسندیده و ایجادی، امر سلبی و کارها و حرکتهای ضد علمی نیز وجود داشته است و کوشش میشده که فعالیت هاو کارکردها و آفریده های ثمر بخش علمی و ادبیش مورد تحریف و وارونه گی و محو و نابودی قرار گیرد. کارکردها و آفریده های ثمر بخش

نوایی زمینه خوبی را جهت تحکیم علایق و روابط فرهنگی درمیان مردمان منطقه به وجود میآورد. نوایی بزرگ که طرفداردوستی واقعی ملتها است زبان و ادبیات بسیاری ازمردمان منطقه ازجمله تاجیکها، ایرانیها، هندیها، عربها، و دیگران رابگونه درست و محبت تمام فرا میگیرد، و به نوبت خود با آفریده های گرانبهایش به این زبانها غنا میبخشد و به اینگونه تأثیر به سزای را در ترقی ادبیات مردمان منطقه ازخود بجا میگذارند. دوستی نوایی با جامی و همکاری فرهنگی میان ایشان نمونه خوبی است بر تاریخ دیرین و مناسبات حسنه فرهنگی این دو خلق کبیر هم خون ترک وتاجیک.

درگذشته های دور و نزدیک روابط دوستی و همکاری فرهنگی نوایی و جامی که از شاگردی واستادی میآغازد به زودی همه زمینه های حیاتی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی این دو ملت بزرگ را در برمیگیرد. نوایی از جامی درتمام این زمینه ها مشوره و مصلحت میگیرد، ازمیراث جامی میآموزد و به ارزشیابی آثارجامی میپردازد به آن بهای بلند میدهد وخمسة المتحیرین رابه جامی اهدا میکند. در عین زمان جامی آثار و آفریده های بدیعی نوایی را به دیدهء قدرنگریسته به آن نیز بها ی بلند میدهد. جامی نیزازنوایی مشوره میجوید آثار تازه خویشرا نخست به او میخواند، چنانچه ازنوایی درخمسه در این باب اینگونه میخوانیم.

نامه غه کیم رقم ایتیب خامه سین،
کورمادی، مین کورمایین،ایل نامه سین

«وقتی اثری را تازه ایجاد میکرد پیش از آنکه به من بخواند به کسی از آن چیزی نمیگفت».

همینگونه درمحاکمة اللغتین نیز در این ارتباط چنین میخوانیم:

«این اوراق راازآغاز تا انجام نظر افگن و آنچه دراین باب برخاطرت می گذرد بازگوی و آنچه در جواب میگفتم مقبول می افتاد».

نظرنوایی را با محبت و صمیمیت تمام قبول میکرده است به اینگونه عشق و محبت به نوایی و خواندن و آموختن و کارگیری ازآثار آن در امورزنده گی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و دیگر زمینه ها روز بروز فزونی میگیرد. آثار نوایی از طرف خطاطان و خوشنویسان بزرگ منطقه بار باراستنساخ میشود و در شمار آثار نایاب کتابخانه ها جا میگیرد. برای شناسایی بیشتر آثارنوایی، تالیف لغتنامه ها آغاز می یابد. در سال ۱۵٦۰ میلادی (۹٦۸ هـ ق)

علاء بن محبی اللغات النوائیه و الاشتهادات الجغتائیه را می نویسد. در سده هجدهم میلادی میرزا مهدیخان میانی اللغة و سنکلاخ را ایجاد میکند. در سده نزدهم میلادی فتحعلی قاجارلغت ترکی را و شیخ سلیمان افندی بخارایی لغت چغتایی و ترکی عثمانی را به وجود می آورند

درتمام این آثارو امثالهم ازواژه های کار برد نوایی استفاده شده است بسیاری ازاین واژه نامه ها به زبان فارسی دری تألیف شده اند. و از جمله فقط لغت نامه،شیخ سلیمان افندی بخارایی به زبان ترکی است.به مرور زمان رفته رفته آثار جداگانه، نوایی به زبان مردمان دیگر منطقه نیزگزارش و ترجمه میشود. این امر زمینه، پیدایش آثار جدید را مهیا میکند. مجالس النفایس نوایی در سده، شانزدهم میلادی برای چندین بار به زبان فارسی دری ترجمه میگردد لامعی یکی ازسخنوران ترك متوفی سال ۱۵۳۱ میلادی مطابق ۹۳۸ هـ ق داستان شیرین و فرهاد را بکونه، مختصربا اضافه، بعضی دگرگونیها به زبان ترکی عثمانی برمیگرداند. این بر کردان در سال ۱۹٦٥ میلادی مطابق ۱۳۸٥ هـ ق از طرف آگاه سری لوند به نشرمیرسد.

دربخش دوم اثر شاه سراندیب و زیارت سه فرزند جوان خریستافر ارمنی تبار (این شخص درتبریز زنده کی میکرده) که به زبان ایتالوی نوشته شده است، از داستان سبعه سیار نوایی سرکذشت بهرام کورو دلارام حکایت میشود. این اثر در سال ۱٥٥۷ میلادی مطابق ۹٦٥ هـ ق به زبان ایتالوی، نوشته شده و در ویانا به نشر رسیده است همین کونه در سده، هفدهم میلای یکی ازسخنوران گرجی به نام چیچشویلی در داستان بهرام کور از داستان سبعه سیارنوایی به ویژه از قصه، بهرام و دلارام سود میبرد. ترجمه، آثارنوایی درزمانه های پسین هم ادامه مییابد تاریخ ملوك عجم نوایی ازطرف فنایی یکی ازدانشمندان ترك به زبان ترکی عثمانی ترجمه میشود. این ترجمه در سال ۱۷۸۲ میلادی (۱۱۹۷ هـ ق) تحت عنوان تاریخ فنایی درویانا به نشر میرسد.این اثرازشمار آغازین آثار معلوم نوایی است که زیور چاپ مییوشد

درپایان سده، نزدهم میلادی و آغازهای سده، بیستم میلادی محاكمة اللغتین نوایی به زبان ترکی عثمانی و تاتاری ترجمه میشود به این ترتیب بگونه روز افزون بانوایی و آثارش مردم مشرقزمین ازنزدیك اشنایی پیدامیکنند و او درشمارسخنوران بلند مقام بسیاری از آنها قرار میگیرد و طرف توجه و مورد احترام ومحبت آنان واقع میشود اکثر از سخنوران ترك زبان نوایی را ازشمار

استادان خود میشمارند و ازمیراث فرهنگی وی میآموزند تعداد زیادی ازسخنوران دری گوی و نویسنده گان و شاعران آذر مثل فضولی، کشوری، میرزا فتحعلی آخندزاده و علی اکبر صابری و همینگونه شاعران بزرگ مثل مختوم قلی فراغی وذلیلی ازسخنوران ترکمن و همچنان ازنویسنده گان و قلمبدستان قزاق مثل ابای (۱) و از شاعران قراقلپاق همانند بیردق، حاجی نیاز و از تاتاران همگونه عبدالله توقای و قیوم ناصری... و امثالهم نام نوایی را باحرمت و اکرام تمام بر زبان رانده و به آثارش بهای بلند داده و درمورد داشته های جداگانه او نه فقط ابراز نظرنموده اند بلکه نظیره ها نیزآفریده اند.

فضولی که از نوایی آموخته است ازکلام وی الهام گرفته، در این مورد چنین میآورد:

ترک و عجم و عربدا ایام
هرشاعره ویرمیش ایردی بیرکام
اولیشدی نوایی سخندان
منظور شهنشه، خراسان

ترجمه: زمانه به هرسخنوری ترک، عجم و عرب کامی داده و مقام، نوایی نیز ازاین کام در زمانه خویش بر خوردار بوده و طرف توجه شنهشاه خراسان (حسین میرزا بایقرا) واقع گردیده است....

از کشوری یکی دیگرازسخنوران آذر در سد شانزدهم میلادی درباب وی چنین میخوانیم:

نوایی همتیدین کشوری اهل نظر اولدی
ترجمه: ازهمت نوایی کشوری اهل نظر گردید.

همینسان ازسخنوران قزاق ابای که ازنوایی آموخته است نیز در این باب چنین بخوانش میگیریم:

فضولی، شمسی، صیقلی
نوایی، سعدی فردوسی
خواجه حافظ بو همه سی
مدد بیریه شکری فریید

همینگونه از شمار آنها از سخنوران قراقلپاق از بیردق نیز در اینمورد اینگونه آمده است:

۱- قونتبایبف

چهارکتابدین نورا قاچدیم
نوایی دین سواد آچتیم
فضولیدین دُور لارساچیتم
دلبرلارنی ایرلار ایدیم (۱)

همانکونه که در ادبیات غیرنوشتاری و گفتاری اوزبیکها در موردنوایی حکایتها، لطیفه ها ومطایبه ها، آفریده شده در ادبیات غیرکتبی و شفاهی مردمان دیگرمنطقه، ما نوایی بگونه سخنوربزرگ، انسان عدالت پرور و بشر دوست نیزمجسم میکردد. این موارد همه از موجودیت علایق فرهنگی و ادبی دیرین و تاریخی میان آنان حکایت میدارد.

* * *

اگر اروپاییان از سده، شانزدهم میلادی به بعد با آثارنوایی آشنایی پیداکرده باشند کارفراکیری آفریده ها و فعالیتهای نوایی بگونه اساسی درسده نزدهم میلادی آغاز میباید. (۲) در نیمه، اول سده نزدهم میلادی متن آثار نوایی و همه واژه نامه هایی که بر اساس آنهاتهیه شده بودند به پای نشرمیروند، یکی ازشرقشناسان فرانسوی به نام کاترمیر در سال ۱۸۴۱ میلادی (۱۲۵۷ هـ ق) درمجموعه، خود محاکمة اللغتین و تاریخ ملوک عجم نوایی را میگنجاند. پس از

۱- همینطور، توکوسای نماینده نثر لیریک قیرعیری این شعر را بنام نوایی سروده و در آن اریکانه کی اوزبیکها باقیرعیر ها سخن گفته است

علیشیر بومنگو اوتاس شعری حیات
هر بیرسوزی تیلمیر ده کارکار کنانت
دعوت کبی یانگرب یورکن کوی لریدن
یورك مدد، الهام الرسایار نجات
اولوغ شاعر سنینگ تیلینگ منینگ تیلیم
قاردشیم سن منینگ تیلیم سنینگ تیلینگ
کویلی بیرکین هم نفس سن زمانا مکار
آ، شعریت چراغاند یرسننگ بولینک

ترجمه علیشیر، این زنده کی شعری ابدی است و نمی میرد، هر کلامش در دل ما بال می کشاید، از نغمه های پر شور دعوت مانندت، دل مدد و الهام میکیرد ونجات میابد شاعر بزرگ زبان تو زبان منست، برادرمنی، زبان من زبان تو است، نغمه بخوان، و هم نفس زمان شو، ای دنیای شعر راه تو چراغان است تاریخ زبان و لهجه های ترکی ص ۲۴۳ و ۲٤٤

۲- خریستافر تبریزی ارمنی تبار در سده، شانزدهم میلادی اثر شاه سراندیب و زیارت سه فرزند جوان را بر اساس قصه هشت بهشت امیر خسرو دهلوی و سبعه سیار نوایی نوشته است اگراین اثر درسده، شانزدهم میلادی به زبان ایتالوی و پسانها چند زبان دیگر اروپایی بر گردان شده باشد بر صاحبان بصیرت و اهل تحقیق و پژوهش ایجاد و افرینش بخش دوم آثار خریستافر به اساس داستانهای نوایی تا انوقت نامعلوم بوده درمورد شاه سر اندیب و شهزاده های آن در ادبیات اروپا هم آثارزیاد آفریده شده است اینموضوع در آثار ولتر بنام زیداکی و در آثار مارك توین بنام تام سایر در خارج نیز راه یافته است و در سده هجدهم میلادی یکی ازنویسنده گان انکلیس بنام خاراس اولپان هم حکایت سه شهزاده، سراندیب را نوشته است

گذشت مدت کمی از آن یکی از دانشمندان روس بنام ی. ن. بره زین دراثر بنام مجموعه ترکی از آثار نوایی پارچه های جدا گانه قید میکند. (۱)

فراگیری میراث فرهنگی و فعالیتهای نوایی م. نیکیتسکی رانیز به طرف خویش جلب نموده است. و این بزرگمرد بانوشتن رساله علمی در سال ۱۸۵٦ میلادی (۱۲۷۳ هـ ق) تحت عنوان امیرنظام الدین علیشیر و اهمیت وی در ساحهء ادبیات و دولت بگونه اساسی (۲) این کار را میآغازد.

م. نیکیتسکی از آثارخواندمیر، دولتشاه سمرقندی و سام میرزای صفوی سود جسته در شرقشناسی یکانه دوران خویش گردیده اثر در مورد زنده گی و کارکردهای فرهنگی نوایی به گونه مفصل و تا اندازهء همه جانبه میآفریند.

م.نیکیتسکی در مورد فعالیتهای سیاسی نوایی جوانب حیات فرهنگی و کارکردهای را که در این بخش پذیرا شده با نقشی که برای ترقی زبان ادبی مردمان ترک زبان(به ویژه اوزبیکان) بازیگر شده است بابها ی بلند ارزیابی نموده و به استعداد نوایی در سخنسرایی و ساحه دانش او صحه میگذارد. با وجود اینکارها او هم مثل دیگران در آخر کار به خطایی نوایی سخنور ترجمان رفته این باور نادرست رایکبار دیگر تکرار میکند. این باور افزون بر آنکه غیر علمی است حکایت از عدم معلومات کافی وی و دیگران درباره نوایی نیز مینماید. پنجسال پس از م. نیکیتسکی در سال ۱۸٦۱ میلادی (۱۲۷۸ هـ ق) در نشریهء ژورنال آسیا (ایشیا تیك ژورنال) که در استانبول به نشرمیرسید؛ موسیو بیلین که بحیث ترجمان قونسل خانه فرانسه درآنجا اجرای وظیفه مینمود مقالهء را دربارهء زنده گی نوایی وکارکردهایش به نشر میرساند.

در این مقالهء موصوف کرچه در مورد کارهایی که نوایی در ادارهء دولت به انجام رسانیده و خدماتی را که در زنده گی فرهنگی پذیرا شده است. بها ی ایجابی میدهد. مکر باید یاد آور شد که در پایان نیز این شخص هم، همچون گذشته کان خویش در مورد وی به خلاصهء بی بنیاد و نادرست نوایی ترجمان خسرو دهلوی و نظامی و جامی که خود دلیل اطلاع نادرستش از آثار بدیعی نوایی میباشد، میرسد.

همینسان یکی از شرقشناسان فرانسه به نام ایدگار بلوشه نیز به کمزنی بها ی بدیعی آثار نوایی کوشش میکند. دانشمند بلند آوازهء انگلیس چارلس ریو

۱- درمنتخبات ترکی بره زین از قصهء سیف الملوك مجلسی نیز پارچه های ارائه شده است.گرد آورنده، مجموعه قصه، سیف الملوك را از شمار داستانهای نوایی به شمار میآورد.

۲- در این اثر درمورد زنده کی نوایی و فعالیتهای او تا آنوقت آکاهیهای نخست و آغازین داده شده است و بس. مترجم

این شخص که کتلاك های تشریحی نسخه های دستنویس موزیم بریتانیا را تصنیف کرده است با دانشمند بزرک هنکری هـ . و امبری ازبعضی خطاها و اشتباهای که در این زمینه مرتکب شده اند بکذریم از نوایی بگونهء سخنوری بیمانند و بلند آوازه و زبر دست زبان ترکی و اساسکذار زبان ادبی ترکی چغتایی (اوزبیکی امروزی) ستایش نموده اند.

بدینسان مستشرقان روس و اروپایی غربی با آثار نوایی شناسایی پیدا میکنند و پس از م. نیکیتسکی و موسیو بیلین یك سلسله کارهای دیگر نیز در این ساحه به انجام میرسد. بگونه ها مثال یکی از شرقشناسان روس بنام ویلیامنینوف زره نوف در سال ۱۸۸٦ میلادی (۱۳۰٤ هـ ق) در سینت پتر بورگ لغتنامهء اللغات النوایه والاشتهادات الجغتائیه را که در سدهء شانزدهم میلادی تألیف شده است به نشر میرسانند.

شرقشناس فرانسوی پاوه دوکورتی با استفاده از ایجادیات نوایی واژه نامهٔ مینویسد. از شرقشناسان روس.ن.ی ایلیمنسکی محاکمة اللغتین نوایی را بگونه همه جانبه فراکرفته از وی بصفت نمونهء مبارزه شدید برای ترقی و تعالی زبان مادری، لسان ادبی ترکی چغتائی، (اوزبیکی امروزی) به تصویر میگیرد. لیکن با همه اینها بین کارکردهای مستشرقین روس و اروپا ی غربی و کارکردهای نوایی و آفریده های بدیعش رابطه عضوی وجود ندارد گرچه آنان فعالیتهای سیاسی و علمی نوایی را به تصدیق و اعتراف میگیرند ولی ایجادیات بدیعی اورا بگونه ژرف و عمیق نمیتوانند درك نمایند و نوایی را در پایان با آوردن خلاصه غیر علمی و نادرست نوایی سخنور ترجمان است. به جهان به شناسایی میگیرند. بگونه مثال بووه یکی از مستشرقین فرانسه که به باور م. بیلین معتقد است و از شرقشناسان انکلیس اد وارد براون و دیکران - نیز از شمار همین دانشمندان به حساب میآیند. جای بسیار تعجب و افسوس است که دانشمند بزرگ روس اکادمیسین و.و. بارتولد که اثر ارزشمند مثل «علیشیر نوایی و حیات سیاسیش» را نوشته است خالی از همین اشتباه و خطا غیر علمی نمانده و باور نادرست نوایی سخنور مقلد را به تکرار میگیرد.

گر چه مستشرقین اروپا ـی غربی و روس در گذشته در زمینه روشنگری زنده گی نوایی و فعالیت های سازنده وی، جمع آوری مواد و قرار دادن آنها دریك سیستم و عمومیت بخشیدن آنها، نشر آثار نوایی و فراگیری خدمات در ساحهء زبان ترکی چغتایی و امثالهم به دست آوردهای زیاد رسیده اند ولی کارهای

پژوهشی ایشان از حدود مسایل شرح و حال و بیوگرافی وزبانشناسی تجاوز نمیکند. فراگیری آفریده های نوایی به ویژه آثار بدیعیش به گونه علمی در پیوند با رابطه عضوی با آنها صورت نگرفته است. آنها برای تحریف ومسخ آثار بدیعی نوایی کوشش نموده و تازه گی این آثار را به انکارمیگیرند. اینگونه باور های غیر علمی و بی ریشه و پایه امروز هم در ممالک خارج از طرف بعضی دانشمندان پسکیرا نیزبه پیش برده می شود.

فراگیری آثار نوایی در سالهای پسین:

در سالهای پسین در زمینه فراکیری میراث ادبی و علمی و کارکردهای ثمر بخش نوایی دوران جدید آغاز میشود در سال ۱۹۲۰ میلادی (۱۳۳۹ هـ ق) در باره نوایی چندین مقاله نشرمی شود در سال ۱۹۲۶ میلادی (۱۳۴۵ هـ ق) اثر به نام نوایی در باکو زیور چاپ میپوشد، درسال ۱۹۲۸ میلادی (۱۳۴۸ هـ ق) نیز اثر دیگربنام میر علیشیر در سینت پیتربورک به نشرمیرسد.

علاوه از این که در این آثار خطاهای ایجادی و ضدیتهای فراوان دیده میشود مسایل مثل تحریف و مسخ آثار، بی اهمیت جلوه دادن میراث فرهنگی او رابه وضاحت نیز میتوان به تماشا نشست که بذات خود به سنت و بدعت ناپسند مبدل گردیده است.

با این همه نوایی شناسی در سالهای اخیر یعنی در سالهای سی سده بیستم میلادی به وجود میآید ودر مبارزه با افکار و نظریات غیر علمی وعملی رو به رشد و برومندی مینهد. کدرهای جوان و باستعداد پا به میدان تحقیق و پژوهش میگذارند این کدرهای تازه نفس، ادبیاتشناسان ترک زبان به ویژه اوزبیکان و ناقدین و قلمبدستان آنان همراه با مسایل مربوط به روشنگری ادبیات ترکی اوزبیکی و آفریده های نوشتاری دست اندر کاران آنها، آفریده ها و ایجادیات گفتاری ترکان (اوزبیکان) و غنای نوشتاری ایشان را به دست تحقیق و تدقیق، پژوهش و روشنگری میسپارند، و در این زمینه به دست آوردهای جدید و تازه و موفقیتهای زیاد نایل میآیند.

در کار شناسایی غنای ادبیات ترکی اوزبیکی، از جمله فراگیری میراث علمی و ادبی امیر علیشیرنوایی، دانشمندان آسیای میانه به ویژه آذر، تاجیک، ترکمن و روس و ادبیات شناسان مردمان دیگرنیز نقش و سهم شایسته خویشرا به کار می گیرند.

در اوزبیکستان از پنجصدمین سالروز تولد سخنور بزرگ اوزبیك امیر علیشیرنوایی در سال ۱۹٤۱ میلادی (۱۳٦۰ هـ ق) بگونه همه جانبه ترتیبات و تصامیم و آماده گیهای لازم گرفته میشود. همینگونه در حصه فراگیری هنر دوره، تیمور و تیموریان به ویژه برگزاری سمپوزیم بین المللی در سپتامبر سال ۱۹٦۹ میلادی (۱۳۸۹ هـ ق) از طرف یونسکو ازحوادث بزرگ در تاریخ نوایی شناسی به شمارمیرود.

درمورد همکانی ساختن آثار نوایی، شرح و ایضاح و تدقیق و پژوهش آن دانشمندان، ترك، افغان و ایران نیز به نتایج معلوم دست می یابد. از دانشمندان ترك آگاه سری لوند مجموعه آثار نوایی را با تحقیقات چهار جلدی خویش در سال ۱۹٥۹ میلادی مطابق (۱۳۷۹هـ ق) به نشر میرساند. از دانشمندان افغانی دکتور محمد یعقوب واحدی جوزجانی اثر امیر علیشیر نوایی را در سال ۱۹٦۷ میلادی مطابق ۱۳۸۷هـ ق به همکاری نشرات انجمن تاریخ افغانستان زیور چاپ می پوشاند و از طرف دانشمندان ایران بخصوص علی اصغر حکمت دیوان فارسی دری نوایی که مسمی به دیوان فانی می باشد در سال ۱۳٤۲ هـ ش و یك سلسله مقالات و نوشته های دیگر اقبال چاپ می یابد. البته سلسله تحقیقات و پژوهشها روز بروز فزونی گرفته و دانشمندان ترکشناس و نوایی شناس دراین ارتباط دست به ایجاد آثار تازه میبازند.

زنده گی و کارکردهای نوایی، گاه کودکی، سالهای فراگیری و آموزش:

علیشیر نوایی درهفدهم رمضان سال ۸٤٤ هـ ق مطابق نُه فبروری سال ۱٤٤۱ میلادی در شهر هرات چشم به جهان میکشاید. پدرش کیچکینه غیاث الدین وچند تن از خویشاوندانش از شمار عملداران و اشخاص نزدیك به دربار تیموریان و نیاکانش از زمره، آموزکاران واتابکان میرزایان وشهزاده کان تیموری بوده اند.

علیشیر از کودکی همراه با میرزایان و شهزاده کان تیموری پرورش میشود درسن چهارساله کی غرض فراکیری علوم مروج و معمول به مدرسه میرود، علیشیر زیرك و با استعداد و کنجکاو با هوش نسبت به همکاران و یاران دبستانییش یك سروکردن بلندی دارد و طرف توجه بزرگان وقت قرار میگیرد. اما زمان زیاد با او یاری نمیکند و کارفراکیری، زمینه، آموزش علوم و دانشهای وقت برایش برای مدت بیشتر در هرات میسر نمیکردد.

مبارزه میان شهزاده کان وامیران و عملداران تیموری برای بدست آوردن

تاج و تخت باگذشت هر روز بیشی میگیرد و این تلاش های مغرورانه و سبکسرانه زمینهء تصادم های شدید و برخوردها و تاخت و تازهای خانمانسوز و ویرانگر را درقلمرو امپراتوری تیمور مهیا میسازد این امر مملکت و مردم را بار دیگر در پرتگاهء خانه ویرانی و هلاکت قرار میدهد، به ویژه پس از در گذشت شاهرخ میرزا در سال ۱٤٤٧ میلادی (۸۵۱هـ ق) این تلاشها و کوششها به مرحله نهایی و قاطعیت و اوج خود میرسد ازخراسانزمین که مرکز این جنگها و بهم تازیهاست بسیارکس ها مجبور به ترک وطن میشوند و به نقاط مختلف به مهاجرت میروند، خانواده، نوایی نیز یکی ازاین سفر کرده ها و مهاجرهاست که به عراق بارسفر و مهاجرت را میکشد از شهرتفت میگذرد.

مؤرخ بلند آوازه، عصر تیموری مولانا شرف الدین علی یزدی نیز در همین شهر بسرمیبرد، این گرامی مرد دانشمند نوایی کودك را می بیند و از او چیزهایی می پرسد. واز عقل و فهم وفراست و فطانت و رسایی فکر نوایی بی نهایت خرسند میگردد. پس از دو سه سال شدت ستیزها ونبردها تیموریان کمی میگیرد و وضع خراسانزمین نسبت به گذشته رو به بهبود مینهد. در سال ۱٤٥۲ میلادی (۸٥٦هـ ق) پس از پنجسال خانوادهء نوایی دوباره عازم وطن یعنی شهر هرات میگردد، غیاث الدین کیچکینه در دربار ابوالقاسم بابر (۱٤٥۲ - ۱٤٥۷ میلادی مطابق ۸٥٦ - ۸٦۲ هـ ق) به کارمیآغازد و بعد ازمدت بسیارکم ازطرف وی به حکومت سبزوار میرسد، ولی نوایی در هرات میماند و به آموزش ادامه میدهد و مدتها به خوانش آثار ادبی منطقه میپردازد. بوستان، گلستان سعدی به ویژه منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار(متوفی نزدیك به سال ۱۲۳۰ میلادی (مطابق ٦۲۸هـ ق) را بار بار میخواند و در صفحه حافظه ثبت میدارد.منطق الطیر شیخ فریدالدین عطار به روح نوایی تأثیر عمیق میگذارد او را به سوی انزوا و عزلت و دوری از اجتماع میکشاند این عمل نوایی موجب تشویش والدین اورا فراهم میآورد.

بنابراین از خوف این که مبادا خوانش منطق الطیر در روانش ازین بیشتر تأثیر بیاندازد، علیشیر جوان را ازخواندن منطق الطیر مانع میشوند. مگر این چاره درگیر نمیشود زیرا نوایی تمام منطق الطیر را کاملاً از یاد کرده بود.

والدین نوایی همه زمینه های فراگیری دانش های آنروز را برایش با تمام شرایط لازم آنروز کار مهیا کرده بودند. نوایی کار فراگیری موسیقی را در نزد موسیقیدان بلند پایه یی زمانش خواجه یوسف برهان میآغازد و امر فراگیری

ادبیات، تاریخ، حسن خط و دیگر زمینه های علوم را بگونه جدی شروع میکند.

علیشیر از جمله به ادبیات عشق و علاقه، فراوان میگیرد و بیشتر از همه با آن دوست میشود. محیط خانواده گی او این زمینه را ازکودکی برایش بیشتر از همه مهیا ساخته و هوس آنرا در سرش پرورده بود. پدر نوایی از چهره های معرفتپرور و دوستداران هنر و ادبیات بود، ماما های نوایی میر سعید (که کابلی تخلص میکرد) و میر محمد علی (که غریبی تخلص می کرد) نیز از سخنوران و شاعران سر آمد دوران خویش بودند.

نوایی درتذکره، مجالس النفایس درموردکابلی این گونه بیان داشته است: میر سعید خالوی فقیر است، طبع خوب دارد و به نظم ترکی میل او بیشتر است. این تجنیس ترکی از اوست. ترکی



ای محب لاربتسا نکیر کریازه سیز
گل ایا غیندا خماری یازه سیز
چون مین اولسام تربتیم نینک تاشی غه
کشته، بیر شوخ دور دیب یازه سیز

در فتنه،ابوسعید میرزا در سرخس شهید شد و قبرش درآن شهر است».. همچنان درمورد میر محمد علی کابلی خالوی دیگرش نیز چنین میآورد:

«برادرمیر سعید کابلی بود و غریبی تخلص میکرد او هم خالوی فقیر بود جوان خوش محاوره و خوشخلق و خوشطبع بود و اکثر سازها را خوب مینواخت وخطوط را نیک مینوشت و از علم موسیقی خبردار و پادشاه درباره، او التفات بسیار داشت این مطلع ترکی از اوست:

ترکی:

درد و حالیم دین اگر غافل اگر آگاه سین
هیچ غم یوق، کیم مین کاسین دلبر و دلخواه سین (۱)

این مطلع فارسی هم از اوست مطلع:

چشم بیمار تو هر دم ناتوانم میکند
لعل جانبخش تو جانا قصد جانم میکند

درسمرقند بمرتبه شهادت رسید. (۲) مجالس النفایس نوایی به سعی و اهتمام استاد مرحوم علی اصغر حکمت تهران ۱۳۲۳ هجری شمسی ص ص ۵۳، ۵٤».

۱- به شکل ذیل هم آمده است.

درد و حالیم دین اگر غافل اگر آگاه ایسانگ
هیچ غمیم یوق، سین منکاکر دلبر دلخواه ایسانگ

۲- غالباً بروایت نوایی بدست قاتل برادرش شهید گردیده است. مترجم

درمنزل ایشان همواره سخنوران جمع شده اشعارخویش را به قرائت میگرفتند در موردهنر و ادبیات، مذاکره ها، مناظره ها بحث ها و مشاجره ها صورت میگرفت همه،این کارها در روح نوایی جوان هوس فراگیری ادبیات را بیدار ساخته بود.

فعالیتهای هنری نوایی تنها باامر خوانش و فراگیری آثار بدیعی و هنری محدود نمیماند همزبان باخوانش و فراگیری آثار دست به سرایش اشعار میبازد، اینکه نوایی درکدام سن به این امردست زده است به ما درست معلوم نیست درزمینه فقط اینقدر میدانیم که نوایی در سنین ده و دوازده ساله گی با تراوش اولین چکیده های مغزیش ذوق بدیعی و هنری خویشرا به آزمایش میگیرد و با آنها موجب جلب توجه بزرکان را به سوی خویش فراهم میکند.

نوایی در مجالس النفایس از مکاتبه خویش با سخنوربزرگ زمانش میر شاهی سبزواری سخن میراند و اندر این باب ازوی چنین میخوانیم:

«اگر چه فقیر اورا ندیدم اما در میان او و فقیر اعلام و ارسال واقع شد و در محلی که پادشاه زمان پدر فقیر را برسم حکومت به سبزدار فرستاده بود میر شاهی را حاکم استرا باد طلبیده برده بود او را آنجا قضا رسید»

نوایی، امیر علیشیر، مجالس النفایس، ص ۲٤.

در ایام وفات میر شاهی نوایی دوازده ساله بود. مکاتبه کودك ده دوازده ساله با سخنوربزرگ وقت نماینده گی از قابلیت و استعداد سرشار او مینماید، واقعه، زیرین خود دال خوبیست بر این ادعا ما.

در آوان نونهالی نوایی لطفی هروی (ملك الكلام و سخنور بزرگ ترکی گوی هروی) درسن پیری قرارداشت. نوایی از لطفی بگونه استاد خود نام میبرد، لطفی هم به استعدادنوایی جوان باور داشت، بنابران به او ارزش زیاد میداد. ازمؤرخ بزرگ دربار تیموری هرات خواند میر که معاصر نوایی نیز بود در این ارتباط این طور میخوانیم:

یکی از روزها لطفی ازنوایی میخواهد که ازسروده های تازه اش چیزی برایش بخواند و نوایی غزلی را که با مطلع زیرین میآغازد برایش به خوانش میگیرد:

عارضین یا پغاچ کوزیمدین ساچیلور هر لحظه یاش

بویلاکیم پیدا بولوریولدوز، نهان بولغاچ قویاش

لطفی که از شنیدن این غزل بسیارهیجانی میشود میگوید اگر ممکن

می بود من ده - دوازه هزار بیتی را که به زبان دری و ترکی (اوزبیکی) سروده ام با غزل مزبور تبادله میکردم.

پدرنوایی در سن نو جوانی وی پدرود حیات میگوید نوایی یتیم میشود و در پناه ابوالقاسم بابرپرورش مییابد و در سن پانزده ساله گی همراه با سلطان حسین میرزا بایقرا در دربار ابوالقاسم بابر به خدمت میپردازد. ابوالقاسم بابر در سال ١٤٥٦ میلادی (٨٦١ هـ ق) به مشهد میرود و نوایی و حسین بایقراهم با او در این سفر همراه میشوند و در آنجا به فراکیری علوم و دانشهای معمول آنوقت ادامه میدهد. در سال ١٤٥٧ میلادی (٨٦٢ هـ ق) ابوالقاسم بابر وفات میکند ولی نوایی درمشهد مانده به فراکیری دانش ادامه میدهد؛ اما حسین میرزا بایقراکه درهوای منصب و دولت بود وبه دنبال آن میکشت به مرو میرود و برای تصاحب تاج و تخت به جمع آوری نیرو دست به کار میشود.

نوایی که درمشهد میماند علم منطق، فلسفه، ریاضیات و دیگر، دانستنیهای وقت را میآموزد، آثار فردوسی ، نظامی، امیر خسرو دهلوی، سعدی، آتایی بلخی، لطفی هروی و دیگرســــخنوران و نویسنده گـــان را با دقت تمام بار بار از نظرمیگذ راند. بخشهای از این آثار رابه حافظه میسپارد در زبانهای دری و ترکی اوزبیکی طبع خویشرا به آزمایش میگیرد و به خاطر ایجاد وسرایش اشعار دل انگیز در این زبانها به سخنوردو زبانی (ذواللسانین) بلند آوازه میشود. در سروده های ترکی اوزبیکی نوایی و در اشعار دری فانی را به تخلص میگیرد.

نوایی درمشهد با سخنوران بلند پایهء دورانش مثل سید حسن اردشیر و شیـــخ کمال تربتی آشنا میشود. اشخاص دانش دوستی که با نوایی شناسایی پیدا میکنند به استعداد و قابلیت وی معترف شده و برای همیشه با او ازنزدیك دوست و آشنا باقی میمانند. نوایی درمجالس النفایس یکی از وقایع جالب را درگاه اقامتش درآنجا رخداده به بیان گرفته است، در اینجا ذکر آنرا دراین ارتباط خالی از مفاد نمیدانیم:

در یکی از روزها نوایی بیتاب شده درمسافر خانهء میافتد، در اینوقت چند نفر به آنجا شده به مسافرها صدقه داده اشعاریرا که روی دیوار مسافرخانه نوشته شده است به خوانش و محاکمه میکیرند. مناظرهء شان به روی مضمون یك بیت شدت پیدامیکند یکی از این اشخاص که سنش نسبت به سایرین بیشتربود خواهان تحمیل نظرش به دیگران میشود دراین اثنا نوایی آنراتحمل نکرده درمناظره آنها مداخله نموده به نظر شخص مذکور اعتراض و ایراد میگیرد و

درستی فکر آنها را تاکید میکند. شخص موصوف به خطای خویش اقرارکرده ازصحبتی که با نوایی نموده است ممنونیت خویشرا اظهارمیدارد. نوایی تا زمانی که درمشهد بوده برای چندین بار از وی جویای حال شده وحتی پسانها نیزبرایش سوغات و سلام میفرستد. این شخص کمال تربتی است که از سخنوران بلند آوازهء زمانش میباشد.

همینگونه بین نوایی و سید حسن اردشیر پیوند نزدیك دوستی و رابطه یاری پیدامیشود، سید حسن اردشیر به استعداد نوایی بلندبها میدهد و ازفعالیتهای وی درساحه، آفریده های بدیعی تشویق و همکاری و تحریص میدارد نوایی پسانها اثری را زیر عنوان حالات سید حسن اردشیر مینویسد که اثر ادبی و بیوگرافیك است.

نوایی بگونه تخمین در بین سالهای هجده و نزده ساله گی با مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی آشنایی پیدامیکند. جامی که بر دانش و قابلیت نوایی باورمند است او را هم شاگرد و هم فرزند خطاب میکند در مدت بسیار کم مناسبات شاگردی و استادی به همکاری و دوستی دو سخنور و متفکر بزرگ مبدل میگردد.

پس از آنکه تلاشهای آزمندانه تصاحب تاج و تخت خراسانزمین به ویژه در هرات کمتر میشود نوایی دوباره به هرات برمیگردد، سلطان ابوسعید میرزا که درسال ۱٤٥۹ میلادی (۹٦۷ هـ ق) به تخت خراسانزمین میرسد ازحکمرانان سختگیر وقت به شمار میآمد، او بگونه بیرحمانه بسیار کسهارا به شمول خویشاوندان خویش و از جمله چند تن ازاعضای خانواده، اولوغ بیك میرزا را به قتل میرساند. گرچه ابوسعید میرزا با روحانی بزرگ سدهء پانزدهم میلادی حضرت خواجه عبیدالله احرار رابطه بسیار نزدیك داشت و با رهنمای او به کار میپرداخت ولی با وجود انهم زمینه خانه براندازی و ویرانی را به مردم و وطنش مهیا نموده راه رشد و بالنده گی علم ودانش، هنر و ادبیات را بسته و در پی تعقیب و باز داشت وشکنجه فرهنگیان گرامی میبرآید.

نارضایتیهای مردم برضد ابوسعید میرزا روزبه روز قوت میگیرد قیامهای زیادی در خراسانزمین علیه وی به راه میافتاد. درخوارزم از اینکه مردم ازظلم او به ستوه آمده بودند علیه نائب وی قوتلوغ درویش قیام نموده فرزند او را به قتل میرسانند و در بدخشان هم بر ضد وی قیام بزرگ صورت میگیرد. غضب نوایی هم که در دربار ابوسعید میرزا برای مدتی کمی به خدمت پرداخته بود به زودی بر

ضد سیاستهای وی شدت می یابد و او ازظلم و استبدادی که برمردم و وطنش میرفت بی نهایت رنج میبرد و این موضوع را که بیانگرزنده کی پرمشقت و حقیقی مردم آن عصر است بعد ها درنامهء شعری که عنوان دوست مشهدبیش سید حسن اردشیر مینویسد به تصویر میبندد. از خواند میر که پیمانه نارضایتی و نفرت وعضب نوایی راعلیه سیاستهای مستبدانه ابوسیعد میرزا به تصویر گرفته است در واقعه زیرین بگونه نمونه چنین میخوانیم: «درزمان سلطان ابوسعید روزی این امیرصاحب تایید (نوایی) با پهلوان محمد درباغ سفید سیر میفرمودند در این اثنا شخصی یوسف نام از آشنایان پهلوان محمد دوچار خورده از بعضی و زرا شکایت کرد که آب مرا بغضب گرفته اند و من آمده ام تا این قضیه رابعرض میرزارسانم و یساولان مرا نمی گذارند که پیش روم وحال آنکه پریشانی احوال من بمرتبه یست که هر روز دروقت شیلان از هر کسی مقدار نان بگدایی ستانده بآن میگذرانم آنحضرت این بیت برو خواندند که بیت:

گدایی که نان از در، شاه جست
بباید ز آب خودش دست شست

«مکارم الاخلاق ص ۱۰۶».

نوایی پسانها در داستان سد اسکندری درمورد این حکمران مستبد صحبت نموده موجب قتل ویرانارضایتی سپاهیانش میداند:

«سلطان ابوسعید میرزا بسیارممالك را فتح کرد و مردم زیاد را حواله دم تیغ نمود و سرانجام در اثنای جنگ سپاهیانش همه علیه او قیام کردند و خودش درمیان اعداء (دشمن) در تهلکهءافتاد.».

ابوسعید میرزاهم ازنارضایتی نوایی آگاهی داشت زیرا او به جای ابوالقاسم بابر تاج و تخت خراسانزمین رامتصرف شده بود؛ یعنی کسی که نوایی نان و نمك خوردهء خوان او بود و ازشماراشخاص بسیار نزدیك دربارش به شمار میآمد و باوی خیر خواهی تمام داشت و هیچگاه دوست واقعی او شده نمیتوانست، گذشته از آن نوایی دوست دوران مکتب و دبستانی حسین میرزا بایقرا نیز بود که علیه ابوسعید میرزا غرض بدست آوردن تاج و تخت مبارزه میکرد. افزون بر آن ماماهای نوایی نیز از قیام، بدخشانیان که علیه ظلم و استبداد ابوسعید میرزا صورت گرفت نسبت پشتیبانی و حمایت ازایشان ازدست وی به قتل رسیده بودند.

بدینترتیب ابوسعید میرزا نوایی را بگفتهء ظهیرالدین محمد بابر از هرات اخراج میکند و او به سمرقند میرود.

نوایی در سمرقند:

قرار معلوم املاك واموال که از پدر نوایی باقیمانده بود ابوسعید میرزا آن را مصادره میکند و او با مشکلات و دشواری زیاد مادی رو برو میشود، درکتاب مکارم الاخلاق خواند میر باوجود مشکلات مادی که نوایی به آن رو برو بوده در پیوند به بلند همتی وی واقعه زیرین رابه، حکایت میگیرد:

«من در زمان سلطان ابوسعید میرزا روز جمعه بعد از ادای صلوة درمسجد جامع درون بلدهء هرات بخیال سر خیابان روان شدم. چون قریب بکوچهء مفرح رسیدم، دیدم که گدایی بی سر و پایی نشسته میگوید که من مردی عیالمندم و چند فرزند گرسنه و برهنه دارم و ازصباح تا غایت در این مقام منزل گزیده سوال میکنم و هنوز هیچکس فلوسی بمن نداده است. آنحضرت فرمودند که من درآن زمان یك تنکه همراه داشتم و غیر از آن از اموال دنیوی دسترس به حبه یی نداشتم، با خود گفتم که مناسب آنست که توکل با آفریده گار جز و کل کرده این تنکه رابا این درویش دهی تا امروز جهت اعیال و اطفال خویش قوتی بدست آورد که ترا حق سبحانه و تعالی فردا از ممری روزی خواهد رسانید، آنگاه آن تنکه را بوی داده در گذشتم و تا نماز شام در خیابان سیرکرده چون بازگشتم مشاهده نمودم که همان درویش در همان مکان نشسته و همان سخن رابه زبان آورده سوال میکند ازکمال دروغگویی و کثرت حرص او در امرگدایی درتعجب افتادم اما او راازوقوف بر این معنی اگاهی ندادم». مکارم الاخلاق ص ص ۹۷ ـ ۹۸.

نوایی با همین وضع به سمرقند میآید در آنجا هم آغازهای روزگارش با دشواری میگذرد. لیکن با نادیده گرفتن همهء این دشواریها به مدارس سمرقند سر میزند و با اهل علم و دانش و هنر و ادبیات نزدیکی وآشنایی پیدامیکند، با سویه دانش و استعداد و قابلیتش به زودترین فرصت صاحب آبرو اعتبار و شهرت فراوان میگردد.

احمد حاجی بیك حاکم سمرقند که شخص دانشدوست بود و درزبان دری با تخلص وفایی شعر را زیبا میگفت: خواجه فضل الله ابواللیثی و دیگران نوایی را حمایت نموده با او یاری و همدلی همه جانبه رامیاآغازند «فرزانهء بلند آوازهء دورانش فضل الله ابواللیثی سمت مدرسی نوایی را اختیار نموده ویرا فرزند میخواند. خواندمیر درمکارم الاخلاق در پیوند به نسبت و روابط نوایی باگرامی دانشی مرد موصوف چنین میآورد.

«... جناب خواجه همواره بجودت طبیعت آنحضرت را می ستودند و بر

سایرتلامذه ترجیع میفرمودند. مکارم الاخلاق ص ۲٤».

سمرقند یکی ازمراکز بزرگ فرهنگی آسیای میانه بود. درسمرقند شمار زیادی ازدانشمندان وهنرمندان و قلمبدستان و سخنوران بلند پایه مثل میرزا حاجی سغدی، سید قطب سمرقندی، یوسف صفایی و ... شیخم سهیلی (۱) زنده گی میگردند. از وادی فرغانه، تاشکند، بخارا، هرات و دیگر شهرها بسیاریها (و جایها اکثراً طلاب و علاقمندان علم و دانش و اهل حرفه و کسبه) به سمرقند آمده در مدارس مشهورآن به تحصیل و آموزش پرداخته و باسخنوران، هنرمندان و دانشمندان تعاون و همکاری و همیاری مینمودند، سمرقند هم درایجاد و آفریده ها و هم درزنده گی ایشان و به ویژه نوایی نقش بسیاربزرگ و مؤثر را بازی میکند او در سمرقند دانش و تحصیلش را تکمیل مینماید و بدینترتیب تجاربی را که در ساحه آفریده های بدیعی و هنری فراچنگ نوایی شده است در آنجا آنرا غنا میبخشد و در دروس فضل اللّه ابواللیثی و علاء شاشی و صحبتهای که روی مسایل نظریات ادبی از جانب دیگران و ایشان صورت میگیرد و نقد اشعار همقطاران و یاران دبستانی او که در ضمن مناظره ها و مناقشه هاروی میداد به گونه فعال اشتراك میورزد.

نوایی در سمرقند ازسخنوران آنجا همکاری زیاد می یآبد و در جایش با ایشان نیز یاری فراوان میرساند. از جمله او درسمرقند از اصلاح اشعار سخنور اندجانی مولانا یوسف شاه بدیعی در مجالس النفایس اینگونه بیان داشته است:

«وقتی که جهت تحصیل فقیر درسمرقند رفته بود از اندجان آمده همراه فقیرمیبود. ازصغرسن اگر در شعر وی خامی دیده میشد اصلاح میگردید و به جز از فقیر دیگران به شعر گویی او باورنداشتند». خواندمیر درمکارم الاخلاق در

۱- نوایی درمجالس النفایس در باره وی چنین میآورد: ازمردم متدین خراسان است از خوردی آثار ذهن و طبع وی نمودار بود اخلاق حمیده و معایش پسندیده از اطوار وی هویدا بود به خدمت سلطان ابوسعید میرزا پیوسته از جمله ملا زمان خاص او گردید و اشعارش در بین مردم به بلند اوازه گی رسید و حال بیش از بیست سال میشود که درخدمت سلطان صاحبقران (سلطان حسین میرزا بایقرا) قراردارد به مناصب رفیع و مراتب اعلی مشرف گردیده است تا جائیکه نه فقط درملك و مال بلکه در تمام احوال امور سلطنت مشارالیه دخیل بوده و طرف اعتماد می باشد تاهنوز به هیچ نوع امری منسوب و عیوب ناشایسته مطعون و معیوب نمی باشد همانگونه که انتظام حال وی بزرگ است احوال نظم وی نیز به بلندی رسیده است. و این مطلع قصیده عیدیه وی بسیارخوب واقع شده است:

شکر ایدل که دگر بار بصد زیب و جمال
گردن شاهد عید است در اغوش هلال
این مطلع غزل هم از وی است:
دل چون شکسته ای مکش عاشق خسته حال را
سنگ ستم چه میزنی مرغ شکسته بال را؟
مترجم

مورد همکاریهای ایجادی نوایی با سخنوران سمرقند نیزمعلومات قیمتداری را درج نموده است. نوایی در حالیکه زمینه را برای رشد و برومندی هرچه بیشتر سایر زبانهای منطقه به ویژه فارسی دری فراهم میآورد همواره نویسنده گان و قلمبدستان ترک را نیز به ایجاد آثار بدیعی در زبان مادری تشویق و تحریص مینمود با ایشان همکاری همه جانبه میکرد. نوایی همراه با سخنوران مثل میرزا بیك (۱) میرزا حاجی سغدی، احمد حاجی بیك، حریمی و قلندر سمرقندی، دست آورد وباورهای ادبی و انسانی لطفی، آتایی سکاکی ... و دیگر سخنوران سترگ ترکی گوی را گرامیداشته در راهء بالنده گی و شکوفایی هر چه بیشترو غنای آنهانیز کوشیده وباموفقیت تمام دنبال مینماید.

نوایی درسمرقند بامیراث ادبی و فرهنگی سکاکی و دیگر شاعران و گوینده گان ترکی گوی ازنزدیک آشنایی پیدامیکند آثار فرهنگی سمرقند به ویژه رصد خانه و مدرسهء میرزا اولوغ بیك درروح و روان اوتأثیر بزرگ میگذارد، او این تأثیرات راپسانها در آثارش ازجمله درخمسه فنا ناپذیرش نیز به بیان میگیرد، نوایی درسمرقند حالات جغرافیایی، ماوراء النهر رافرامیگیرد و به اهمیت بزرگ دریای سیحون و جیحون، (سیر و اکسوس) و آب کوهك (زرافشان) دررشد و انکشاف کشاورزی پی میبرد و روی ضرورت استفاده ازآب این رودها درزراعت نظر و باورش را به بیان گرفته، و آبادی و شکوفایی مملکت رابا تأمین آب در کشاورزی آرزو میدارد. او با زنده گی مردم سمرقند از جمله هنرمندان کاسب آن دلچسپی فراوان میگیرد، از فضایل و، برتریهای ایشان خلق و اطوار مهارت هنری آنها خرسند شده کارکردهایشان را به ستایش میسپارد.

نوایی در سمرقند در مواقع ضرورت به کارهای سیاسی هم مداخله میکند اعمال عمال ظالم را به تقبیح و نکوهش میگیرد، چندین بار کسانیرا که بیگناه به مرگ محکوم شده بودند از خطرنابودی نجات میدهد خواند میر در مکارم الاخلاق درارتباط به این عمل انسان پروانه نوایی چندین واقعه را درج میدارد. نوایی زنده گی و اوقات سمرقند راهیچگاه از یاد نبرد و دوستان سمرقندیش را هرگز فراموش ننمود از مورخ عبدالرزاق سمرقندی، دولتشاه سمرقندی، محمد عالم سمرقندی و استاد موسیقی درویش احمد سمرقندی حمایت میکند. زمانیکه سمرقند به میدان مبارزهء تصاحب تاج و تخت تیمور، بین فرزندان ابو سعید

۱- به اساس آگاهی نوایی در اخلاق و انسانیت در وقت خویش درملك خراسان و سمرقند طاق و در فهم و طبع و شجاعت و دلاوری دربین جوانان این دو دیارسر آمد روزگار بود و ذهن وی از دقت و نقد معانی غنی و طبعش ازاین نوع تعریف مستغنی بوده... و مزار ش در سمرقند می باشد. مجالس النفایس نوایی

میرزا مبدل میشود و حاکم سمرقند احمد حاجی بیك و دیگران قربانی همین مبارزه میگردند و در آنجا نیروهای پسکیرامسلط میگردند. بسیاری ازعلما و دانشمندان وهنرمندان و سخنوران ازسمرقند به هرات میآیند و تحت حمایت نوایی دست به ایجاد و آفرینش میزنند ازجمله همدرس اولوغ بیك میرزا دانشمند بزرگ محمد عالم سمرقندی به پیش نوایی رفته با تصویر زنده گیش در سمرقند در شعر (که خود راسیاه بخت خوانده است) از نوایی التماس کمك و حمایت مینماید. همینکونه فرزندان فضل الله ابواللیثی، خواجه خواند ابواللیثی و خواجه ابوالقاسم ابواللیثی و جوانان مثل ابومؤمنی هم به هرات آمده در سایه تربیت وحمایت نوایی قرار گرفته و در آنجابه فراگیری و آموزش علوم میپردازد.

همانکونه که سمرقند در آفریده ها و زنده گی نوایی تاثیر بزرگ بجامیگذارد، فعالیتهایی راکه او در سمرقند به انجام رسانیده است موجب شکوفایی فرهنگی سمرقند و بصورت عمومی اسباب ترقی و پیشرفت مدنی ماوراء النهر میگردد به ویژه خدمات فرهنگی وی در خراسانزمین در زمینه ترقی و تعالی علم ودانش، هنر و ادبیات نیز نقش بس بزرگ را بازی میکند.

نوایی تا سال ۱٤٦۹ میلادی (۸۷٤ هـ ق) در سمرقند میماند و حسین میرزا بایقرا که در آرزوی بدست آوردن تاج و تخت خراسان بود برایش فرصت مناسب پیدا میشود، در پایان سال ۱٤٦۸ میلادی (۸۷۳ هـ ق) ابو سعید میرزا برای بدست آوردن ایران غربی به لشکر کشی میپردازد ولی قشون ابوسعید میرزا در جنگ شکست میخورد و خودش نیز کشته میشود در همین موقع حسین میرزا بایقرا که در آستانه هرات قرار داشت از وقت استفاده نموده در آغازهای سال ۱٤٦۹ میلادی (۸۷٤ هـ ق) تخت هرات را در تصرف خویش در میآورد و در اپریل همین سال نوایی باز به هرات بر میکردد.

کارکردهای سیاسی و خدمات فرهنگی و عمراناتی نوایی:

سلطان حسین میرزا بایقرا که به مرد مدبر و با اعتبار و ابروی چون امیر علیشیر نوایی نیازمند بود، از بازکشتش به هرات بسیار خرسند و خوشحال شده او را بدربارش باز میخواند وظیفهء مُهرداریش را به وی میسپارد، مُهرداری در آن روزگار از شمار بزرکترین مراتب وقت بود و تمام اسناد و حجت و دولتی به وسیلهء مُهردار رسمیت پیدامیکرد ومُهردار اسناد را بر علاوه اینکه مُهر مینمود آنراامضاء نیز میکرد.

نوایی برای استحکام دولت سلطان حسین میرزا بایقرا علیه هم کوششهای شهزاده گان، امیران و عملداران دولت تیموری که مملکت را به پارچه های خورد و بزرگ تقسیم نموده میخواستند آنرا قربانی هوا و هوس های شوم و بیهوده و خواهشات مغرورانه و عیاشانه خویش نمایند، با جدیت تمام مبارزه میکند. فتنهٔ یادگار محمد را افشاء نموده تمام قدرت و نیرویش را به جانب مملکت و مردم و آرامی و رفاه آنان متمرکز مینماید. دست بسیاری ازعملداران، که در تحصیل مالیات اضافه ستانی مینمودند، بناء به اشارهٔ نوایی از کارگرفته میشود، اینکار برعزت واعتبار و آبروی نوایی درمیان مردم میافزاید.

چون وظیفه مُهرداری به نوایی امکان بیشتر به انجام کارهای ایجادی و آفرینش نمیداد روی این امر دست به استعفا، میبازد مگر سلطان حسین میرزا بایقرا درپهلویش وجود مرد دانشمند و مدبری چون نوایی را ضرور دانسته بزودی او را در سال ۱٤۷۲ میلادی مطابق ۸۷۷ هـ ق به مقام امیری (وزیری) برمیدارد.

البته نوایی این کرسی رااز روی حرص، منصب و کرسی دوستی و جاه طلبی مال و ثروت دنیایی نمی پذیرد. عشق مقدس خدمت به مردم و میهن در این راه هادی راهش میشود. از این جهت او برای جلوگیری از جنگ ویرانگر و تباه کن مردم و میهن میکوشد وبرای از بین بردن عداوت ونزاعی که بین سلطان حسین میرزا بایقرا و فرزندانش وجوددارد، کوششهای فراوان به خرچ میدهد و بویژه در ساحه حیات فرهنگی و عمراناتی نیزخدمات زیادی و بیشماری را به ثمر میرساند.

امیر علیشیرنوایی، علما، دانشمندان، نویسنده گان هنرمندان و اشخاص و افراد صاحب فضل و کمال را که درهرات وجود دارند به دورش جلب نموده و با ایشان همکاری وهمیاری همه جانبه مینماید. نوایی از بسیاری این اشخاص و افراد حمایت و پیشتبانی نموده، کارهای ایجادی ایشانرا رهبری میکند و به آنها کمك های مادی ومعنوی مینماید. مؤرخ سدهٔ پانزدهم میلادی میر خواند درمورد حمایت نوایی از دانشمندان به ویژه خودش مطالب زیرین را به کار میگیرد:

«من نصف دوران زنده گانی آغازین خویشرا صرف مطالعه کتب تاریخی نمودم در بعضی ازمجالس هنگامیکه وقایع تاریخی را به حکایت میگرفتم شنونده گان ذوق زده شده با دقت تمام به آن گوش فرا میدادند دوستانم از من خواهان، جمع آوری وقایع تاریخی و در آوردن آن به شکل کتاب مستقل و جداگانه میشدند...».

میر خواند که برای مدت طولانی نسبت مشکلات مادی نتوانست به نویسنده گی ادامه دهد بالاخره به نوایی مراجعه میکند ودرپناه امیر قرار میگیرد و نوایی از وی کتابی میخواهد بنویسد که هر خواننده عادی بتواند بدون دشواری آنرا بخواند. میر خواند به گفتارش ادامه داده مینویسد:

«کتاب تاریخی تدوین شود که عبارات آن ازمجاز و استعاره و کنایه و دیگر پیچیده گی های لفظی عاری بوده باشد، هرکس بتواند آنرابفهمد کوتاه و مؤجز و ساده باید باشد، این اثریك مقدمه هفت بخش و خاتمه رادر خود جا دهد، هر بخش آن باید به شکل یك اثر مستقل تهیه شود، هنگامیکه خواننده هر بخش آنرامیخواندمجبوربه ورق زدن قسمت های دیگر آن نگردد...».

میر خواند میگوید:

«هنگامیکه من درباره، آنچه که به من در تدوین و تألیف این کتاب طرف ضرورت بود (یعنی جای و کتابهای مآخذ و منابع و دیگر نیازمندیهای که به آن لازم میشد) سخن میراندم او خانه، را که در خانقاه، اخلاصه برای خود تخصیص داده بود با تمام کتب و اسباب آن یکجادر اختیارم سپرد...». نقاش سترگ مثل بهزاد و خطاط بزرگ همانند سلطانعلی مشهدی نیز درحمایت نوایی بکمال میرسند.

نوایی از دانشمندان، هنرمندان و نویسنده گان همواره کارهای مثمر ایجادی میخواست و استفاده معقول از امکانات دست داشته و تبارز قابلیت واستعداد شانراهمواره ازایشان طلب میکرد. او اشخاصی راکه با بی پروایی، سهل انگاری وبی توجه گی به کارهای ایجادی و آفرینش میپرداختند هرگز نمیپذیرفت ازعملکردهاییکه با شتابزده گی و آسیمه سری و پراگنده گی و بگونه سطحی و سرسری صورت میگرفت بیزاربود و کسانیراکه به اینگونه کارها اشتغال داشتند نه فقط نزد خویش راه نمیداد بلکه با تنبه سخت نیزمواجه میکرد او هم شخص مشفق و مهربان و هم استاد کار خواه وکار طلب بود.

از حقایق زیرین میدانیم که نوایی تا چه اندازه در برابر مسولیت هایش جدی وتا کدام سرحد کارخواه و کاردوست کاردان ومدبر بوده است. میگویند:

«سخنوری به نام آصفی در زمینه، بلند بردن مهارت ایجادیش بسیار بی پروایی نشان میداد، نوایی کاستیهایش را به باد انتقاد گرفته همیشه او را به کار ثمر بخش و شایسته تشویق میکرد یك روز آصفی نزد نوایی آمده میگوید: استاد! همانگونه که شما فرموده بودید این بار به گونه ایجادی دست به کارشدم بگونه مثال دیگر (عصر) از بازاردر بدل دو پول شمع خریدم، و همانوقت به کار آغاز

کردم تا وقتی که شمعها روشن بودند دوصد مصرع شعرسرودم. از این سخن نوایی دگرگون میشود زیرا او اشعار بسیار بیمزه، سست و شتابزده، سروده بود ازاین رو به آصفی میگوید پس بهایی هر صد مصرعی که گفته یی یك پول بوده است».

نوایی هم در هنگام وزارتش هم پسانتراز آن به کارهای عمراناتی و آبادانی اهمیت زیاد میداد درسالهای آغازین سلطنت سلطان حسین میرزا بایقرا فعالیتهایی را که نوایی درساحه عمرانات پذیرا میشد طرف حمایت و پشتیبانی قرا داده ازخزینه دولت مبالغ زیاد را بر آن اختصاص میداد، همراه با آن نوایی درکارهای عمرانات از در آمد شخصیش نیز بیدریغانه صرف میکرد.

نوایی که در سمرقند بانیازمندی شدید مادی دست و گریبان بود پس از آنکه به هرات برمیگردد املاك و اموال مصادره شده پدرش رادوباره تصاحب میکند حسین میرزابایقرا به نوایی ازهرات، سبزوار و دیگر جایهای امپراتوری زمینهای فراوان میبخشدنوایی به کسانیکه روی زمینهایش کار میکردند با دیدهء مرحمت و همت مینگریست، امور مالیات و عوارض آنرا بسیار آسان میساخت، با ایتام و اسیران مسافران، صاحبان فضل و دانش، ذوق و حال نویسنده گان و قلمبدستان اهل هنر و ادبیات انعام و احسانهای بیشمار مینمود. در یك نوبت مبلغ صد هزار دینار راکه بگونه اضافی روی مالیات شهریان و اهالی مظلوم حومه هرات حواله گردیده بود ازدارایی شخصیش پرداخته آنانرا نجات میدهد به تشبث نوایی عمارات گوناگون و ساختمانهای با شکوه و جلال زیاد به ثمر میرسد. باغهای بزرگ اعمار میکردد. حوضها و نهرها کنده میشود. (فهرست این همه کارهای عمراناتی در مکارم الاخلاق خواند میر و در رساله وقفیه خود نوایی و آثار دیگر نیزآمده است) یکی از این عمارات خانقاه اخلاصیه است، قراری که خواند میر آورده است: در آنجابرای بینوایان و مسافران علاوه از غذا هرسال دوهزار پوستین، چکمن با تاقی پیرهن و کفش... نیز داده میشد همین گونه در اثرتشبث نوایی علاوه از آن خانقاه جماعت خانه و ده ها رباط مثل حوضك، سر خیابان، چهل دختران، ترناب و پنجده و مقابرو مساجد زیادی بایك تعداد و شمار حوضها و جویها و نهرهای دیگر اعمار و حفر میکردند.

نوایی که به آبیاری زمینهای بی آب اهمیت فراوان میداد در ولایت طوس ازچشمه گلست به مقصد آوردن آب به مشهد دست به حفر نهر نزدیك به درازی هفتاد کیلومتر میزند.... نوایی کسانیرا که به این کارها میپرداختند باراهها و با وسایل گوناگون تشویق و ترغیب مینمود به ایشان ضیافتها و بخششهای فراوان

میداد. بسیار اوقات خودش بر سر کارمیرفت ودست و آستین رابر زده با کارکنان یکجا به کار میپرداخت.

فعالیتهای سیاسی و کارهایی که نوایی درساحه، فرهنگ به انجام میرسانید موجب ناراحتی و نارضایتی مرتجعین رقبا، و دشمنان اورا فراهم میآورد، آنها نمی خواستند خزانه دولت به کارهای عمراناتی و فرهنگی صرف گردد، ایشان منافع خود را مقدم بر نفع مردم و مملکت می شمردند. از این لحاظ برای کنار زدن نوایی ازکارهای دولتی و فرهنگی و گرفتن عنان اختیارات سلطان حسین میرزا بایقرا بدست خویش درتلاش شدند. علیه نوایی به بستن بهتانهاو تهمتها پرداختند و بر چسپها زدند و نیرنگهای رنگارنگ بافتند درنتیجه این امر رفته رفته برای ماندن نوایی بر کرسی وزارت شرایط دیگر باقی نمیماند. نوایی که نیت خدمت اساسی و ایجادی به مردم و کشور را با خود داشت. بدینگونه در سال ۱۴۷۶ میلادی (۸۸۱ هـ ق) از وزارت استعفا میدهد، خواند میر در اثری که دربالا از آن یاد آورشدیم دراین ارتباط چنین میآورد:

«... بالاخره این مهر سپهر جلالت بر طبق آیت اطیعو اللّه و اطیعو الرسول و اولو الامر منکم عمل نموده و مضمون حدیث عدل ساعة خیر من عبادة ستین و سته راملاحظه فرموده، سریر امارت و مسند حکومت رابیمن مقدم فرخنده خویش زیب و زینت داد و ارقام جور و اعتساب را از صفحات دوران محو کرده، ابواب عدل و انصاف بر روی طوایف انسان کشاد. جراحات، جارحات ایام بمراهم مندمل گردانید و اسقام دهر پر آلام را بشربت معدلت شفای عاجل بخشیید. بیت:

کشاد حشمت او دست عدل بر عالم
کشید هیبت او پای ظلم در زنجیر

برضمیرگذرانید ازمنصب امارت استعفا فرمود.

خواند میر، مکارم الاخلاق ص ص ۵۲ و ۵۳ ».

باوجود آن نوایی ازکارهای سیاسی مملکت به کلی دست نمی بردارد و ازنیت ترغیب تشویق حسین میرزابایقرا به سوی عدل روی گردان نمیشود، به آن به دیده امید و اطمینان مینگرد و برای جلوگیری جنگهای در باریان ناراضی میان هم بازهم میکوشد با پلانهای مثمر و تدابیر عمراناتی و فرهنگی ادامه داده وخدمات زیادی را به انجام میرساند. به همین مناسبت علیه نوایی پس از کناره گیری از کار های وزارت هم گروه های مرتجع و دشمنان و رقبایش دست از فتنه گری و توطیه و دسیسه، نمی بردارند.

مبـــارزه بـرای شگـوفــایـی زبــان ادبی ترکی اوزبیکی، دو اوین شعر و ایجاد خمسه

نوایی پس ازاینکه ازکرسی وزارت کنارمیرود بگونه جدی در پی کارهای ایجادی میافتد ومسایل مثل رشد و بالنده گی زبان ادبی ترکی اوزبیکی و ایجاد آثاربزرگ ادبی و بدیعی در این زبان و همینگونه طرح و بازتاب و روشنگری مسایل جدی مربوط به زنده گی مردم آن روز گار و حمایت از منافع ایشان و مملکت را در این آثار در نزد خویش میگذارد.

نوایی سنتهای پسند یدهء ادبی و هنری نویسنده گان پیشتر از خویشرانیز ادامه داده و در پی غنای هر چه بیشتر آنان میبرآید وبا استفاده سازنده از داشته های ایشان آثار بزرگ و ارجناك ایجاد میکند، ادبیات ترکی اوزبیکی رادر استانه مرحله جدید قرار میدهد و علیه کسانیکه مرتجعانه میگفتند: ایجاد آثار ادبی و بدیعی و زیبا در زبان ترکی ممکن نیست و روی قابلیت وترقی آن دشمنی میورزیدند سخت مبارزه میکند بویژه با نویسده گان اوزبیك زبانی که به این امر باورو اعتقاد داشتند،از زبان جذاب و جاندار مردم بگونه گسترده و ثمربخش مستفید شده زبان ادبی ترکی اوزبیکی را غنا و رونق تمام میبخشد.

نوایی روی این دلیل زیادترین آثارش را به زبان ترکی اوزبیکی مینویسد و با این کار خود امکانات وسیع زبان ترکی را برای ایجاد آثار بدیعی و ادبی و هنری ... بگونه همه جانبه به ثبوت و نمایش میگیرد و وظیفه ایجاد در زبان مادری را در برابر نویسنده گان ترکی زبان و ترکی گوی به ویژه اوزبیك زبان قرارمیدهد، و در این راه برای ایشان از هر جهت کمك و معاونت مینماید. همراه با آن او زبان فارسی رانیز مثل زبان مادریش دانسته به آن عشق میورزد، در این

زبان هم آثار ارزنده میآفریند. نوایی با سخنوران دری زبان احترام کارانه برخورد میکند و با ایشان همکاری و همیاریهای ایجادی برقرار مینماید همینسان او با زبان عربی و نحو آن نیز علاقه فراوان میگیرد و کارهای ثمر بخش رادر زمینه به راه میاندازد.

نوایی با غزلهای غنایی مراحل نخست زنده گیش شهرت زیاد به دست میآورد در سالهای ۱٤٦٥ و ١٤٦٦ میلادی مطابق ۸۷۰ - ۸۷۲ هـ ق علاقه مندان غزلهای نوایی به جمع آوری سروده هایش دست مییازند و به تدوین دیوان او میپردازند. مگر خود نوایی در آغازهای سال ۱٤٧٠ میلادی (۸۷۵ هـ ق) اولین دیوان شعرش بدایع البدایه راتدوین میکند. در میان سالهای ١٤٧٦ - ١٤٨٣ میلادی (مطابق ۸۸۰ - ۸۸۸ هـ ق) دومین دیوان شعرش نوادرالنهایه را جمع آوری مینماید.

نوایی که در غزل و سرودهای عشقی شهرت و تجارب فراوان بدست آورده بود.اینبار وظیفه ایجاد آثار حماسی را نیزدر برابرش قرار میدهد. بنابر این پس از آنکه ازوزارت استعفاء میدهد به کار خمسه سرایی آماده گی می گیرد. و در مدت بسیار اندك آنچه راکه برای ایجاد خمسه لازم بود جمع آوری میکند. خمسه های نظامی گنجوی، امیر خسرو دهلوی و آثار داستان گونه منظوم دیگر سخنوران را که در این ارتباط وجود داشت ازنظر میگذراند، آفریده های گفتاری و زبانی مردم و آثارتاریخی را بگونه مکمل و درست فرا میگیرد نظر و فکرخمسه نویسی را با مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی در میان میگذارد، جامی مقصد و پلان و برنامه های او رامعقول میشمارد و به او در این کارصلاح و مشوره های مفید میدهد. نوایی درسال ١٤٨٣ میلادی به نوشتن خمسه می پردازد و برای نوشتن آن وقت و زمان بسیار اندك (بیشتر از دوسال) را صرف مینماید بدینگونه نوایی درسال ١٤٨٣ میلادی (۸۸۸ هـ ق) نخستین بخش خمسه حیرت الابرار و در سال ١٤٨٤ میلادی (۸۸۹ هـ ق) داستانهای فرهاد و شیرین، لیلی و مجنون، سبعهء سیار و درسال ١٤٨٥ میلادی (۸۹۰ هـ ق) بخش آخری آن سداسکندری را ایجاد میکند و در این داستانها و بخشها نوایی پروبلمهای بسیار حیاتی و جدی دورانش را مطرح بحث قرارمیدهد و بگونه دانشمند ومتفکر پیشآهنگ سده های میانه باورها و جهانبینی خویشرا به پیش میکشد.سیماهای ماندگار مثل فرهادوشیرین، لیلی، مجنون را میآفریند. جلوه های گوناگون صنایع بدیع و لفظی رادرآن به نمایش میگیرد و توانمندی و غنامندی زبان ترکی را با این کارش به همه گان نشان میدهد و با نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی و جامی مسابقه ایجادی را به راه

میاندازد و پیروزیهای عظیم در اینراه، نصیبش میشود. پیدایش خمسه نوایی در تاریخ ادبیات ترکی اوزبیکی بر علاوه اینکه یك حادثه بزرگ ادبی محسوب میشود جای خالی راکه از این ناحیه وجود دارد نیز پُر نموده و در قطار آثار ناب ادبیات در جهان قرار میگیرد.

عمرنی ضایع ایتما، محنت قیل
محنت نی سعادتینگ کلیدی بیل

ترجمه: «عمر راضایع مکن کار کن که کار کلید خوشبختی و سعادت تو است». نوایی که زحمت و کار را کلید خوشبختی انسان و ضیاع وقت را خسران عمر میداند این شعار را همیشه سرمشق زنده گیش ساخته بود او اززنده گی و امکاناتی که دراختیارداشت بگونه مثمر مستفید میگردید.

نوایی پس از ایجاد خمسه نیزآثار ثمر بخش و ناب علمی و بدیعی دیگر را به وجود میآورد و به این گونه در رشد و بالنده گی هنر و ادبیات وعلم و دانش سهم شایسته خود رابه ثبوت میگیرد.

نوایی در استر آباد:

کارهای نوایی در ساحه عمرانات ،ایجادیات بدیعی کمك و معاونتها صمیمیش با دانشمندان و هنرمندان جوان، گوش دهییش به درخواستهای شخصی مردم به عزت و اعتبارش روز بروز میافزود. این امر دشمنان و رقبای نوایی به ویژه مجدالدین خوافی را بسیار سخت نا راحت میساخت، سلطان حسین میرزا بایقرا از کارهای عمراناتی و فرهنگی خیلیها بدور مانده به عیش و عشرت غرق شده بود.عیاشی وهوسرانیهای بی حد درباریان، شهزاده گان و عملداران تیموری و اشراف آنان وضع مادی دولت را با خرابی و وخامت مواجه نموده بود. از این وضع هم دشمنان نوایی و هم گروه های مرتجع در راه بر آورده شدن مقاصد خویش سود می برند به خصوص مجدالدین که به اشارهٔ نوایی از دربار کنار زده شده بود و خیال رسیدن به کرسی بزرگ رادرسر میپرورانید چنین فرصت طلایی و مناسب را ازخدا میخواست. بنابر این او برای بر آورده شدن آرزوهایش ازوضع وخیم و نابسامان امور مالی دولت درقدم اول سود میجوید، برخزینه سلطان حسین میرزا بایقرا که نیازمند چند تومان و آقچه ناچیز شده بود یکمراتبه دوهزارتومان و آقچه را تحویل میکند و حسین میرزا بایقرا از این عمل وی خرسند شده به فکر گزینش مجدالدین به کرسی وزارت میشود اما از اینکه این اقدام او بدون

مشوره و صلاح نوایی صورت گرفته بود در زمینه تا اندازهء با نگرانی وتشویش او رو به رو میشود.

دشمنان نوایی برای دور ساختن او از پایتخت کوشش میکنند، سر انجام نوایی به حکومت استرآباد تعیین میگردد و حسین میرزا بایقرا به این ترتیب در قدم نخست به خواست دشمنان نوایی گردن نهاده در پی قناعت ایشان می شود و در قدم ثانی از تدبیر و اعتبار نوایی سود جسته به فکر تحکیم سیاست خویش در ولایت سرحدی استرآباد که در کنار بحیرهء کسپین موقعیت دارد میافتد.

نوایی در سال ۱٤۸۷ میلادی (۸۹۳ هـ ق) به استرآباد میرود و کارهای دولتی آنجا بزودی بوسیله وی انجام و انتظام درست میگیرد و دست عمالی که درتحصیل مالیه اضافه ستانی میکردند از کار گرفته میشود. نوایی به امر آبادانی وعمراناتی استرآباد اهمیت و ارزش فراوان میدهد و با دانشمندان، هنرمندان و سخنوران آن از نزدیك آشنایی پیداکرده و در کارهای ایجادی با ایشان همکاری نموده و آنهارادر این زمینه رهبری می کند.

نوایی هنوز هم به فکر اصلاح سلطان حسین میرزا بایقرا و مبدل نمودن آن به شاه عادل و معرفت پرور امیدوار است درنامه هایی که از استرآباد به او و دیگر حکمرانان ارسال میدارد ایشانرابه سوی انصاف و عدل و برقراری نظم و ترتیب درست و اداره امور دولت وآوردن اصلاحات جداگانه باز میخواند چنانچه در یکی از نامه هایی که شاید به حسین میرزا بایقرا نوشته است مسایل آتی راپیش روی وی میگذارد:

« عرضداشت بنده اینست که سخنی چند بر خاطرم آمد که ذکر آن به نظرم واجب میآید:

اول آنست التزام کرده شود که صباحی از خواب بیدار شده نماز گزارند؛

دگر آنست علی الصباح هنگامیکه از حرم سرا بیرون میآیند به دیوان رفته به دادخواهی بپردازند در هنکام بازپرس خویشتن داری نشان دهند اگر بر کسی ظلم رفته باشد ظالم را باید چنان سیاست کنند که دیگران ازآن انتباه بگیرند؛

دیگر آنست که اگر بر ارکان دولت کاری میفرمایند اگر تکمیل آن دریك روزمیسرباشد یا دو و سه روز باید طور مقرر گردد که کاریکه به زودی و باید انجام داده شود در همان روز از آن جواب گرفته شود و کاریکه دیرتر به انجام میرسد باید یك روز بعد و یا پیش ازآنکه میعادش سپری شود اجرا گردد و اگر بعضی احکام در وقت و زمانش از طرف مسوولین مورد اجرا قرار نگیرد و در آن

سهل انگاری صورت یابد عاملان آن باید چنان تنبه گردند که دیگر جرئت غفلت در وظیفه رابرخویش هموارننمایند؛

دیگر آنست حق تعالی شراب را به کلی نهی فرموده است... امید اینست منع کرده شود؛

دیگر آنست وقتی از کارملك و مال و دادخواهی فراغت حاصل میکنند برای دفع ملالت خاطر به کتابخانه تشریف برده با اهل آن مشغول گردند؛

دیگر آنست که شاه باید به امر احتساب اهتمام زیاد به خرج دهد طوریکه شرابخانه، بیت اللطف، قمارخانه و جایهای نامشروع امثال آنهابه کلی منع گردد و محتسبین درهفته دو مراتبه از نرخها و اهل بازار وقوف حاصل نمایند و به امام هر مسجد تعین کرده شود که برای اطفال محله خویش مکاتب رادایر نماید».

اما آرزوها و خواستهای نوایی درمنصه عمل پیاده نمیشود سلطان حسین میرزا بایقرا و عمال مرتجع دربار او به مشوره های انسانی و مردمدوستانه او گوش فرا نمیدهند خودسری و خرابیهای که در دایرهء دربار وجود ارد روزبه روز فزونی و وسعت میگیرد. دشمنان نوایی با وجود اینکه اورا به استرآباد فرستاده اند آرام نمیگیرند به استر آباد جاسوسان رافرستاده به فکر مسموم ساختن خائنانه وی میشوند. مگر نوایی نه فقط مآیوس نمیشود و معنویات خود را نمی بازد بلکه بسیاری از دشمنان را در نزد اکثریت مردم شرمنده و شرمسار نیز میکند. بنأ نوایی دیگرماندن در استر آباد را بر خود نمی پسندد.

نوایی زادگاهش هرات را باوجود همهء این توطیه ها و دسیسه ها با دوستان و عزیزان و مردمش به ویژه برادران قلمبدستش، بیشتر از جان دوست دارد و مشتاق دیدار ایشان می باشد واقعاتی که در آنوقت در هرات میگذرد به خصوص حوادثی که در دربار رخ میدهد او را بسیارنگران ومشوش میسازد و ازاین ناحیه رنج میبرد خواند میر در اثری که پیشتراز آن یاد آور شدیم در پیوند به حالات روانی نوایی دراسترآباد معلومات طنز آمیز زیرین رانقل میکند:

«... یك وقت شهراستر آباد در سایه عدالت امیر (نوایی) آباد و معمور بود روزی در هواآنجا دگرگونی مختلف رخداد امیر رو به بعضی از بزرگان ولایت که در حضورش بودند نموده گفتند امروز در هوا تغیرات جالبی، رویداده است، یکی از استرآبادیان گفت: این امر ازویژ گیهای خاص و خوب شهرماست دراینجا دریك روز هوای چهارفصل سال را دیده میتوانیم؛ حضرت عالی و صاحب دولت (نوایی) گفتند؛ راست میگویی در این شهریك روز به منزله یك سال سپری میشود...».

کارهای سبکسرانه و بی معنایی که در پایتخت امپراتوری تیموری هرات صورت میگرفت امورعمراناتی و فرهنگی و بسا زمینه های حیاتی مردم و مملکت را به رکود مواجه نموده و نوایی را نهایت درجه از این ناحیه نگران میسازد. او در یکی ازغزلیاتش دراین ارتباط چنین بیان داشته است:

گونگلی ملکین ایستار آباد و یوزارخیل فراق
تا نوایی عزم ملك استر آباد ایلادی

نوایی به امید بازگشت به هرات به سلطان حسین میرزا بایقرا نامه ها میفرستد؛ اما حسین میرزا بایقرا به خواهش او وقعی نمیگذارد و دربوتهء فراموشی مینهد. نوایی امیر بدرالدین رابه نیابت خویش در استر آباد گذاشته به هرات بر میگردد و ازحسین میرزا بایقرا التماس میکند تا اورا به حال خویش در هرات بگذارد مگر در روز دوم فرمان برگشت دوباره به استر آباد را از حسین میرزا بایقرادریافت میدارد.

به اینگونه نوایی باز برای چند ماه دیگر به استرآباد میرود، پس از آنکه توطیه سوء قصد دشمنانش علیه او فاش میشود حسین میرزا بایقرا به یگانه آرزوی وی که عبارت ازماندن در هرات است موافقه میکند و نوایی به هرات میآید.

سالهای پایان حیات:

نوایی پس از آنکه به هرات میآید با وجود اینکه کارهای رسمی و دولتی راترك گفته است به مسایل سیاسی دربار مداخله میکند و برای حل و فصل منازعات که بر سر تاج و تخت درمیان شهزاده گان تیموری به ویژه میان حسین میرزا بایقرا و فرزندانش وجود دارد میکوشد. مگر آزمندی حسین میرزابایقرا و فرزندانش و همینگونه بیکها حکمرانان و عملداران وقت در امرتصاحب سلطنت و ثروت به نوایی مجال این کار را نمیبخشد و بهم تازیهای آنان، باوجود تلاشهای خیر خواهانهء نوایی و دیگر عناصر مردمدوست و معرفتپرور روز به روز اوج میگیرد و زمینه برخوردهای مسلحانه نظامی مهیا شده و دولت تیموری هرات از داخل به سوی پرتگاه سقوط برده میشود.دربار و افراد و اشخاص اشراف نزدیك به آن ثروتهای مردم و خزانه دولت را به تاراج و غارت میبردند. بازارمیخواره گی و قماربازی عام میگردد. ضیافتهای مجلل وباشکوه ترتیب شده اسراف و بدعت رواج کامل مییابد از واصفی در بدایع الوقایع و دیگر منابع حقایق مربوط به

آنرامیتوان بگونه جامع و همه جانبه به ملاحظه گرفت. افزون بر رنج مبارزات شهزاده گان و شاهء تیموری برسر تاج و تخت، عیش و عشرت و هوسرانیهای و قیجانه درباریان و بیعدالتی های اجتماعی، وقایع مصیبت آور دیگری که یکی پی دیگر روی میداد نوایی رانیز سخت متآثیر میساخت. در سال ۱٤۹۲ میلادی (۸۹٦ هـ ق) مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی وفات میکند این امر برای نوایی بیشتر ازهمه دردناك و رنج آورتراست.

برادر کوچك و کهترنوایی درویش علی حکمران بلخ ازتهمت و سوء قصد های مجدالدین علیه نوایی در غضب شده بر ضد حسین میرزا بایقرا سرمخالفت میجنباند و حسین میرزا بایقرامجبور به بر کناری مجدالدین ازمسند وزارت میشود، مگر او باز هم علیه نوایی به بهتان و افتراء پرداخته افواه دست داشتن نوایی را در عصیان برادر ش درویش علی پخش نموده حسین میرزا بایقرا را به واقعیت این امر متقاعد میکند. هنگامیکه حسین میرزا بایقرا قشونش رابه بلخ سوق میدهد نوایی مجبور میشود همراه وی به بلخ برود عصیان درویش علی فرو می نشیند و بی علاقه گی او به عصیان وی و اخلاص نوایی به حسین میرزا بایقرا روشن میشود کرچه حسین میرزا بایقرا با درویش علی آشتی میکند اما به زودی ازعهد خویش سرباز زده درویش علی را به زندان میافگند.

با وجوداین که مجدالدین ازکرسی وزارت کنارمیرود عنصر نادان و شخصی جاهل دیگر همانند وی به نام نظام الملك به جای او تعین میشود، مخالفتهای درباریان، شهزاده گان و شاه بر سر تاج و تخت در اوج خود باقی میماند. حسین میرزا بایقرا درمستی به اغوای زنش خدیجه بیگم و نظام الملك فرمان قتل مؤمن میرزا پسر بدیع الزمان میرزا یعنی نواسه اش رامیدهد. این واقعه مناسبات حسین میرزا بایقرا را بیشترازپیش با فرزندش بدیع الزمان میرزا (۱) بر هم

۱- سلطان بدیع الزمان میرزا که در سال ۹۳۲ هـ ق در استانبول وفات کرده است فرزند ارشد سلطان حسین میرزا بایقرامی باشد او درشعر (بدیعی) تخلص می کرد و با حسن سیرت و حسن صورت اراسته و در دلاوری وشجاعت عدیم المثال و طبعش در اسلوب نظم ملایم بود این سروده های ترکی ازاوست:

ای صبا کر سورسه حالیم شمه یی اول سرو ناز
ایورولوب با شیغه مین سرگشته دین یتیکور نیاز
ای بدیعی خوبلار غه چون حقیقت یوقتورور
پس دورور بوبی حقیقت ایل بیله عشق مجاز

* * *

سنکا کونکلوم وفا ایلار، کوزونک غیر جفا قیلماس
کوز اول کور ما سه آخر کونکولنی مبتلا قیلماس
مجالس النفایس نوایی و روضه السلاطین فخری هروی
مترجم

میزند و زمینه آشتی را که در میان ایشان درشرف وقوع بود بیکباره گی از میان بر میدارد. حسین میرزا بایقرادراثر تحریك واغوای اغواگران درباری در سال ۱۴۹۹ میلادی (۹۰۴ هـ ق) شاگرد دوستدار و محبوب نوایی میرزاحیدر صبوحی را که از شمار خویشاوندان نزدیکش نیز به شمار میرفت به قتل میرساند. تمام این حوادث ووقایع به صحت و روح نوایی تاثیر سوء میگذارد اما با وجود اینهاهم او همیشه بگونه همه جانبه با کارهای ایجادییش، دلچسپی نشان میدهد و برای عملی کردن پلانهای ایجادی که رویدست دارد میپردازد.

دربین سالهای ۱۴۸۸ – ۱۵۰۱ میلادی (۸۹۴ – ۹۰۶ هـ ق) نوایی جندین اثر بدیعی و علمی را به ثمرمیرساند، پس از آنکه به هرات برمیگردد. به زودی تاریخ ملکوك عجم را تألیف میکند در این اثر او همراه با منابع تاریخ ازآثار بدیعی مثل شاهنامه استفاده فراوان مینماید و افسانه های مردمان دیرین و باستان را دوباره به کار می گیرد این اثر دارای ارزش تاریخی و بدیعی زیاد میباشد.

نوایی در سال ۱۴۹۰ میلادی (۸۹۶ هـ ق) درمورد سخنور و دانشی مردی چون سید حسن اردشیر اثر بدیعی بیوگرافیک حالات سید حسن اردشیر را به رشته تحریر در میاورد. در سال ۱۴۹۱ میلادی (۸۹۷ هـ ق) درمورد فن معما رساله معما رامیآفریند. در همانسال به نوشتن تذکرهء مجالس النفایس میپردازد و پسانها آنرا بگونه مکمل تدوین میکند و در این اثر درپیوند به حیات و آثار وفعالیتهای اضافتر از (۴۵۰) سخنور، سدهء پانزدهم میلادی آگاهیهای لازم و مؤثق میدهد و ازآثار شان نمونه های جداگانه و بخصوص میآورد.

نوایی در بین سالهای ۱۴۹۲ – ۱۴۹۴ میلادی (مطابق ۸۹۸ – ۹۰۰ هـ ق) درمورد مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی دوست و استادگرامی خویش که سخنور بی نظیر و اندیشه گرسترگ است اثر خمسة المتحیرین رامیآفریند این اثر از نگاه روشنگری، فعالیتهای جامی و دوستی و همکاریهای او همراه نوایی همینگونه اوضاع فرهنگی نیمه دوم سده پانزدهم میلادی خراسان زمین حاوی ارزش و اهمیت فراوان میباشد.

همینگونه نوایی پس ازسال ۱۴۹۲ میلادی (۸۹۸ هـ ق) نامه هایی راکه به ویژه عنوانی سلطان حسین میرزا بایقرا ودیگران نوشته است زیر عنوان «منشآت» بگونه اثرمستقل تدوین میدادوهمینطورنوایی نامه هایی را که به زبان دری تحریر داشته است نیزبه شکل اثر علحیده درمیآورد. این نامه ها در حالیکه کارکردها وفعالیتها و زنده گی نوایی را با جهانبینی او به روشنگری می گیرد در

شناسایی اوضاع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی، اقتصادی سدهء پانزدهم میلادی خراسانزمین ازمنابع قیمتدارنیزبه شمار میآیند. گذشته از آن این نامه ها ازجمله منابع عمده ادبی وتاریخی زبان دری و ترکی اوزبیکی به ویژه نثر دوره تیموری هرات محسوب میگردند. پس ازسال ۱۴۹۲ میلادی (۸۹۸ هـ ق) نوایی درمورد پیدایش شعر و وزن عروضی اثرحاوی آگاهیهای نظری و عملی لازم در این زمینه راکه بنام «میزان الاوزان» موسوم است مینویسد و پس از آن اثر بدیعی بیوگرافیك دیگر را که در باره پهلوان محمد که یکی ازفرهنگیان سدهء پانزدهم، میلادی خراسانزمین است زیر عنوان حالات پهلوان محمد و درسال ۱٤۹٦ میلادی (۹۰۲ هـ ق) همینگونه درمورد صوفیان اثر «نسائیم المحبة» را به سلك تحریر در میآورد.

نوایی درمیان سالهای ۱٤۹۱ -۱٤۹۸ میلادی (مطابق ۸۹۷ - ۹۰٤ هـ ق) دو دیوانی را که برای بار نخست ازسروده هایش تدوین کرده بود با اشعاری که در دوره های بعدی می سراید یکجا کرده چهار دیوان را ترتیب میدهد.

چهار دیوان نوایی عبارت از خزاین المعانی است. همینگونه او همزمان با تدوین خزاین المعانی اشعاریرا که به زبان دری سروده است نیز جمع آوری میکند. دربین سالهای ۱٤۹۸ - ۱٤۹۹ میلادی (۹۰٤ - ۹۰۵ هـ ق) اثر فسلفی عرفانی لسان الطیر رامیآفریند.

نوایی دراین اثر بر علاوه افشاء چهرهء کذایی عناصر ریاکار مفاهیم مثل محبت به زنده گی و انسان را به میان میکشد. همینسان در همین آوان نوایی نیز اثربلند بالای لغویش محاکة اللغتین را تالیف میکند.

محاکمة اللغتین در واقع نتیجه و خاتمهء تحقیق و پژوهش و تجربه درزبان ترکی چغتایی (اوزبیکی امروزی) به اساس علمی است در جریان سالهای متمادی درضمن آفرینش آثاربدیعی به زبان ترکی چغتایی فرا چنگ نوایی شده است. نوایی در طی سالهای زیادی با کسب تجربه فراوان دراین اثرش زبان ترکی چغتایی را بگونه علمی برای بارنخست تحت تحقیق و پژوهش قرارداده و مسایل مثل ایجاد آثار هنری و بدیعی به این لسان را به بیان میگیرد و این اثر از نظرتاریخ ادبیات ترکی اوزبیکی حاوی اهمیت بیشمارمیباشد. نوایی درسال ۱۵۰۰ میلادی (۹۰٦ هـ ق) آخرین اثرش محبوب القلوب را مینویسد.

افزون بر آنچه بر شمردیم نوایی در مورد اوضاع اقتصادی اجتماعی و فرهنگی و سیاسی عصرش همینگونهء دربارهءکارکردهای عمراناتی و بناءها و

املاك و اموالش نیز طی رساله وقفیه بما آگاهی لازم داده است و این رساله در سال ۱۴۸۲ میلادی (۸۸۷ هـ ق) نوشته شده. نوایی آثار دینی و اخلاقی نظم الجواهر را درسال ۱۴۸۵ میلادی (۸۹۰ هـ ق) تاریخ انبیاء و حکما و سراج المسلمین را در سال ۱۴۸۸ میلادی (۸۹۴ هـ ق) و چندین اثر دیگر را نیزدر این سالها میآفریند. البته بسیاری از تألیفات اوامروز در دسترس ما قراردارد.

* * *

در گیریهای نوایی با کارهای دولتی، عمراناتی و ساختمانی و فعالیتهای که در دیگر ساحه زنده گی اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در آنروزگارداشت نتوانست اورااز عملی داشت پلانهاو برنامه های ایجادیش به کلی به دورنگهدارد؛ او کارهای علمی و ادبی بدیعیش را یکی پی دیگر در عمل میگذارد و در نتیجه آثار غنی و پربهایی فرهنگیش را برای ترکان به میراث میماند. با این همه نوایی آنگونه که انتظار دارد نمی تواند پلانهای فرهنگیش را بگونه همه جانبه عملی نماید. او به بسیاری ازآرزوهایش نمیرسد قرار معلومات که خودش ارائه می کند سه اثرعلیحده دیگرنیزمیخواسته است تألیف کند و آنهاعبارت از یوسف و زلیخا، داستانهای که در مورد عشق شخصی خود نوایی وجود داشته و تاریخ جداگانه در پیوند به کارکردهای حسین میرزابایقرا بوده است. متأسفانه این اثرها بدون پیدایی باقی میمانند و مرگ براو امکان تالیف این آثاررا نمیدهد.

نوایی دراثرتاریخ انبیاء و حکما هنگامیکه در پیوند به قصهء یوسف(ع) سخن میراند اینگونه بیان میدارد:

«... عمر اگر امان دهد به زبان ترکی بر صفحه های کافوری خامهء مشکین شمامه راراندە به نظم اینقصه آغاز خواهم کرد و آنرا به انتها خواهم رسانید».

نوایی در مورد عشق شخصی خود نیز نوشتن آثار ویژه را آرزو کرده است. چنانچه او درپایان داستانی که در لسان الطیر در مورد شیخ صنعان آورده،اینگونه بیان داشته:

کیل نوایی سوزنی حالا ختم قیل
عشق ارا اظهار دعوا قیلما غیل
بیرنیچاکون عمردین تاپسام امان
شرح عشقیم نظم ایتای بیرداستان

ترجمه:

نوایی بیاختم کن داستان
که در عشق دعوی ندارد نشان
زمرگ یابم ار چند روزی امان
بسازم ز عشقم یکی داستان

اگراین اثر پیدا یی می یافت خلا ی که درپیوند به بیوگرافی و شرح حال نوایی به ویژه زنده گی شخصیش وجود دارد پر شده بسیاری ازمسایل قابل مناظره و بحث نیز حل میکردید.

همینطور امیر علیشیر نوایی در تاریخ ملوک عجم ارزویش را در مورد آفرینش آثار ویژه درپیوند به زنده گی و حالات سلطان حسین میرزا بایقرا (۱)

۱- سلطان حسین میرزا بایقرا ازنسل تیمور صاحبقران بوده پدر وی میرزا غیاث الدین منصور فرزند میرزا بایقرامیباشد سلطان حسین میرزا بایقرا درسال ۸٤۲ هجری قمری مطابق ۱٤۳۸ میلادی درهرات چشم بجهان میکشاید پدر امیر علیشیرنوایی غیاث الدین کیچکینه با پسرمیرزابایقرا یعنی میرزامنصور همشیر و برادر رضاعی بودند نظر به این امر و بعضی اسباب دیکر حسین میرزا با امیرعلیشیر ازخوردی رابطه وتماس نزدیك داشتند و برای مدتی باهم یکجاتحصیل نموده و تربیت یافتند.

حسین میرزا بایقرا ازخوردی به کارهای دربارعلاقه مند بود او در جنگها و اختلافهای که در بین میرزایان تیموری وجود داشت نیز اشتراك می کرد و برای تصاحب تاج و تخت همواره میکوشید حسین میرزا بایقرا پس ازیك سلسله مبارزات در سال ۸۳۷ هـ ق مطابق ۱٤٦۹ میلادی تخت هرات را به تصرف خویش در اورده به سلطنت رسید در همین سال امیرعلیشیر نوایی هم ازسمرقند به هرات برگشت.

فعالیتهای، سیاسی و ادبی حسین میرزا بایقرانظر به زمانش ایجابی و مثبت می باشد جنبه های مهم آن بسیار است. در زمان او به اشتراك و تثبث امیر علیشیر نوایی در مملکت برای سالها صلح و آرامی و امنیت تحکیم مییابد کارهای فراوان برای عمران و آبادی ملك براه انداخته می شود. امور اقتصادی، تجارت و دادوستد رونق می گیرد به حیات فرهنکی سرو صورتی تازه داده میشود، علم هنر و ادبیات رو به ترقی و تعالی میهند، دراین عهد هرات که پایتخت میرزایان تیموری بود در شرق به مرکز پر آوازه علم، هنر و ادبیات مبدل می کردد ومردم در آرامی رفاه و صلح بسر می بردند. حسین بایقرا ازسخنوران بزرگ زمان خویش میباشد او درآفریده هایش حسینی تخلص می کند دیوان حسینی در اختیار ما قرار دارد، داشته های غنای آن بیشتردر یك وزن عروضی سروده شده اند این امر را درمورد دیگر سخنوران می توان سراغ داشت، سروده های حسینی ازجهت زیبای موضوعات و جذابی فکر و اندیشه ها و روانی سبك جالب وقابل دقت می باشد

خدمات سلطان حسین میرزا بایقرا درقسمت رشد و بالنده گی زبان و ادبیات ترکی چغتایی (اوزبیکی امروزی) فراموش ناشدنی است. نه فقط نوایی بر این امرمهرصحه میکوبد بلکه بسیاری مؤرخان آنرا تصدیق و تائید نیزمی نمایند، نوایی بخش پایان تذکره مجالس النفایس (مجلس هشتم) را به افریده های حسین میرزا بایقرا ویژه نموده با آوردن مطلع های غزلهای وی درزمینه ارزش هنری آنها توضیح میدهد.

دیوان سلطان حسین میرزا بایقرا در سال ۱۳٤٦ هجری شمسی مطابق ۱۹٦۸ میلادی بانضمام رساله او به مقابله و تصحیح دکتورمحمد یعقوب واحدی جوزجانی ازطرف موسسه طبع کتب در مطبعه دولتی کابل اقبال چاپ یافته است. در زمان سلطان حسین میرزا بایقرا هرات مرکز فرهنکی شرق میشود او که عاشق زبان ترکی بود فرمان نوشتن به ترکی را صادرمیکند و برای رشد لسان ترکی و تکامل زبان و ادبیات چغتایی خدمات بسیار ارزنده و مهم را به ثمر میرساند و زمان او رامؤرخان دوران طلایی ادبیات ترك می نامند. (مترجم)

اینگونه به بیان میگیرد:

ولی ایمدی عزمیم بودورکیم خدای
اگربولسا عمر یمغه مهلت فزای
چیکیب طرفه تاریخینکا خامه نی
قیلیب نکته کاتیز هنکامه نی
صفاتینک نی اولدین آخر گاچه
خیالات مخفی و ظاهرگاچه
ولادت کونیدین توتوب تابودم
باری شرح آیلاگای من رقم

ترجمه:

عزم من اینست که
اگر خداوند(ج) بمن مهلت دهد
خامه رابه تاریخ تازه و هنگامهء
توتیز خواهم کرد و صفات تو را
از اول تا انجام از آشکار و نهان
از گاه ولادت تا ایندم به شرح می گیرم.

ولی دریغ و درد که این آرزو در منصهء عمل پیاده نشده و زیر ریگروان تاریخ میماند.

در سالهای اخیر بعضی از دانشمندان به اساس یکسلسله منابع و آگاهیها نیز بیان داشته اند که گویا نوایی واژه نامهء بنام سبعة ابحر را نیز به زبان عربی تالیف کرده است. به ویژه یکی دانشمندان ترک آگاه سری لوند در سال ۱۹۵٦ میلادی از کتابخانهء ایا صوفیه، سلیمانیه و نور و عثمانیه ترکیه شش نسخه دستنویس موسوم به سبعة ابحر را به دست، میآورد، او با در نظر داشت معلوماتیکه در مقدمه و خاتمه نسخه ایا صوفیه آمده است واژه نامهء مذکور را به نوایی منسوب نموده و مقاله واژه نامه عربی نوایی را به نشر میسپارد (تورک تیلی ارشتیرمه لری ییللیکی انقره ۱۹۵٦ ، ۲۳۹ - ۲٤٥). پس از یکسال پروفیسور احمد آتش درمقاله یی که در مورد لغتنامه عربی علیشیر نوایی نوشته است (تورک تیلی ارشتیرمه لری ییللیکی انقره ۱۹۵۷، ۱۷۹-۱۸٦) با در نظر داشت آگاهیها و منابع دیگر نظر آگاه سری لوند را رد میکند. از دانشمندان آذربایجان

پروفیسور حمید آراسلی با مقایسه این نوشته ها سبعة ابحر را نیز به نوایی نسبت میدهد (حمید آراسلی از تاریخ فراگیری میراث نوایی زبان و ادبیات اوزبیکی سال ۱۹٦۰ میلادی شماره سوم) از دانشمندان افغانستان دکتور محمد یعقوب واحدی جوزجانی نظر پروفیسور احمد آتش را تایید میدارد.

باتیر بیك حسنوف که سبعة ابحر را مورد بررسی قرار داده و در مورد مؤلف این لغتنامه رساله داکتری خویشرا مینویسد: (تاشکند ۱۹۷٤ میلادی) معلومات زیرین را در مورد قید کرده است:

علیشیرنوایی که زبان عربی را بگونه مکمل آموخته است ازمنابع قیمتدار زبانشناسی آن به ویژه صرف و نحو این زبان سود جسته مواد غنی را از آن جمع آوری نموده است. نوایی این مواد (واژه ها) را به ترتیب مشخص در آورده خواهان شرح آن میشود و تااندازهء هم به کارش اقدام میکند؛ او به این لغتنامه، سبعة ابحر نام نهاده شروع به نوشتن مقدمه آن مینماید. (این مقدمه در نسخه کتابخانه ایا صوفیه موجود است) ولی این مقدمه در مسوده باقی میماند. البته در مورد سبعة ابحر هم نوایی و هم معاصرینش هیچکدام قیدی و ضبطی در آثار خویش نکرده اند، پس ازگذشت (۲۳۰) سال، در سال ۱۷۳٦ میلادی (۱۱٥۰ هـ ق) یکی از سخنوران و دانشمندان به نام احمد بن علی دمشقی المنینی (۱٦۷۸ - ۱۷٥۹ میلادی مطابق ۱۰۸۹ - ۱۱۷۳ هـ ق) این کار را به پایان رسانیده و سبحة ابحر را ترتیب داده است مقدمه را حفظ نموده و در مورد نوشتن سبعة ابحر درمقدمه و خاتمه که به قلم خودش میباشد معلومات میدهد.

* * *

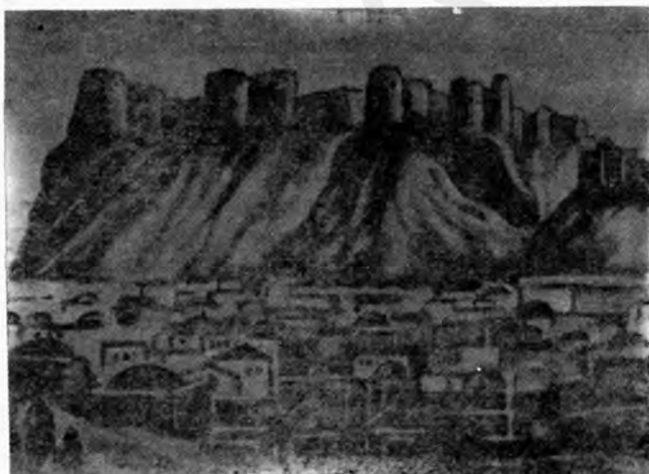
همزمان با مشغولیتهای نوایی باکارهای ایجادی بگونه جدی: زوال حکومت حسین میرزا بایقرا روز بروز اوج میگرفت در میان شاه و شهزاده گان امیران و عملداران بازار نزاع و ستیز برسر تاج و تخت تیمور تیز تر و گرم و گرمتر میشد عشرت دوستی و هوسرانی و لجام گسیخته گی ها به کمال خود رسیده برای رسیدن به تاج و تخت، هرات شهزاده گان از هر گوشه و کنار علیه حسین میرزا بایقرا قیام، میکنند سخنور و اندیشه گر بزرگ نوایی ازرخداد تمام این وقایع دردناك متأثر و متألم میشود و افسوس میخورد و برای بر طرف کردن اختلافات آنان تلاش مینماید مگر او در این راه به هیچ نتیجه ثمر بخش و ایجابی نمیرسد و نوایی ماهیت اساسی این بهم تازیهای سیاسی و اجتماعی را درك کرده نمیتواند؛

با وجود این او به آینده و به روزهای درخشان آن با اطمینان و باور و امید مینگرد. بهرحال وقتی که حسین میرزا بایقرا در تابستان سال ۱۵۰۰ میلادی علیه فرزند باغییش محمد حسین میرزا به لشکر کشی میپردازد و در بیست و هشت دسامبر همانسال بر او غلبه حاصل میکند و در مورد آشتی وی با فرزندش و همینگونه بازگشت دوبارهء او به شهر هرات خبر میرسد: نوایی بدون اینکه به بیماری خویش توجه داشته باشد برای استقبال پادشاه با دیگران یکجا به راه میافتد، بیماری نوایی قوت میگیرد در نوامبر ۱۵۰۱ میلادی امیر علیشیر نوایی پدرود حیات میگوید شهر هرات به ماتم مینشیند، این خبر نابهنگام به زودی بر تمام هرات، ماوراء النهر و دیگر شهرها میرسد. بسیاری از سخنوران و مؤرخان در ارتباط به خاطرهء وفات نوایی آثار و مطالب زیاد تهیه میکنند، خواند میر وفات نوایی را در سطح امپراتوری تیموری هرات چنین به تصویر گرفته است:

از موت او نشست به هر خانه ماتمی
وزفوت او بجست زهر کوشه شیونی
زین سهمکین مصیبت و زین سهمناک مرک
آتش فتاد در دل هر سنک و آهنی



سلطان حسین میرزا بایقرا



هرات باستان



اشعار نوایی

امیر علیشیر نوایی از استادان بزرگ و رسا دست اشعار بزمی و عشقی، است. او سنتهای پسندیده ادبی سخنوران سترگ مثل سعدی، حافظ، امیر خسرو دهلوی، مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی، خوارزمی، سیف سرایی، آتایی، سکاکی، و لطفی هروی را ادامه داده و در همگانی ساختن آنها میکوشد او از غنای سروده های مردم سود ها میبرد، جوانب بدیعی سروده های آنها رامیآموزد در زمینه قرار دادن ادبیات بدیعی عملاً در زنده گی مردم و بر آورده ساختن نیازمندیهای معنوی جامعه مبارزات پیگیر مینماید.

نوایی در پی غنامندی سروده های غنایی از جهت شکل و موضوع و درونمایه و سیما و کرکترهای آن میبرآید و آنرا تکامل میبخشد، بویژه او در اشعار غنایی که در انواع مختلف ادبی سروده است انسانرا با همه آرزو و آمال و حالات درونی و بیرونیش و طبیعت را با تمام داشته هایش با مهارت عالی وهنرمندی، بگونه بدیعی به تصویر میگیرد. اشعار نوایی همسان سایر آفریده های بدیعیش نیز در سمت مخالف ادبیات درباری و دستوری قرار میگیرد، نوایی که زبان، شعر و ادب ترکی چغتایی را در استانهء مرحله جدید قرار میدهد بگونه سخنور دو زبانی دست به ایجاد بدیعی میزند، سهم مثمرش را در جهت غنامندی ادبیات دری و ترکی چغتائی به نحو شایسته به ثمر میرساند و به مراحل تکامل بعدی ادب ترکی - چغتایی (اوزبیکی) ... و دری و دیگر زبانهای مردم منطقه تأثیر فراوان میگذارد و به سروده های نوایی نظیره ها آفریده میشوند مخمس بر غزلهایش مینویسند و اینکار به یك سنت ادبی پسندیده مبدل میگردد، بسیاری از اشعارش تا امروز نیز در موسیقی و مقام های آن راه یافته وبه جاویدانه گی میرسد. کمپوزیتوران و

آهنگسازان به اساس اشعار نوایی آهنگهای تازه میآفرینند.

نوایی گنجینه بزرگ و پرغنایی از سروده هایش میآفریند. اساس این خزینه سترگ را دیوان خزاین المعانی با داشتن درحدود بیست و دو هزار وپنجصد بیت به زبان اوزبیکی و دیوان فانی با داشتن اضافه تر از شش هزاربیت به زبان دری و شش قصیده فلسفی و تربیتی که آنهم به زبان دری میباشد تشکیل میدهند. سته ضروریه و فصول اربعه که ویژه تصویر شش ضروریات و فصلهای سال شده است، مجموعه قصاید نوایی را میسازند. علاوه بر آن در داستانهای نوایی به خصوص در آغاز ها گریزها و خاتمه های غنایی و مناسبتهای دیگر نیز اشعار بزمی و عشقی را هم به ملاحظه میگیریم. همینگونه در نظم الجواهر، منشآت، رساله و قفیه، خمسة المتحرین، حالات پهلوان محمد، حالات سید حسن اردشیر، محاکمة اللغتین و میزان الاوزان او به گونه وافر به ابیات و فردیات، رباعیات، قطعات و دیگر انواع ادبی که محتوی مفاهمی بزمی و عشقی و حکمی و پند گونه میباشند نیز بر میخوریم.

سطنت دین باده آرتوق دور منگا یوز قتلاکیم
خوشراق ایل بیدادین اوزومگا بیداد ایلارام
یوز جفا قیلسه مینگا، بیرقتلا فریاد ایلامان
ایلگاقیلسه بیرجفا یوزقتلا فریاد ایلارام

(نوایی)



شیر زنجیر بند منسوب به قلم نوایی



خزاین المعانی

نخستین دیوانهای نوایی:

امیر علیشیر نوایی از دوران دبستان به ادبیات بدیعی میآغازد در شروع با درنظر داشت سروده های سخنوران دیگر بگونه مشق و تقلید دست به سرایش ابیات و مصرعها میزند و به زودی بگونه مستقل بقلم زنی پرداخته، تخیلات و تصوراتش را درارتباط به وقایع زنده گی روزانه به کاغذ میریزد حس و آرزوهایش، اندیشه و افکارش ذوق و دیدش را در مصرعها پیاده میکند و با اینگونه شاعر جوان درمیان مردم به بلند آوازه گی و شهرت میرسد، در این ارتباط نوایی درمقدمه بدایع البدایه چنین آورده است:

کونگلیم دانی معنی اولسا ایردی پیدا
تیل ایلار ایدی نظم لباسیدا ادا
اول نظم غه جاننی قیلیبان خلق فدا
سالور لارایدی گنبد گردو نغه صدا

وقتی دوستداران ادبیات ترکی اوزبیکی از نوایی التماس ترتیب دیوان مینمودند او میگفت برای تدوین دیوان حالا وقت است، فردا اینکار را فراهم خواهم کرد. با وجود فروتنی و برده باری و خویشتن داری و بزرگواری نوایی مخلصین آثار و شایقین سروده هایش اشعار بزمی و عشقی او را جمع آوری نموده به تدوین دیوان میآغازند. نوایی در دیباچهء بدایع البدایه میگوید: «... مگر در میان مردم بیشتر از یکهزار دو هزار بیت زیاد تر است که خود شان جمع آوری نموده اند و بی نهایت مشهور نیزگردیده است....»

نوایی آثار تازه و جدید می آفریند و رفته رفته بگونهء سخنور ماهر و استاد هنر سخن تبارز میکند، اشعارش بیشتر انتشار میابد و علاقه مندان زیاد

پیدا مینماید. و آواز خوانان از آن ترانه ها میسازند و موافق طبع ایشان قرار میگیرد. در میان سالهای ۱۴۷۰ - ۱۴۷٦ میلادی (مطابق ۸۷۵ - ۸۸۱ هـ ق) نوایی دیوان بدایع البدایه را ترتیب میکند این نخستین دیوانیست که بدست خود سخنور ساخته میشود. بدایع البدایه از (۸٤۲) پارچه شعر تشکیل شده است. در آن (۵۸۵) غزل (۳) مستزاد (٤) مخمس (۲) مسدس (۳) ترجیع بند (٤۹) قطعه (۷۸) رباعی (۱۰) چیستان (۵۲) معما (۱۰) تویوق (یا تویوغ)، (٤٦) فرد گنجانیده شده است ناگفته نباید گذاشت د ر آن بعضی ابیات سست و غزلیات ناتمام شاعر نیز راه یافته است که نتوانسته آنرا درفرصت معین دستکاری و یا اصلاح و تمام نماید.

رویهمرفته بدایع البدایه در زنده گی ادبی سده، پانزدهم میلادی (خراسانزمین به ویژه در بخش ادبیات ترکی چغتایی- اوزبیکی امروزی) از کارهای مهمی است که انجام پذیرفته است. این دیوان با مفهوم و موضوع فکری و غایوی بدیعی و ویژه گیهایش از داشته های دو اوین بسیاری از سخنوران پیشتر از نوایی و معاصرانش فرق میکند. نظرنوایی را هم در اینمورد از دیباچه، که به بدایع البدایه نوشته است میتوان به وضاحت دریافت: «... مراد بعضی مردم از سرایش شعر و تکمیل دیوان جز توصیف حسن مجازی، مقصود ظاهری و تعریف خط و خال چیزی دیگر نیست دوا وینی وجود دارد که در آنها نه تنها نمیتوان یك غزل معرفت آمیز را یافت بلکه یك بیت موعظه گون نیز به نظر نمیرسد. اینگونه دیوانها اگر نوشته شود در حقیقت شاعر آن زحمت بیحد و بیهوده و مشقت فراوان میکشد. از اینجهت در این دیوان از حمد و نعت و موعظه گرفته تا غزلهای شور انگیز جا داده شده است که استماع آن به مهوشان موجب سرکشی و برحزینان باعث تشویش میگردد، باعلاوه یك یا دو بیت نصیحت گون وعظ سان لمعه، آنهم از برقع عفت رخسار آنان تا بیرون زبانه میکشد جا داده شده است تا وجود خرمن آنها از شعله آن، برق لامع به کلی ضایع نگردد...».

بدینترتیب نوایی به گسترش دایره، موضوع اشعار و مفاهیم غایوی و فکری دیوانش میپردازد، همراه با آن او همانسانیکه در دیباچه، تاکید نموده است در این زمینه براستی ازمعاصرانش به کلی در تفاوت قرار میگیرد. در دیوان فقط غزلیات را جا نمیدهد بلکه سروده هایی را که در قالب سایر انواع ادبی آفریده است نیز جامیدهد و به ساختار مکمل غزل اعتبار جداگانه قایل میشود.

در بین سالهای ۱۴۷٦ - ۱۴۸۳ میلادی (مطابق ۸۸۱ - ۸۸۸ هـ ق) نوایی دومین دیوانش نوادرالنهایه را ترتیب میدهد در این دیوان (٦۹۳) پارچه شعر را جا داده

است که (٦٢٨) آن غزل، (٣) آن مستزاد، (٣) ترجیع بند، (٥) قطعه، (٤٦) رباعی، (١) لغز، (٦) معما و (١) آن تویوق میباشد.

نسخه های منسوب به سدهء پانزدهم میلادی، بدایع البدایه:

نسخه پاریس در سال ١٤٨٠ - ١٤٨١ میلادی (٨٨٥ - ٨٨٦ هـ ق) نسخه لندن در سال ١٤٨٢ - ١٤٨٣ میلادی (٨٨٧ - ٨٨٨ هـ ق) . نسخه باکو در سال ١٤٨٤ میلادی (٨٨٩ هـ ق) و نسخه تاشکند ١٤٨٦ میلادی (٨٩١ هـ ق) استنساخ شده است و نسخ در همین شهر ها نگهداری میشوند. اما از ، نوا درالنهایه تا هنوز یك نسخه به دست آمده است و این نسخه که در سالهای هشتاد سده پانزدهم میلادی استنساخ شده در حال حاضر درتاشکند نگهداری میشود. (و باید گفت که در این نسخه مقدمه آن وجود ندارد).

به اینگونه پیدایی دو اوین بدایع البدایه و نوادرالنهایه زمینه نهایت مساعدی را برای پیدایی خزاین المعانی فراهم میآورد.

گاه آفرینش، ساختار وترکیب خزاین المعانی:

نوایی که کار ایجادیش را با سرایش شعر غنایی آغازیده بود تا روزگار واپسین حیات از این نوع ادبی دست نکشید، همینسان نوایی درعین حالیکه با کارهای ایجادی علمی و ادبی و یا شرح حال و بیوگرافیك دوستان مشغولیت دارد به سرایش اشعار نیز میپردازد و اشعار نو به نو ایجاد میکند و در نیتجه افزون برد و دیوان مذکور اشعار فراوان دیگر را نیز به وجود میآورد شمار اینگونه سروده هایش بنابر تأکید خودش در زمینه از حدود اشعاریکه در هر دو دیوان اولی جا داده شده بود بیشی میگیرد، ضرورت تدوین دیوان تازه احساس میشود نوایی با جامی در این باره مشوره میکند، او ترتیب «چهار دیوان» را به وی مصلحت میدهد.(١) این مشوره جامی با پلان کار ومذاق و طبع نوایی موافق میآید، نوایی کار ترتیب چهار دیوان را باغیرت تمام میآغازد و به اصلاح و دستکاری و بازنویسی و تحریر سروده هایش میپردازد. پس از آن از نظر سلطان حسین میرزا بایقرا میگذارند. بدینگونه در بین سالهای ١٤٩١ - ١٤٩٨ میلادی (مطابق ٨٩٦ - ٩٠٤ هـ ق) کلیات اشعار موسوم به خزاین المعانی را که چهار دیوان

١- از سخنوران دری گوی تنها امیر خسرو دهلوی توانسته است چهاردیوان بسازد. بنأ بگفته نوایی چهار دیوان امیر خسرو دهلوی بدست نیامده و در پرده نهان باقیمانده است.

را در بر میگرفت با در نظر داشت مراحل زنده گی و فصول آن تدوین و بخش بندی میکند.(۱) (نوایی دوران زنده گی را به چهار فصل بگونه قیاسی تقسیم مینماید و آنها مراحل نو نهالی، جوانی، اواسط عمر، کهولت و پیری نوایی را در بر می گیرند) نوایی سالهای این مراحل را بدینگونه ضبط می دارد:

مرحله طفولیت و نو نهالی شامل سالهای (۷ - ۸) الی (۲۰) ساله گی، بوده مرحله شباب و جوانی از (۲۰) ساله گی تا (۳۵) ساله گی، و مرحله اواسط عمر از (۳۵) ساله گی تا (٤٥) ساله گی، و مرحله کهولت و پیری از (٤٥) ساله گی تا (٦٠) ساله گی را در بر می گیرد.

نوایی در دیباچه، خزاین المعانی هر کدام این دواوین را محصول همین مراحل میشمارد و به همین مناسبت موافق به هرکدام عناوین خاص میگذارد، آنسانیکه درمقدمه تذکر میدهد «هر یکی از این دو اوین ویژه» مراحل خاص زنده گی سخنور بوده بگونه، کرونولوژ یك مرزبندی مشخص و معین و مرتب و مدون گردیده است و این دیوانها ازجهت مضمون و محتوی نیز از همدیگر فرق میکنند

حمید سلیمان که باساس متن روی اشعار نوایی در دیوان خزاین المعانی تحقیقاتی نموده است، روی نسبی بودن بخشبندی کرونولوژیکی دیوان نوایی، به صورت دقیق شامل نبودن اشعار نوایی در بخشبندی مزبور و ترتیب و تدوین گردیدن این اشعار بگونه مختلط نه به شکل کرونولوژی در دیوان تاکید میدارد. بگفته وی بعضی اشعار (بعضی پارچه های شعرش) با عنوان دیوان و کرونولوژی زمانی آن بگونه مطلق سر نمی خورد. بگونه مثال موافق به آنچه که در دیباچه، دیوان بیان شده است باید تمام اشعاریکه در دیوان غرایب الصغر آمده است مربوط به مرحله طفولیت شاعر میبود در حالیکه درغرایب الصغر ما به اشعاری بر میخوریم که با باور نوایی در زمینه فرق میکند، چنانچه این ابیات:

کیچدی عمریم نقد غفلت بیرلانا دانلیغدا حیف
قالغانی صرف اولدی اندوه و پشیمانلیغدا حیف
یا شینک ایلیك بولدی یوزقویغیل فناتفرا غیغه
کیم شباب ایامی عیش و بی ادبلیغ چاغی یس

همینطور در نوادر الشباب نیز پارچه های زیرین را به خوانش میگیریم
یاشیم ایلیك بولدی یوز حسرت بیسام کیم سودی یوق
اوزنی میدین خوش توتای چون اوتدی عمریم خوشراغی

۱- خزاین المعانی را پس از سده، نزدهم بنابر همین امر بنام چهار دیوان هم یاد کرده اند. مترجم

مـین کـه ایلیك ییل چیکیب غم، تاپمادیم خـوشـوقـتلیق
تاپقامین مـو، عمـر نینـگ ایمدی که اوتیـمش خوشـراغی
ظلم ایلا بیـــدآدین مــــخلص نی ممکن ای گــــو نگول
چونکه قـوتلیق ییگیت دور یار و مـین عـاجـز قـاری

همـینـــسان درشـمـار زیادی ازاشـعـاریکه در غـرایب الصـغـر آمـده است از سلطان حسین میرزا بایقرا بگونه شاه وقت تذکر رفته است درحالیکه در زمانیکه سلطان حسـین میـرزا بایقرا بـه تخت خراسانزمـین میـرسید نوایی ۲۸ سالـه بوده گذشته از آنچه گفته آمدیم، در نوادرالشباب نوایی مرثیهء را که در ارتباط به وفات سید حسین اردشیر سروده است نیزجا میدهد، (سیدحسن اردشیردر سال ۱٤۸۸ -۱٤۸۹ میلادی (۸۹٤ هـ ق) فوت کرده در آنوقت نوایی نیز ٤۷ - ٤۸ ساله بوده است). اینگونه مثالها را در هر دو دیوان دیگر نوایی هم میتوانیم در یابیم.

افـزون بر آن در این چهار دیوان ازنظر حجم فرق بارز دیده نمیشـود. در دیوان نخست (۸٤۰) پارچه شعر شامل (۱۱٤۳۷) مصرع در دیوان دومی (۷۵۹) پارچه شعـر شـامل (۱۰۸٤۷) مـصـرع، در دیوان سـومی (۷٤۰)پارچه شـعـر شـامل (۱۰۸٤۰) مـصـرع و در دیوان چهارمی (۷۹۳) پارچه شـعـر شـامل (۱۱۷۷٦) مـصـرع مـوجـود میباشد؛ در حالیکه خود نوایی شمار اشعار دوران اواسط عمر و کهولت و پیریش را بیشتر از اشعار مراحل اولی زنده گیش (هر دو دیوان نخست) قید کرده، و در بخشبندی اشعار دیوانها موضوع، نظم و ترتیب معین و مقداراشعار را نیز مدنظر داشته است. در غرائب الصغر و نوا در الشباب هشت نوع ادبی و در بدایع الوسط و فواید الکبر نُه نوع ادبی از اشعارش راه یافته است.

موضوع اساسی و کلی دیوانهایش را نوع ادبی غزل تشکیل میدهد که بگونه مساوی بخشبندی شده، و در هر دیوان (٦۵۰) غزل را جا داده است.

همه اینهانسبی بودن کرونولوژی و نامگذاری دیوان خزاین المعانی را نشان میدهد آنجه را که در منشآت به شر ح زیرین در این ارتباط میخوانیم: «اشعار هر دو دیوان اولی با اشعاریکه پسانتر سروده شده بود یکجا گردید و به چهار بخش منقسیم شد» نیز این باور ما را قوت میبخشد.

بدینگونه به اساس تصحیح چهار دیوان نوایی میتوان کرونولوژی درست

اشعار ترکی اوزبیکی آنرا مشخص کرد. اگر ازجانب شایقین و علاقه مندان و فرهنگیان و دوستداران ادبیات ترکی اوزبیکی کارهای را که در سالهای ۱۴٦۵-۱۴٦٦ میلادی (مطابق ۸۴۱ - ۸۷۵ هـ ق) در قسمت تدوین دیوان نوایی صورت گرفته است، مرحله اولی بدانیم، اشعار جدیدیکه در بدایع البدایه آمده، مراحله دوم و اشعاریرا که در نوادر الشباب کنجانیده شده، مرحله سوم قلمداد نمائیم، اشعاری که درخزاین المعانی آمده ولی در هر دو دیوان نخست جا داده نشده است مرحله چهارم راتشکیل میدهد.

پروفیسور حمید سلیمانوف به استفاده از همین اصول کرونولوژی درست اشعار ترکی اوزبیکی نوایی را با کرونولوژی نسبی اشعار دیوان خزاین المعانی مشخص ساخته و تابلو زیرین را در این ارتباط تقدیم میدارد: (۱)

دواوین خزاین المعانی	اشعار دوران نونهالی	اشعار دورانی جوانی	اشعار اواسط عمر	اشعار دوران پیری	آنچه که در چهاردیوان آمده است
۱- غرایب الصغر	۱۵٦	۴۹۹	۲۷	۱۵۸	۸۴۰
۲- نوادر الشباب	-	۱٦٦	۲۳۷	۳۵٦	۷۵۹
۳- بدایع الوسط	۱۳۲	۷۵	۱۰٦	۴۲۷	۷۴۰
۴- فواید الکبر	۱۴٦	۱۱۵	۸۷	۴۴۵	۷۹۳
حجم...	۴۳۴	۸۵۵	۴۵۷	۱۳۸٦	۳۱۳۲

۱- پروفیسور حمید سلیمان میگوید: تحقیقات پسین به ویژه بدست آوردن دستنویسهای تازه منسوب به سده، پانزدهم میلادی در زمینه کرونولوژی سروده های نوایی روشنی و تصحیحات لازم را وارد خواهد کرد.

نوایی در دیوان خزاین المعانی (۱٦) نوع ادبی از اشعارش را جا داده است. ترتیب انواع ادبی دیوانها و مقدار آنها به اساس زیر است:

۱- غزل (۲٦۰۰) پارچه، ۲- مستزاد (٤) پارچه، ۳- مخمس (۱۰) پارچه، ٤- مسدس (٥) پارچه، ٥- مسمن (۱) پارچه، ٦- ترجیع بند (٤) پارچه، ۷- ترکیب بند (۱) پارچه، ۸- مثنوی (۱) پارچه، ۹- قصیده (۱) پارچه ۱۰- ساقی نامه (۱)پارچه، ۱۱- قطعه (۲۱۰) پارچه، ۱۲ - رباعی (۱۳۳) پارچه، ۱۳- معما (٥۲) پارچه، ١٤- تویوق (۱۳) پارچه، ١٥- چیستان (۱۰) پارچه، ۱٦- فرد (۸٦) بیت (هر یکی ازانواع ادبی با درنظر داشت حرف آخر قافیه و یا ردیف که با آن خاتمه میپذیرد ترتیب یافته بگونه قطعی، گنجانیده میشود).(۱)

گرچه نوایی سنت دیوان سازی را بگونه اساسی رعایت، میکند اما با آنهم او هرچهار دیوانش را با نوع ادبی غزل میآغازد (بیشتر از وی دو اوین معمولاً با نوع ادبی قصیده، آغاز میافتند.) به اینترتیب میبینیم که نوایی از مرز این سنت ادبی پا به بیرون مینهد و بگونه مستقلانه در فعالیتهای ایجادیش عمل میکند.

دیوانهای نوایی همسان سایر آثارش به زودی توجه صاحبان فضل و دانش و هنر و ادبیات را به سویش جلب میکند و درمیان خواننده گان به بلند آوازه گی میرسد. ارقام و حقایق بدست آمده درزمینه روی شهرت فراوان دیوانهای نوایی در سدهء پانزدهم میلادی نه تنها در ماوراء النهر و خراسانزمین تاکید مینماید بلکه از بلند آوازه گی آنها در ایران، آذربایجان، چین (سینکیانگ ترکستان شرقی)، هندوستان، مصر، ترکیه و دیگر ممالك آنروزی منطقه هم حکایت نموده و پسانها روی راه یافتن این دیوانها در کتابخانه های اروپا و حتی امریکا نیز صحه میگذارد.

همانسانیکه دیوانهای نوایی در سدهء پانزدهم میلادی ازطرف خطاطان چیره دست وقت مثل سلطان علی مشهدی عبدالجمیل کاتب، درویش محمد تاقی،

۱- به اساس معلومات حمید سلیمان از داشته های دیوانهای اولی نوایی اضافه تراز (۳۰) پارچه شعر آن بدون گنجایش درخزاین المعانی باقی مانده است.

محمد بن نور، سلطان محمد خندان برای بار بار استنساخ میشود، در سده های پسین نیز این کار از جانب خطاطان زیر دست وقت در نسخه های تازه صورت میپذیرد. چنانچه بنابر تذکر پروفیسور ع. قیوموف در اثر محیط ادبی قوقند در آغازهای سده، نزدهم میلادی به اساس فرمان خان قوقند محمد علیخان خزاین المعانی در نسخه های متعدد، تهیه میشود.

همزمان با اینکه دیوانها نوایی سده به سده و کتابخانه به کتابخانه انتقال مییابد از نظر ساختمان و ترتیب حجم، متن و جهات دیگر نیز مواجه به تحریف و دگرگونیهای بیشمار میگردد.

ادبیاتشناس حمید سلیمان با مقابله نسخه های دستداشته دستنویس کتابخانه ها و موزیمهای تاشکند، سنت پیتربورگ، دوشنبه، باکو، پاریس، لندن، و دیگر شهرها (که در آنجمله نسخه های دستنویس نادر مربوط به سده، پانزدهم و شانزدهم میلادی نیز شامل میباشد) کار متن علمی و انتقادی، دیوان خزاین المعانی را به پایان برده است.

مفاهیم غایوی و فکری و موضوع خزاین المعانی:

نخستین خدمت سترگ نوایی در پیوند به اوجگیری و شکوفایی ادبیات غنایی ترکی چغتایی (اوزبیکی) اینست که او دایره، تنگ موضوع اشعار غنایی را موشکافانه شکافته مسایل گوناگون مربوط به زنده گی اجتماعی را موضوع اساسی سروده هایش میسازد و مفاهیم فکری و غایوی اشعار غنایی را با راهد هی باورهای اجتماعی، سیاسی، فلسفی اخلاقی، تربیتی و امثالهم غنا و تکامل میبخشد و بدینگونه کلیات اشعارش را خزاین المعانی عنوان میکند.

عشق و صداقت، اشتیاق به وصال، اضطراب هجران وفا و دوستی، شفقت و مرحمت، محبت به مردم و وطن، انساندوستی و هومنیزم، انصاف و عدالت، محنت و معرفت، اخلاق و آداب، تواضع و فروتنی، همت و سخاوت، راستی و درستی، کیفیت می و جمال طبیعت، نالش از ظلم و استبداد، نکوهش بیعدالتهای،

و بی انصافیها افشای رزالت ها و جهالت ها انتقاد ازاعمال ناشایسته و ریا کاریهای عناصر پسگیرا ومرتجع و امثالهم ازشمار یك سلسله مسایل و مفاهیمی گوناگونیست که نوایی در سروده های غناییش روی آنها صحبت میکند

درپردهء تصویر و تلقین این مسایل سخنور و اندیشه گر بزرگ امیرنظام الدین علیشیر نوایی گاهی به بیراهه هم میرود در برابر حل مسایل زنده گی لال و گنگ، باقی می ماند، باضدیت های علحیده وجداگانه مواجه میگردد. بگونه مثال هنگامیکه از بیعدالتیهای شاهان انتقاد میکند از آنها انتظار نجات و عدالت را مینماید. همینسان وقتی ازحیله ونیرنگ های اشخاص محیل واهریمنی خو درلفافه طنز نکوهش و تقبیح میدارد امید، اصلاح ایشانرا نیز میبرد.

از اینها که بگذریم هومنیزم و انساندوستی و مبارزه برای سعادت و نیکبختی انسان اطمینان و اعتماد به نیرو و توان و عقل و اراده آن در سروده هایش جای اصلی را یافته نقش اساسی را بازی نموده است و ضدیتهای به خصوصی را که در این پیوند وجود دارد به هیچ میگیرد. بزرگواری نوایی و حیاتی بودن سروده هایش و بلندی وی از نظر معنوی رانیز از همین جا میتوان به وضاحت دریافت. و.گ. بلینسکی وقتی در مورد ویژه گیهای خاص و ماهیت اشعار غنایی نوایی سخن میراند چنین میآورد:

«موضوع در اینجا به ذات خویش دارای ارزش نیست، تماماً مربوط به سهمی میباشد که فکر ویژه و مشخص به آن داده است. همه چیز بسته گی به روح موضوعی دارد که به وسیله حس و خیال به آن داده میشود.» (۱)

اگر از این نگاه به اشعار نوایی نظر اندازی شود قهرمان اصلی هر نوع ادبی مخصوصاً آثار غنایی خود سخنور میباشد. زنده گی و واقعیتهایش در پردهء حالات روحی، حس و آرزوها، افکار و اندیشه ها و عقل و شعورش به نمایش گرفته میشود. قهرمان اصلی خزاین المعانی شخص امیر علیشیر نوایی است. قهرمان نوایی بگونه متفکر و سخنور بزرگ سدهء پانزدهم میلادی و به صفت فیلسوف و مربی واقعی و هیومنست با نظریه ها و باورهای پیشرو خودش، همراه با آرزوها، شادی و سرور، سکوت و هیجانات، الم و اضطرابها، قهر و غضب و عصیان و طغیان، و با همه، ضدیتهایش ظاهرمیشود. با تصویر حالات روانیش دست خواننده را گرفته داخل محیط زنده گی مردم همان عصر (سدهء پانزدهم میلادی) و جهان ضدیتهای آن میگردد و در دل جهالت ها و ظلمتها و تاریکیهای سده های میانه مشعل درخشان ازانساندوستی و معرفتپروری را روشن میکند.

۱- و.گ. بلینسکی، منتخبات آثار، تاشکند، سال ۱۹۵۵ میلادی، ص ۱۸٤.

قهرمان سروده های غنایی نوایی درعین حال رند وعاشق نیز است باید یاد آور شویم که این قهرمان همیشه بیانگر سرگذشت ها، خواسته ها و نیازمندیها، حس و آرزوهای و تصورات سخنور نمیباشد و برای اکثر وقتها غرض بیان حالات قلبی، روحی، فکری و حس و آرمانهای شاعر واسطه میشود بنابر این در آخرین تحلیل اگر قهرمان فیلسوف و متفکر و اندیشه گرو آموزگار اشعار غنایی نوایی، بدون تردید شخص خود نوایی را قلمداد کنیم درمورد قهرمان عاشق ورند اشعار غنایی اینگونه قضاوت راجاری نموده نمیتوانیم.

درسروده های غنایی نوایی علاوه از این که سیماهای متفکر، فیلسوف آموزگار، عاشق ورند رامیبابیم چهره های غنایی مثل یار و رقیب، شیخ و زاهد، واعظ و شاه رانیزبه مشاهده میگیریم از جمله سیما های رقیب، شیخ و زاهد واعظ و پادشاه (پادشاه ظالم) چهره های سلبی اند. این سیما ها در سروده هایش اکثر بگونه مختلط و ویژه در پرده هجو و مطائبه وطنز مجسم میگردند.

ستایش انسان و زنده گی:

سخن نوایی در واقع ترانه زنده گی و ستایش انسان را با همه نیکویهایش در بر میگیرد، نوایی به زنده گی عشق میورزد به انسان ارج مینهد. به بزرگواری او معتقد و باور مند است. به باور او همه داشته های کائنات از طفیل انسان آفریده شده است. انسان را او گل سر سبد کائنات می شمارد.

عالم و آدم فدانگ اولسون که بارسین ای حبیب

سین غرض انساندین ار عالمدین انسان دور غرض

ازاین جهت انسان باید به، آزادی، عشق، عمر، و زنده گی به دیده، قدر، نظر کند

جاندین سینی کوپ سیور من ای عمر عزیز

ساندین سینی کوپ سیورمن ای عمر عزیز

هرنی نیکه سیوماك اندین، آرتوق بولماس

آندین سینی کوپ سیور من ای عمرعزیز

نوایی زنده گی را بدون انسان و انسان را بدون زنده گی تصور کرده نمیتواند و هر یکی اینها را در وجود همدیگر شان مینگرد. اگر زنده گی را گلشن و باغ و بوستان پنداریم، انسان گل و ثمره، همین گلستان و رضوان است به همین لحاظ به باور نوایی باید از این بستان فیض و کمال گرفت.

دهر باغیدا نیچه کون کیم تیریک سن عیش قیل
کیم یناتاپماغ ایماس معلوم بو بوستان گبی

نوایی گلشن حیات را دوست دارد او میگوید: زندگی انسان در دنیا ابدی و جاوید نیست و مانند باد می گذرد او تولد می یابد به برومندی میرسد کمال میبابد و میمیرد، جای نیاکان و پدران را بازمانده گان و فرزندانش میگیرند. پس انسان باید اززنده گی بگونه کامل و درست مستفید گردد و بهای هر لحظه و دقیقه حیات را بشناسد زیرا پشیمانی در آخر به او سودی نمیبخشد.

ای نوایی، عمر اوتار ایل دیک اوزینگ نی شاد توت
ایل گاایتماک ممکن ایرماستور چو سرعت کور کوزوب

اما ماهیت زنده گی انسان و کیفیت عمرش با درازی و کوتاهی آن بسته گی ندارد بلکه بامضمونش در پیوند است. مراد از زنده گی تنها و تنها عیش و عشرت نیست، میزان حیات انسان را فعالیتها و کارکردهای ثمر بخش انسانیش و فضایل و خوبیهایش تشکیل میدهد.

انسان برای اینکه هم به خودش و هم به جامعه خویش مفید و سودمند تمام شود باید راه و رسم کار و خدمت سازنده به مردم، کسب و هنر و کمال، علم و دانش وفضایل و خوبیهای انسانی را فراچنگ آورد به استفاده از آن میتواند او وظیفه انسانیش را ادا کند و به انسان کامل مبدل گردد.

کمال ایت کسب کیم عالم اوییدین
سنگا فرض اولماغای غمناک چیقماق
جهاندین ناتمام اوتماک بعینه
ایرور حمامدین ناپاک چیقماق

انسان از جهان میگذرد لیکن آنکه به مردم و وطنش مصدر خدمات نیکو و شایسته میگردد هرگز نامش فراموش نمیشود و مانده گار جاوید میماند:

بو گلشن ایجرا که یوقتور بقاکلی گا ثبات
عجب سعادت ایرور چیقسا یخشیلیق بیلا آت (۱)

سخنور و اندیشه گر و آموزگار بزرگ نوایی انسان را به سوی راستی و راستگوی سخاوت و همت و رحم و شفقت و عقل و ادب بازمیخواند خصلتهای پلشتی و پتیاره کی رانکوهش میکنداینموضوع در تمام سروده های نوایی به ویژه

۱- در ایندو مصرع معمایی است میتوان ازآن واژه «سعد» را استخراج کرد نظر به اشاره، که درمعمارفته است، از واژه، «سعادت» اگر حرف (ت) و (ا) را بیندازیم از آن واژه «سعد» میماند.

در نوع ادبی رباعی و قطعه های وی بگونه اساسی و عضوی راه یافته است.

سیمای نوایی را در پردهء هیومنیزم و محبت بیحد و حصر به وطن ومردم بگونه مکمل و واضیح نیزمیتوان به تماشا کرفت نوایی برخلاف باور عناصر خود نکر و منفعت دوست میکوید، «خوشراغ ایل بیدادین اوزومگابیداد ایلا سام»

ترجمه: «ظلم بر خودم اگر کنم بهتراست از بیداد و ستم برمردم».

یوزجفا قیلسامنگا، بیرقتلا فریاد ایلامان

ایلکا قیلسا بیرجفا، یوزقتلا فریاد ایلارم

ترجمه:

صد جفا بر من کنند هرگز نمیسازم عیان

یك جفا برخلق رود صد بارافغان میکنم

نوایی نفع اکثریت مردم رادر نظر میگیرد و مفاهمی برتراندیشی و مفاد شخص را تقبیح و نکوهش میکند. باسرایش اشعار همانند سرودهء بالایین اینمعنی را به اوج کمال میرساند او در رباعی مشهوریکه با مطلع زیرین میآغازد:

غربتدا غریب شادمان بولماس ایمیش

ایل انکا شفیق و مهربان بولماس ایمیش

آلتون قفس ایچرا گر قیزیل کل بولسا

بلبل غه تیکان دیک آشیان بولماس ایمیش

وطنپرستی و محبت به میهن و آزاده گی رابرتر و بالاتر از همه چیز دانسته است، در یکی ازرباعی هایی که درحالات دوری از وطن سروده است دراین ارتباط چنین میآورد:

اولسام یسامانگ موندا مزاریم نی مینینگ

یوکلاب ایلتینک جسم فکاریم نی مینینگ

اوترو چیقاریب اهل دیاریم نی مینینگ

کو ییدا قوبینک تن نزاریم نی مینینگ

با این کارنوایی نه تنها حیاتش را بلکه قبرش را نیز در پیوند بادیارش محاسبه میکند و خواهان دفن، در آن میکردد. هیومنیزم نوایی منحصر به یك اولوس و یاملت خاص نمیباشد هیو منیزم نوایی، انسان و منافع عالم انسانیت را بیان میدارد و هیومنیزم وی بسته به آدمی و صفاتی انسانی او و مناسباتش با

عالم بشریت میباشد. در شرایطی که زنان و دوشیزه گان بگونه سخت تحقیر وتوهین میشدند نوایی به حمایت از حقوق انسانی ایشان برخاسته ازآنان بگونه انسان، مادر و همسر ستایش و دفاع میکند

یخشی خاتونلار جفای زهدیدین
عالم ایچرا گر یارو غلیق بولسافاش
یوق عجب، چونکیم عرب الفاظیدا
اصطلاح ایجرا مؤنث دور قویاش

در قطعهء بالایین نوایی زنان و دوشیزه گان راهمسنگ باآفتاب میداند درزبان عربی (افتاب - شمس) مؤنث است به جهان نور میبخشد، زنان درفیض و برکت نیز همسان خورشیداند. او در قطعهء دیگر زنان دارای عقل رسا و مؤدب را برتر و بالاتر ازمردان ناباب و بیکاره میشمارد.

یوزتومان ناپاک ایردین یخشیراق
پاک خاتون لارایاغی نینگ ایزی

ترجمه: «خاک پای زنان پاکدامن و با عصمت و عفت صد باربهتر است ازمردان ناپاک و ناباب است».

نوایی اینگونه باورها و مفاهیم انساندوستی را درد و داستان منظوم مثل لیلی و مجنون و شیرین و فرهاد پرورده و سیمای کامل اززنان و دوشیزه گان پاکدامن و باعفت را بدست تصویر سپرده است.

نوایی همه، آنانیرا که به ادیان، ملیتها، نژادها واعتقادات گوناگون منسوب اند بگونه صمیمی دوست دارد و احترام میگذارد او همانگونه که درداستانهای منظومش چهره های مختلف متعلق به ملیتها، ادیان و نژادها راترسیم میدارد. درسروده های غناییش با شوق و هیجان خاص مردم را نیز به دوستی و ملت ها را به برادری و یگانه گی گرم ترغیب میدارد:

کونگول نی آلسا ملاحت بیلا تفاوت یوق
خطا یی اولسین و یا ارمنی و یا هندو
حسن چو جلوه قیلور آق و قراد ایوق فرق
کیشیگا کیلسا بلا خواه خطا، خواه حبش
مین تیلاب حسن، ولی شاه تیلاب اصل و نسب
منگالولی بیلا هندو، انگا قونغزات و قیات

نوایی البته در این ابیات با جهات و ویژه گیهای بیرونی که باعث جدایی

خلقها میشود نمیاندیشد بلکه با درنظر داشت خصوصیات وجوانبیکه زمینه نزدیکی خلقها را باهم مهیا مینماید و به برادری و برابری آنان سبب میشود اعتبار و ارزش میدهد.

باورهای نوایی در مورد انسان وحیات از جهت اجتماعی و تربیوی دارای اهمیت فراوان میباشد، نوایی بابه میان کشیدن موضوع پند و اندرز و معرفت در راه بهتر شد احوال مادی و معنوی میشود او رسیدن به نیکبختی و سعادت انسان را نیز از همین راه ممکن میشمارد.

سروده های عشقی و شادیانه:

نوایی سرایشگر آتشین ترانه های شاد یا نه و عشقی میباشد، عشق موضوع اساسی آثار نوایی به ویژه غزلهای آنست.

ای نوایی عـــــشق اطوار ینی حـــــفظ ایلای دیگان
بر چا ایش نی ترک ایتیب قیلسون بیزینگ دیوان نی حفظ

ترجمه:

ای نوایی آنکه خواهد حفظ کند اطوار عشق
ترک نماید جمله کار و حفظ کند دیوان ما

این ادعای نوایی بلند پروازانه نیست کاملاً خرد مندانه و بجاست. زیرا بسیاری از سروده هایش در پیوند به عشق و ماهیت آن، خصوصیت و ویژه گیهایش، ترسیم سیمای عاشق و معشوق واقعی، شوق وصال ودرد و الم هجران، ایجاد شده است.

در عین زمان اشعار عشقی نوایی از درجه تصویر، حالات عاشق و معشوق بالاتررفته ماهیت عمیق و گسترده، اجتماعی و فلسفی را نیز کسب میکند او در پرده، تصویر موضوع عشق، محبتش را نسبت به زنده گی و انسان بیان میدارد و علیه بدبینی به زنده گی و تاریک دنیایی به مبارزه میرود و علل و اسباب ضدیتهای که در محیط و روزگاران آن وقت وجود داشت افشا، میکند و فضایل عالی انسانی را ترغیب و تشویق مینماید.

عشقی که نوایی از آن ستایش و حمایت و پشتیبانی میکند عبارت از عشق به زنده گی و عشق انسان به انسان است. (در اشعار جداگانه، نوایی به عشق الهی برمیخوریم که جاوید و ابدی است). نوایی ماهیت حیاتی عشق خاصیتهای آنرا بار بار تاکید مینماید و انسانرا به سوی عشق انسان به انسان باز میخواند.

قیلغای انسانیت ار، کوزمردیغه توتسا انس
ای نوایی یخشیدور انسان غه انساندین انیس
ای نوایی اول پری اولتورسه هم آز دورسینی
کیم که انساندور انینک محبوبی هم انسان کیراك
ای کونکول حورو پری و صفین ایشیتیم گوییا
هیچ قیسی آدمیلیغدا ایماس انسان چه خوب
دیدی زاهد «اول پریدین حور امیدی بیرلاکیچ»
ای نوایی بولغای بو حدغه چه نادانلیغم
دیما بوعالمدا اول آی خوب یا جنت دا حور
کور ما میش مین انداغین، باری ایرور، موندا‌غی خوب

عشق از ویژه گیهای طبیعی و احساس عالی انسان است. عشق مضمون زنده گی انسان را غنا میبخشد به آن رنگ و شکل و زیبایی میدهد، عشق انسان را به کمال میرساند و زنده گی بدون عشق بی فیض و بی نور و بی رونق است. از اینرو نوایی در این ارتباط چنین میآورد:

خضر عمری و ، سکندرملکی تاپقان یارسیز
آبحیوان ایچسه زهری بیگمان دور کیم ایچار
خوشتور ور جان و جهان، جانان بیلا جانان اگر
بولسه، جان اویلاکیم اولماس، جان زندان ایرور

عشق با بزرگترین صفات انسان و فضایل آن رابطه عضوی دارد، وفا، صداقت، دوستی، و همدمی، مهربانی عطوفت، راستی و درستی ازشرایط و وظایف آن به شمار میآید، عشق با خود بینی ومنفعت دوستی، مکاره گی وپستی و پلشتی و پتیاره گی منافقت و دورویی وسایرخصایل و ویژه گیهای سلبی بیگانه و نا آشنا است.

عشق تابع نژاد، ملیت، دین و مذهب، عقیده ... نمیباشد عشق به مال و دولت منصب و مرتبه، نسل و نسب نمیبیند، عشق رانمیتوان با زر و زور هم بدست آورد، در پیشگاه عشق نه فقط شاه و گدا یکسان است. بلکه گدا والاتر و بالاتر:

عشق ارا شاه و گدا تینگ دور، گدا بلکه فزون
گر گدا لیق ایلار اولسه عشق نینگ یغما سیدین

این مفهوم به ویژه در غزلی که نوایی بامطلع زیرین آغازیده است به اوج کمال میرسد:

«عشق ارا دشوار دیر... »

قهرمان اشعار عشقی نوایی عاشق صمیمی است. عشق او پاك و مصفا است او به عشق به دیده،هوا و هوس نمی نکرد، بلکه آنرا همراه و همسفر زنده گی دانسته عنان و اراده خویش را بدستش میسپارد و باصداقت تمام مسوولیتی را که بدوشش گذاشته میشود به انجام میرساند:

عشق برای انسان آزمایش و امتحان بزرگ میباشد.

قهرمان اشعارعشقی نوایی عاشق است باراده در برابر آزمایشهای عشقش متانت و پایش از خود نشان میدهد، در شرایط اختناق آور آنزمان که (مانند جامعه امروزی ما) به مردان اجازه گرفتن چندین زن رامیداد و زنان و دختران ازهر گونه حقوق انسانی خویش محروم بودند محبویش را محبوب و بزرگوارمیشمارد و به آن احترام و اکرام قایل میشود به حسن و جمال و اخلاق و آدابش دل میبند، هست و بود زنده گی را به یگانه عشقش به محبوبش اهدا میکند.

اینست نمونه های ازسرودهایش که بگونه سوگند نامه آفریده شده اند:

کونگلیم اورتانسین اگر غیریغه پروا ایلاسه
هر کونگول هم کیم سنینگ شوقینگ نی پیدا ایلاسه
اوزگا لارحسنین تما شا ایلا سام چقسون کوزوم
اوزگا بیرگوزهم که حسنینگ نی تماشا ایلاسه
غیر ذکری آشکاره قیلسالال اولسون تیلیم
قیسی بیرتیل هم که ذکر ینگ اشکارا ایلاسه

این ابیات بیانگر رشك و حسد سخنور نیست بلکه از صداقت و صمیمیت حقیقی وی نسبت به محبوبش بیان میدارد، برای عشق عاشق از همه چیز خویش درقدم اول از سر خویش میگذرد او عشق را بالاتر و معتبرتر از همه چیز می داند بهشت، کوثر، حور و طوبی با داشته های یار (قدو قامت، لب چشم و ابرو و جمال و زیباییهایش) برابری کرده نمیتواند در غزلی که با مطلع های زیرین میآغازد و همینگونه سروده هایی را که در دیگر موضوعها ایجاد کرده، همین مفاهیم را به پیش کشیده است.

«کوینگ باریدا، قیلمان جنت قه گذر هرگز»

و یا:

«قیسی طوبی جلوه سی سرو خرمانینگچه بار»

قهرمان اشعار عشقی نوایی عاشقی بیقرار و بیتاب نیست او درعین حال، مناعت و غرورو عزت النفس خویشرا پایمال نمیکند از محبوبش هم خواهان صداقت و وفاداری نیزمیباشد:

یار اولدور کیم تیلی، کونکولی آنینگ بولسه بیر
کیم تیلی اوزگا و کونگولی اوزگا اول یار ایماس
تیلگا کیلمان گونگولوم اوتین کیم مینگا اول بغری تاش
تیل بیلاغم بیر، ولی کونگول بیرلا، غمخوار ایماس
کونگولی اوزگا دور، تیلی اوزگا، نی چاره قیلغامین
کونگولیدا یوزفکر و تیل بیرلا بیری اظهار ایماس

او میگوید: صبر و پایداری هم از خود اندازهء دارد اگر معشوق بیرحمی و بی مروتی را از حد بگذاراند، ضرورنیست که عاشق درپای او اشک عجز و خواری و زاری و نیاز رابریزد زیرا در آنگونه حالات دل و زبان معشوق یکی نمیباشد. از یار نامهربان بریدن لازمست:

چونکه اول بیزنی انوتما غنی ساغیندی یخشی ایش
سین داغی کیل بیرنفس آنی ساغینما غنی اونوت

ترجمه: «اگر معشوق ما را فراموش کند کاری خوبی مینماید، تو هم او را برای لحظهء ازیاد ببر».

مرزترانه های عشقی نوایی از ستایش حسن و جمال، لطف و کرم ذوق وصال در اضطراب هجران معشوقش گذشته به سرحدنالش ازجفای محبوب و شکایت از وی میرسد: البته نالش ازمعشوق در دایرهء تنگ آرزو و امیدها عشقی مقید باقی نمیماند ماهیت گستردهء اجتماعی کسب میکند، سخنور به استفاده از آن بسیاری اوقات به افشای پروبلمهای حاد آنروزگار میپردازد، محبوب جفا گرش را به پادشاهء ستمگر، عمال و حکمران بی انصاف، صاحب ثروت و دولتمدار بی همت و جلاد بیرحم تشبیه میکند:

قاشی یاسین مودیاین، کوزی قراسین مودیاین
کونکو لو ماهر بیری نینگ درد و بلا سین مود یاین

در غزلیکه بامطلع زیرین میآغازد اینوع شکایت وفریاد را بگونه واضیح میتوان به ملاحظه گرفت:

چرخ رنجین مودیاین، دهر شکنجین مودیاین
جانیما هربیری نینگ جور و جفا سین مودیاین
ای نوایی دیما قاش و کوزی نینگ وصفینی ایت
قاشی یاسین مودیاین کوزی، قراسین مودیاین

این نوع اشعار در میان سروده های عشقی و غنایی نوایی بخش خاص و ویژه را میسازند:

باده قان، نغمه فغان، سور عزا، عیش بلا
کورگازکین جلوه اگر ایلا سا عشق انجمنی
یار وصلیگا قواندیم قاودی کوییدین مینی
ای نوایی هیچ کیشی دولت قه مغرور اولماسون

درابیات فوق نوایی بازتاب نارضایتیهای اجتماعی را پرقوت تر از شکایت محبوب به بیان میگیرد. عاشق درباره، منافقت رقیب، خود بینی و حیله گریهایش سخن میراند و این بازتاب شکایتها رفته رفته مضمون و بعد وسیعتریرا فرا میگیرد. باید یاد آور شد که اشعار غنایی نوایی تنها بیانگر بدبینی ها رنج و المها ناامیدیها، ندامت و پشیمانیها و حسرت و اندوه های فردی و شخصی وی نیست بلکه روشنگر شادیها و پایکوبیها، زیباییهای زنده گی و امیدواری و اطمینان به آینده نیزمیباشد.

نوایی محبت به زنده گی و شادی و کیفیت های آن را در سیمای می و رندان بگونه کامل به تصویر میگیرد. از اطلاع و آگاهیهای تاریخی که در باره،زنده گی شخصی نوایی داریم میتوان به کم توجه بودن نوایی به باده و باده گساری و نفرت سختش ازافراد و اشخاص باده نوش و عشرت دوست پی برد. نوایی در مورد ایشان آثاری هم آفریده، و به افشای آنان نیز پرداخته است. چنانچه او یك باب حیرت الابرار را ویژه می و میخواره گی و زیانهای آن نموده و سیمای واقعی گرفتاران بلای می را در این اثر به گونه هجو به تصویر گرفته است.در اینجا شاید بپرسید که پس نوایی چرا از باده اینقدر ستایش و وصف میکند. و به رندان بها ی ایجابی میدهد و چرا خویشتن راسرخیل رندان، مینامد؟

در جواب باید گفت که نوایی همانند عمر خیام، حافظ و دیگر سخنوران بزرگ از «می» بگونه رمز و سمبول شادی و پایکوبی و ذوق و شوق زنده گی وصف میکند و آنرا در برابر تاریك دنیایی بدبینی به زنده گی قرار میدهد. می که در شرع حرام شمرده شده است صحبت درمورد آن در واقع حربه ییست در برابر آنانیکه میکوشند مردم را فریب دهند و خود با ناز ونعمت زنده گی نمایند.

زاهد سینگا حور، منگا، جانانه کیراك
جنت سینگا بولسین مینگامیخانه کیراك

ترجمه:

من حور بتو دادم و جانانه زمن
جنت ز تو ای زاهد و میخانه زمن

نوایی از می ستاییش میکند ولی هرگز کسی را به میخواره گی و عشرت دوستی و تنباره گی و زنباره گی فرا نمیخواند. او انسان را به محبت به زنده گی، غنیمت شمردن اوقات گرانبهای عمر و ذوق و شوق شادی و سرور و پایکوبی بران باز میخواند.

به باور نوایی اولین خاصیت می و میخانه در اینست که مردم را از بند گمراهی و جهالت و عزلت و گوشه گیری که ویژه ریاکاران زاهد نما و شیخ صفت میباشد میرهاند:

بیراوکه دیرساری ظاهر ایلا دی اخلاص
بور و نغی نفعی بوکیم خانقا دین اولدی خلاص
می مینی قیلدی ریایی پارسا لیقدین خلاص
پارسالیق یوق که عجب و خود نما لیق دین خلاص
خانقاه اهلی یولوقسه مست لیقدین تانیمان
شکر کیم بولدیم الارغه آشنا لیغدین خلاص
ای نوایی خانقاه دا تاپمادیم جز تفرقه
خم کبی میخانه نینگ گنجیدا آرامیم کیراك

رند که اکثراً از آن بگونه پیر دیر ستایش میشود از دوستداران حیات است و به انسان ارج و منزلت مینهد، ذوق و شادی را تشویق و ترغیب میکند همراه با این او افراد و اشخاص محیل منافق، ظالم ومستبد را سر سختانه به باد انتقاد میگیرد از این رو نوایی رندان را احترام می گذارد و ایشان را در قطب مخالف عناصر ریاکار و فریبگر قرار میدهد:

خذمت ایتدیم خانقاه شیخی غه قدریم بیلماوی
دیر پیری بنده سی مین کیم ایرور بس حقشناس

ترجمه:

بنده پیرخراباتم که لطفش دایم است
ورنه لطف شیخ و زاهدگاهی است و گاهی نیست

حافظ

گذشته از آن نوایی بر باده به نظر تسکین ده آلام و غم و اندوه و پناه ده همه دردها و رنجها نیز مینگرد. به همین مناسبت در این ارتباط چنین میاورد:

ای نوایی هم زماند ین هم زمانه اهلیدین
هر زمان غم یتسه یوزلان کلبهء میخانه گا

ترجمه:

ای نوایی از زمـــان وز زمــــانه غم رســـد

رو ســوی کلبــه مــیخــانه مــیـار آنزمــان

قـهرمان اشعار عشقی نوایی که با این نیت به میخانه میرود در آنجا هم آرامی و شادی و خرمی نمیبیند، می و میخانه هم به او آسایش خاطر نمی بخشد، در ساقی نامه که به گونه ترجیع بند در غرایب الصغر آمده است اینگونه بیان میدارد:

خــرابات ارا کــیــردیم آشــفــتــه حــال

می ایستار گا ایلگیم دا سینغان سفال

مفاهیم نفرت، غضب، حسرت و ندامت:

علیشیر نوایی خوبی و زیبایی سعادت و نیکبختی آرامی و آسوده حالی ارزانی و فراوانی را در زنده گی برای مردم آرزو میکرد. امید و آرزوهای نوایی با زنده کی واقعی او وشرایط محیط آنوقت موافق نمیافتد او بر عکس در برابر تمام امید و آرمانهای انسانی خود مناظری از زور مندی و ناز و نعمت جهانخوران روزگار، زنده گی پر از خواری و در بدری، فقر و غربت صاحبان فضل و دانش و ارباب ذوق و حال ،مکر و حیل افراد مکار و محیل و فریبکار را می یابد که به گونه بیرحمانه در راه عملی شد برنامه های انسانی و امیدو آرزوهای ثمر بخش اوسد میشدند، نوایی از این وضع بکونه همه جانبه رنج میبرد از شوق و ذوق و حرکت و جنبش به سکوت و رکود از لب خند به قهرو غضب از اعتراف به انکار و از نصیحت به انتقاد میگذرد و در آثارش ترانه های شادی جای خویش را به موضوع فریاد و غضب و نفرت و حسرت و ندامت میدهد.

ای نوایی، دردلیغ نظمینگ نی، اهل درد بیلور

در دسـیـز داغی بولور آنی اوقــوغــاچ اهل درد

نوایی که در مورد دردها و المهای زمانش ابیات زیاد آفریده است میگوید: به هر که وفا کردم در عوض به من صد جفا نمود او از محیطش چنین بر داشتی دارد با در نظر داشت آن ابیات زیرین را ایجاد میکند:

کیم غه قیلدیم بیر وفا کیم یوز جفا سین کورمادیم

* * *

شاه نینگ مونگولوغ مشوش لاربیلن نی نسبتی

***

آول شیخ منبر اوز را افسون غه بیرور تول
مینی عشقدین منع ایتار ساده شیخ

***

نیچایلغان سوز و مضحک حرکات ای واعظ

***

و به این ترتیب نفرت و غضب، حسرت و ندامتش، بگونه وسیع در ترکیب بسیاری از سروده هایش راه میبابد و از زبان سخنور این سرودهء حزن انگیز ذیل را چنین میخوانیم:

مونگو لوغ باشیم آستیداغی تاشیم نی مودییای!؟
تاش اوستیداغی غریب باشیم نی مو دییای!؟
حسرت صویدین کوز و مدا یاشیم نی مودییای!؟
او لماکدین صعب راق معاشیم نی مو دییای!؟

در سروده های عشقی نوایی مفاهیم مربوط به شکایت و نالش اززنده گی شخصی و کارکردها و همینگونه، کیفیت حسرت و ندامت از آن نیز بگونه مشخص بازتاب یافته است. سروده های زیرین او دال بر آنست:

ای مغنی توت عراق آهنگی و کور گوز حجاز
کیم نوایی خاطری بولمیش خراساندین ملول
ای نوایی چون وطندا بیردمی خوش تورماغیم
ممکن ایرماس، اختیار ایتمای جلانی، نیلایین؟
ای نوایی مخلص تیلار بولسانگ ایل تیل - آغزیدین
نظم دین هم تیل تیغیل، نثر دین هم یوم آغیز
شه حرمیدا نوایی نیچا تاپسانگ احترام
بیلگیل اوز حدینگ نی یو، بیحد رعایت قیل ادب
توت گدا لیغ نی نوایی مغتنیم
شاهلار آلیندا باش ایندیر ماکوپ

اشعار غنایی نوایی تنها بیانگر غم و الم و حسرت اندوه و ندامتهای شخصی و عندی او نیست بلکه حاوی مفاهیم گسترده و عمیق اجتماعی و فلسفی نیز میباشد به عبارت دیگر همه سروده های وی صرف منی خود سخنور نشده است. او همیشه خویشرا درمیان مردم و جامعه میبابد و خویشتن را فردی از افراد بیشمار آن میشمارد.

بنابر این در سروده های غنایی نوایی منی در محدوده‌ء یك راز و رمز باقی نمیماند بلکه بگونه عضوی به ما (اکثریت) مبدل، میگردد، چنانچه از وی در باره‌ء جامعه آنوقت چنین میخوانیم:

جــهــان کــیم ظاهر ایلار لاله و باغ
ایــرور اول بــاغ زنــدان، لالــه ســی داغ

بدینگونه نوایی نه تنها درد زمان را به پیش میکشد بلکه درد اهل زمانه را نیز با خود دارد:

مینگا عشق دردی ایماس مهلك بس
زمان دردی، اهل زمان دردی همدیر

قهرمان اشعار عشقی و غنایی نوایی همیشه از مردم غمخواری مینماید، برای مردمش دلش میسوزد آرامی و آسوده حالی برآنان میخواهد و در زمینه رسیدن مردم به ارزانی و فراوانی در زنده گی مبارزه مینماید، نفع مردم را بر مفاد خویش رجحان میدهد با شادی و سور مردم مسرور و در غم آنها در سوگ و اضطراب است چنانکه گوید:

سلطنت دین باده آرتوق دور منگایوز قتلا کیم
خوشراق ایل بیدادیدین اوزومگا بیداد ایلاسام
یور جفا قیلسا مینگا، بیرقتلا فریاد ایلامان
ایلکا قیلسه بیر جفا یوز قتلا فریاد ایلارام

نوایی وضع زنده گی مردم مملکت را در پیوند به اعمال و کارکردهای شاهان حکمرانان ارزیابی نموده آرزوی داشتن شاه عادل را میکند. نوایی شاهان، حکمرانان و عملداران را به عدالت پروری باز خوانده میگوید: بین شاه عادل و ظالم بسیار تفاوت است.

«کوپ تفاوت کیلدی ظالم شاه دین عادل غه چه» او شاه ظالم را سخت مورد انتقاد قرار داده و از وی بگونه افراد غارتگر و ویرانگر مردم و مملکت یاد میکند.

چهــان گنجــیــفــه، شــاه، ایرور، اژدها
کــه اوتلار ســاچار قــهــری هنگامــیــدا
انینگ کــامی بیــرلاتیــر یلمــاق ایرور
مــعــاش ایلامــاك اژدها کــامــیگا
سین جفا قیلغاچ، کونگول جان بیرلاترکیم تو تیلار
بو لسا شاه ظالم، ایل ایچرا ظلم غه ایرمیش رواج

نوایی در غزلیکه بامطلع زیرین میآغازد تصویری واقعی از پادشاهان ظالم، جابر و عشرت دوست، سفاك و خود خواه و مغرور، به دست میدهد:

شاه نینگ مونگلوغ مشو شلار بیلانی نسبتی

نوایی علیه افراد و عناصر بدبین به دنیا و حیله گر و مکار و منافق و جاهل و دروی مبارزهء بی امان مینماید. اعمال و کردار آنهارا، فعل و اطوار ایشان را سر سختانه و بیرحمانه مورد افشاء قرار میدهد. دراینگونه حالات نوایی از افادهء مفاهیم غنایی و عشقی به مطائبه و هجو میرود و چهره های سلبی و هجوی از ایشان ایجاد میکند غزلهای: «مینی عشق دین منع ایتار ساده شیخ»، «اول شیخ که منبر او زرا افسونغه بیرور تول»، «نیچه یلغان سوز و مضحك حرکات ای واعظ» نوایی در این قسمت بسیار مقبول وموزون افتاده است.

نوایی در غزل «مینی عشقدین منع ایتار ساده شیخ» اشخاص و عناصر ریا کار و ظاهر ساز را به نکوهش میگیرد، سبحه ایشانرا به طعمه و یا دانهء دام و اعصای آنانرا به چنگك ماهیگیری شکارچیان دریایی تشبیه میکند و در غزل «اول شیخ که منبر اوزرا افسون غه بیرورتول «شیخهای ریایی را به شیطان و کسانیرا که به اینگونه اشخاص باور مند هستند به توده های دیو مشابه مینماید.

ابلیس صفت ایل ساری میل ایتما نوایی
تا بولماغه سین زرق و ریا قیدیدا مغلول

ترجمه:

خود رادرنزد مردم مانند ابلیس مساز
تا در قید زرق و ریا مغلول نشوی

در غزلیکه با مطلع:

«نیچه یا لغان سوز و مضحك حرکات ای واعظ»

میآغازد میگوید:

گیچه ایچماك می و کوندوز دیماك ایچمانگ انی
کوزتوت اوزحالینگا تفضحینی بات، ای واعظ

ترجمه:

شب باده میخوری و روز آنرا منع می کنی
ببین به حال خود چه رسوایی را براه انداخته یی؟

بدینگونه حیله و مکر و منافقت اشخاص و عناصر ریاکار و محیل و ظاهرساز را به باد افشأ و میگیرد.

چون خانقاهها در آنوقت به مرکز تظاهر، حیل، منافقت و فساد و دو رولی، نادانی و جهل ظلمت و گمراهی مبدل شده بود بنابر این نوایی خانقاه را به دوزخ

و وعظ و نصیحت زاهدان ریایی را به عذاب دوزخ تشبیه میکند:

نوایی خانقاه دوزخ چه بار دور شیخ انگا مالك
نیتانگ گرانداغی ایلگا نصیحت دین عذاب ایلار

باینترتیب به خلاصه: «اگر دروازه خانقاه بسته شود دروازه های علم و دانش، انصاف و عدالت باز میشود» میرسد.

خانقاه نی باغلادینگ، ای شیخ و قیلدینگ عزم دیر
یوز ایشیک آچیلدی، گر با غلاندی ایرسا، بیرایشیگ

ترجمه:

دروازه خانقاه را بستی و ای شیخ عزم دیر نمودی
چو یك در بسته گردد صد در دیگر شود پیدا.

نوایی که خود به تصوف دلبسته گی دارد و طریقه خواجکان یا نقشبندیه انابت ارادت میورزد بر سر زاهدان واعظان و شیخهای ریایی و محیل و ظاهر ساز در غضب است، هیچگاه درارتباط به اعتقادات دینی به چشم شك و تردید نمی نگرد، قطعه زیرین او شاهد خوبیست بر این ادعا:

قیلیب من نیچا عصیان کیم، اگر دوزخ اراکیر سام
مینینگ بیحد گناهیم بیرلا دوزخ سر به سر تو لغای
خدایا! عفو آسانراق دورور، یوقسه غضب قیلسانگ
مگر کیم اوزگا دوزخ، اوزگا اوت، اوزگا عذاب اولغای

ترجمه:

آنقدر گناه کرده ام که اگر بدوزخ روم تماماً پر خواهد شد
خدایا! عفو آسانتر است و اگر بمن غضب کنی
مگر دیگر دوزخ، دیگر آتش و دیگر عذاب باید باشد

نوایی که فضایل انسانی را مطابق اعتقادات دینی میداند بر خلاف زاهدان خود بین و خود دوست چنین میآورد:

اول صنم غه سجده قیلسام، زاهد خود بین نی عیب
بت پرست اولماق کوپ آرتوغ راق که بولماق خود پرست

بهرحال مفاهیمی که در ارتباط به نفرت و ندامت و غضب و عصیان در آثار نوایی آمده است بدون تردید از بها ی ایجابی به خصوص بر خوردار میباشد. همهٔ آنها در پیوند به عشق و محبت بی پایان به مردم و انسان و معرفت ایجاد و آفریده شده اند. اگر نوایی از یکسلسله عواملی که در آنوقت وجود داشته است بگونه سخت انتقاد نماید در برابر بسیار دیگر از این عوامل لال و گنگ میماند و

راه نجات را پیدا کرده نمیتواند.

مگر تمام اینها از مفاهیم زود گذر سروده های غنایی او به حساب میاید و به مفاهیم معرفپرورانه وی صدمه نمیزند.

نوایی در سروده هایش همیشه بگونه سخنور اندیشه گر و انساندوست ظاهر میشود ازهمین جا میتوان به رازعلاقه‌ء بی حد و حصر نسلهای بعدی به سروده های نوایی درمیان سده ها و تأثیر ثمر بخش وی در رشد و بالنده گی هنر سخن، پی برد.

مهارت سخنوری نوایی:

نوایی از استادان هنر سخن است. او اشعار عشقی و غنایی را نه تنها از نظر موضوع و فکر و غایه و مضمون وارد مرحله جدید مینماید بلکه از جهت بدیعی وهنری، نیز آنرا در مرحله تازه قرار میدهد و در زمینه پیوند عضوی شکل و مضمون تلاشهای سازنده و فراوان بخرچ داده و برای سروده هایش فرم و شکل موافق و مناسب و بدیعی رابه وجود میآورد.

نوایی در انواع گوناگون شعر سخن میگوید و در تکامل آن سهم ارزنده میگیرد، چهره ها کرکترها و پورتریتها، و مناظر تازه میآفریند. در سروده هایش اسلوب ریالیستیك را به کارمیگیرد. آرزوها و حسیات و حالات روانی انسان را با چیره دستی تام بیان میکند. و با کارگیری و استفاده از انواع گوناگون صنایع لفظی و بدیع داشته هایش را پیش روی خواننده میگذارد، ازمرواریدهای غلطان ادبیات شفاهی مردم بگونه ایجادی و سازنده سود میجوید.

باید یاد آور شد که با وجود این همه پیروزیهایش در آثار عشقی و غنایی نوایی، و شعر دوره‌ء وی کاستیها و فروگذاشتهای را نیز میتوان یافت که خاص و ویژه آثار او و شعر زمانش میباشد. البته این کاستی را بیشتر درتصویر های مجرد و چهره های موهومی، تکرارهای اضافی و موارد مثل آن میتوان به تماشا گرفت.

خزاین المعانی نوایی در مجموع شانزده نوع شعر را در خود جا داده است. مستزاد، غزل، مخمس، مسدس، مسمن، ترجیع بند، ترکیب بند، مثنوی، قصیده، ساقی نامه، قطعه، رباعی، معما، چیستان، تویوق و فرد از داشته های آن به شمار میآید.

غزل از جهت شمار و حجم بیشترین بخش سروده های نوایی رامیسازد و در

هر یکی از دیوان خزاین المعانی، (۶۵۰) غزل گنجانیده شده است در غزلهای نوایی بگفته خودش در ضمن قطعهء که با آن دیوانش را میآغازد: «ویژه گی شعر سه استاد سخن امیر خسرو دهلوی، حافظ شیرازی و عبدالرحمن جامی رامیتوان به ملاحظه گرفت. این بزرگان سخن رانوایی از استادان خویش میشمارد و با بزرگواری تمام از ایشان نام میبرد:

نوایی نظمیغه باقسانک ایما ستور
یو اوج نینک حالیدین هر بیتی خالی

نوایی همراه با سرایش اشعار عشقی آتشین در موضوعات اجتماعی و سیاسی نیز غزلهای رنگارنگ سروده است و با آفرینش سیماهای مثل عاشق و یار، رقیب و رند داشته های غنایی او محدود و منحصر نمیماند. در بخش سیماها، قیافه های متفکرین، آموزگاران همینگونه شاهان، شیخها، زاهدان و دیگران را جا میدهد. و به ساختار غزل و ترتیب و انتظام آن بهای جداگانه میبخشد، غزلهای منحصر به حادثه و واقعهء خاص را به وجود میآورد. نوایی به تحکیم رابطهء غزل و موسیقی کوشش و تلاش فراوان مینماید و از اینجهت بسیاری از غزلهایش را در همآهنگی با نغمه ها و مقامها میآفریند. شمار ابیات غزلهای نوایی اکثراً به هفت بیت میرسد.

مخمس، مسدس، مستزاد و مسمن های نوایی (که از جهت شمار بیش نیستند) از لحاظ فکر و غایه و بدیعیت به غزلهایش نزدیکی میگیرند. نوایی همراه با اینکه به غزلهای جداگانه لطفی و حسینی مخمس و مسدسها میآفریند به غزلهای خودش مثل: «آچماغای ایردینگ جمالینگ عالم ارا کاشکی» نیز تخمیس میبندد، همینگونه به غزل دیگرش که در ردیف «ای رفیق» است نیز مسدس میبندد.

نوایی در فردیات، رباعیات و قطعاتش نیز اندیشه های فلسفی، اجتماعی، سیاسی، و اخلاقی و تربیتی را نیز بگونه خلاصه و یا پند و اندرز بیان میکند. ابیاتش را تاسطح گفته های حکمت آمیز و پند گونه می بردارد و با کار برد کنایات معماها، مطائبه ها و چیستانها آنها را میآفریند و نمونه های رنگین دلنشین از تویوق را ایجاد میکند.

نوایی هنگامیکه راجع به کدام حادثهء سترك و یا یگان واقعه بزرگ می خواهد حسیات و آرزوهایشرا، ابلاغ و ابراز بدارد به انواع ادبی که از نظر حجم بزرگتر می باشد بیشتر از همه مراجعت مینماید. اینگونه حالات را اکثراً در

قالب قصیده یا ساقی نامه، مثنوی، ترجیع بند، ترکیب بند میریزد، قصیدهء که به مناسبت تاجگذاری حسین میرزا بایقرا به تخت هرات (خراسانزمین) ساخته او را به سوی عدالت و انصاف و رهبری دولت به مراسه و داد باز می خواند و همینگونه در نامه منظومی که بگونه مثنوی عنوانی سید حسین اردشیر بیك نوشته است... نیز از همین انواع ادبی محسوب میشود بزرگترین همهء اینوع آثار ساقینامه بیست که در فواید الکبر گنجانیده شده وحاوی (٤٥٨) بیت میباشد.

اشعار نوایی سرود گر زنده گی و انسان است. سروده های او نه تنها از جهت موضوع و فکر و غایه اساسی آن قابل ارزش است بلکه از جهت سیماها، مناظر و ابزار تصویر و سایر جهات شعر نیز به زنده گی، دل انسان، حسیات و آرزوهایش نزدیك میباشد.

نوایی در تصویر، بدیعی و هنری از بازی کودکان تا سیاست شاهان و از تفصیل جزئیات زنده گی عادی مردم تا حوادث طبیعی مراجعه نموده همه را مورد بازرسی و تحقیق قرار داده مناظر و سیماهای تازه میآفریند همراه با این نوایی به تصویر کامل شیوه ریالیستیك در سروده های غنایی و عشقی نیز مؤفق میشود. بگونه مثال:

جاندا قویغاچ نقد عشقین قیلدی کونگلیم نی هلاك

اولتورور محرم نی سلطان، گنج پنهان ایلا گاچ

در بیت بالایین که ازیك غزل عشقی نوایی گرفته شده است سخنور مناسبت عاشق را با محبوبش، اضطراب او و بیرحمی ویرا به اختناق و وحشت روزگار آنوقت، شاهان، بیکان، حکمرانان امیران و در مجموع همه دولتمندان بی عاطفه آنروزگار تشبیه نموده، بگونه مکمل،و عمیق و مؤثر بیان میدارد. در آنوقت شاهان و تمام دولتمندان بیرحم روزگار کوشش به خرچ میدادند تا دارایی ها و ثروتها و زر و گوهر ها و جواهرات شان را از نظر مردم پنهان بدارند.

آنان کسانی را که با ایشان در پیوند بودند: بو یژه غلام و یامحرم دربار خویشرا به این کارمیگماشتند و داشته هایشانرا به وسیله آنها در زمین دفن میکردند. اکثراً در اینگونه حالات از ترس اینکه مبادا راز شان فاش شود غلام و اشخاص محرم شان را به قتل میرسانیدند نوایی با بیان ریالیستیك این واقعه اگر از یك طرف آلام و رنجها و غم و اندوه عشاق را بیان بدارد از سوی دیگر علیه وحشت و مفاسد اجتماع آنوقت عصیان میکند.

توگدی قان گلگون لباسین کیگیچ اول خو بلارمهی

قان توکار ایرمیش قزیل تون کییسا بیشك شاهلار

به مصرع دوم بیت بالایین توجه کنید: نوایی میگوید هنگامیکه شاهان بخواهند جنگ کنند و یا به فاجعه یی دستیازند و یا کدام نیتی شومی را عملی نمایند عادتا لباس سرخ میپوشند.

شاه یانین فرزین کبی کج لار مقام ایتمیش نیتانگ
راست رولار عرصه دین کرتوتسالار رخدیک قرار

نوایی در مصرع بالایین میگوید اطراف شاهانرا امیران و عملداران و حکمرانان کجروی مثل خودش گرفته اند اشخاص صادق و راست از کنار شاهان دوری میکزینند این مفاهیم را نوایی با تمثیل بازی شطرنج و رفتار چهره های آن بیان میدارد.

قاشی کو نکو لوم او عریسیدور راقع اولماغلیغ نی سود
اوغری باش سالغاچ قوی، بار دور دلیلی اعتراف

در این ابیات نوایی میگوید ابروی برگشته یار دل مرا میدزدد بر گشته گی ابروی محبوب دلیل بر دزدیدن دل عشاق میباشد، زیرا هنگامیکه دزدان بخواهند به آنچه که دزدیده اند اعتراف کنند سر خویشتن را پایین میگیرند و قامت شان خم میشود همانسانیکه ابروی یار بر گشته و کج شده است ایشان نیز از حالت عادی شان باز میگردند. تصویر این منظره، واقعی و ریالیستیک درجایش دال بر آنچه که پیشتر گفتیم میباشد. که از عهده تمثیل آن نوایی بگونه موفقانه بدر آمده است.

عارضین کوردیم نهان، اشک ایلادی سریمنی فاش
یاشرون قالماس اوغرلوق اوی اراکیم بولسایاش

ترجمه: «رخسار تو را نهانی دیدم ولی اشک راز مرا فاش کرد می گویند در خانه، که طفل باشد رازی وجود ندارد این سخن راست بوده است.» مصرع دوم بیت بالایین سخنور مثل «درخانه که طفل است راز نیست» را بکارگرفته است.

آرزوی وصلیدین رنجور ایرور مونکو لوغ، کونکول
قوت اوچون تزویر ابلا بیمار بولغاندیک گدا

از آرزوی وصل او دل داغدار من رنجور و بیمار است مانند گدایان که برای بدست آوردن صدقه و خیرات بعضاً به غلط خویشرا رنجور و بیمار جلوه میدهند و دست بر تزویر و نیرنگ می زنند خود را رنجور جلوه داده است:

عشقینک اوتی شعله سین مفرط تیلار مجنون کونکول
اوبلاکیم دیوانه لار دایم تیلار قیلماق الاو

دل دیوانه من بسیار خواهان آتش عشق تو است کسانیکه ازعقل بیگانه اند عادتاً به آتش علاقه مفرط دارند و دیوانه وار خود را به آتش میاندازند دل من هم همانند آنان می باشد:

کوز لارینک آز جرم او چون قیلسه عتاب ایرماس عجب
بارمعین کیم، بولور بیمار لار نازك مزاج

اگر چشمانت به گناه اندك مرا عتاب کند جای تعجب نمی باشد زیرا او بیمار است و طبع مردمان رنجور و بیمار طبیعتاً بسیار نازك است:

غم نوایی نینک کوزین قیلمیش بولوت کیم ضعف دین
ایستار آغزیغه تامیز غیلار ماموغ بیرلا صونی

ترجمه: از غم زیاد چشمهای نوایی چون ابرتیره شده به ضعف رسیده است عادتاً کسانیکه به بیماری ورنجوری و ضعف سخت مواجه میشود به دهن ایشان با پنبه آب میچکانند روزگار نوایی هم از غم به این سرحد رسیده است.

توکدی زخمیمدین بغیر قانیتی، هجران نالشی
اویلاکیم سیقماق بیلا ایل سو آقیزغای ناردین

در نتیجه نالش هجران خون جگر بکلی ریخته است عادتاً آب انار رامردم به وسیله فشار حاصل میکنند خون جگر نوایی مانند آن ریختانده شده است:

عارضینک چین نقشی، مشکی هر یان خال ایرور
هندایلی کیم چین غه کیلمیش مشك سود اقیلغالی

درگذشته ها هندیان برای خریداری مشك به چین میرفتند از این رو سخنور رخسار محبوب را به نقش چینی ها، و خال او را به مشك تشبیه میکند که برای خریداری آن هندیان به چین شده اند.

وصلی آرا کوردیم، تینگ ایمیش، بویی و ساچی
تون کون تینگ ایکان، ظاهر اولور بولدی چو نو روز
ساو وغ آهیمدین یار و غلیق آز، ولی کوپ تیره لیك
قیشدا اول ینکی لیغ که تون بولغای اوزون کون قیسقاریب
غافل او لمانظر دین یتسا عدو
شمع او چور گاندا، ایل کورو نورمی ؟!
دُرتیشینگ دین دانه صبریم قیلوربی بر دیسام
کولوب آیتور کیم ایکین نینگ آفتی دور ژ اله لار

قـــــری لار خـــــــاطـری نـازک دیـر ای طـفـل
شکســـتـی دین قـــیلیب و هم، اولا کـــســـتــــاخ
او نـوتـینـک مــــوکـــــه اطـفـــــال اوینـاغـــــاندا
ســـینـار آزمـــیـل کـــور کـــانـدین قـــوروق شـــاخ
اینکونه مثالهای بدیعی را میتوانیم فراوان بیاوریم.

خزاین المعانی تنها با داشتن ابیات بالایین منحصر و محدود نمیماند بلکه در غزلهای که بامطلع زیرین میآغازد از آغاز تا انجام میتوانیم درقسمت تصویر سیماها و چهره ها بیان ریالیستیك نوایی را به تماشا، بنشینم.

کـوزیاشـیـم غلطان بار ور اول عـارض دلجـو سـاری ...
زلـفـــونـک آچیلیب عـــارض دلجـــو بیـــلا اوینـار...
کونکول لار ناله سی، زلفونک کمند دین ناگهان کور کاج

علاوه از آن نوایی یکتعداد سیماها و چهره، های را که از طرف ایجاد گران پیشین به کار گرفته شده است دوباره به کار بسته ماهیت ریالیستیك آنانرا سر از نو تقویه و غنا میبخشد. او ازسیماها و چهره های دینی مثل حضرات خضر و الیاس(ع) و عیسی (ع) سودهای ایجادی میگیرد و چهره های جدید را که با ماهیت اصلی ایشان در ضد است میآفریند. بگونه مثال:

ای خط و جانبخش لعلینک دین عیان خضر و مسیح
بلکه بوایکی اویاتدین نهـان خـضـر و مـسـیـح

در بیت بالایین اگر سخنور از یکطرف خط محبوبش (ابرو و مژگان) و لعل (لب) او را به خضر(ع) و مسیح(ع) تشبیه کند از جانب دیگر خط و لعل او را درمقابل معجزه، حضرات خضر(ع) و مسیح(ع) قرار میدهد.

گذشته از آن حضرات خضر و مسیح (ع) در جانبخشی خویش به انسان بالب معشوق برابری و همسری کرده نمیتوانند و آنها شرمسار شده غیب میگردند. بدینسان سیمای محبوب را که سخنور آفریده است از هر نقطه نظر بر آنان غلبه حاصل میکند.

اینکونه مناظر حیاتی تصویر ها و سیماها و چهر های واقعی در نزدیك ساختن سرودهای نوایی به زنده گی مردم سهم بزرگ گرفته در رشد و بالنده گی تمایلات ریالیستیکی او نقش بس بزرک را بازی میکند.

در سروده های غنایی و عشقی نوایی به سیماها و چهره های زیاد افسانوی و اساطیری نیزبر میخوریم از جمله غزل:

کوك بنفشه زارینی، انجم نرگسزار ایتار

او به اساس افسانه های کیهانی و اصطلاحات آن آفریده شده است. سخنور برای تصویر چگونه گی هجران و هیجان و غم و اندوه و دنیایی درونی عشاق از داشته های که در پیوند به زهره و مریخ و مشتری و دیگر سیارات موجود است سود جسته بامهارت تمام هنرمندی خویش را به ثبوت میگیرد.

نوایی هنرمند چیره دست تصویر و توصیف هنری وبدیعی است. او برای بیان مکمل حسیات غنایی، پیگیری ساختار اثر و تأمین پیوند عضوی ومنطقی تفکر شعری و آفرینش چهره های تازه و اصیل از صنایع لفظی و بدیع مثل تدریج، تضاد، تناسب، محسن تعلیل، تجاهل عارف، لازم و ملزوم،لف و نشر، تشبیه، تشبیه عادی و پی در پی (متواتر و مسلسل) مبالغه عادی و اغراق کنایه و استعاره و غیره بامهارت تمام استفاده میکند. او بسیاری اوقات چندین صنایع لفظی و بدیع را در یك پارچه شعر، یك چهره و یکمنظره نیز مجسم میدارد.

پیشتر گفتیم نوایی استاد زبر دست اصول تدریج است، او با کار برد این اصول غزلهای زیاد منحصربه یك واقعه وحادثه را ایجاد میکند و حسیات شعری را باتصویر عینی و واقعی پیوندعضوی بخشیده، چهره های زیاد رامیآفریند وآنهارا دراطراف سیمای مرکزی جمع مینماید، غزلهای زیرین اودال براین ادعای ماست:

یار دین ایرو کونگول ملکی دور ورسلطانی یوق
خلعتین ایلاب مودور اول شوخ سمین تن قرا
زورق ایچرا اول قویاش سیر ایلا میش جیحون ارا
ساچتی تیردین گل اوزا، اول سرو گل رخسار سو
وعده ایلاب وصل، جسمی ناتوانیم اورتا ما
آه کیم غمینگداکنبذ اخضرنی کویدورور
قیلغالی خلعت نی اول سرو گل اندام قیزیل
هوا خوش ایردی و آلیمدا برقدح می ناب
کیردی سیمابی لباس ایچراینا اول گلعزار

از شمار غزلهای ذکر شده در اینجا ما فقط غزل (یاردین ایرو) او رابه شناسایی میگیریم:

یاردین ایروکونگول، ملکی دورور، سلطانی یوق
ملکوم سلطانی یوق، جسمی دورور کیم جانی یوق
جسمدین جان سیزنی حاصل، ای مسلمانلارکیم اول

بیرقرا تفراغدیک دورکیم، گل و ریحانی یوق
بیرقرا تفراغیکم، یوقتور گل و ریحان انگا،
اول قرا نغو کیچه دیک دور کی مه، تابانی یوق
اول قرانغو کیچه کیم یوقتور مهی تابان انگا
ظلمتی دور کیم انینگ سر چشمه، حیوانی یوق
ظلمتی کیم چشمه، حیوانی آنی بولماغای
دوزخی دورکیم یانیدا روضه، رضوانی یوق
دوزخی کیم روضه، رضوان دین اولغای نا امید
بیرخمار بدورکیم اندا مستلیق امکانی یوق
ای نوایی، بار انگا، موذاق عقوبت لارکه بار
هجریدین دردی و لیکن، وصلی دین درمانی یوق

این غزل که بیانگر درد هجران عاشق است سخنورتمام سیما ها را با مشبه و مشبه به در خدمت سیمای مرکزی (دل جدا از یار) قرار میدهد و در پی تکامل آن میشود. به استفاده ازاین راه نوایی مؤفق به بیان عذاب هجران و درد و رنجهای بی پایان عاشق بگونه کامل و مؤثر میگردد. ساختار این غزل و سلسله سیماها رامیتوان در جدول زیرین به گونه روشن به بیان گرفت:

بیت			
بیت ۱	دل بی یار	-	کشور بدون شاه
بیت ۲	کشور بدون شاه	-	تن بدون روان
بیت ۳	تن بدون روان	-	خاک سترون و بدون ریحان
بیت ٤	خاک سترون بدون ریحان	-	شب بدون مهتاب
بیت ٥	شب بدون مهتاب	-	ظلمت بدون آبحیات
بیت ٦	ظلمت بدون آبحیات	-	دوزخ دور از باغ رضوان و جنت
بیت ۷	دوزخ دور از باغ رضوان و جنت	-	خماربدون باده
بیت ۸	مقطع غنایی	-	باوجود عذاب و عقوبت نباید از یار منصرف شد.

نوایی در تصویر آرزوها و آرمانها، ضدیتهای زنده گی و حوادث و وقایع و چهره هاییکه با هم دراختلاف اند بیشتر از اصول تضاد کار میگیرد وبه استفاده از همین شیوه مرام و مقصدش را بگونه، عینی و بیطرفانه تمثیل نموده مؤفق به کشف ماهیت واقعی درونی پدیده ها بگونه مکمل میگردد. غزلهای زیرین وی که بامطلع های آتی آغاز میشود به استفاده از همین اسلوب ایجاد شده است:

کیچه کیلکوم دورد یبان اول سرو گلرو کیلمادی
نوبهار اولدی و عیشیم کلبنی آچیلمادی
که نکوما بار ابستابان محنت کیلور نی بیلمادیم
قان یوتیب عمری جهان اهلیدا بیریار ایستادیم

گذشته از آن درترکیب بسیاری از اشعار غنایی، نوایی شیوهء تضاد را جا داده است که این امر به ذات خویش در بلند بردن فکر و غایه، بدیعی سروده های مذکور کمک فراوان نموده است

در اسلوب تضاد نظر به ایجابش دو قطب متضاد در برابر هم قرار داده میشوند (چهر ها و سیماها، اصطلاحها، اجسام جریانات و امثالهم...) که یکی در ردّ و نفی و انکار دیگری به مبارزه برمیخیزند و برای محو و نابودی همدیگر میکوشند البته در عین حال بسیاری اوقات بین این قطبهای مخالف و متضاد که همدیگر را به نفی میگیرند علایق داخلی و یا خارجی نیز وجود دارد یکی دیگری را به میان میکشد نوایی به این ویژه گی خاص اصول تضاد بگونه کامل عمل نموده چهره ها و مناظر اصیل و تازه می آفریند بگونه مثال:

دل بدون یار

۱ مملکت بدون سلطان
۲ تن بدون روان
۳ خاك سترون و بدون ریحان
٤ شب بدون مهتاب
٥ - ظلمت بدون آبحیات
٦ - دوزخ دور از باغ بهشت
۷ - خمار بدون باده
۸ - خاتمه غنایی هجران و وصال

جهان که آهیم بیلا تیره دور ایماس ممکن
بوشام رفع، یوزونگ صبحی بولماییین موجود

در این بیت صبح در برابر شام قرار داده شده است که دو حادثه متضاد طبیعی است. اما باید گفت که در وقوع این حادثه یعنی صبح و شام هم پای یار دخیل است و او ایجادگر آنها میباشد.

عاشق در الم و هجران او آنقدر آه میکشد که عالم را تیره و تار مینماید روی محبوب (رخسار معشوق به خورشید تشبیه شده است) صبح را به وجود میآورد

شکر لب لارتبسم قیلگانین کورگاچ کونگول، بیرما
که بیدلٚ لارنی اچیق ییغلا تور آخر شو شکر خند
در این بیت تلخی در برابر شیرینی (شکر) گریه درمقابل تبسم قرار داده شده است.
گرچه قاتل کوزیدین اولسا تیریک
تیریلور نوشی لبیدین هم اولوك
در ابیات بالا لب با چشم و مردن با زنده شدن درتضاد قرار میگیرد ازآن باور عامل زنده گردن وکشتن عاشق محبوب است را میتوان بدست آورد یعنی چشمش قاتل زنده و لبش زنده کننده مرده است.
نیتیب اولمای که صبریم آزدین آزو شوق کوپدین کوپ
اول آی نینگ حسنی کو پدین کوپ و فاسی آزدین آزایرمیش
در بیت بالایین صبر در برابر شوق، حسن در برابر وفا و کم در مقابل زیاد قرارداده میشود. نوایی برای بیان مکمل حسیات و آرزوهایش همینگونه افادهٔ کامل و بیطرفانه تصویر چهره ها ومناظر عینی زنده گی و روشن ساختن و ویژه نمودن آنان از صنایع بدیع مثل حسن تحلیل، تجاهل عارف و لازم و ملزوم و غیره استفاده فراوان میکند وقتی از بیتی به بیت دیگر میرود و از شعری به شعری دیگر میگذرد صنایع لفظی و بدیع تازه و جدید را به کارمیگیرد. از صنایع لفظی حتی از چگونه گی تحریر شکل حروف سود می گیرد و شکلهای و پیکره های تازه میآفریند که همهٔ اینها در بسیاری اوقات در یك چهره خلاصه و مجسم میشوند. نوایی مناظر طبیعت رابا چیره دستی تمام به تصویر میگیرد، او بسیاری اوقات به مواسم سال علاقه میگیرد در تصویر مناظربهارشادی و سرور، افتخار و غرور، خواسته ها و آرزوها دردها و رنجهای انسانی را بیانگر میشود. او در اینگونه حادثات ازمنظره به پورتریت از پورتریت به منظره برمیگردد، غزلهای که بامطلع های زیرین میآغازند از این بابت نهایت مقبول افتاده اند:
موافق کیدیلار بولمیش مگر نو روز ایلا بیرم
نو بهاراولدی و مین هجریدا، ساقی می توت
نوایی که از تجارب غنی ادبیات نوشتاری و کتبی و سنتهای ارجناك آن سود برده است ازداشته های پربهای ادبیات غیر نوشتاری و شفاهی مردم نیز بگونه ایجادی سود فراوان میگیرد. او از ساده گی، روانی و سچه گی از محبت و صمیمیتی که در آنها نهفته است همگونه غزلهای زیرین لطفی هروی ک

با مطلعهای:

بیزنینگ شیدا کونگول بیچاره بولمیش
کوزونگ نی بلا قرا بولبتور
بزم اراگریوق می بیلادف
نی کون اولغای که نگاریم کیلگای

میآغازند غزلهای بسیارساده، روان، سلیس میآفریند. همراه با این نوایی از سیماها و چهره های مردم که درمیانهء سده ها و هزاره ها به وجود آمده اند و ازشیوه تصویر و توصیفی که در آنهابه کار رفته است نیز بگونه وسیع استفاده میبرد، از ضرب المثلهای مردم، مثلهای آنان از تعبیرات و اشارات، کنایات، استعارات و تشبیهات اصطلاحات ویژه و بخصوص ایشان استفاده میکند و به اینگونه مفاهیم و مضامین و دورنمایه های سروده هایش را غنا میبخشد و قیمت بدیعی آنها را بیش از پیش می سازد در اینجا بگونه مثال چند بیت ازاشعار وی و به ویژه غزلیات او را برمیگیریم که در آن ضرب المثلها و تعبیرات فراوان مردم به کار گرفته شده است:

مطرب بیلانی کونگولی آچیلسون نوایی نینگ
کیم مین فراقیدین دیسام، اول دیر یبراقیدین
توکوب می محتسب مین ایکلادیم لیکن اول اوسروکا (مست)
سو کیلتور ماك همان و کوزه سیندور ماك همان ایرمیش
عشقینگ اوتین کیم یاشوردیم ایل ارایایدی رقیب
کیم ایستمانی نهان توتسا قیلور مگر عیان
کورك اورنیدا باش ایلتور، نقد اور نیغه جان آلور
اطفال غمینگ ایچرا بس طرفه اوین لار دور
یتی جان آغزیما، کیم چیقماس اویدین اول حور
چقماغان جانغه امید، او شبو مثل دور مشهور
خوبلار تیغی یتشماسدین بورون بوزاراولار
چین ایمیش کیم بولسه کوپ قصاب، قوی مردار او لور
باریبان احباب و مین غفلت اسیری بولماغوم
اویلادورکیم ایت اویوب قالدی و کوچتی کاروان
اول قویاشتین مهر میندین تیره لیگ واه ایستارم
یبریار یلسا، یبرگا کیرسام، انفعا لیمدین گهی

ای نوایی عـــالم اهلیـــدین وفـــا قـــیلدینک طمع
مـین ایدیم سنینک کبی، مـین ینکلیغ اولگونک سین داغی

همینکونه در یکی از فردهایش نوایی در این پیوند چنین میآورد:

بیل و آغـزیدین دیدیلار کـیم دیکیل افـسـانه،
باشلادیم فی الحال کیم: بیر بار ایدی بیریوق ایدی

بدینترتیب میبینم که نوایی از آغازین جمله های افسانوی چگونه استادانه و ماهرانه کار میکیرد و سروده هایش را رنکین و دلنشین میسازد، یعنی دهان یار و کمرش آنقدر باریك است که هست بود آنها فهمیده نمیشود.

نوایی در بخش ساختار شعر وزن، قافیه و ردیف و دیکر اجرای اشعارش نیز توجه لازم نموده، استادی و هنرمندی و یژه، خویش را نمایان میکند او در وزن عروضی هزج، رجز، رمل، منسرح، مضارع مجتث، سریع، خفیف متقارب متدارك و سایر ابحار و اوزان شعر اشعار زیبا و مقبول مینویسد و با اینکارش شعر ترکی چغتایی (اوزبیکی) را از نظر وزن غنامیبخشد. نوایی افرون بر قافیه، معمول که در شعرش وجود دارد قافیه دیکر را نیز به کارمیبندد و در سروده هایش بیشتراز شیوه، ذوالقافیتین (دو قافیه یی) نیز استفاده میکند و اسلوب ترصیع یا قافیه داخلی را بیشتر میپسندد. همینکونه نوایی ردیفها پیرا که از یك یا دو واژه تشکیل یافته باشد بسیار استعمال میکند، بکونه تأکید و تکرار به کارمیکمارد و با استفاده از این اصول در پی بلند بردن غزلهایش از نظر آهنك وموسیقی میشود که این موضوع کذشته از آنکه غزلهایش را به اوج کمال میرساند، روانی و ساده کی را در آنهاتامین نموده به شرینی، رنکینی و دلنشینی شان نیز میآفزاید.

نوایی از نظر فورم شکل تازه کی ماهیت ودرونمایه در سرودهایش نیز موفق است. فخریه آتی وی دال بر این امر است در اینجا ذکر آنراخالی ازمفاد نمیابیم:

ای نوایی آلتـون و شنکرف و زنکارایسـتـامـا
بولدی نظمینک رنکیدین دیوان قزیل ساریغ یاشیل

ترجمه:

ای نوایی در پی به زرکـرفتن، شنکرف و زنکار بستن دیوانت مـبـاش، از رنکینی نظم تو دیوانت سرخ و زرد و سبز، رنك شده است.

نوایی شعر اوزبیکی (ترکی چغتایی) را در آستانه مرحله جدید قرار میدهد.

سروده های نوایی درمیان مردم به بلند آوازه گی تمام میرسد. (۱) خود سخنور ازمناسبت معاصران با سخنش بگونه فخریه نیز چنین میآورد:

ای نوایی قیلغالی طبع اهلی جنس شعر نظم
نظمینگ اولدی بر چاسیغه قافیه بلکه ردیف

سروده های نوایی نه تنها بر آفریده های معاصرانش ردیف و قافیه میشود بلکه در آفریده های سخنوران پس ازوی نیز بگونه گسترده باز تاب مییابد و در آثار و ایجادیات همهٔترکی زبانان و حتی دری زبانان تاثیر فراوان میگذارد.

سرود های نوایی باگذشت سده ها زیبا یی خاص و اهمیت و بهای تربیوی و غنایی خود را از دست نداده است. غزلهایش در قالب آهنگها افتاده با فراگیری و الهام از آن آهنگسازان آهنگهای و نغمات تازه و بدیعی ایجاد مینمایند و سخنوران اشعار نو و جدید میآفریند. (۲)

مثنوی نامهء منظوم به امیر سید حسن اردشیر بیک:

نوع ادبی مثنوی در ادبیات پیشین از نظر داستان سرایی، و از نگاه قافیه که هربیت ویژه خویشرادارد در بیان هرگونه اثر منظوم نسبت به دیگر انواع شعر مناسبتر می باشد. درادبیات گذشته ترکان به ویژه زمانه های پیشتر از عصر نوایی در اثر مداخله نادرست و پر از تعصب اشخاص مغرض و متعصب که میگفتند: «زبان ترکی برای ایجاد آثار هنری و ادبی مساعد نیست» در ابتدا آنقدر طرف توجه سخنوران قرار نمیگرفت مگر در اثرتلاشهای خسته گی ناپذیر لطفی و حیدر خوارزمی و بعدها به ویژه نوایی بزرگ که با سرایش خمسه در بوتهء

۱- بنا بر آگاهیهایی که از طرف زین الدین محمود واصفی هروی ارائه شده است به این غزل نوایی که با مطلع:
دین آفتی بیرمغبچه ماه لقا دور میخواره و بیباک
میاغازد یکی از آهنگسازان بلند آوازه آنوقت خواجه عبدالله مروارید اهنگی ساخته بود که در تمام خراسان زمین شهرت یافته و ازتأثیر آن همه افراد و اشخاص گریبان خویشرا میدریده اند. اگر ازمبالغه یی که در این معلومات وجود دارد بگذریم از آن میتوانیم به شهرت و بلند آوازه گی سروده های نوایی و تأثیرش درمیان مردم پی ببریم.

۲- پس از در گذشت نوایی شاگردان او که از ایران و روم آمده به دور او حلقه زده بودند شعر و لهجهٔ ادبی اورا به دیار خود بردند و دیری نمی گذرد که شعر نوایی در این بلاد شایع میشود و سخنوران اناطولی و آذر با لهجهٔ چغتایی شعر می سرایند و ادبا برای فهم آثار نوایی فرهنگ لغات چغتایی تالیف میکنند در آذر بایجان سخنوران مانند کاظم سالك، نشاط، حجت و دیگران در اناطولی. احمد پاشای بور سایی، شیخ غالب، ندیم و میر علیشیر ثانی (کاتبی) به لهجه چغتایی شعر سروده اند و تاثیر ادبی ترکی چغتایی در این مناطق پس از وی روز بروز بیشتر میشود. (مترجم)

آزمایش قرار گرفت پوچ بودن ادعای میان تهی دشمنان زبان و ادب ترکی به اثبات رسید و از آن زمان باینسو در داستانسرایی منظوم ازطرف بسیاری از سخنوران و قلمبدستان بگونه یك سنت پسندیده ادبی هنری و بدیعی به پیش برده شد.

نامه منظوم نوایی به امیر سید حسن اردشیر بیك از شمار اینگونه آثار محسوب میشود این مثنوی که در دیوان غرایب الصغر، خزاین المعانی جا داده شده است. در بحر متقارب وزن عروضی (فعولن، فعولن، فعول) سروده شده و حاوی (۲۵٦) بیت میباشد. این مکتوب منظوم نوایی در زمان حکمرانی امپراتور مستبد و جبار چون ابوسعید میرزا در میانه های سال ۱٤٦۰ میلادی مطابق ۸٦۵ هـ ق درسمرقند ایجاد شده است و در اوقاتی که نوایی از هرات دور افتاده بود به سید حسن اردشیر که احتمال دارد در مشهد بوده باشد ارسال داشته است پسانها نوایی این اثر راباز نویسی نموده به دیوان خزاین المعانی در آورده است.

با در نظر داشت ساختار نامه منظوم نوایی به سید حسن اردشیر میتوان آنرا به بخشهای مقدمه، ستایش و وصف سید حسن اردشیر، تصویر چگونه گی احوال مملکت و شرح حال مؤلف و خاتمه تقسیم نموده در این اثر که از جهت حجم خیلها بزرگ به نظرمیرسد نوایی به مقدمه معمول زمانش حمدیه آنرا میآغازد پس به وصف و ستایش سید حسن اردشیر میرود و از سخاوت و علم و دانش و سایر فضایل و خصایل و خوبیهای وی با قدردانی و احترام یاد میکند.

سید حسن اردشیر (۱٤۱۵، ۱٤۱٦ - ۱٤۸۸ ، ۱٤۸۹میلادی مطابق ۸۱۸ - ۸۱۹ هـ ق ۸۹٤ - ۸۹۵ هـ ق) از فرهنگیان و گرامی مردان سدهء پانزدهم میلادی بوده در دربار بایسنقرمیرزا و دیگر شهزاده گان تیموری خدمت کرده است؛ او ازحامیان اهل فضل و دانش، هنر و ادبیات است. سخنور ذواللسانین و دو زبانی (دری وترکی چغتایی) است.

نوایی در مجالس النفایس وقتی از آن یاد آورمیشود چنین بیان میدارد:

«امیر حسن اردشیر بدین فقیر بمثابه پدر بود و درمیان ترك و تازیك ازاو تمامتر کسی ندیدم. طبعش در تصوف خوب بود و در ایام جوانی علم ظاهر اکتساب نمود و هر چند سلاطین در حضور تربیت او شدند او اجتناب کرد اما سلطان صاحبقران از غایت لطف با مور سلطنت دخل داده و تربیت کلی کرد و چون بالطبع بجانب فقرمیل داشت عاقبت قدم به همان وادی نهاده درخدمت مولانامحمد

تبادگانی چندین اربعین نشست و مقاصد معنوی بسیار حاصل کرد ولی در ایام رندی و ثاقش میان رندان خرابات بود در آن کارکسی بهتر از اوقیام ننمود. این قطعه را در آن فرصت گفته بود: قطعه:

چه خوش باشد صبوحی بادلارام
لبالب از قدح دردم کشیدن
چو غنچه هر دو در یك پیرهن تنگ
بهم پیچیدن و در هم کشیدن
قبرش براه گازرگاه بمیان دو جوی در حظیرهء پدر اوست.

نوایی مجالس النفایس ص ص ٥٤،٥٥

همینگونه در اثر حالات سید حسن اردشیر نیزنوایی دربارهءزنده گی کارکردها و فضایل و خصایل او بگونه مکمل و گسترده داد سخن میدهند. (۱) در اینجا بگونه مثال گفته های نوایی را بخوانش میگریم: «... اما ادب، حلم، تواضع و حیا برایشان نهایت غلبه داشت تفصیل این فضایل مجمل آنست با وجود اینکه در صرف، نحو و لغت و عربیت و منطق و فقه و حدیث و تفسیر و سایر تصنفات مثل شعر و معما و تاریخ و نجوم و ادوار وموسیقی ووقوف کامل داشتند اگر در بعضی از مجالس در اینمورد صحبت میشد با وجودی که در این بخشها از اکثر کسانی که در مجلس بودند بیشتر میدانستند ازغایت حیا و ادب برای اینکه بر کسی الزام و خجالت وارد نشود یا اصلاً سخن نمیگفتند و یا اگر لب به تکلم میگوشیدند بسیار کم سخن میزدند.

نوایی در سنین چهارده و پانزده ساله گی ١٤٥٥ - ١٤٥٦ میلادی مطابق ٨٦٠ هـ ق با سید حسن اردشیر آشنا میشود سید حسن اردشیر به علیشر مستعد به دیدهء مهربانی و شفقت مینگرد و در پی حمایت او میبرآید، رابطه پدریو فرزندی پیدا میکند، نوایی در این ارتباط در حالات سید حسن اردشیر چنین میگوید:

«رویه و برخورد نیکوی ایشان این فقیر را آنقدر شیفته خود ساخته بود که اگر یك روز به خدمت ایشان نمیرسیدم صبر و طاقتم نمیماند و ایشان هم آمده احوال مرامیپرسیدند که برای من تشویش پیدا میشد که اگر امروز ازشما خبری بدست آورده نمیتوانستم...».

۱ چون دراین اثرنوایی حال و احوال خویشرا بیان کرده است بعضی از ادبیاتشناسان بگونه مثال دانشمند معروف شرف الدینوف آنرابه حسب حال نیز مسمی کرده است.

نوایی هم همواره با وی در مناسبت فرزندی باقی میماند او میگوید:
«درزمان وفات ایشان این فقیر درشهرنبودم بنا برحکم پادشاه به طرفی رفته بودم پس ازآنکه به شهر برگشتم چون صاحب عزا این فقیربودم قاعدهٔ تعزیت را به جا آورده دردامنه کوهی که درسمت شمالی شهر (هرات) موقعیت دارد برای ایشان حظیره ایجاد کردم و آب جوی نو ازمیان آن میگذرد. جای بسیاری خوش آب و هوا و بزرگ است...»

درمیان نوایی و سید حسن اردشیر تا این حد روابط نزدیک دوستانه و صمیمانه موجود بوده است. درسالهای حکمرانی ابوسعید میرزانوایی رنج و عذابهای زیادی را متحمل میشود. ابوسعید میرزااو رابه تعبیر بابر از هرات اخراج میکند. و یا مجبوربه رفتن ازآنجا میشود. نوایی به این عمل ابوسعید میرزا و دشمنانش اهمیت نداده به سمرقند میرود. جایی که به استفاده از نیات نیک وانسانی اولوغ بیک میرزا کارهای بزرگ فرهنگی سرو سامان داده شده بود، شهری که دانشمند بزرگ فضل الله ابواللیثی در آنجا زنده گی میکرد. نوایی به محضر او میشتابد و غرض کسب علم و دانش به پیشگاه او زانو میزند و به فراگرفتن دانشهای متداول زمانش میپردازد مگر با وجود اشتیاق فراوان او به فراگیری دانش، ظلم و استبداد ابوسعید میرزانه فقط در هرات و خراسان بلکه درسمرقند و سر تا سر ماورا النهرنیز گسترش مییابد و خانه ویرانی و تاراج و یغمای هست و بود مردم روز تا روز رو به فزونی مینهد. امر آرامی و آسوده حالی اهل علم و دانش، هنر و ادبیات با خطر جدی مواجه میشود در کارهای ایجادی آنها رخنه وارد میگردد این وضع با گذشت هر روز فزونی میگیرد و اسباب مسافرت اجباری بسیاریها را به هر طرف مهیامینماید. بنابراین همه، اینها اسباب ناآرامی و رنج و الم فراوان و اضطراب و تشویش بی پایان نوایی را مهیا میکند.

عیان بولغای آلینگدا هنگامه یی
بتیماک منگا فرض ایدی نامه یی
سنگا حالتیم نی عیان ایلاماک
بو عزمیم و جوهین بیان ایلا ماک

نوایی بدینترتیب قلم به دست گرفته چگونه گی وضع مملکت و احوال و سر گذشت های خویشرا بیان نموده و در صدد نوشتن نامه منظوم به

سید حسن اردشیر میشود.

این نامه منظوم نوایی نمایانگر تمایل زیاد او به بازتاب حقایق زنده کی به گونه واقعی وریالیستی است. این اثر ازشمار بهترین و مهمترین اثر اوست که به استفاده از این شیوه ازآب بدر آمده است.

نوایی در این مکتوب شیوه تصویر بدیعی را به استفاده از صنایع بدیع ادبی مبالغه، اغراق و غیره به کمال میرساند. باید یاد آور شد که این کار او نه تنها به ماهیت ریالیستی و واقعی اثر صدمه نمیزند بلکه در روشنگری کامل زنده کی اجتماعی وقت کمك مینماید و سخنور شرایط اختناق آوریراکه در آنروزکار وجود داشته است به اینگونه باتصویر مناظر وحشت آور پیش چشم خواننده میگذارد.

نی ملک و نی ایل ایمدی تحریر ایتای
الارحالتین وصف بیر - بیر ایتای
دیما ملك کیم، وحشت آباد زشت
تموغ یدلکوروب، غیب اولغاچ بهشت
تماشا سینی کیم که بنیاد ایتیب
صفاهان وری ملکیدین یاد ایتیب
حصاری عنا و تعب محبسی
سیه چاهیدبن تیره را قدوربسی
امارتیدا کنج دین یوق اثر
خزانه خرابه بولیب سر به سر
مساجدیدا طاعت بیلا نور یوق
خوانیقدا نان رسمی دستور یوق
هم اوقاف نی صرف املاك ایتیب
ولی کو پرکین می اوچون تاك ایتیب
هم ایل منزلین شه کتک دیک بوزوب
تاو وغ اورنیغه چوغه اولتور غوزوب ...

بنابه گفته نوایی در اینزمان: «ازمردم خراسانزمین وفا و سخاوت و مروت رفته بود» و جای این سه چیز رانفاق بخل و حسد گرفته بود. عملداران با بهانه اندك مردم را قتل میکردند از دزدان و رهزنان و متهمان و افراد و اشخاص جنایت

پیشه و بیکاره و هرزه حمایت و پشتیبانی میشد، رشوت خواری و استفاده جویی به عادت روزانه ایشان مبدل گردیده بود ....

قراپول اوچون ایلابان قتل فن
اولوك تین طمع ایلاب، اماکفن
نی ویرانه دا ایسکی طنابی بیلیب
ییلان ساغنیب، کنج دعوی قیلیب
اولیم کیلسا بیرزار بیدل ساری
مدد ایلابان لیك قاتل ساری

در نتیجه زور و ظلم آرامی و آسوده گی ازمملکت رخت بربسته بود مردم از عاقبت شوم این شرایط نامساعد مجبور به فرار از وطن و زادگاهشان بر جاهای مختلف گردیدند.

هرات اهلین ایلتیب حوادث ایلی
ایسیب دی ایلدیگ سمرقند ایلی

نوایی نیز یکی از جمله این اشخاص بود،

سفر توشتی ألیمغه بی اختیار
قضا امریدا ایلگانی اختیار؟

نوایی درمسافرت رنج والم بیشتر میکشد.

آنسانیکه بیان داشته حتی از داشتن همدل و رفیقی که دمی بتواند حرف دلش را با او درمیان بگذارد محروم میماند.

منگابوایل ایچرانی بیر همدمی
که بیر دم ایکا و لان دیشساگ غمی
نی بیر حجره کیم، کام تاپقای کو نگول
دمی اندا آرام تا پقای کو نگول

نامهء منظوم نوایی به سید حسن اردشیر گواه خوبی است بر اوضاع، زنده گی اجتماعی اقتصادی و سیاسی و فرهنگی سده پانزدهم میلادی خراسانزمین و ماوراء النهر. این اثر از جمله آثار نایاب ادبیات ترکی چغتایی (اوزبیکی) نیز میباشد.

این آثر در سیر ترقی و شگوفایی نوع ادبی نامه نیزنقش بزرگ بازی میکند. اگر آثارمثل محبت نامه و تعشق نامه بیانگر تمایلات عشقی و حالات

غنایی به گونه بدیعی باشد نامه منظوم نوایی به سید حسن اردشیر دارای ماهیت فلسفی و اجتماعی بوده و اگر در نامه های اولی سنتهای رومانتیك نقش پیشرو را بدوش بگیرند درنامه نوایی سنت رسالتی این وظیفه رابدوش میگیرد. نوایی در نامهء خویش انسان را میستاید و به بزرگواری آن مُهر صحه میگذاردبر زبان و تفکر وقابلیت ایجادیش ارج مینهد درباره، طرز سخن بزرگان شعر و ادب باورهایش را بیان میکند از جمله او درباره« سخن اینگونه یادآورد میگردد:

کونگول درجی ایچرا گهر سوز دورور
بشر گلشنی داشمر سوزد ورور

همهء اینها دال بر حیاتی بودن ماهیت اثر نموده بر بهای فلسفی وزیبایی شناسی آن میافزاید،

نامهء منظوم نوایی به سید حسن اردشیر یك اثر غنایی و حماسی است: این اثر در واقع قدم بزرگیست که در جهت ترقی بخش حماسی ایجادیات نوایی بر داشته میشود.

جاندین سینی کوپ سیور من ای عمر عزیز
ساندین سینی کوپ سیور من ای عمر عزیز
هرنی نیکه سیوماك اندین، آرتوق بولماس
آندین سینی کوپ سیور من ای عمر عزیز

(نوایی)

دیوان فانی

نوایی سخنور زبر دست ذواللسانین (دوزبانی) بوده زبان دری دومین زبان مادری او میباشد. ایجادیات بدیعی آغازین نوایی باهمین زبان آغاز یافته و نوایی تا پایان زنده گیش همزمان با ایجاد در زبان ترکی چغتایی (اوزبیکی) به زبان دری نیز شعر و نظم سروده و بر خزینهء پر بار این زبان سهم ارزنده خویشرا افزوده و سروده هایش همه طرف توجه معاصران و متأخیران وی نیز قرار گرفته است.

حاصل تلاش و کوششهای بدیعی و بزرگ نوایی در زبان دری دیوان فانی او است که در بر گیرندهء اشعار غنایی وعشقی نوایی در این زبان میباشد. نوایی این مجموعه شعری را در سالهای پایان زنده گیش ترتیب داده و (احتمال دارد همزمان با تدوین دیوان خزاین المعانی یا چهاردیوان وی ترتیب یافته باشد) او در محاکمة اللغتین وقتی درمورد اثارش سخن میراند در ارتباط به دیوان فانی اینگونه بیان میدارد:

«... و به طرز خواجه شیراز که بجمیع سخنوران ویرا مسلم دادند دیوان غزلیات فارسی را بپرداختم که ابیات آن از ششهزار افزون است و بسیاری از آنها به تتبع آنحضرت پرداخته شده است و بعضی نیز بطرز شیخ سعدی قدس سره که الحق استاد طرز غزلست و بعضی از آن به ا سلوب امیرخسرو دهلوی که شعله فروزان آتش عشق او اشکریز خانهء درد است و بعضی بطرز حضرت مخدومی جامی که مهر لامع اوج کمال و جامع حالات عزیزان مذکور است و دیوان اشعار وی موافق طبع ابنای روزگار میباشد گفته شده است. در آن دیوان بدایع دل انگیز معانی درج است که شرح و تفصیل آن شایستهء فقیر نخواهد بود و در آن از تمام انواع شعر مانند مقطعات، رباعیات و مثنویات ولیل و نهار نقش بسته است که بسیاری از آن بنظر سعادت اثر حضرت مخدومی (جامی) رسیده و شرف تحسین و اصلاح، آنحضرت را کسب کرده است». (نوایی محاکمة اللغتین ص ۳۲).

نسخه های کامل دیوان فانی در کتابخانه های پاریس، تهران و استانبول موجود بوده و این نسخ از همدیگر آنقدرها فرق ندارد. در نسخه که در کتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود یك دیباچه (٦) قصیده، (٥٥٤) غزل، (۱) مسدس، (۱) مرثیه بگونه ترکیب بند، (۷۲) قطعه، (۷۳) رباعی، (١٦) ماده تاریخ، (۳۷۳) معما، (۹) لغز، جمعاً (۱۱۳۱) پارچه شعر و یا (٦١٩٧) بیت گنجانیده شده است. دیوان فانی هم از لحاظ موضوع مثل خزاین المعانی غنی بوده و غزل نوع ادبی عمدهء آنراتشکیل میدهد. بسیاری از اشعار دیوان فانی در میان آثار (١٥) جلدی نوایی طی پنج جلد بگونه دو کتاب زیور چاپ یافته است، (آنرا به اساس نسخه پاریس حمید سلیمان به نشر آماده ساخته است)

دیوان فانی ازنگاه موضوع وفکر و غایه، باخزاین المعانی همآهنگ میباشد سروده هایی که در دیوان فانی جا داده شده است بیانگرعشق پاك و صمیمی، دوستی، صداقت، راستی و درستی و سایر فضایل و خصوصیتهای عالی و بزرگ انسانی میباشد. نوایی بدبینی به دنیا و تاریك دنیایی، ریا کاری و تظاهررا تقبیح و نکوهش میکند. خصایل زشت مثل منافقت، خود بینی، غرور و تکبر بخل و امساك و آزمندی را به نفرین و انتقاد میگیرد. حسیات، وآرزو ها و آمالهای مختلف انسانی را در مصرعهای رنگین و دلنشین که بیانگر عشق آتشین و عمیق او نسبت به زنده گی و انسان است به بیان میگیرد. سخنور مستعد مانوایی با در آوردن سیماها و چهره های نو مناظر تازه شعری و شکلهای گوناگون شاعرانه میآفریند.

بسیاری از غزلهای که در دیوان فانی آمده است در واقع نظیره های اند که به سروده های امیر خسرو دهلوی، حافظ شیرازی و مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی و دیگر سخنوران بزرگ ایجاد شده اند. عنوان اینگونه اشعار را نوایی(تتبع ،تشبیه ،طور) میگذارد. در اینوع سروده ها گویا نوایی با استادان بزرگ سخن مسابقه ایجادی براه انداخته و توانمندی و برابریش را به آزمایش میگیرد و به اشعار باقیمانده دیوان فانی عنوان مخترع (اختراع) گذاشته تأکید میورزد، هم سروده های تتبع نوایی و هم اختراع وی از نظر غایه و فکر بدیعی اشعار کلاسیك دری در شمار نمونه های عالی آن قرار میگیرد.

برای دستیابی درست و همه جانبه اشعارعشقی دری نوایی و مهارت سخنوریش شناسایی با غزل (عالمی خواهم) و قصیدهء (تحفة الافکار) او ضروری به نظر میرسد.

درغزل عالی خواهم علیشیرنوایی فانی تمام تلاشها و آرزوهای نیك خویشرا در وجود رهبری مملکت از جانب شاه عادل و معرفت‌پرور و تشکیل یك دولت مستحکم و توانمند و دارای حاکمیت مرکزی و اداره‌ء آن از طرف وی خلاصه میکند، این باور که ویژه وخاص بسیاری از دانشمندان و متفکران پیشآهنگ سده های میانه بود در منصه عمل پیاده نمی شود از این جهت از محدوده مبارزه برای این هدف تجاوز کرده ایده ال اجتماعی ویژه‌ء خود را کسب مینماید بسیاری از دانشمندان انساندوست اندیشه ها و باورهای اجتماعی شانرا در مورد جامعه خوشبخت ومملکت سعادتمند و شگوفان ارائه نموده اند.

اینگونه تخیل غیر عملی در تاریخ مردمان گوناگون و دوره های مختلف زنده گانی بشر از ماهیت ویژه نیز برخوردار بوده و انساندوستی و آرزوی و سعادت و بهروزی انسان ازخصوصیات مشترك همه ایشان به شمار میآید. ایده ال اجتماعی تخیل غیر عملی درتاریخ تفکر خلقهای شرق نزدیك و میانه جای عالی خویشرا حایزاست ریشه ها ونطفه های این تخیل را پیشتر از همه در نامه‌ء دینی اوستا به ویژه در هورامزدا زردشت، کیومرث و درافسانه و مدیحه که درباره‌ء یما وجود دارد و در گاتاها و سروده های گوناگون آن میتوانیم به وضاحت تمام مشاهده کنیم.

مبارزه‌ء مستضعین جامعه علیه طبقات استثمارگر و کوشش وتلاشهای جانبازانه‌ء آنها برای سعادت و بهروزی و آرامی و اسوده گی شان زمینه رشد تفکر اجتماعی و فلسفی را درباره‌ء دستیابی به ترقی و شگوفایی با ارائه آنچه که آیده های اجتماعی تخیل غیر عملی بیان میدارد نه تنها مساعد کرد بلکه تاثیر مثبت بر آن نیز وارد نمود.

جنبشهای مزدکیان، اخیان و سر به داران و غیره... هم از همین اهمیت و ماهیت برخوردار بودند آیده الی تخیل غیر عملی در مدینه‌ء فاضله‌ء فارابی، اسکندر نامه‌ء نظامی وخردنامه اسکندری مولانانورالدین عبدالرحمن جامی و آثار اندیشه گران دیگر نیز بیان شده است. و پسانها این مفکوره به تدریج در ایجادیات فانی نیز راه یافته است.

نوایی که از اختناق و تضییق جامعه وقتش به تنگ آمده و درمیان انبوه از درد و رنج وغم و اندوه درگیر مانده و عقوبتهای هولناك را از سر گذرانیده است و بر شرایط حاکم برجامعه دلایل قناعت بخش بدست نمیآورد، بعضی اوقات از آیده های (حکمران عادل) فاصله گرفته به این خلاصه میرسد:

« امر باز سازی و بهبود بخشیدن آن کارغیرعملی و ناممکن و غیرمحال است اگراز این جهت برغزل عالی خواهم دیده شود نهایت مقبول و مطبوع به نظر

میآید این غزل را که از نُه بیت عبادت میباشد ازنظر ساختار میتوان به سه بخش تقسیم نموده:

۱- از بیت اول تا چهارم.

۲- از بیت پنچم تا هشتم

۳- بیت مقطع (بیت نهم مقطع آنست).حال چهار بیت نخست آنرا به شناسایی میگیریم:

عالمی خواهم که نبود مردم عالم در او
کز جفای مردم عالم نباشد غم در او
نی بروز اشکی اسیرانش نمایند سیل قتل
نی به شب آه، غریبان کسوت ماتم دراو
نی زبیداد فلك دروی دلی با صد الم
نی زشمشیر ستم صد زخم بی مرهم در او
نزپریرویان در او خیلی همه نامردمی
نی هزاران دیو از جنس بنی آدم در او

فانی در این ابیات جهان دیگر و انسانهای دیگر میخواهد او از شرایط اختناق آور و تضییق زمانش خسته شده است، این آیده های وی در واقع پرواز به سوی آینده دلخواه میباشد.

نوایی عالم موجود را با مردمش و غمهای که ازمردم آن عاید میشود نمیخواهد. او جهانی راخواستار است که در آن غریبان و اسیران و بیماران همه از رنج بیماری غربت و ناتوانی و حبس بری باشند و عالمی را میخواهد که در آن همه آدمی و انسان باشند او دیوان آدمی صورت را نمیخواهد (۱) نوایی با

۱- از خیام، مولوی... بیدل... نیز در زمینه موارد وجود دارد که دال بر این امر میباشد:

از خیام:

گر بر فلکم دست بدی چون یزدان
بر داشتمی من این فلك را زمیان
وزنو فلك دگر چنان ساختمی
کازاده به کام دل رسیدی آسان

ازمولوی:

بکشای لب که قند فراوانم آرزوست
بنمای رخ که طرف گلستانم آرزوست
دی شیخ با چراغ همی گشت گرد شهر
کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست
زین همراهان سست عناصر دلم گرفت
شیر خدا و رستم دستانم آرزوست

از بیدل:

پر است آفاق از غولان آدم رو چه ساز است این
برین بیحاصلان یا حاصلی یا مرگ ناگاهی

مترجم

اینکارش در واقع برعالم زمانش و شرایط حاکم بر آن خط بطلان میکشد. ازاینجاست که میان واقعیت زنده گی و ایده ال سخنور مبارزه می آغازد، مضمون ابیاتی را که در بالا از آن تذکر دادیم نوایی به زبان خویش چنین به نظم میکشد:

یوق فراغت دهر آراکیم شامدین ساچین یا ییب
یا غدور یب اشکین، توتار حالینگا هر کون ماتمی
گر بودور عالم، کیشیگا ممکن ایرماس اندا کام
حق مگر کیم، کام او چون باشتین یراتقای عالمی

درقسمت دوم غزل سخنور از عصیان و حمله فاصله میگیرد، و به ساقی و میخانه رجوع میکند تا از آلام و دردهای زمانش خود را تسکین داده باشد.

چو محال است این هوس، ای دل سوی میخانه رو
زانکه باشد هرسفالی کهنه جام جم در او

فاصله گیری که از اصل موضوع در بخش دوم غزل شده است البته فاصله گیری و دوری از هدف نمیباشد بلکه گیریز حسی آنی است و اعتراض و حمله بخش اول این گریز را به شکست میگیرد.

نوایی غزل را با ابیات زیرین به پایان میبرد:

فانیا از وضع گردون پر مکن اندیشه، زانکه
نکتهء نبود که نبود بر خرد مبهم در او

بدینترتیب بیت مقطع این غزل را او با روحیه آپتیمیستی و خوشبینی به پایان میبرد، سخنور به تحقق آرزوهایش و حل پروبلمهای جامعه باورمند میشود که این امر بذات خود باورمندی اورا نسبت به انسان، استعداد و قابلیت و نیرو و توان و آینده او نشان میدهد. مفهوم بیت آخر این غزل با ابیات زیرین او که درمثنوی شیرین و فرهاد از زبان فرهاد حکایت میشود موافق و هماهنگ میباشد:

دیدی: هرایش که قیلمیش آدمیزاد
تفکر بیرلابیلمیش ادمیزاد
عالم ایچرا مینگاتابولدی مدخل
تاییلماس، مشکلی مین قیلمگان حل

به باور نوایی انسان هر کار رابه وسیله تفکر واندیشه انجام میدهد و میداند، هیچ مشکلی نیست که به او راه حل وجود نداشته باشد.

بدینگونه غزل، «عالمی خواهم» نوایی نه تنها بیانگر ایده الهای اجتماعی و سیاسی نوایی بوده و با روح آزاده گی و عصیانگری خیام، ناصر خسرو، و حافظ هماهنگ و موافق نیزمیافتد بلکه با داشته های ایشان در این قسمت برابری و همسری نیزمیکند.

قصیده‌ء تحفة الافکار:

نوایی یکی از استادان ورزیده‌ء قصیده نیز میباشد در قصیده سرایی سنتهای انوری، خاقانی شیروانی، سلمان ساوجی و دیگران را با موفقیت چشمگیر ادامه میدهد و در آنها بگونه سخنور چیره دست و ماهرتبارز میکند.

موضوع قصیده های نوایی را پروبلمهای و مسایل مهم زنده گی مردمان و جامعه زمانش میسازد، او درقصیده هایش مشاهدات فلسفی و باورهای اجتماعیش را به بیان میگیرد و مناظر زنده گی و طبیعت را در آنها ترسیم و مجسم میکند.

نوایی قصیده ها ییرا که به زبان دری سروده در دو بخش تدوین مینماید فصول اربعه و سته ضروریه در فصول اربعه مناظر و ماهیت چهار فصل و ویژه گیهای خاص آنها را به روشنگری گرفته به طرز هنری و بدیعی همانند رسام ماهر و سخنور فیلسوف بیان میدارد از وی در ارتباط به قصایدش درمحاکمة اللغتین چنین میخوانیم:

«... و نیز خامه ام بطریق شعرای ظاهر چهار قصیده که موسوم به فصول اربعه در کیفیت برودت و حرارت، رطوبت و یبوست رقم زده که همچون چهار فصل در ربع مسکون شایع گشته است. نوایی. محاکمة اللغتین، ص ۳۰ ».

سته ضروریه (۱) متشکل از شش قصیده بوده: روح القدس عین الحیات، تحفة الافکار، قوت القلوب، منهات النجات، و نسیم الخلد عنوان قصاید مزبور است. این قصاید نوایی در بر گیرنده‌ء مسایل فلسفی و اخلاقی و دینی بوده و به طرز تتبع از قصاید انوری، امیر خسرو دهلوی، خاقانی شیروانی، مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی و دیگر قصیده سرایان زبر دست و سترگ زبان دری ایجاد شده است. نوایی در این قصاید عنعنه های پسندیده آنهارا نه تنها ادامه داده بلکه مسایل وپروبلمهای گوناگون دورانش وزنده گی مردمان آنروزگار رابامشاهدات و نظریات فلسفی، اخلاقی، اجتماعی دینی وعرفانی خودبازتاب میدهد. باید گفت که نوایی دراین قصاید نیروی خامه‌ء سحرآمیزش راعلاوه ازآن نیزبه نمایش میگیرد.

قصیده‌ء فلسفی تحفة الافکار را نوایی به جامی اهداء میکند، سرایش و آفرینش این قصیده دارای تاریخ خاص و ویژه میباشد. دریکی از اوقاتیکه نوایی

۱- فصول اربعه را حمید سلیمان ازنسخه قلمی دیوان فانی که در پاریس است پیدا نموده در سال ۱۹۶۸ میلادی، از طرف موسسه نشراتی «فن در مجموعه علمی بنام ارمغان نوایی که از طرف موسسه پیداکوژی دولتی تاشکند بنام نظامی تهیه شده است به نشر رسیده. همچنان سته ضروریه نیز از طرف حمید سلیمان به نشر آماده شده و در سال ۱۹۶۸ میلادی از طرف نشرات فن در جلد اول میراث ادبی نشر شده است.

در مجلس جامی حضور بهم میرساند درضمن صحبت سخن از قصیدهء دریای ابرار امیر خسرو دهلوی به میان می آید، نوایی در وصف و ستایش این قصیده پرداخته آنرا عالی ارزیابی میکند. ازاین میان چندی میگذرد درسال ۱۴۷۶ میلادی (۸۸۱ هـ ق) گاهیکه نوایی عزم مرو دارد نزد مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی غرض وداع میرود جامی رقعه پیچیدهء را بکف نوایی میگذارد ونوایی آن کاغذ را درراه میخواند و در مییابد که جامی به دریای ابرار امیر خسرو دهلوی نظیرهء زیبایی به نام لجة الاسرار آفریده است.

نوایی به الهام از کار جامی به فکرایجاد قصیدهء به نام تحفة الافکار میافتد و در هنگام سفر در راه مطلع قصیده را سروده بدست چاپر (پسته رسان) به جامی میفرستد. مطلع به طبع جامی مقبول میافتد و بر نظر نوایی در باب ایجادْ قصیده صحه میگذارد. نوایی در راه قصیده را با سرایش صد بیت به پایان میبرد و به مجرد رسیدن به مرو آنرا باز نویسی کرده به جامی میفرستد، جامی ازکار نوایی خرسند شده عنوان وی نامهء تبریکیه یی نوشته همراه با رومال وتاقی (کله پوش یا کلاه) به گونه ارمغان به او میفرستد. این قصیده درمیان علاقه مندان و شایقین شهرت فراوان کسب میکند. بنابر آنچه که نوایی در خمسة المتحیرین حکایت کرده، آفرینش تحفة الافکار بدینگونه بوده است که گفته آمدیم.

گرچه قصیده سرایی به موضوع عمدهء ادبیات درباری مبدل شده و در آنزمان بیشتردر خدمت شاهان و عملداران و حکمرانان وقت قرار داشت و قصیده سرایان به استفاده از آن اکثراً حکمرانان وقت را با مبالغه و اغراقها و وصف و ستایشهای دور از عقل و امکان بر آسمانها برمیداشتند.

لیکن قصیدهء تحفة الافکار از این نوع قصیده ها از ریشه درفرق است. قصیدهء تحفة الافکار به موضوعات مهم و بزرگ سیاسی، اجتماعی و عرفانی وقت وقف شده بیشتر حاوی مفاهیم فلسفی میباشد. در این قصیده نوایی در مورد عدالت و استبداد، شاه عادل و ظالم، نیکی و بدی باورهایش را بیان میدارد. شاهان ظالم و هر گونه بدی و سیاهکاریهای آنها را بگونه سخت و آشکارا مورد نکوهش قرارمیدهد وعدالت وانصاف ورحم وشفقت وآداب نیک راتشویق وتحریص میکند.

نوایی افکار غامض و پیچیدهء فلسفی را با مهارت هنرمندانه بگونه بدیعی مجسم میکند، ابیاتش را تا سطح کلمات و جملات حکمت آمیز بلند میبرد.(۱)

۱- پس از سرایش قصیدهء تحفة الافکار نوایی در وزن وقافیه آن قصیدهء دیگری را در خطاب به سلطان حسین میرزا بایقرا مینویسد. از این قصیده که احوال درویشان فهمیده میشود فقط مطلع آن معلوم میباشد و متن کامل آن تا حال بدست نیامده است.

این قصیده که با تصویر چگونه گی شاهان میآغازد و در مصرعهای آغازین سخنور خوانند را وارد عالم افکار و اندیشه های عالیش میکند. اندیشه های غامض فلسفی وموسیقی گیرنده و دلکش ازمصرعهایش طنین انداز است:

آتشین لعلیکه تاج خسروان را زیور است
اخگر بهر خیال خام پختن در سر است
شه که یاد از مرگ نارد اوست ویرانی ملك
خسرو بی عاقبت خسر بلاد و کشوراست
قید زینت مسقط فروشکوهء خسرویست
شیر زنجیری زشیر بیشه کم صولت تر است
لازم شاهی نباشد خالی از درد سری
کوس شه خالی و بانگ غلغلش درد سر است

نوایی در قصیدهء تحفة الافکار همانند آنچه که در دیگر آثارش به نظر میرسد شاهان را بدو گروه عادل و ظالم تقسیم میکند:

ظالم وعادل نه یکسان اند در تعمیر ملك
خوگ دگر در شیار ملك و دهقان دگر است

سخنور شاهان را به قناعت، عدل وانصاف بازخوانده از قصیده دریای ابرار امیر خسرو دهلوی مصرع (هر که قانع شد به خشك و تر شهی بحر و بر است) را تضمین میکند.(مصرع و یا بیتی را که سخنور از شاعر دیگر در شعر خویش وصله میکند. این سنت ادبی را در ادبیات پیشین بنام تضمین یاد کرده اند). همراه با آن نوایی مردم را به راستی و درستی، بی آزاری، شفقت و مهربانی، بلند همتی، پاکیزه گی و صفایی نیز رهنمون میشود.

بیگناه را ساختن آزرده ازتیغ جفا
ناتوان کردن رگ بیرنج را از نیشتراست
اهل همت را زناهمواری گردون چه باك
سیر انجم را چه غم کاندر زمین جوی و جر است؟

نوایی در این قصیده فلسفی عناصر ریا کار و مکار وظاهرساز را بگونه سخت مورد نکوهش وانتقاد قرار میدهد و از احوال و وضع اشخاص مظلوم و رنج دیده رنج میبرد.

خلاصه نوایی در قصیده تحفة الافکار مسایل بسیارمهم فلسفی، اجتماعی و اخلاقی و تربیتی را بگونه اندیشه گر بزرگ زمان و انساندوست سترگ عصرش به طرز بدیعی و تازه مجسم میدارد و به خاطر آن قصیده خویشرا به تحفةالافکار مسمی میکند او هنگامیکه قصیده را به پایان میبرد به جامی مراجعه

نموده اینگونه بیان میدارد:

تحفة الافکار اگر سازم لقب اینرا رواست

تحفه چون نزدت زبهر فکرتم این گوهر است

نوایی براین اثرش که از نظر دورنمایه بسیار غنی است توانسته، فرم ویا شکل مناسب نیز ایجاد کند ازاین جهت اگر به تحفه الافکار دیده شود تشبیهات بدیعی که در آن آمده پیشتر از همه توجه خواننده رابه خویش جلب میدارد و نوایی میگوید: «لعلی که اسباب زیب و زینت تاج شاهان را فراهم آورده است در واقع اخگریست که باعث پختن خیال خام در سر (کله) آنها میگردد، زعیمی که در قید زینت است در واقع به شیر زنجیری میماند، پادشاه مستبد خوگ است و سلطان عادل دهقان ... و امثالهم...».

همراه با آن نوایی در قصیده مذکور اصولیرا که خاص نو ع ادبی معما است نیز به کار میگیرد. این عمل او غایه و فکر بدیعی و اهمیت اثرش را بیشتر از پیش میکند. نوایی باور: «پادشاه ظالم کشور را به ویرانی میکشاند» را در مصرع «خسرو بی عاقبت خسُر بلاد و کشوراست» بگونه معما هم بیان مینماید. واژه خسرو در الفبای عربی به شکل خسرو» نوشته میشود از آن اگر حرف آخر (و) حذف شود «خسر» میماند که عبارت از خسر و زیان و ضرر است. در جای دیگر نیز افلاس و فاقه را به استفاده از اصول معما اینگونه بیان داشته است:

محنت افلاس مفلس درگرانی قاف دان.

«قاف» شد چو «فاقه» بیحد گشت و ین مشکلتر است.

از واژه «فاقه» «حرف آخر آن حذف شود «فاق» میماند و «فاق» چون واژگون شود قاف» میشود. بدینگونه نوایی که از قصاید امیر اخسرو دهلوی و جامی الهام گرفته است درادبیات سدهء پانزدهم میلادی ترکی اوزبیکی آثار تازه و بدیعی را ارائه میکند.

مهارت سخنوری نوایی را از ترکیب بند که بگونه مرثیهء به مناسبت وفات استاد بزرگوارش حضرت جامی سروده است نیزمیتوانیم در یابیم:

در این مرثیه نوایی اگر از یکطرف درمصرعهای مثل «عالمی را به سوی عالم دیگر بردند» بزرگواری و سیمای واقعی جامی را به ستایش و توصیف بگیرد از سوی دیگر جدا یی و غم و اندوه و تأثیرات عمیق خویشرا نسبت وفات آن عالم و عارف سترگ بازبان سحر آمیز بیان میکند. بنا بگفته یکی ازدانشمندان معاصر این مرثیه را وقتی به خوانش میگیریم با وجود اینکه ازمیان چندین سده سپری شده است بازهم انسان را به هیجان و تکان وامیدارد.



ای نوایی نی بولسا گفتار نیك
ایلا بنیاد کیم خدا یار ینگ

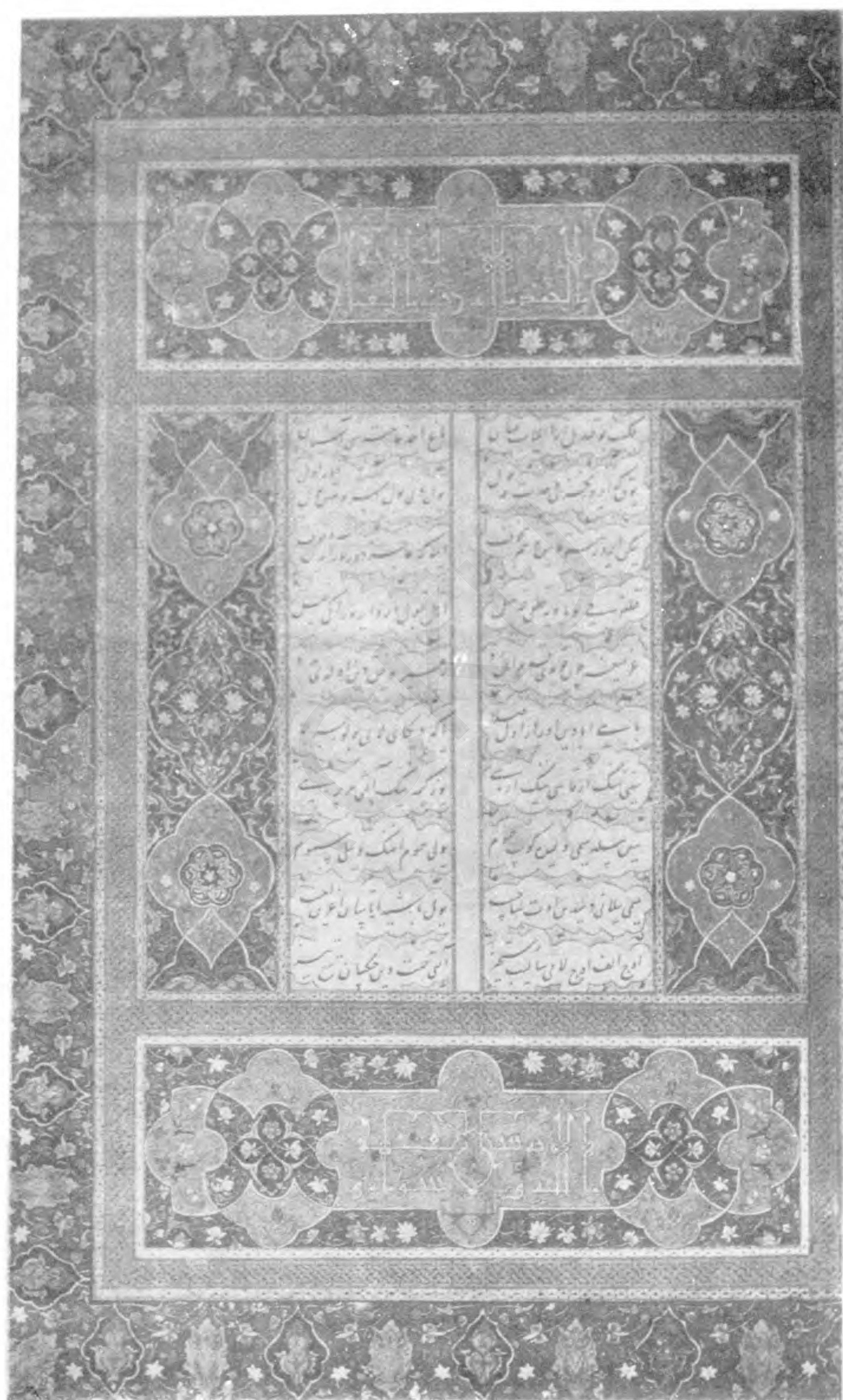
(نوایی)

آثار حماسی نوایی

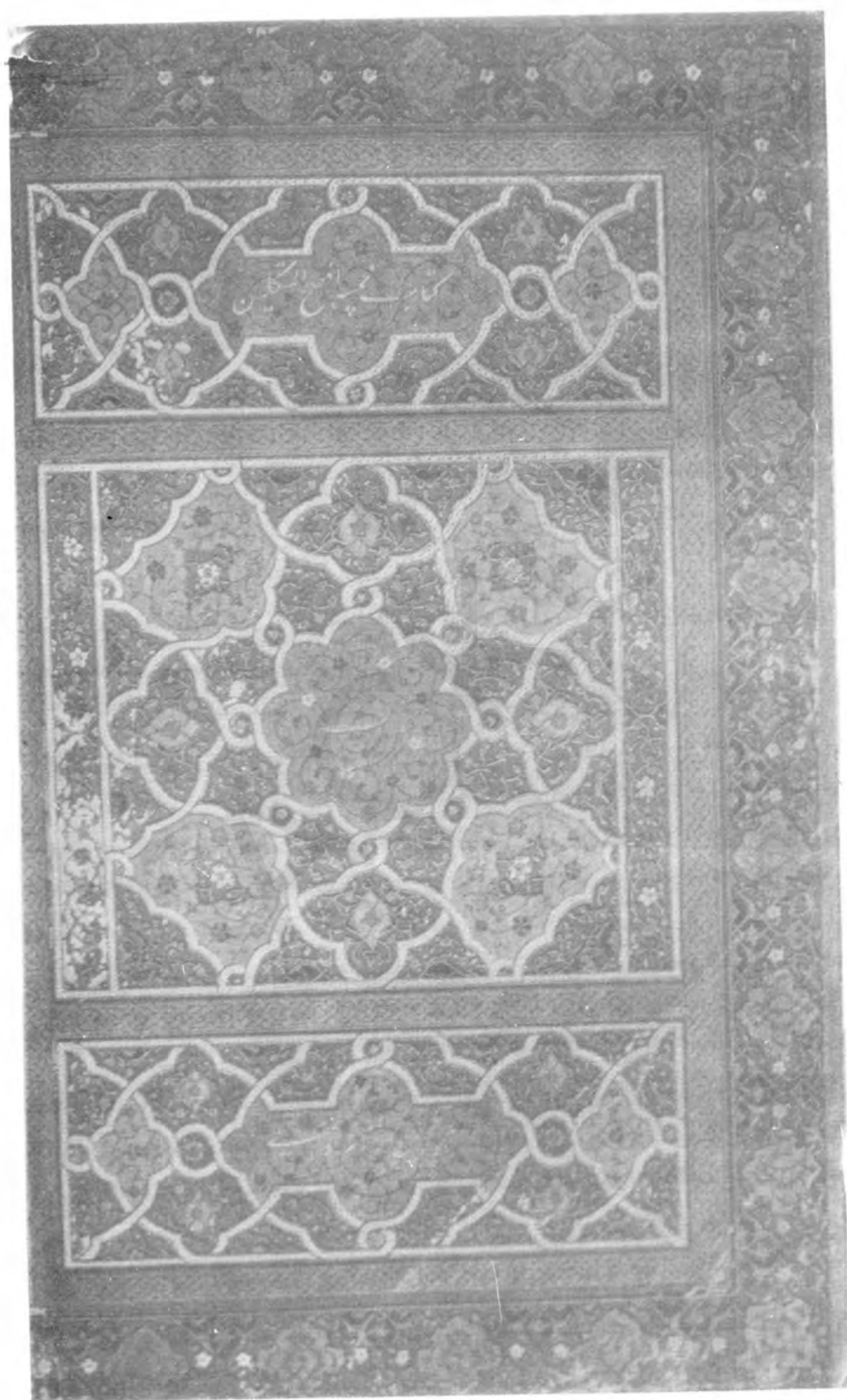
امیر علیشیر نوایی فقط سخنور اشعار غنایی و عشقی نیست بلکه همراه با آن او شاعر و استاد بزرگ سروده های حماسی و فلسفی و داستان گونه نیز میباشد. نوایی که در سرایش اشعار غنایی و عشقی تجربه فراوان دارد و در خراسانزمین و ماوراء النهر و دیگر ممالك همجوار به بلند آوازه گی زیاد میرسد؛ با سروده های داستانی و حماسیش به پیروزیهای چشمگیر نیز نایل میشود. او در سالهای ۱٤۸۲ - ۱٤۸۵ میلادی (مطابق ۸۸۷ - ۸۹۰ هـ ق) خمسه را و در سال ۱٤۹۹ میلادی (۹۰۵ هـ ق) مثنوی فلسفی لسان الطیر را ایجاد میکند. خمسه نوایی که بر چکاد ادبیات کلاسیك ترکی چغتایی (اوزبیکی) قراردارد یکی از شاهکارهای فنا ناپذیر ادبیات جهان و مثنوی لسان الطیر او درحقیقت تجسم بدیعی و هنری اندیشه های ترقی پروانه فلسفی سدهء پانزدهم میلادی میباشد.

کیتور ساقی اول جام تقوی شکن
که کونگولو مگا توشمیش هوای وطن
تیلار مام گیزیب ربع اطلال نی
دیسام رنج غربت داغی حال نی

(نوایی)



صفحه یی از نسخه خطی خمسه نوایی



پشتی نسخه خطی خمسه نوایی



امیر خسرو دهلوی



نظامی «گنجوی»

خمسه نوایی

سنت خمسه سرایی:

خمسه سرایی در قلمرو ادبیات مردمان شرق نزدیک و میانه از زمانه های بسیار دور به اینسو رواج داشته و نه فقط دارای پیشینهٔ دور و درازتاریخی است بلکه یک سنت ادبی نیز میباشد (۱)

این فرهیخته سنت دیرین باکار سازنده سخنور بزرگ زبان دری نظامی گنجوی ۱۱۴۱ - ۱۲۰۹ میلادی (مطابق ۵۳۶ - ۶۰۶ هـ ق) میآغارد. نظامی در آذربایجان میزیست و در آنجا دست به افرینش خمسه میزند. ولی نظامی که آغازگر خمسه سرایی در ادبیات دری است. این گرامی سنت او در چهار چوب سرزمین آذربایجان در بند نمیماند و در اندك زمان در ادبیات مردم آسیای میانه، شرقمیانه و نزدیک و نیمقاره هند گسترش یافته باب جدیدی را میکشاید و پس ازنظامی خمسه سرایی به حیث یک سنت ادبی پسندیده و نیرومند ادامه پیدامیکند و دامنه آن در تمام قلمرو ادبیات دری پهن میکردد

برای آفرینش خمسه تنها به نظم در آوردن پنج داستان کار را به پایان نمیبرد همآهنگی ایندااستانها از نظر نام، موضوع، وزن و چهره ها و قهرمانان داستان، سوژه و ساختار با داستانهای نظامی نه تنها از شرایط اساسی خمسه نویسی شمرده میشود بلکه داستانهای خمسه سرایان مبرا ازتقلید یا تکرار مفاهیم داستانهای نظامی بوده و جود جداگانه و آزاد ازآنان باید داشته باشند. در ترقی و شکوفایی هنر سخن به حیث یک قدم عالی ومثبت و یا یک جهش ادبی محسوس باید به شمار آیند.

۱- خمسه نوایی دوبار در تاشکند و یکباردر خیوه به الفبای عربی نشر شده در این اواخر از روی یکی از چاپهای تاشکند در کابل از سوی اکادمی علوم افغانستان باهتمام عبدالغفار بیانی بصورت افسیت چاپ و نشر شده است. مترجم

خمسه سرایی یک سنت سادهء ادبی نیست بسیار مرکب و پیچیده نیز میباشد دهها تن از شاعران کلاسیک خمسه ها سروده اند اما بیشترایشان از عهدهء آن موفق بدر نیآمده اند و سروده های آنان به خمسه نظامی همسنگ نشده است. ازشاعران وسخنوران سترگ ادبیات فارسی دری و ترکی اوزبیکی تنها سه کس رامی توان با نظامی تا اندازه همطراز دانست امیر خسرو دهلوی (۱۲۵۳ - ۱۳۲۵ میلادی ۶۵۱ - ۷۲۶ هـ ق) و مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی (۱۴۱۴ - ۱۴۹۲ میلادی مطابق ۸۱۶ - ۸۹۸ هـ ق) و از کلاسیکهای ادبیات ترکی اوزبیکی امیرنظام الدین علیشیر نوایی را می توان از شمار همین سخنوران قلمداد کرد.

امیر خسرو دهلوی داستانهای مطلع الانوار، شیرین و خسرو، مجنون و لیلی، هشت بهشت و آیینهء اسکندری را میآفریند، گر چه او ازنظامی گنجوی آموخته و اندوخته های فراوان از وی فرا چنگ نموده و درداستانهای آن دگرگونیهای زیاد وارد آورده همهء آنها را در نزدیکی بازنده گی مردم زمانش و نیازمندیهای جامعه آنروزی نیمقاره هند میآفریند و با آن همآهنگ مینماید اما کار خسرو با آوردن تغیرات جداگانه آنگونه که انتظارمیرود باموفقیت همراه نمیشود، با وجود اینهم خمسه امیر خسرو دهلوی نظر به لطف و نیروی سحر آمیزی که در سخن او نهفته است درمدت زمانی که ازسرایش آن میگذرد نه تنها ازشهرت فراوان برخوردار بوده بلکه چون خمسه نظامی همواره علاقه مندان ویژه خود را داشته است.

سنت خمسه سرایی در سدهء پانزدهم میلادی برابر سدهء نهم هجری قمری بار دیگر بعد گسترده تر مییابد و برای سخنوران جداگانه و ادبیات دوره ها بخصوص مردمان علحیده بگونه یك آزمایش بزرگ در میآید. نه تنها درقلمرو ادبیات دری بلکه در ادبیات ترکی چغتایی (اوزبیکی) نیز اهمیت بیشتر کسب میکند. نوایی در تذکرهء مجالس النفایس خویش در رابطه به خمسه سرایی و آفرینش داستانهای منظوم به تقلید از آن از طرف برخی از شاعران آگاهیهای داده است در این اثر او از خمسه سرایی و خمسه نویسی مولانا اشرف و موفق نشدن به ختم آن و از خمسهء علی اهی که به شیوه خمسه چند داستان را به نظم درمیاورد و از خمسه نگاری مولانا کاتبی وموفق نشدن به پایان بردش و از خمسه مولانا فصیح رومی که به تقلید از مخزن الاسرارنظامی گنجوی داستان منظوم ایجاد میکند و از جواب خواجه حسن خضرشاه به لیلی و مجنون نظامی باسرودن

مثنوی زید و زینب و از خمسه مولانا عبدالله که به تقلید از داستان لیلی و مجنون و خسرو و شیرین و هفت پیکر نظامی داستانهای را به نظم میکشد و از جواب خواجه عماد به اسکندر نامه نظامی با سرودن ظفر نامه و لیلی و مجنون نیز یاد آور میگردد.

تا جاییکه باز جوییهای دست داشته میرساند هیچ یکی از این شاعران و سخنوران به سرودن خمسهء مانند نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی مؤفق نمیشوند، درسده پانزدهم میلادی دو تن از خمسه نویسان بزرگ ظهور میکنند. مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی در هرات پس از نظامی گنجوی در زبان دری و امیرنظام الدین علیشیرنوایی در زبان ترکی چغتایی (اوزبیکی) که ازعهدهء اینکاربزرگ ادبی پیروزمندانه بدر میآیند ازشمار آنان میباشند.

خمسه نوایی مرحله جدید در خمسه نویسی:

باید یاد آور شویم که سدهء پانزدهم میلادی (سدهء نهم، هجری قمری) در برابر ادبیات کلاسیك ترکی اوزبیکی یکسلسله وظیفه ها و مسوولیتهای بزرگ رامیگذارد یکی ازهمین وظایف و مسوولیتهای سترگ آفرینش خمسه در زبان ترکی اوزبیکی میباشد. نیاز روز افزون فرهنگی مردم، خواست عملیهء رشد و شگوفایی زبان ادبی و ادبیات ترکی اوزبیکی و آینده آن این امررا خواستار بود. بر آورده ساختن اینکارسترگ و پر اهمیت فرهنگی در آنزمان تنها ازتوان ابر مردی کرامی چون نوایی ساخته بود؛ زیرا نوایی افزون براینکه مرد، فرهنگی و قلمبدست بود، ازمردان سیاسی زمان خویش نیز شمرده میشد، نوایی در آنوقت هم زرداشت و هم زور و هم اندوختهء سرشار علمی و توان و انرژی کافی، همه امکانات از نظر مادی ومعنوی برایش فراهم بود از ینرو آفرینش اثری را به زمان مادری که منظور همه گان باشد بر خویش فرض میدانست نوایی در پیوند به اسباب و علل ایجاد خمسه به زبان ترکی چغتایی (اوزبیکی) در پایان داستان لیلی و مجنون خویشتن پس از آنکه نظامی و امیر خسرو دهلوی را به ستایش میگیرد چنین میآورد:

... گر نکته لاری جهاننی توتتی،
غوغا لاری انس و جاننی توتتی
چون فارسی ایردی نکته شوقی
از راق ایدی اند اتر کی ذوقی

او ل تیل بیــلا نظم بولدی ملفــوظ
کیم فـارسی انگلار اولدی مـحظوظ
مـین تورکـچـه بالا شـلابان روایت
قــیــلایم بوفـــســانـه نی حکایت
کیم شـهرتی چون جهانغه تولغای
ترکی ایلی داغی بهــــره آلغـــای
نیچـون که بوکـون جهاندا اتراك
کوپتـور، خوش طبع و صاف ادراك

خمسه نوایی درزمانی آفریده میشود که ادبیات ترکی اوزبیکی به مرحله شکوفایی و بالنده گی خود رسیده و تجارب ارزشمند فراوان کسب میکند. نوایی مرد تازه ازراه رسیده است، توانایی و استعداد بیشتر در این کاربزرگ را دارد از این جهت خمسه نویسی هم برای نوایی و هم برای ادبیات ترکی اوزبیکی و آینده آن امتحان بزرگ و پر از مسوولیت شمرده میشود. همینگونه خمسه نوایی در برومندی و ترقی خمسه نگاری که حاوی تجارب سه صد ساله بود بگونه یك سنت پسندیده ادبی هم در آمده بود همسان یك حادثه بزرگ ادبی نیزتلقی میگردد نوایی به کارخمسه نویسان سترگ و استاد ارج فراوان میگذارد و ازتجارب ادبی و دستاوردهای ارزشمند فرهنگی آنان به صورت اساسی و بنیادی و ایجادی میآموزد. او در سرآغاز داستانهای خمسه خویش ضمن بابهای ویژه یی که در گرامیداشت از کارکردهای ادبی نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی، مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی نیز تقدیر به عمل میآورد چنانچه دریك مورد از ایشان چنین بیان میکند:

یولدا ســـا بویُولدا نظامی یولوم
قولدا سا خسرو بیلا جامی قولوم

گر چـه نوایی در کار خویش از استـــادان پیـشین یـــاری میخواهـــد اما به تکراروباز گویی داستانهای نظامی و خسرو و تقلید کور کورانه از آنان نمی پردازد. او در نزد خویش درخمسه نویسی باور نو، طرح تازه و اصیل وجداگانه دارد. این موضوع را در جند جای ازخمسه نوایی به صورت آشکار دیده میتوانیم. ازشمارآنان میتوان از آنچه که درسر آغاز داستان فرهاد و شیرین بگونه تأکید آمده است نام برد.

... انی نظم ایت کـه طرحـینک تازه بولغـای
اولسـقـه میلی بی اندازه بولغـای
یوق ایرسـه نظم قـیلغـاننی خـلایق
مکرر ایلامـاك سـیندین نی لایق؟
خوش ایرماس ایل سونگیچه رخش سورماق
یولی کیم، ایل یوگورمیش دور یوگورماق
براوکـیم بیـرچمن دا سـیـر ایردی
نیـچه کیم گل آچیلغـان کـوردی، تیـردی
همـول یردا ایمـاس گل ایسـتـماك خـوب
بوبوسـتـان صحنیـدا گل کـوپ چمن کـوب

با وجود اینکه نوایی ایجادهای ابتکاری و دستآوردهای خمسه نویسان پیش ازخود را تصدیق و اعتراف میکند در برابر کمی و کاستیهای که در کار آنان وجود دارد دست خالی نمی نشیند. او البته روی کاستیهای جزء یی خمسه نویسان پیشین ایراد نمیگیرد بلکه کمبودیهای اساسی آثار آنانرا که جنبهء یی تکمیلی دارد و برای بهتر شد آثار ایشان کمك مینماید بیطرفانه و بیغرضانه خاطر نشان میدارد.

نوایی درداستانهای نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی چهره ایجابی خسرو را آنطوریکه آنان به ستایش می گیرند نمیگیرد به همین سبب درمقدمه فرهاد و شیرین دراین رابطه چنین میآورد:

ولی چیکان لار او شبوجامدین راح
سراسر بولدی لارخسرو غه مداح
کـه ملکی انداق و آیینی مونداق
سـپاهی انداق و تمکینی مونداق

نوایی در سر آغازداستان سبعه سیاردر رابطه به چگونه گی سیمای بهرام و سر گذشت وی درآثار نظامی گنجوی و خسرو دهلوی نیز همین دید انتقادی خویشرا ارائه نموده است. گذشته از آن نوایی درسرایش خمسه ازمنابع تاریخی و به ویژه ازمیراث پربارو غنی ادبیات شفاهی مردم از افسانه ها، داستانها و حکایتها سروده ها و ضرب المثلها و سخنان حکمت آمیز و اسلوب بدیعی آنان باچیره دستی فراوان استفاده میکند. نوایی در داستان فرهاد و شیرین، از زبان اقبال سعادت در خطاب به خویشتن چنین میآورد:

... اگر چه نظمی دلکش توشسه مسموع
انینگ افسانه سی هم بولسه مطبوع
بورون جمع ایت نی کیم بولسه تواریخ
باریدین ایسته بو فرخنده تاریخ
تاپیلغای شاید انداغ بیرنیچه سوز
سوز آیتورایلگا اول یان توشمگان کوز...

نوایی به کار بسیار پر مسوولیت و سنگین دست میزند باسخنوران نامور زبان و ادبیات دری که ازشهرت و آوازه فراوان بر خورد دار اند درکار ابتکاری و ایجادی بزرگ پنجه میدهد که نیازمند فرا آورده های عظیم علمی و استعداد و وسعت دید بیشتر بود ازنوایی در داستان فرهاد و شیرین، در پیوند به این امر چنین میخوانیم:

ایماس آسان بومیدان ایچرا تورماق
نظامی پنجه سیگا پنجه اورماق ...
کیراك شیر آلدیدا هم شیر جنگی
اگرشیر اولمسه، باری پلنگی

نوایی به گفته خودش باشیر پنجه داده، و این کارپر مسوولیت و خطیر را در ظرف زیادتر از دوسال با سرودن بیشتر از پنجاه و یك هزارمصرع (بیست و پنجهزارو پنجصد بیت) پنج داستان خمسه را میآفریند.

نوایی در سال ۱٤۸۳ میلادی (۸۸۸ هـ ق) داستان فلسفی و تربیتی حیرت الابرار راو درسال ۱٤۸٤ میلادی (مطابق ۸۸۹ هـ ق) کار سرایش داستانهای عشقی و قهرمانی فرهاد و شیرین و عشقی و رمانتیك لیلی و مجنون و سرگذشت عشقی سبعه سیار را ودر سال ۱٤۸۵ میلادی (مطابق ۸۹۰ هـ ق) داستان قهرمانی سد اسکندری را به پایان میرساند. (۱)

خمسه نوایی نه تنهاسر همسری باخمسه های نظامی و خسرو و جامی میساید بلکه از آنها هم قدم فراترمیگذارد چنانچه نوایی دراین باره به روش عقلی چنین آورده است:

۱- نسخ بسیارنایاب و نادر خمسه نوایی از جمله نسخ که درزمان حیات نوایی ازطرف خطاطان بلند آوازه هرات مثل عبدالجمیل کاتب و سلطانعلی مشهدی استنساخ شده اند در دسترس ما قراردارد. خمسه نوایی در سال ۱۳٦۹ خورشیدی در کشور ما به افتخار پنجصد و پنجاه همین سال تولد امیر نظام الدین علیشیر نوایی به زیورچاپ برای بار اول در افغانستان آراسته شده است. مترجم

نظامی آلسه بردع بیرلا کنجه
قدم روم اهیلغه هم قیلسه رنجه
چیکیب خسرو داغی تیغی زبان نی
یوروب فتح ایلاسه هندوستان نی
یانا جامی عجمدا اورسه نوبت
عربدا داغی چالسه کوسی شوکت
اگر بیرقوم، کریوز یوقسه مینک دور
معین تورک اولوسی خود مینینک دور
آلیب مین تحت فرمانیمدا آسان
چیریک چیکمای خطای دین تا خراسان
خراسان دیمه کیم شیراز و تبریز
که قیلمیش دور نی کلکیم شکر ریز
کونکل بیرمیش سوز یمکاتورک جان هم
نی یالغوزتورک بلکیم تورکمان هم...

خمسه نوایی درسده، پانزدهم میلادی (سده نهم هجری قمری) ازطرف سخنوران به نام وقت مورد توجه و استقبال شایان قرار میگیرد چنانچه مولانا عبدالرحمن جامی در پایان خرد نامه اسکندری درباره گرامیداشت خمسه نوایی اینگونه یاد آور میشود:

بیا جامی ای عمرها برده رنج
زخاطر برون داده این پنج گنج
ولی بینم ازکلك هر پنج سنج
پر از گنج گنج این سرای سپنج
به آن کنجها کی رسد پنج تو
که یك گنج شان به زصد گنج تو
به تخصیص پنجی که سر پنجه زد
ز شیری که سر پنجه ازگنجه زد
به ترکی زبان نقشی آمد عجب
که جا دو دمانرا بود مهر لب
زچرخ آفرینها بر آن کلك باد

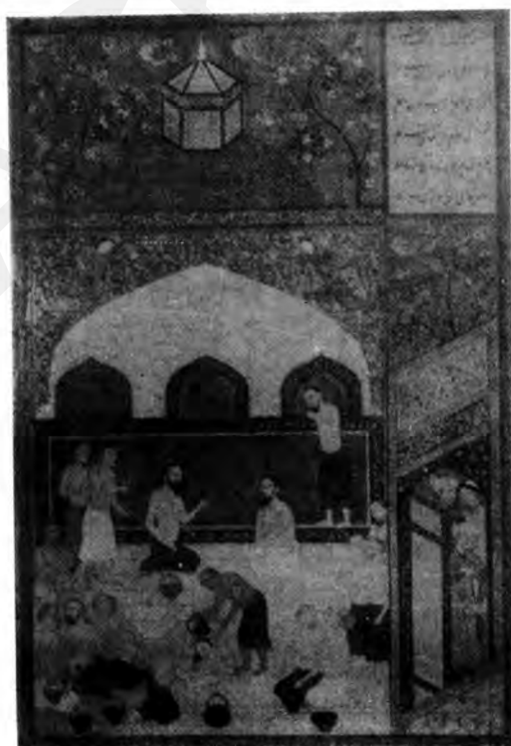
که این نقش مطبوع از آن کلك زاد
ببخشید برفارسی گوهران
ز نظم دری دُر نظم آوران
که گر بودی آنهم به نظم دری
نماندی مجال سخن گستری
بمیزان آن نظم معجز نظام
نظامی که بودی و خسرو کدام
چو او برزبان دیگر نکته راند
خرد را به تمیز شان ره نماند
زهی طبع تو اوستاد سخن
زمفتاح کلکت گشاد سخن
سخن را که از رونق افتاده بود
به کنج هوان رخت بنهاده بود
تو دادی دگر باره آبروی
کشیدی بجولانگهء گفت و گوی
صفا یاب ازنور رای تو شد
نوایی زلطف نوای تو شد(۱)



۱- مثنوی هفت اورنگ جامی، خردنامه اسکندری ص ص ۱۰۱۲، ۱۰۱۳ به تصحیح و مقدمه مرتضی مدرس گیلانی، چاپ دوم انتشارات کتابفروشی سعدی تهران، ناصر خسرو.

دیدی: بوروِن یخشی ایدی حالیمیز
ظلم خراب ایلادی احوالیمیز
شاه اولوس حالیدین آگاه ایماس
جزمی و مطرب انگا دلخواه ایماس
خیلی آچیبان طمع آغزینی کینگ
ایلا دیلار ملك نی ییر بیرلاتینگ

(حیرت الابرار نوایی)



محمد خوارزمشاد در حمام با امام فخر رازی (رح)

مونچه غرابت که کمال ایلادینگ
بارچانی مرآت جمال ایلادینگ
گنجینگ ارانقد فراوان ایدی
لیك باری دین غرض انسان ایدی
کانی و حیوانی اگرخود نبات
هربیری بیر گوهرعالی صفات
بار چاسینی گر چه لطیف ایلادینگ
بار چادین انسانبی شریف ایلادینگ

(حیرت الابرار نوایی)

علم نی کیم واسطهء جاه ایتار
اوزینی و خلقنی گمراه ایتار
عالم اگر جاه او چون اولسا ذلیل
علم انینگ جهلیغه بولغای دلیل

(حیرت الابرار نوایی)

حیرت الابرار

ویژه گی موضوع و چگونه گی ساختار:

حیرت الابرار از جهت ویژه گی موضوع و ساختارش ازسایرداستانهای خمسه از ریشه فرق میکند، حیرت الابرار یك اثر فلسفی و تربیتی و پرورشی است. نوایی در این اثرنظریات و باورهای فلسفی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی و تربیتی را بیان میکند فکر و غایه تربیت و پند و اندرز به دیگران را در برابرش مینهد. در اینگونه آثارموضوع طبعاً به گونه حکایت یك واقعه و یا رخداد نمیآغازد بلکه به اساس باور واندیشه های نویسنده بیان میشود. البته این حالت خصوصیت و ویژه گی دیگری را که آنهم نیزخاص و ویژه اثر حیرت الابرار است به میان میآورد.

افاده غنایی و توصیف و تعریف رابه اصول افاده پیشرو و اساسی و تصویر حماسی را به اصول معاون و اضافی مبدل میکند در حیرت الابرار واقعیت عینی زنده گی بازبان حماسی بیان نمیشود بلکه باتوصیف و ستایش، باور و اندیشه ها وحسیات و آرزوها او روشن میگردد اگر ازاین نقطهء نظر به آن بنگریم حیرت الابرار یك اثرعشقی، توصیفی است، این حالت البته درآن تصویر حماسی و حکایت و امثال را مستثنیٰ قرار نمی دهد و همسان گفتهء یکی ازدانشی مردان اگر:

سه نوع، شعربگونه عنصر مستقل و شکل جدا گانه در یك اثر موجود باشند گر چه در اثر به شکل علاحیده تبارز مینمایند ولی ازهمدیگر به صورت قطعی با مرز معین بخشبندی نمیگردند بلکه برعکس آنها اکثراً به حال اختلاط دیده میشوند. (۱)

۱- و.گ. بلنیسکی، آثار منتخب، تاشکند، ۱۹۵۵ میلادی ص ۱۵۱.

این ویژه گی موضوع حیرت الابرار چگونه گی ساختار آنرانیز مشخص می سازد. هر بخش حیرت الابرار وقف یك مسله میگردد. حیرت الابرار که از (۷۹۷٦) مصرع (۳۹۸۸ بیت) متشکل شده است به (٦٤) باب بخشبندی میشود ازشمار این ابواب (۲۱) بخش آنرا پیشگفتار میسازد. و باقیمانده‌ء (٤۳) باب آنرا (۲۰) مقاله و (۲۰) حکایت و مثل و سه باب پایان آنراخاتمه تشکیل میدهد، اساساً این مثنوی از (۲۰) مقاله ساخته شده و حکایات وامثال بگونه تکمله بر آن علاوه گردیده است.

در حیرت الابرار به سه گونه ساختار برمیخوریم که با هم بگونه زنجیر بسته و بافته شده است:

الف - ساختار عمومی و کلی حیرت الابرار

ب - ساختارمقالات

ج - ساختارحکایات و امثال

حیرت الابرار بامضمون فکری وغایوی، ارتباط و پیوند غایوی و فکری ابواب درمیان هم، پیدایی اولی ازدومی و تکامل خویش به ویژه با سیمای قهرمان اصلی اثر سخنور و متفکر بزرگ نوایی به سلسله ساختار عمومی می پیوندد. اگر از این جهت به حیرت الابرار دیده شود حتی مقدمه عنعنوی ومعمولی و مناجات و نعت های آن با ابواب اساسی و مقالات تاحد معین دارای پیوند عضوی میباشد؛ زیرا در آنها هم مفاهیم و باورهای انساندوستانه و معرفت پرورانه و نوعخواهانه و تربیتی که درمقالات بیان شده است نیزبمشاهده میرسد.

برای مثال ابیات زیرین را که از مناجات چهارمش بر گزیده ایم دراینجا بخوانش میکیریم:

لطف و کرم گنجی نی نیتکونگ دورور؟
کیمکا عطا و کرم ایتکو نگ دورور؟
بیر نیچا محتاج واسیر و گدا
یوز لاری سیلی گنه دین قرا...
خوان انگا یا یغیل که ایرور مشتهی
توق ایماس اریسا بولورممتهی...
انسب انگا لقمه که اول آچ ایرور
أولی انگاتون که یلانگاچ ایرور

در این ابیات نوایی از وضع بیوه گان و بیچاره گان روزگاررنج برده سعادت و بهروزی ایشانرادرزنده گی از یزدان پاك(ج) آرزو میکند. ابواب آغازین

متشکل از چگونه گی سخن و دل و وصف و ستایش نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی و مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی نیز با بخش اساسی داستان رابطهء عضوی دارد. همینگونه مقالات نیز درمیان هم، ساختار خویشرا دارا بوده و حکایاتی علاوه شده به آن که دارای ساختار مستقل اند هم با مثلها و مقالات در نتیجه به تکمیل ساختار عمومی اثر و تکامل آن میانجامد.

حیرت الابرار در واقع گفته های سخنور و آموزگار متفکر ما نوایی است. دراین اثر در ارتباط به مسایل گوناگون باور ها و نظریات خویش را ابراز میکند مسایلی که درمثنوی آمده است میتوان به طورنسبی به سه بخش تقسیم نمود:

۱- مسایل فلسفی؛

۲- مسایل اجتماعی و سیاسی؛

۳ مسایل اخلاقی و تربیتی؛

مسایل فلسفی:

واقعیت عینی و الهیات، انسان و خودی او، دین و تصوف و دیگر مسایل اساسی باورهای فلسفی نوایی رامیسازند. این مسایل درحیرت الابرار تا حد معین جای بیان خویشرا یافته است.

نوایی در شرایط جامعه فیودالی و برده گی سده های میانه یعنی زمان حاکمیت دین بر جامعه میزیست به همین نسبت مفکوره های فلسفی نوایی درنهایت خالی از ابهام و بسا ضدیتها نمیباشد. نوایی بسیاری از قضایا و حوادث و رخدادهای جامعه را از آن نقطهء نظربه مشاهده و بررسی میگیرد، گذشته ازهمه او با باورهای انساندوستانه و مشاهدات عاقلانه و روش خلقپرورانه خویش درمقایسه با سویه نظریات فلسفی دورانش در درجه بلند تر قرار میگیرد و بکونه متفکر بزرک زمانش مجسم میگردد.

به باور نوایی مانند هرمسلمان دیگر خداوند(ج) خالق همه موجودات کائنات است در ابتدا به جزاز ذات خداوند(ج) هیچ چیز دیگرموجود نبود، پسانها یزدان پاک(ج) با قدرت کامله، خویش قدرت خود را به تمایش گرفته تمام هستی و موجودات را میآفریند این هستی به ذات خویش در واقع آیینهء (مرآت) است که در آن الهیات به ظهور رسیده است.

نی بولوب اولدا بدایت سنگا

نی کیلیب آخردا نهایت سنگا

اول اوزونک، آخر و مابین اوزونک
بار چاغه خالق، باریغه عین اوزونک

بدینکونه نوایی از یکطرف هستی را اعتراف میکند از جانب دیگر آنرا نیزوابسته به خداوند(ج) میداند اینگونه جهانبینی را در فلسفه بنام Pantheism (مسلك صوفی) یاد می کنند. پنتییزم نوایی گذشته ازهمه با عالم موجودات به ویژه با انسان با محبت و صمیمیت برخورد میکند این باور نوایی از نگاه خوشبینیش به انسان و فعالیتهای آن دارای اهمیت و ارزش فراوان میباشد.

نوایی بر عکس صوفیان و مرتاضان که واقعیت عینی را رد و نفی مینمایند نه فقط آنرااعتراف مینماید بلکه برای بهترشدن حیات و سعادت و بهروزی انسان تلاش نموده و افراد را به سوی آن فرامیخواند به باور نوایی خداوند(ج) وقتی عالم را میآفریند برای بار نخست انسان را در نظرمیگیرد. پس انسان جمال همه هستی و اشرف همه مخلوقات است:

مونچه غرابت که کمال ایلادینک
بار چانی مرآت جمال ایلادینک
کنجینک ارانقد فراوان ایدی
لیک باریدین غرض انسان ایدی...
کانی و حیوانی اگر خود نبات
هربیری بیر گوهرعالی صفات
بار چاسینی گر چه لطیف ایلادینک
بارچادین انسان نی شریف ایلادینک

مبارزه برای سعادت و بهروزی و کمالات انسان فکر و غایه اساسی حیرت الابرار را تشکیل میدهد. در مثنوی فلسفی لسان الطیر نوایی مسله واقعیت عینی و الهیات را بگونه خاص به روشنگری میگیرد، در این مثنوی باور و نظریات شخص سخنورنیز بازتاب و تکامل می یابد. نوایی دین مبین اسلام و شریعت غرای نبوی (ﷺ) را به تعریف و ستایش، گرفته ازرهبران بلند آوازه و بزرگ تصوف همانند خواجه بهاء والدین نقشبند و خواجه عبیدالله احرار را مدح و ستایش میکند. بر خورد انتقاد کونه او با نیروهاْ عقب گیرا در این قسمت ازماهیت خاص ایجابی نیز بر خوردار میباشد. ازاین بابت به ویژه مقاله چهارم حیرت الابرار (شیخهای خرقه پوش) در خور توجه است. خلاصه:

بوایل ایرور بارچایمان دین یمان
کیم که یوق اندین یمان اندین یمان

مسایل اجتماعی و سیاسی:

نوایی امثال سایر مسایل مهم زنده گی آنروزی در حیرت الابرار به مسایل اجتماعی وسیاسی هم جای ویژه میدهد. او مناظر زیاد از زنده گی مردمان سده پانزدهم میلادی را به بگونه ریالیستیك به تصویر میگیرد. عوامل سلبی ناشی از شرایط وقت را بی هراسانه به باد انتقاد میگیرد و آرزو ارمانهای مردم را انعکاس میدهد. طبقات مختلف اجتماعی آن وقت را به اساس نقش آنان در زنده گی به تعریف و توصیف گرفته بگونه مقایسه آنها را ارزیابی میکند. یکی را حرمت میگذارد و دیگریرا سرزنش مینماید، یکی رابه افزایش فضل و کمالات باز خوانده و دیگری را از راه خطا و خطرها و کمی و کاستیهای گوناگون به راه راست و مستقیم رهنمون میشود. سخنور در روشنگری شکل و شمایل و سیما و بشره، وضع لباس، فعل و اطوار مقصد و مدعا، شوق و ذوق قهر و غضب آنها مهارت هنرمندیش را به کار میگیرد و برای تشریح و توضیح بهتر این مسایل از صنایع بدیع مبالغه و تشبیه، کنایه واستعاره، تضاد و تدریج و صنایع لفظی مستفید میگردد.

نوایی در تعریف و تحلیل وقایع سیاسی و اجتماعی زنده گی عصرش شرایط مادی جامعه و مناسبات تولید آنرا اساس قرار نمیدهد؛ بلکه جامعه را به خوب و بد تقسیم میدارد عوامل و اسباب بدبختیهای جامعه استثماری و چگونه گی راه، محو و نابودی و ریشه کن ساختن آنرا پیدا کرده نمیتواند البته درزمانی که نوایی میزیست شرایط وقت امکان تفکر بیشتر در زمینه از جهت تاریخی به او محدود ساخته بود در اینجا ضعف نوایی و ضدیتهایش در واقع انعکاس همان ضدیتها و ضعف است که در ماهیت باورهای آنوقت دیده میشود. اما مهمی این موضوع در اینجاست که نوایی کوشش میکند حوادث زنده گی اجتماعی و سیاسی را بگونه متفکر معرفتپرور و انساندوست و پیشآهنگ به اساس حمایت از منافع عموم مردم و مملکت به تحلیل و بررسی بگیرد. بدینترتیب او در قالب سده، پانزدهم میلادی نمی ماند بلکه در ادوار پستر از آن نیز طرف توجه فراوان قرار میگیرد. دراین ارتباط در حیرت الابرارچنین میخوانیم:

آدمی ایرسانک، دیماگیل آدمی
آنی کیم یوق، خلق غمیدین غمی

این بیت نوایی دلیل خوبیست بر پیشرو بودن وی و اندیشه های انساندوستانه او و فعالیتهای ثمر بخش و ایجادیات پیشآهنگش. نوایی به انسان

عشق میورزد. ازحقوق آن حمایت میکند و درراه سعادت و بهروزی او مبارزه مینماید. انسانیرا که نوایی به آن عشق میورزد از هر نوع خصلت سلبی میراست او انسان کامل و فاضل، مسلمان با ایمان، زحمتکش و ایجاد گر و سازنده است. اوبه کسب و کارش کاملاً وارد و حاکم بوده باتلاش و کوشش و ذکاوت و استعداد و کار کردهایش هم برای خود و هم برای جامعه نفع میرساند، نوایی از دیگران نیزتوقع چنین انسانی را میبرد.

اما شرایطی که نوایی در آن زنده گی میکند پر از ضدیتهای گوناگون اجتماعی، حق تلفیهای رنگارنگ بود. ظلم و جهالت و خودبینی، کبر و غرور، عیاشی خصومت و عداوت به اوج خود رسیده بود. صاحبان کار و کوشش و اهل حرفه و کسبه با برهنه گی و گرسنه گی و فقر و فاقه و اهل فضل و دانش با خواری و زاری زندهٔ گی میکردند و اهل جهل و ظلمت، صاحبان عز و جاه حرمت و احترام زیاد بودند. بدینگونه آرزو و آرمانهای نیك سخنور با شرایط حاکم بر خورد میکند و باعث بازتاب مصرعهای غم انگیز و درد آور در آثارش میشود بدینترتیب در نتیجه سخنور در برابر همه ناهمواریها، موانع و مشکلات و پروبلمهای زمانش خاموش نمی ماند او تمام اسباب و عواملی را که این شرایط رامهیا نموده است باجرئت و دلاوری تام به باد انتقاد میگیرد و درپی بهتر شد زنده کی و محیطش میبرآید تنها احوال دهقانان، مالداران و کسبه کاران نابسامان و نهایت درهم و برهم نبود بلکه احوال اهل فضل و دانش نیزرنج آور و مشکل بود نوایی احوال طلاب مسافر مدارس را بدینگونه به شیوه ریالیستیك به تصویر گرفته است.

ظلم دورور او شبو که هرناتوان
علم طلب شهریدین اولغای روان ...
عین فلاکتدین ایاغی یالانگ
تونی یوقیدین تنی داغی پالانگ...
خلق کوپ ویوق بیری یاری انینگ
کوزیدین او چوب شهر و دیاری انینگ...
کوچه کوپ وادی کوپ، بازار هم
بیلمایین اول کیم، قایان اور غای قدم...
سیر ایتیب آقشام غا چا بیتو شهء
چون بولوب اقشام توتوبان گوشهء ...
ضعف ایلا هوشی اوزیگا کیلمایین

تانکغاچا اویقو کوزیگا کیلما یین...
نی تا پیلیب کوندوز انینگ مسکنی
نی بیلنیب کیچا انینگ مآمنی...
بیلا غم و محنت دوران چیکیب
اون و اون بیش یل یوگوروب جان چیکیب
بعضی اولوب، بعضی ایتیب هر طرف
بعضی ایتب داعیه سین بر طرف
اویرولوبان دایره، ماه وسال
ظاهر اولوب بیر - ایکی صاحب کمال ...

آینده احوال کسانی که با اینگونه رنج و مشقت برای فراگرفتن علم و دانش میپرداختند از دوران تحصیل نیز آنقدر ها فرق نداشت. در حالیکه اهل دربار، امیران و عملداران و حکمرانان، قاضیان و مفتیان بازور و ظلم به افزایش ثروتهای شان پرداخته باعیاشی و هوسرانی تمام زنده گی میکردند .نوایی منظره، اززنده گی عیاشانه آنها را اینگونه به تصویر گرفته است. البته درخطاب به شاه، وقت است:

« میدانی شکوه باغهای جنت گون و زینت قصرهای شاهانه که ضیافتها و بزمها مجلل در آنها برپا میشود ازچه چیز به وجود آمده است؟

تار پرده هایش ازرشته، جان مردم لعل و گوهر و رنگهای سرخش ازخون مردم و نقشهای زرینش از مال مردم و دُر جواهرات آنان آذین بسته است، خشتهایش از ویرانه مساجد و سنگهایش از قبرستان مردم آورده شده اند و توای شاه که در چنین مقام به عیش و عشرت شاهانه میپردازی و تا میانه های شب به عیاشیهایت ادامه میدهی به این حال تو قدح خون میگرید و شمع اشك میریزد و تا خروس بانگ بر فلك میکشد اهل بزم هر یك (چه پیر چه جوان) چون سگان دیوانه گشته مست به هرطرف همسان مرده افتاده و خسته به خواب میروند، صبح میدمد اما شاه و عملدرانش در خواب اند وقتی هم که خواب از چشمان شان دور میشود هر یك به یك ظلم نو مشغول میشود و برای بر پاکردن بساط عیش و عشرتهای شان به مردم ستم روا میدارند. باز اسباب عیش و عشرت مهیا میشود باز بزم را میآغازند... این سیاهکاری روز تا شب دوام میکند، تا سحر غفلت بر همه جا حاکم میشود...».

در تعریف قاضی چنین میآورد:

شـــاهد عـــادل انکا یالغـــان تـانوغ
تـهـمت ایتــار گــا درم آلغـان تا نوغ
ناحق اوچون یازیب اوزون مــاجــرا
اوزیوزیدیگ صـفـحــه نی ایلاب قـرا
بار چا خـــیـــانت نی دیانت بیلیب
بارچا دیانتـــدا خـــیـــانت قــیلیب
خوشه اوزوم کیم کیشی رشوت دیسا
کـــویدوروبان با غنی جنت ایســا

شاهد عادل در نزد وی دروغگو است وقتی از کسی رشوت بگیرد حاضر است تهمتهای ناحق بروی ببندد، برای ناحق ماجراهای دورو دراز مینویسد. چون روی خویش صفحه را سیاه میکند بر دیانت خیانت مینماید و خیانت را دیانت میداند کسی که یك خوشه انگور را به رشوت بگیرد باغ جنت مانند خویش رامیسوزاند.

مفتیها هم از قاضیها عقب نمیمانند در جاییکه پای نفعشان در میان باشد به هر گونه عمل حق تلفانه دست میزنند و به تهمت فتوای درست میدهند، عاملان دیو صفت دیوان و تحصیلگران بدخلق و بدجنس و بیرحم مالیات هر کجایی که بروند فضای صلح آمیز آنجا را بر هم میزنند. دهقانان را خانه ویران و مالداران را بیزار از جان و مال نموده به هزاران فسق و فساد مشغول میگردند و به ناموس و مال مردم تجاوز میکنند:

بـیـــــری ینا عـــــامل دیوان بـولیب
دیوانینگ اعـمــالیـدا حـیـران بولیب
چرخ ایتـــیـــب اسم عــــملدار انکا...
بـهـره قـیلیب او شـبـو عـمل دار انکا...
قـــیـوسی ولایت غــه کــه عــزم ایلابان
ایل حـــرم باغـــیـــدا بزم ایلا بان...
چه داغی تخم ارپه ســـینی آتی یب
اویدا تاو وغ لارنی سـوروك تاتی یب...
حـــاصل اوشل او یـگا بلا داریبـــان
قـــیـــسی بلا، بلکه و بادار یبــــان ...

«خلاصه کار عملداران چون باد باد کردن و چون آتش سوختن و عادتشان قتل کردن و هر تار مویشان چون رگ مرگست ... و آنان از سگ هم بدتر اند.»

بدینگونه نوایی واقعات سیاسی و اجتماعی زمانش را به شکل واقعی و ریالیستیک به بیان میگیرد عوامل اسباب آنرا آشکارا مینماید و مناظر انتقادی عینی ریالیستیک و پورتریتهای زنده و جذاب از آن میآفریند گرچه او اسباب و علل اصلی اختلافات، ظلم و بدیها و سیاه کاریهای دورانش را پیدا کرده نمیتواند ولی با حفظ منافع اقتصادی و سیاسی و اجتماعی طبقات حاکم جامعه وقت رفع پروبلمها و مسایل آن را از طریق ایشان ممکن میشمارد. برای اینکار او اصلاح خلق و اطوار افراد و اشخاص جامعه را لازم شمرده و تشکیل دولت مرکزی و اداره آن از جانب شاه عادل را پیشنهاد نموده و این امر را یگانه راه ممکن رسیدن به آرزوهایش میداند و باب سوم حیرت الابرارباب سلطان ویژه همین مسله شده است؛ همینگونه در ابواب دیگر نیز به این مسله جای زیاد داده شده که هر یك در خود توجه لازم میباشد.

نوایی میگوید: «کسی را خداوند(ج) شاهی را نصیبش کرده در اصل بنده عادی بیش نیست و کسیکه رهبر دولت میشود، شخصی، عادل، عاقل، و عارف و غمخوار مردم و وطن باید باشد نه شخص ظالم و ستمگار».

بولدی رعیت گله وسین شبان
اول شجر مثمرو سین باغبان
قوینی شبان اسرا مسا آی ویبل
آچ بوری لار طعمه سی دور بار چابیل
بوری نی داغی گله دین دور قیل
سو بیریبان باغ نی معمور قیل...

به باورنوایی شاه و امیران و عملدارانش دو نوع اند: نیك (عادل و عارف) و بد (ظالم و جاهل) نوایی شاهان و عملداران و امیران عادل، عارف را آرزو نموده ستایش و مدح میکند ولی شاهان و امیران و عملداران ظالم و جاهل راسخت نکوهش و تقبیح میدارد او سر نوشت مردم و کشور را در رابطه با افعال وکردار و اطوار وکرکتر ایشان به بررسی میگیرد:

شاه که ایش عدل ایلا بنیاد ایتار
عدل بوزوغ ملك نی آباد ایتار
کافر عادل انی اباد ایتب
مؤمن ظالم انی برباد ایتب

به باور نوایی شاه جاهل و ظالم را از راه، که بر گزیده است میتوان به راه

مستقیم هدایت کرد. او سر گذشت بهرام را برای ثبوت ادعای خویش میآورد. بهرام به شکار میرود درکلبه خرابه، دهقانی مهمان میشود علت خرابیهارا از وی جویا میگردد و دهقان در جوابش چنین میگوید:

دیدی: بورون یخشی ایدی حالیمیز
ظلم خراب ایلادی احوالیمیز
شاه اولوس حالیدین آگاه ایماس
جز می و مطرب انگا دلخواه ایماس
خیلی آچیبان طمع آغزینی کینک
ایلا دیلار ملک نی یر برلاتینک

«پیشتر روزکار ما بسیار خوب بود استبداد مار ا خراب کرد پادشاه ازحال مردم آگاه نیست، جز می و مطرب به کسی دلبسته گی ندارد. با آزمندی و طمع مملکت را باخاک برابر وویران وخراب کردند».

حرفهای ساده ولی عاقلانه دهقان چشم بهرام را باز میکند، مستی، باده نوشی و عیاشی راترک میگوید، مملکت را با عدل و انصاف رهبری میکند. بدینگونه ده، دهقان آباد و باغ و بوستانش برای همیش شاداب و سر سبز باقی میماند. مقصد عملی نوایی هم عبارت ازهمین مسله است در زمانیکه نوایی میزیست اختلافاتیکه درمیان شاه و شهزاده گان تیموری و حکمرانان آنان وجود داشت حاکمیت سیاسی را ضعیف نموده زیانهای جبران ناپذیر را بر پیکر مردم ومملکت و حیات فرهنگی و اقتصادی آنان وارد آورده بود. رهبر دولت مرکزی سلطان حسین میرزا بایقرا باگذشت هر روز باعیش و عشرت رو آورده بافتنه و نیرنگها و توطیه ها و دسیسه های تازه درباریان گرفتارتر میشد. نوایی سلطان حسین میرزا بایقرا را که درسالهای نخست حکمرانیش برای تحکیم حاکمیت مرکزی و سیاسی دولت تیموری و رشد و ترقی فرهنگ و کشاورزی کارهای بزرگ را انجام داده بود (با ارائه نظریات اصلاح جویانه خویش) کوشش میکند ازگرداب عیاشیهای نابسامان و روباه بازیهای درباریان برهاند. از این جهت به کارکردهای وی به دیده، امید واری مینگرد. نوایی با همین آرزو درحیرت الابرارنه فقط حسین میرزا بایقرا را مدح و ستایش میکند بلکه در حکایت شاه غازی از وی سیمای دلخواه نیز میسازد. بنابر آنچه که درحکایت آمده هنگامیکه شاه غازی به تخت جلوس مینماید دروازه عدل و داد را به روی مردم میکشاید تمام خرابیها و ویرانیهای را که درمملکت وجود دارد تعمیرکرده و آثار ظلم رابا داد رفع و دفع میکند.

عدل ایشیگین ایلگا کشاد ایلادی
تخت اوزا اولتوردی و دادایلادی
توزدی بوزوغلارنی عمارت بیلا
ظلمنی رفع ایتدی عدالت بیلا

ترجمه:

دروازه عدل رابروی مردم بکشاد
بروی تخت نشسته به مردم داد، داد
خرابی و ویرانی ها را عمارت کرد
ظلم را با عدالت دفع کرد.

در یکی از روزها پیره زنی نزد شاه غازی شده به عرض میرساند: «تو فرزند مرا در جنگ به شهادت رسانیدی خونبهای من بر گردن تو ثابت است». کارشاه و پیره زن به محکمه میکشد، قاضی حکم شریعت را جاری نموده فیصله، زیرین را به او ابلاغ میدارد»: اگرپیره زن دربدل خون، خون بخواهد: شاه باید قصاص شود، اگرخونبها بخواهد باید خونبهای پسرش پرداخته شود. بهر صورت رضایت و خرسندی وی شرط اولی شریعت میباشد». با گرفتن حکم محکمه شاه بگردنش طناب را انداخته شمشیر برانی را گرفته بدست پیره زن میدهد و به او میگوید: «اگر قصاص میخواهی اینك سرم در اختیارتو است و اگر پول میخواهی این هم زر وسیم که زیر پایت فرش گردیده آنرا بردار، اختیار من بدست توست، هر چیزیکه دلخواه تو باشد من آنرا میپذیرم و سخنی دیگر ندارم».

دیدی: قصاص ایلاسانگ آلینگدا باش
سیم نی آل، گر غرضینگ دورمعاش
مین ایدیم اوامر دابی اختیار...
هرنی سین ایتسانگ مینگانی اختیار

پیره زن عدالت شاه را دیده ازوی خرسند میشود و ازخون فرزندش میگذرد و درعوض سیم و زر را از شاه میستاند و از آن تاریخ به بعد به «زال زر» بلند آوازه میگردد.

نوایی از سلطان حسین میرزا بایقرا و دیگرشاهان توقع و آرزوی چنین شاهی را دارد و قاضیی که درحکایت آمده است نیز از لحاظ کرکترش باشاه کمی ندارد و در ادای مطلب نوایی خوب جایش را یافته است.

بدینگونه درباورهای سیاسی و اجتماعی نوایی باوجود محدویتهای تاریخی و ضدیتهابه گونه روشن روحیه عمیق انساندوستی و نوعخواهی رابه ملاحظه میگیریم که ازنظر مقاصد عملی حاوی اهمیت بیشمارنیز میباشد.

مسایل تربیتی و اخلاقی:

نوایی چندین باب حیرت الابرار را به مسایل اخلاقی و تربیتی وقف نموده است. او با سخنان حکمت گونه خلق و آداب، کار کوشش و دیگر فضایل و خصایل نیکو انسانی را تشویق و تحریص نموده و خوبی و خصلتهای ناپسند و مذموم را به گونه بیرحمانه به نکوهش و انتقاد میگیرد. مقاله پنجم آن در ارتباط به کرم وسخاوت است. نوایی در این مقاله سخی و بخیل دو کرکترمتضاد رادر برابر هم قرار داده به افشأ ماهیت واقعی آنان میپردازد نوایی میگوید اگر چه سخاوت از بزرگترین صفات و خصایل انسانی است ولی از خود دارای شرط و شرایط به خصوص نیزمیباشد سخی باید به نیازمندان کمك و معاونت بیغرضانه برساند و سخاوت وی از هرنقطهء نظرباید بی ریا و بی منت باشد درسخاوت اسراف جایز نیست، زیاده خرچی به ذات خویش اسراف است.

نقد نی گل دیک داغی ساور ماغیل
غنچه کیبی داغی گره اور ماغیل

از چشم طمع به سخاوت دیگران دوختن ازحاصل دسترنج خویش بهره مند شدن شرافتمند تراست. نوایی برای افاده کامل این باور حکایت حاتم‌طایی رامیآورد و میگویند از حاتم‌طایی پرسیدند ازخود با همت تری را دیده یی یا خیر؟ او در جواب گفته است:دریکی از روزها ضیافت بزرگی را به راه انداختم و جهت کاری به صحرا شدم با خارکشی بر خوردم که قدش زیر بارگردون دو تاشده و آثار پیری و کهولت از سیمایش هویدا بود او را به ضیافت خواندم لیکن او در جواب به من گفت:

سین داغی چیکیل بوتیکان محتین
تارتماغیل حاتم‌طی منتین
بیردرم آلماق چیکیبان دسترنج
یخشیراق اندین که بیراو بیرسا گنج
(هرکه نان از عمل خویش خورد
منت حاتم‌طایی نبرد)

او حکایت حاتم‌طایی رابا ابیات زیرین به پایان میبرد.

او لکه بو ینگلیغ سوزی موزون ایدی
میندین انینگ، همتی افزون ایدی
(من آن خارکش را درهمت ازخود برتریافتم)

مقاله ششم حیرت الابرار با مسایل آداب و اخلاق اختصاص یافته است. نوایی در این مقاله مناسبت و میزان معامله با دیگران، خویشتن داری، تربیت و پرورش کودکان و مولرد دیگر باورهای ارزشمندش را بیان، میدارد.

تواضع و آداب لازم و ملزوم یکدیگر است انسان باید به وضع هر کس دیده معامله و برخورد درخور نماید. انسان باید به بزرگان احترام وبرخوردان شفقت داشته باشد

هرکشی نینک طوریغه لایق کیراک
صورتی و حالیغه موافق کیراک
کیم که اولوغراق، انکا خذمت کیراک
لولکه کیچراق، انکا شفقت کیراک

نوایی در ارتباط به تربیت کودکان و رشد و بالنده گی امر آموزش و پرورش ورسانیدن آنهابه کمال و بلاغت بکونه کسترده تامل میکند و همراه با آن او به کودکان خطاب نموده اینکونه بیان میدارد.

باش نی فداایلا آتا قاشیغا
جسم نی قیل صدقه آنا با شیغا
تون کونو نکا ایلا کالی نور فاش
بیری سین آی انکلا، بیری سین قویاش

سرت را فدای پدر کن و جسمت راقربان مادر زیرا که آنهاظلمت شبهایت رابه روزو به نورمبدل کرده اند یکی را ماه بدان دیگر را مهر

نوایی سبکسری عدم خویشتن داری و خنده، بیجا و بیمورد و سایر خوی و خصلت های سلبی را بکونه سخت نکوهش میکند. نوایی در مقاله هفتم حیرت الابرار قناعت وکار را به وصف میکیرد و درباره، آداب طعام خوردن، پوشاک پوشیدن، دانستنیهایش را ابرازنموده دراین مورد پند ونصیحتهای جداکانه مینماید از جملهٔ در یك مورد ازوی چنین میخوانیم:

«...کیمسه نیچه زیبُ طمع دین یراق
صمنیدا اسایش ایرور یخشیراق
کوهر و دُرنی قولاق آزاری بیل
سوزنی قولاق نینک دُر شهواری بیل
آلتون ایسر غاکه قولاق آغریتور
زرحل اوتوك دورکه ایاغ آغریتور

نکتـــه دٰرین بیل قـــولاق آرایشی
کـینک اوتوک اولدی آباغ آسـایشی

در حکایت طامع و قانع که درمقاله بکونه ضمنی واضافی، کنجانیده است نوایی فکر و غایه «خام طمع درده‌ر رنجوٚر است» را به میان میکشد

درمقاله هشتم حیرت الابرارنوایی وفا و صداقت را به تصویر و ستایش. کرفته و مردم رابه همجهتی و وفاداری باهمدیکرباز میخواند چنانچه:

..... یوق هنری یا لغوز ایسا یوز کیشی:
قیدا کیشی سانیدا یا لغوز کیشی
فـــرد کـــیـــشی دور داتاپمـــاس نوا
یا لغوز آوچدین کیم ایشیتمیش صدا؟
تاق کـیـشی عـیـشی اویین بیل نکون
اوی گا قچان حامل اولور بیرستون؟

نـوایـی وفا و عشق را بکونه عضوی باهمدیکرمرتبط میکند او میکوید زنده کی بدون عشق امکان پذیر نیست و وفا، شرط اساسی عشق است:

بس کیشیکاعمر خوشی یارایمیش
یاردیکان یار وفـــا دار ایمــــیش
یـارکــــه، آیینی وفـــا یوق انکا
شمع کیبی دور که ضیاء یوق انکا

در پایان مقاله نوایی از بی انصافی افراد وزمانش شکایت نموده و برای نشاندادن خاصیت و ماهیت وفا و صداقت حکایت دو نفر ازیاران صادق هند و راکه ازدم تیغ امیرتیمورکورکان بخاطر وفاداری جان به سلامت برده اند میآورد.

درمقاله دهم که به راستی و درستی اختصاص یافته است: نوایی با دستیازی به تشبیه های کوناکون راستی و درستی را به تصویر وستایش کرفته ضرر دروغ و دورنکی و دو رویی را به روشنکری میکیرد.

نوایی در این مقاله حکایت شیرو دراج را درباره دراجی که در نتیجه دروغکویی، در دام شکارچی افتاده است نقل میکند:

در باب یازدهم حیرت الابرار نوایی به علم و دانش و ارباب فضل به دیده قدر نکریسته افراد را به فراکیری علم و دانش و عزت و اکرام و حرمت علما و دانشمندان فرامیخواند.

علم نوایی سینگا، مقصود بیل
ایمدی که علم اولدی، عمل ایلا گیل

بدینگونه نوایی علم را با عمل لازم و ملزوم شمرده و آنانیرا که علم را برای واسطه جاه به کار میگمارند سخت نکوهش میدارد:

علم نی کیم واسطهء جاه ایتار
اوزینی و خلقنی گمراه ایتار
عالم اگر جاه او چون اولساذلیل
علم انینگ جهلیغه بولغای دلیل

پس از بیان مقاله ها حکایت امام فخر رازی را با سلطان محمد خوارزمشاه میآورد. آنگونه که در این حکایت آمده است. سلطان محمد خوارزمشاه هنگام استحمام از، امام فخر رازی می پرسد که در آندنیار مرتبه عالم و پادشاه چگونه است، امام فخر رازی در جواب اظهار میدارد:

آن دیار نیز به حمام میماند تو باتاج و تخت و لباسهایت نمیتوانی بروی ولی من میتوانم با علم خویش به آنجا شوم آنگونه که اینجا شده ام».

مقالهء سیزدهم را نوایی در ارتباط به مسایل سود رسانی به مردم می نویسد. انسان واقعی همیشه به مردم و وطن به وسیله دست، نیرو توان و یا به واسطه پول و یا سخن شیرین و مشوره و مصلحت سود میرساند:

نفعینگ اگر خلق غه بیشك دورور
بیلکه بونفع اوزونگا کوپراك دورور

بر عکس اگر کسی به دیگران بدی نماید در واقع به خود میکند.

اول که ضرر شیوه سینی طورایتار
ایلگا دیما کیم، اوزیگا جور ایتار

در ابواب یاد آوری شده که نوایی صفات نیك و بد افراد و خصایل و عادات آنها را در برابر هم قرارداده است، یکی را نیکو دانسته در زمینه تشویق و ترغیب آن میکوشد و دیگری را بدگفته در صدد نکوهش آن میشود.

چند مقاله پسین را نیز به صفات و عادات و اطوار و خصایل ناپسند و افشای آنان اختصاص میدهد.

او درمقاله پانزدهم باده نوشی و باده نوشان را و درمقاله شانزدهم خود بینی و مغروریت و خود بینان را بگونه آشکارا مورد نکوهش قرار داده، سیمای اشخاص مغرور و خود نگرو متکبرو باده خوار و حالات بیرونی و درونی ایشان را

به افشاء گری کامل میگیرد که همه‌ء اینها در جای خویش از ارزش و اهمیت فراوان بر خوردار میباشد نکوهش و تقبیح سر سختانه از عادات و خلق و اطوار نا پسند و ترغیب و تشویق پیگیر از فضایل عالی و برین انسانی و نصایح دانشمندانه ازنوایی بدون شك از اهمیت و ارزش خاص و معرفت‌پرورانه بر خوردار میباشد. بسیاری از باورهای نوایی درارتباط به مسایل تربیتی و اخلاقی تا امروز نیز اهمیت و ارزشش را از دست نداده است.

سیماهای حیرت الابرار:

چگونه گی چهره های حیرت الابرارباخصوصیت موضوع و ساختارش بسته گی تام دارد. آنسانیکه درگذشته ها تأکید نمودیم مسایلیکه درحیرت الابرار گذاشته شده است با حکایت کدام واقعه و یا قصه به روشنی گذاشته نمیشود. اگر از این دیدگاه به حیرت الابرار دیده شود از سایر بخشهای خمسه نوایی از ریشه فرق میکند. گر چه چگونه گی ساختارخاص حیرت الابرار به نویسنده امکان آفرینش سیمای بزرگ حماسی را نمیبخشد ولی با آنهم ما در حیرت الابرار به سیماها و چهره های گوناگون و زیاد منسوب به طبقات مختلف اجتماعی همینگونه کرکترهای متنوع ایجابی و سلبی هجوی و مجازی نیز بر میخوریم. این سیماها و کرکترها درروشنگری مسایلی که در حیرت الابرار مطرح گردیده و همچنان ساختار اثرخیلیها نقش اساسی و ارزنده را بدوش میگیرد. سیماهای حیرت الابرار را میتوان بگونه نسبی به سه گروه بخشبندی کرد:

۱- قهرمان اصلی.

۲- سیماهای توصیفی

۳- سیماهاییکه در حکایات و مثلها آمده است.

قهرمان واقعی اثر شخص نوایی بوده ازمقدمه مثنوی تا پایان آن سخنور همراه و همکار باخواننده میباشد حتی در حکایت ها اگر برای چند دقیقه کناره گیری نماید ولی به زودی در خاتمه حکایات، با ابیات غنایی و عشقی یا باخطاب به ساقی و یا درنتیجه گیری از حکایت و یاقصه نیز دوباره نمایان میگردد و خواننده را باعالم مسایل تازه و جدید افکار و باورهای نو و ضدیتها و مبارزه وارد میکند گر چه خواننده باسر گذشت این سیماها و کرکترها حالات بیرونی و دیگر جهات ایشان آشنایی پیدا نمی نماید ولی همیشه با شعور و احساسات قلبی خویش و آرزو ها، شادی و و پایکوبی، غضب و نفرت آنها همراه

است هم چیز را با آن درك میکند و میفهمد. فکر مینماید و خاتمه میآفریند. نوایی با تمام پیچیده کیها و ضدیتهایش ظاهرمیشود و در مقاله هایش برای اینکه باورهاییرا که درارتباط به مسایل مشخص سیاسی اجتماعی و اخلاقی و تربیتی مطرح نموده است بکونه ویژه و روشن و دقیق بیان نماید کرکترها و سیماها و پورتریت های توصیفی مناسب به آنها میآفریند. این سیماها وکرکتر ها به مسایلی که پیش رو کذاشته شده است بطور همه جانبه و کامل خدمت میکنند وبها ی بدیعی اثر، و اسلوبش را غنا می بخشند سیماهای شاهان مستبد در مقاله سلاطین، سیمای زهادوشیخهای ریا کار و بدبین در مقاله شیخهای خرقه پوش، سیمای طلاب مسافر در مقاله سپهر علم، سیمای عملداران جاهل و نادان درمقاله اهل قلم. سیمای میخوران درمقاله دردکشان می جهل و سیمای عملداران خود بین و متکبر درمقاله خود نمایان وغیره ... ازهمین شمار اند.

از شمار این سیماهای توصیفی و هجوی ما در اینجا فقط دو نمونه آنرا به شناسایی میکیریم:

نوایی درمقاله شانزدهم سیمای عملدار مستبد و متکبر را به تصویر کرفته کرکتر ویرا الکو و نمونه قرار داده شکل و شمایل لباس و خوراك، رفتاروکردار، فکرو اندیشه، فعل و اطوار و دیکر جهات سیمای آنرا ترسیم نموده و در این امر از هجو و مطایبه نیز سود فراوان میبرد. او می کوید:

« عملدار خویشتن را بهادر و قهرمان میپندارد، اسپش را نه فقط رخش بلکه صاعقه و برق میداند، رستم را هم درنظر نمیاورد، کویا سروی از آسمان چهار انکشت پاینتر است در واقع در ظلم از ببردرنده تر میباشد او خویشتن را پلنک میداند و باکوشت سک حیات بسر میبرد کبر و هوا به چینهای ابرو و پیشانی او افزوده است، در کردنش طوق دارد حتی سک ولکرد کوچه هم به او دیده به طعنه میکوید که به کردنت زنجیر افتاده! زیرا طوق کردن وی درحقیقت طوق لعنت است. او در ظلم چون ضحاك بوده و دومارش بردوش حلقه زده بخواب رفته اند. بروتهایش را به دو طرف لبانش چون دام تنیده و این دام پرنده های نفس و هوا را در حلقه خویش میافکند، ازدهانش هم یك حرف بامعنی نمیبرآید الاشه هایش از لاف زدن خسته و مانده نمیشود... تاج سرش را از پرهای سربوم کرفته و آنراتاج طاووس نام نهاده ... نوك کلاهش را بداخل فرو برده کویا به پرنده کان حرص و هوسهایش آشیان ساخته اکر چینش ابریشمین نباشد دلش غمکین میشود، ابریشمش ابریشم چین نباشد روی چین های ابرویش چین های تازه افزوده

میکردد.. با ناز و هوس ازکتان پیرهن ساخته فوطه اش ازابریشم بوده چینش باطلامزین کردیده حاشیه های دامنش به زر کرفته شده، زینش را با طلا و سر زینیش را با کوهر آذین بسته است...».

سیمای خارجی این کرکتر و دنیای معنویش از این هم بیشتر قبیحتر است این سیما قیافه، تیپیك بیكها و عملداران جامعه استثماری و خانخانی و ملوك الطوایفی میباشد.

نوایی در مقاله، پانزدهم حیرت الابرار زیانهای میخواره کی و بیمعنی بودنش را بکونه هم جانبه افشا نموده و پورتریت قبیح و مضحکی از ایشان ترسیم میدارد، در ارتباط به میخواره کی از وی چنین میخوانیم:

«تا چه وقت جام جهالت را مینوشی و مغرور میشوی و به فسق و فجور میپردازی به مردن و پر شدن پیمانه عمرت نمی اندیشی.. درکوچه ها چون دیوانه کان ظاهر شدنت زمینه سنکباران طفلان را بر سرت مهیا میسازد، پیشانیت به سنک خورده میشکند تاب دستارت بر هم میخورد برمردم چون سکان درنده حمله ور میشوی.. کاه افتان و کاه هم خیزان هر جاییکه برابر آمد دست میاندازی. استفراغت ریشهایت را آلوده میکند.. سکها به آن نزدیك شده با لیسیدن ریشت را پاك میکنند مستیبت از سر رایل نشده بازبه نوشیدن میآغازی، دستار سر و پولهای جیبت را یافته نمیتوانی، دزدانیکه ازمرده کفن را طمع میکنند میخواهند چپنت رابر بایند.. بیچاره شده از کاردت جدا می شوی یك پایت کفش دارد دیکر را کم میکنی، دامنت پر کل وپیش رویت تر و آب دهنت چون حوض ایستاده خانه، خویش را جستجو میکنی و به جز از کوچه، دراز و بی پایان چیز دیکر را پیدا کرده نمیتوانی، اعضای بدنت چون بید میلرزد طعم دهنت بی مزه بوده.. سرت دور میخورد، هوشت از سررفته و کم شده است...».

نوایی کفتارش را با این ابیات خلاصه میکند:

هرکیشی کیم قیلسا بوسو دین طرب
خانه سیاه اولماغی ایرماس عجب
سو دیماکیل آنی که بیر اوت ایرور
کیم یتی کوك خرمنینی کویدورور

هر کس که بانوشیدن این آب میخواهد خویشتن راخوش سازد، خانه خرابی و سیاهروزی وی حتمی میباشد زیرا این آب، آب نیست بلکه آتشی است که خرمن هفت آسمان رامیسوزاند...».

نوایی برای ایضاح مسایل طرح شده و مشخص نمودن باورهایش حکایاتی را بگونه نمونه به شکل نمایشی نیز علاوه میکند و با این کار خویش از افادهء غنایی به بیان توصیفی و از بیان توصیفی به واقعه حماسی میگذرد و در ضمن حکایات کوتاه بعضی سرگذشتها را باز میگوید و به تفصیلات زاید و بیمورد نمی پردازد و این سرگذشتها هم بیشتر اوقات محدود به یك واقعه کوچك و ناچیز نیز میباشد. حادثه با مبارزه واختلافات روشن میشود و به اساس همین مبارزه و گره ها چهره ها و کریکترها مختلف ایجاد میگردند آنها تا سویه سیماهای ممتاز و عالی برداشته میشوند شاه غازی، حاتم طایی، ریش سفید، امام فخررازی و دیگران از شمار همین چهره های ناب اند.

خصوصیتهای هنری و بدیعی حیرت الابرار:

حیرت الابرار از نمونه های بیمانند و ناب آثار فلسفی و تربیتی است و نوایی در این اثر باورهای فلسفی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی و پرورشی را با مهارت و هنرمندی تمام مجسم مینماید.

آینی یاروغ، چرخ نی دیماك بلند
طبع بلند ایلگا ایماس دلپسند

نوایی که در برابر قلمبدستان و ایجادگران مسله جوابگویی به نیازخوانندگان و ایجاد آثاریرا که بتواند، فکر، و ذوق و دیدگاههای ایشانرا رشد بدهد قرار میدهد، در حیرت الابرار به این خواست به گونه همه جانبه عمل مینماید.

نوایی افاده غنایی را با توصیف وتوصیف را با بیان حماسی بگونه عضوی پیوند میدهد؛ این شیوه نه تنهااثر را از نظر مضمون غنا وتعمیم و تکامل میبخشد بلکه بها ی هنری و بدیعی آنرا نیز افزایش میدهد. سخنور چهره های حماسی و توصیفی مختلف میآفریند و سیمای نوایی با باور و اندیشه ها و خواسته ها و آرزوهایش به تابلوی بزرگ مبدل میگردد. نوایی تمام مسایلی را که در حیرت الابرارمطرح کرده است با استفاده ازصنعت تضاد به روشنگری میگیرد در آنهاعدالت دربرابر بیداد همت در برابر بخل، قناعت در برابرآزمندی، وفاداری در مقابل بیوفایی، دانش درمقابل جهل نیکی در مقابل بدی راستی و درستی در برابر نار استی و کجی قرار داده میشود. این موضوع نه تنها در باورهایش مدنظر گرفته شده بلکه در سیماها نیز بکار گرفته میشود همینگونه نوایی همراه با

استفاده از صنعت تضاد که در بالا از آن ذکرنمودیم از صنعت تدریج، تناسب و دیگرصنایع بدیع و اشکال نوشته واژه ها و حروف هم بگونه ایجادی نیز مستفید گشته و با اینکاردر پی تکامل و غنای اثرش میشود. چنانچه او گاهیکه درارتباط به فضایل قناعت سخن میراند شاهان را سوی عفت و پاکی و دوری ازدست درازی بمال و ملك و اهل و عیال و ناموس رعیت دعوت نموده اینگونه میآورد.

... شاه ایماس اول کیم با شیغا قویدی تاج
شاه انی بیل کیم، انگا یوق احتیاج
شاه باشی نینگ شرفی تاج ایماس
انکلا انی شاه که محتاج ایماس
شاه اگر اول بولسا که، محتاج دور
حرف ایلا، محتاجدا، هم تاج دور
شاه دیسانگ کیمدا کوروب تاج نی
شاه دی بو وجه ایلا محتاج نی

« آنرا که تاجی بر سرش دیدی اورا شاه مدان اگر با داشتن تاج کسی شاه میشد در آنصورت محتاج هم شاه میبود زیرادر او هم تاج وجود دارد (از واژه محتاج (مح) کشیده شود تاج آن میماند.)».

نوایی همانند سایر اثرش درحیرت الابرار از صنایع لفظی و بدیع بگونه وسیع مستفید میگردد ودر هر بیت مثنوی حیرت الابرار سیماهای تازه و گوناگون میآفریند سخنور به ویژه ازصنعت تشبیه بسیار استفاده میکند ازتشبیه ها هم برای تصدیق و هم برای رد و نفی اندیشه های معین و مشخص به کارمی بندد. در زیرپارچهء رامیخوانیم که در آفرینش آن ازصنعت تشبیه و تناسب استفاده شده و سخنور در آن همتی را که به اساس خوشآمده بیمورد شده رّد مینماید.

«... هم یوبارور لعل بدخشان سری
هم کیتورور زیره نی کرمان سری
خضرغه یتکاچ توتار آبحیات
مصرشکر ریزغه حب نبات
شمع نی کوندوز یا ریتور بیعدد
مهر ضیاء سیغه بیرای دیب مدد

مشك نی هر کیچه ساچار بیدرنک
تون ساچیغه بیرماك او چون بوی و رنک
اویلا بولوتدیک که قوروق باغ اوزا
یاغمای اوتیب. سونی توکارتاغ اوزا

بسیاری از ابیات حیرت الابرار همراه با غنای آنها ازنظرمضمون و مکمل بودن شان ازجهت بداعت تا سطح سخنان حکمت آمیزو پند گونه برداشته شده اند صفحات جداکانه آن کاملا از همینکونه ابیات مملو میباشند نکونه مثال دراین راستاابیاتی را از مقاله بیستم آندراین ارتباط به خوانش میگیریم

لطف و کرم چه ایرور دلپذیر
قهروسیاست هم ایرور ناگزیر
نیچامرض غه کر ایرور سود قند
نیچا کاهم زهر ایرور سودمند
ماده کیم بیرماسا مرهم کشاد
نیشتر-اوق ایلار انکا دفع فساد
برماق اوچی بیرلاچو چیقماس تیکن
ایکنه بیلا قوتولور اندین بدن
کیمنی که انسان دیسانک انسان ایماس
شکل ده بر فعلدا یکسان ایماس
نخل صفت شمع ایلا موز شوشه سی
مونونک اوت، آنینک سو ایرور خوشه سی
کیمنی که ایلای دیر ایسانک محرمینک
کوپ سینا مای ایلا ما کیل همدمینک

این ابیات پند گونه و حکمت آمیز به مثلهای مردم بسیار نزدیکند، همانکونه که مثل ها جداکانه مردم به کلمات و سخنان پند گونه و حکمت آمیز نوایی مبدل شده است کلمات و سخنان جداکانه پند کونه نوایی نیزبه امثال مردم مبدل شده اند. از حیرت الابراردراین زمینه میخوانیم:

تارایتی سیچقانغه سالیب ایردی غم
قویرو غیغه، باغلادی غربال هم

«موش در غارش جای نمیشود غربال را بدمش بست» همینسان درحیرت الابرارمثلهای را میتوان یافت که تا امروز نیز از استفاده نیافتاده است.

نوایی درحیرت الابرار تنها از مثلهای مردم سود فراوان نبرده، بلکه ازموضوع های دیگر ایجادیات بدیعی شفاهی مردم و شیوه های آن نیز بهره زیاد گرفته است چنانچه حکایت های حاتم طایی، شیرو دراج، اسکندر و امثالهم و دیگرمسایل دال براین امر میباشد که به اساس همین داشته های شفاهی مردم افریده شده اند. همینسان نوایی به پیروی از سجع خاصی که در ایجادیات کفتاری مردم وجود دارد عناوین و سر لوحه های ابواب حیرت الابرار را با نثر، که دارای قافیه نیز میباشد اذین میبندد. نوابی که ایجادیات مردم و از جمله سروده های انانرا چون جانش دوست میداشت. در حیرت الابراردرمورد آن چنین میآورد:

ترکی سرودی بیلاسالیب قولوم

قیلسام اداهی تلوکم هی تلوم

این بیت نوایی خود دال خویشست بر اهمیت سرودهای و علاقه فراوان نوایی به آن

نوایی از، قلم بدستان و نویسنده کان که به ایجادیات شفاهی مردم اهمیت و ارزش نداده و از آن دور افتاده اند سخت ایراد و انتقاد میکند

حیرت الابرار دروزن بحر سریع عروض (مفتعلن، مفتعلن، فاعلنْ) نوشته شده و به کونه مثنوی قافیه بندی کردیده است.

مناسب دور اگر تارتیب نوانی

دیسام فرهاد محزون داستانی

یازیب جان مُصحَفیدین ایکی آیت

دیبان فرهاد وشیرین دین حکایت

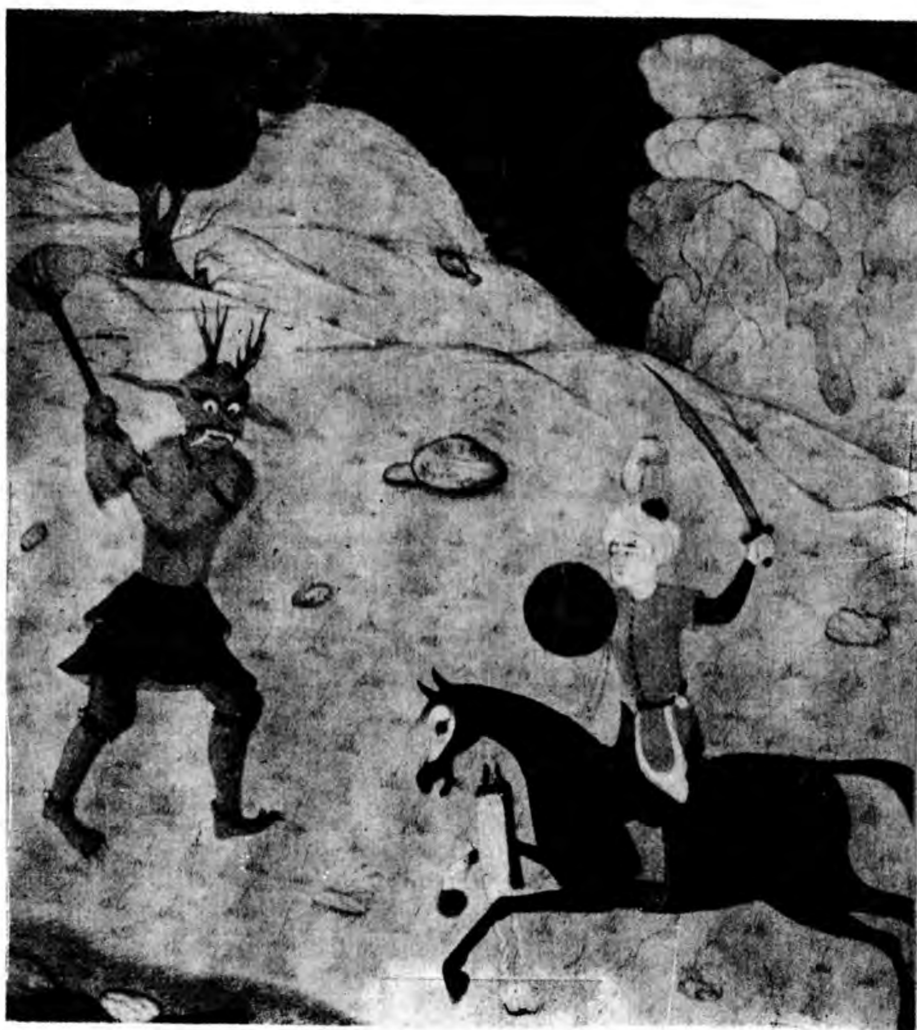
(فرهاد و شیرین نوایی)

فرهاد و شیرین

از خسرو و شیرین تا فرهاد و شیرین:

مثنوی فرهاد و شیرین نوایی داستان عشق و وفا، دوستی و صداقت، کار وتلاش سازنده و خلاقانه، وطندوستی وقهرمانی است این اثر ناب که فضایل برین انسانی، آرزو و ارمان ها و خواسته ها و نیازهای نیکش را با کار و کوشش و تلاشهایش به شناسایی میگیرد؛ بر علاوه اینکه از شمار آثار ممتازادبیات ترکی اوزبیکی به شمارمیآید در روند رشد و ترقی سنت های پسندیدهء ادبی مردمان گوناگون آسیای میانه نیز بگونه حوادث مهم به حساب آمده و آنرا درمرحلهء جدید ازتحول و دگرگونی قرار میدهد.نوایی به جای داستان خسرو و شیرین، که رکن ازارکان داستانهای خمسه است با در نظر داشت موضوع، کرکتر و چهرهءومفاهیم تازه و جدید و به استفاده ازتجارب که در این بخش داشت داستان بدیعی فرهاد و شیرین را مینویسد.

خسرو و شیرین سیماهای تاریخی اند و در تاریخ ادبیات ما ریشه ها و پیشینه های تاریخی و دیرین دارند.خسرو پرویز نبیرهء انوشیروان پادشاه بلند آوازهء ساسانی است، او درسال ۵۹۰ میلادی به تخت سلطنت جلوس میکند و در سال ۶۲۸ میلادی به امر فرزندش قباد دوم (شیرویه) به قتل میرسد نظر به آگاهیهایی که درتاریخ وقایع ایران و بیزاتین، سوریه و در اثرمؤرخ بلند آوازهء (سده دهم میلادی) عرب محمد ابن جریر طبری و دیگر منابع تاریخی و نشانیهای آمده است: شیرین نیز از جملهء چهره های تاریخی بوده و از زمرهءزیباترین و دوستداشتنی ترین زنان خسرو بشمار میآمده است. شیرین که دختر زیبای ارمنی بوده، از خانواده اشراف و بالایی جامعه وقت نبوده است؛ از این جهت طبقات اشراف و بالایی به شیرین به دیدهء حقارت نگریسته او رامناسب به



جنگ با دیو (میناتوری از داستان فرهاد و شیرین)

دیدی هرایش که قیلمیش آدمیزاد
تفکر بیرله بیلمیش آدمیزاد
علوم ایچرا منگاتابولدی مدخل
تاپیلماس مشکلی مین قیلما گان حل

(فرهاد و شیرین نوایی)

خسرو نمی پنداشتند؛ این امرزمینه اغواگریها را در دربار نیرومند نگاه میدارد. در پیوست به همین وقایع تاریخی افسانه های گوناگون و روایتهای رنگارنگ به میان آمده، سرگذشت خسرو و شیرین و عشق آنها آهسته آهسته بشکل افسانوی رابه خود میگیرد و رفته رفته روایتها و افسانه های جدید و تازه ایجاد میشود و بسیاری از این افسانه ها و روایتها به نام قصر شیرین و بیستون نیز مشهور می شود جهانگرد بلند آوازهء عرب یا قوت حموی (۱۱۷۹ - ۱۲۲۹ میلادی) از شنیدن روایتها و حکایتهای زیاد در ارتباط به شیرین و کنده کاری بسیاری از آنان از طرف دارای اول در کوه بیستون بگونه یادگار تاریخی حکایت مینماید. (خرابه های قصر هخامنشیها در بیستون تا امروز به نام قصر شیرین یاد میشود).

همینگونه درارتباط به فرهاد و مهین بانو هم آگاهیها و روایتهای زیاد و فراوان نیز موجوداست. منابع جدا گانه فرهاد را با تاریخ و قلهء کوه بیستون هم ارتباط میدهد. نظربه روایتها فرهاد تمثال شیرین و خسرو و شبدیز را در قله، کوه بیستون نقش میکند. سیمای فرهاد نخست درفولکلور راه مییابد و بعد درادبیات نوشتاری تکامل میپذیرد، ریشه های تاریخی سیمایی میهن بانو با تاریخ باستان سوریه و افسانه های سوریه - مدیه میانجامد. او در روایتها و قصه های سوریه بنام سیمیر امده و درافسانه های ارمن به نام شمیرام یاد میشود درخمسه نظامی کنجوی شامیره به میهن بانو تعبیر گردیده است. وقایع تاریخی به ویژه افسانه ها و روایتها در ادبیات نوشتاری برای به وجود آمدن سیمای خسرو و شیرین زمینه مساعد را فراهم میگرداند. برای بارنخست ابوالقاسم فردوسی سیمای خسرو و شیرین را از نو به کار میگیرد او در اینکار منابع رسمی سلاله ساسانی را اساس قرارمیدهد و در آن سرگذشت عشق شاه خسرو و ملکه شیرین و فاجعه قتل ایشانرا به تصویر میگیرد. فردوسی از خسرو بگونه شاه عاشق پیشه و با جاه و جلال و از شیرین به صفت زن صادق و وفادارو از شیرویه بگونه، شهزاده، خود بین و قاتل پدر و نمك حرام نام میبرد.

داستان خسرو و شیرین را پس از فردوسی طوسی یعنی دو سده بعد تر از وی سخنوربلند آوازه و آزاده و سترگ آذر نظامی گنجوی دوباره به کارمیگیرد، نظامی وقتی به ایجاد داستان خسرو و شیرین میآغازد در برابرش به کلی وظیفه و مقصد نو و مسله ها و منابع تازه را قرارمیدهد و آنرادر پیوست به زنده گی مردمان سده، دوازدهم میلادی آذر زمین و اوضاع و احوال آن وقت این خطه مینویسد در این امر او نه تنها از وقایع تاریخی و منابع رسمی ساسانیان

استفاده میکند بلکه بیشترینه ازداشته های ایجادیات شفاهی و گفتاری مردم سود برده و به آنها اتکاء مینماید.

نظامی همراه با پلان تازه و اساس قرار دادن موضوع عشق و صداقت در داستان خسرو و شیرین مضامین و مطالب مربوط به رهبری دولت با عدل و داد مبارزه برای آرامی و آسوده حالی مردم و مسایل مثل کار و کوشش و ایجاد خلاقانه را به شکل همه جانبه بازتاب میدهد.

نظامی سوژه و ساختار داستان کرکترها و چهره های آن را دوباره بازسازی و احیاء میکند، سیمای مرکزی داستان نظامی شیرین بوده وشیرین علاوه از اینکه یار وفادار و صادق و راستین میباشد حکمران عادل و با داد و طرفدار رهبری کشور از این راه نیز است او با صبر و پایداری و ارادهء متین و آهنین خویش خسروی را که در عشق و محبت بی قرار و بیتاب است به شاه عاشق صادق و خسرو شاه خود بین و عشرت دوست رابه شاه عادل مبدل می نماید و بدینگونه خسرو تجدید تربیت می گردد.

نظامی دایره واقعات و رخدادهای داستان رافراختر میسازد برآن وقایع بیزانتین و ققفاز و سیماهای مثل مهین بانو، فرهاد و شاه پور و دیگران راشامل میکند. از میان این چهره ها به ویژه سیمای فرهاد بها ی بدیعی و فکری و غایوی داستان را بیشتر از همه غنا وتکامل میبخشد. داستان خسرو و شیرین نظامی بر بلند آوازه گی زیاد میرسد. ایجاد داستان در موضوع خسرو و شیرین در ادبیات مردمان شرق میانه به یك عنعنهء پسندیدهء ادبی مبدل میشود یك سده پستر ازنظامی سخنور نامـــور و نابغه دری گوی نیمقاره هند امیر خسرو دهلوی داستان دوم خمسه خویش را بنـــام «شیرین و خسرو» ایجاد میکند. امیر خسرو دهلوی در کارش سوژه و ساختار داستان نظـــامی را اســـاس قـــرار داده به شان و شوکت و قهرمانی خسرو بیشتر اهمیت و ارزش قایل شده و از نـــقش شیرین تـا اندازهء لازم میکاهد.

در داستان خسرو و شیرین او خسرو به اثرتدبیر و تاثیر شیرین به شخص تازه مبدل نمیشود بلکه پس ازآنکه شیرین را به زنی میگیرد تا اندازه اخیر به عیاشی وبیکاره گی پرداخته از کارهای دولت و اداره مملکت بکلی بدورمیماند این موضوع نه تنها به بهای غایوی و فکری داستان صدمه بزرگ میزند بلکه از اهمیت بدیعی آن نیز میکاهد از اینها که بگذریم داستان امیر خسرو دهلوی باداشتن زبان ساده و بدیعی و جذابیت که از نظر هنر سخن در آن وجود دارد از شهرت زیاد برخوردار میباشد.

در سده‌ء چهاردهم میلادی داستان خسرو و شیرین را قطب خوارزمی به زبان ترکی اوزبیکی به گونه آزاد ترجمه میکند آنگونه که نوایی در مقدمه داستان فرهاد و شیرین یاد آور شده است ایندااستان از طرف سخنور به نام اشرف (که در میانه های سده‌ء پانزدهم میلادی وفات یافته است) (۱) و یك شاعر گمنام دیگرنیزبه کارگرفته شده است:

بومیدانغه چو اشرف سوردی مرکب
بوسوزنی اوزگا نوع ایتی مرتب
یانا بولغان ایکان بونامه مرقوم
ولی راقم ایما ستور یخشی معلوم

در پژوهشها و تحقیقهای بعدی این «ولی راقم ایماستور یخشی معلوم» نویسنده و راقم گمنام و نامعلوم را عارف اردبیلی دانسته اند داستان فرهاد نامه عارف اردبیلی که به زبان دری بوده از دو بخش متشکل گردیده دربخش نخست آن سر گذشت عشق فرهاد با دوشیزه‌ء به نام «گلستان» و در بخش دوم آن داستان عشق فرهاد با شیرین به حکایت گرفته شده است.

از داستانهای که درموضوع خسرو و شیرین آفریده شده اند داستانهای خسرو و شیرین فردوسی، نظامی، امیر خسرو دهلوی، اشرف و داستان سخنور نامعلوم به نوایی معلوم بوده است. (۲) همینسان نوایی دراین ارتباط ازداستانها و روایتها و حکایتهای که درمیان مردم وجود داشته نیز بسیار مایه گرفته است.

نوایی از یکطرف به دستآوردها و استعداد و قابلیت و مهارت هنری و ایجادی اسلافش بهای زیاد میدهد از سوی دیگر کمبودیها و کاستیهای را که در اثار آنها وجود دارد آنگونه که قبلاً تذکر دادیم بگونه بیغرضانه نیزانتقاد میکند به ویژه مسله ستایش و توصیف بیحد از خسرو بگونه قهرمان ایجابی که ازطرف اسلافش صورت گرفت به او قابل پذیرش نبوده مورد اعتراض سخت وی قرار میگیرد. نوایی به دنبال گذشته گانش نمیرود به باوراوشاه‌ء عیاشی، خودبینی، عاشقی، هردم خیالی و بیقرار و بی صبر و طاقتی مثل خسرو سزاوار اینگونه مدح و ستایش نمیباشد. باید خسرو جزای کرده هایش را میدید، باید در پرده‌ء

۱- رجوع شود به تاریخ مختصر ادبیات آذربایجان. باکو ۱۹٤۸ میلادی ص ص ۱۱۷ و ۱۱۸. حمید آراسلی، عارف اردبیلی و سخن او (فرهاد نامه) مختصر رساله علمی کاندید علوم باکو ۱۹٦۹ میلادی س. ایرکین اوف تحلیل مقایسوی فرهاد و شیرین نوایی، اوزبیکستان نشریات فن تاشکند ۱۹۷۱ میلادی.

۲- نوایی با ترجمه قطب خوارزمی آشنایی نداشته است زیرا به گمان اغلب اگراو با ترجمه قطب خوارزمی بلدیت میداشت از آن بگونه حتمی یاد آوری مینمود.

تمثال وی سیماهای شاهان خود بین و مستبد و عیاش و بیکاره و هردم خیال و وسواسی بگونه بیرحمانه به نکوهش و تقبیح گرفته میشدند به عوض تعریف و ستایش ازخسرو و خسروان مانند وی باید سیمای انسانهای جدید و کامل مورد تعریف و توصیف قرار میگرفتند که فضایل بسیار عالی انسانی رادر وجود خویشتن عجیبن کرده اند باید دنیای مخالف دنیای خسرو که در آن آرزو ها و آرمانهای نیك انسانی تحقق میپذیرفت ایجاد میکردند.

با در نظر داشت این ملحوظات نوایی بگونه همه جانبه جهات کار خویشرا میسنجد و دست به افرینش داستان میبازد. داستان فرهاد و شیرین نوایی بسیاری ازمسایل مربوط به زنده گی مردمان زمانش را درخود جا داده است وبگونه بیانگر باورهای بسیار عالی و انسان دوستانه و نوع خواهانه درسده های میانه و آرزو و آرمانهای عالی انسانها آنعصر، این داستان به میان میآید.

نوایی در این داستان آنگونه که پیشتر یاد آور شدیم اندیشه هاو باوریهای را که درارتباط به چگونه گی عشق و صداقت، کار و کوشش سازنده، خلاقانه و متکبرانه، دوستی و وطنپرستی و قهرمانی دارد به پیش کشیده و آنرا بگونه ویژه در وجود قهرمان اصلی داستان «فرهاد» مجسم میکند.

یازیب جان مصحفیدین ایکی آیت
دیبان فرهاد و شیرین دین حکایت

و داستانش را که در حقیقت دو آیت ازمصحف جان وی اند به فرهاد وشیرین مسمیٰ میدارد.

سیمای فرهاد و شیرین

فرهاد:

ابوالقاسم فردوسی وقایع تاریخی روایتها و افسانه ومنابع رسمی راکه در ارتباط به ساسانیان وجود داشت اساس قرارداده داستان خسرو و شیرین را با ستایش از شان و شوکت جلال و عظمت خسرو پرویز میآفریند. در داستان همانند یکتعداد چهره های که در داستانهای پسین آمده اند (مانند میهن بانو و شاه پور و دیگران...) سیمای فرهاد هم به نظرنمیرسد. باگذشت زمان داستان خسرو و شیرین درنزدیکی بامردم و هماهنگی با آرمان و آرزوها تلاش و کوششهای ایشان بیشتر رشد و تکامل میپذیرد و به همین شیوه سیمای فرهاد هم شکل میگیرد ذکر نام فرهاد در یکتعداد افسانه هاو روایتها و ادبیات شفاهی و نوشتاری و آثارنویسنده

کان و قلمبدستان خلقهای گوناگون نماینده گی از قدامت و سابقه دیرین این سیما درمیان مردمان این منطقه می نماید.

نظامی هنگامیکه میخواسته داستان خسرو و شیرین را بیآفریند از همین روایتها و افسانه ها نیز مایه گرفته است. گر چه نظامی یگانه کسی است که برای بار اول سیمای فرهاد رادر ادبیات نوشتاری و کتبی داخل میکند و با ایجاد این کرکتر به بهای عالوی وفکری و بدیعی و مردمی اثرش نیزمیافزاید، ولی در داستان وی این چهره تا سرحد قهرمان اصلی داستان برداشته نمیشود.

لیکن در داستـــان نوایی مـا به کلی به منظرهء تازه و نو برمـیـخـوریم، داستان نوایی با تصویر وتوصیف تولد فرهاد میآغازد و بادرگذشت وی به انجام میرسد. نوایی شرح و حال کامل فرهاد را با راههای مبارزه او به حکایت میگیرد تمام مسایل با زنده گی فرهاد و فعالیتهایش به میان میآیند و یا به گونه، با فرهاد پیوند و رابطه پیدامیکنند. بنابر این فرهاد تا سطح سیمای حماسی مملکت بر داشته میشود و به همین مناسبت درنتیجه آن اثر وی به رومان منظوم شباهت تام به هم میرساند.

فرهاد که از زمان کودکی دارای ویژه گیهای ایجابی است بگونه عنصر عاقل و آگاه ذکی و مستعد نمو میکند فرهاد با شوق زیاد میخواند علوم طبیعی، ریاضیات منطق و دیگردانش های متداوله زمانش را به خوبی فرا میگیرد و به زودی یکتعداد علوم راآموخته و قابلیت و تجارب و تخصصش را به اثبات گرفته به غنای آنها میپردازد:

اگـــر بیـــرقـــتله کـــوردی هرســـبق نی
یـنـا آچمـــــاق یوق ایردی اول ورق نی
نی سوزنی کیم اوقوب کونکول کا یازیب
دیماکو نکولی که، جان لوحیکایازیب
اوقـــوب اوتماك، اوقـــوب اوتماك شـعـــاری
قـالیب یا دیدا. صـفـحـه صـفـحـه باری..
جـــهـــاندا قـــالمادی اول یتـــمکان علم
بیلیب تحقیقی نی کسب ایتماکان علم

فـرهاد تنهـا از نظرمـعنوی پرورش نمی یابد بلکه در کـارهای فـزیکی و جسمانی و نظامی و حربی نیـز مشق و ممارست میکند. آببازی، سوارکاری، شمشیر بازی، نشانزنی و دیگر هنرها از شمار مصروفیت روزانه اش میشود

فرهاد دردهساله گی باجوان بیست ساله مسابقه و همسری مینماید. او بانیروی عقل و قوای جسمانی و مهارتهایش مردم را به حیرت میاندازد.

فرهاد شخص نهایت برده بار و متواضع است، شهزاده گی و مال و ثروت پدرش او رامحو و حیران نمیکند او خویشتن را یکی ازافراد عادی جامعه میشمارد و مردم مظلوم و بیچاره کان جامعه را از ته دل دوست دارد، فرهاد میکوشد مرهم دلهای ریش شود، اونفع مردم را به نفع شخصیش رحجان میدهد:

بیرار که زاریغلاب ییغلاب اول زار
تاپیپ کونگولی ایل آزاریدین آزار
چیقاریب سوز لوغ سوز باشیدین دود
ساوورق آه ایلاب آهین آتش آلود
بولیب ایل اندوهیدین کونگولی غمناك
یقا چاکنی کوریب کوکسین قیلیب چاك

از اینرو مردم فرهاد را دوست دارند با خوشی وی خوش و با غم و اندوه آن غمین و اندوه گین میباشند. و با اینکه فرهاد روزتا روز ازنقطهء نظر روحی و جسمی کمال میبابد، ازفرا گیری علم و دانش دست نمیکشد او به کارهای بزرگ دست مییازد و برای سعادت و سر بلندی بیشتر مردم میکوشد خاقان برای خرسندی فرهاد به معماران فرمان ساختن چهار قصر موافق به چهارفصل را سفارش میدهد فرهاد امور وارسی از کار اعمار این قصرها را تنها از لحاظ ویژه گی آنان به خودش بدوش نمیگیرد بلکه برای فراگیری هنراستادان و صنعت ایشان کار ساختمان رااز نظر میگذراند و وظیفه فراگیری هنرمعماری را دربرابرش مینهد با بانی معمار، مانی نقاش و قارن سنگتراش طرح الفت و دوستی میریزد هنر استادان فن رابا شوق و علاقهء فراوان نه فقط استقبال میکند بلکه بکونه احسن میآموزد:

انینگدیک قیلدی خارا یو نماغین ورد
که یوز «قارن» قاشیدابولدی شاگرد
قیلیب بیرد مدا آنچه ایش نهانی
که قیلغای اوزگالار بُریل دا آنی
قیو صورت که مانی قیلدی تمثال
آنگا فرهاد آچتی چهره فی الحال
بوایش نی داغی آزفرصت داقیلدی
انینگدیک کیم کیراك لیك ایردی بیلدی

خاقان به فرزندش فرهاد تاج و تخت خاقانی را واگذار می شود لیکن فرهاد را تاج و تخت به خود نمی کشاند او با همه داشته های علمی و هنریش قناعت نکرده خویشتن راازشماردانشمندان متبحر و هنرمندان با تجربه و چیره دست به حساب نمیآورد دراداره امورمملکت داشتن تجربه و دانش فراوان را لازمی و ضروری می داند.

با اینکارخود نوایی اعمال شاهان و شهزاده گان خود بین و متکبر و مغرور و سبکمغز تیموری را که مفتون و دلباختهء تاج و تخت و حکمرانی و سلطنت و خاقانی اند بگونه سخت به نکوهش و تقبیح گرفته به عبرتگیری از کرکتر فرهاد فرا میخواند هدف شهزاده سازی نوایی ازفرهاد هم همین چیز بوده است.(۱)

بدینگونه فرهاد سخت بگونه دانشمند و هنر مند خلاق و متبکرکمال میپذیرد، علم وهنر رابا زنده گی مرتبط دانسته و روی گذاشتن آن در خدمت مردم تأکید میورزد. این امر را بیشترینه در کارکردهای هنری که در ارمنستان از طرف فرهاد انجام داده میشود بگونه روشن به ملاحظه می گیریم. فرهاد به دنبال شیرین به ارمنستان میرود و در آنجا منظرهء حفرنهر در کوه از طرف هزاران نفر که مواجه باعالم دشواریها و مشکلات هستند توجه ویرا بخود جلب میکند، فرهاد دست به کار شده به همکاری ایشان میپردازد.

هنر نی اسرابان نیتکو مدور آخر
آلیب تفرا قامو کیتکو مدور آخر

بدینترتیب به رهبری کارهای هنری و عمرانی پرداخته ازخویش معجزه ها تبارز میدهد، فرهاد علم و هنرش رادرخدمت مردم به کار انداخته بارسنگینی راکه بر دوش هزاران انسان بیچاره افتاده است از شانه هایشان بدور میاندازد.

فعالیت و کار و کوشش و قابلیت و استعداد فراوان فرهاد به ویژه: کارکردهای ثمر بخشش در زمینه حفر حوض و نهر به کمال خویش میرسد. پروبلم آبرسانی به یکی ازمسایل مهم و مرکزی داستان مبدل میشود چون ترکان به ویژه اوزبیکان درطول سده ها و هزاره ها در جهت تامین آب مبارزات خسته گی ناپذیررا دنبال کرده اند گرچه به وسیله نیروی جسمانی مردم یك سلسله تاسیسات آبرسانی به وجود میآمد. ولی نظام استثماری و طاغوتی به کشاورزی دهات ازنظر آب امکانات راتامین نمیکرد. تاخت و تازها و جنگهای جامعه ملوك

۱- در داستان نظامی فرهاد در چین تعلیم میگیرد و بگونه استاد هنر تبارزمیکند ولی درداستان امیر خسرو دهلوی بگونه فرزند خاقان چین ظاهر میشود چون پدرش در کارهای هنریش موانع ایجاد میکند با ابراز اعتراض قلمروش را ترك میگوید

الطوایفی و خانخانی تاسیسات آبرسانی رابه ویرانی کشانیده کمی وقلت آبرا بکونه هر چه نمامتر نمایان میساخت کمی آب در سده پانزدهم میلادی یعنی دوران زنده کی نوایی از پروبلمهای جدی عصر به شمار میرفت. نوایی که شاهد دشواریهای فراوان مردم ازنقطه، نظرآب بوده خواهان تأمین دهات ازنظرآب میشود. کر چه این خواسته، وی در صحنه عمل پیاده نمیگردد ولی او به فرارسیدن چنین روزی امیدوار بوده است: به رهبری فرهاد نهرو حوض بزرگ حفر میگردد. به نهر. نهرالحیات و به حوض بحرالنجات نام گذاشته میشود.

اریقـقـه قـویدیلار نهر الحیات اسم
فلك وش حوضیغه بحر النجات اسم

از این اسما، درجایش نیز از ارزش و اهمیت که نوایی به آب میداده است میتوان پی برد چه اب در طول سده ها باعث حیات و نجات انسانهابوده ازاین جهت، آماده شدن حوض و نهر به جشن مردم و سرور وشادی آنها مبدل کشته است.

ازاینکه کار و کوشش خلاقانه و مبتکرانه از مسایل مهم داستان فرهاد و شیرین به حساب می آیند نوایی داستانش را به نام (محنتنامه) هم یاد میکند

ضرورت کیم، سالیب بیر اوزگاچه طرح
بو «محنت نامه» نی قیلغوم دورور شرح

نوایی که سیمای انسان کامل، هنرمند، مردمدوست، کار دوست و ساعی مثل فرهاد را آفریده است. خودش نیز از وی الهام گرفته و در آرزوی تیزی و مثمر بودن قلمش چون تیشه فرهاد میشود.

بوکان عشقیداتیشه نک خارا ریزایت
انی فـــرهاد تاشی بیـــرلا تیـــزایت

نوایی راز موفقیت های فرهاد رادر سعی وتلاشهای ثمر بخش دروجود عقل و دانش واراده، وی جستجو میکند فرهاد به نیروی عقل وتفکر بهای بیشتر میدهد.

دیدی:هرایش که قیلمیش آدمیزاد
تفکر بیـــر لابیلمـــیش آدمـــیزاد
علوم ایچـــرا منکا تا بولدی مـــدخل
تا پیلماس مشکلی مین قیلماکان حل

فـرهاد انسـان نوعخـواه و وطندوست بوده و همـیشـه خـواهان آبادی و شکوفایی وطن و سعادت و بهروزی هموطنانش می باشد و همـوارد در این راه مبارزه میکند. خودش به هنر معماری دست میازد دل کوه ها و سینه سنکها را

میشکافد علیه هرنوع دشمن خیالی و افسانوی و اهریمن آدمی مبارزه مینماید. افزون بر دوستداشتن شیرین به مردم و وطن شیرین نیز عشق و محبت میورزد. ارمنستان را از شر خسرو ظالم و نابکار مردانه وار حمایت میکند. خسرو که نمیتواند فرهاد را ازراه زور از فراراهش دورکند از راه، مدارا و مکر پیش آمده ویرا به اسارت میبرد؛ لیکن این کار هم نمیتواند کوچکترین اثری در روحیه فرهاد وارد آورده و او رانابود نماید و یا بشکند، او برای عشق و حقانیت از راه، که بر گزیده، هرگز بر نمی گردد درعزمش جدی و قطعی است و در غرورش هیچ نوع کمی رخ نمیدهد.

در اینجا باهم میرویم دراین ارتباط به خوانش مناظره، فرهاد با خسرو

دیدی: نیدور سینکا عالمدا پیشه؟
دیدی: عشق ایچرامجنونلیق همیشه...
دیدی کیم: عشقی غه کونکلونک اورندور
دیدی: کونکلو مدا جانديك يا شيروند ور
دیدی: کونکلونك فدا قیلسا جفاسی؟
دیدی: جانیم نی هم ایلای فداسی...
دیدی: اوعشقدین انکار قیلغیل!
دیدی: بوسوزدین استغفار قیلغیل!...
دیدی کیم: شاه غه بولما شرکت اندیش!
دیدی: عشق ایچرا تینک دور شاه و درویش

این جوابهای قاطع و دندانشکن فرهاد روح خسرو مغرورو متکبر و خود بین و خود اندیش رامغلوب میکند. کر چه فرهاد درغالم دور ازوطن در دام مکر و حیله دشمن بکونه فاجعه آمیزبه هلاکت میرسد ولی تا آخرین رمق حیات امیدوارپیروزی حق بر باطل است و به آن اطمینان و ایمان کامل و خلل ناپذیر دارد، او هنکامی که با دوستانش به حال غریبانه وداع میکند با ایشان وصیت شکست خسرو رابا پیروزکردانیدن عدالت بر بیعدالتی مینماید، مرگ و خسرو هر دو نمیتوانند آرزو و آرمانهای فرهاد رابه نابودی و به شکست رو برو بسازند.

نوایی سیمایی فرهاد رابا تصویرو تفصیل ریالیستیك و رمانتیك غنا میبخشد و در اجتماع حضورو وجود فرهاد و اشخاص همانند ویراضروری میشمارد و درانتظار روز ورود چنین افراد و اشخاص در اجتماع با بی صبری و میل تمام میباشد.

شیرین:

شیرین با کرکتر و فضایل ویژه خویش در شمار اشخاص همانند فرهاد قرار میگیرد. در وجودش ازهر جهت هر گونه فضایل عالی وبرین انسانی به نمایش گرفته شده است، در سیمای شیرین هم نوایی آرزو وآرمانهای بسیار عالی و بلند انسانی را مجسم میکند. شیرین زیرنظرخاله، معرفتپرورش مهین بانو بگونه دوشیزه، صاحب فضل ودانش، عقل و فراست کادان و مدبر و باعفت و عصمت کمال مییابد (او برای آبادی و شکوفایی کشور سعادت و بهروزی و آسوده حالی مردم و تأمین احتیاجات و نیازمندیهای ایشان به ویژه ازنقطه نظرتامین آب مبارزه مینماید) همراه بامهین بانو در حفر نهرها و تاسیسات آبیاری دست به کار میشود (شیرین از سیمای فرهاد آیت مبارزه برای آرامی و آسوده حالی مردم را میخواند) قهرمانیهای فرهاد کارهای خلاقانه ومبتکرانه او شیرین رامفتون و دلباخته خویش مینماید. او ازقهرمانی فرهاد که با کندن کوها و سینه سنکها جوی آب را جاری ساخته و به مردم رسانیده است تقدیر و تحسین به عمل میآورد. شیرین دوشیزه، پاك و باعفت است چون دیگرزنان و دوشیزه گان دربار گرویده عیاشی وزیب و زینت و آزمند شان شوکت مال و دولت نمیشود امر خدمت به انسان و سعادت و بهروزی وی همیشه از شمارمرام و اهداف زنده کیش به حساب میآید. شیرین انسان عالی و بزرکوار بوده و چون انسانها واقعی فضایل و خصایل حمیده، انسانی رادر خود عجین کرده و عشق به انسان و انسان واقعی بودن را همیشه کمال و فضل انسانی میداند. شیرین را شهزاده فرهاد مفتون نمیکند بلکه فرهاد انسان دلباخته خویش میسازد. (قرار معلوم او حتی ازنسل و نسب فرهاد هم چیزی نمیدانست) شیرین به تکلیف عشق «خسرومستبد» اینکونه پاسخ ردّ میدهد.

مینکانی یارونی عاشق هوس دور
اکر مین آدم اولسام او شبوبس دور

شیرین یارصادق و وفادار است. او در اوقات و لحظه های نهایت دشوارو وحشت آور هم و فا دار به فرهاد میماند واز اراده اش نسبت به وی کاسته نمیشود.

شیرین ازنیت شوم خسرو آکاهی داشت او طرفدار اداره مملکت ازطرف شاه مثل خسرو و تاراج و یغمای مردم بدست آن نبود به همین مناسبت شیرین باقیمت جان علیه خسرو مبارزه مینماید مکر دست خسرو رسایی میکند و با مکر و حیل فرهاد رابه اسارت میکشاند و مملکت را در ورطه. خطر ونابودی قرار میدهد. برای شیرین دو راه باقی میماند. یا زنده کی یا مرک، شیرین دومی

را میپذیرد. البته این رامیتوان پیروزی معنوی شیرین بر خسرو دانست زیرا در نظر او مردن و به عشق فرهاد صادق ماندن به مراتب اولیتر از کردن نهادن به هوسهای شاه منافق و مستبد و عیاش چون خسرو و زنده ماندن بود. درسیمای شیرین مراحل تکامل تدریجی دیرینه رامیتوان به وضاحت به ملاحظه گرفت، چهره، را که فردوسی ازشیرین میسازد، سیمایی است که با مایه گیری ازوقایع تاریخی و روایتها و افسانه های آغازین شکل گرفته است. فردوسی ازشیرین بگونه یار وفادار و صادق، و با تدبیر و انسان مهربان به مردم ستایش میکند: درداستان نظامی سیمای شیرین شکل و ماهیت نو را به خود کسب میکند او در افرینش این چهره در اثرش دایره وقایع تاریخی و آگاهیهای رسمی رامیشکافد و از افسانه ها و روایتهای تازه مایه گرفته و به اساس فانتیزی بدیعی سیمای نوی از شیرین را به وجود میآورد. سیمای شیرین در داستان وی تا درجه قهرمان اصلی داستان بر داشته میشود. نظامی بزرگترین آرزو و آرمانهای انسانی و نیکویی رادر سیمای شیرین مجسم میکند. شیرین آفریده قلم نظامی موجود زیبا، صادق، با اراده، با تدبیر، آموزگار، عادل و ملکه و بانوی دانشمند است.

گر چه شیرین آفریده نوایی ازنظر فضایل عالی انسانیش باشیرین آفریده، نظامی بسیار نزدیکی دارد لیکن نوایی داستانش را از نقطه، نظرپلان و برنامه که دراین زمینه در دست دارد این سیما را هم باز سازی میکند و از آن شیرین کاملاً جدید میسازد. در داستان نظامی بین کرکتر شیرین و خسرو تفاوتهای معین وجود دارد، شیرین خسرو را دوست دارد اماخسرو باید به شخص مناسب این عشق مبدل گردد. شیرین با متانت و استواری و اراده، آهنین و عقل و تدبیردرستش خسرو راتجدید تربیت میکند و به اینگونه اختلافی که درمیان آنها وجود دارد برداشته میشود، مگر در داستان نوایی بین عاشق و معشوق (فرهادوشیرین) هیچگونه اختلافی وجود ندارد، فعل و اطوار و آرزو مقصد شان یکی است، لیکن شیرین و خسرو باهمدیگر کاملاً در تضاد هستند، آنها افراد بیگانه، هم اند به همان پیمانه که فرهاد دشمن خسرو است شیرین نیز به همان اندازه دشمن خسرو میباشد. فرهاد و شیرین دردنیای دیگر و خسرو شیرویه در دنیا دیگر قراردارند درمیان آنهامبارزه بی امان و پیگیر در جریان است، در این مبارزه کنار گیری به ملاحظه نمیرسد. یامرگ است، یا زنده گی، ماهیت سیمای شیرین و کرکترش را هم همین مبارزه مشخص و معین میکند. در نتیجه سیمای شیرین بازهم بگونه خانم فعال و شجاع و وفادار به عشق و اهداف و باورهای طرف قبولش جلوه گر میگردد.

آفرینش سیمای بانوی مثل شیرین که دارای عقل کامل، فضل وافر است از طرف نوایی دراوضاع و احوال و شرایط جامعه. استثماری فیودالی و ملوک الطوایفی و خانخانی و طاغوتی که زنانرا از هرنقطه. نظر در تضییق و اختناق قرار داده و از همه حقوق و آزادیهای مدنی و انسانی درهمه زمینه های حیاتی بی بهره ساخته بود درواقع بلند کردن صدای رسایی عدالت و داده خواهی، نوعدوستی و انسانپروری آنهم در شرایط سده های میانه علیه جهالت و بدبختی و خرافات پسندی وعرف و عادات ناپسند میباشد به کمال سیمای شیرین نوایی و اهمیت بیان ایده ال آنهم ازهمین جا میتوان پی برد.

مهین بانو:

باورها و اندیشه های انساندوستانه نوایی نسبت به زنان و دوشیزه گان باایجاد سیمای، مهین بانو نیز بیشتربه سوی تکامل و کمال میرود. نظام فیودالی و مناسبات فرسوده آن زنان و دوشیزگان را بکونه همه جانبه تحت هر کونه تضییق و اختناق قرار داده و سر نوشت و تقدیر ایشان را به سوی کنیزی و برده کی و جهالت و نادانی میکشاند، نوایی نه فقط به طرفداری از فراکیری علم و دانش درچنین شرایط توسط زنان و دوشیزه کان و تامین حقوق و آزادیهای انسانی ایشان بر میخیزد بلکه اداره امور مملکت و دولت را ازطرف ایشان نیز ارزو میکند مهین بانو به اساس همین باور و آرزو حکمران ایده ال نوایی میشود و روی همین منظور او را میآفریند. مهین بانو حکمران عادل است او آبادی کشور و آرامی و آسوده حالی مردمش را میخواهد و برای این مقصد مبارزه مینماید ازکارهای عام المنفعه، مثل حفر نهرها و حوضها وارسی و رهبری نمودہ در تربیه شیرین هیچکونه کوتاهی را روا نداشته به آن اهمیت فراوان میدهد او حامی علم و دانش و اهل فضل و کمال است به آنها کمك و معاونت میرساند. علما را احترام میکند ده دختریکه در دربار او بسر میبرند همکی دوشیزه کان آراسته به علم و دانش و هنرهای کوناکون و فضایل و خصایل عالی انسانی میباشند اینها در واقع همه ثمرهء دست همین مهین بانو اند.

بوقن لاردا بولار بیر بیر دین احسن
بوزاول فن لیک ارا هر قیسی یك فن
دلارام و دلار او دل اســــــــــــا
کل اندام و ســــمن بوی ســــمن ســـا

پریچهر و پریزادو پریوش
پری پیکر زهی اون اسمی دلکش
ترجمه:
در این فنها یکی ازدیگر احسن
بود صد فن بنزد شان یکفن
دلارام و دلارا و دلا آسا
گل اندام و سمن بوی سمن سا
پریچهر و پریزاد و پریورش
پری پیکر زهی ده اسمی دلکش

مهین بانو ازنیات نیك افراد و مقاصد عالی انسانی آرزو و آرمانها نیك آنها حمایت نموده با ایشان یاری و مدد میرساند او کاهیکه با انسان بزرگ، صادق وفادار و متبکر، هنرمند، دانشمند و قهرمانی چون فرهاد برمیخورد او را با صمیمیت میپذیرد، احترام میکند و رفتارو رویه، مادرانه باوی میدارد. ازعشق پاك فرهاد و شیرین با همدیگر حمایت و پشتیبانی همه جانبه مینماید. مهین بانو درهنکام دفاع از آرزو و آرمانهای انسانی فرهاد و شیرین و مردم و کشورش خود را دربرابرخطرهجوم ناجوانمردانهء خسرو میبیند با جسارت و تدبیر دست به کار میشود، وقتی چاره را برخویشتن حصرمییابد درصلح رامیکوبد و جانب حزم و احتیاط راهیچوقت ازدست نمیدهد. درحالیکه خسرو برمردم جبر کرده وبا گذشت هر روز آفت و بلاهای جداگانه را برسر ایشان نازل مینماید. مهین بانو و خسرو ازنظر کرکترکاملا دو چهره، متضاد اند. بانوی حکمران مثل مهین بانو برای آبادی و شگوفانی کشور و آرامی و بهروزی مردم تلاش و کوششهای همه جانبه مینماید و خسرو حکمران برخاسته ازمیان، مردان. برعکس او به ویرانی مملکت و بدبختی و سیاه روزی مردمش دست مییازد. نوایی با توصیف این دو سیمای متضاد از یکطرف باورهایش را نسبت به شاه عادل و ظالم بیان می کند از جانب دیگر به باور کم بها دادن به زنان ودوشیزه گان و سهم نساختن ایشان در امورمملکت و دولت ضربه کوبنده وارد میآورد. او نیکی و بدی انسان را به زن بودن و یا مرد، بودن شان وابسته نمی شمارد. این باور و پند نوایی در جایش ازارزش واهمیت نهایت انساندوستانه و ترقی پرورانه برخوردار میباشد.

درادبیات نوشتاری سیمای مهین بانو را بار اول نظامی ایجاد میکند در آفرینش این چهره او از افسانه ها و روایتهای مردمان قفقازمایه ایجادی وفراوان

میگیرد. سیمای مهین بانو سیمای عدالت وانصاف و تمثال شاهء بامعرفت و عادل است. این کرکتر به ذات خویش همانند سیمای شیرین داستان نظامی را بازنده کی مردمان سدهء دوازدهم میلادی قفقاز بیشترنزدیک میسازد. پس ازنظامی سیمای مهین بانو درخمسه ها (یا که داستانهای که طور علحیده زیر عنوان خسرو و شیرین، فرهاد وشیرین ایجاد میشوند) بگونه سیمای عنعنوی و پسندیده ادبی پذیرفته میشود، ماهیت تازه سیمای مهین بانو رابه ویژه ازمهر مادرانه وی نسبت به فرهاد و ازنفرت و مبارزه او علیه خسرو به وضاحت نیزمیتوان به تماشا نشست.

شاه پور:

شاه پور یکی از چهره های ایجابی داستان فرهاد و شیرین است، او انسانی است، کامل، هنرمند، بااستعداد نقاش ماهر و جهانگرد، صمیمی و صافدل و تمثال بینظیر یاری و دوستی، صداقت و وفا.

دوستی و صداقت در داستان بگونه فضایل و خصایل برین و عالی و بیمانند شاه پور به تصویر گرفته میشود. فرهاد شاه پور و همراهانش را دردریا ازدست دزدان نجات بخشیده بود. از همین واقعه به بعد شاه پور و فرهاد باهم دوست میشوند، شاه پور در راهء رسانیدن فرهاد به مرام و مقصدش و همینگونه سعادت وبهروزی وی ازهیچگونه تلاش و کوششهای انسانی دریغ نمیورزد او فرهاد را به ارمنستان میبرد به تمام کارهایش ازنزدیک کمك و یاری میرساند، او به عشق فرهاد به شیرین نیز دوست خالص و بیغرض و صادق باقی میماند. اگر شاه پور در کندن نهر به فرهاد جانبازی بیدریغانه نشان داده باشد؛ در مدافعه ارمنستان ازهجوم خسرو نیز به شیرین جانبازیهای زیاد به خرچ میدهد شاه پوربه وصیت فرهاد عمل نموده همراه با برادر رضاعی اوبهرام علیه پسرخسرو شیرویه مبارزه نموده بروی غلبه حاصل میکند و در ارمنستان آرامی و آسوده حالی و بهروزی و صلح رادوباره برمیگرداند.

نوایی سرایشگر سترگ و واقعی دوستی میان مردمان گوناگون است او فکر و غایه. دوستی و محبت میان آنان را در داستان فرهاد و شیرین بگونه یکی ازمسایل عمده و مرکزی نیزجامیدهد، این فکر و غایه به ویژه در سه سیمای ایجابی داستان فرهاد، شیرین و شاه پوربگونه روشن مجسم میشود. فرهاد جوان خاقانی تبارچینی، دوشیزه ارمنی نژاد شیرین را دوست میدارد، شاه پور ایرانی

تبار به حمایت از این دوستی برمیخیزد، فعالیت و کارکردهای آنان جهان بینیها و آرزوها آرمانهای ایشان هم با همدیگر رابطه گسست ناپذیر دارند.

شاه پور هم از شمارسیمای ها یست که نظامی ویرا به میان کشیده پس ازنظامی این چهره درخمسه نویسی جایش را باز میکند درداستان نوایی بین فعالیت های شاه پور و کارکردهای فرهاد رابطه عضوی موجود است (درحالیکه درداستان نظامی شاه پور، آموزگار ودوست و حامی خسرو است) این وضع به سیمای شاه پور صفات و ویژه گیهای جدید میبخشد و اورا در صف فرهاد قرار میدهد زیرا او فداکار و جانباز برای مردم است این امر او را بگونه شخصی که بر ضد زور و ظلم مبارزه مینماید مبدل میسازد. بدینترتیب در داستان نوایی سیمای شاه پور کمال مییابد و در حل گرهها و اختلافهای داستان سهم فعال و مثبت رامیگیرد شاه پور چون کراسیان دوست صادق هملت درتاریخ، ادبیات جهان از شمارچهره های مانده گار و نمونه دوستی و صداقت بحساب میآید.

سایر سیماهای ایجابی:

در داستان فرهاد وشیرین افزون برآنهاییکه نام بردیم چندین چهرهء ایجابی دیگرنیزوجود دارد هرکدام این چهره ها درزمینه تکمیل سوژه داستان و مسایلی که در ان مطرح شده است نقش معین و مشخص رابدوش گرفته و بها ی بدیعی و هنری داستان را افزایش میدهند، خاقان، وزیر ملك آرا، بهرام، سهیلای دانشمند و امثالهم از همین قماش اشخاص و افراد اند.

در داستان نظامی سیمای به نام خاقان وجود ندارد، امیر خسرو دهلوی فرهاد را فرزند خاقان چین میسازد ودر مورد خاقان زمانی سخن میراند که از زبان فرهاد سرگذشتش را به شیرین بیان میدارد. فرهاد به هنر معماری دلچسپی پیدامینماید. خاقان چین به شهزاده فرهاد این پیشه رامناسب نمیداند و او رامنع میکند فرهاد به رسم اعتراض قلمرو پدرش را ترک گفته و در پایان کاربه ارمنستان میرود، ولی در داستان نوایی خاقان ازشمار چهر های مهم به حساب میآید، و درتمام وقایع که در داستان آمده وظیفه مهم را بدوش میگیرد، خاقان بگونهء حکمران عادل و معرفتپرور وپدرمشفق و مهربان مجسم میشود، او ازناحیه مال و ملك و شان و شوکت کمی و کاستی ندارد، لیکن بدون فرزند است. در آخر صاحب فرزند می شود و به وطن و مردمش توی و تماشاها نشان داده ازخراج سه ساله، که ازمردم میگرفت صرف نظرمیکند

آلیب کشور ایلی نینگ احتیاجین
بغشلاب ایلگا اوچ ییل لیگ خراجین

او به تربیهء همه جانبهء فرهاد اهمیت و بها ی فراوان میدهد، برای خرسندی نور چشمییش قصرها میسازد حتی تاج و تختش را به او تکلیف میکند همراه با این او اگر از یکطرف در زنده گی ولیعهد مملکت را تعین نماید از جانب دیگر میکوشد خود را از نگرانی و تشویش و غم و غصه به دور نگهدارد، خاقان فرهاد را به سوی عدالت و ادارهء امور مملکت بامشوره مردم بازمیخواند:

نی کیم ایل نینگ صلاحیدیر آنی قیل
مینینگ بو دور صلاحیم، ایمدی سین بیل

سخنان عاقلانه و مؤدبانه فرهاد به خاقان مقبول میافتد، او روی جلوس فرزندش بر تخت سلطنت پا فشاری زیاد نمیکند، خاقان فرهاد را به کشور، دانشمندان به یونان میبرد وفرزندش را به مصلحت ومشوره حکیمان آنجا به کارمیگمارد.

نوایی با ایجاد سیمای خاقان فکر و غایه و باور شاه عادل و معرفتپرور را به میان میکشد و به اینترتیب به سلطان حسین میرزا بایقرا و فرزندانش که بر سر تاج وتخت با پدر در جنگ بودند پند و نصیحت میدهد.

بهرام درداستان بگونه رمز و سمبول عدالت ظاهر میشود. او شخص عدالتخواه مردانه و بهادر است، و دوست دوران کودکیش فرهاد را هیچگاه ازیاد نمیبرد، در جستجوی وی به ارمنستان میرود، مرگ فرهاد و شیرین او را سخت متآثیر میکند، بهرام وظیفه آزادی ارمنستان را بعهده میگیرد، او شیرویه را به شکست مواجه مینماید، جایهای را که در ارمنستان به اثر هجوم وی و یران شده بود دوباره آباد میکند، صلح وآرامی و بهروزی را دوباره به مملکت بر میگرداند. باید گفت که چهرهء بهرام برای پایه دادن داستان به روحیه خوشبینانه به کار گرفته شده و مقصد اصلی نوایی از ایجاد چهره بهرام هم در داستان فرهاد و شیرین همین امر بوده است.

یکی از چهره های ایجابی دیگر داستان فرهاد و شیرین نوایی سهیلای دانشمند بوده که پنجصد سال عمر میکند او غار نشین و سقراط زمانه خویش میباشد، این سیما که بگونه افسانوی به طرز فانتیزی در داستان مجسم شده در وجود وی حقایق و مقصد مهم نهفته است. چون نوایی به علم و دانش ارزش زیاد قایل بوده و به نیرو و قدرت آن بها ی فراوان میدهد.(۱)به باور او حل مشکلات و

۱- رجوع شود به بها ی که نوایی به اولوغ بیک میرزا میدهد.

گرههای گوناگون حیاتی بدون وجود دانشمندان امکان پذیرنیست، سیاستمداران دولتمردان و رهبران دولت باید در هر مسله ازآنها صلاح و مشوره بگیرند و باید به دانش انسان اتکاء داشته باشند، سهیلا هم از شمار همین گونه دانشمندان میباشد او به فرهاد و خاقان که جهت مشوره و صلاح نزدش آمده اند کلید آینده را میسپارد و تحت رهنماییهای وی فرهاد طلسم اسکندر رامیکشاید و اژدها رامیکشد و اهریمن را شکست میدهد و دوباره به چین برگشته و در آیینه شیرین و آینده خویش را به تماشا میگیرد.

چهره های سلبی:

درداستان فرهاد و شیرین بین نیکی و بدی معرفت و جهالت، قهرمانی و بزدلی، راستی و منافقت، عدالت و بی عدالتی، انسانیت و رزالت مبارزهء پیگیر وبی امان و سخت در جریان است.

نوایی که نیروی نیکی و صفات نیك اندیشی را در سیماهای فرهاد و شیرین، مهین بانو و شاه پور به تصویر بسته است نیروی بدی و اوصاف سیاه کاری را نیز در سیماهای خسرو، شیرویه، بزرگ امید و دیگر چهره های سلبی به تصویرمیگیرد. این سیماها با هرگونه نیکی و خصایل نیك پنداری و فضایل واقعی انسانی و مقاصد عالی و برین وی دشمنی سرسختانه میورزند و در راهء تامین منافع شخصی شان از اجرای هیچگونه قباحت و رزالت روگردان نمی باشند. ظلم و استبداد آنها مناطق آباد را به ویرانی میکشد در جاییکه پای ایشان برسد صلح و سلم جایش را به جنگ و ستیزه میدهد داراییهای مملکت به تاراج و یغما میرود، سرهای بیگناهان بریده میشود نوایی در وجود چهره های سلبی مثل خسرو، شیرویه وبزرگ امید کرکتر فیودالان و مرتجعین و استثمار گران زمانش را به تصویر گرفته استبداد و زور گوییهای ایشان را به نکوهش و افشاء میگیرد. بویژه بهم تازیهای حکمرانان تیموری هرات را بر سر تاج و تخت بگونه سخت محکوم و تقبیح میدارد. فساد اخلاقی، خرابی وضع معیشتی شاهان وشهزاده گان تیموری جهالت و نادانی ایشان رامورد انتقاد قرار می دهد از این جهت این سیماها از اهمیت ریالیستیك بر خوردار بوده و درشناسایی وضع زنده گی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی، سدهء پانزدهم میلادی کمك فراوان مینماید. گذشته از آن اینها سیماهای تیپیك سدهء پانزدهم میلادی نیزمیباشند.

خسرو:

خسرو شاه خود بین، خود نگر، مستبد، ظالم جاهل و نادان بوده تمام کارکردهای او به سوی تاراج و غارت دارائیهای مردم و افزایش ثروت و دارائیهایش و عیاشی و لاوبالی متوجه است. او آوازهٔ زیبایی شیرین را شنیده عاشق غیابی وی میشود با بهانه ازدواج با او در صدد تصرف ارمنستان و غارت و یغمای همه داشته های مردم آندیار میبرآید. سخنان فرهاد در باب وی دراینجا سخت مقبول میافتد «خسرو واژه عشق را هم از دیگران شنیده است.»

این شاه، به اصطلاح عاشق میخواهدنیات شومش را به زور سلاح و سرنیزه در صحنه عمل پیاده نماید. چون میبیند که با نیروی اسلحه نمیتواند آرزوهای پلیدش راعلمی نماید ازراه مکر و حیله پیش میآید. خسرو که به مردم ایران جبر وستم زیاد میدارد در ارمنستان نیز این شیوه را به درجه آخر میرساند بسیاری از مناطق آباد آنرابه ویرانه مبدل میکند، بسیاری ازمردم بیگناه را از دم تیغ میگذراند و با وجود تبهکاریهایش این فرمان روایی مستبد به نیت اهریمنی و شیطانیش نمیرسد این نیروی سیاه کار درپایان به دست نیروی سیاه کار دیگری دومی یعنی فرزندش شیرویه به هلاکت می رسد.

بدینگونه تصویر سیمای خسرو به صفت چهره سلبی و نیروی بدی نه تنها به ماهیت ریالیستی داستان را غنا میبخشد بلکه اهمیت علمی آنرا بالا میبرد. زیرا نوایی در وجود سیمایی خسرو حکمرانان نظام فیودالی ازجمله از بسیار جهات جوانب سلبی حکمرانان تیموری هرات را بگونه سخت و بیرحمانه مورد انتقاد قرارمیدهد.

شیرویه (قباد دوم):

شیرویه در بی انصافی، رزالت و جهالت از پدرش خسرو کمی ندارد، او عنصر نمك حرام، خود بین کرسی دوست بدخلق و ناراست است. شیرویه زیر نقاب عشق به شیرین (البته در وجود آن عشق واقعی موجود نبوده) پدرش را به قتل میرساند مقصدش از اینکاررسیدن به تاج و تخت پدرش و تصرف ارمنستان است. اما او به مرامش نمیرسد. تاب دفاع عادلانه و حمله های پیگیرانه بهرام را نیآورده منهزم میشود و در پایان شرمنده و خجل باز میگردد.

پدر کش پادشاهی را نشاید
اگر شاید به جز ششماه نپاید

اهمیت دهی نوایی به نزاع فاجعوی که بین خسرو و شیرویه به میان میآید، البته بی چیز نیست، اینگونه جنگها درعصریکه نوایی به سرمیبرد نیز ویژه آنزمان بود. (مانند نزاعهای که بین سلطان حسین میرزابایقرا و فرزندانش بوقوع میپوست).

نوایی بهم تازیهای شاه و شهزاده گان تیموری رانکوهش میکند ایشان رابسوی خصایل و فضایل عالی وبرین انسانی دوستی و محبت اتحاد و اتفاق وحدت و یکپارچه گی فرا میخواند خسرو در اطرافش اشخاص عیار، هوشیار و زرنگ ولی قلابی و خاین زیادی را جمع آوری نموده بود. وزیر وی بزرگ امید مکار و پیره زن تبهکار دیو صفت از همین شمارانـد. (۱)

گرچه در داستان قهرمان ایجابی همانند فرهاد و شیرین به دست چهره های سلبی که تحت حمایت خسرو قرار دارند و با مکر و حیل و زور زر و ظلم و جبر به هلاکت رسانیده میشوند. مگر نوایی به پیروزی عدالت ایمان و باور کامل دارد و داستان را با روحیهء خوشبینانه یعنی با ناکامی و شکست شیرویه و بر قراری عدالت وآرامی و آسوده حالی وصلح و امنیت در ارمنستان خاتمه میبخشد.

ویژه گیهای هنری و بدیعی داستان فرهاد و شیرین:

فرهاد و شیرین نوایی داستانیست حماسی، قهرمان اصیلیش فرهاد است، سرگذشت فرهاد وزنده گی و مبارزاتش اساس داستان را میسازد. فرهاد منبع همه واقعات و رخداد های داستانست و همینگونه نقطهء آغاز داستان نیز شخص وی میباشد. تمام حوادث درگیریهابر خوردها و تصادمها یا در اطراف همین سیمای ایجابی میچرخند و یا به نحوی از انحا به او ارتباط پیدامیکنند به این ترتیب ساختار وسوژه اثر او رو به تعمیم و گسترش مینهد. در اصل داستان با وقایع عادی زنده گی میآغازد؛ خاقان که بی فرزند است صاحب پسرمیشود، به او فرهاد نام مینهد. نوایی با ایضاح واژه فرهاد درمورد صفات قهرمان داستان و راههای مبارزاتش اینکونه اشاره میکند:

۱- درداستان نوایی آنکه به وسیله بویانیدن گل فرهاد رابیهوش می سازد مرد مکار است و آنکه با اوازه، دروغ مرگ شیرین را پخش میکند زن مکاره است که بوسیله آن فرهاد خود رابه هلاکت میرساند نوایی این سیماهارادر داستانش ارائه کرده است و در سناریوی که از آن ساخته اند به این هر دو نام یا سمین گذاشته شده است.

جمالیدین کورونکاچ فرشاهی
بوفر دین یا رودی مه تا به ماهی
قویوب یوز همت و اقبال و دولت
همول فرسایه سیدین تاپتی زینت
بوجو هرلارغه چون اسناد تاپتی
مرکب ایلاگاچ فرهاد تاپتی...
انگا فرزانه فرهاد اسم قویدی
حروفی مآخذین بیش قسم قویدی
فراق و رشك و هجرو آه ایلا درد
بیرار حرف ابتدأ دین ایلابان فرد (۱)

خوانندهء که از روزگار کودکی و نو نهالی فرهاد همسان قهرمانهای افسانه ها با پهلوانی و نیرو و قوت خارق العاده فهم و ادراك و ذکاوت و فراست فراوان فرهاد آشنایی دارد باخواندن واژه های فراق، رشك، هجر و آه و درد و پیوند آن با نام فرهاد به سر گذشتهایش بیشتر ازپیش دلچسپی پیدا میکند از سر نوشت قهرمان دوستداشتنی خویش نگران میشود. نوایی خواننده را به یك باره گی وارد دنیایی وقایع و رخدادهای زنده گیش نمیکند. فرهاد میخواند، هنرمیآموزد ولی غمگین است، اندوه و غمهایش روز تا روزبیشی میگیرد قصرهای پدرش تکلیف تاج و تخت ازطرف پدرش به وی مال و ثروت زر و سیم هنگفت گذشته از همه قدرت و اقتدار هیچ یکی نمیتواند غبارغم را از گونه هایش بزداید. فرهاد به ارمانش و آنچه که پیشتر یاد آور شدیم میکوشد و آنرا آرزو مینماید گرچه کوششهای او در اول نتیجه نمیدهد مگر سر انجام روزی درخزینه پدرش به نوشته، که روی آینه معجزه آمیز حك شده است برمیخورد با خواندن آن بیدرنگ سوی یونانستان براه میافتد اژدها و اهریمن را منهزم میکند طلسم اسکندر را می شکند دوباره به مملکتش بر می گردد در آیینهء که طلسم آن باز شده است جوان معجزه ساز (فرهاد) خود و دوشیزه زیبا (شیرین) و کسانیرا مشاهده مینماید که دل کوه و صخره ها را کنده به بستن آب درنهرمشغول اند او دلباخته و عاشق شیرین میشود گرهء داستان از همین جا میآغازد، ماهیت ریالیستیك سیما فرهاد

۱- دراین برش واژه فرهاد بدو گونه به ایضاح گرفته شده است «ف» واژه فرهاد از فرشاهی «ه» آن از همت و «الف» از اقبال «د» از دولت گرفته شده و واژه فرهاد از آنهامرکب شده است. همینکونه واژه فرهاد از مجموعه حروف نخست کلمه فراق «ف» از رشك «ر» از هجر «ه» و از آه «الف» و از درد «د» نیز مرکب میگردد.

بدینگونه در داستان عمومیت میپذیرد.بدین ترتیب فرهاد قهرمانی میشود که علیه نیروهای اهریمنی افسانوی مثل اژدها مبارزه میکند. درکوه و بیابان باعرق ریزی فراوان انهار و حوضها راحفرمیکند و آب را به مردم میرساند و به قهرمانی مبدل میگردد که برضد شاه مستبد و نادان وجاهلی مثل خسرو مردانه وارمبارزه مینماید. در داستان واقعات و حوادث و رخدادهای نو به نو و مبارزات گوناگون پیدامیگردد در صحنه واقعات و رخدادها سیماهای جدید ظاهرمیگردند، این حوادث درسیمای فرهاد و شاه پور، فرهاد و شیرین، فرهاد و مهین بانو، فرهاد و خسرو، فرهاد و بهرام، شیرین و مهین بانو، شیرین و فرهاد، شیرین و خسرو، مهین بانو و شیرین، مهین بانو و فرهاد، خسرو و شیرین مهین‌بانو و خسرو، خسرو و شیرین، خسرو و مهین بانو، خسرو و فرهاد، خسرو و شیرویه، شیرویه و خسرو، شیرویه و شیرین، شیرویه و بهرام در پرده ساختار داستان عمومیت میپذیرد. تمام این پرده های ساختارداستان با همدیگر رابطه عضوی داشته، ساختارکلی و عمومی داستان را به وجود میآورند، هریکی از ابواب داستان که درمجموع، (۵۳) باب است یکی از حلقات مهم همین ساختارراتشکیل میدهند.

چهره های ایجابی تحت رهبری فرهاد و چهره های سلبی زیر اداره‌ء خسرو چگونه گی مبارزه با دوست و دشمن و بدی و نیکی رانه تنها تمثیل میکنند بلکه گره های داستان را نیز تشکیل می دهند، نقطه‌ء اوج این اختلافات درعین حال نقطه‌ءاوج این داستان را مناظره‌ء خسرو با فرهاد تشکیل میدهد. فرهاد و شیرین به هلاکت میرسند مگرگره‌ء داستان با غلبه معنوی آنها و شکست شیرویه ازجانب بهرام و شاه پور و استقرار عدالته‌و صلح و آرامی درسرزمین ارمنستان باز میشود.

در داستان فرهاد و شیرین ما به برشها، سرآغازها، خلاصه ها و خاتمه های غنایی وعشقی بسیار نیزبرمیخوریم. این پارچه های غنایی به مضمون واقعه و یا حادثه خلاصه فکری و غایوی میآفریند شاعر خودش مناسبتش را با قهرمانان حالات روانی و درونی خواسته ها و آرزوهای ایشان به بیان میگیرد و واقعات و حوادث را با همدیگر گره میزند.

نوایی چهره ها را بگونه کامل وبه یکباره گی نمایان نمیکند بر سیماهای فرهاد و شیرین درمیان انبوه حوادث مبارزات و برخورد و تصادمات امتحان آزمونها رنگ آبدیده گی و پخته گی و صلابت و درخشش میزنند اینکاردرمرحله نخست به سیمای قهرمان اصلی داستان فرهاد رابطه پیدا میکند،

هر یکی ازچهره ها با جهات مشخص عندی جهانبینی و مقصد و مرامها و مناسبات شان با افراد و اشخاص، خلق و اطوار و قیافهء خارجیشان بگونه کامل و روشن ظاهر میشوند.

فرهاد با غیرت ومردانه گی، هنرمندی ابتکارجرئت، صمیمیت اراده استوار و مستحکم و همینگونه معنویات خلل ناپذیر و سیمای خارجی ایجابی و شیرین با زیبایی بینظیر و اخلاق حمیده و پسندیده صداقت، عفت و عصمت، قطعیت و لطافتش و همینسان دیگر چهره های ایجابی با همه خصایل و فضایل نیکو و ویژه گیهایشان مجسم شده و طرف توجه خواننده قرارمیگیرند. لیکن چهره های سلبی با صفات مذموم و قبیح مثل ظلم و استبداد، جهالت ونادانی، خود بینی و خود نکری، مکاره گی و فریبکاری و غیره ...جهات سلبی شان نفرت وانزجار و غضب خواننده را برخویش میانگیزند.

سیمایی نمونه و کریه خارجی و بیرونی خسرو ظلم و بیداد و ستم و استبداد او را بیشتر نمایان مینماید. چهره های آفریده نوایی با حالات درونی و روحی نیزدر برابر دیده گان خواننده مجسم میشوند. در این زمینه به ویژه حالت فرهاد در حال تماشای شیرین در آیینه، نامهء پر از غصه و درد شیرین به فرهاد و امثالهم میتواند نمونه یی روشنی باشد در این باب در اینجا حادثه کوچکی رامیآوریم تا کفته خویشرا بر کرسی بنشانیم:

مهین بانو هنکامیکه به پاس تلاش و کوششهای معجز اسایی فرهاد از روی روا داری دُر و لعلهای فراوان رابرسر او نثارمینماید ولی عدم حضور شیرین درمجلس این امر را بر فرهاد کران ومشکل میکند از اینرو دُر و لعلهای وی کویا در حکم سنکهای اند که بر سر فرهاد باران میشوند:

انینک هر کامیغه ایلاب نثاری
ساچیب باشیغه نقد بیشماری
سینوق باشیغه بولماق لعل و دُرپاش
کورونوب هجرا راياقـقان کبی تاش...

نوایی به زبان قهرمانان نیز ارزش و بها ی بسیار میدهد خصوصیتهای خاصی که در زبان قهرمانان است. در شناسایی و روشنکری قیافه معنوی آنان کمك فراوان میکند بکونه مثال در اینجا مناظره فرهاد را با خسرو بیاد میآوریم

چنانکه کفتیم اکر اسلوب بیان وتفهیم فرهاد باور ها پندارهای اورا بکونه روشن نمودار ساخته و ازقاطیعت و اراده مستحکم و خلل ناپذیر و مردانه کی، دانایی و بزرکواریش کواهی دهد اسلوب افاده خسرو به ویژه سخنان فرمان کویا

و خصمانه و دغدغه آمیزش از عجز و ناتوانی فکرش و نادانی و جهالت و غرور تکبر و شکست و انهزامش حکایت میدارد. همینگونه ازنامه‌که شیرین عنوانی فرهاد مینویسد نیات نیکش را نسبت به محبوبش، شفقت ومهربانی مروت و رواداری و صمیمیت و صداقتش را بگونه روشن میتوانیم مشاهده نماییم.

نوایی هنرمند ماهر تصویر بدیعی است او نه تنها درترسیم مناظر زیبا دسترس کامل دارد بلکه در تصویر مناظر گوناگون زنده گی و طبیعت چون نقاش چیره دست و ماهر کارمیکند. در اینجا بر سبیل مثال پارچهء را باهم میخوانیم که درستایش فصل زمستان گفته شده است:

ساوردی چو شجر برگینی صرصر
سو نینگ سیمابینی دَی قیلدی مرمر
هوا داغی بولوت دین کییدی سنجاب
بولوت داغی هوا گا ساچدی سیماب
دَی اوستا دی نیچون کیم زرگر چین
زلال اطفال لوحین قیلدی سیمین
بولوت دین کیم تامیب هرقطرهء سو
برو دتدین یاغیب عالم گاانجو...

«باد صرصر برگ درختان را پرپر کرد، دَی آبروان چون سیماب را به یخ (مرمر) مبدل ساخت، فضا از ابر لباس سنجاب درتن کرد، ابر در فضا سنجاب را پاشید زمستان چون استاد هنرمند زرگرچین لوح اطفال زلال را نقره گون نمود، هر قطرهء آبیکه ازابر جدا میگردد از برودت چون مروارید غلطان بر سرعالم نثار میشود».

سخنور درمواردیکه نیاز به تصویر احساس میشود ازفانتیزم بدیعی کار میگیرد، از ایجادیات گفتاری مردم و تصاویر بدیعی که در آنها وجود دارد الهام میگیرد. بگونه مثال مبارزه فرهاد با اژدها و شکست اهریمن، باز کردن طلسم اسکندر مبارزه با دزدان دریایی و دیگران از نقطهء نظر تصویر بدیعی باافسانه ها و حکایتهای مردم نهایت درجه نزدیکی و مشابهت پیدامیکنند. منظره قصرها، بستن نهرو حوض در سنگزارها جنگ فرهاد با خسرو و سایر حوادث و رخدادها هم از شمارتصاویر بدیعی بوده که در پیش چشم خواننده مناظر زنده و دل انگیز رامجسم ومصور میسازد.

نوایی با استفاده ازاسلوب صنایع بدیع مثل تضاد... سهل ممتنع، تجنیس،

تشبیه، استعاره، مبالغه و مجاز و نمونه های گوناگون و مقبول را میآفریند. او بسیاری اوقات چند صنایع بدیع و لفظی را در یک سیما ویک منظره به کارمیگیرد و اندیشه و باورهای فلسفی، مناظر زنده گی و ایده ال رمانتیک را لباس نفیس بدیعی میپوشاند بگونه مثال:

کوزیدا سو و لیکن کونگلیدا اوُت
بولیب هر ساری باقماقدین کوزی تورت

هنگامیکه فرهاد به کندن نهر گماشته میشود با کارگران زیاد به کوه میرودچون شیرین را با خود ندارد در گاه رفتن از چشمانش اشک حسرت میریزد دردلش آتش عشق شعله میزند که بذات خود با همدیگر در تضاد میباشد و چشمش به چهارطرف حیران و نگران است گذشته ازآن در اینجا نوایی آب و آتش را که مخالف همدیگراست در برابر یکدیگرقرار میدهد واصطلاح چشم چهار شدن را به کار میگیرد که این تعبیرات حالات روانی فرهاد را بگونه مکمل بتصویر می بندد و یادر بیت زیرین که درستایش اسپ شیرین است سخنور (نوایی) اسپ ویرا به دیو و شیرین را به پری همانند میکند. نظر به افسانه های دیرین، هر کجایی که پری باشد در آنجا دیو و هر جاییکه دیو باشد در آنجا بودن پری امر طبیعی است. به اساس همین تعبیر سخنور از صنعت ادبی، لازم و ملزوم استفاده میبرد.

انگا را کب همیشه اول پر یوش
بولیب اول دیو پیکرهم پریکش

تصویر ناممکن را بگونه ممکن درصنایع بدیع ممتنع میگویند بطورمثال درمصرع دومی بیت زیرین توجه کنید که ضرب المثل (سوکیلما گان اریقدا قول یوودیم) را به کار میگیرد:

اریق کیم مزد یغه یوز گنج بیردیم
سووی کیلمای ایلیك آندین یوب ایردیم
... چو اول مهد ایچرا کیردی سرو گلرو
کورارکیم ایلتمیش مهمان نی اویقو
مینینگ دیگ اویقونی کیم کوردی جاوید
که اویغا نمای یتیب با شیفه خورشید

فرهاد میمیرد، شیرین بدیدنش میآید، شیرین سر وقامت و گل رو می بیند که مهمانش راخواب برده است فرهاد مهمان شیرین می باشد زیرااو مسافر و غریب است. (درعین زمان میگویند انسان در دنیامهمان چند روزه است) فرهاد را

گویا خواب برده است (وقتی که آفتاب به روی کسی که خوابش برده است میتابد حتمی اواز خواب بیدار میشود. مگر او طلوع آفتاب راحرارت و گرمیش را احساس نمیکند) شیرین آفتاب است که بر روی فرهاد تابیده است ولی فرهاد از آن چرابی خبر است؟ زیرا او به خواب ابدی فرو رفته است.

بدینگونه ملاحظه میکنیم که در این چهار مصرع چقدر باورعمیق فلسفی و منظرهء زنده گی و سیما های زیبا نهفته است. همینسان در بیت زیرین اینگونه مناظررا به خوبی نیز دیده میتوانیم:

یا ساب چون اول سوو دین ایلاب توهم

ینگی آی کیماسین کیرماك كا انجم

شب است، هوا تیره و تار باران میبارد پس از بارنده گی هوا روشن و صاف میشود، ستاره گان و ماهء از نو نمایان میشوند، آسمان گویا به اوقیانوسی بی پایانی میماند که ستاره گان ازخطر غرق شدن دراندیشه شده ازماه کشتی ساخته میخواهند از آن خطر خویش را نجات بخشند. (ماه نو به کشتی همانند است).

شجر گر بولسا طاووسی باغی

نیدین طاو وسدیگ اولدی ایاغی؟

مگر انگلاب اوزیگا اویقو چاغین

پری ایچرا او غرلاب بیرایاغین

درستایش درخت باغ است؛ او باشاخ و برگ قیافهء ظاهری خویش به طاووس میماند، اگر طاووس نباشد چرا تنهء آن به پای طاووس میماند مگر طاووس دو پای دارد و تنه درخت یکپای، طاووس هنگام خواب یك پایش رادرمیان پرهایش پنهان میکند، تنه درخت به همین وضع مشابه است.

کیتورد یلار، بوخنگ باده پیمای

روان میندی شفق گلگونیدا آی

در چگونه گی سوار شدن شیرین بر گلگون است دربیت زیر شیرین به ماه و شفق بر اسپ شیرین (گلگون) تشبیه شده است:

کیسیب هر تیشه سی قیلغاچ خراشی

فلك فیْلی یوکیدیك پاره تاشی

هرپاره سنگی که فرهاد با تیشه خویش ازکوه جدامیکند به بارفیل فلك تشبیه شده است.

انینگد یگ تیشه دان سکراب اوشاق تاش
که ناظر بیریغاچدین قاچوروب باش

خلاصه اینگونه مثالها رامیتوانیم دراینجا بسیار بیاوریم برای درازی کلام از آن صرف نظرمیشود.

نوایی داستان فرهاد و شیرین را همسان داستان نظامی گنجوی و امیرخسرو دهلوی در وزن عروضی هزج مسدس مخذوف «مفاعیلن، مفاعیلن فعولن» سروده است.

وریتنهای فولکلوری داستان فرهاد و شیرین

قصهء فرهاد وشیرین ازشمار آثاریست که درمیان مردم بگونه گسترده انتشار پذیرفته است از این اثر وریتنهای بگونه افسانه، روایت، قصه و داستان نیزموجود میباشند. گرچه این آثار ازجهت سوژه وساختار با همدیگر درفرق میباشند ولی ازنظرمضمون فکر و غایه باهمدیگربسیارنزدیک اند. مبارزه برای تأمین آب و آرامی و اسوده حالی مردم و سیری وفراوانی درمملکت صداقت و صمیمیت ماهیت اساسی فکر و غایه وریتنهای فرهاد و شیرین رامیسازند در بسیاری از وقایع ورخدادها فرهاد، هنرمند مبتکر و خلاق و زحمتکش برضد خسرو ظالم و مستبد عیار و مکار قرار میگیرد.

و اینکه این وریتنها چه وقت به وجود آمده اند و تا کدام اندازه دارای دیرینه و پیشینه می باشند، پیدا کردن آن کاربسیار دشوار ومشکل است، همین قدر میدانیم که داستان فرهاد و شیرین از شمار آثاریست که درمیان سده های متمادی در بین مردم سینه به سینه از نسلی به نسلی دیگرانتقال یافته و تکامل پذیرفته است. یکی از وریتنهای دیرین این داستان در سده دوازدهم وسیزدهم میلادی به دیو قلعه که در قراقوم مرکزی بنا یافته است پیوند میگیرد (۱) همینگونه علاوه بر آن بسیار مناطق دیگر نیز بنام فرهاد و شیرین یاد میشوند. چنانچه درآستان بیك آباد وادی شیرین سای، و کوه فرهاد و چاهء خسرو همینسان دراستان شیرآباد، دخمهء شیرین و در آستان بایسون دهکدهء بی بی شیرین و دیگران هر کدام با آثار بدیعی در پیوند میباشد. در بسیاری ازاینها موضوع مبارزه برای بر آورده ساختن آب از سیر دریا و آمو دریا به بیابانهای اطراف حکایت میشود. (۲)

۱- در ولسوالی بهارك ولایت بدخشان هم مواضع به نام فرهاد و شیرین نیزوجود دارد. مترجم
۲- رجوع شود به اثر قیشلاق خوارزم از س.پ تولستوف مسکو ۱۹۴۸ میلادی

قراریکه در یکی از افسانه های اوزبیکها آمده است فرهاد فرزند شخصی بی بضاعتی بوده از پدرش پس از مرگ صرف یك کتمن و یك صندوق به وی به میراث میماند. وقتی فرهاد پس از در گذشت پدر، صندوق را باز میکند در آن آیینه یی را میابد وقتی به آن مینگرد دختر زیبا روی را در آن به تماشا مینشیند. بادیدن وی از هوش میرود و برزمین میافتد رفیقش شاه پور به سرش رسیده اورابه هوش میآورد. فرهاد و شاه پور برای پیداکردن این دوشیزه زیبا روی وطناز بهراه میافتند.، آنها پس از راه پیمایی زیاد به بیك آباد میرسند، بیك آباد دهکدهء خرابهء بوده است، میبینند اهالی آن با مشقت وزحمت زیاد برای آوردن اب از سیر دریا در بیابان به کندن نهرمشغول اند فرهاد کتمانی راکه از پدرش به یادگار دارد بدست گرفته داخل کارزار میشود. از خویشتن معجزه ها و کارهای فوق العاده نشان میدهد، آوازهء فرهاد به گلچهره حکمران بیك آباد و خواهرزاده اش شیرین میرسد. آنان فرهاد را به نزد خود می خوانند و فرهاد آنچه را که در آیینه دیده است به چشم و سر ملاحظه مینماید و به افتخار فرهاد ضیافتی راترتیب میدهد.

خسرو شاه ایران که وصف حسن و جمال بیحد شیرین را شنیده است از او خواستگاری مینماید، گلچره خورد سن بودن شیرین رابهانه میآورد و به وی جواب رد میدهد، خسرو درغضب شده به بیك اباد لشکر میکشد، ولی سنگپاره هاییکه از دم تیشه فرهاد درگاه کندن کوه به هر طرف پاشان میشود اسباب شکست لشکر خسرو را فراهم آورده و خطر هجوم ویرا از فرا راهش برمیدارد و در همین وقت با مشوره و زیرش حیلهء به کار بسته و شرطی درمیان میگذارد که اگر کسی به دشت میرزاچول آبرا بکشد شیرین از آن او میگردد فرهاد کار را با شور و شوق و ذوق تمام میآغازد خسرو بادیدن این وضع شبانه تمام صحن دشت میرزا چول را بوریا فرش میکند، بوریا به اثر بادتاب خورده به جلا میافتد و بیننده را بگمان موجودیت آب میاندازد، شیرین با ملاحظه اینکار مجبوراً تن به تکلیف خسرو میگذارد، ولی پس ازآنکه صبح میشود شیرین به اشتباه خویش پی برده با چشمان گریان به سوی فرهاد میرود و فرهاد که مکر خسرو را شنیده است او هم نیزبه طرف شیرین به راه می افتد در میان ایشان سیر دریا (دریای سیحون) حایل میشود، عاشق ومعشوق در دو کناردریا حیران و سرگردان میمانند درهمین موقع فرهاد دست خویش را به طرف شیریز درازمیکند، و به کوه مبدل میگردند، اشکی که از چشمان شیرین میچکد

به وادی مبدل میشود پس از این واقعه مردم آن کوه را به کوه فرهاد و وادی را به وادی شیرین یا (شیرین سای) یاد کرده اند.

مضمون سایر قصه های مردم اوزبیك که درهمین ارتباط آفریده شده اند نیز با داشته های این وریئنت مشابه است. اما در پایان همهء اینهافرهاد که ازحیله خسرو اطلاع حاصل میکند خویشتن را به هلاکت میرساند (۱) و شیرین هم تاب فراق او رانیاورد خود را میکشد. درمیان مردم علاوه ازآنچه که گفته آمدیم نیز افسانه ها، داستانهاو قصه های و وریئنتهای دیگر این داستان نیز موجود میباشد. نام فرهاد و شیرین را در دوبیتی ها و سروده های آواز خوانان نیز بگونه گسترده ملاحظه کرده میتوانیم. تمام اینها دلالت بر چگونه گی وسعت و گسترش قصه فرهاد و شیرین درمیان مردم حکایت دارد.

نوایی در آفرینش داستان فرهاد وشیرین بادرنظر داشت داستانهای از این قماش از اسلافش قناعت نمیکند بلکه به اثار تاریخی که در همین پیوند وجود دارد به ویژه به ادبیات شفاهی و گفتاری مردم نیزارزش و اهمیت زیاد میدهد. نوایی ادبیات گفتاری مردم را چون اوقیانوس بی پایان پراز دُر ومروارید های غلطان میداند:

بیراوکیم بیز چمندا سیر ایردی
نیچاکیم گل آچیلغان کوردی تیردی
همول بیردا ایماس گل ایستا ماك خوب
بوبستان صحنیدا گل کوپ چمن کوپ
که بو بحرایچراکیم پایان 'نگا یوق
یتیشماك قعریغه امکان انگایوق
نی عالی قدر دُر لارقالغان ایرمیش
یتیشکان ایل نیچا دُر آلغان ایرمیش
که چون مین زاربی سرمایه یتیم
تیریب بو دلبرباغه زیورایتیم

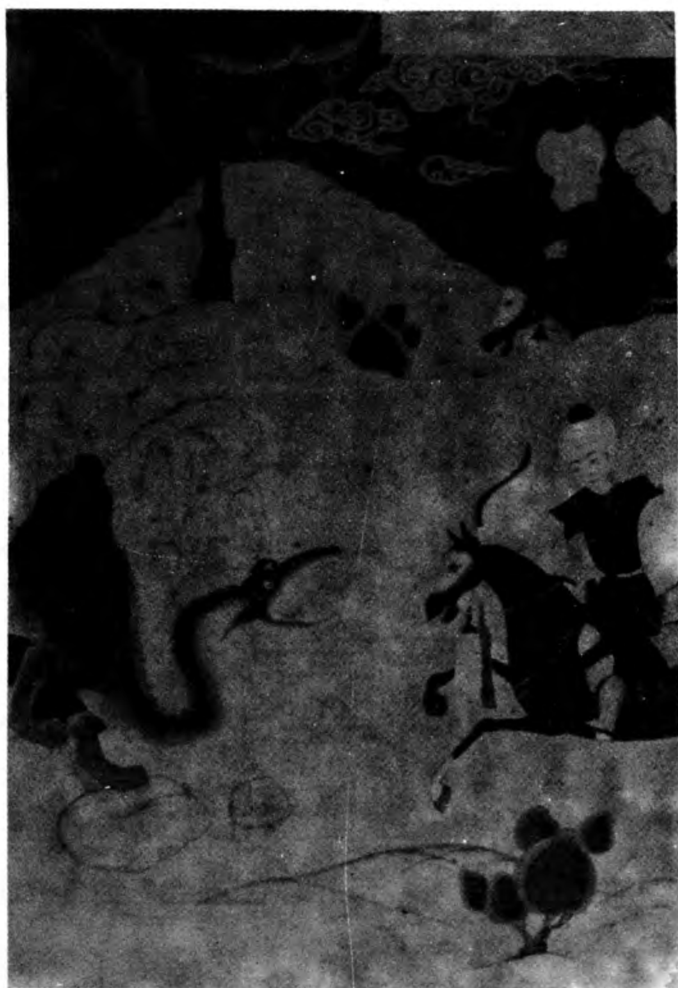
۱-درمیان ترکان آذر و دیگرمردمان وریئنتهای گوناگون قصهء فرهاد و شیرین نیزوجود دارد. در پایانهای سده نزدهم و اوایل سده بیستم میلادی وریئنتهای فرهاد شیرین از جانب کوشکیو و یچ.ن. لایپونووا، ن.والنیسکی و دیگران نوشته وثبت شده است. در وریئنت ن. والنیسکی قصه فرهاد و شیرین بگونه بدیعی و تازه پایان میبابد و انطوریست که ترکستان به روسیه میپیوندد و به میرزا چول آب کشیده میشود فرهاد و شیرین زنده شده از قبر برخاسته همدیگررادر آغوش میگیرند به اینگونه آب و دوستی نه تنها به میرزا چول بلکه به فرهاد و شیرین که مرده بودند هم حیات دوباره میبخشد البته این ارزو دیرینه مردم بوده است ووریئنتهای گوناگون قصه فرهاد و شیرین از طرف نظرمحمد ایگم نظروف درسال ۱۹۳۹ میلادی ، م. افضلوف در سال ۱۹٤٤ میلادی و علویه مزینه درسال ۱۹٤٥ میلادی و دیگران هم ضبط شده است از شمار ایشان داستان فاضل یولداش اوغلی در سال ۱۹٦۸ میلادی به نشرمیرسد.

اینکه نوایی در آفرینش داستان فرهاد و شیرین از کدام یکی از ورینتهای که از این داستان در میان مردم موجود است سود جسته بما روشن نیست. چیزیکه دراین زمینه بما معلوم و آشکاراست همانا مایه گیری وسیع وی از ایجادیات هنری و بدیعی و گفتاری مردم است. همراه با این سخنور بزرگ نوایی در ادبیات شفاهی مردم تاثیر ثمربخش به جامیگذارد، یك سلسله حکایات و افسانه ها و داستانها وقصه ها به اساس داستان فرهاد و شیرین نوایی درمیان مردم عرض وجود میکند ما دربالا شباهت روشنی را که درمیان قصه، های خلق اوزبیك و همینگونه آذر و داستان نوایی وجود داشت اشنایی پیداکردیم. فاضل یولداش اوغلی به اساس داستان نوایی ورینت فولکلوری داستان فرهاد و شیرین را ایجاد میکند، در این ورینت همسان بسیاری از آثار مردم فرهاد و شیرین به هلاکت نمیرسند بلکه به مراد ومقصد شان واصل میگردند.

ازداستان فرهاد و شیرین علاوه بروورینتهای فوق الذکر ورینتهای دستنویس و خطی و کتابی نیزوجود دارد. عمر باقی در سده نزدهم میلادی داستان منثور فرهاد و شیرین را ایجاد می کند سخنور دیکر بنام محزون نیز درسده، نزدهم این قصه را مینویسد، همینگونه میرمخدوم نیزنثرخمسه بینظیر، یعنی بیان منثور خمسه نوایی راتدوین میکند و به نشرمیسپارد.

(تاشکند ۱۹۰۸ میلادی)





جنگ با اژدها (میناتوری از داستان فرهاد و شیرین)

مین خسته که بورقمنی چیکتیم
تحریری او چون قلمنی چیکتیم
یازماقته بو عشق جاویدانه
مقصود وم ایماس ایدی فسانه
مضمونیغه بولدی روح میلی
افسانه ایدی انینگ طفیلی
لیکن چو رقم غه کیلدی مضمون
افسانه انگا لباس موزون
گر نکته لاری جهاننی توتدی
غوغا لاری انس و جاننی توتدی
چون فارسی ایردی نکته شوقی
آزراق ایدی اندا تُرکی ذوقی
مین ترکچه باشلابان روایت
قیلدیم بو فسانه نی حکایت
کیم شهرتی چون جهانغه تولغای
ترکی ایلی داغی بهره آلغای
نیچون که بو کون جهاندا اتراک
کوپتور خوشطبع و صاف ادراک

(مثنوی لیلی مجنون نوایی)

لیلی و مجنون

چگونه گی تاریخ داستان لیلی و مجنون:

لیلی و مجنون در ادبیات جهان از شمار داستانهای غم انگیزو درد آوریست که درمورد عشق دو دلداده به میان آمده است. این داستان پر غصهء تراژیدی از جانب دهها تن از قلمبدستان، ایجاد گران و سخنوران برای بار بار به کار گرفته شده و درمیان مردمان منطقهء ما به گونهء گسترده و وسیع پخش ونشر گردیده است.

داستان لیلی و مجنون دارای تاریخ دیرین و پیشینهء دور و دراز است، ریشه های آن را قراریکه یکی از مستشرقان تاکید می دارد (۱) به نیمهء دوم سدهء هفتم میلادی میرسد. نظر به معلومات جداگانهء که در متون عربها آمده مجنون شخصی تاریخی بوده ومربوط به قبیله بنی عامرمیباشد.

نام اصلی وی قیس بن ملوح یا قیس بن معاد است. (۲) بهر صورت قیس به دوشیزهءبه نام لیلی بنت سعد که ازهم قبیله هایش است دل میبندد (۳) در عشقش اشعار جاویدانه حزن آور و درد ناک میسراید. این امر رامیتوان از جمله درکتاب الشعر و الشعرای ابن قتیبه (متوفی ۸۸۹ میلادی مطابق ۲۷٦ هـ ق) دریافت. برخی دیگر ازمنابع این موضوع را رد میکنند بگونه مثال ازدانشمندان عرب عوان بن حکیم الکلبی (متوفی ۷٦٤ میلادی مطابق ۱٤۷ هـ ق) و مؤرخ عرب هشام الکلبی (متوفی ۸۱۹ میلادی مطابق ۲۰٤ هـ ق) هر دو روی تاریخی بودن سیمای مجنون

۱- ی. یو. کرچکوفسکی قصهء لیلی و مجنون و ادبیات عرب علیشیرنوایی مجموعهء مقالات نشریات اکادمی علوم شوروی (سابقه) م ل ۱۹٤۹ میلادی.

۲-.در بعضی ازمنابع و سرچشمه ها اسمش مهدی بن معاد البحتوری بن الجعدو امثالهم نشانداده شده است

۳- نظر به بعضی اگاهیها لیلی نیزاز شمار چهره های تاریخی بوده و قرار روایت سخنور و اندیشه گر بزرگ حکیم ناصر خسرو بلخی در سدهء یازدهم میلادی درسفرنامه خویش درگاهیکه او در عربستان بوده در نزدیکی طایف مرده ویرانه های دهکدهء را که لیلی بنت سعد در ان میزیسته است برو ی نشان داده اند

مشکوك بوده میگویند: «مجنون سیمایی تاریخی نیست و اسمی است مجازی که به او داده شده است. سروده های منسوب به وی اصلاً ازخود وی نبوده به جوانی مربوط است که به تبار بنی اُمیه (اموی) متعلق میباشد، که به دختر یکی از نزدیکان خویش دل میبندد و برای محرم نگهداشتن نامش در سروده هایش مجنون تخلص میکرده است.

بدین گونه میبینیم که برمسله چگونه گی سیمای مجنون و تاریخی بودنش داوریهای ناهمگون وجود دارد و تا هنوز نظر ثابت در زمینه که مورد قبول همه گان باشد به میان نیامده است.

بهر حال پس از نیمه- دوم سده، هفتم میلادی در اشعار عرب سروده های عشقی متاثیر کننده به گونه فراوان به تخلص مجنون عرض وجود میکند این نوع سروده ها با گذشت زمانه ها بیش تراز پیش بیشی میگیرند و درمجموعه ها و جنگهای شعری راه مییابند. دراینجا یك مسله را فراموش نباید کرد که تمام اشعاریکه درآنها تخلص مجنون راه یافته است متعلق به یك مجنون نمیباشد. ازاندیشه گران عرب الجاحظ (سده، نهم میلادی) وابن المعتز (متوفی ۹۰۸ میلادی مطابق ۲۹۸ هـ ق) بر این باور اند: که مردم تمام اشعاریرا که در پیوند به اسم لیلی سروده شده است به مجنون نسبت داده اند.

در سده، دوازدهم میلادی شخصی بنام ابوبکرالوالیبی اشعار منسوب به قلم مجنون رابه شکل دیوان درمیآورد و برآن شرحها مینویسد و به ویژه سروده هایی را که بر اساس سوژه روایتهای موجود در این زمینه به میان آمده اند وارد دیوانش می سازد. بدینگونه همانطوریکه تاریخی بودن شخصیت مجنون قابل مناظره میباشد اشعاریکه به نام مجنون نسبت داده شده اند قابل بحث ومناظره نیز میباشند.

بهر صورت به اساس همین سروده ها درباب مجنون روایات رو به پیدایش مینهند به ویژه در سده، هشتم میلادی این روایات اگراندك باشند درسده، نهم میلادی بگونه هر چه تمام تر فزونی میگیرند و در سده، دهم میلادی نام مجنون و روایاتی که در موردش وجود دارد و سروده هاییکه به وی منسوب است نه فقط در عربستان بلکه خارج ازمرزهای آن درشرق نزدیك و دیگر بلاد اسلامی به ویژه ممالك شرقمیانه بگونه وسیع شهرت حاصل میکند به کتب گوناگون و اشعار شعرا راه مییابد. روایاتی که تا زمان ما رسیده است اکثر آ نه فقط بیانگر حوادث و رخدادهای ناهمگون و پیچیده هستند بلکه بطور پیکیر فاقد سوژه و ساختار کامل نیز میباشند.

اگر اشعاریکه در باب مجنون وجود دارد باعث پیدا شدن روایات گوناگون در مورد وی شده باشند باید اینرا بپذیریم که این روایات در ادبیات کتبی و نوشتاری، در بارهء عشق لیلی و مجنون زمینه تصویر های نخستین و تصور و تخیل آغازین را نیز مهیا نموده اند.

در باب داستان لیلی و مجنون برای بار نخست در سال ۱۱۸۰ میلادی مطابق ۵۷۶ هـ ق سخنور بزرگ آذر تبار دری گوی نظامی گنجوی سخنستانی میآراید چون سخن وی از جهت هنر بدیعی و فکرش نهایت بلند است با قلم وی داستان لیلی و مجنون به یك اثر هنری عالی مبدل میشود نظامی داستان لیلی و مجنون را شامل داستانهای خمسه خویش یا (پنج گنج) میکند و به این ترتیب ایندا‌ستان در دایرهء خمسه نویسی برای سده های زیاد باقی میماند.

نظامی کار آفرینش داستان لیلی و مجنون رامحدود به روایات عربها نمیکند او قصه لیلی و مجنون را به زمانش نزدیك میسازد و عرف و عادات پسندیده و سنتهای میمون جامعه یراکه در آن میزیست و حقوق انسانی افراد و آزادیهای آنها را محترم شمرده به ویژه از حقوق طبقه نسوان که بگونه ظالمانه زیرپا میشد و هیچگونه حقی به زنان و دوشیزه گان در عهد وی داده نمیشد به طور قاطع پشتیبانی نموده و کسانیرا به آنان به دیده انسان نمی نگریستند مورد نکوهش و انتقادسخت قرار میدهد و با تصویر سر گذشت تلخ لیلی و مجنون و سر نوشت فاجعه آمیز این دو دلدادهء بیقرار از همه چیز گذشته علیه جبر و ستم که به آنان در روزگارش میرفت به نکوهش مینشیند.

نظامی به قصهء لیلی و مجنون جان تازه میبخشد، داستان منظوم او به زودی به شهرت وبلند آوازه گی میرسد. در سدهء دوازدهم سخنوران دیگر به تقلید از وی داستانها میآفرینند. (مگر بسیاری از این داستانها تاهنوز در پرده کتمان باقی مانده و بدست ما قرار نگرفته است).

با کار نظامی بزرگ داستان لیلی و مجنون در خمسه نویسی راه مییابد پسانتراز نظامی سخنور سترگ دری گوی شبه قاره هند امیر خسرو دهلوی به پیروی و تقلید ازوی به کار خمسه نگاری میپرازد و داستان لیلی و مجنون را در سالهای ۱۲۹۸ - ۱۲۹۹ میلادی میآفریند البته با دگرگونیها و تفاوت اندك، مضمون، ساختار و فکر و غایه کار او را اساس قرار میدهد و از جمله حادثه نکاح دختر نوفل را به مجنون میتوان از شمار این تغییرات به شمار آورد (گرچه مجنون ظاهراً به رای پدرش احترام میگذارد و به این پیوند تن در میدهد؛ ولی غایبانه

سحرگاهان عروس را در حجله تنها گذاشته میرود) از لیلی و مجنون در بیابان حیوانات درنده و روئیدنیها نیز به حمایت برمیخیزند و این وضع به تاثیر ناکی آن نیز می افزاید آنها شبهای ظلمانی رابابیداری تام به سر میبرند و به انبوه حوادث و رخدادها تاثیر ایجابی میگذارند و باایجاد داستان لیلی و مجنون از طرف امیر خسرو دهلوی داستان لیلی و مجنون بگونه هر چه تامتر شهرت مییابد.

لیلی و مجنون خامهء نوایی:

در تکامل تدریجی داستان لیلی و مجنون داستان منظوم نوایی حادثهء تازه را به وجود میآورد. نوایی در کارش افزون بر روایات عربها، داستان نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی و اشرف مراغه یی را در نظر میگیرد. (داستان منظوم لیلی و مجنون اشرف تا هنوز بدسترس ما نیست). نوایی زمانیکه به ایجاد داستان لیلی و مجنون میپردازد البته نمیتواند از سنت ادبی زمانش صرف نظر نماید. دربرابر نوایی وظیفه استفاده ایجادی از سنت معمول ادبی دوران و دادن جواب لازم به خواست و نیاز دورانش قرار دارد. اندر این باب ازنوایی در خاتمه داستان چنین میخوانیم.

مین خسته که بور قمنی چیکتیم
تحریری او چون قلمنی چیکتیم
یازماقته بو عشق جاویدانه
مقصودوم ایماس ایدی فسانه
مضمونیغه بولدی روح میلی
افسانه ایدی انینگ طفیلی
لیکن چو رقم غه کیلدی مضمون
افسانه انگا لباس موزون...
گر نکته لاری جهاننی توتدی
غوغا لاری انس و جاننی توتدی (۱)
چون فارسی ایردی نکته شوقی
آزراق ایدی اندا ترکی ذوقی...

۱- نوایی درمورد نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی نظرش را به بیان میگیرد

مـــین تورکـــچـــه با شـــلابان روایت
قـــیلدیم بو فـــســـانه نی حکایت
کیم شهرتی جون جهانغه تولغای
ترك ایلی داغی بهـــره آلغـــای
نیـچـون که بوکـون جهـاندا اتراك
کوپتور خوش طبع وصاف ادراك

در ابیات بالایین نوایی به دومسله زمانش انگشت میگذارد، یکی افسانه و دیگرمضمون. نوایی به قالب و شکل و درونمایهء اثر تماس میگیرد، او به موضوع و ماهیت درونی اثر وزبانش اهمیت بیشتر میدهد، گر چه نوایی درداستانش ازافسانه ها و روایتهای که درمورد لیلی و مجنون وجود دارد مایه میگیرد لیکن مقصدش از آن در داستان بیان افسانه نیست بلکه هدفش ازاینکار بیان مضمون اساسی آرمانی و فکری و غایوی است، افسانه شکل و یا قالب و یا لباس مضمون آن میباشد. مسایل مهم مربوط به زمان حیات نوایی مضمون وماهیت اصلی اثر را تشکیل می دهد. اگر به داستان از این نقطهء نظر نگاه شود رخداد های که در داستان به وقوع میپیوندد عموماً به زمانه های بسیار دور و به صحراهای عرب ارتباط میگیرد. باوجود اینکه اینداستان به اساس سنتهای ادبی وقت ایجاد شده است در بلند بردن ماهیت اثر بگونه رمانتیك كمك فراوان میکند. داستان لیلی و مجنون ازنقطهء نظر ماهیت، (آلام و رنجها و سر نوشت فاجعوی و همینگونه مظالم جامعه وقت) بازمان نظامی رابطه عضوی پیدامیکند

جامعه ییکه نوایی در آن میزیست زمینه را برای تامین حقوق انسانی محدود ساخته بود و قانون و نورمهای ظالمانه و عرف و عادات ناپسندید در آن حکمروایی میکرد، انسان از نظرویژه گیهای انسانیش ارزیابی نمیگردید، به اساس نسل و نسب، حسب و مرتبت مال و ملك و ثروت و دارایی به بررسی و ارزشیابی گرفته میشد به ویژه وضع زنان و دوشیزه گان و سر نوشت ایشان، نهایت ناگوار و مدحش بود، اشراف و اعیان و فرزندانشان انسان زحمتکش را در شمار انسان نمیدانستند دوشیزه گان پیش ازآنکه به شوهر برسند اگراز طرف والدین به کنیزی نمی رسیدند و پسانها نیز که به شوهر میرسیدند سر نوشت بدتراز آنرا استقبال میکردند و همینگونه دختران جوان در بدل قلیین (۱) در عقد مردانیکه چندین زن داشتند در آورده میشد ند و بر سر انباق میافتادند زنان از حقوق کار

۱- قلیین مبلغی که پدر دختر در بدل شیربها از داماد اخذ میکنند اکثر شکل ظالمانه دارد.

و فراگیری علم و دانش بی بهره بودند وظیفه کنیزی و خدمه گی هم بدوش ایشان قرارداشت همه اینکارها درچهار چوب و محدوده، خانه صورت میپذیرفت همه در پرده حجاب و فرجی و برقع و چادری محصور بودند. نکاح به خواست منکو حین انجام نمیافت به میل و رضای خود والدین دختران خویشرا به هر کس که لازم میدانستند و دلشان میخواست میدادند. بدینگونه دوشیزه گان پیش از آنکه بشگفند در غنچه گی پرپر میشدند،

سخنور بااستعداد بلخ رابعه بلخی رابه جرم عشق با بیکتاش که برده وی بود. برادرش حارث در حمام انداخته زنده کبابش میکند، همچنان فاجعه شاد ملك باخلیل میرزا نیز از همین گونه مناظر وحشت آور است که مو را بر اندام انسان راست میکند شرح ماجرا از این قرار است:

یکی از نواسه های امیرتیمور کورگان بنام خلیل میرزا دلباخته و عاشق شاد ملك دختر یکی از اهل کسبه سمرقند میگردد، امیر تیمور کورگان به عشق این دو دلداده اهمیت نمیدهد، شاد ملك در وصف خلیل میرزا غزلهای حزن انگیزمیسراید. خلیل میرزا درتعبید به هلاکت میرسد. شاد ملك هم بر سر قبر او آمده بافرو بردن خنجر به قلبش خود رانیز به هلاکت میرساند، بدینگونه فاجعه شاد ملك رانمیتوانیم فاجعه لیلی سده، پانزدهم میلادی به شمار آوریم؟

در اینجا باید گفت که نوایی داستان لیلی و مجنون رابه اساس شرایط زنده گی زمانش میآفریند و با ایجاد داستان فاجعوی لیلی و مجنون علیه قوانین و نورمهای غیر عادلانه زمانش قیام میکند. این قیام نوایی در واقع برای حمایت و پشتیبانی از انسان و حقوق و آزادیها و عشق صمیمی و پاکش میباشد.

نوایی بدینگونه با بلند کردن صدای رسایش در داستان لیلی و مجنون در پی سعادت و بهروزی شخصی و خانواده گی افراد میشود، وقتی نوایی داستان لیلی و مجنون را می نویسد غرض تکمیل ماهیت وساختارش و بعد و عمق بخشیدن فاجعه و روشن کردنش تلاش میورزد. در سوژه، کرکترها و چهره ها و ساختار داستان یك سلسله تغییرات و نو آوریهای زیاد و لازمی را وارد مینماید.

نوایی درنامه، لیلی و مجنون موضوع همصنفی بودن، پیدایش محبت میان لیلی ومجنون را با تصویر مناظر ریالیستی بگونه منطقی بیان داشته و آنرا غنا میبخشد، اوبه حالات درونی وروانی قهرمانان بها ی زیاد میدهد و با شمول حادثه، تنهارفتن مجنون به صحراو اطمینان وی به آنچه که درخواب دیده است و مناظر وحشت آور مثل قرار گرفتن مجنون زیر سنگباران طنعه ها دربیان

روشنگری حالات روانی او بگونه روشن موفق میگردد او سیمای لیلی را تا اندازهء تکامل داده بگونه فعال به کار میاندازد، بطور مثال لیلی پیش از آنکه به ابن سلام برسد خنجر آلوده به زهر را برای قتلش آماده نموده سوگند وفاداری به مجنون را تا دم مرگ و عشق وی میخورد.

گر چه نوایی همسان داستان لیلی ومجنون امیر خسرو دهلوی حادثه عقد دختر نوفل به مجنون رادرداستانش داخل میکند ولی او این رخداد را بگونه دیگر آورده و در پی بلند بردن بهای بدیعی و فکری و غایوی داستانش میبرآید، در داستان نوایی دختر نوفل از جوانی که او را دوست دارد جدا شده است.

سر نوشت لیلی و مجنون با هم مشابهت تام دارد، مجنون دختر نوفل راترك داده به جستجوی لیلی به راه میافتد، لیلی نیزابن سلام را که به بیماری خفقان مصاب شده است ترك گفته در صدد پیداکردن مجنون میرود و مجنون که عروس را ترك داده و لیلی که داماد را گذاشته است در بیابان با هم رو برو میگردند.

نوایی در داستانش سیمای زید یکی از هم قبیله های لیلی را نیزمیآفریند.(۱) علاوه از آن نوایی در داستان لیلی و مجنون دگرگونیها و نو آوریهای زیاد نیزوارد میکند، او مناظر زنده گی اجتماعی مردم مراسم و عرف و عادات گوناگون آنانرا ازنقطهء نظر مردم سده پانزدهم میلادی به تصویرمی گیرد. درمناظر کوچك از جایهای که خودش نیز در آنهاحضوربه هم رسانیده است سود میجوید. بگونه مثال دریکی از همین مناظر آبدیده لیلی را به دریای جیحون (دریا آمو) تشبیه میکند. تمام اینها ازتازه گی و واقعی بودن و اصالت داستان لیلی و مجنون نوایی نه تنها گواهی میدهد بلکه بر بلندی بهاء ی بدیعی و هنری و هویت ملی داستان دلیل بزرگ میباشد.

به این ترتیب داستان لیلی و مجنون نوایی تا درجه زبان منظوم برداشته میشود. گرچه ازروایات و افسانه هاییکه در پیوند به لیلی و مجنون وجود دارد و همینگونه ازداستان های لیلی و مجنون نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی ترکان و به ویژه اوزبیکان ... تا اندازه آگاهیهای داشتند؛ اما ازاینکه بر اکثریت مردم امکان بهره مندی ازآن میسر نبوده برای آفرینش چنین داستانی به زبان ترکان نیاز شدید احساس میشد، بنا بر خواست زمان ضرورت فرهنگی مردم آن وقت بالش ادبیات اوزبیکی و ترقی و شگوفایی روند زبان ادبی اوزبیکی نوایی

۱- درنسخهءیکه ازآثر نظامی درسده،،های پسین دستنویسی شده است سیمای زید نیز به نظرمیرسد. این امر به یاور ی. ا. بیرتلس از جانب کاتبان پسانها وارد داستان شده است.

دست به ایجاد این داستان به زبان ترکی چغتایی-اوزبیکی امروزی مییازد. به این اساس اگر سخنوران پیش از نوایی در سروده هایشان سیمای لیلی و مجنون و سر گذشت تراژیدی ایشانرا مجسم نموده و با تلمیحات رنگین و دلنشین غنا بخشیده باشند، نوایی برای بار نخست به زبان ترکی چغتایی-اوزبیکی امروزی از داستان لیلی و مجنون اثرمستقل وجدیدی و کاملی میآفریند.

بدینگونه نوایی هدف بزرگ حیاتی و فرهنگی یعنی مضمون زنده گی و مسله زبان را که در برابر ش قرار دارد باموفقیت حل میکند و در تکامل تاریخی داستان لیلی و مجنون مرحله جدید را با دست گرامی و مبارکش میآغازد.

سیمای لیلی و مجنون:

داستان لیلی و مجنون در برگیرنده مجادله و مبارزه دو گروه کرکترهاییست که بر ضد یکدیگر قرار میگیرند و دارای دو طرز تفکر و باور از هم متفاوت و ضد میباشند و داستان بر پایه برخورد و تصادم ایشان استوار است.

در این داستان میان عشق وحرص، قناعت و آزمندی صداقت ومنافقت، باناموس و بی حمیتی، خودبینی و فروتنی، مهربانی و بیمهری، زور گویی و عجز، عدالت و بیعدالتی و نیکی و بدی قباحت و عالجنابی مبارزه سخت صورت میگیرد، این مبارزه درموضوع عشق و سرنوشت تراژیدی لیلی و مجنون درسیماهای ایجابی و کرکترهای سلبی و حرکات تیپیک و فعالیتهای آنها مجسم میشود.

قیس "مجنون":

قیس قهرمان اصلی داستان است؛ او عاشق صمیمی، سخنور با استعداد و انسان بزرگوار طبیعت و عالیجناب بوده قوانین و نورمهای بیمعنی وعرف و عادات خرافی راکه بر پایهء مناسبات استثماری بناءیافته است و اشخاص مغرور و زور گوی و خود بینی و ازخویشتن راضی مثل پدر لیلی بر سر او مصیبتها و رنجهای بیشمار و دشواریهای فراوان را وارد آورده آنرا محکوم به مرگ فاجعه گون مینمایند. ولی مرگ درد آور و رقت برانگیز قیس شکست معنوی ویرا ببارنمیآورد زیرااو علیه همه ضابطه ها و نورمهای و رسم و رواجهای ناپسند زمانش به مبارزه بر خاسته به اشخاص خود بین و خود نگر و زور گوی و مغرور

مثل پدر لیلی گردن اطاعت نمینهد واز عشق پاکش نمیگذرد. مرگ قیس در واقع صدای اعتراضی است که دربرابر شرایط و مناسبات اجتماعی آنوقت که زمینه چنین فاجعه را ببار آورده بود بلند میشود.

در داستان قهرمان اصلی با تولد قیس پا به صحنهء عمل میگذارد حوادثی که تا دم مرگ بر سرش میآید یکی پی دیگرحکایت میشود. قیس فرزند یکی ازرهبران قبایل قدیمی عرب است، او ازدوران کودکی نه فقط با حسن و جمال بلکه با عقل و فراست سرشارش نیزمردم را مفتونش میسازد. در سنین چهار و پنجساله گی او به مکتب میرود، ازنگاه شوق و ذوق تمام که به خواندن و آموختن دارد و همینگونه ذکاوت و قابلیت و استعدادش از سایر همقطارانش یك سرو گردن بلندی میکند.

بدینترتیب در اندك زمان بگونه انسان آگاه و بیدارزمانش تبارز میباید. دوران کودکی قیس ما را به فکر روزگار کودکی فرهاد میاندازد؛ مگر کار کرد های بعدی شان ازهمدیگر به کلی از ریشه درتفاوت میباشد. نوایی ازفرهاد بگونه هنرمند ایجادگر، قهرمان مبتکر، پهلوان جنگاور و مبارزوصف نموده همه آرزو و امید و باورش را در سیمای او مجسم میکند ولی در داستان لیلی ومجنون او به گونه دیگر مقصدش را با تراژیدی لیلی و مجنون گره زده و عواملی را که آزادیهای انسان و حقوق مسلم او رامحدود ساخته و به فضایل عالی و برین مثل عشق و وفاداری و صفا و صداقت او لطمه میزند طرف انتقاد و نکوهش قرار میدهد. این عوامل البته ناشی ازمناسبات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی فرسودهء جامعه هاییست که بر پایه استثمار استواراست. مثل عرف و عادات خرافی و نورمها و قوانین غیر عادلانه و ظالمانه حاکم بر وقت و غیره که راه عملی شد اندیشه های انسانی و اسلامی او و خواسته های معقول و مسلم زنان ومردان آنزمان را میبست.

بنا بر این او سیمای قیس را بگونه کلی به شکل دیگر در داستان لیلی و مجنون تبارز میدهد، تمام زنده گی و هست و بود قیس و کار کردهایش وقف لیلی میشود، همراه با عشق کمال میباید در راه عشق انواع جبر و ستم و عذاب و درد را متحمل میشود و بالاخره درهمین راه بگونه متاثیر کننده و درد آور جان خویشرا از دست میدهد.

قیس به لیلی به یار دبستانی خویش که وقتی همقطارش درمکتب بود و دختر رهبر قبیله یی که بزرگتر ازقبیله یی که او به آن منسوب بود عاشق

میشود.قیس و لیلی باهم ازهر جهت عاشق و معشوق مناسب اند، لیکن ایشان اسرار دلشان را نسبت به عرف و عادات ورسم و رواجهای ناپسندیده ومناسبات فرتوت که درجامعه شان وجود دارد پنهان میدارند، آنگونه که نوایی گفته است:

بولغای ایکی سیغه خوف جان هم
بولغای تلف ایکی ناتوان هم

افشای این راز جان هر دو را درمعرض خطر قرار میدهد ولی از آنجاییکه عشق را نمیشود پنهان کرد و عشق عقل و هوش مجنون را زایل و تاب و توانش را به تحلیل میگیرد، مجنون برای رسیدن به وصال لیلی با ذرایع ممکنه به تلاش میافتد. نام لیلی لحظهء اززبانش نمیافتد، کسانی که از فراست و فهم و عقل و دانش بهره،کافی دارند به خواست و نیاز انسانی مجنون پی میبردند و از دیدن وضع وی، اندوه گین می شوند و برای رساندنش به مقصد دست کمک و معاونت و یاری مادی و معنوی بسویش دراز میکنند، مگر کسانیکه ازنعمت عشق بی بهره اند و در سینه بجای دل سنگ دارند به حال قیس میخندند او رامجنون (دیوانه) خطاب میکنند.

لیلی! لیلی دیبان چیکیب اون
ایل دیب: مجنون دور، اوشبو مجنون

پدر لیلی که از فضایل قیس آگاهی قبلی دارد در ابتدا از وضع او متأثیر میشود و چنین وصفش میکند

... عقلی کامل، کلامی معقول
بارایردی منگاهم اسر و مقبول

... و اما پس از آنکه ازعشق قیس نسبت به دخترش لیلی پی میبرد وضعش به کلی دگرگون میشود، غضبش جوش میخورد و از دادن دخترش به پسر سالار قبیله یی که از قبیله یی وی کوچکتر و آوازه اش همه جا راگرفته است عارش میآید. او از آوازهء عشق قیس به دخترش بد میبرد و به این ترتیب برسر عاشق ومعشوق بیچاره انواع ستم و بیداد را روا میدارد او لیلی را از مکتب منع میکند در چهار چوب و محدودهء خانه محبوسش میسازد. بپای قیس زنجیر میزنند اما هیچ یکی از این تدبیرها و ستمها این دو دلدادهء از جان گذشته را نمیتواند به شکست مواجه نماید.

لیلی در محدودهء خانه درعشق قیس از چشمانش خون میریزد، قیس زنجیر را شکسته به بیابان میرود و در آنجا درعشق لیلی و خیالش به زنده گی میپردازد.

دیدی کــــه ایا حکیم دانا
هر حکم دا حـــاکم توانا
عشق ایچرا بوکون مینی شکسته
کیلمیش مین اسیر پای بسته
هررگ تنیم ایچـرا عـشق بندی
جان رشته سی عشق نینگ کمندی
تـار بدنـیم ارابـوغـــون لار
هم عـشق طنابیـدین توگـون لار
مملو انینگ اوتی بیـرلا جـانیم
جانیم نی که مغز استـخوانیم
بوعشق اوتی کیم بیان قیلورمین
مهلك غـمینی عـیان قیلورمین
دیمان که مینی طربغه خاص ایت
یاخود غم عشق دین خلاص ایت
دیر مین که منگابو اوت نی هردم
افـزون قـیل و قـیلمـه ذره‌ء کم

(لیلی و مجنون نوایی)

پدر مهربان مجنون که از پدر لیلی درزمینه مروتی نمی بیند برای رهایی و نجاتش از عقوبت عشق او رابه زیارت کعبه میبرد؛ لیکن این کار هم به حال او کارگر نمیافتد و آتش عشق او تیز ترمیشود.

قیس در گاه زیات کعبه اینگونه به زاری مینشیند:

... بوعشق اوتی کیم بیان قیلورمن
مهلك غمینی عیان قیلورمن
دیمان که مینی طربغه خاص ایت
یاخود غم عشقدین خلاص ایت
دیرمن که منگا بواوت نی هر دم ...
افزون قیل و قیلما ذره یی کم
بو ینوم اوزا عینین ایلاگیل طوق
شینین قیل ایچیمگا شعلهء شوق
قافین منگا ایلاکوه اندوه
کونگلوم گاغمینی کوه تا کوه
اوچ نقطه سینی شراره ایلا
ایکی سینی ایکی خارا ایلا
دیر لار مینگا عشق نی اونوتقیل
لیلی غمیدین کناره توتقیل
آللّه، آللّه بونی سوز اولغای
اول قومغه تنگری عذر قولغای
آن سیزمینی بیردم ایتماموجود
بود وم نی قیل آ نسیز اولسانابود

بدینگونه باز داشتن قیس ازراه عشق کاریست دشوار، عشق زنده گی اوست حتی بر تراز حیاتش میباشد دراوج طعنه ها و سنگباران دشمن برای قیس فقط یکراه باقی میماند. بریدن تارالفت و محبت از انسانها و حتی رو نهادن به صحرا و بیابان، او با وحوش و طیور خوو انس میگیرد و دوست میشود و بدینگونه قیس زورگویان زمانش را که درنده و وحشی تراز وحشیان و جنگلیان هستند درنده تر و بدترمیداند. این اعتراض وی است علیه استبداد نظام حاکم بر آنوقت و نفرین و لعنت وی است بر همه کاستیها ونابرابریها، خرافات موهومات آن زمان گر چه این طعنه ها عذاب و عقوبت ها اضطراب و نگرانیها به حالت روحی قیس طبعاً

تاثیرسؤ و سلبی میگذارد ولی او فضایل نیکو واوصاف حمیده و پسندیده‌ء یی را که دارد هیچوقت ازدست نمیدهد او بر عشقش پایدار صادق و وفادار میماند شفقت ومهربانیهایش نسبت به مردم روز بروز زیاد شده استعداد سخنوری وی باگذشت زمان تکامل میپذیرد.

لیلی غـــمـــیـــدین قـــیـلیب تفکر
یوزبیت و غـــزل دیب اویلاکـــیم دُر
هم قـــافـــیـــه سی انینگ صـــفـــاتی
هـم بـرچـا ردیـفـی آنـیـنـگ آتـی
اول نـظـم اَیلاکـــــیم توزوب نـوایـی
ســـالیب اولوس ایجـــراهای هایی
پژمـــرده غـــه جـــان مـــلاصق ایلاب
افـــســـرده نی زار و عـــاشق ایلاب

قیس بااین فضایلش باور و اعتقاد نوفل را بخود جلب میکند. پس از آنکه امکان پیوند لیلی با قیس به نظر نمیرسد به فکر فرزند خوانی و عقد دخترش با او میشود. گر چه قیس مجبوراً به رای پدر و نوفل تن درمیدهد مگر در پی رهایی ازاین دشواری نیزمیگردد. گذشته ازآن از بخت بدش دختر نوفل عاشق جوان دیگری بوده با او سرو خو نمیکند. دختر نوفل که از عشق قیس به لیلی و مشکلات و دشواریهای فراوان فرا راه‌ء وی آگاهی دارد نسبت به او اینگونه بیان میدارد:

چون کشور عشق نینگ شهی سین
عشق اهلی اوتی نینگ آگهی سین

بهرحال قیس تا آخر بگونه عاشق و دلباخته لیلی میماند و جز او کسی دیگری را نمیخواهد بلکه برای همیشه صادق و وفادار به عشق وی است. بدینترتیب اسرار عشقش رانسبت به لیلی بگونه روشن بیان مینماید سخنان قیس اگر از یکطرف او را از چنگال مشکلات و دشواری ها نجات داده و مسرور بسازد از جانب دیگر برای او روزگار وصال لیلی را زنده ساخته وبر حال دختران عاشق و جوانان دلباخته مفتون مثل او رنج و آلام و تاثر را برمیانگیزد. قیس به دختر نوفل سعادت و بهروزی آرزو میکند و او را بر صداقت هر چه بیشتربه عشقش باز میخواند و ازوی پوزش می طلبد، قیس از عواقب بد که برسر لیلی آمده است از عقد جبری لیلی باابن سلام به خوبی آگاهی دارد، از این رو طبعاً آنچه را که به خود نمی پسندد به دیگران نیز روا دار نمیشود. بنابران او ازلیلی نه

فقط آزرده نمیشود و ازوی گله هم نمیکند بلکه در نامه ییکه عنوانی لیلی مینویسد در صدد دلجویی و تسلی او نیزمیبرآید قیس حتی در حالات مدهوشی نیز لیلی را فراموش نمیکند مرگ هم او را از لیلی جدا ساخته نمیتواند، سر انجام محیط اختناق آور آنوقت لیلی و مجنون را به مرك محکوم میکند نعش این دو دلداده صادق و وفادار هم که در زنده گی نمیتوانند به آرزوهای انسانی شان برسند در یك تابوت قرارمیگیرد و به اینسان به دیارجاویدانه گان میشتابند:

بیرنعش قه سالدیلار ایکاونی
جان سیز کیلین و اولیک کیاونی
کیردی ایکی جسم بیرکفن غه
یوق یوق ایکی روح بیربدن غه

لیلی:

لیلی باسیمای ظاهری و دنیا معنوی خلق و اطوار و کرکترش دختریست بینهایت زیبا، باوجودیکه او در خانواده‌ء ثروتمند بزرگ شده است به هواوهوس و عیش و عشرت دوستی توجه یی ندارد ازشماردوشیزه گان هرزه گرد و بیکاره و هردم خیال نیست، به زنده گی خوشبین است با آرزوها و آرمانهای نکو به آن مینگرد با جرئت و غیرت میآموزد دانشهای زمانش را فرا میگیرد، لیلی با دانستنیهایش نسبت به همقطاران از نظر سویه در درجه بلند تر قرار میگیرد. او انسان را از دیدگاه نسل و نسب حسب ومرتبت، قوم و قبیله مال و ثروت ارزیابی نمیکند، بلکه معیار آدمیت درنزد او فضایل وویژه گیهای خوب انسان است. او به مظلومان مهربانی وشفقت دارد و بربیچاره گان در جستجوی چاره و درمان است.

لیلی محبوبیست وفادارو صادق و عشق دنیای معنویش را بگونه هر چه تمامترغنا میبخشد او نه تنها باحیاتش بلکه بافکر و باورهایش، عقل و ذکاوتش نیز با قیس در پیوند است او عشق را همدم و ندیم زنده گی و عمرش میشمارد.

ظلم و استبداد پدرش دولت و ثروت و مال و ملك و جلال و جبروت ابن سلام و شان و شوکت وی روی مناسباتش با قیس هیچگونه تغیری وارد کرده نمیتواند. او مرگ رابه زنده گی که به قیمت تندهی با این سلام تمام میشود بهتر میشمارد.

لیلی دوشیزه‌ء مظلوم و رنجدیده است عنان اختیارش بدست خودش نیست، شرایط حاکم بر وقت او را ازهمه حقوق انسانی محروم ساخته است. لیلی میبایست چون دختران دیگر زمانش از همه آرزو آرمانهایش بگذرد و از او امر

والدینش بیچون و چرا اطاعت نماید و به ابن سلام برسد و در محدوده خانه محبوس بماند؛ مگر لیلی به این حالت رقت بار و رنج آورقناعت نمیکند، علیه همه نورمها و قواعد و عرف و عادات ناباب و ناپسند زمانش به مبارزه بر میخیزد. در شرایطی که لیلی میزیست عشق ورزی به دوشیزه گان جرم شمرده میشد، آنان از این حقوق انسانی به کلی محروم بودند فقط دوست داشتن ایشان ممکن بود مگر لیلی به قیس عشق میورزد، او پاسخگویی به عشق جوان عاقل، ذکی و بااستعداد و مؤدب همانند خودش را وظیفه انسانی خود میشمارد. خواست دلش او را به اینسو میخواند با این همه او باید عشقش راپنهان نگهدارد با همه کس درد دلش راگفته نمی تواند لیلی درد دلش رابا مادر مهربان و دایهء دلسوزش در میان مینهد زیراکه ایشان همجنس اویند، زنده گی ایشان هم درمشقت کمتر از تکلیف لیلی نمیباشد. مادر و دایهء او هم ازشمارمظلومه ها اند از دست آنهاهم هیچ کاری ساخته نیست، لیلی این را میداند، لیکن برای او بیتفاوت است باید آنچه که در دل دارد خالی کند. انسان باید با انسان درد دل نماید، قصه هایش رابازبگوید لیلی فقط ازهمین امکان درزنده گی استفاده میبرد. گر چه زنده گی بر قیس دشواراست اما برلیلی دشوار تر، قیس مرد است اگر چاره را بر خویش حصربیابد دست کم میتواند به صحرا و بیابان برود و از دیدن افراد و اشخاص، وحشی و درنده و گفتارزشت و درشت ایشان دور بماند، طبیعت ومناظر زیبای آن لااقل میتواند برای لحظهء او را از جهان غم و اندوه کنار بدارد و به وی آرامش خاطرببخشد، مگر لیلی بیچاره است... او از چهاردیوارخانه بیرون رفته نمی تواند، بنا بر این او میسوزد و میسازد و درخطاب به قیس اینگونه میگوید:

... سنینگ نیچا کیم غمینگا یوق محل
چون ایرکیشی سین بو سهل ایرورسهل
هرساری اورای دیسانگ تنینگ نی
توتقوچی تیکان دورایتا کینگ نی
ایتاگ داغی پای بند ینگ ایرماس
دوری زهی هم کمند ینگ ایرماس
مسکین مینی زار پای بسته
یوق یوق که ضعیف پا شکسته
نی میل سکون نی عهد رفتار
یوزقیدی بلا ارا گرفتار

بولماق یوزالم اوییدا محبوس
بریان، ینابریان اولدی تاموس
ایر مجلس ایچرا راح ایرور زیب
خاتون کیشگا صلاح ایرور زیب

لیلی انسان بافضلیت و عالیجناب است. او با وجود تحمل اینهمه عذاب و مشقت و الم و اضطراب تنها خود را در خود نمیبیند بلکه قیس رانیز درخود میبیند درحالیکه زیر بارغم آب میشود برای رهایی قیس از زیر بار انبوه دشواریها می کوشد. اگر هیچ چیز از دستش ساخته هم نشود به واسطه سخنش به تسلی و دلداری او میپردازد. لیلی در حق قیس تا درجه یی خیر خواه است که حتی وقتی خبر عروسی او رابا دختر نوفل میگیرد افزون برآنکه آزرده نمیشود و داد و واویلا سر نمیدهد ازصمیم قلب برایش شاد باش و تهنیت گفته به وی سعادت و بهروزی آرزو میکند. لیلی درگاهء مرگ هم قیس را از یاد نمیبرد زمانیکه بامادرش برای اخرین بارو داع میکند به او توصیه رفتار مادرانه با قیس رامینماید.

فرزند دیگ ایلاب انگا اسباب
فرزند ینگ ایلا، ایلا انی همخواب

فاجعه لیلی در واقع فاجعه هزاران هزار لیلی است که حقوق و آزادیهای انسانی شان پایمال شده است. نوایی با تصویر تراژیدی سرگذشت لیلی عواملیرا که اسباب این فاجعه را مهیا نموده است، قواعد و قوانین نورمها و ضابطه های ظالمانه عرف و عادات و رسوم و آداب خرافی و موهوم را به باد نکوهش می بندد و بدینگونه در صدد حمایت از آزادیها و تامین حقوق انسانی زنان و دوشیزه گان میشود.

نوفل:

از چهره های ایجابی مهمی که به خدمت فکر و غایه بدیعی داستان و تکامل حوادث ووقایع آن گماشته می شود یکی هم نوفل است. نوفل شخصیت عالیجناب، شیرمرد، دلاور و بهادرقهرمان و مبارز و خود گذر است او مزه تلخی و شیرینی و گرمی و سردی روزگار را چشیده است. بناء بگفتهء نوایی ازشمار کسانیست که عشق را دیده و به دشت غم قدم گذاشته است.

نوفل روزگاران گذشته اش را از یاد نمیبرد ازتجارب زنده گی نتایج جداگانه و واقعبینانه بدست آورده کمک بر ستم کشان و جبر دیده گان روزگار را

به عادت همیشه گی خویش مبدل نموده است، در بیابان هنگام شکار ناگهان با قیس مواجه میشود، با هم شناسا میگردند، از فهم و ذکاوت وهنر سخنوری او نهایت خرسند میگردد، از سرگذشت درد انگیز و رنج آور وی متأثیر میشود، حس عیاری و رادمردی به نوفل اجازه نمیدهد او رادر صحرا به حالش گذاشته برود. بنابراین در صدد دلجوی و حمایت و پشتیبانی وی میبرآید. نخست در پی خواستگاری لیلی به قیس میشود، خصایل و فضایل نیکوی او را بگونه مخلصانه و بیغرضانه به پدرلیلی بازمیگوید، وقتی جواب رد میگیرد به زور متوسل میشود برای رسانیدن این دو، دلباخته جوان ولی نامراد به وصال هم تاسرحد ستیز و جنگ با پدر لیلی پیش میرود، به خواهش قیس به اختتام نبرد تن در میدهد، چارهء دیگر باقی نمیماند تصمیم به بردن قیس از نو درمیان مردم و خرسند ساختن وی به بخت نو میگیرد.

فرزند قیلای سینی اوزومگا

منت نی قویای یاروق کوزومگا

بدینگونه بعد های به فکر دامادی وفرزندی قیس میافتد اما غافل از آنکه دخترش به جوان دیگری دلباخته و به دام عشق او گرفتار گردیده است. نوفل که تنها از علاقه مفرط قیس به لیلی اگاهی دارد وقتی از اینواقعه اطلاع میابد به آن جوان و دخترش سعادت و بهروزی خواسته هر دو را به خانه بختشان میفرستد، ازقیس و خویشاوندانش معذرت میخواهد. نوایی هم بهتر از این راه نمیتوانست برگزیند. در داستان علاوه از آن چند چهرهء ایجابی دیگر نیز افریده شده است. پدر و مادرش ازشمارهمین سیماها اند.

پدر قیس ازیکسو به مردم بیچاره دلسوز و مهربان باشد از جانب دیگر پدریست عاقل و مشفق. او در قسمت پرورش و آموزش قیس هیچگونه کوتاهی نمیکند و با امیدواری تمام به آیندهء او مینگرد و به آن ارزش و اهمیت فراوان میدهد فرزندش که در آتش عشق میسوزد برای برآورده ساختن آرزو ارمان وی میکوشد. اما در برابر استبداد و ظلم و زور لاعلاج و ناتوان میماند. همینگونه مادر قیس هم زنیست، عالیجناب و مزین به زیورهای خوب انسانی. والدین قیس امید و آرزو های ویرا دیده نمیتوانند با انبوه الم و حسرت از جهان میرود. مادرلیلی و همینگونه دایهء وی زنان مهربان ومشفق اند آنان لیلی را چون مردمک دیده خویش دوست دارند، سعادت و بهروزی او راخواهان اند؛ لیکن ایشان هم دربرابر ظلم و استبداد و جبر و خشونت و زور و خود بینی پدر لیلی تاب نیاورده

قادر به برگردانیدن رای و نظر او نمیشوند، درمحدوده‌ء خانه همراه لیلی یکجا بر رخسار شان جوی خون جاری میسازند و برای برآورده شدن امید و آرزوهای شان راه نمییابند. این سیماها چگونه گی احوال اختناق آور زنان و دختران را در شرایط پراز دهشت و وحشت آنوقت بگونه روشن و آشکارا بیان میکند و مضمون عمیق جهانبینی و باور های خیر خواهانه نوایی را درقسمت آزادی زنان و دوشیزه گان و حمایت و پشتیبانی و تأمین حقوق انسانی ایشان نه فقط بیان میدارد بلکه بر آن غنا نیزمیبخشد.

سیما های زید و چوپان هم سیمای اشخاص پاکدل و صادق جامعه است. آنها نیکی رسان به همنوع و خیر خواه و نیک اندیش اند. در زنده گی جز به خوبی و اجرای وظایف انسانی و حفظ شرف و ناموس انسان به دیگری نمی اندیشند آنان درحقیقت سیماهای اند که از شمار فرزندان اصیل مردم میباشند.

دختر نوفل نیز دوشیزه ییست با جرئت و وفاداربه عشق و هدف. او به دفاع و حمایت از حقوق مسلم خویش عشق و شرف و حیثیت خویش میبرآید.

پدرلیلی:

پدر لیلی چهره تیپیك و مطلق العنان نظام استثماری آنوقت است. او رئیس قبیله ییست مستبد، خود بین، مغرور به جاه و حشم مال و دولت و ثروت خویش. به شان و شوکت جلال و جبروتش بسیار میبالد در راهء تأمین منافع شخصیش از اجرای هیچگونه رزالت رویگردان نمیباشد، او انصاف، عدالت، عشق و صداقت، شرف و همت ورحم مروت و رانمی شناسد و طرفدار حل مسایل از راهء زور به نفع شخصی خویش میباشد. او خواهان عملی نمودن امرش بی چون و چرا و برده وار از دیگران است.

نوایی درجواب نامهء عاقلانه پدر قیس از زبان وی چنین حکایت میکند:

بیلمانگ مو شکوه وصولتیم نی؟
اعراب ارا مال و شوکتیم نی؟
هم اوغلو نگا، هم سنگا بیلورمین
کیم هرنی قیلای؛ دیسام قیلورمین
لیکن سنگا بوتغافل اُولمیش
غفلت یوزیدین تجاهل اولمیش
قیل ضبطین انینگ چوبولد ونگ آگاه
موندین ناری کیم نعوذ باللّه

بولسا اینا بویلا امر ظاهر
اول انی ایلا کومدور آخر
سونکرا سنکا داغی قهر سورکوم
خیلینک نی بودشتد ین ایتور کوم

پدر لیلی از وارد آوردن انواع مصیبتها بر سر مردم باکی ندارد او بر سر قبایل دیکر شبیخون میزند بر اعضای خانواده، خویش هم ستم میکند. همسرش و دیکران به آنچه که نظر او باشد مخالفت کرده نمیتوانند. او به دخترش لیلی به چشم اشیاء مینکرد او را در محدوده، خانه محبوس نموده خونش را در بدن خشك میکند و میخواهد دربدل مال و ثروت ویرا درعقد ابن سلام در آورد. این عنصر شهرت خواه و مالدوست و آزمند و حریص از اجرای هیچ نوع زشتی و پلیدی رویکردان نیست اکر درجنک برنوفل پیروز میشد اورا به انواع عقوبتها مواجه میکرد، آنکونه که میکوید:

اوق ایکنه سیدین تیکای لباسین
خنجر سوییدین ایزای حناسین
تفراقه سالای قدی نهالین
ییرکا کیور ای قاشی هلالین

یعنی با سوزن مرمی لباس نوفل رامیدوخت و باآب خنجر حنا،ی ویرا حل میکرد، قدنهالش را از بن بریده به خاك میسپرد و ابروی چون هلالش را از آسمان بر زمین میزد.

بدینکونه به مرک نوفل عهد بسته بود. بهرحال اکر این موجود سفاك و بیرحم اسباب پرپر شدن لیلی رادر غنچه کی، زمینه مجنونی قیس و موجب هلاکت والدین مجنون را فراهم میآورد و در نتیجه ظاهراً موفق به مرک لیلی و مجنون میشود ولی از نظر معنوی نمیتواند عشق ایشان را محو و نابود کند و سر انجام عشق بروی غلبه و چیره کی مینماید.

ابن سلام:

در وجود ابن سلام ذره، از عار و ناموس شفقت و رحم و انصاف و مروت دیده نمیشود، او نمونه بارز استثمار و نماینده واقعی جامعه‌پیست که برپایه، مناسبات استثماری استوار است اوشب و روز به عیش و عشرت و هوا و هوس مشغول میباشد از آزار دادن دیکران لذت و آرامش خاطر پیدامیکند. نوایی عشق دروغین او را درخاتمه داستان اینکونه به تصویر سپرده است.

کـیم زرق و ریا و شـور بیـرلا
عـاشق ایتـار اوزنی زور بیـرلا
عـشق اوتی بولماس، ایلگا جـاذب
اندا قکه، زیاده صـبح کـاذب

اواز شمار عشاق دروغین و کاذب روزگار است. ابن سلام از چگونه گی عشق و مهر و محبت از لذات وصال و عذاب هجران هیچ بهرهء ندارد عشق درنظر او غلیان شهوت و شعله زود گذر است بازیر پا کردن حقوق دیگران برباد دادن آرزو آرمانهای آنها، گرفتن سعادت و خوشبختی ایشان میخواهد به مدعا و مقصد شوم و پلیدش دست یابد.

گر چه ابن سلام نمیتواند باوجود همه تلاشهایش لیلی را بخویشتن مایل کند. مگر اودل پدرش را بدست میآورد، پدرلیلی در خوی خصلت و مال اندوزی و آزمندی ازهرنقطهء نظر با او برابر است. دل پدر لیلی، مـال و ملك؛ ثروت ودارایی، جمع آوری خزاین و جلال و جبروت بیشتر میخواست. بنابراین میخـواهد به زور و جبر لیلی را به عبارت دیگر ماه را به اژدها بسپارد. او اینکار رادر صحنه عمل میگذارد، لیکن باید لیـلی از دم اژدها نجات یابد، اژدها باید بازهر خودش مسموم گردد. ابن سلام که به میخواره گی یگانه روزگارش بود در گاه عقد لیـلی خویشـتن رامست میکند و درنتیجه آن، خجالت و شرمساری به وی دست میدهد و به مریضی درد ناک گرفتار میشود بدینگونه لیلی از شرش خلاصی مییابد.

اول بولدی حیاتیدین چو مهجور
مـاتمغه مبدل اولدی اول سور...
هم اول کیچه آریلیشتیلار بات
اوز بولماین اولدیلار ینایات

چگونگی تصویر حالات روانی در داستان لیلی و مجنون:

داستان لیلی و مجنون داستانیست ازنظر هنری بیش بها. نوایی ازنظر ساختار، سوژه، توصیف و تصویر، سیماها و کرکترهایش را به گونه هر چه تمام تر در داستان لیلی و مجنون تکامل میبخشد و با این کارش در صدد بلند بردن زیبایی و اهمیت هنری و بدیعیش می شود.

لیلی و مجنون نوایی از سی و هشت بخش تشکیل یافته است هر بخش آن با عناوین ویژه که به نثرمسجع نوشته شده است میآغازد. مضمون عناوین افزون

برانیکه بگونه روشن و واضح بیان میگردد از این جهت در خور توجه و دقت نیزمیباشد.بگونه مثال در بخش هفدهم داستان یعنی آنجا که احوال جدایی قیس را از لیلی، گرفتار شدن او به اضطراب هجران و جاری شدن سیل اشک از دیده گانش را به توصیف و تصویر میگیرد، حالات روانی اورابه طرز روشن و کامل با آوردن تشبیات و استعارات مناسب و بدیع و رنگین بگونه جاذب و جاندار چون نقاش ماهر و چیره دست به دست تصویر میسپارد. چنانچه نوایی در این زمینه این جملات رادرسر لوحه آن قرار داده است:

«مجنون نینگ فراق چاغیدا تنورایچیدا گی او تدیگ تابی و هجربندیده توزا قفه توشکان، قوشدیگ اضطرابی و حکیم فسونیدین جنونی نینگ طغیانی و طبیب پرهیزیدین ایستماسی نینگ غلیانی واوز زهرکاملیغیغه توکان تلخ تلخ شورا به سی و بو شورا به دین کامدا اچیغ، اچیغ خونابه سی و کونکلی اوتیدین تیمور بندی و سوبو لغانی و سو دیگ صحرا عزمی قیلیب، اشکی سویدین وادیلار تولغانی».

بهر حال ابواب داستان بگونه عضوی با یکدیگر پیوند می گیرند. بدین اساس سلسله واقعات و حوادث درمیان تأمین میشود همراه بااین قیافه ظاهری سیما ها و کرکترها و خصوصیات و ویژه گیهای عندی و شخصی آنان به روشنی گرفته میشود و یامحدود میگردد. سخنور از صنایع لفظی و بدیع بگونه گسترده مستفید میگردد و شاعر همگونه رسام زبردست و معجزه ساز مناظر گوناگون طبیعت را به نقاشی میگیرد... همهٔ این ویژه گیهای بدیعی و فعالیتهای داستان همانند کارکردها و خصوصیتهای که در سایرداستانهای خمسه وجود دارد تنوع و غنامندی داستان لیلی و مجنون را به حکایت میگیرد.

بهرحال آنگونه که دیده میشود داستان لیلی و مجنون نوایی ازسایر داستانهای خمسه تا اندازه فرق دارد این تفاوت را هم درتصویر حالات روانی چهره ها و سیماها میتوانیم به ملاحظه بگیریم، که خود ویژه گی عمده و اساسی بدیعی و هنری آنرا میسازد. نوایی در آن مناظر مرگ فاجعه گون لیلی و مجنون، زنده گی رنج آور و پر از درد و الم آنها و حالات روانی ایشانرا مجسم نموده دهشت و وحشت های نظام برده گی و فیودالی را به افشاء میگیرد. او در پایان داستان لیلی و مجنون در این ارتباط چنین میآورد:

سونگین نیچه کیم اوزاتیم آخر
ییغلای ییغلای توگاتیم آخر

ترجمه:

کر قصه دراز شد نمایان

با کریه رساندمش بپایان

داستان لیلی و مجنون با حادثهء تولد قیس میآغازد در آن تصاویر و مناظر ازسالهای دوران بالنده کی و نو نهالی لیلی ومجنون داده میشود،هم قیس و هم لیلی کودکان عاقل با فهم و فراست و شاد وخندان اند. متآسفانه سرحد، شادی و سرور برای ایشان ازایام کودکی و خورد سالی تجاوز نمیکند، سرنوشت برسر این دو دلداده و عاشق که همدیکررا سخت صادقانه و صمیمانه دوست دارند روزهای سخت و سنکین رامیآورد، وصال جایش را به هجران شادی به غم، خنده به آه و افغان، تبسم به کریه و ناله جان سوز میدهد.

وقتی ازصفحهء به صفحهء دیکربرمیکردد، سخنور خواننده را با خود به دنبال حالات روانی، قهرمانان میکشاند، بدین ترتیب تجسم حالات روحی را به وسیله عمده و اساسی مبدل میکند و اشکال دیکرتصاویر بدیعی و فعالیتها نیزدراطراف آن میچرخند.

درفصل بهارقیس و لیلی باهم مقابل و عاشق و دلباخته، همدیکرمیکردند. بهارزنده کی قیس و لیلی باید با شکفتن غنچه عشق به ثمر برسد. اما طبیعت به راه خود میرود و قیس و لیلی به راه دیکر. غنچه عشق آنان نمیشکفد. موسم بهاربه پایان نمیرسد، باد خزان نا بهنکام (هجران) میآغازد. و در فرا راهء ایشان موانع ومشکلات ایجاد میکند و آنها را ازوصال و دیدار همدیکر بی بهره و محروم مینماید قلبهای ایندو دلداده، نو جوان پرازدرد و الم میکردد رنک و روی ایشان چون زعفران زرد و زار میشود. قیس که از دیدار و وصال لیلی محروم شده است درخطاب به بلبل اینکونه بیان میدارد:

سین اهل وصال سین دم اور ما

هجر اهلی قاشیدا نکته سورما

مسکین میتی و درد مندو مجروح

تایمای تن ارا نشانهء روح

بدینترتیب ازسعادت و بهروزی بلبل و بدبختی خودش شکایت میکند قیس خود رادر این هنکام ازسک کوی لیلی هم بدبخت ترمیداند.حتی قیس را از رفتن به صحراو بیابان که رنجهایش را کل و غمهایش راغلط و کم مینمود، به پای او غل کران میاندازند. عاشق دلسوخته در آتش هجران عشق دربند زنجیرعشق میماند

درگذشته وقتی میخواستند کنهکاری رابه دست آتش بسپارند دست و پای او را از بند آزاد میکردند مکر مجنون بیش ازحد کنهکارو مجرم بود که او را در آتش عشق زنجیر زده بودند؟

اوت ایچرا بیراونی که سالور لار
بندینی ایاغیدین آلور لار
اوت بند ایلا بولدی جلوه کاهیم
مونداق مو عظیم ایمیش کناهیم

نه خیر! قیس کنهکار نیست، عشق گناه نمیباشد عشق جمال حیات است، صداقت و فضلیت انسان است. بروضع قیس حتی پرنده گان. رستنیها به رحم و شفقت آمده از آن متأثر میشوند مکر پدر بی عاطفه و عاری از خصایل و فضایل انسانی لیلی به حال مجنون و لیلی به اندازه درنده گان و طیور و حوش هم با ایشان مناسبت ندارد. بیچاره لیلی از حق گریه و تسلی خویش به وسیله دیگران نیز محروم گردیده است. او حتی در نزد بعضی هانمیتواند گریه کند. وقتی خانه راخلوت میابد به حال زرد و زار و تن نزارش میگرید:

دیب کیم نیدور ای سپهر ظالم
سالماق بو شکسته لیق کا حالم
نخلیمغه که ایردی زیر دستینک
نی ایردی شکست اوزا شکستینک
نخلیم که او شاتینک آنی اسان
تفراغ ایلا قدی بولدی یکسان
تارتیب ینا تیشه، جفانی
بوز پاره نی ایردی قلماق آنی؟
فریاد که اولکو دیک غمیم بار
تانک یوق کر اوزومکا ماتمیم بار

جبر و ستم، عذاب و اضطراب ازحد میکذرد لیلی در محدوده خانه و قیس درکوه و بیابان با انواع مشقت و عذاب مواجه میکردند ازچشمان شان سیل اشك روان میشود. ولی فریادشان بکوش فلك بیمهر نمیرسد با این همه از عشق نمیکذرند.

عشق قیس به لیلی روزبه روز بیشی میکیرد تا اندازه، میرسد که وقتی کاروان لیلی کوچ میکنند سکی راکه درجای ایشان مانده است، به خاطرانکه

درکوی لیلی مدتی را سپری نموده و پاسبانی وی را کرده است طرف نوازش قرار میدهد. قیس درکوه وبیابان بگونه دیوانه گان میگردد خویشتن رافراموش میکند، اما لیلی رااز یاد نمیبرد چون دانه های گندم درتابه، هجران بریان میشود و چون کاه بر آسمانها باد میگردد. لیلی هم بگونهء او برای لحظهء از یادش دورنمیشود، سر انجام لیلی که داماد را ترک گفته است درجستجوی مجنون راه بیابان را درپیش میگیرد و مجنون که عروس را تنها درحجله رها نموده است درصحرا باهم مواجه میشوند. این آخرین دیدار آنها با هم است گر چه ظلمت و تاریکی در پی دارد ولی قلبهای ایشان ازمشعل عشق فروزان است. کائنات با اینهمه، بزرگی خویش برلیلی و قیس حرمت و احترام میگذارد.

برای قیس و لیلی که پس از انبوه دشواریها رنجها و المها، اضطراب و نگرانیها برای چندین ساعت وصال و دیدار هم میسر شده است، همه موجودات هستی بگونه احترام و قدر دانی خاموش میمانند:

اورکامچی شباقه جل نی قرماب
تومشو غینی رشته بیرلا چرماب
خفاش که سیر ایتار داتالیب
عالمغه قناتی پرده سالیب
یوزیگا توشیب بوری قولاغی
اندین یاپیلیب کوزی چراغی
ناگاه او که چیکما گای دیبان اون
تو مشوغی ایتیب کوزوینی چابون
قویچی ایتین اویقو دیوی با سیب
قویلاریونگی رشته سیدین آسیب

نوایی در این ابیات به استفاده از صنایع بدیع و هنر تصویر سازی بگونه جذاب و جاندارمناظر طبیعت، حالات روانی و درونی لیلی و مجنون این عاشق و معشوق بلند آوازه شرق را به تصویر میگیرد و بگونه هر چه تمام تر درروشنگریش تلاش مینماید.

او از صنایع بدیع ادبی ازتباین تناسب تضاد و امثالهم نیز درتوصیف و تصویر سیماها و کرکترها و فعالیتهای قهرمانان داستان چگونه گی حالات درونی و بیرونی ایشان و روشنگری آنچه را که هدف قرارداده است استفاده زیاد میکند

همینسان او صنایع بدیع و لفظی را نیز درخدمت مرام و مقصدش میگمارد. ازاو در این زمینه چنین میخوانیم:

بیر-بیرینی کورگاچ ایکی دلخواه
چیکتی لار آنینگ دیگ آتشین آه
کیم اوت لاریدین جهان یا روشتی
خرمن لاریغه بو شعله تو شتی

نوایی اندوه وغم انبوه دو دلداده صادق و وفادار به هم را بااستفاده از صنعت مبالغه نیز به تصویرمیگیرد و بسا اوقات چندین صنایع بدیع و وسایل تصویر سازی را در اطراف یك مسله و یك چهره به کارمیگیرد. بگونه مثال ابیات، زیرین نوایی را که درارتباط به حالات روانی مجنون درحال ملاقات با یکی از همقبیله هایش آمده است با هم دراینجا بخوانش میگیریم.

ییغلاب دید: ای رفیق مجروح!
نیتگای سنگا ایلاسام فدا روح؟
جانیم بدنینگ شفاسی بولسین
باشیم قدمینگ فدا سی بولسین

در بیت پسین هم صنعت تناسب(جان - بدن) و (باش - قدم) و هم صنعت تضاد (باش - قدم) و صنعت ترصیع (جانیم - باشیم - بدنینگ - قدمینگ - شفاسی - فدا سی - بولسین - بولسین) موجود است. همینگونه وقتی برخورد قیس رابا یکی ازشبانان قبیلهء لیلی به تصویرمیگیرد اینگونه بیان میدارد:

مجنون تا با نیغه (پای) قویدی باشین
نعل ایتدی اوتوک لاریگا قاشین

دربیت فوق هم صنعت تضاد (باش - تابان) هم لازم و ملزوم (باش - قاش) و حسن تشبیه (قاش - نعل) موجود است درعین زمان دراین دو پارچه کارکرد و فعالیت های دیگران نیزبرای روشنگری حالات متضاد قیس و لیلی خدمت میکنند.

نوایی مناظر طبیعت را چون نقاش چیره دست به بیان میگیرد به فصول چهار گانه سال معنی سمبولیك و رمزی میبخشد و آنانرا درهمآهنگی باحوادث و رخداد هایی که در داستان آمده است ترسیم میکند. قیس و لیلی در فصل بهار با هم عاشق میشوند ولی در فصل خزان که طبیعت رنگ دیگری به خود میگیرد و زردی و زاری بر طبیعت چیره میشود به هلاکت میرسند که به ذات خود مشابهت تام با صحنه مرگ دارد.

نوایی درتصویر دیگر سیماها و چهره ها به ویژه درترسیم حالات روحی و روانی والدین قیس که باغم و اندوه فرزند دوچارشده اند و همچنان در ترسیم حالات روانی و درونی مادر و دایه لیلی که برای غمخواری او باجان و دل میکوشند نیزمهارت تام نشان میدهد اونالة مادر لیلی را به مناسبت درگذشتش آنقدر با چیره دستی و هنرمندی به تصویر میگیرد که با پرده های نقاشی ریالیستیك و واقعی و صحنه های طبیعی و زنده و جاذب نه تنها همآهنگی میکند بلکه انسان رانیز به لرزه وگریه مجبور مینماید

داستان لیلی و مجنون اضافه تر از پنج سده به اینسو همواره نه تنهاطرف توجه علاقه مندان ادب و زبان ترکی - چغتایی (اوزبیکی امروزی) و دیگران قرار گرفته بلکه درمیان تمام ترکان جهان وسایر خلقهاازبلند آوازه گی فراوان برخوردار است. از داستان لیلی و مجنون بسیاری ازسخنوران ترکی گوی الهام گرفته و به ایجاد آثار همانند آن دست یازیده اند. در اثارایشان تاثیر ثمر بخش نوایی را میتوان به وضاحت به تماشا گرفت

داستان لیلی و مجنون نوایی همسان داستانهای لیلی ومجنون نظامی گنجوی، امیر خسرو دهلوی در وزن بحر عروضی هزج مسدس اخرب مقبوض مکفوف (مفعول، مفاعیلن، فعولن) ایجاد و بگونه مثنوی قافیه بندی شده است

فضولی سخنور بزرگ آذر (۱۴۹۸ - ۱۵۵۶ میلادی) بنام لیلی و مجنون داستان تازه و بدیعی رانوشته میکند. او حتی از نوایی بگونه استادش یاد آور میشود.همینطور محمد علیخان سخنور دیگر آذر تبار درسده ۱۹نزدهم میلادی بنام لیلی و مجنون داستانی مینویسد و درآن ازنوایی الهام میگیرد. عمرباقی که داستان فرهاد و شیرین را بگونه نثر ترتیب داده است وریخت متن نثری داستان لیلی و مجنون را نیز آماده میکند پژوهشگران وریختهای فولکلوری آن را نیزمیآفرنند و حتی سناریوهای گوناگون نوشته میشود و فلمهای متعدد و مختلف از آن درجهان ترتیب میگردد.

سبعــه سیـــار

نوایی پس از آنکه داستان لیلی و مجنون رابه پایان میرساند به زودی دست به آفرینش داستان چهارم خمسه سبعه سیار میپازد و در مدت کمتر از چهار ماه زحمت و تلاش ثمر بخش در سال ۱٤۸٤ میلادی آنرا به اتمام رسانیده به سبعه سیار (هفت سیاره) مسمی میکند.

بولدی چون بورقم ایشی تیـــار
قــویدیم آتین، سـبـعـهء سـیـار

سبعه سیار داستان سرگذشت عشقی است. این داستان با ساختارش از سایر جهات با داستانهای دیگر خمسه از ریشه فرق میکند سبعه سیار همانند آفریده های گفتاری مردم به ویژه، داستانها، حکایتها و قصه های آنان بگونه حکایت در حکایت یا قصه درقصه و داستان درداستان ایجاد شده است. ایندداستان درقـالـب حـکایت بهـرام و دلا رام شـکل بسـتـه سـاخـتـارش همـان سلسله هفت حکایت مستقل را تشکیل میدهد.

بهرام و دلارام

حکایت بهرام و دلارام که اساس همه حکایات داستان سبعه سیار وقالب آنرا میسازد با سرگذشت عشق آنان گره میخورد. پیشینه تاریخی این حکایات با چندین سده دور از زمانه های نوایی رابطه پیدا میکند که این امر درترقی روایات عشقی ادبی که در پیوند به بهرام گوروجود دارد درواقع قدم مهمی به شمار میآید که برداشته شده است. در اینجا پیش از آنکه درمورد حکایت نوایی سخن زده شود بگونه مختصر هم باشد آشنایی مابا روایات ادبی عشقی لازم میافتد.

درشمارسلاله شاهان ساسانی ما پادشاهی را به نام ورهران (سده پنجم پیش ازمیلاد ٤۱۸ – ٤۳۸) میشناسیم. ورهران رادرزبان دری به بهرام تعبیر

کرده اند، او نسبت شکارگوره خر به بهرام گور بلند آوازه گردیده است. درمورد بهرام گوردر بین دری گویان و ترکی زبانان روایات و افسانه های گوناگون وجود دارد. آنها بهرام گور را بگونه شاه باشان و شوکت نشانزن و شکارچی ماهر و چیره دست و عیاش توصیف نموده اند. روایات وافسانه هایی که درمورد بهرام گور وجود دارد بیشتر در خداینامای و شاهنامه باز تاب گردیده است. (۱)

ابو القاسم فردوسی به استفاده ازافسانه ها و روایات که در میان مردم و آثار کتبی و نوشتاری وجود داشته در پیوند به بهرام گور در شاهنامه داستانی نیزمیآفریند. البته این اولین داستانی است که درادبیات کتبی و نوشتاری درحصه بهرام گورایجاد شده است فردوسی در داستانش درمورد چگونه گی تاریخ شاهی بهرام گور روایات و افسانه هایی که دراین ارتباط با نام وی وجود دارد معلومات میدهد. او ازبهرام گور دو چهرهء متضاد ترسیم میدارد ازیکطرف به وی بگونه شاه عادل و باشان و شوکت، میهن دوست و گرد ارزش میدهد از سوی دیگراورا بگونه شاهء عیاش و بسیار قاهر و غاضب مجسم میکند.

در داستان فردوسی قهرمان اصلی حکایت مرکزی و همینگونه حکایتهای که در قالب همین حکایت مرکزی بیان می شوند خود بهرام گور است کسیکه پس از فردوسی درمورد بهرام گور داستان منظوم آفریده است نظامی گنجوی میباشد. بعد از نظامی گنجوی داستان بهرام گور در سلسله داستانهای خمسه سرایان قرارمیگیرد و سیمای وی به چهره عنعنوی آن مبدل میشود.

در بخش ادبیات سده های دهم تا دوازدهم ما یاد آور شده بودیم که داستان هفت پیکر نظامی در قالب حکایت بهرام و فتنه حکایت هفت زیبا روی و هفت محبوس آمده است؛ حال میگویم که نظامی در ایجاد حکایت اصلی بهرام و فتنه از

۱- بسیاری ازدانشمندان ازجمله بطور مثال ی. ا. ا ربیلی در اثریکه زیر عنوان بهرام و آزادی (۱۹۲٤) نوشته است از شهرت گسترده بهرام گور و تبارز آن بگونه سیمایی بدیعی سخن رانده همآهنگی و ارتباط واژه ورهران رابا میعود رعد و جنگ ورترگنه بیان داشته میگویند ورهران و ورترگنه به اساس افسانه و روایات قدیمی با همدیگر خلط شده اند. ورترگنه به اساس تاکید ی ا.ا.ربیلی و. ی. ا. بیرتلس (نوایی، م - ل، ۱۹٤۸.، ص ۱۹٤) درمیان خلقهای قفقازهم بگونه وسیع شهرت یافته سیمای آن درمیان پهلوانان مردمان ارمن به نام و خنکا و درقهرمانان کرجی به نام و ختنکا حفظ شده است.

نوایی در سبعه سیار از افسانه های سماوی و کیهانی بگونه گسترده استفاده برده است او بهرام را به مریخ (به مارس) دلارام را به زهره مشابه میسازد. مریخ معبود قهرمانی و جنگ و زهره معبود زیبایی، و هنر و حامی آن شمرده شده است. هفت قصریکه در سبعه سیار ذکر شده رنگ آنهاو هفت حکایت که درآن آمده است همه با علوم نجوم و افسانه ها وروایات کیهانی مرتبط میباشند. (رجوع شود به ن. ملله ییف علیشیر نوایی وخلق ایجادیاتی تشریات صنعت و ادبیات غفور غلام تاشکند ۱۹۷٤م).

داستان فردوسی بهرهء ایجادی میگیرد باید گفت که نظامی در برابرش علاوه از آن که وظایف جدید ایجادی را نیزقرارداده است او حکایت اصلی را مسله اصلی و مرکزی داستانش ساخته درآن موضوع رهبر و رهبری مملکت رامطرع بحث قرار میدهد و آیده های داشتن حکمران عادل را به میان می کشد.

فردوسی داستانش را دروزن کلی شاهنامه بحر متقارب ایجاد میکند درحالیکه نظامی این داستان را در بحر خفیف (فاعلاتن، مفاعلن، فعولن) مینویسد. پس ازنظامی گنجوی تمام خمسه نویسان داستانها ی را که درمورد بهرام گور آفریده اند از همین وزن استفاده کرده اند. بعد ازنظامی گنجوی امیر خسرو دهلوی در بارهء بهرام گور داستان هشت بهشت را ایجاد میکند در داستان امیر خسرو دهلوی هم باحکایت اصلی سر گذشت بهرام گور، حکایت هفت مملکت داده شده است. امیر خسرو دهلوی با جمع آوری این حکایات داستانش رابه هشت بهشت مسمی میکند.

امیر خسرو دهلوی حکایت نظامی را درمورد بهرام گور و ویژه گیهای خاصی که در سیمای بهرام و کنیزدوستدارش فتنه وجود دارد. اساس کارش قرارمیدهد. مؤلف هشت بهشت حکایت را ازجلوس بهرام گور به تخت شاهی میآغازد و رخداد های پیشتراز آنراز قلم میاندازد او سر گذشت های بهرام گور را تا حد کامل خلاصه میکند وقایع و حوادث راساده و بسیط مینماید و دگر گونیهای جداگانه و نو آوریهای لازم را در آن وارد میآورد، البته هفت حکایت را که در قالب افسانه بهرام گورشامل شده است همه حکایتهای تازه و جدید اند. در آنها سخنور از مواد فولکلوری نیمقاره هند نیز فراوان استفاده کرده است. این حکایتها با روحیه، خوشبینانه شکل گرفته اند این امر از ویژه گیهای اصلی آنان به شمار میآید.

ازسخنور خمسه نویس دیگراشرف مراغه یی نیز نوایی درمجالس النفایس یاد کرده است: ولی خمسه اوتا هنوز به دسترس ما قرار نگرفته است.

بدینترتیب در ادبیات بدیعی و هنری درمورد سیمای بهرام گور تجربه غنی جمع آوری شده در وجود سنتهای فنا ناپذیرادبی بالش و رویش یافته و مراحل تکامل معین و مشخص را سپری نموده است نوایی همه آنان را بگونه مکمل فرامیگیرد، کمی و کاستیهای جدا گانه اسلافش راهمینگونه دستاوردهای آنها را در زمینه به خویش معلوم میکند، پلان و برنامه داستانش را مشخص ومعین میدارد سنت خمسه نگاری البته مجبوریت های معین را به گردن نوایی مینهد به

اساس آن او چهارمین داستان خمسه خویش را به موضوع بهرام اختصاص میدهد و همگونه اسلافش حکایت بهرام را قالب اصلی حکایاتش قرار داده هفت حکایتی را که در میان هفت روز هفته درهفت کنبد هفت رنگ گفته شده است در آن میگنجاند.

نوایی داستانش را در بحر خفیف مینویسد.. او با سنت خمسه نویسی بر خورد ایجادی نموده نیازمندیهای خوانندگان آثارش را در راس پلان کارش قرارمیدهد.

نوایی دست به نو آوریها میزند البته نمیتوانست همواره در دایره، سنتهای معمول باقی بماند ازاینرو همزمان با اینکه از دستآوردهای اسلافش درزمینه تعلیم ایجادی می گیرد، کوشش میکند. کاستیها و کمبودیهاییرا که در آثار ایشان وجود دارد در اثرش به تکرار نگیرد. نوایی به هنرمندی و مهارت اسلافش بهای بیش داده کار ایشان رابه دیده تقدیر مینگرد:

مین که شادگرد بی بضاعت مین
اول ایکاو گا مطیع طاعت مین

نوایی کاستی و کمبویهای اثار اسلافش را (مراد ازنظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی است) بگونه بیغرضانه و مخلصانه و احترام کارانه انتقاد میکند نوایی دو مورد کاستیها ییکه درآثار نظامی و امیر خسرو دهلوی در سیمای بهرام به ملاحظه میرسد اینگونه باز میگوید:

بیری بوکیم، یوق اندا مایه درد
قیلدیلار عشق سوزیدین اتی فرد (۱)
یانابیر بوکه اندا بعضی ایش
ظاهراً نامناسبت توشمیش
بویلاتهمت که عیش او چون بهرام
یسادی یتی قصر سور کالی کام
یتی اقلیم شاهیدین یتی قیز
هر بیری لطف حسنی غایت سیز
یتی قصر ایچیکا کیلتوردی
کام هر کون بیری بیلا سوردی

۱- سوز در اینجا از سوختن واژه دری گرفته شده است

طرفــه بوکــیم چو بولدی باده پرست
قیلدی آقشامغه تیکرو اوزنی مست
اویقــوکامــین آلورغــه مســتــانه
شــوخ لارغـــه بویور دی افســـانه
بو عـــجب کـــیم الار داغی دیدیلار
قـصـه خـوان قـیـز لاری مگر ایدیلار
تانک دین آقشا مغه تیکرو پی در پی
اول کـــه ایچکای قــدح تولا تولا می!
انکا خـود غـفلت اولدی دواب صـفت
اویقـو سـیکا فـسـانه نی حـاجت؟
بو لسـا هم عـقل منع قـیلمـا سـمـو؟
قصـه ایتور کیشی تاپیلمـا سمـو؟

نـوایی میـکوید: در داستانهای نظامی کنجوی و امیر خسرو دهلوی اولتر از همـــه بهرام از مـــایه، درد و سوز عشق محـروم است درقدم دوم اعمـار هفت قصر یا هفت کنبد از جانب بهرام و عیاشیهای وی در قصرها یا کنبدها و کوش دادن فـراوانش به قـصـــه زیبـا رویان هفت اقلیم ظاهراً بی منـاسـبت و تهـمت براواست وبا حقیقت برابر نمیافتد.

بهرام برای عیاشیهایش هفت کنبد را اعمارمیکند با زیبا رویان هفت اقلیم کـه دختـران هفت شـاد اند عروسی میکند. این مـوضـوع او را ازعـشق واقـعی و اصیلیش تارفته به دورنکهمیدارد. کذشته از آن او همـواره مست ولایعقل است. خوابش نمیبرد ازنانش افسانه میخواهد که آنها برایش افسانه خوانی میکنند تاخوابش ببرد. البته کسی که مست و لایعقل بوده و از چکونه کی خویش بیخبر و بی اطلاع باشد به استمـاع افسانه نیاز ندارد و اکر بالفرض او بخواهد افسـانه بشنو د افسانه کویان حرفوی وجود دارد او شاه وقت است نمیتـواند در قلمروش ایشانرا احضار بدارد تا پریرویان نازنین را که به کار دیکری ساخته شده اند به این کار وا دارد. آیا درتمام قلمروش افسانه خوانی پیدا نمیشد که به این کار دست میزد؟ طبعاً یافت میشد. رویهمرفته از نظر نوایی بهرام یعنی کسی را که به این کاستیها و کمبودیهای اخلاقی و اوصاف نامتناسب انسانی منصف است مدح و ستایش کردن کار ناسرا ونامناسب است که متاسفانه ازجانب آن یکانه کان روزکار صورت کرفته است

... کیم مونینگ دیك ایکی وحید زمان
هر بیری اوز وقیتدا فرید زمان
بویلا نادان اوچون یازیب اوصاف
انگا قیلغای لار اوزلارین وصاف
مدحینی بیحساب یازغایلار
بلکه موزون کتاب یازغایلار

نوایی در داستانش این کاستیها را راه نمیدهد او داستان خود را بگونه مکمل وقف سرگذشت های عشقی و مردمی بهرام مینماید و تا درجه یك سرگذشت عشقی بر میدارد. و به سیمای بهرام چاشنی مایه درد و سوز عشق میدهد. بهرام ازکار نا عاقبت اندیشانهءکه از روی خودبینی و تکبر شاهی درحق دلارام کرده است یعنی اورا در بیابان بیمرد، گذاشته است زود پیشمان میشود. تاب هجران او را نیآورده در پی چاره میافتد. اعیان و حکیمان در پی درمان میشوند بالاخره هفت گنبد را به او اعمارمیکنند و بهرام با دختران مهر و هفت شاه که حکمران هفت اقلیم اند ازدواج میکند اینها هم به درد او سودی نمی بخشند روز آرام ندارد و شب خواب به چشمش نمی آید. برای تسکین خاطر او هفت مسافر جهان گشته را از قلمروش فرا میخوانند تا به او افسانه سرایی کنند و سرانجام ازبرکت افسانه های این هفت مسافر بهرام دوباره به وصال دلارام میرسد.

باید یاداور شده که نوایی در اینجا اگر روی کمبودیها و کاستیهای کارنظامی وامیر خسرو دهلوی که پیشتر ازآن یاد آورشدیم تأکید کند از کارایجادی آنها و از فضایل داستان بهرام گورنمیکاهد. او با اصلاح این خطا هاو کاستیها درداستانش و پایان برد داستان به گونه آنها قانع نشده وظیفه ایجاد داستان تازه و بدیعی و هنری و واقعی را در برابرش قرار میدهد چنانچه ازاو در این ارتباط چنین میخوانیم.

بوسیب دین بو خوش فسانه ارا
بلکه بو خوش نو ترانه ارا،
یوق ایدی هیج چارهء تدبیر
کیم بیراریردا بولماغای تغیر

نوایی به این کارمؤفق میشود او حکایت بهرام گور را با پلان منظم ازنو باز آفرینی میکند، سر گذشت بهرام را باموضوع عشق که هدف اصلی داستان را می سازد همآهنگی کامل میدهد درداستان به سیماهای مثل مانی و تاجر چینی

نقش میدهد، او به ایجادیات مردم که در زمینه وجود دارد توجه نموده به طرز تازه هفت حکایت را به وجود میآورد و به اینترتیب با آوردن دگرگونیهای لازم در داستان در پی تکامل و غنای حکایات داستان، ساختارش و همینگونه فکر و غایهء بدیعی وهنری و ماهیت ریالیستی و واقعی آن میبرآید.

بهرام:

بهرام قهرمان اصلی حکایت مرکزی است او هم شاه و هم عاشق بوده دو نقش را بازیگر میشود، البته نقشهای متضاد و کرکترهای متفاوت و از هم جداو مرکب. نوایی در سیمای این کرکتر دو نقش متضاد را به تصویر میگیرد شاه عادل و عاشق و وفادار، و عیاش و اسیر بند هوا و هوس ولذات نفسانی و دور افتاده از امور کشوری و لشکری و بی خبر از حال و احوال رعیت و خود بین و مغرور و متکبر. او بهرام اولی را میپسندد و به ستایش میگیرد، از کار هایش تقدیر و تحسین میدارد ولی از بهرام دومی تقبیح و نکوهش میکند و در فرجام او را به مرگ ننگین محکوم میدارد، اگر داستان بهرام و دلارام نوایی از نگاه سوژهء به حکایت امیر خسرو دهلوی نزدیکی بهم برساند از نظر سیما و کرکترهایش و حرکات ایشان (به ویژه بهرام شاه) با حکایت نظامی گنجوی نیز شباهت و رابطه قریب بهم میرساند.

نوایی هم همسان امیر خسرو دهلوی حادثهء حکایت اصلی و مرکزی را از تاجگذاری بهرام میاغازد(۱) بهرام مملکت را با عدالت رهبری میکند کشور را آباد مردم را خوش و خرسند و در ارزانی و فراوانی نگهمیدارد:

هرنی ویران قیلیب ایدی بیداد
داد ایلاقیلدی برچه سین آباد

اما بهرام همواره این فضایل و خصایل را در خود حفظ نمیکند و در اندک مدت تغیر عقیده داده گرویده هوا و هوس و لذت نفسانی و شکار شده عنان اختیارش را به دست آنها میسپارد، در گاه شگار بامانی نقاش رو برو میشود و با دیدن صورت دلارام غائبانه به او دل میبندد . بهرام خراج یکساله را که از خاقان

۱- نوایی میگوید:
بیرد یگان نی ایکی دیماك خوش ایماس
سوز اوچ تکرار تاپتی دلکش ایماس
از اینرو نوایی همانند ،امیر خسرو دهلوی از تکرار سرگذشت های بهرام گور تا رسیدن به تخت شاهی صرف نظر نموده با آوردن چندبیت آنرا خلاصه میکند.

چین بدست آورده است به تاجر چینی میدهد و به وصال دلارام میرسد. گرچه او از ته دل دلارام را دوست دارد ولی شاهی را با عاشقی نمی تواند بخو بی بکار گیرد.

سر انجام عیاشی و خود بینی و غرور بر فضایل و ویژه گیهای ایجابی بهرام شاه چیره میشود این امربه بهرام شاه عاشق نیز تاثیر سلبی میگذارد بنا از روی غرورو تکبر شاهی به گناه اندك در شکارگاه معشوقش دلارام را در بیابان در کام مرگ رها میکند ولی طغیان عشق به زودی دو باره بر او غالب می شود. بهرام از نو بدنبال دلارام می گردد مگر از وی نشانی بدست آورده نمیتواند درد دوری بر جانش خانه میکند روز بروز در عذاب هجران تنش آب میشود. بزرگان و طبیبان و حکیمان در صدد چاره جویی میبرایند تدابیر شان به حال او چاره گر نمیشود. بهرام در هفت روز هفت افسانه می شنود. او با آشنایی از سر گذشت و فضایل عالی انسانی و خصایل نیکویی اشخاص همانند سخی اخی. مسعود، جونه و فرخ باید عبرت میگرفت، لیکن او چنین نمیکند پس از آنکه دو باره به وصال دلارام میرسد باز به عیاشی و شکار دل می بازد به اینگونه او به درد بیدرمان مبتلا میشود. به باور نوایی اینوع اشخاص نباید اضافه تر از این در رهبری دولت باقی بمانند زیرا سپردن اختیار کشور و مردم بدست ایشان خطر جدی را متوجه مردم و میهن میکند. بهرام که از جزای نخست (جدایی نخست از دلارام)عبرت نگرفته است باید محکوم به مرگ شود. از اینرو با در باریان و لشکر و دلارام به شکاربزرگ میرود هزاران هزار حیوان و پرنده را شکار میکنند. جویهای خون جاری میشود. شکار گاه ایشان به کشتارگاه بزرگ مبدل میگردد. محل شکار آنها زمانی با طلاق بوده است با جاری شدن خون و باریدن رباد باران زمین نرم و سست میشود در نتیجه بهرام را همراه با همراهان به تعبیر مردم زمین چون قارون به قعر خویش فرو میبرد.

به این ترتیب نوایی مرگ بهرام را بگونه هر چه کامتر واقعی تر و فا جعه آمیز تر به تصویر میگیرد (در داستان نظامی گنجوی بهرام در غار و در داستان امیر خسرو دهلوی در چاه میافتد.).

سیمای بهرام از اهمیت حیاتی، سیاسی و تربیتی زیاد برخوردار میباشد نوایی سیمای بهرام را از نگاه شرایط زنده گی دورانش میافریند(۱)

نوایی با تصویر سیمای ایجابی بهرام (دوران نخست سلطنت بهرام)، حکمرانان دورانش را به سوی رهبری مملکت باعدل و داد و انصاف باز میخواند و با ترسیم سیمای فاجعوی بهرام چهره های سلبی سلطان حسین میرزا بایقرا

۱- نوایی در مورد خطا ها و کاستیهای نظامی گنجوی و امیر خسرو دهلوی سخن رانده و در جایی چنین میاورد. بولسالاریچ لارعه گر مطلوب - انداسوز باغلاماق ایما ستور خوب. هدف نوایی ایجاد سیمای هنری و فر سمر تر شعری، هنری بوده، این امر را در نزد خویش گذاشته است

وشهزاده کان عیاش خود بین و مغرور و متکبر تیموری وخصلتهای زشت آنها را به نکوهش و تقبیح میگیرد و سیمای بهرام از بسیار جهات کرکتر سلطان حسین میرزا بایقرا را بخاطرمیآورد (۱) و برای براه آوردن آنها آفریده شده است. بدینترتیب نوایی باتصویر سر نوشت هولناك بهرام به حسین میرزا بایقرا و شهزاده کان تیموری هوشدار میدهد و برای اصلاح ایشان دست به کارمیشود او با ارائه باور و اندیشه هایش و همینکونه پند و اندرزهای که ضمن حکایاتش بیان نموده است قناعت نکرده برای روشنکری هر چه بیشتر هدف و مرام در خاتمه داستان واقعه (خواب) را که خودش در آن بهرام را دیده و از زبان وی سرکذشتش را شنیده باز میکوید و پس از آن در باره، حسین میرزا بایقرا صحبت نموده شاهی، شجاعت نظامیکری، کارکردهای ثمر بخشی را که در زمینه آبادانی و عمران مملکت پذیرا شده است با دیگرجهات خدماتش به ستایش وتحسین میگیرد و در پایان روی بعضی از اعمال سلبی و کمی کاستیهای که در کرکتر وی وجود دارد (همانند، عیاشی و غرور ...) تأسف میخورد و درفرجام به اوچنین اندرز میدهد:

.. اول داغی عیش ساری مایل دور
نغمه و صوت بیرلا خوشدل دور
شاه لار ایچرا مینکا ایرور مانند
دیآلور من: ایرور مینکا فرزند...
ایمدی شاهینک غه دی سلامیم نی
سونکرا موناداق یتور پیامیم نی
که جهان کیمسه گا وفا قیلماس
شاهلیغ ترکیکا کراقیلماس
شه که مینک ییل انینک حیاتی دور
غرض اولکندا یخشی آتی دور

این سخنان که با جرئت تام بیان شده است در واقع هدف نهایی و اساسی داستان نوایی است که او را به سوی عدل و داد و انصاف بازمیخواند. رخداد خواب او تنها با بهرام ارتباط پیدا نمیکند بلکه بر ارزش ریالیستی داستان نیز میافزاید، ماهیت اساسی کمال سیمای بهرام را هم نیز از همین جامی توان فهمید. (۲)

۱- نوایی این موضوع را از داستان انتظار دارد، او ایده آل حکمران عادل را در سیمای بهرام به تمثیل نمیگیرد. (گر چه در فعالیتهای آغازین آن میتوانیم ریشه های آنرا بیابیم) بلکه در داستان سد اسکندری آنرا در سیمای اسکندر و در سبعه سیار در سیماهای مثل فرخ، جونه، سخی اخی و دیگران آنرا مجسم میکند.

۲- نوایی در حیرت الابرار و سد اسکندری هم در مورد بهرام گور حکایت میکند.

دلارام:

از چهره های اساسی و اصلی داستان سبعه سیار نوایی یکی هم دلارام است. دلارام معشوقیست در حسن و لطافت یکتا و بی مانند و با استعداد و هنرمند قلب پاك و مصفای دلارام خلق و اطوارش به حسن او حسن دیگر میبخشد، دلارام محبوب وفا دار به عشق است او بهرام را از تهء دل دوست دارد و تا پای عمر هم به عشقش وفادار و صادق باقی میماند.

اما با اینهمه اوصاف انسانیش دلارام زنیست محروم از آزادی و اسیر از دوران کودکی، در اثر نبردی که میان دو خان در چین روی میدهد به اسیری میرود اورا خواجهء بازرگان میخرد و میفروشد، آواز خوش و تمایل او به موسیقی و استعدادش همه را مفتون میکند. دلارام از استادان هنر تعلیم میگیرد. خواجهء بازرگان که فرزند ندارد در آغاز او را فرزند میخواند اما پسانها چون خریداران او را بسیار میبیند وی را به بهای گزاف میخواهد بفروش برساند. سرانجام در بدل خراج یکسال که خاقان چین به بهرام میداد او را به وی میفروشد.

مین کنیزی سیاه بخت لنیم
هم سیاه بخت و هم سیاه گلیم
ترجمه:
من کنیزی سیاه بخت لنیم
هم سیاه بخت و هم سیاه گلیم

بنابر این نوایی اگر از زبان دلارام چنین تذکر دهد و ناامیدی دلارام را تعریف کند کاملاً حق به جانب است.

گر چه بهرام دلارام را با صمیمیت تمام دوست میدارد و از آن قدردانی مینماید ولی کسی که بر سر دلارام روزهای سخت و دشوار را میآورد بازهمین بهرام می باشد نه کسی دیگر.

خود بینی و غرور و غضب و قهرشاهی، لطف وکرم، مهربانی و صمیمیت و شفقت و مرحمت عاشقی را کنارمیزند. دلارام به نسبت اینکه مهارت بهرام را درشکار ثمرهء مشق و ممارست او میداند بهرام دست و پای او را با کیسوانش بسته به سرهنگ نکهبان می سپارد و او آنرا به صحرای بی آب و علف به قعر مرگ تنها رها میکند و میرود. خواجه بازرگان که دلارام را گاهی فرزند و زمانی هم کنیز خوانده است فراق اورا تحمل ننموده برای دیدنش از چین به سوی ایران به راه میافتد، اتفاقاً شبی در صحرا می ماند و صبح وقتی از خواب بر می خیزد

از دور سیاهی به چشمش می خورد وقتی نزدیک می شود دلارام را به حال مرگ مییابد، او دست و پا بسته و بیهوش در راه افتاده است.

خواجه به گمان اینکه او مرده است دلارام را به کفن شاهی پیچیده به خوارزم برمیگردد. لیکن دلارام وقتی بهوش میآید خویشتن را گنهکار خوانده میخواهد بدرگاه بهرام رفته ازوی پوزش بخواهد ولی خواجه که گرم وسرد روزگار را چشیده و صاحب تجربه فراوان شده است. براین اقدام او مانع میشود. نوایی اعتراض اوراز زبانش اینگونه بیان میدارد:

شه که بیرسوز او چون تو کار قانینک
ینا قیلماق نیدور فدا جانینک؟
شاه بیرشعلهٔ فروزان دور
هر کیشی کایتشسه سوزان دور
اوت ارا اختیار ایلا سورماک
بهره بیرماس بغیر کویدورماک
قاچماق اندین صواب ایرور بودم
نیچا اندین ییراق آفت کم

این سخنان خواجه کاملا در مورد وی صدق میکند (البته این سخنان خود نوایی است که از زبان خواجه بیان میکند) دلارام در خوارزم میماند، آوازه آواز خوش و سرود خوانی وی در تمام خوارزم می پیچد خوارزم شاه میخواهد با او ازدواج کند او به اعتراض دلارام و خواجه گوش نداده، دلارام را به زور به دربارش میبرد اما دلارام که به بهرام وفادار است با ساز و آواز خوشش هم شاه و هم درباریان را درخواب کرده از دربار فرار میکند، پس از آنکه اینکار برای چندین مراتبه تکرار میشود، شاه خوارزم مجبور میشود که خواجه راپدرو دلارام راخواهر بخواند.

بهرام روز آدینه در گنبد هفتم از مسافر خوارزم سر گذشت دلارام رامیشنود بدینگونه دلارام را بار دیگر بدربارش بر میگرداند. روزهای شادی دلارام دوباره میآغازد. لیکن اینوضع تا دیر دوام نمیکند سرانجام در روز شکار بزرگ که عموم در آن سهم میگیرند از اثر کوتاهی و ظلمی که ازشاه بهرام صورت گرفته است با دیگران یکجا دلارام را زمین فرو میبرد و طومار سر نوشت دلارام بدینگونه پیچیده میشود.

نوایی همسان اسلافش با ستایش ازحسن و لطف و هنر و زیبایهای معنوی

دلارام علیه شرایط اختناق آور سده های میانه عرف و عادات و نورمهای ناپسند قرار گرفته اندیشه های انساندوستانه پیرا که نسبت به زنان و دوشیزه گان دارد به میان میکشد از شان وحقوق انسانی و آزادیهای آنان حمایت و پشتیبانی میکند.

نوایی همراه با این نیز زنده گی مشقتبار دلارام (همانند ایام اسارت و زمان کنیز و زمانی هم فرزند خوانی خواجه و فروش وی. گرفتاری دلارام به قهر و غضب بهرام و امثالهم..) را بگونه گسترده و هر چه تمامتر بازتاب داده موفق به افزایش ماهیت ریالیستی این کرکتر و بلند بردن بهای هنری و بدیعی او میگردد فاجعه دلارام در واقع فاجعه هزاران دلارام دیگراست.

نظر بی تفاوتانه وغیرفعال دلارام نسبت به سر نوشتش اطاعت و تابعیت برده وارش (خود را گنهکار خوانده خواهان برگشت به دربار بهرام غرض پوزش خواهی. کمر بستن وی به اینکار) و دیگرجهات ضعیف وی همه از شرایط غیرمساعد زمانش منشا میگیرد.

نوایی مسله اعتراض خویش را در برابر استبداد نظام فیودالی و برده گی در قیافه های دختر ملو مهر که در حکایات سبعه سیارنیزآمده است مجسم میکند. این سیماها البته بیشتر به اساس باورهای فانتیزتیک و رومانتیك سخنور بنیاد شده اند.

در حکایت بهرام و دلارام چندین چهره دیگر نیز موجود اند. این سیماها البته معاون بوده و بسا اوقات کارکردهای آنهابه خاطر ارتباط وقایع بگونه وسیله درحادثه هاو رخداد های حکایات به کار گرفته میشوند.

مانی نقاش و سوداگر چین نیزاز شمارهمین سیماها اند (ضدیتی که درمناسبات بازرگان چینی و دلارام وجود دارد، بخصوص آنجا که از یکطرف دلارام رادختر میخواند و از سوی دیگر او را کنیز دانسته به فروش میرساند، ازضدیتهای ویژه است که درمعنویات اشخاص همسان وی وجود دارد) نوایی آنانرا نیزبه بیان میگیرد.

بدینترتیب با حکایت بهرام گور که قصه اصلی سبعه سیار است در جهت غنای سنت ادبی که درارتباط به قصه بهرام گور وجود دارد گام بزرگ برداشته شده و آنرادر مرحله جدید قرار میدهد و این حکایت را بیشتر به زنده گی جامعه نزدیك میسازد. نوایی در آن روش ریالیستی را درنظرمیگیرد باوجود کمی (محدودیتش) آنرا غنا میبخشد و به بهای هنری و بدیعی و فکری و غایوییش میافزاید.

هفت حکایت:

در سلسله اهداف فکری و غایوی و هنری و بدیعی داستان سبعه سیار هفت حکایت بگونه نهایت عمیق و دقیق جا میگیرد. خود نوایی نیز همین موضوع را اینگونه به بیان گرفته است

لطف بو نظم ارا بغایت دور
عرض ایتی حکایت دور

نوایی شکل و رنگ قصرها و گنبدها و روزها را همانند آنچه که در داستانهای نظامی و امیر خسرو آمده است حفظ میکند.

حکایت نخست روز شنبه (روز کیوان) درقصر سیاه رنگ.

حکایت دوم روز یکشنبه (روز آفتاب) در گنبد زرد رنگ.

حکایت سوم روز دو شنبه (روز مهتاب) درگنبد خضرا (قصر سبزرنگ)

حکایت چهارم روزسه شنبه (روز مریخ روز بهرام) درگنبد گلگون قصر گلگون.

حکایت پنجم روز چهار شنبه (روز عطارد) درگنبد نیلوفرقصر نیلوفری.

حکایت ششم روزپنجشنبه (روزمشتری) درگنبد صندل رنگ قصر صندل رنگ

حکایت هفتم روز آدینه (روز زهره) در گنبد سفید قصر سفید.

حکایاتیکه نوایی اززبان هفت سیار (هفت مسافر) بیان میکند. همه تازه بوده و به اساس ایجادیات گفتاری مردم آفریده شده اند. آنها باخصایل و فضایل عالی انسانی مثل عشق ووفا، دوستی وصداقت همت و سخاوت، مردی دلاوری، قهرمانی، دانشمندی و هنرمندی و امثالهم گره میخورند.

در این حکایات ما از مناظر واقعی زنده گی تامناظر فانتیزی از وقایع و رخداد های زنده گی عادی تا سر گذشتهای ایده الی و تخیلی را میتوانیم تماشا بگیریم.

فانتیزیهای عمیق و دقیق سخنور در ممالک ماوراء النهر، خراسان زمین، عراق عجم، هندوستان، سراندیب، مصر، روم، شامات، یمن و دیگر ممالک، صحرا و بیابانهای ناکرانمند او قیانوسهای مواج و بی پایان و بی سرانجام، جزایر سحر آمیز صورت گرفته. چهره های متعلق به ممالک مختلف که بااعتقادات جداگانه و گروه های اجتماعی علحیده و پیشه و حرفه یی بخصوص منسوب میباشند باکرکتریهای متفاوت آنها ایجاد میکنند تمام این حکایات به اساس

اختلافات و گره ها و ضدیتهای بخصوص اساگزاری شده و ماهیت ضدیتها و کرههای آن مختلف است. درمرکز همه آنها اختلاف و ضدیت اساسی یعنی نیکی و بدی قرار گرفته است درمیان این دو نیرو مبارزه شدید در جریان میباشد. همسان آنچه که در ادبیات شفاهی مردم آمده است گره و اختلافات حکایات با غلبهء نیکی بر بدی حل و فصل میشود و درمقابل چشم خواننده سیمای قهرمان و دلاورانی که طلسم نیروهای اهریمنی رادرقعر امواج ابحار و صحرا و بیابانها میشکنند مجسم میگردد. سخنور با مضمون هرکدام از این حکایت ویژه گیهای خاص ظاهری آنان (رنگ، شکل گنبدها، قصرها، لباس و شنونده ها حکایت و گوینده آن و دیگران) را یکی با دیگربه مقابله ومقایسه ومقارنه گرفته با همدیگر آنها را ارتباط میدهد.

حکایت نخست:

روز شنبه در قصر سیاه، بهرام که دلش از درد هجران سیاه گردیده است، لباس سیاه پوشیده وبا زیبا روی هندی سیاه پوش باده مشکین مینوشد، مگر می مشکین نمیتواند غمهای او را از یادش ببرد، تمام روز را چون ابر سیاه به تیره گی میگذارند شب فرامیرسد، همه جا را تاریکی شب درمینوردد بهرام راخواب نمیبرد به فکراینکه شاید افسانه بتواند او را درخواب کند مسافریرا که ازراه هندوستان تازه رسیده به نزدش میخوانند مسافر هندی که لباس سیاه به بردارد سر گذشت سیه روزی شهزاده فرخ و سخی اخی را برایش به حکایت میگیرد.

در این حکایت سه سیمای اساسی جاداده شده است، فرخ، اخی، گلچهره فرخ شهزاده است ولی به منصب و عیش و عشرت شاهی علاقه ندارد از دوران کودکی و نو نهالی همسان فرهاد به فراگیری علم و دانش به هنرهای گوناگون میپردازد ازخصایل و فضایل عالی انسانی بر خوردار میشود، وقتی پدرش میخواهد تخت شاهی را به او بسپارد آنرا با آداب و دانایی تمام رد میکند. فرخ جوان با اراده و مشفق و مهربان است، او طرفدار عدل و انصاف میباشد نفع شخصیش را بر نفع عامه بر تر نمیشمارد. فرخ پس از دشواریها و ناهمواریهای فراوان به وصال گلچهره زیبا روی که آنرا درخواب دیده است میرسد مگر این زیبا روی زن جوانمرد و عیاری بنام اخی است. فرخ بزرگواری نشان داده عقل و اراده اش او را از عزمش باز میدارد و گلچهره را صحت و سلامت دوباره به اخی برمیگرداند.

فرخ که در روزهای دشوار اخی به او کمک ومعاونت رسانیده است برای آبادی و آسوده حالی و بهروزی و سعادت مردم و مملکت مبارزه میکند. او به افراد

و اشخاص بی بضاعت و بیچاره و بیوه و مسافری مثل اخی مهربانیها میکند و حاجاتش رامرفوع مینماید. (فرخ با خصایل نیکویش درقطب مقابل بهرام قرار داده میشود).

رحم و شفقت به مردم و کمک مادی و معنوی به نیازمندان جامعه اهداف و مقاصد عناصر مثل اخی سخی و انسانهای عالیمقام و بزرگوار را درزنده گی تشکیل میدهد. او با این اوصافش به شهرت میرسد و در نتیجه همین خوبیهایش از روزهای دشوار نجات حاصل میکند.

نوایی سخاوت اخی را تاحدی میرساند که برای سر فرازی و به بخت رسانیدن فرخ راضی میشود زنش گلچهره را در نکاح او در میآورد. (البته شاعر با هنرمندی تمام ناموس گلچهره و خانواده‌ء اورا حفظ میکند). گلچهره زنیست وفادار، صادق، عاقل و بافراست، خوش بیان و خوش و جاهت، سوژه حکایت دلچسپ وضع و شکل آن فوق العاده و ساختارش مرکب است.

رسیدن فرخ به وصال گلچهره و معلوم شدن سر نوشتش (ثابت شدن عقد او با اخی سخی) نقطه‌ء اوج حکایت را تشکیل میدهد و گره پیچیده حکایت را به آسانی بازمیکند و حکایت با غلبه عشق و صداقت و انسانیت و بزرگواری به پایان میرسد.

حکایت دوم:

روز یکشنبه درقصر زرد رنگ بهرام لباس زربفت در برکرده با زیبا روی رومی زرد پوش باقدح زرین بر باده گساری پرداخته به زور روز خویشرا شب میکند اوراخواب نمیبرد به فکراینکه شاید افسانه بتواند اورا در خواب نماید مسافر رومی را که تازه ازراه رسیده است به پیشش میخوانند. او سر گذشت زید ذهاب (زید زرگر) رومی را برایش به حکایت میگیرد

قهرمان اصلی حکایت زید ذهاب است او عالم، حکیم و هنرمند چیره دست و مبتکراست، گذشته از همه او گره کشا ی مشکلات و چاره گر دشواریهای گوناگون میباشد. نوایی این اوصاف نیکو ی زید هاب رابه ستایش میگیرد ولی باید یاد آورشد که زید ذهاب درعین زمان حیله گر، خاین و عیاش نیزمیباشد. نوایی این خصایل مذموم را بگونه سخت نیز تقبیح و محکوم میدارد با این حکایت نوایی به شاهان چگونه گی استفاده از اهل علم و دانش و نحو رهبری کشور را با مشوره ایشان نشان میدهد. همراه با آن ازوجود خصایل و افعال بد دانشمندان و علما نیز هوشدار داده احتیاط از آنان را هم تاکید میدارد. در این حکایت نوایی کرکترهای ناشایسته روحانیون را نیز به نکوهش می گیرد.

حکایت سوم:

روز دوشبنه در قصر سبز رنگ، بهرام لباس سبز پوشیده با زیبا روی شهر سبزی سبز پوش (شهر سبز محل تولد امیر تیمورکورگان بوده و نزدیک به سمرقند است) ازقدح زمردین و سبزین می سبزینه نوشیده روز خویشرا به شب میرساند، اورا خواب نمیبرد مسافر شهر سبزی را که تازه ازراه رسیده است احضار میکنند تا برایش افسانه خوانی کند او درمورد سعد حکایتش را به بیان میگیرد. حکایت سعد با سوژه و ساختارش همانند چهره ها و دلایل فکری و غایویش با افسانه ها نزدیکی پیدامیکند. سعد جوان دلاوروپل توانمند است، به شرط های دشوار، موانع دهشت آورغلبه حاصل میکند. از آزمایشها زیاد پیروزمند بدر آمده به وصال محبوبش میرسد. او نیروهاییرا که با زنده گی انسان دشمن است محو و نابود میکند طلسمهای نیروهای اهریمنی را با قوه عقل و فراست میشکند با دانایی تمام به سوالهای مشکل دانشمندان جواب میگوید همینگونه او موضوع کشتار افراد بیگناه و ریختن خون مردم از طرف شاه شهر سبز رانیز در ضمن حکایتش بر ملا میسازد. در این حکایت قهرمانی و جرئت به دهشت ورزالت تدبیر و تفکر به حیله و جهالت پیروزی حاصل میکند، دیو قطران وزال جادوگر درحکایت از سیماهای مجازی و زشت اند. اگراز ضدیتهای جداگانه که در سیمای (فلیقوس حکیم) دانشمند کهنسال وجود دارد صرف نظرنمایم او نمونهء تجسم عقل و خرد و تفکر و اندیشه است.

حکایت چهارم:

روز سه شنبه در قصر گلگون بهرام لباس گلگون در برکرده بازیبا رو ی که لباس شفق رنگ بر تن دارد از ساغر یاقوتی فام می لعل رنگ نوشیده روزش را به شب میرساند به قصر مسافرهندی را که تازه ازراه رسیده است فرا میخوانند او حکایت شاه جونه ومسعود سخی را به بیان میگیرد تابهرام راخواب ببرد.

شاه جونه شاهء ایده ال عادل با همت و سخاوتمند است او در زمینه انکشاف حوادث داستان وحل گرهها و اختلافها نقش عمده را بدوش میگیرد. به وسیله شاه جونه مسعود از تهدید جیسور و ملو در امان میماند، مسعود به وصال دختر ملو میرسد و جیسور و ملو به کیفر اعمال خویش میرسند و به ولایت شاه عادل و باهمت سخی مرد مثل مسعود به حکومت میرسد. نوایی که در کشور خواهان شاه

عادل مثل شاه جونه ودر ولایت حکمرانی مانند مسعود است شاهان و حکمرانان وقت را به عبرتگری ازسر گذشت ایشان باز میخواند. مسعود جوان عالی همت و پاک دل است و دختر ملو هم دوشیزه با جرئت است، علیه بیعدالتی و بی انصافیهای زمانش اعتراض میکند، درانکشاف حکایت و حل اختلافها و گره های آن او نقش بسیار مهم را به عهد میگیرد، دهقان با شجاعت و راستی و ساده کیش ظاهر میشود، چیسور و ملو از شمار اشخاص کرسی خواه و چوکی دوست، خود بین و بیرحم و انصاف و حق تلف است، آنها در واقع سیمای تیپیک رهبری کشور و دولت در آن عصراند. درحکایت درمیان سخاوت و بخل، انصاف و بی انصافی، راستی و منافقت مبارزه سخت درگیر می باشد.

خوشدور ور باغ کائنات کلی
برچادین یخشیراق حیات کلی

نوایی این حکایت را هم آنسانی که در بیت بالایین کفته است باغلبه خوبی در زنده گی بربدی با روحیه خوشبینانه به پایان میبرد.

حکایت پنجم:

روز چهارشنبه در گنبد آبی رنگ بهرام با زیبا روی که لباس آسمانی و نیلوفری در بر دارد با ساغر، فیروزه گون به باده نوشی پرداخته روزش را به شب میرساند چون خوابش نمیبرد مسافری را که از اقلیم پنجم تازه رسیده است به نزدش میآورند، او حکایت مهر و سهیل را برایش به تقریر میکیرد.

حکایت پنجم بابهای فکری و غایوی و هنری و بدیعیش خوبترین و تاب ترین حکایات مثنوی سبعه، سیار است. در آن دو دنیای متضاد و متفاوت ازهم یعنی دنیای عشق و صداقت، انصاف و عدالت مردانه گی و قهرمانی یعنی دنیای مهر و سهل ودنیای رزالت و جهالت، بیعدالتی و بی انصافی، منافقت و دو رویی و مکر و حیل یعنی دنیای جابران و جباران روزگار به تصویر گرفته شده است. در میان این دو دنیای متضاد و متفاوت مبارزه سخت در میگیرد و در سر انجام این مبارزه نیکی بر بدی عدالت بر بیعدالتی فضلیت بر رزالت و مردانه گی بر نامردی، صداقت بر منافقت و دو رویی چیره میشود.

قهرمان اصلی حکایت مهر است او درحل اختلافات پیچیده و گرههای پی در پی داستان نقش اساسی را بازی میکند مهر عاشق وفادار است. جابر رهزن و درد نمیتواند براراده او حاکم شود. او برمراد و هدف پلیدش نمیرسد. مهر در جستجوی

چاره میشود باعزم و اراده و تدبیرش هم سهیل و هم پیرانی که به اسیری رسیده اند از بند نجات مییابند. دگر برسر راهٔ شان خوف و خطری باقی نمیماند، در شرایطی که دوشیزه گان وزنان تحقیر میشدند ایجاد سیمایی درخشان دوشیزهٔ مثل مهُر درمیان ظلمت سده های میانه در واقع نوریست که از فروغ اندیشه های انساندوستی نوایی بر آن می تابد.

سهیل جوان مناسب به مهر و محبت مهر است، او قهرمانیست همسان قهرمانهای افسانوی مردم، نی آتش به جان او کار میکند و نی آب وی را میتواند غرق کند و نی هم شمشیربه تن او کارگر است، سهیل به کمی نیرویش نیاندیشیده علیه، رهزنانی مثل جابر همانند دلاوران و گردان میجنگد. جابر که خویشتن را در برابر مبارزه بر حق سهیل عاجز و ناتوان می یابد دست به مکر و حیل یازیده کشتی را میشگافد و سهیل را به اسیری میبرد: مگر سهیل روحیه خود رانباخته با خونسردی تمام در برابرش ایستاده گی میکند. سهیل با تدبیر معشوقش را از زندان جابر رهزن نجات میدهد. بعداً به استقبال جابر شتافته با او میجنگد:

سین اگر ظاهرایتینک ایت لیك نی
مین سینگا کور کوز ای ییکیت لیك نی

و در پایان جابر را با شرمنده گی بسیار با شکست رو برو میکند. در حکایت سیمای دو پادشاه نعمان و نوذر نیز به تصویر گرفته شده است اینهاسیماهای ایجابی اند.

نوایی سخاوت و عدالت آنها را وصف میکند، در سیمای نوذر ویژه گیهای خاص را که در سیمای بهرام وجود دارد نیز به تصویر میگیرد. نوایی اگر از یکطرف حکایت رااز جهت ساختاربا حکایت اصلی داستان ارتباط دهد (نوذرهمانند بهرام نسبت ذوق و علاقه یی که به شکار دارد به دست جابراسیر میشود) از جانب دیگر او غایه و فکر: «باید به لشکر پادشاه اتکا نموده در همکاری نزدیك با آن دست به کارشود» را در برابرش مینهد.

شاه تیلار بولسا شاه لیق قیلماق
سپهی دین کیرا کماس ایریلماق
شه نی دیر لار سپاه بیرلان شاه
شاه ایماس دور، یوق ایرسه اند اسپاه

شاه غه فتح اولسا خیلی انینک ایشی دور
بیرکیشی رستم اولسه بیرکشی دور
بارسه شطرنج شاهنینک سپهی
کورکه بارمو حساب ایچیندا شهی

جابر تمثال رزالت و بدیهاست، او باید محو نابود شود، او راعقل و تدبیرش، جسارت و مردانه گی دوستی و همجهتی و همکاری میتواند از میان بردارد. در دورانیکه نوایی میزیست راه های تجارتی را راهزنان و دزدان گوناگون میبستند و برکاروانها میزدند و داشته های آنانرا به غارت ویغما میبردند، از این جهت اهمیت عملی این حکایت دیگر هم بیشتر و بزرگتر میشود، نوایی موضوع مبارزه برای تامین صلح و امنیت درمملکت و راههای تجارتی را نیز مطرح بحث قرار میدهد.

حکایت ششم:

روز پنجشنبه در قصر صندل رنگ بهرام که لباس صندل گون بر تن کرده است با زیبا روی که لباس صندل رنگ به بر کرده و با بوی خوش صندل خویشتن را آراسته است به نوشیدن بادهء صندل فام پرداخته روز خود را به شام میرساند، چون خوابش نمیبرد مسافریرا که از اقلیم ششم تازه از راه رسیده است به دربارش میخوانند او حکایت مقبل و مدبر را برایش بازمیگوید.

دراین حکایت یا افسانه فانتیزی دو سیمای کاملاً متفاوت و متضاد دو کرکتر جدا از هم ایجاد شده است. مقبل جوانی است پاك دل، راستکا، صادق و خوش خلق و اطوار اما جانب مقابل او مدبرعنصری است، مکار، محیل، مقبل برای رسیدن به سعادت و بهروزی فعالانه به مبارزه نمیپردازد بلکه (تقدیر- سرنوشت) به او در بدل خصایل نیکو بخت (طالع) عطا نموده است. دراین حالت البته نمیشد از به میان امدن عناصر فتلیزم در حکایت جلو گیری شود ولی مدبر نمونهء کامل دروغبافی بوده مظاهر بدی در سیمای وی بگونه کافی بازتاب گردیده است. در مثل ها مردم میگویند: دروغگو گفیده بمیرد. اگر از عناصر خوشبینانه آن صرف نظر شود، این حکایت ازنظرتشویق و ترغیب مفاهیمی مربوط به اخلاق و آداب دارای اهمیت بزرگ تربیوی میباشد. در انکشاف حادثه ها سیما ها به ویژه درتصاویر بدیعی حکایت (درتصویر آرال، چشمه، بحر و امثالهم) نوایی از ایجادیات گفتاری مردم استفاده ایجادی نموده است.

حکایت هفتم:

روز جمعه (آدینه روز) درقصر سفید بهرام که لباس سفید بر تن کرده است با زیبا روی سفید پوش در جام بلورین باده، بلورگون نوشیده روزرا به پایان رسانید شب فرا رسید خواب بر چشمانش نیآمد مسافر خوارزم را به دربار فراخواندند او سرگذشت دلارام و خودش را برایش به حکایت گرفت.

این حکایت از یک طرف حوادث و رخدادهای خوارزم را و از سوی دیگر سرگذشت دلارام رادربر میگیرد. برعلاوه تصاویر رمانتیک که دراین افسانه دیده میشود سرگذشت هنرمند و سرنوشتش نیز ازماهیت عمیق ریالیتیک بر خوردارمیباشد. اگر بعضی از هنرمندان درگذشته ها در دربارهای سلاطین .. برای مدت جلب شده به خود آبرو و احترام، اعتبار و انعام صله یی ذخیره کرده باشند اغلب ایشان سر نوشت فاجعه گون داشته اند از دربارها رانده شده بادربدریها و سیاه روزیها همراه بوده اند. هنرمند خوارزمی هم یکی از شمار بسیارهمین هنرمندان بوده است. (البته دلارام سبب فاجعه او نشده بلکه او در اینجا واسطه است و بس).فرقش از اسلافش بیشتر است. نوایی برای تکامل بیشتر ساختار داستان ادامه حکایت اصلی و مرکزی را با حکایت مسافر هفتم میآغازد، همراه با این او در بین حکایت اصلی که در میان آنها میآید رابطه عضوی را تحکیم میکند.

حکایت نخست را بهرام در قصرسیاه با لباس سیاه شنیده بود زیرا او از دلارام جدا شده بود، حکایت هفتم را او در قصر سفید در لباس سفید استماع میکند این حکایت مژده وصال را به او میدهد و دلش را ازقید غم آزاد میکند دراینجا باید یاد آور شد آنسانیکه بهرام نتوانسته است از نتیجه قهر و غضب بیموردش و حکایات مثمر مسافران هفت اقلیم مختلف عبرت بگیرد بدرد بیدرمان نیز گرفتار میشود. نوایی او را محکوم به مرگ از این جهت میکند و با مرگ وی میخواهد چشم دیگران را از خواب سنگین قرون باز نماید.

بدینگونه سبعه سیار بگونه داستان جدید و کامل درباره بهرام گور به اساس دانستنیهای غنی مردم بدست نوایی در طی هفت حکایت جالب و مهم ایجاد شده و کرکترها، چهره ها واقعه و حادثه های گوناگون را در بر میگیرد. سبعه سیارنوایی با ابیات زیرین به پایان میرسد

خلقــــه زیب تارك ایلا انی
اوقـوغـانغـه مـبارك ایلا اتی
بتی افــلاك نی انكا یار ایت
بتی اقلیم ایلین خـریدار ایت

این داستان نوایی هم همسان سایر داستانهایش تا امروز طرف توجه و علاقه خواننده گان فراوان قرار کرفته و درمیان ترکان و مردمان سایرممالك جهان از بلند آوازه کی زیاد برخوردار است. این داستان در کذشته به زبان کرجی نیز ترجمه آزاد شده و درادبیات مردمان دکر هم راه یافته و از خود تاثیر زیاد بجا کذاشته است.داستان سبعه سیاردر ترقی و غنای ایجادیات کفتاری و نوشتاری اوزبیکها تاثیر ثمر بخش می بخشد و درسالهای پسین با الهام از آن او پرای دلارام ذریعه کامل یشین نیز ساخته میشود. و این داستان نوایی در رشد و برومندی ادبیات شفاهی وکتبی زبان ترکی اوزبیکی تاثیر بسیار ثمر بخش گذاشته است.

شاه تیلار بولسا شاه لیك قیلماق
سپاهیدین کیراکماس ایریلماق
شه نی دیر لارسپاه بیرلن شاه
شاه ایماس دور یوق ایرسه اندا سپاه
شاه غه خیل اولسه فتح انینگ ایشی دور
بیرکیشی رستم اولسه بیرکیشی دور

(سبعه سیار نوایی)

سنگاه آنچــه حق لطفی واقع دورور
کــه تا تورك الفــاظی شــایع دورور
بوتیل بیــرلا تانظم ایرور خلق ایشی
یقین قیلما میش خلق سیندیك کیشی

(سد اسکندری نوایی)

ور آبا و اجــداد یمــه قــیلدی حق
بوملك اهلیــغــه حکمــرانلیق نسق
الارداغی زیبـــای تخت ایردیلار
توانــاوفـــــیــــروز بخت ایردیلار
ولی مین ایرور مین بغایت حقیر
داغی سلطنت امری بیحد خطیر
بوایشگا کیــراك دورتوانا کیــشی
ایمــاس مـــین کــبی ناتوانا ایشی
نی سلطانلیغ ایلار دانیت منگا
نی ایلای دیســام قــابلیت منگا
سیزایمدی اوزونگیز گا شاهی تاپینگ
بوکشور غه کشور پناهی تاپینگ

(منثوی سد اسکندری نوایی)

سد اسکندری

سد اسکندری داستان قهرمانی و حماسی نوایی و آیینه روشن جهانبینی اجتماعی و سیاسی او را تشکیل میدهد. نوایی در این داستان باور مبارزه برای استقرار دولت مرکزی و ادارهء آن از طرف شاه عادل و معرفتپرور را مضمون اساسی و غایوی قرار میدهد.

نوایی که در آثار غنایی و عشقی همسان حیرت الابرار، فرهاد و شیرین و سبعهء سیار با ایجاد چهره های ایجابی و سلبی به این مسایل اهمیت و ارزش جداگانه داده است در این داستان نیز وظیفه تجسم بدیعی سیمای شاه عادل و معرفتپرور و بازتاب باورهای اجتماعی و سیاسیش را به طورهمه جانبه و روشن در برابرش مینهد.

وقتی در ممالك شرق نزدیك و میانه اسکندر میکویم بکونه معمول سیماهای اسکندر ذوالقرنین، اسکندر مقدونی یا یونانی و یا اسکندر رومی در نظرها مجسم میشود. (۱) اگر در میان قهرمان نوایی و اسکندر تاریخی مشابهت ها و خصایل و ویژه گیهای را به ملاحظه میکیریم باید بخاطر داشته باشیم که اسکندر نوایی بکونه مطلق اسکندر تاریخی و اسکندر مقدونی نبوده و این اسکندر تمثال علحیده و جداگانه از آنست زیرا اسکندری را که نوایی ویرا در راس دولت مرکزی مستحکم آرزو میکند در واقع شاه عادل و عدالت پرور و سیمای تخیلی و رمانتیك است. برای روشن شدن این مسله به طور دقیق در اینجا لازم است پیشتر از همه درنک کوتاهی روی بازتاب سیمای اسکندر مقدونی در ادبیات بدیعی بنمایم. (۲)

۱- واژهء الکسندر در شرق به شکل اسکندر معمول بوده و مراد از روم و مقدونیه وطن اسکندر است و ذوالقرنین (صاحب دو شاخ) از شمار اوصافی میباشد که به او نسبت داده شده است. شاخ البته از زمانه های بسیار دیربا ینسو درشرقمیانه سمبول قدرت الهی بوده و خدایان یا که (شاهان) بکونه شاخدار تصویر شده اند، در مورد نسبت واژه ذوالقرنین به اسکندر در آثار کتبی و شفاهی مردم تلقین های کوناکون و روایات و افسانه های مختلف و متنوع زیاد موجود میباشد.

۲- این مسله را ی. ا. بیرتلس دراثر اسکندر رومی مسکو ۱۹۴۸ میلادی بسیار به تفصیل به روشنی کرفته است.

اسکندر مقدونی و ادبیات بدیعی (۳۲۳ - ۳۵٦ پیش ازمیلاد):

اسکندر مقدونی ازشمار استیلاگران بلند آوازه دنیای کهن و شاهان بزرگ زمانه های باستان میباشد. پس از آنکه از وفات اسکندر زمان اندک سپری میشود، درمورد زنده گانی و کارکردهای لشکری و کشوری او کلیتر خ و آنسکریت اثری میآفرینند. این اثر به کار بیوگرافیک و تاریخی نویسنده یونانی پلوتارخ (٤٦ - ١٢٦ پیش از میلادی) سر چشمه و نشانی آغازین در مورد اسکندر مقدونی میشود همزمان به آثار بیوگرافیک و تاریخی درباره اسکندر مقدونی افسانه ها و روایتهای گوناگون رو به پیدایش نهادند. به گمان اغلب افسانه ها و روایتها نخستین در باره وی از طرف سربازانی که با او در لشکرکشیهایش بودند به میان آمده است. نظر به آگاهیهای مورخان یونان اریَن (٩٥ - ١٧٥) پیش ازمیلادی هنگامیکه اسکندر بخش مهم از قشونش را به وطن برمیگردانید به ایشان گفته بود: «بروید درباره، کاروائیهای بیشمار شاه، خویش که فارسها، مادها، باکترها و شکها را شکست داده و پارتها، خوارزمیها و کریکها و یونانیها را که تا کناره های بحیره کسپین زنده گی مینمایند به او گردن نهاده و تابع خویش نموده است قصه ها و حکایتها کنید». اما حکایتگران بجای اینکه حقایق تاریخی را به مردم بیان نمایند بیشتر به تقریر افسانه و حکایتهای فانتیزی و تهمت و افتراء و بهتانها درباره اسکندر پرداخته و افسانه های و روایتهای گوناگون را دربارهء او بافته اند. در آغاز های سده نخست میلادی رمان مفصلی درمورد سکندر مقدونی و سیمای تاریخی وی نوشته میشود این رمان را به کلیسفین (٣٢٤ - ٣٧٠) طبیب و مؤرخ دربار اسکندر منسوب دانسته اند. مگر دانشمندان بگونه جسته و گریخته درپی عدم ارتباط این رمان به کلیسفین بر آمده آنرا به اثبات رسانیده اند به همین مناسبت به نام و عنوان کلیسفین ساخته گی هم از وی یاد کرده اند.

دراثر کلیسفین ساخته گی از اسکندر بگونه فرزند فیلیپ یاد نشده بلکه بگونه پسر یکی از کاهنان مصر ذکر گردیده است. بنابر روایت وی گویا یکی ازکاهنهاییکه از اولاده های فِرعانه مصر بوده است به مقدونیه فرارمیکند و زن فیلیپ آلمپیا را به وسیله جادو به خود مایل مینماید و آلمپیا از وی صاحب فرزندی به نام اسکندر میشود اثر کلیسفین ساخته گی از زمانهای دور به اینسو به زبانهای پهلوی، سریانی، ارمنی، لاتین و دیگر زبانها ترجمه شده است. به اساس ترجمه لاتینی آن نقل یا روایات انگلیسی، فرانسوی و جرمنی آن به میان آمده است. دراین ترجمه ها دگرگونیها و نو آوریهای فراوان و مختلف به وجود آمده است.

اسکندر مقدونی جهانکشای دنیای کهن هخامنشیها را منقرض نموده و علیه دین زردشت مبارزات سخت را به راه میاندازد، اسکندر درنابودی عقاید دینی طبقات اشراف ایران به ویژه قواعد دین زردشت در ذهن و خاطره کاهنان آن تاثیر ناسزا بجا میگذارد، ایرانیان به ویژه زردشتیان خرابیهای اسکندر و بدیهایش را درتمثال ظلمت، اهریمن مجسم میکنند، درکتب تاریخ هم از او بکونه حکمروای استیلاء گر تعریف شده است؛ مگر ارائه چنین امربه شخص اسکندر با اعتقاد سیاسی طبقات حاکم و استثمار گر موافق بوده نمیتواند. نظر به تلقینها ایرانیان تنها کسی میتواند به تخت ایران برسد که از نسل شاهنشاهان ایران بوده باشد. این امر مربوط به نیروی الهی بوده وبه آن هیچ قدرتی نمیتواند، غلبه حاصل کند. بنابراین از بین بردن این ضدیت ضروری به نظرمیرسد. و در کلیسفین ساخته گی به اسکندر نسبت مصری داده شده است هدف آن هم معلوم میباشد این امر برای بر طرف کردن ضدیتی که در بالا از آن یاد کردیم به کار گرفته شده است. مؤرخان ایران اسکندرمقدونی را ایران الاصل و فرزند دارای دوم قلمداد نموده اند. پس ازخداینامای این باور نیرو گرفته و شکل رسمی را به خود میگیرد. بدینترتیب در مورد فرزند دارای دوم بودن اسکندر (الکسندر مقدونی) افسانه ها و روایات گوناگون رو به آغاز مینهد و در آثار تاریخی و ادبیات کتبی وارد میگردد. افزون بر روایات نیمه تاریخی و نیمه افسانوی که درمورد سر گذشت اسکندر وجود دارد در پیوند به آن حکایات خورد و ریزه دیگرنیز به میان میآید در آنهاقرارمعلوم اسکندر به مشوره و صلاح ارسطو کارهای لشکری و کشوری او را سر به راه میکند و بکونه شاه دانشمند و خلقپرور و بزرگوار مجسم میگردد. برخی از این حکایات بکونه مثال در داستانهای اسکندر و دیوانه، اسکندر و خاقان، و امثالهم میآیند. سیمای اسکندر درآثار غنایی و عشقی نیز راه مییابد درمیان ترکان نیز در مورد اسکندر روایتها و افسانه های زیاد و گوناگون رو به آغازمینهد قید و ضبط ها و ایضاحها و شرحهای علحیده و به ویژه ازطرف دانشمند بلند آوازهٔ سدهٔ چهارم هجری قمری ترک تبار مانند محمود کاشغری در دیوان لغات الترک به اساس گفته های مردم در پیوند به اسکندر از این امر دلالت مینماید.

محمود کاشغری به اساس باورهای مردم درمورد وجه تسمیه واژه ها و اسماء نامهای جداگانه جغرافیایی وتاریخی که با نام اسکندر درپیوند میباشد شرحها مینویسد و ازبعضی افسانه ها و روایات که در بارهٔ وی ایجاد شده است پارچه های علحیده میآورد و یا اینکه مضمون مختصر و کوتاه

آنرا بگونه خلاصه بیان میکند.

در قصص الانبیا رابغوزی سده چهاردهم میلادی که یکی از آثار وزین منسوب به سده های پسین ادبیات ترکی اوزبیکی میباشد. به اسکندر جای علحیده و بخصوص داده شده است. دراین اثر حکایات و روایاتی که در مورد اسکندر آمده است بگونه گسترده و زیاد بازتاب گردیده است در اثر رابغوزی درمورد کارهای لشکری و کشوری اسکندر و چگونه گی ایجاد سد از طرف وی و رفتن به ظلمات به جستجوی آبحیات و امثالهم معلومات فراوان ذکر گردیده است. ربغوزی در حکایات و روایات باستان و دیرین از قرآن کریم سود زیاد برده است او کوشیده اسکندر را بگونه حامی اسلام به نمایش بگیرد.

درمیان ترکان اوزبیك، همسان دیگر مردمان این منطقه افسانه ها و روایتهای که در مورد اسکندر وجود دارد از نسلی به نسلی، از سینهء یی به سینه یی دیگر تا هنوز، انتقال میبابد، در آنها از اسکندر بگونه شاه مستبد و یا عادل ستایش به عمل آمده است. بطورمثال درافسانه اسکندر ذوالقرنین خلق خوارزم اسکندر به شکل پادشاه عادل و سر لشکر مجسم شده و در واقعه جنک او علیه دراب (دارا) غلبهء وی بردارا به حکایت گرفته میشود. همینگونه در افسانه دیگر مردم که به نام اسکندر شاخ به سر است سیمای اسکندر به گونه شاه ظالم و مستبد و خونخوار به تصویر گرفته شده است.

.. و اما اینکه این افسانه ها و روایتها چه وقت به میان آمده اند و نوایی با کدام یکی از آنها آشنایی داشته تاهنوز به مانامعلوم و ناپیداست. دراینجا باید گفت که چون نوایی به ادبیات شفاهی مردم ارزش فراوان میدهد ازاین جهت در قسمت آشنایی وی با ایجادیات مردم در این زمینه البته برای ما شکی باقی نمی ماند.

بهر حال باگذشت زمانه ها در باره اسکندرآثار مختلف به میان میآید و اسکندر ازعرصه تاریخ بدور شده به سیمای بدیعی و هنری مبدل میگردد و تصویر وی به شکل حکمروای مستبد و عادل وتلقین او بصفت جهانگیر، فیلسوف، پیامبر شکل عنعنهء ادبی را به خود میگیرد.

* * *

از سده های دهم به بعد در شعر حماسی سیمای اسکندر بگونه سیمای قبول شده راه یافته رو به تکامل مینهد. ازسخنوران بزرگ سدهء دهم میلادی فردوسی در شاهنامه در مورد اسکندر داستان منظوم مینویسد او درداستانش اساساً داشته های خدایتاماك و روایات و افسانه های مختلف و قسماً به رمان کلیسفین ساخته گی اتکاء میکند، اساس داستان فردوسی را قهرمانی اسکندر

(بیشتر سر گذشتهای فانتیزی) آن تشکیل میدهد. فردوسی در داستانش درمورد جنگ اسکندر با دارا و لشکرکشیهایش به هندوستان، مصر، چین و سایر ممالك، رفتن اسکندر به ظلمات غرض پیدا کردن آبحیات، اعمار سد، در چین در برابر یأجوج و مأجوج، جنگ وی با حیوانات درنده گوناگون و امثالهم حکایت نموده است. اسکندر فردوسی بنابر تأکید ی.ا بیرتلس پادشاه باشان و شوکت و شجاع است همانگونه که او سیمای شاه مستبد نبوده است سیمای ایده ال شاه عادل نیز بوده نمیتواند او از بسیار شاهان ساسانی که در شاهنامه آمده است فرق بارز ندارد؛ گر چه نبردش با دارا و ایجاد سد آهنین در برابریأجوج و مأجوج بر عدالت او گواهی دارد ولی علت اساسی بسیاری از لشکرکشیهایش با عواقب و نتایجش به گونه مبهم باقی میماند، گویا سر گذشتهای فانتیزی اوبگونه آزمون قهرمانی قبول میشود، از این جهت قهرمانیهای اسکندر محدود گردیده وبعضاً بگونه قهرمان مجرد مجسم میگردد.

با اسکندر نامه نظامی سیمای اسکندر در ادبیات مردمان شرقیمانه و نزدیك بگونه اساسی راه مییابد و ازسیماهای عمده و عنعنوی سنت خمسه نویسی میگردد. نظامی درتصویر سیمای اسکندر وظیفه تجسم شاه، ایده آل (دلخواه) عادل رادر برابرش میگذارد. او از وقایع تاریخی و آثار مربوط به آن از ایجادیات شفاهی مردم به شکل همه جانبه و فراوان مستفید میشود. با این همه نظامی از سر گذشتهای فانتیزی او کاسته کوشش میکند ماهیت درونی سیمای اسکندر و فعالیتهایش را بگونه کامل به بیان بگیرد و به اینترتیب نظامی شیمای اسکندر و مقصدی راکه از آن در انتظار دارد بازمان و زمانه اش پیوند میدهد.

تخمیناً صد سال پستر از نظامی درسال ۱۳۰۰ - ۱۳۰۱ میلادی (مطابق ۷۰۰ - ۷۰۱ هـ ق) سخنور بزرگ دری زبان شبه قارهء هند امیرخسرو دهلوی داستان آئینهء اسکندری را مینویسد، امیر خسرو دهلوی که ازمنابع تاریخی و افسانوی نظامی گنجوی درباره اسکندربه طور همه جانبه سود برده و آنرا درداستانش به بیان گرفته است در سوژه داستانش اساساً به واقعه های اسکندرنامه اتکاء میکند مگر همراه باآن او ازمواد اسکندر نامه بسیار با دست باز و آزاد مستفید شده است، در داستانش یك سلسله حکایات و تمثیلهای نو را وارد میکند. امیر خسرو دهلوی ساختار داستان اسکندر را کاملتر میکند زبان آیینه اسکندری بسیاری ساده و اسلوبش روان است این داستان دارای مزیتها و برتریهای دیگر نیز میباشد. اما از اینکه بگذریم امیر خسرو دهلوی از بسیار

جهات به درجه، نظامی گنجوی رسیده نمیتواند، او سیمای اسکندررا از نظر اهداف غایوی و فکری داستان در آستانه ترقی و تعالی نتوانسته است قرار بدهد. البته اینکار از وی ساخته نیست. امیر خسرو دهلوی سخنور دربار است. از نظرموقعیت اجتماعی و اعتقادات سیاسی و اجتماعیش نیز با نظامی فرق بسیار دارد خلاصه، سیمای اسکندر در میان سده ها مراحل تکاملیش را پیموده و بگونه چهره، شناخته شده، خمسه نویسی قبول شده و اسکندر نوایی درترقی و شکوفایی همین سنت دیرپای ادبی بگونه حادثه، بزرگ نیز ثبت گردیده است.

سیمای اسکندر به گونه شاه دلخواه عادل و معرفتپرور:

امیرعلیشیرنوایی با پیروی از سنت خمسه نویسی اسکندر را قهرمان اصلی داستان پنجم خمسه خویش میسازد. او زمانیکه میخواهد این مثنوی را بنویسد از کتب زیاد تاریخی (از جمله همانسانیکه تأکید میدارد اثرمؤرخ بلند آوازه، سده سیزدهم میلادی نظام التواریخ ناصرالدین بیضاوی، آثار بدیعی و هنری و افسانه ها و روایتها و به ویژه داستانهای خمسه نویسان اسلاف خویشرا بگونه شایسته فرا میگیرد، برای اثرش مواد لازم جمع آوری میکند، سپس به ایجاد اثرمیپردازد، او تاریخ اسکندر رانمی نویسد بلکه او را بیشتر سیمای اسکندری که در ادبیات هنری وبدیعی بگونه سیمای عنعنوی قبول و مبدل شده است بطرف خویش میخواند. اینکه نوایی با تاریخ اسکندر تا کدام اندازه آشنایی داشته است در اینجا از آن صرف نظر مینماییم. بدون شك با اساس قرار دادن سیمای اسکندری که او میشناخت آنچه را که درنزدش به حیث وظیفه و مقصد قبول نموده بود نمیتوانست بدرستی حل کند زیرا نه فقط اسکندری انتخابی او بلکه هیچ شاهی دیگر نیز بگونه کامل با دلخواه نوایی موافق نمی آمد در نزد نوایی سیمای همه شاهانی که تا عهد او گذشته بودند قابل قبول نبودند، او ازآنچه که در این ارتباط در تصور داشت میشد پس از این به میان بیاورد و یا ایجاد کند درپیش او ایجاد سیمای چنین شاهی ضروری به نظرمیرسید باید آنرامیآفرید.

به باور نوایی پادشاه باید با قبول دشواریها و مشکلات فراوان آرامی و آسوده حالی را در مملکت بر قرار نماید دیگران باید از این پادشاه عبرت بگیرند. به اجرای این وظیفه ایجادی حقایق تاریخی و اشخاص تاریخی کمك کرده نمیتوانستند، تنها نیروی فانتیزی هنری و بدیعی می توانست به آن امکان وسیع را فراهم آورد. در این ارتباط در وجود سیمای اسکندر تجارب زیاد ادبی و سنتی

به وجود آمده بود، خمسه نویسان به ویژه نظامی گنجوی در تمثال اسکندر با ایجاد چنین سیماها موفقیت بزرگ رابدست آورده بود.از اینکه نوایی درشرایط جدید تاریخی حیات به سر میبرد و در برابرش وظیفه غایوی و فکری و زیبایی شناسی نو گذاشته شده بود از اینجهت نمیتوانست از دایرهء تجارب موجود ادبی وسنت زمانش بدوربماند. انتخاب و گزینش مواد موجوده و سره کردن و کاربست دوبارهء اینمواد از نو وارد آوردن تغیرات و دگرگونیهای تازه و مواد جدید در آن، روشنگری بیشتر سیمای اسکندر و مقصد عملی را که ازاین سیما انتظار داشت، نزدیکی آن به زنده گی مردمان سدهء پانزدهم میلادی، بازتاب مسایل مثل رهبرو مردم، شاه و اهل دربار سلطان و موسیقی، پادشاه و اهل علم و معرفت در یك سخن بگونه خلاصه قرار دادن سیمای اسکندر درآستانه مرحله جدید از ترقی و تحول از شمار مسایلی بود که در نزد وی ضروری به نظرمیرسید.

نوایی به اجرای چنین یك مسوولیت بزرگ ایجادی دست می یازد و آنرا با موفقیت بزرگ و چشمگیر به انجام میرساند. تا پیدایی نوایی از سیمای اسکندر به سه شکل یاد شده است. شاه، دانشمند و پیامبر، نوایی اسکندررا بگونه شاه و دانشمند به تلقین میگیرد. از اسلافش به ویژه ازنظامی هم فرقش بیشتر است. او سیمای شاه و دانشمند را با همدیگر رابطه عضوی میدهد و فضایل نیکوی ویرا به گونه محدود به تصویر میگیرد.

نوایی که به رابطه اسکندر با دانشمندان و همکاری با ایشان اعتبار جدا گانه و بزرگ قایل میشود دایرهء واقعات و رخدادهای مربوط به سرگذشت اسکندر را مشخص و معین و مرزبندی میکند. گر چه او لشکرکشیهای اسکندر رابه دهها ممالك آنوقت و سر گذشت افسانویش، رفتن اسکندر به سیاحت ابحارو جستجوی آبحیوان را در باب بیست و سوم داستان بر اساس آگاهیهای نیمه تاریخی و نیمه افسانوی و میراثهای بدیعی و هنری به شمارش میگیرد ولی سلسله حیات و وفات اسکندر را بر اساس چند رخداد کامل تکمیل میکند. نوایی میگوید برای بیان همه سرگذشتهای اسکندر نوشتن اثر بزرگ همانند شاهنامه هم کفایت نمیکند. دراینجا البته اتکاء به سرگذشت های افسانوی وی هم اصلا نیازنیست هدف نوایی از ایجاد اثر سد اسکندری بیان افسانه نبوده بلکه ایجاد سیمای شاه عادل و معرفتپرور و دلخواه و طرح و روشنگری و داوری بسا پروبلمهای سیاسی و اجتماعی وقت بر اساس آن بوده است.

بنابر این نوایی واقعات و حادثات مربوط به سرگذشت اسکندر را تا اندازهء معین و محدود میکند و ماهیت و مضمون اجتماعی و فلسفی هر کدام آنها را عمق میبخشد این کار از مهارت هنری و توانمندی نوایی در کار داستانسرایی دلالت می نماید.

تولد اسکندر، ایام شباب، تعلیم و تربیت، وفات فیلقوس تاجگدازی، برخورد او با دارا و تسلط بر ایران و بر قراری عدالت در آن سامان، قشون کشیهای وی به کشمیر و شکست ملو مستبد، مکاتبه دوستانه او پادشاه هند و خاقان چین، نبرد وی با وحشیان مغرب، ایجاد سد در برابر یأجوج و مأجوج سیاحت بحر و غیره اساس سرگذشتهایش را تشکیل میدهد.

نوایی سیمای اسکندر را بی پرده و واضح و روشن به نمایش نمیگیرد بلکه در نقاب واقعه همراه با انکشاف آنها مرحله به مرحله تکامل میبخشد. اگر از این جهت اسکندر نوایی را با امیر خسرو دهلوی مقایسه کنیم ازریشه فرق میکند و با قهرمان نظامی نزدیکی میگیرد. نوایی به سیمای شهزادهء اسکندر سالهای کودکیش، تعلیم و تربیه، رسیدن به سن بلوغ و کمال، ارزش و اهمیت فراوان میدهد. این شهزاده برای تاج و تخت مال و دولت مبارزه نمیکند بلکه در راهء کسب علم و دانش، بزرگواری و سایر فضایل و خصایل برین انسانی میکوشد. اوزیر نظر پدر ارسطو نقوماچیس تعلیم و تربیه درست فرا میگیرد باعقل و ذکاوت و قوت و نیروی سرشارش همه را چون فرهاد به حیرت میاندازد. فیلقوس وفات میکند ولیعهدش باید به تخت وی جلوس کند اما او برای جلوس بر تخت دلباخته نیست به باور وی اداره و رهبری کشور و دولت با هوا و هوس ممکن نمیباشد زیرا اینکار نهایت مشکل و دشوار و پر مسوولیت میباشد. به تجربه فراوان و دانش لازم نیازمند است. از نوایی درخطاب به مردم چین از زبان اسکندر در این ارتباط چنین میخوانیم:

... ولی مین ایرور من بغایت حقیر
داغی سلطنت امری بیحد، خطیر
بوایش گاکیراك تور توانا کیشی
ایماس مین کبی ناتوانا کیشی
نی بارشه لیك ایلارگانیت مینگا
نی ایلای دیسام قابلیت مینگا

چومـین ایلادیم عـجـزیم اظهـار ینی
بواندیشـه دین کـونگولیم آزارینی
سیزایمدی اوزونگوز گا شاهی تاپینگ
بوکشـور گـا کـشـور پناهی تاپینگ

این گفتـه اسکندر سخنان فرهاد را در هنگامی کـه پدرش از وی خـواهش جلوس بر تخت را نموده بود بخاطر میآورد.. بدینگونه شهزاده اسکندر رانوایی دربرابر شهزاده های خود بین، مغرور، آزمند، تنبـاره و عیـاش وقت تیمـوری قـرارمـیـدهد اگـر شـرایط عـهد نوایی را با عـیـاشی و خـود بینی و آزمندیهـای شهزادگان تیموری بر سر تاج و تخت درنظر بگیـریم ماهیت شهزاده اسکندر و اهمیت عملی سیمای آن تا رفتـه بیش از پیش میگردد. اسکندر تاج و تخت را مسترد میکند اما مردم اسکندر برده بار و فروتن و صاحب عقل و دانش و ذکاوت و استعداد سر شاررا مناسب تاج و تخت میدانند، او با درنظر داشت رأی مردم و بهروزی و سـعادت ایشان بـه تخت جلوس مـیکند در کشـور عدل وانصـاف را بر قرارمیکند امر فراوانی و ارزانی وعمران و آبادانی زمینـه فـراگیری علم و دانش را مهیا مینماید بدینترتیب در مراسم تاجگذاری در خطاب به مردم چنین میگوید:

کـه بیـردی مـینگا داد گـر لیك آلّه
بارایرسـه خـلایق ارا داد خـواه
کیلیب آلیمـه عرض حال ایلا سون
اوز احـوالینی قـیل و قـال ایلاسـون
قاشیمدا سوزین عرض ایلار زمان
مینی بیراوزی ینگلیغ ایتسون گمان
عـیـان ایلاسـون ریش درد و غـمـین
یاقـای داد بیـرمـاك بیـلا مـرهـمـین

«وقتی شما بر سر من کلاهی داد گری راگذاشتید من هم عدالت را در میان خلایق گسترش میدهم، شما بدون ترس و لرزبه حضورمن میتوانید عرض و حال خویشرابیان نمایید مرا چون خویشتن فکر کنید، احساس بیگانه گی ننمایید تا من بتوانم به دردها و ریشهای دلخراش شما مرهم، بگذارم ...»

مردم به عرض حال میآغازند، اسکندر به وعده هایش جامه عمل میپوشاند، آنها را ازخراج و مالیه دوساله معاف میدارد، عملداران مستبد و ظالم و بی انصاف را از وظیفه سبکدوش نموده به کیفر اعمالشان میرساند. ازنرخها و بازارها و

اوزان آنان بگونه جدی و سخت مراقبت و وارسی به عمل میآورد. گرانفروشی، احتکار و کلاهبرداری را خاتمه میبخشد و اسکندر به چشم پوشیها و به همه حق تلفیهایی که در عهد سلطنت پدرش صورت پذیرفته بود پایان میدهد از فیض و برکت عدالتش مردم به سعادت و بهروزی و آرامی و آسوده حالی میرسند:

بوینکلیغ چو آز وقت توزدی رسوم

غنی بولدیلار عدلیدین اهلی روم

با این کارش در اندك وقت مردم روم دولتمند میشوند. اسکندر پادشاه با انصاف و عادل ومنجی است. او نه تنها مردمش بلکه با مردمان سایر ممالك نیزاز روی انصاف و عدالت معامله میکند آنانرا از چنگال استبداد و سیاهکاریها نجات میبخشد و در زمینه آبادانی و عمران و آسایش و آرامی ایشان مبارزه مینماید.

به دارا شاه مستبد ایران چندین ممالك آن وقت مربوط بودند از شمار این کشورها یکی هم روم بوده، این مملکت به داراخراج بزرگ میپرداخت، اسکندر که تازه به تخت روم رسیده بود پرداخت خراج رامعطل قرار میدهد دارا از این اقدام او درغضب شده جنگ را با او میآغازد. اسکندر جز جنگ دربرابر جنگ چارهء نمییابد در روز دوم جنگ عملداران دارا علیه او دست به سوء قصد میبازند و او زخم کاری برداشته به کیفر اعمالش میرسد. اسکندر با وجود همه افعال ناباب دارا سه شرط ویرا که درگاه مرگ در مورد رعایت و مدارا در برابر اقارب و محارم و وابسته گانش در آوردن دخترش روشنک درعقد خویش به کیفر رسانیدن کسانیکه علیه وی به سوء قصد پرداخته بودند پذیرفته با کمال بزرگواری آنها را در منصهء عمل پیاده میکند. بدینگونه تخت ایران به اسکندر انتقال مییابد. اسکندر درایران زمین هم، عدالت و انصاف رامستقر میکند. اسیران رارها و آزاد میسازد به اهالی امتیازات گوناگون میدهد مردم ایران که از زیر بار استبداد دارا رهایی یافته اند از اسکندر خشنود و خرسند میگردند. همینگونه اسکندر در ممالکی که علیه دارا قرار گرفته بودند نیز میخواهد عدالت را برقرار کند و شر شاهان و حکمرانان جبار را از سرمردم دفع کند به همین مقصد عنوانی شاهان این ممالك نامه ها مینویسد تکلیف اسکندررا به جز ازشاهان کشمیر، هند و چین دیگر همه حکمروایان آنوقت میپذیرند، اسکندر مجبور به لشکرکشی میشود او به سوی کشمیر درحرکت میافتد. در هرات و سمرقند بناهای اعمارمیکند. نوایی همسان دیگر شاهان اسکندر رادر ارتباط به آسیای میانه به تصویرمیگیرد و کوشش میکند هرات و سمرقند را از ساخته های دست وی قلمداد نماید. شاه کشمیر ملو

شخص نهایت ظالم و مستبد است به مجردیکه از حمله اسکندر اطلاع حاصل مینماید بااستفاده از جادو آتش و باد را پنهان نموده با زن و فرزندانش به حصار آهنین پناه میبرد، همراهان همیشه گی اسکندرندیمان و چاره اندیشان وی با اندیشه گران ودانشی مردان یکجا شده، اندراین راستابه چاره گری مینشینند و سرانجام با کاربرد مواد منفلقه حصار آهنین را شکسته قلعه را ضبط میدارند، ملو ابن مباك به کیفرخویش میرسد اسکندر درگاه مرگ اورا عفو میکند و بنابر وصیتش بادخترش مهرناز نیز ازدواج میکند و فرزندش پیروز را به تخت مینشاند در کشمیر هم عدالت بر قرار میشود و صلح و آرامش تامین میگردد واقعه کشمیر به دیگران سر مشق و عبرت میگردد. شاه مدبر هند با پیشکش کردن سلام و تحفه ها به استقبال اسکندرمیرود اسکندر مردم هند را ازخراج دوساله معاف مینماید، زمستان را در منطقهء جنگلی نکار هندوستان که ازمناطق خوش آب و هوا است میگذراند بهار راه چین را در پیش میگیرد، علما و دانشمندان به اسکندر مصلحت جنگ نمیدهند و به درنگ میخوانند خاقان با تدبیر و کاردان چین در لباس سفیربه قرار گاه اسکندر آمده با او بالمواجه صحبت و مذاکره میکند همه مسایل مربوط و مطروحه حل و فصل میشود در میان ایشان هیچگونه اختلاف دیگرباقی نمیماند، بدینگونه به استثنای کشمیر درتمام ممالك مفتوحهء که بر ضد دارا قرارداشتند بدون استعمال کدام نیرو و قتل و خونریزی به استقرارعدالت و آرامی موفق میگردد.

اسکندر علیه تمام نیروهای اهریمنی که با انسان در دشمنی قرارداشتند مبارزه میکند اسکندر به وطنش برمیگردد، درمغرب با حیوانات که دربزرگی با سگ همسان و مورچه مانند اند مواجه میگردد این موجودات پاسبان و نگهبان وحشیان آدمخوار بوده اند. بین قشون اسکندر و وحشیان نبرد سنگین و سهمگین واقع میشود، رهبر وحشیان به جنگ تن به تن از وی نفر میخواهد، جوانان اسکندر تاب شست او را نیآورده نمیتوانند با او مصاف دهند در همین وقت کنیزکی را که خاقان چین به اسکندر تارتق (پیشکش) کرده بود لباس مردان درتن کرده ونقاب در رخ کشیده داخل میدان میشود و وحشیان را مغلوب مینماید پس از آن اردوی اسکندر به قیروان میرود این کشور نهایت خراب و ویران است. اهالی آن از مزاحمت و یغمای یاجوج و ماجوج به تنگ آمده اند، اسکندرراه یاجوج و ماجوج را که در دامنهء کوهء قاف استقامت داشتند با ایجاد دیوار آهنین (سد) میبندد. این دیوارسد آهنین البته دیوارعدالت و انصاف و آرامی است در

ساختمان آن مردمان ممالک مختللف از جمله رومیها ماوراء النهریها، فارسیان چینیان، هندیان و فرانسویان ودیگرمردمان آنروزکارسهم میگیرند، دوستی مردمان و اتحاد و یکپارچه گی آنها، باعث محو دشمن خطرناک و سر سخت عالم بشریت یعنی یأجوج و مأجوج میگردد گذشته از آن این امر دوستی میان ایشان را بیش تر از پیش تقویت میبخشد صفوف لشکر اسکندر با پیوستن فرزندان مردمان ممالک گوناگون روز تا روز استوار و مستحکم میگردد.

جوانغاریده ایردی برتاس روس
فلک خنگید یگ بر چه تند وشموس
اگر جوشنی بر چه قلقان دو روق
سنان قولریده نیچوکیم سورروق

اسکندر شاه دانشمند و بااستعداد و حامی علم و معرفت است او که در گاه بالنده گی زیر نظرنقوماجیس آموزش و پرورش یافته است زنده گی را با دانشمندان مثل ارسطو و افلاطون سپری مینماید و با صلاح و مشوره ایشان دست به کار میشود از کارهای علمی آنان حراست و حمایت میدارد، او با الهام از آیینه که خاقان چین برایش هدیه کرده بود دانشمندان را به اختراعات جدید علمی نظیر آن تشویق و تحریص میدارد.

اندیشه گران و دانشی مردانیکه به رهبری سقراط و افلاطون به تحقیقات علمی میپرداختند اصطرلاب را که عالم ستاره گان را مورد تحقیق و مطالعه قرارمیداد کشف کردند، همینگونه علمای که زیر نظر بُقراط و ارسطو به کارهای علمی میپرداختند، آیینهء جهانما رااختراع کردند این آیینه آنچه را که در روی کرهء ارض بود نشان میداد به تشبث اسکندر زمینه مطالعه خصوصیات طبیعی و جغرافیای ممالک فراهم گردید مشخصات تعین فاصله مناطق از همدیگر معین میشود.

اسکندر که در روی زمین عدالت و آرامی را بر قرار میکند دو باره به روم برمیگردد اوروم را به مادرش بانو و دانشمندان سپرده برای آگاهی ازاسرار بحر به سیاحت دور و درازمیرود. او به بحر محیط میرسد، با داخل شدن در صندوق شیشه یی عجائبات ابحار رابه تماشا میگیرد، هنگام بازگشت ازسفر در راه مریض میشود با یادآوری ازحال و احوال خویش به مادرش نامهء میفرستد و او را دلداری و تسلی داده ادارهء امور مملکت را به صلاح ومشوره علما و دانشمندان به وی نصیحت میکند اسکندر پیش ازوفات به همراهانش میگوید: «زمانیکه من از

جهان چشم پوشیدم هنگام دفن یك دست مرا ازگوشه تابوت بیرون کشیده بگذارید» به اینترتیب اسکندرمیخواهد به بازمانده گانش بفهماند که اسکندراگر جهان راهم فتح نموده باشد بازهم ازدنیا دست خالی رفته است.» (۱)

اسکندر میمیرد اما او به مرام و اهداف خویش میرسد در دنیا عدالت رابر قرار میکند و نام آن تا جهانست باقی و مانده گار میماند.

نوایی شاهی را آرزو داشت که چون اسکندر تمام کار کردها واوقات زنده گانیش را وقف مبارزه برای آرامی و آسوده حالی وسعادت و سر فرازی و بهروزی مردم میکرد نوایی باایجاد سیمای اسکندر برحکام فیودال زمانش تأثیر بزرگ وارد آورده آنها را به عبرتگیری ازسر نوشت اسکندر فرا میخواند، این خواست نیك و نیت بزرگ انسانی وی ازمحبت بی پایان و سرشار آن نسبت به انسان حکایت میدارد. او مبلغ و تعمیم گر اندیشه های انسادوستانه در سده های میانه میباشد با اینهمه سیمای اسکندریك سیمای رمانتیك است تبدیل ان ازخیال به حقیقت ممکن به نظر نمیرسد.

سیمای دانشمندان:

نوایی درسد اسکندری سیمای چند تن ازدانشمندان را نیزبه تصویر می گیرد، اینها عبارتند ازنقوماجیس (در داستان بگونه ینکامخاس یعنی پدر ارسطو داده شده) است ارسطاطالیس (ارسطو) پلاتن (افلاطون - فلاطون) سقراط (ساقراط) اسکلینوس (اسقلینوس) هیپو کریت(بقراط) هرموز(هرمز) و پیقاگورس (فیثاغورث) میباشند.

از زمانه های بسیار دیر به اینسو شرقیان با دانشمندان یونان باستان به ویژه ارسطو، افلاطون، سقراط و بقراط و دیگران اشنایی نزدیك داشتند. بسیاری ازآثارایشان به زبان عربی ترجمه شده است و ازطرف دانشمندان آسیای میانه و دیگر ممالك دورو پیش آن شرحها و ایضاحها نوشته شده و اکثر آنهاتحلیل و بررسی گردیده، دوباره نویسی و بازسازی شده اند. درارتباط به ارسطو، افلاطون و امثالهم افسانه ها، و روایتها وآثار بدیعی ایجاد گردیده است. درزمینه آشنایی نوایی با آثار این دانشمندان البته شکی نداریم اما باید اظهار داشت که نوایی درداستان سد اسکندری وظیفه ایجاد سیما ی تاریخی با بازتاب فعالیتهای علمی و انعکاس جهانبینی های اجتماعی فلسفی علما و دانشمندان و فیلسوفان یونان

۱- این حادثه درحیرت الابرار بگونه حکایت ویژه در آورده شده است.

باستان را در برابر خویش قرارنمیدهد، باورها و اندیشه های که از زبان آنها بیان میشود در واقع نظریات و افکار شخص نوایی میباشد.

دانشمندان در رخداد های داستان در انکشاف انگیزهء فکری و غایوی آن نقش بس بزرگ رابازی میکنند نمای سیمای قهرمان اصلی داستان اسکندر راتکمیل میکنند و به آن تکامل و ترقی میبخشند. نقوماجیس استاد و مربی اسکندراست، ارسطو و سایر علما و دانشمندان همراهان جدا ناپذیر و مشاوران و ندیمان دایمی اومیباشند. اسکندر در حل مسله ها و معضله ها و دشواریهای حل ناشدنی با ایشان به مشوره و صلاح مینشیند و به اندیشه و باورهای عاقلانه، خردمندانه و عالمانه آنها جامهء عمل میپوشد.بدینترتیب علما و دانشمندان سد اسکندری درقالب فعالیتهای خویش پیچیده نمیمانند درزنده گی سیاسی، اجتماعی بگونه فعال و جدی اشتراک میکنند و برای بدست آوردن نتایج عملی و حیاتی از علم و دانش و اندیشه ها و باورهای خویش تلاش و مبارزه می نمایند. نوایی از علما و دانشمندان هم همین توقع را دارد و این یگانه آرزویش از ایشان میباشد.

نوایی که باور: «رهبران دولت باید با استفاده از مشوره ها و مصلحتهای دانشمندان چرخ ادارهء امور مملکت را به پیش برانند» رادراثارش بازتاب داده است. در این اثر نیز برخی ازاندیشه های اجتماعی، سیاسی، اخلاقی تربیتی را از زبان دانشمندان وعلما بیان میدارد.این موضوع را بیشتر از طرز پاسخهای ارسطو به سوالات اسکندردرمییابیم.(۱)

این سوال و جواب درباب عدالت و نتایج آن صلح و آشتی و عواقب آن، عقل و فراست و اراده و فضایل و برتریهای فصل زمستان، فیوض موسم بهارو غیره مسایل آمده است، چنانچه بگونه مثال در پاسخ به یك سوال اسکندر از ارسطو چنین بخوانش میگیریم.

شه کیم ایرور عدل نینگ جاذمی
نی ایشلار ایکان عدلی نینگ لازمی؟

اسکندر از ارسطو راه و روش عدالت رامیپرسد او در جواب اینگونه بیان میدارد:

شهء کیم انگاعدل بنیاد اولور
نتیجه بوکیم، ملکی آباد بولور
چوملکی اولدی آباد خلقی، غنی

۱- در فصل (۷۵) به سوال اسکندر سقراط و در باب (۸۰) لقمان به سوالهای وی جواب میدهد.

یقین دورکه معمور اولور مخزنی
چو مخزنی بونوع معمور ایتار
سپاهیگابیشك مواجب یتار
سپاهی قچان شه غه طالب کیلور
عدو سیغه شك یوق که غالب کیلور
ینا اول که چون عدلی ظاهر دور ور
باری قوم ایلا خیلی شاکر دور ور
سپاهیسی گرتیغ او رار بیعدد
رعیت دعا بیرلا ایلار مدد

شاهی که عدالت را پیشه خویش می نماید درنتیجه آن کشوررا اباد و معمور و مردمش را ثروتمند و غنی و خزانه اش را مملو از زر وسیم میسازد. وقتی از حال سپاهش وارسی جدی کند و قشونش سیر باشند بر دشمن او غالب میشوند مردم از وی راضی شده در حقش دعای نیك میکنند. سخنانیرا که در خاتمه داستان از زبان هفت نفر از دانشمندان بیان میدارد این باورها و اندیشه های ویرا تکمیل میکنند.

«پادشاه باید به مردم شفقت و مرحمت داشته باشد» (ارسطو)، «سپاه را با لطف و رعیت را باعدل آباد کند»، (افلاطون)، «برای آرامی و آسوده حالی مردم باید تلاش و مبارزه نماید» (سقراط)، «در برابر اعمال ناشایسته باید سیاست سخت را مرعی بدارد»، (بقراط)، «زبان، سخن و دل و چشم او باید پاك باشد» (فیثاغورث)، «باید باهمت و سخاوت باشد» (هرموز) و اسقلینوس اینگونه اظهارمیدارد:

ینا اسقلنیوس ارشاد یدور
که آباد گر ایل گا شاه دادیدور
قیوشه که یوق عدل ایلا داد انگا
اولوس بیرلا ملك اولماس آباد انگا
چو شه ظلم ساری او زاتی ایلیك
آچیلدی اولوغ ظلم اویی گا ایشیك
اگرشه غه ایشی لطف و گرکین ایرور
ایلیگا همول شیوه آیین ایرور...»

« آباد کر مردم عدل شاه است، شاهی که عادل نباشد مردم و مملکت وی معمور و آرام نمیگردند وقتی شاه دست به استبداد میبازد دروازه بزرگ به سوی ظلم باز میشود و اگر کار شاه گاه، لطف و گاه، کین باشد برمردمش نیز همین شیوه مقرر ورعایت میشود... ».

نوایی درمورد وضعیت کره، زمین، هفت بحر اصطرلاب سیارات و دیگرمسایل نیزبه اساس، دستآوردها و فرضیه های دانشمندان زمانش اظهارنظر میکند.

بدینترتیب نوایی با ایجاد سیمای دانشمندان ازیکطرف علم و دانش را ترغیب وتشویق نموده برای زنده گی مردم و مملکت دانشمندان را به کارهای مفید رهنمایی بنماید از جانب دیگر حکمرانان فیودال وقت را به حمایت ازایشان و اراده، امورمملکت ومردم را به صلاح و مشوره آنها باز میخواند.

درداستان اسکندرنامه نظامی و خرد نامه اسکندری جامی واقعه ساکنان کشور سعادتمند به تصویر گرفته میشود فکر و غایه، را که در این واقعه به میان می کشند از جهت انکشاف افکار و باورهای فلسفی و اجتماعی مردمان مشرقزمین حایزاهمیت بیشمار میباشد (و ریشه های این افکار و غایه را درآثار فارابی نیز دیده میتوانیم). اندیشه های انساندوستانه نوایی بدون شك با این غایه و فكر همآهنگ و نزدیك میباشد. نوایی که در دربار تیموریان هرات بسیارنزدیك است و برای چند سال در کرسی های عالی دولتی آن ایفای وظیفه مینماید البته نمیتواند. اینتوع حوادث را در اثرش بگنجاند زیرا در اینگونه موارد سخن از دولت و اداره، امور مملکت میرود بدون به میان کشیدن پای شاه و حکمران در آن ابراز عقیده و اندیشه دشواربه نظرمیرسد.

سیمای دوشیزه گان و زنان:

نوایی درسد اسکندری سیمای دختران و زنان مثل بانو و لعبت چین (۱) را که تمام فضایل عالی و برین انسانی را درخویش عجین کرده اند به تصویرمیگیرد.

بانو علاوه از اینکه مادر مهربان و مشفق است زن کار فهم و باتدبیر، دانشمند و زعیم باتجربه و دولتمدار نیز میباشد. بانو ازسیاست عدالت پسندی و عام المنفعه اسکندر که برای آرامی و بهروزی مردم به راه انداخته است حمایت و

۱- قرار معلوم کنیزکی را که خاقان چین به اسکندر پیشکش نموده بود از غایت حسن و جمال عدیم المثلش لعبت چین میگفته اند.

پشتیبانی مینماید، سیمای بانو به ویژه درخاتمهء داستان بگونه روشن ظاهرمیگردد، اسکندر وفات میکند مادر او که از فرزند دلبندش جدامیشود درمیان انبوهء از رنج و الم میماند اینگونه ناله وفریاد می نماید.

او کورسام ایدی آق ساچیم نی یا ییب
کیلیب گاه اوزومگاگهی سستاییب

باید مویهای سفید خویشرا هموار نموده فریاد میکشیدم گهی بیهوش و گهی هم به خویش میآمدم. اما فریاد و نالهء او بی اثر بود باید صبر و پایداری مینمود هفت دانشمندی که به تعزیت میآیند با ستایش از فضایل وخصایلش ویرا به شکیبایی بازمیخوانند مادر اسکندر بدینگونه تسلی مییابد و یکجا با دانشمندان کارها وبرنامه های اسکندر را در روم ادامه میدهد، و با عدل و داد امور مملکت را رهبری میکند. سیمای بانو همراه با فضایل و اوصافش با سیمای مهین بانو که در داستان فرهاد و شیرین آمده است بسیار نزدیکی پیدا میکند.

لعبت چین نیز دوشیزهء نهایت زیبا وطناز و جسور است. در جنگ مغرب هنگامیکه سپاهیان و جوانان ویلان کوه پیکراسکندرنمیتوانند با سرگردهء وحشیان به جنگ تن به تن بپردازند لعبت چین لباس مردان را به بر کرده نقاب به رخ کشیده به میدان نبرد میرود با جسارت وتوانمندی و چالاکی خویش سرکرده وحشیان را شکست میدهد. بدینگونه او قشون اسکندر راازناکامی و شرمنده گی نجات میبخشد (در داستان نظامی لعبت چین به دست وحشیان اسیر میشود واو راسربازان اسکندرنجات میدهند مگر نوایی نقش این سیما رادر انکشاف واقعه های داستان با جسارت و دلاوریهایش منحصر میکند. در داستان نظامی اسکندر بالعبت چین ازدواج مینماید نوایی آنرا لازم ندانسته از قلم میاندازد). لعبت چین با سیمای دوشیزه گان وزنان قهرمانی که درافسانه ها و داستانهای مردم آمده است نیزمشابهت به هم میرساند.

با تصویر سیما های بانو و لعبت چین نوایی باورها و اندیشه های انساندوستانه را که درحق دوشیزه گان و زنان دارد یکباردیگرنیز بیشتر از پیش غنا و تکامل میبخشد.

* * *

در سد اسکندری افزون بر سیماهای ایجابی که پیشتر از آنها نام بردیم چهره های سلبی و ایجابی دیگر نیزموجود است. سیمای شاه باتدبیر و فهم و فراست هند که جلو جنگ مدحش رامیگیرد، سیمای خاقان چین و دارای مستبد خود بین و متکبرکه چندین مملکت رابه تاراج و یغما برده است چهرهء شاه ظالم کشمیر ملو و دیگران نیز از شمار همین سیماها است.

سیمای حیوانات مورچه مانند وحشیان و دیگران مظهر بدی ظلمت و سمبول وحشت و بربریت است. انسان عقل و ادراک و نیرو توان آن باید همه آنها را محو و نابود کند. نیرو های نیکی را که اسکندردر راس آنان قرار دارد به خوبی از عهده رهبری آنهابرمیآید. این امر به ذات خویش نمونه بزرگ اطمینان نوایی به انسان و نیروتوان، عقل و خرد و امید و آرزو هایش به آینده است.

خصوصیات هنری و بدیعی و ساختار مثنوی سد اسکندری:

سد اسکندری بزرگترین داستان خمسه است و این داستان شامل (۷۲۱۵) بیت (۱٤٤۳۰)مصرع و (۸۹) بخش میباشد. ازنظر ساختار از سایر داستانهای که در خمسه نوایی آمده است و همینگونه از داستانهای خمسه نویسان دیگر که در همین موضوع ایجاد شده اند نیز فرق کلی دارد. ایندا‌ستان از یك مقدمه، بخش اساسی و خاتمه عبارت است (۱٤) قسمت اولی داستان را سر آغاز تشکیل میدهد، پیشگفتار را از نگاه ماهیت میتوان به چهارقسمت که با همدیگر در پیوند عضوی میباشند تقسیم نمود.

۱- حمد ومناجات، نعت و معراج حضرت محمد (ﷺ)؛
۲- درتکمیل خمسه و تعریف سخن، ستایش نظامی، امیر خسرو دهلوی و جامی؛
۳- در مدح سلطان حسین میرزا بایقرا وبدیع الزمان میرزا؛
٤- در علم تاریخ و طبقات چهارگانه شاهان ایران باستان؛ (۱).

از بخش پانزدهم قسمت اساسی داستان می آغازد در این بخش نوایی از چگونه گی تولد اسکندر و ایام کودکی و نونهالی او سخن میراند (این بخش در واقع دیباچهء خاص سرگذشتهای اسکندر است) بخش شانزدهم هم ویژه شرح و حال شاه اسکندر گردیده است. از این قسمت به بعد ساختار داستان بکلی طرز تازه را بخویش می گیرد، هر چهار قسمت داستان همراه با اینکه با یك دیگر در رابطه عضوی است بگونه یك باب واحد ظاهر می شوند، برای روشنگری ماهیت فکری و غایوی موضوع داستان تنها بیان شرح حال اسکندر کفایت نمیکند هر حادثه و هرفعالیت و عملکرد اسکندر را با اوصاف و فضیلتهایش باید از جهت نظری به

۱- نوایی به اساس منابع نیمه تاریخی و نیمه افسانوی شاهان ایران باستان را به چهارطبقه بخشبندی میکند. پیشدادیان، کیانیان، اشکانیان و ساسانیان (پیشدادیان و کیانیان ازشاهان افسانوی و اساطیری بوده اشکانیان - ایرشکن، پارتهااند) به باور نوایی اسکندر پس از طبقه دوم گذشته است در حالیکه اسکندر در زمان ساسانیان ظهور ننموده است.

اساس درست و مشخص استوار نمود و پس از آن باید آنرا ساخت. بنابر این نوایی بعضی از وقایع و حوادث را که با سر گذشت اسکندر رابطه پیدا میکند پیش از آنکه آنرا بیان نماید هرباب رابه سه بخش مقدمه نظری، حکایت و جواب ارسطو به سوال اسکندر رامیگنجاند. بدینگونه(٦٤) بخشی که آغاز داستان را میسازد به شانزده قسمت و باب خلاصه میشود. بگونه مثال نوایی حادثه تخت نشینی اسکندررا بخش نزدهم بخش همت را شانزدهم حکایت اسکندررا با گدا بخش هفدهم سوال و جواب اسکندرو ارسطو را بخش هجدهم میآورد.

موضوع این چهار باب یکی بوده به مسله همت وقف شده است. باب بعدی وقف ماجرای اسکندربا دارامیگردد در بخش بیست و سوم موضوع اجتناب اسکندر از باجدهی به دارا حق به جانب بودن اسکندر و غیر حق بودن دارا به بیان گرفته شده است. تعریف عدالت در باب بیستم حکایت محمود در باب بیست ویکم و جواب ارسطو به سوال اسکندر درمورد نتیجه عدالت در باب بیست و دوم به بیان آمده وبه روشن ساختن ماهیت ماجراهای اسکندربا دارا و تکمیل ساختار واقعه اسکندرو نکوهش از استبداد دارا وقف شده است و باب پسین آن (باب بیست سوم) باآوردن اختلافات وجنگ دارا واسکندر و غلبه وی به او خاتمه میپذیرد. در بخش نخست باب بیست و چهارم در مورد مخالفتهای داخلی و دشمنی عواقب ناهنجار آن سخن رانده آنرا عامل همه بدبختی ها و رنج و الها میشمارد.

...یوگویا جهان ایجرا طوفان ایرور
که اندین جهان اهلی ویران ایرور
نی طوفان بلا بحری چیقماغی
چهان اهلی سو آستیغه قالماغی...
عداوتقه باغلاب کمر ایکی شاه
چهان اهلنی ایلاب ایکی سپاه...
آتا بیرطرف گر ایرور فی المثل
ینا جانب اولغای او غولغه محل
ایکی سیگاکین اوتی سالغای غضب
اول اوت قان ایچارگا قیلیب تشنه لب
اتا جان بیریب اوغلینی اولتورگالی
اوغول هم انکا تیغ کین سورگالی

قـــریــنداش تاپســـاقـــریــندا شی نی
دمـــا دم تـیلیب کـیـــسگالی باشی نی
توشـــــیب اشنا لارغـــه بیگانه لیق
کیتیب همنشین لارغه همخانه لیق

سخنور باورهاییرا که در بخش بیست و چهارم آورده است درحکایات بخش بیست و پنجم آنرانیزمجسم میکند اختلافاتیکه میان چنگیزخان و خوارزمشاه وجود داشت به تصویر میگیرد و از آن عواقب و نتایج شوم جنگ را بیان میدارد. ما دامیکه نوایی اختلافات ایشانرا اسباب خرابیها و ویرانیها میشمارد پس به اختلاف که درمیان اسکندر و داراوجود دارد باید چگونه بها میداد؟ به این سوال در بخش بیست و ششم جواب ارسطو ارائه شده است. اومیگوید: اهل علم و دانش عموماً به جنگ و نزاع طرفدار نمیباشدهمیشه آنرا رد نموده اند، اگر جنگ و خونریزی و عداوت و دشمنی از راه مصالح حل نکردد و آنوقت با تیغ بران عدالت باید موضوعرا یکطرفه کرد به اینترتیب جنگ اسکندربا دارا قانونی میشود. ابواب دیگر هم به این ترتیب بمیان آمده است.

نوایی درمشاهده مناظره، حکایت و روایتهای بزرگ حماسی را با همدیگر به مقابله و مقایسه میگیرد. شیوه های گوناگون صنایع بدیع را در یك اثر بکارمیگیرد. اصولا ایجاد داستان سد اسکندری و ساختار آن در روند خمسه نویسی درواقع قدم جدید و بلندی بود که به سوی آینده‌ء آن برداشته میشد. گر چه امیر خسرو دهلوی هم ابواب داستان آیینه اسکندری رابه سه بخش نظری، حکایت و سرگذشت تقسیم میکند. اما بخشهای که در آیینه اسکندری آمده است، هم رابطه عضوی ندارند ازنظرماهیت هم پراگنده بوده و درسطح پاینترقرار میگیرد.

نوایی خاتمه غنایی را که در پایان ابواب آمده است نیز تکامل میبخشد نظامی نیزدر شرفنامه داستان اسکندرنامه به ساقی و در بخش اقبالنامه به مطرب رجوع میکند مگر امیر خسرو دهلوی درهر یکی ازخاتمه ها غنایی هم به ساقی و هم به مطرب مراجعه مینماید ولی نوایی در پهلوی ساقی ومطرب خویشتن راعلاوه کرد و با مراجعه به خود واقعه و یا مسله‌ء را که درابواب مطرح بحث قرارداده شده است مناسبتش را با آن به بیان گرفته و از آن فایده و یاخلاصه هانیزاستخراج میکند.

سد اسکندری داستانی است که به اساس اختلافات و گرهها، مبارزات و برخورد و تصادمات جدی و نهایت قاطع آفریده شده است گذشته ازآن هر بخش از

این داستان اختلاف و گره خاص و ویژه خویشرا نیز حایزمیباشد علاوه از آن در داستان اختلافات کلی و یا گره عمومی راکه تمام گره ها و اختلافات داستان به آن پیوند دارد نیز دیده میتوانیم. این اختلافات یا گرهها عبارت ازمبارزه میان عدالت و ظلم و نیکی و بدی است، این مبارزه را هم در مقدمه نظری هم درحکایات و هم در سوال و جوابهای اسکندر با ارسطو و وقایع مربوط به سر گذشتهای آن نیز بگونه روشن دیده میتوانیم. همانند تمام آثار بزرگ حماسی گره اختلافات این اثر هم به چند نقطهء اوج برداشته میشود ایجاد سد آهنین درکشورقیروان در برابر یأجوج و مأجوج نقطه اوج اختلافات است. این اختلاف با ایجاد سد آهنین بدست فرزندان چندین کشور به رهبری اسکندر بازمیشود انسانیت به شر و ظلمت و وحشت و بربریت غلبهء ابدی حاصل میکند. (سبب نامگذاری داستان هم به سد اسکندری نیز همین امر بوده است).

داستان در وجود اختلافات، گرهها، مبارزات و تصادمات، در میان قهرمانان به وقوع می پیوندد. رشد و انکشاف و تکامل مییابد. (اینموضوع بیشتراز همه به قهرمان اصلی داستان اسکندر رابطه پیدا میکند.) سخنور حالات روانی سیماها (عزاگرفتن بانو به اسکندر و رشك مهرناز به روشنك، را که درآتش آن میسوزد) و حالات خارجی و بیرونی سیما ها (وضع لعبت چین، مهرناز و دیگران) را با مهارت تمام به تصویر میسپارد.

نوایی درسد اسکندری نه تنها مناظر زنده گی عادی و وطبیعت را با هنرمندی تمام به تصویر میگیرد بلکه مناظره فانتیزی و افسانوی مخلوقات و واقعات و حادثات غریب را نیز با چیره دستی زیاد چون استاد نقاش ماهر به رسم میبندد. تصویر دیار مغرب و قیروان و حوادث آن سفر بحر و عجائباتش ازهمین شمار است، دراینگونه حالات تصویری نوایی بیشتر به ایجادیات شفاهی مردم رو آورده و از غنای زبان آنها به ویژه داستانها و افسانه های شان الهام میگیرد. در داستان سد اسکندری بیشترینه تصویر ریالیستیك با فانتیزی هنری و بدیعی رابطه عضوی پیدا میکند. سخنور ازتصویر رمانتیك خلاصه ریالیستی می کشد. بگونه مثال مبارزه علیه یأجوج و مآجوج باتصویر رمانتیك داده شده است لیکن سخنور اینگونه خلاصه ریالیستیك بدست میدهد که:

«اگر مردم باهم اتحاد واتفاق نمایند ظلم و ظلمت نمیتواند راه آنانرا ببندد و می توان اینرابا ایجاد سد آهنین در برابر یأجوج مأجوج ازمیان برداشت». و یا اگرتصویر بحر رادرنظربگیریم این تصویر هر قدرفانتیزی هم باشد در پایان

از آن به خلاصه ذیل میرسیم: «عقل و ادراک انسان قادر است اسرار طبیعت را کشف کند وبداند».

اگر از ضدیتهای غایوی وفکری که ناشی از شرایط ظلمت زای سده، پانزدهم میلادی است بگذریم سد اسکندری ازنظر ماهیت در شمار آثار ناب مردمی قرار میگیرد زیرادر وجود آن برای سعاوت و بهروزی و آرامی و اسوده حالی مردم و فکر و غایه، مبارزه عجین شده است. الهام نویسنده از ایجادیات غنی مردم و سودکیری ایجادی از آنان ماهیت مردمی داستان را از این هم بیشتر میسازد.

نوایی که درحالات تصویر فانتیزی ازاصول ایجادیات مردم بهره مند شده است در ایجاد حکایات اسکندرو سائل، مجنون، دورفیق، بلبل، کبوتر وامثالهم نیز یا از ایجادیات مردم استفاده برده و یا از آثاریکه به اساس ایجادیات مردم یا ادبیات کتبی آفریده شده اند، سود برده به طرز آنان اثرش را آفریده است.

همینکونه نوایی همراه با اینهاازسرودهای مردم ضرب المثلهای و تعبیرات آنها نیز به طرز ثمر بخش استفاده میکند چنانچه او درتصویر مراسم ازدواج اسکندرباروشنك و مهر ناز اولنک زیرین رامیآورد:

مغنی توزوب چینکاوزنیدا چنک
نوا چیك که هی هی، اولنک، جان اولنک!
دیسانک سین که جان قردا شیم یار یار
مین آیتای که مونکلوغ باشیم یار یار

درمصرعهای زیرین ضرب المثلها و تعبیرات مردم را به کار میگیرد.

بحمدالله، اول گل تاپیپ رنک و بو
«بیرآققان اریقه ینا آقتی صوو»
به جوی که آب رفته باز میرود.
همول کوی آتیلغیچ قچان یك بیك
مثل دور که «مینک قرغه کا بیرکیساك،
به هزارزاغ یك کلوخ بس است.
قچان ساچسه تفراقه بوغدای بیر او
یوق امکان کیم اول اریه قیلغان درو
هر چیز که بکاری همان بدروی.
وگر اریه هم ساچسا بولماققه توق
انکا بوغدای اورماغینک امکانی یوق

جو بکاری گندم درو کرده نمیتوانی.
تأمل بیلا کام پیدابولور
تحمل بیلا غوره حلوا بولور
از تأمل کام دل پیدا شود
وزتحمل غوره خوش حلوا شود.
نی خوش دیب دور اول درد مند فراق
که آز بخت کوپ حسنیدین یخشیراق
بخت اندك از حسن بسیاربهتراست.
و یا
جوی طالع ز خروار در هنر به.
اولوس چهرهء عالم افروزیدین
بیلوربیل کیلیشین نو روز یدین
سالی که نیکوست از بهارش پیداست.

همینگونه نوایی ابیات رنگین و دلنشینی مانند بیت زیرین راکه از دل مردم برخاسته و بر دلها آنها مینشیند نیز ایجاد نموده است:

مینکیزلاری گل گل، مژه لاری خار
قباغ لاری کینگ کینگ، آغیز لاری تار

سد اسکندری در وزن عروضی بحر متقارب مثمن و مقصور (فعُولُن، فَعُولُن، فعُولُن، فَعُول) که وزن معمول و سنتی در داستانسرایی منظوم است آفریده شده است.

* * *

داستان سد اسکندری ازشمار آثار مهمی است که درارتباط به پروبلمهای مهم عصر نوایی آفریده شده است. با وجود اینکه قهرمان اصلی داستان سد اسکندری یعنی اسکندر سیمای رمانتیك دارد و مسایل و پروبلمهای اجتماعی وسیاسی که در داستان گذاشته شده است بگونه رمانتیك حل میشود این داستان ازاهمیت بزرگ ریالیستیك نیزبر خوردارمیباشد. زیرادرآن علاوه از آنکه جنگها وبهم تازیهای حکمرانان فیودال به گونه واقعی به نکوهش گرفته شده مبارزه برای بر قراری یك دولت مرکزی و استقرار عدالت اجتماعی و آرامی و اسوده حالی مردم که از کوششها و آرزوهای اساسی مردمان سده پانزدهم میلادی به شمار میرفت نیز بازتاب گردیده است.

نوایی داستانی را که در باره اسکندرنوشته است با انعکاس حوادث زنده گی سده، پانزدهم میلادی شرایط و وضع آنزمان عرف و عادات و امثالهم مردمان آن عصر غناوتکامل نیزمیبخشد. و با اینکارش بهای زمانوی اثرش را بلند میبرد به ویژه آنجا که درارتباط به شاهان سخن میراند گفته های زیرینش در این زمینه قابل توجه است:

«اگر پادشاه از اعتماد و محبت مردم و سپاه برخوردارنباشد مرگ درانتظار اوست».

همینسان ازشمار شاهانْ تیموری در باب ابوسعید میرزا اینگونه حکایت میکند:

«ابو سعید میرزاممالك بسیاری را فتح کرد زر و سیم فراوان جمع آوری نمود چون مردم و سپاه ازوی راضی نبودند. بنابر این درهنگام نبرد قشونش از وی حمایت نکردند در میدان جنگ به هلاکت رسید.»

اگر تصویر دهشت آوربهم تازیهای حکمرانان فیودال نوعیت سلاحهای جنگی و دسپلین و نظم که اسکندر در امور خزانه برقرار کرده بود... درنظربگیریم به پیمانه ضرورت این امردرعصر نوایی میتوانیم به خوبی پی ببریم. چنانچه مراسم ازدواج اسکندر باروشنك و مهرنازو عزاگیری بانو در وفات فرزندش و دیگرعرف و عادات و رسم و رواجها همه مناظر زنده گی معیشی ترکان را درعصرنوایی به خاطر میآورد. به این نوع مسایل میتوان مثالهای زیاد ارائه کرد.

داستان ازنظر علمی و معرفی نیز حایز اهمیت زیاد میباشد. از آن به اسمای مردمان، ملیتهای و قبایل گوناگون و سلاحهای جنگی آنان پی میبریم.این اسما عبارتند از روم و مغرب، زنگبار، فرنگ، قریم، اندلس، مصر اسکندریه، عراق عجم، عراق عرب، شام و حلب، مکه، فارس، خوارزم، دشت قبچاق، آس، روس، چرکس، گرجستان، فرخار، ماوراء النهر، سمرقند، هرات، اصفهان، ری، مرغاب رود، گجرات، مرو چخچران و غیره... میباشد.

همینگونه در این داستان ما به بعضی اصطلاحهای جغرافیایی نیز بر میخوریم گذشته از آن ازنظر اتنوگرافی ترکان و شناسایی آن این اثر حاوی مواد ارزشمند و قیمتی نیزمیباشد.

خلاصه نوایی که ازمنابع کتبی و غیر کتبی ادبی استفاده ایجادی نموده است پروبلمها و مسایل بسیارمهم و حاد دورانش را در پیوند با باورها و افکار انسادوستانه خویش درداستان سد اسکندری نیزبگونه هنری و بدیعی و واقعی به بیان گرفته و آنراآفریده است.

خاتمه:

نوایی در پایان داستان سد اسکندری خاتمه الکتاب یا بهتر بگویم خاتمة الخمسه مینویسد که میتوان آنرا حسن مقطع نهایت خوب قلمداد کرد.

نوایی که صاحب تجارب زیاد ایجادی است به ارزشیابی داستان سداسکندری نیز اعتماد و اطمینان دارد اثر به خودمؤلف هم مقبول میافتد. اما نوایی به این میاندیشد که خواننده گان و اهل هنر و ادب از آن چگونه استقبال مینمایند. در مورد آن چه نظریات و پیشنهادات و انتقادات دارند. خمسهء تکمیل شده از چه قیمتی و ارزش کلی بر خوردار است. از اینجهت تارسیدن خمسه به دست سایر اهل ادب و هنر خواستار نظر، معتبرترین ادیبان و استادان و هنرمندان زمانش در اینمورد میشود. مولانانورالدین عبدالرحمن جامی یکی ازاین اشخاص است چون نوایی نیت و آرزوی خمسه نویسی را پیشتر از همه با او درمیان نهاد بود. هدایات سفارشات و رای ویرا با خود داشت؛ از این جهت تمام داستانهای خمسه را پس از تکمیل ازنظراو میگذراند.

نوایی به نزد جامی میرود و ارزشیبابی پسین را هم از وی میخواهد. خمسه را به جامی تقدیم میکند. جامی با خرسندی و خوشحالی تمام یك دست خود رابردوش نوایی گذاشته با دست دیگر خمسه را ورق میزند. نوایی در اینحال غرق افکار خویش میگردد؛ درعالم تخیل به چمن زیبایی میرسد و در آنجا با شادی و پایکوبی میخرامد.، در اینحال نظرش به سوی محفل بزرگی که دور تر از وی برپاشده است جلب می گردد به آن نزدیك میشود میبیند گروهی از فرهنگیان سترگ دورهم حلقه زده در حال صحبت میباشند یکی از انها از جایش برخاسته به طرف نوایی میآید، مینگرد، حسن دهلوی شاگرد امیر خسرو دهلوی است او نوایی رابا خود به محفل میبرد و به دیگران معرفی میکند. در صدر مجلس نظامی گنجوی نشسته است به طرف راست وی امیر خسرو دهلوی و به جانب چپ او مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی - نشسته اند. به دوطرف ایشان فردوسی، عنصری، سنایی، خاقانی، انوری، سعدی، حافظ و دیگر استادان سخن قرار گرفته اند با دیدن نوایی همه از جای خویش برمیخیزند از یك دست نوایی امیر خسرو دهلوی و از دست دیگرش مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی گرفته به پهلوی نظامی مینشاند نظامی پس از پرسش صورت حال خمسه نوایی را به ستایش گرفته به ان بهای بلند میدهد. بدینگونه صحبت دلچسپ و جالب ادامه پیدا میکند. پس از آنکه نوایی از عالم خیال برمیگردد میبیند که جامی هنوز هم

خمسه او را با ذوق و شوق تمام در حال ورق زدن است وقتی جامی به صفحهء اخری میرسد باخرسندی و خشنودی تمام بر نوایی تهنیت و تحسین میگوید.

نوایی با استادان بزرگ سخن، خمسه نویسان بلند آوازه مسابقه ایجادی داده و از آزمون سترگ با پیروزی تمام بدر آمده است. بدینگونه نوایی درتاریخ ادبیات ترکان به ویژه اوزبیکان چون فردوسی، نظامی، امیر خسرو دهلوی و جامی که در تاریخ ادبیات دری در شمار سخنوران بزرگ و بلند آوازه و مقام قرار گرفته اند در صف اول جای میگیرد.(۱)

سیزگا شاهی باربی شبه ومثال
وصفینی آیتور دا یوزمینگ نطق لال
بر چه عالم قوشلاریغه شاه اول
حالینگیز دین مو به مو آگاه اول
اول یقین سیزگا وسیزاندین ییراق
وصل انگا آیین؛ ولی سیزگا فراق
هر کیشی بولسا تیریگ اندین ییراق
اول تیریك لیك دین اولوم کوپ یخشیراق

(لسان الطیر نوایی)

۱- از داستان های منظوم علیشیر نوایی درحیرت الابرار فرهاد و شیرین، لیلی و مجنون، سبعه سیار، سد اسکندری و لسان الطیر تابلوی های زیبای میناتور توسط کمال الدین بهزاد بنیانگذار مکتب نقاشی در هرات و شاگردانش کشیده شده و در حاشیه آنهاچند بیت از اشعارترکی موضوع تابلو ها بخط زیبای نستعلیق نوشته شده است. اصل این تابلوهای گرانبهای تاریخی در کتابخانه های بادلیان دانشگاه اکسفورد و بعضی هم در کتابخانه فرهنگستان علوم جمهوری اوزبیکستان موزیم علیشیر نوایی درسال ۱۹۷۰- میلادی درتاشکند چاپ و منتشر شده است. مترجم.

لســان الطـیر

نوایی در پایانهای زنده گانی خویش سال ۱٤۹۹ میلادی (۹۰۵ هـ ق) مثنوی لسان الطیر را میآفریند. این اثر فلسفی بوده در آن او در وجود سیماهای مجازی و سر گذشتهای رمزی ایشان باورهایش را در مورد واقعیت عینی و الهیات بیان میدارد، همراه با آن او در این اثر مناظر زنده گی عینی و کرکترها و فعل و اطوار افراد و خصوصیات ایجابی و سلبی آنها را نیز تصویرمیکند.

لسان الطیر نه تنها در ترقی افکار فلسفی سده های میانه نقش معین و مشخص ایجابی رابازی کرده است بلکه از شمار اثار مهم ادبیات ترکی اوزبیکی نیز به حساب میآید.

وحدت الوجود اساس فلسفی لسان الطیر (پنتی ایزیم Pentheism):

نوایی در شرایط تاریخی بسیار بحرانی و بغرنج و پر از تضادهای گوناگون که آنهم زاده همین شرایط بود میزیست.در چنین وضع برای سعادت وسر افرازی انسان مبارزه مینماید. او باورهایی که درمورد طبیعت و حوادث جامعه دارد بعضا دایره تنگ تاریخی زمانش را به روشنگری گرفته و گاهی هم در برابر حل پروبلمهای عصرش عاجز میماند، اسباب و ماهیت تضادهای طبقاتی جامعه وقتش را پیدا کرده نمیتواند گاهی در پی جوابگویی آنان میبرآید به تعلیمات و جهانبینیهای گوناگون فلسفی رجوع مینماید، مگر جواب قناعت بخش حاصل کرده نمی تواند.

نوایی دانشی مرد یزدانشناس است همیشه به آفریده گارش اتکاء دارد درمسایل مربوط به حوادث طبیعی و جامعه و سایر موضوعات هیچگاه از دایره عقاید اسلامی بیرون نمیآید مگر باورهایش از بسیار جهات از سویه زمانش در سطح بلند تر قرارمیگیرد.

ازشمار مسایل مطروحه اودر این اثر یکی هم مسله واقعیت عینی والهیات است. به اساس عقاید اسلامی هست کننده، همه موجودات پروردگار(ج) است تمام کائنات به امر و اراده خداوند(ج) ارتباط دارد هم نیست کننده وهم هست کننده، همه چیز ذات باری تعالی(ج) میباشد.

باورهای نوایی درمورد الهیات و واقعیت عینی ازتعلیمات اسلامی منشا میگیرد تمام جهانتش با آن به کلی موافق و همآهنگ است همراه با این افکار نوایی در این باره با تعلیمات مستیك و با ایسکیتیزیم کاملاً موافق میافتد، پنتی ایزیم نوایی با روحیه آپتیمیستیك (Optimistic) خویش و همینگونه جهات ترقیپرورانه خود با تعلیمات پنتیزیم تصوف هیچگاه بیگانه گی ندارد.

به باور نوایی در آغاز فقط خداوند(ج) موجود بود و بس، در آنزمان نی کائنات وجود داشت و نی هم موجودات. خداوند(ج) خودش در خودی متجلی بود، باوجودیکه در آن امکانات نیروی بی مثل هست کائنات و تمام موجودات، موجود بود لیکن این امکانات به شکل طبیعت و اشکال مشخص هستی تبارز و تظاهر نکرده بود، خداوند(ج) از ذات پاك خویش و ازنیروی امکانات خود تمام عالمیان و کائنات و موجودات آنرا می آفریند، او به شکل مشخص هستی ظهور میکند بنابر این تمام عالم موجودات یگانه مایه، وجود پروردگار عالمیان(ج) و مظهر تجلی او می باشد، خداوند(ج) بیرون از عالم نیست بلکه در خود عالم بوده و در هر ذره آن موجود می باشد جهان در واقع آیینه مرآت جمال اوست آنچه که درآن دیده میشود از خداوند(ج) و ازانعکاس جمال وی گواهی میدهند.

نظر به جهانبینی نوایی جمال هستی را که بدینگونه بقدرت لایزال خداوند(ج) تظاهر نموده است انسان تشکیل میدهد هدف و مقصد اصلی ازظهور عالم هم در اول همین انسان است. نوایی در سر آغاز لسان الطیر دراین ارتباط اینگونه باورش را ابراز میدارد:

آفرینشدین قیلیب انسان غرض
آنی ایلاب خلق ایچیندا بیعوض
کونگلین آنینگ مخزن عرفان قیلیب
اول طلسم ایچرا اوزین پنهان قیلیب
رازمخفی گنج اولیب بو طرفه جسم
صنعدین اول گنج حفظیغه طلسم

بدینگونه نوایی واقعیت عینی را با الهیات پیوند میبخشد و آنرا جلوه و یا

مظهر جمال الهی میداند. اینگونه باورهادر مورد، واقعیت عینی و الهیت نوعی از پنتی ایزیم (وحدت الوجود Pantheism) جهان بینی آید یالیستی را تشکیل میدهد. اما پنتی ایزیم نوایی درعصر خویش از اهمیت ویژه برخوردار است و پنتی ایزیم نوایی گاهی در برابر مستیزم وایسکیتیزیم که ازطرف عناطر ریا کار و ظاهرساز ترغیب و تشویق میشود قرار میگیرد. اگرمستیزیم مردم را به باور: «این جهان را چگونه میبابید، این جهان عالم اسراراست، شبح و یا سایهء نیروهای غیر طبیعی است زنده گی انسان در آن مایه بدبختی و مرگش آیه سعادت اوست، او با مرگ خود به جاویدانه گی میپیوندد فرا بخواند و اگر ایسکیتیزیم تاریک دنیایی گذشت از دنیایی فانی و دو روزه را به مردم تبلیغ و توصیه کند، پنتی ایزیم نوایی عالم را مظهر تجلی جمال خداوند(ج) دانسته انسان را به ستایش گرفته نه فقط به تاریك دنیایی بازنمیخواند بلکه او را به سوی سعادت و بختیاری در زنده گی نیز فرا میخواند.

اگر مقصد از تاریك دنیایی توصل به خداوند(ج) باشد برای رسیدن به ذات یگانه(ج) تاریك دنیایی و گذشت انسان ازخودییش ضرور به نظرنمیرسد زیرا انسان مخلوق و موجود یزدان پاك(ج) است. در نظر نگرفتن این امر انسان را به بدبختی و مرگ رهنمون میشود و از نادانی و جهالتش دلالت می کند مردم میگویند (انسان معنی و مفهوم چیزها آفریده شده در کائنات است). (۱) پس میبینم که پنتی ایزیم نوایی تاریك دنیایی را به مردم سفارش نمیکند بلکه عشق به زنده گی و ستایش و قدر دانی از آن را به مردم باز میگوید و بر پایه انساندوستی، نوع خواهی استوارمیباشد و اینوع پنتی ایزیم که بر اساس و پایه انسانپروری استواراست نیزاساس فلسفی اثر لسان الطیرنوایی را تشکیل میدهد.

سوژه و مجازیت پرسوناژهای لسان الطیر:

نوایی در روشنگری باورهایش از اصول مجاز و رمزها و سمبولها استفاده میکند، سوژه داستان پرسوناژهای آنرا بهمین اصول و اساس میآفریند، گذشته از آن نوایی زمانیکه وقایع و حوادث گوناگون را به حکایت میگیرد بر خلاف آثار

۱- نوایی درسد اسکندری درارتباط به اینمساله حکایتی میآورد و آنطوریست که یك خیل ماهی درمسیر آب قرار گرفته بگونه پیکیر آنرا دنبال مینمایند آنها به انواع رنجها و مشقتها گرفتارمیشوند به گرداب هیبتناك روبرو شده طعمه نهنگ میگردند بدینگونه به خطای خویش پی برده از کردهء شان سخت پشیمان میگردند.

دیگردر جایهای به خصوص از آنان نتیجه گیری نمیکند به کار کردهای پرسوناژها و خلق و اطوار ایشان ارزش قایل نمیشود و تمام آنرا به قضاوت خواننده گان میگذارد. (یکی ازرازهای تلقین مفاهیم گوناگون لسان الطیر هم همین موضوع میباشد).

لسان الطیر از (۱۷٦) باب کوچك تشکیل یافته است. این ابواب حوادث و رخداد های علحیده سوال و جوابهای جداگانه وحکایتهای خورد و ریزه و مثلهای کوچك را در خود گنجانیده است. در مثنوی ازتعقیب پرنده گان مختلف به رهبری هدهد از سیمرغ حکایت میشود. حکایت اصلی داستان تمثیلی بوده و در میان آن تمثیلهای زیاد و حکایتها و مناظره ها جا داده شده است. داستان را بگونه معمولی میتوان به مقدمه، تعریف سیمرغ، ستایش و توصیف از وادیهای که در راهء تعقیب و جستجوی سیمرغ پیش میآید، بخش مناجات ها و پایان برد و خاتمه قسمت کرد.

در یکی از روزها پرنده گان رنگارنگ یکجا جمع شده بزم صحبت میآرایند، پس از آن هر کدام آنها خواهان برگشت به خانه های خویش میشوند اما در گردهمایی نسبت عدم مراعات سلسله مراتب در نشست وبرخاست و قواعد معمول میان پرنده گان برای یافتن موقع و جای خویش غوغا و جنجال برپا میشود در این وقت آنها میگویندا گر در رأس ما یك شاه عادل و عاقل قرار میداشت هیچوقت این ماجرا صورت نمیگرفت. از این قضیه هدهد سود جسته به پرنده گان میگوید این پادشاه عادل و عاقل سیمرغ است و در ستایش آن اینگونه بیان میدارد:

سیزگا شاهی بار بی شبه ومثال
وصفنی آیتوردا یوزمینگ نطق لال
پرجا عالم قوشلاریغه شاه اوُل
حالینگیز دین موبه مو آگاه اوُل
اول یقین سیز گا او سیزاندین ییراق
وصل انکا آیین، ولی سیز گا فراق...
هرکیشی بولساتیریک اندین ییراق
اول تیریگ لیك دین اولوم کوپ یخشیراق

پرنده گان که از سیمرغ آگاهی حاصل میکنند با هم از در آشتی پیش آمده برای رسیدن به او به راه میافتند قرعه میاندازند رهبرایشان هدهد میشود این راه، راهء دشوار گذار و عذاب و مشقتها بوده پرنده گان زیاد پرواز میکنند، خسته میشوند هرکدام ازخانه و کاشانه و زنده گی و عادات خویش یاد میکنند درمیان

ایشان نارضایتی روز به روز اوج میگیرد، سرانجام پرنده گان به فکربرگشت میافتند. اما هدهد اعتراض پرنده گان را رد میکند و افسانه ها و حکایتهای مختلف زیادیرا برایشان میآورد. بگونه مثال اگر بلبل از محبتش نسبت به گل بیان میدارد هدهد میگوید، گل ابدی نیست، عشق تو نمیتواند واقعی باشد، و اگر طاووس از آرایش باغها و حسنش سخن میزند هدهد حس بیرونی آنرا تقبیح میکند اگر کبوتر از همدمیش با انسانهابگوید هدهد آنرامحکوم میکند، اگر صعوه ازشاهی پرنده گان دم میزند هدهد از بی معنی بودن آن سخن گفته نکوهش مینماید... و امثالهم.

هدهد پرنده گانرابه ادامه راه راضی میکند او در سوال جواب پرنده کانی که میپرسیدند که چه کنیم که به سیمرغ برسیم میگوید: «باید خود گذری نموده هر گونه عذاب و مشقت را تحمل کرد در این ارتباط حکایت شیخ صنعان را که برای رسیدن به محبوبش (خداوند(ج)) ازتمام آنچه که برایش عزیز است صرف نظر مینماید. بیان میدارد. به رهبری هدهد پرنده گان به راهء مقصود ادامه میدهند، برای رسیدن به سیمرغ سپری نمودن هفت مرحله (وادی) ضرور بود.

۱- وادی طلب، ۲- وادی عشق، ۳- وادی معرفت، ٤- وادی استغنا، ٥- وادی توحید، ٦ وادی حیرت، ۷- وادی فقر و فنا.

این وادیها بیانگر تعلیمات تصوف و طریقت صوفیان است.

پرنده گان با تحمل عذابهای مختلف به راه خویش ادامه میدهند بعضی از آنها می میرند و بعضی دیگر بیحال و ناتوان میشوند و یا زبان اعتراض میکشایند، هدهد با ایشان صحبت نموده ایراد آنانرا رد میکند به آنها وعظ و نصیحت مینماید، حکایتها میآورد. بالاخره بسیاری پرنده گان به هلاکت میرسند و سی پرنده از جمله باقی میماند و همین سی پرنده ازفکر جستجو و تعقیب سیمرغ به کلی صرف نظر مینمایند زیرا خود آنهاسی مرغ، (سیمرغ) بودند.

...کوردیلار اوزنی قیان کیم توشدی کوز
اللّه اللّه نی عجایب دور بوسوز
کیم قیلیب سیمرغ اوتوز قوش هوس
اوزلارین کور دیلار اول سی مرغ بس

بدینترتیب جستجو و تعقیب سیمرغ از طرف پرنده گان به انجام میرسد و در آخر به این راز خودشان پی میبرند که خود آنان ذرهء همان سیمرغ و مظهر آن بوده اند. نوایی داستانرا با کار برد هنر بازی با واژه ها به پایان میبرد و این خاتمه البته پایان فکر و غایهء فلسفی داستان را تشکیل میدهد.

هر پرسوناژ اثر هم مثل سوژه آن مجازی است، سیمرغ به حقیقت هدهد به شیخ و مرشد، پرنده گان به سالك و افراد تعبیرشده اند. نوایی به سیمرغ کاملاًمعتقد است و آنرا کاملترین و عالیترین مظهر هستی میشمارد به نظر نوایی، خداوند(ج) بیرون ازعالم نیست بلکه درنفس عالم است درتمام کائنات و موجودات در هر انسان و هرشی ظهور نموده و مایه (ذات) عالی آنراتشکیل میدهد. بنابر این به باور نوایی دراین خودی (دراین خودی که خداوند(ج) ظهور نموده است) اگر به فکر این باشیم که با مرگ به خداوند(ج) می پیوندیم فکریست بیمعنی. گرچه نوایی هدهد را بگونه بسیار روشن به شکل سیما ی سلبی به تعریف نمی گیرد ولی او را تقبیح هم نمیکند . از اینها که بگذریم رخدادهای داستان کارکردهای هدهد و سر نوشت فاجعه آمیز پرنده گان نیز همه دلالت بر سلبی بودن سیمای هدهد مینماید زیرا هدهد پرنده گان را به ترك خودی (منی) و راه مرگ فرا میخواند. اسباب مرگ بسیاری از ایشان را فراهم میآورد.

دراینجا باید به خاطر سپرد که هدهد از شمار سیماهای مرکب و حاوی ضدیتهای گوناگون میباشد.در سخنان هدهد و در حکایاتش باورها و پندارهای جداگانه و به خصوص ایجابی را میتوان به ملاحظه گرفت. مثلاً نوایی از زبان هدهد این طوربیان میدارد:

شه غه همت پست اگر بیردی خدا
خوشراق آندین همتی عالی گدا
مینک عدد قوی بیرلا مزدور و شبان
مزد آلیب قوی لارغه بولمیش پاسبان
چون بوریدین قویغه یتسا طمطراق
اول شباندین اندا بیریت یخشیراق

البته در اینگونه حالات مؤلف از سیمای هدهد به گونه واسطه و یا دستآویز سود میجوید. مراد از پرنده گان افراد عادی جامعه اند. نوایی به موجودیت و ماهیت زنده گی آنها معتقد و باورمند است ایشانرا به تاریك دنیایی وترك خودی در زنده گی دعوت نمیکند بلکه به بازشناسی خودی و عشق به زنده گی فرا میخواند. سخنور اعتراض پرنده گان را که بر ضد هدهد راه انداخته اند طرفداری و قوت می بخشد و ازرفتن ایشان به راه مرگ سخت رنج میبرد و ازمشقتها و عذابهایی که برسر آنهامیاید متاثیرمیشود در فرجام سی مرغ رانکاه میدارد، این سی، تنها بگونه عاریتی و مجازی سی است. در اصل سمبول و یا رمز همه پرنده گان - افراد میباشند. پس زنده گی افراد و تکامل و رشد ایشان از نظر نوایی ضروری پنداشته میشود.

حکایات لسان الطیر:

در لسان الطیر حکایات زیاد وجود دارد. دربعضی ازاین حکایات سر گذشت واعظان و شیخهای و صاحبان ولایت افسانوی و تاریخی بیان شده است. (بگونه مثال حکایت شیخ صنعان و شیخ نجم الدین کبری) و برخی دیگر هم به طاعت و عبادت و مسایل همگونه آن اختصاص پذیرفته است (بگونه مثال حکایت پیریکه خاکرا به زر مبدل میکند و حکایت مقبل و مدبر و امثالهم) این حکایات بیشتر بگونه دینی و مستیك است.

باید یاد آور شد که در لسان الطیر علاوه ازحکایات یاد شده حکایات بیانگرمسایل زنده گی واقعی و افعال و کردار و خلق و اطوار افراد مختلف نیز موجوداست. در این حکایتها نوایی بدبینی به دنیا، فریبکاری طماعی رشوه خواری نادانی و جهالت و خلاصه یکسلسله نابسامانیهای که در روزگارش وجود داشته است بگونه سخت زیر انتقاد گرفته آنرادر لفافهء کنایه ومطائبه بیان میدارد. حکایاتی که در مورد پادشاه حسین و قلندر هرزه گرد و هردم خیال، زرگر قلابی، باغبان ناخوان، پهلوان ناسیرم (بدنفس و آنکه به سیری خود هیچگاه نفهمد) و امثالهم آمده است ازهمین شمار اند. این حکایات نوایی دال خوبیست برتوانمندی و مهارتش در زمینه آفرینش حکایات کوچك حماسی وزرمی.

در یکی ازحکایات لسان الطیر چنین آمده است:

روزی در هرات دیواری میافتد درجاییکه این حادثه رخ میدهد مردم جمع میشوند درمیان آنان درویشی نیز حضور داشته است. درویش به دیواری که با زمین یکسان شده بود نگاه نموده به ناله و فریاد میپردازد. آنانیکه از این عمل وی در تعجب شده بودند ازوی جویایی حال میگردند درویش که از مدت زیاد به اینطرف متوجه کجی دیوار شده بود چگونه گی قضیه را به بیان گرفته میگوید: مقصد این دیوار این بود که با زمین یکسان شود واز حالت دیواری برآید، او به مقصدش و اصل شد. اما من که باتمام وجود خویش آرزوی رسیدن به مقصدم رادارم چرا تاهنوز به آن نرسیده ام.

نوایی دراین حکایت درویشی را که به مضمون و ماهیت زنده گی پی نبرده است و خوشبختی و سعادتش رادرنفی خود جستجو میکند به بیان میگیرد.

دریکی از حکایات دیگر قلندران ودرویشان هردم خیال و عیاش و هرزه گرد را که بانقاب تاریك دنیایی خود را پنهان کرده اند بگونه سخت موردنکوهش قرار میدهد. همینسان نوایی رشوه خواری و طماعی رانیز مورد تقبیح قرار داده و دربارهء افراد و اشخاص بیغیرت و بی حمیت، دیوانه، و پهلوان بدنفس که

درنتیجه همینگونه اوصاف سلبی جانهای خویشنرا ازدست داده اند حکایات هجویی را بیان میکند.

نوایی در حکایات لسان الطیرنیز همسان آثار دیگرش تقلب حیله و نادانی وجهالت را به باد انتقاد میگیرد. بگونه مثال در یك حکایت از سر گذشت زرگر متقلب حرف میزند که سنگهای عادی و شیشه پاره ها را به جای دانه های قیمتی به مردم به فروش میرساند و در فرجام رازش افشاء شده به قتل میرسد و در حکایت دیگرسرگذشت باغبانی را بیان میدارد که پیشه انتخابیش را به طورشاید و باید نمیداند و همین جهالت و نادانی و نا آشنایی موجب مرگ اورابه بار میآورد.

این حکایات بیانگر زنده گی مردم در شرایط فیودالی و مناسبات فرتوت و پوشالی آن میباشد در آنهازنده گی به نفی گرفته نشده است مفاهیم مثل عشق و علاقه به زنده گی، خصوصیات و اوصاف حمیده و حسن، مفید بودن بر خویش و دیگران تلقین و تحریص شده است.

گر چه بسیاری از این حکایات اززبان هدهد بیان می شود، ولی با باورهای مستیك او کدام پیوندی ندارد، برای مثال درینجا ما حکایت باغبان را به بررسی میگیریم: هدهد این حکایت را در برابر اعتراض قمری میگذراند (قمری به هدهد عشق و علاقه خویشرانسبت به باغ که به هیچوجه ازآن دست بردار نبود بیان داشته بود). اما حکایت آنگونه که هدهد ازآن انتظاردارد نتیجه نمیدهد قضیه برعکس خواست اومیانجامد و هدف هدهد ازحکایت در اصل بر انگیختن نفرت قمری نسبت به باغ بود ولی این کار نفرت را علیه باغ نه بلکه برخلاف کسانی بر میانگیزد که نتوانسته اند کسب باغبانی رابگونه واقعی فراگیرند، موافق به انتظارهدهد مرگ باغبان فقط گره حکایت را بازنمیکند بلکه ماهیت اصلی آنرا نیز تشکیل میدهد. هدهد میخواست به قمری بگوید که باغ جای وحشتآورو هلاکت باراست نباید برآن دلبسته گی داشت این خلاصه یی بود که هدهد از تلقین آن خود را مامور میپنداشت بهر حال مرگ باغبان نه تنها اساس حکایت را تشکیل نمیدهد و موضوع گره کشایی آن نیست بلکه وسیله و یا دستآویزیست بر آن فاجعهٔ باغبان هم به خلاصهٔ که هدهد از آن انتظار دارد (یعنی باغ جای وحشت و هلاکت است) پایان نمیپذیرد. مقصد نوایی انتقاد از کسانی است که درهنر و پیشهٔ خویش رسیده و پخته نیستند بنابراین گره کشایی حکایت و چگونه گی پایان برد آن پیش ازمرگ باغبان حل گردیده است.

حکایات دیگری هم که ازربان هدهد بیان میگردد ازنظرمضمون و غایه و فکر وجهت گیریش با آن نیز نزدیکی میگیرند.

خصوصیات هنری و بدیعی لسان الطیر:

لسان الطیر یکی از مثنویهای فلسفی مربوط به ادبیات کلاسیك ترکی چغتایی (اوزبیکی) است. سخنور باورهای فلسفی خویشرا با ارائه سیماهای مجازی پرنده گان بیان میدارد. به همین مناسبت از وی در محاکمة اللغتین چنین میخوانیم:

«و چون بترنم الحان لسان الطیر آغازکردم با لسان الطیر اسرار حقیقت را درلباس مجازبه منصه ظهور رسانیدم. (نوایی محاکمة اللغتین، ص ۲۷).

لسان الطیر از نظر سوژه و ساختارش اثر مرکب است واقعه جستجو و تعقیب پرنده گان گوناگون به رهبری هدهد ازسیمرغ حادثه اساسی و همینگونه حکایت مرکزی داستان را تشکیل میدهد. گردهمایی پرنده گان که در آغاز به تصویرگرفته شده است درواقع شرح داستان بوده و گره آن باتعریف و تشویق هدهد ازپرنده گان و اتخاذ تصمیم برای رسیدن به سیمرغ میآغازد. اگر در شرح داستان مبارزه و تلاش پرنده گان را برای بدست آوردن جای همدیگراختلاف و یا گرهء داستان بدانیم موضوع تعهد آنان و رسیدن به سیمرغ و گذشتن از این عهد راکه در واقع مبارزهء ما بین مستیزیم و آپتیمیزیم آمیخته با روح پنتی ایزیم وجود دارد میتوانیم گرهء مرکزی داستان قلمداد نمایم. واقعه به اساس همین گره یااختلاف انکشاف یافته وضع مرکب را اختیارمیکند. داستان درجریان حادثهء اعتراض پرنده گان وجواب هدهد به آنهابه نقطه اوج میرسد. گاه قوت میگیرد و گاهی هم ازنیروی آن کاسته میشود و درفرجام سی مرغ به رهبری هدهد ازتصمیم رسیدن به سیمرغ صرف نظرمینمایند وگره داستان با گرفتن تصمیم «خود ماسیمرغ هستیم» باز میشود.

در حکایت مرکزی سیماهای مجازی سیمرغ، هدهد، طوطی، بلبل، قمری، کبوتر، صعوه، هما آفریده شده است. سیمرغ در داستان عملاً اشتراك نمیکند، ولی تمام حوادث با همین سیمای مجازی در پیوند است، و پرنده گان دیگرمستقیماً در داستان اشتراك مینمایند، آنانرا میتوان به دو گروه بخشبندی نمود:

۱- هدهد،

۲- و تمام پرنده گان دیگر.

هدهد سمبول مرشد و شیخی است که افراد رابه راهء فقر و فنا رهنمون میشود، پرنده گان دیگر افراد عادی اند. درمیان هدهد و پرنده گان دیگر هم مناسبت و هم ضدیت موجود است، علایق آهسته آهسته رو به ضعف مینهد و ضدیت ازدیاد و قطعیت پیدا میکند، پرنده گان درآغازبه هدهد اعتقاد پیدا

میکنند، مگر این ارادت و عقیدت وی تا دیر دوام نمیکند به زودی از وی و از راهء که درپیش ایشان گذاشته شده است عدم رضایت خویشرا آشکارامیکند و در پایان ازراه فقر و فنا برمیگردند و علایق و رابطه شان را از آن بگونه جسته و گریخته وآهسته آهسته قطع میکنند.سخنور پورتریت پرنده گان و حرکات آنانرا به همین گونه میآفریند و به روشنگری میگیرد، علاوه به آن او هر یکی از پرنده گان را با اوصاف ویژه، زنده گی و طبیعت آنان به تصویر میگیرد به عبارت دیگر چگونه گی پرنده بودن پرنده گان را هم حفظ میکند. اینکار ازجهت مهارت بزرگ سخنوردر حصهٔ آفرینش سیماهای مجازی و خصوصیت فردی و ادبی به چهره های رمزی میتواند دلیل روشن باشد.

در چوکات حکایات مرکزی اثر منظوم لسان الطیر، حکایات خورد و ریزهء دیگر نیز جادٓاده شده است. این حکایات درروشنگری و تشخیص بعضی مسایلی که در حکایات مرکزی مطرح شده است کمك نموده وظیفه تشریح را انجام میدهد. افزون برآن این حکایات به ذات خود حکایتهای مستقل به حساب آمده هر کدام حاوی موضوع، مرام، سوژه و ساختار و سیماهای مستقل نیز میباشد. دراین حکایات سخنور باتصویر یك رخداد کوچك مسایل بزرگ را حل نموده خلاصه های عبرت آمیز از آن استخراج کرده در آنهابه سیماها خصوصیت فردی و عنعنی داده میشود. (مانند سیماهای قلندر، باغبان، زرگر و پهلوان و دیگران).

در حکایت عمومی یا مرکزی سیمای طبیعی پرنده گان با هنرمندی تمام تصویرشده است و درمیان آنهابه ویژه درسخنانیکه در اعتراض علیه هدهد بیان میشود حالات درونی آنان رابا مهارت زیاد نوایی به روشنگری میگیرد. درحکایات مستقل هم نوایی به پورتریت سیماها و حالات درونی ایشان اعتبار زیاد میدهد. این موضوع را به ویژه درحکایاتی که ازجهت حجم بزرگ ترمی باشند. (حکایات مثل مجنون الحق و شیخ صنعان) رامیتوان ازنمونه های برازندهء آن برشمرد.

شیخ صنعان از سیما های عنعنوی و بلند آوازه شرق است (نظر به آگاهیهای دستداشته او ازشمار اشخاص تاریخی بوده درسدهء های یازدهم تا دوازدهم میلادی زنده گی میکرده است) نوایی که حالات روانی شیخ صنعان را با مهارت تمام به بیان گرفته است پورتریت زیبا روی مسیحی را که شیخ صنعان را مفتون و دلباخته خویش ساخته است نیزبا هنرمندی تمام به تصویر میگیرد.

نوایی در اثر لسان‌الطیر از ایجادیات مردم نیز الهام میگیرد ازسوژه، اسلوب و همینگونه تعبیرات، کنایات مطایبات و غیره بگونه ایجادی سود میگیرد. اگر از همین جهت به آن نگاه کنیم حکایت مجنون الحق آن که به اساس

مطایبات مردم ایجاد شده است بسیار زیاد طبیعی به نظرمیرسد.

قراریکه درحکایات آمده است دیوانهء خود را وقف راه خداوند(ج) مینماید. مردم او رامجنون الحق دیوانه راه خداوند(ج) مینامند میگویند اودربهار وقتی میخواهد محل بود و باشش را تبدیل نماید ازمحل اصلییش به سوی محل دیگر به راه میافتد با مرکب لاغرش بسیارراه راطی مینماید، هنگام عصر بارنده گی شدید صورت میپذیرد، مجنون به ویرانهء پناه میبرد و در آنجا به خواب میرود زمانی که در اثر چکیدن قطرات باران ازخواب بیدار می شود از اینکه مرکبش زیر باران مانده بود به جستجو آن می بر آید مجنون از ویرانه بیرون میآید میبیند که مرکبش نیست ازاینکاردرغضب شده میگوید:

کیم سنگامرکبنی تا پشیردیم بودم
یخشی اسرار دینگ مو، نی قیلدینگ کرم ؟
اسراماقدین مرکبیم عارایلا دینگ
تیره توندناپدیدار ایلا دینگ

ترجمه: «من به تو مرکبم را سپرده بودم مگراو رانگاه نداشتی ازنگهداری آن عار داشتی و آنرا ناپدید نمودی».

زمانیکه هوا روشن میشود، مجنون مرکبش را درمیان علفزاریافته از کرده خویش شرمسار شده به خداوند(ج) اینگونه زاری و فریاد مینماید:

که ای مینینگ جسمیم ارا جانیم خدا
بلکه یوز جانیم سنگابولسا فدا!
گر چه اول دم مرکبیم گا باقمادینگ
غایب ایلاب بو ینیغه ایب تاقمادینگ
مینگایوز لندی بودم اشفته لیک
قهردین قیلدیم سنگاآلفته لیک
چونکه ایشك نی تا پشوروب ایردیم سنگا
آنی تا پشور ماق کیراك ایردی منگا
اسرا ماقده چونکه تقصیر ایلادینگ
تواندا کورگاچ، انگاتدبیر ایلادینگ
چاره ایلاب چقما غنیگ نی چاقیبان
کوزیار یتور مشعلینگ نی یاقیبان
کوزیما آنی نمودارایلادینگ
درمحل بولطف اظهارایلا دینگ

تند لوقـقـه گـر چه مـین ایردیم مـحـیق
سین هم ایرمیش سین حریفی بس مودیق
دیگانیـمـدین بی مـدار ایتـینگ مـینی
قیلغانیمدین شرمسار ایتینگ مینی

ترجمه:

ای مـیـان جـسم من جـانم خـدا
صـد اگـر جـان باشـدم گـردد فـدا
چونکه بی مـیل برمن عـاطل شـدی
ز احـوال مـرکـبم غـافل شـدی
روی بنمـود تا بمن آشـفـتـه گی
از غـضب کـردم بتـو من کـاکـه گی
بـود لازم دادن اشـهب بتـو
بـود لازم تسلیم مـرکب بتـو
در نگهـداری زتو تقـصـیر شـد
باز در پیـدایش تدبیـر شـد
بـار عـدو برقـت نمودی چاره ام
هم رهانیـدی مـرا زین باره ام
سـاخـتی آنرانمایان تو بمن
لطف کـردی بس فـراوان تو من
گـر چه درتندی منم بسـیـار عـمـیق
تو هم هستی خود حریفی بس شفیق
کـردی ازگـفـتـارمن عـادیم مـرا
کـردی ازکـردار من نادم مـرا

تو چون جان در جسم منی، یك جان نه بلکه صد جان فدای تو شود، گـر چه دراول مـرکب مـرا نگهداری نکردی درگردنش ریسمان انداخته آنرابسته نکردی من بر سرتو براشفتم وقهرشدم و ازغضب بر تو سخت گفتم چون من مرکبم رابه تو سپرده بودم و باز سپردن آن برمن لازم بود و تو در نگهداشت آن تقصیر کردی ازتاریکی نتوانستم آنرابیابم این ماجراازمن برتو رفت، مگرباز مشعل خویشرا روشن نموده یعنی باسنگ چقماقت آنرا چاره

کردی و من مرکبم را یافتم و تو درمحل اینکار را در حق من کردی گرچه من تندی بی محل کردم ولی تو هم حریف عیاری از آنچه گفتم مرامعذور دار و من ازکرده خویش شرمسار هستم.

این برش کنایه آمیز البته عصیان مجنون الحق را نسبت به خداوند(ج) نشان نمیدهد بلکه مکالمهء آنرابگونه یك شخص عیار با خداوند(ج) به تصویرمیگیرد، قهرمان مردم بگونه افندی (ملانصرالدین) مجسم میشود و سخنورمجنون الحق را به تقبیح نمیگیرد بلکه او را ستایش میکند:

تیلبه رازی گر چه نا معقول ایدی
چون محبت دین ایدی مقبول ایدی

ترجمه:

راز مجنون گر چه نامعقول بود
ازمحبت بود زان مقبول بود

سخنان مجنون الحق گر چه نامعقول بود مگر ازاینکه از روی محبت و علاقه مندی بودمقبول به نظرمیآمد (این موضوع با قصهء سنگتراش و حضرت موسی که درمثنوی معنوی مولوی آمده است مشابه به نظرمیرسد مترجم) ورینتهای دیگری که اساس سوژه این حکایت راتشکیل میدهند تا امروز به گونه مطائبات مردم حفظ شده است. درجای دیگر لسان الطیراین ابیات حکمت آمیز را به خوانش میگریم:

ایرکیرارایر سانیغه همت بیلا
ایرایماس فخرایلاگان زینت بیلا
ایرگا خلق و فعل ایرور زیب و جمال
ینگی زرکش حُله سی دور ایسکی شال
آدمی بولسا وفا اندین ییراق
ایت وفا بابیدا اندین یخشیراق

ترجمه:

خلق و فعل نیك بر مرداست جمال
ور نباشد حله اوست مثل شال
از وفا گردد دمی انسان جدا
سگ از او خوبست درباب وفا

مرد با همت در قطار مردان قرارمیگیرد با فخر بیمورد و زینت و آرایش مرد، مرد شده نمیتواند، زیور مرد حسن خلق و فعل نیکوی اوست، مردی که وفا و صداقت نداشته باشد سگ از او درباب وفا خوبتر و بهتراست.

لسان الطیر در بحر رمل (رمل مسدس محذوف فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلُ) گفته شده است. این اثر هم همگونه سایرآثار منظوم ادبیات کلاسیک ترکی اوزبیکی به شکل مثنوی قافیه بندی گردیده است.

لسان الطیر ازجهت زبان و اسلوبش نسبت به مثنویهای دیگر نوایی بسیار روان، سچه و ساده بوده و نوایی بر ساده گی و روانی زبان این اثرکه ازنظر مضمون بسیار مرکب است اعتبار زیاد میدهد.

لسان الطیر و منطق الطیر:

پیشتر یاد آور شدیم که نوایی در آوان نونهالی منطق الطیر شیخ فریدالدین عطاررا از نظر میگذراند و مطالعه آن به روان نوایی تأثیر سلبی میگذارد و او را به سوی عزلت و گوشه گیری و خیال بافی میکشاند.

همینگونه نوایی در سالهای پایان زنده گی نیز دوباره به منطق الطیر دلچسپی پیدا میکند ودست به ترجمه و یا درست تر بگوییم دست به آفرینش داستان همانند آن مییازد سرانجام درشصت ساله گی به این کاراقدام میکند.

حال میبینیم که این دو داستان با هم چه مشابهت های را حاوی اند؟ آیا لسان الطیر ترجمه منطق الطیر است آیا نوایی باورهای فلسفی و تصوفی عطار را ترغیب و تشویق میکند؟!

گر چه این دومثنوی با هم همانننداند ولی وجود این نزدیکها باورهای فلسفی که در آنهابازتاب یافته است درقطب مخالف همدیگرقرارمیگیرند و منطق الطیر شیخ فریدالدین عطارسخنورمتصوف و عارف سدهء دوازدهم میلادی که (کلام او را تا زیانه سلوك خوانده اند) تمام هستی یا موجودات ازجمله پرنده گان (افراد) نیز سایه خداوند(ج) به حساب آمده اند، آنها ازخودی گذشته مرحله هفتم تصوف راطی میکنند و پس ازآنکه به فقر و فنامیرسند به حقیقت (خداوند(ج)) واصل میگردند، این باور در آن پرورده میشود، از زبان عطارمیخوانیم:

صورت مرغان عالم سربه سر

سایهء اوست تو بدان ای بیخبر

عطار بدینگونه باور فانتیستیك تصوفیش را افاده میکند این فانتیزم به زنده گی علاقه نداشته وبه ماهیت آن اعتراف نمیکند بلکه آنرابه انکارمیگیرد و انسانرا به سوی آن باز میخواند. اما نوایی به همه هستی به دیده مظهر ظهور و عنایت (پراز حکمت الهی(ج)) مینگرد و به سوی عشق و زنده گی باز میخواند.

بدینگونه باورهای فلسفی ایندو اثر و مرام و مقصدیکه در آنهادرنظر گرفته شده است ازهمدیگر فرق میکند. همین باور و مقصد نیز هر دو اثر را از یکدیکر متمایز میسازد و ضدیت و خصوصیتهای راکه در آن وجود دارد برملا می نماید.

نوایی حکایت مرکزی اثر منطق الطیر عطار را باچند حکایت مستقل آن میگیرد، سوژه و سیمای آنانرا تا حدود معین نگاه میدارد اما همآهنگ با باورهای فلسفی خویش درآنهانو آوریهامیآورد و همراه با آن برای دگرگون سازی روح اثر تلاش میکند

نوایی پارچه غنایی راکه در پیشگفتارمنطق الطیر آمده است و تاریک دنیایی را تشویق میکند ازقلم میاندازد، اگردر داستان عطار پرنده گان راساً برای یافتن سیمرغ به راه میافتند دراثر نوایی پس ازتلاش و جنجال برای تصاحب مقام همدیگر غرض رسیدن به سیمرغ به راه قدم میگذارند. اینموضوع ماهیت ریالیستیك مثنوی نوایی را قوت میبخشد و به اینگونه نوایی آنرابه زنده گی مردم و شرایط جامعه ییکه در آن میزیست مطابقت میدهد. رد اعتراض پرنده گان ازجانب هدهد در اثر عطار بگونه روشن نیرو میگیرد امانوایی اگر روی صحت اعتراض پرنده گان بگونه آشکارا تأکید نمیکند لیکن روح اثر را به این نتیجه نیز رهنمون میشود.

نوایی در لسان الطیر حکایاتی را که در برگیرنده مسایل زنده گی واقعی بوده و ازجهت اجتماعی و تربیوی دارای اهمیت بیشتر میباشند جامیدهد. از جمله (٦٣) حکایت لسان الطیر (١٢) آن از منطق الطیر گرفته شده است باقیمانده آن از ایجادیات شفاهی مردم و برخی دیگر آن از قرآن کریم، احادیث نبوی (ﷺ)، تذکرة الاولیاء(١) و سایر کتب دینی گرفته شده است. برخی دیگر این حکایات به کلی نو و جدید بوده به اساس تجارب زنده گی سخنور گرفته شده است. حکایاتی که دارای خصوصیات ریالیستی اند، تفاوتها فرقها و ضدیتهای را که در بین لسان الطیر و منطق الطیر وجود دارد نه تنهابیش از پیش قوت میبخشد بلکه اینموضوع ماهیت اساسی لسان الطیر و منطق الطیر راباز هم نیرو میدهد در این دو مثنوی علاوه از آن تفاوت و ویژه گیهای خاص دیگر نیزوجود دارد.

حقایق و مشاهداتی که در بالا ازآن تذکر بعمل آوردیم گذشته ازآنکه این حقیقت را باز میگویند که لسان الطیر ترجمه منطق الطیر نمیباشد تفاوتهای راکه از جهت اندیشه ومقصد درمیان ایندو اثر وجود دارد نیزبیان میدارند.

١- تذکرة الاولیاء درسال ١٨٨٩ میلادی از طرف پاوه دوکورتی در پاریس به نشر رسیده. مترجم

شیخ فریدالدین عطار که در سده، پانزدهم میلادی از بلند آوازه گی زیاد برخوردار بود شخص نوایی به وی به دیده قدرو ارادت و عقیدت تمام می نگرد با درنظرداشت این حقایق نوایی از منطق الطیر سود میجوید و اثرش راترجمه آن میداند؛ ولی در اصل اینطورنیست در میان این دو اثرلسان الطیر و منطق الطیر اگربیشتراز جهت شکل همانندیها دیده شود لیکن ازناحیه ماهیت آثار جدا ازهمدیگر به حساب میآیند.

خاتمه:

نوایی در مثنوی لسان الطیر به باورهایی که در باره، الهیات و طبیعت دارد پایان میآفریند. اگر از باورهای مستیك و اندیشه های بدبینانه، جداگانه وی صرف نظرنمائیم؛ نوایی دراین اثرباور انساندوستی و مبارزه برای سعادت و خوشبختی انسان را میپرورد. در مدحیه یی که در پایان آن برای سلطان حسین میرزا بایقرا ساخته است اورا به عدالت خوانده چنین بیان میدارد:

عدل بوستانیدا یوز خیل طیور

کور ما سونلار ظلم تا شیدین فتور

که این مصرع خود نیز دال بر آنچه که گفته آمدیم میباشد.

هست دربوستان عدل خیل طیور

در امان مانند از سنگ فتور.

ایر کیرار ایرسانیگا همت بیلا

ایرایماس فخرایلاگان زینت بیلا

ایرگا خلق و فعل ایرور زیب و جمال

ینگی زرکش حله سیدور ایسکی شال

آدمی بولسه وفا اندین بیراق

ایت وفا بابیدااندین یخشیراق

(لسان الطیر نوایی)

گـهی تاپـتیم فلك دین ناتـوانلیغ
گـهی کوردوم زمـاندین کـامـرا نلیغ
بسی ایسیق ساووق کوردوم زماندا
بسی اچیق چوچوك تا پتیم جهاندا

(محبوب القلوب نوایی)

شـاه و یا حکمـران عـادل ومعـرفـت خواه و عاقل کشـور را آبـاد و شـگوفان مردم راشاد وخرم و سعادتمـند و بختیارمی نماید، او چون آفتاب و ابـر بهاری ازخـاك تیـره گل مقصـود مـی بـرآرد و بـر سـر رعـیت دُر می پاشد فقرا و مسـاکین را شـاد مـی کند امنیت راه ها را برای مسـافـران تامـیـن می نماید، شـرایط تعلیم و تربیـه را به کـودکـان و جـوانان مسـاعـد می سـازد، آنسـانیکه گوسفندان را شبان و پاسبان هوشیار از خوف گرگان و درندگان درامان میدارد رعیت را نیز ازشر بی عدالتی وبی قانونیها نجات می بخشد.

(محبوب القلوب نوایی)

در توصیف شاه مستبد:

ظلم به نظر او مرغوب و فسق درخاطرش محبوب است، از ویرانی کشور دلش جمع می شود و از پریشانی مردم خاطرش آرام جایهای آرام از ظلم وی به ویرانه، و اشیانه های کبوتران بر لانه بوم مبدل می گردد ،سیل باده در بزمش طغیان می کند و معموره کشور به ویرانی کشانیده می شود. خونریزی پیشه اوست و کسی که زنده است برای وی موجب نگرانی و درد سر است، هرچه را که او بیان نماید وبگوید آنکه او را مسلم نداند گناهگار است و انکه گفتارش را تحسین وتصدیق نکند تیره روزگار است و کسی اورا به راه خیر دلالت کند ضرر مرگ برای وی حتمی است حق درنزد وی باطل است وخردمند به باور وی جاهل.

(محبوب القلوب نوایی)

محبوب القلوب

محبوب القلوب اثر نهایی وبزرگ نوایی:

محبوب القلوب در سال ۱۵۰۰ میلادی (۹۰۶ هـ ق) آفریده میشود، نوایی در این اثرناب به تجاربی که اززنده گی کسب نموده وبه تصورات و باورهای اجتماعی، سیاسی و اخلاقی و تربیتی خود پایان میآفریند.

طبقات و اقشار گوناگون اجتماعی را تصنیف بندی مینماید و به توصیف و ستایش آنان پرداخته درارتباط به وظایف و شغل ومسلك ایشان روشنی میاندازد و خلق و اطوار، کارکردها، خصوصیات و ویژه گیهای شانرا افشاء میکند و درفرجام رهنمایی آنانراهدف خویش قرار میدهد.

این اثر آنسان که نوایی از آن انتظار دارد، در مسایل اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و آداب حیثیت یك دستورالعمل و مقرره را میگیرد، و برای انسان مفکوره بازسازی درزنده گی را لازمی دانسته و درتلقین آن میکوشد.

نوایی که راه بسیاردشوار، مرکب و پیچیده مبارزه و زنده گی پراز تضاد را طی نموده است. او که برای سعادت و بهروزی انسان آرامی و آسوده حالی مردم وفراوانی نعمتهای مادی و معنوی برای ایشان، ترقی و شگوفایی فرهنگ و تمدن خراسانزمین و ترکستان کبیر، بگونه خسته گی ناپذیر مبارزه نموده است. بعضاً به آرزوهایش میرسد و گاهی در راهء عملی شد آن به موانع و دشواریها، و ضدیتهای مختلف رو برو میشود، رنج و عذاب زیاد میبیند. با عالم مسایل و پروبلمهای گوناگون که ناشی از شرایط زنده گی آنوقت خراسانزمین و ترکستان است زنده گی میکند، ماهیت و اسباب و علت برخی ازاین مسایل و پروبلمهای و ضدیتها رامییابد و دربرابربرخی دیگر آن ناتوان و عاجز میماند. درمقدمه محبوب القلوب از وی چنین میخوانیم:

گـــهی تاپیـــتم فلك دین ناتوانلیغ
گهی گوردیم زمان دین کامرا نلیغ
بسی ایسیغ، ساووغ کوردیم زماندا
بسی آچیغ چوچوك تاپیتم جهاندا

همینگونه نوایی زنده گی بغرنج و پر ازمبارزاتش را به تعریف گرفته درمورد اسباب و مقصد از ایجاد محبوب القلوب اینگونه میآورد: «مقصد ازاین مقدمات اینست که، درهرکجا که رفتم و به هر نوع از اهل عالم برخوردم و افعال خوب و بد ایشانرا دانستم و خصایل نیك و بد شانرا تجربه کردم و مزه خیرو شر نوش و نیش ایشان را چشیدم وزخم و مرهم لیئم و کریم را به سینه پذیرفتم بعضی از اصحاب اهل زمان و بعضی اخباب خیل دوران از این احوال بی خبر و دلهای شان ازاین خیر و شر بی اثر میباشد انتباه نمودن این نوع اصحاب و اخباب و آنها را از این نوع حالت آگاه نمودن واجب دانسته شد تا ازخصایل هر طایفه واقف و از احوال هر طبقه آگاهی حاصل و درنیك آن شتاب و از بد آن اجتناب نمایند و با تمام مردم ازراز مخفی صحبت نفرمایند و بازی فریب و مکر شیاطین و انس را نخورند. وقتی با هر نوع مردم و خصوصیت آنان مواجه شوند و هوس صحبت ایشان در سر داشته باشند تجربهء این فقیر به آنان کافی میباشد و چون نزدیکی این مقالات به دل معلوم شد به آن محبوب القلوب نام نهادم».

نسخ دستنویس محبوب القلوب:

نسخ دستنویس محبوب القلوب بسیاراندك است ازشمارنسخه های که به پژوهشگران و دانشمندان این فن معلومست سه آن به سدهء شانزدهم میلادی باقیمانده آن به سدهء های، هجدهم ونزدهم منسوب میباشد. نسخه دستنویس سالهای ١٥٦٥ - ٦٦ میلادی برابر ۹۷۳ هجری قمری محبوب القلوب درکتابخانه ملی پاریس نگهداری میشود، نسخه دیگر آن که بگونه فرضی سال دستنویس را سده شانزدهم میلادی تعین کرده اند در بخش سینت پیتربورگ موسسه شرق شناسی اکادمی علوم فیدراتیف روسیه نگهداری میشود. یکی از نسخه های دیگر آن که سال استنساخش را سالهای ١٥٩٥ - ١٥٩٦ میلادی برابر به ١٠٠٤ هجری قمری تخمین زده اند نیز درهمین موسسه یاد شده بوده و درکتابخانه مردمی دولتی که به نام سلتیکوف شچیدرین منسوب است نگهداری میگردد.

محبوب القلوب نه فقط درمطبعه سنگی بخارا و استانبول اقبال چاپ یافته بلکه در سال ۱۹۳۹ میلادی درتاشکند نیز به نشر رسیده است و نشریات اکادمی علوم اتحاد، شوروی سابق متن مقایسوی محبوب القلوب را که در سال ١٠٤٨ میلادی از جانب ا. کونونوف آماده نشر شده بود هم به الفبای سلاوی وعربی به چاپ سپرده است.

محبوب القلوب اثر فلسفی اخلاقی و تربیتی:

محبوب القلوب اثر فلسفی اخلاقی و تربیتی است در آن نوایی طبقات و اقشار اجتماعی سده‌ء پانزدهم میلادی رابه تصنیف و توصیف می گیرد وجهانبینی اجتماعی، سیاسی و اخلاقی و تربیتی خویشرا بیان میکند، پند میدهد، تنبه میکند اگر ازاین نگاه به آن بنگریم محبوب القلوب در واقع، نصیحتنامه ییست که به گونه قوتاد غوبیلیک یوسف حاجب خاص و روشنائی نامه وسعادتنامه حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی و بوستان و گلستان سعدی شیرازی و بهارستان مولانا عبدالرحمن جامی آفریده شده است.

محبوب القلوب نظربه ایجاب موضوعات که در آن مطرح شده است به سه بخش تقسیم گردیده است. بخش نخست وقف احوال و افعال و اقوال خلایق و کیفیت آنان شده بخش دوم خصایل حمیده و پسنده یده و عملگردهای مذموم را در بر گرفته و در بخش سوم نتیجه افعال وکردار حمیده و مذموم به داوری گرفته شده است.

* * *

بخش نخست محبوب القلوب ویژه تعریف و ستایش طبقات و گروههای مختلف اجتماعی شده است. این بخش که از چهل فصل تشکیل یافته است. در مورد چگونه گی زنده گی سیاسی و اجتماعی سده‌ء پانزدهم میلادی معلومات و آگاهی های زیادیرا بدسترس ما میگذارد و با عقاید و باورها و جهانبینی اجتماعی و سیاسی نوایی بگونه مکمل ما را اشنا میسازد. نوایی زمانی که گروه ها و طبقات مختلف اجتماعی را به ستایش و توصیف میگیرد کوشش میکند نفع مردم و وطن و استحکام و استقرار حاکمیت دولتی و آینده ترقیات اقتصادی و فرهنگی را در نظر بگیرد. بنابر این او گروه های جداگانه و یا حرکات و افعال سلبی و خصلتهای ناباب بعضی آنانرا بگونه بی امان انتقاد میکند مفاهیم مثل مرد مدوستی، معرفتپروری را بگونه جدی تبلیغ و تشویق و تحریص میکند؛ اما نوایی در بخشبندی اعضای جامعه و تعریف آنان، اشیای تولیدی ایشان، مناسبات آنانرا با وسایل تولید مورد بررسی قرار نمیدهد، اعضای جامعه را از بخش مادی کنار میگذارد دراین باره به گونه متفکران گذشته عمل میکند، او به اعضای جامعه به گونه اصناف نمینگرد، بلکه آنانرا به گروه «نیك و بد» بخشبندی مینماید. به همین مناسبت نوایی ماهیت طبقاتی جامعه و تضادهای آنرا بگونه مکمل روشن کرده نمیتواند از این جهت اگر او اسباب جداگانه شرایط زیست زمانش را باضدیتهای آن به انتقاد بگیرد در پی بررسی و دگرگونی مناسبات طبقاتی، اقتصادی واجتماعی آن نمیبرآید او بر این باور است که میتوان از راهء معرفت و

تغیر سلوك و خلق و اطوار و تربیه و پند و نصیحت در پی اصلاح جامعه بر آمد به این اساس او بگونه یك متفکر روشنفکر جلوه گر میشود به این ترتیب گر چه او مردم را به ویژه دهقانان این مولدین واقعی ثروتهای مادی جامعه را بگونه صمیمی دوست میدارد و آرزومند سعادت و بهروزی آنانست، اماموضوع پیشرو و اساسی بودن نیروی انسان را در جامعه درك کرده نمیتواند ترقی و شگوفایی جامعه را به اراده حکمرانان فیودال مربوط دانسته و به ایشان وامیگذارد. این تضادها و کاستیهای که در تصنیف و توصیف طبقات و گروه های گوناگون اجتماعی وجود دارد درواقع بازتاب تضادها و محدودیتهای است که در عصر نوایی موجود است. از اینها که بگذریم نوایی اسباب و عوامل جداگانه بهره کشی حکمرانی فیوذالی را به انتقاد گرفته محبت و صمیمت و خیر خواهی خویشرانسبت به مردم محروم جامعه ابراز داشته مفاهیم مردمدوستی و معرفتخواهی را بگونه خسته گی ناپذیر تشویق و ترغیب مینماید. به این اساس او در تاریخ جهانبینی های اجتماعی و سیاسی سده ها میانه نقش بس فعال را بازی میکند و محبوب القلوب نوایی دال خوبیست براین ادعای ما.

درمورد پادشاه و عملداران:

نوایی که فکر و غایه استقراردولت مرکزی و رهبری آن ازطرف شاه عادل و معرفتخواه را مطرح مینماید. این باور او به خصوص در شرایطی که امپراتوری تیموری هرات رو به زوال میرفت و قلمروهایش به حکمرانیهای خورد و ریزه تقسیم میشدند ازاهمیت زیاد برخوردار است. نظربه درك نوایی از شرایط زمانش استحکام حاکمیت سیاسی رشد وبالنده گی فرهنگ آرامی و آسوده حالی مردم پیشتراز همه با فعالیت مشخص و کرکترخاص حکمران و شاه مربوط میباشد. البته همه حکمرانان یا شاهان یکسان نیستند. در شمارایشان هم «نیك» و هم «بد» وجود دارد. نوایی حکمرانان و شاهان «نیك» را به ستایش میگیرد ازحکمرانان و شاهان «بد» بگونه سخت انتقاد و نکوهش و تقبیح میکند. به فکراو شاه و یا حکمران، عادل و معرفتخواه و عاقل کشور را آباد و شگوفان، مردم را شاد و خرم و سعادتمند و بختیارمینماید. او چون آفتاب و ابر بهاری که ازخاك تیره گل مقصود می برارد بر سر رعیت دُر میپاشد، فقر او مساکین را شاد میکند. امنیت راهها رابرای مسافران تامین مینماید شرایط تعلیم و تربیه رابه کودکان و

جـوانان مسـاعد میسـازد، گـوسفندان را چون شـبان وپـاسبان هوشیار که از شر و خوف گـرگان درنـده در امـان مـیدارد. مـردم را نـیز از شر بی عدالتی و بی قـانونیها نجات مـیـدهد. همـهء اینها از نتـیجـه عدل حکمـرانان وشـاهان عـادل و معرفتخواه میسر میشود.

نوایی که اینگونه حکمرانان و شاهان را آرزو مینماید آنها را قطب مخالف شاهان و حکمـرانان مـستبـد و سـتمگر جاهل و نادان و مـفسـد و فـاسق قرار داده مـیگوید: پادشـاه یا حکمـران عـادل چون آیینـه و شـاه ظالم و سـتـمگر مـانند پشت آنست، اوصـبح روشن و جـانب مـقـابلش چون پشت آن تـاریک است». نوایی شـاه مستبد را به بگونه زیر به توصیف گرفته است:

«ظلم به نظراو مرغوب و فسق در خاطرش مـحبوب است؛ از ویرانی کشور دلش جـمع مـیشـود واز پریشـانی مـردم خـاطـرش آرام، جـایهـای آباد از ظلم وی به ویرانه و آشـیانـه های کبوتـران بر لانه بوم مـبدل شـده سـیل باده در بزمش طـغیـان نموده و معموره کشور به ویرانی کشانیده شده است.... خونریزی، پیشهء اوست و کـسی کـه زنـده اسـت برای وی مـوجب نگرانی مـیباشـد هر چه را که او بیـان نماید و بگوید آنکه او را مسلم نداند، گناهکار مـیشود، آنکه گـفـتـارش را تـحسین نکند، تیره روزگاربوده ... خطر جان بـرای مردم حقیقت دارد و کسی که او را به راه خیـر دلالت کند ضـرر مـرگ برایش حـتـمی مـیـباشـد. حق درنزد وی باطل است و خردمند به باور وی جاهل ...».

نوایی تنهـا شـاهان را به نیک و بدبـخش بندی نمیکند بلکه عـملداران، کـار داران درباری رانیز به نیک و بد منقسیم مـینماید. به فکر نوایی شاه هر طوریکه باشد عمال و زیر دستان وی هم همانگونه میباشند. «اگر شاه عدالتخواه باشد در شـعار مردم هم عدالت پیدامی گردد و اگر او ظلم را پیشهء خویش بسازد مـردم هم ازظلم وی بی اندیشه نمیشوند. اگروی تلخ است مردم هم تلخ است اگر وی شیـرین است مـردم نیز شیـرین میباشد، اگر پادشاه مستبد و فرعون باشد وزیر وی بدون شك هامان می باشد. (شاهان مصر قدیم یعنی فرعانه بوده است).

نـوایـی وزیر ظالم و سایر عمال درباری را به کژدم یاعقرب همانند میکند و مـیگوید: «مـرام و مـقـصد آنان ضـرر رسـانیـدن به مـردم است...» نوایی یاد آور مـیشـود «امـیـد است کـه سـرشـان به سنگ اجل کـوبیـده شـود». بدینگونه او خواستارمرگ آنان میگردد.

گر چه اینگونه تصویر های نوایی ازآنان سیمای اجتماعی و سیاسی جامعه فیودالی و استثماری آنوقت را به شکل کامل بیان نمیکند ولی انتقاد او از عمال ظلم و استبداد و آرزوی شاه عادل از طرف وی در عصرش از اهمیت خاص بر خودار میباشد زیرا نوایی با این اسباب و عوامل جداگانه،را که درزنده گی اجتماعی وسیاسی سده، پانزدهم میلادی وجود دارد افشاء نموده مفاهیم مردمدوستی و نوعخواهی رابه میان میکشد.

درمورد اردو و قشون:

نوایی اردو و قشون را سازمانده نظم و امنیت داخل کشور و حمایت کننده، مملکت ازخطرات، هجوم خارجی میداند. او میگوید: «انتظام واستحکام امور قشون، بلند بردن سطح مهارت نظامی و روحیه رزمی آنها را از شمار ضروریات به حساب میآورد، سربازان جنگجو و سلحشور، دلاور و مردانه را ستایش میکند. درمحبوب القلوب نوایی تمام نظامیان و اصناف مربوط به آنها رامورد تعریف و ستایش قرارنمیدهد و باورهایش را با گفته های درمورد قرا چیریك، یساغلیق، نوکر، عسس، شهنه و دیگران محدود میکند. یساغلیق و قراچریك نوعی ویژه ازعساکر بودند که با شبیخون و چورو چپاول و غارت و یغما داشته های مردم و اولوس و خانه ویران ساختن ایشان مشغول بودند، نوایی قراچیریك و یساغلیق را همخیل و شریك یأجوح و مأجوج دانسته میگوید: «کارشان چور و چپاول و درکشور های بیگانه چون ملخ سبزه و گل و برگ را بلعیدن و خوردن» و درنامردمی درمیان مخلومات ممتازاند، و صفات حیوانی شان بسیار بوده و مردمیشان کم میباشد.» بدینگونه نوایی آنانرا سخت نکوهش میدارد. اینگفته های نوایی در مورد یساغلیق و قراچریك در ذات خویش دلیل دیگری است بر حمایت او از حقوق و آزادیهای مردم، انسادوستی و نوعخواهی وی. نوایی که صداقت و وفاداری جنگجویی و دلاوری و سلحشوری را لازمه شان سربازان و افسران میدأند... در فصل نوکران کسانی را که به اساس نفع شخصی خویش وظیفه حربی و نظامیشان راترك گفته و به مردم و کشور خیانت میکنند و به جانب دشمن میپیوندند «نمك حرام» و عمل شانرا «دور از مردمی»،« و دایره، جوانمردی» خوانده سخت مورد تقبیح ونکوهش قرارمیدهد.

نوایی به عسس (پاسبان شب) و شهنه بهای ایجابی میدهد و روی نقش آنان درزمینه کیفر دهی دزدان و مفسدین اجتماع و مبارزه با دیگر جنایات تاکید

میکند. علاوه از آن نوایی میگوید: وظیفه عسس و شهنه بسیار سنگین و شاقه است. بهتر اینست که افراد از خیانت دور باشند و به دست شهنه و عسس بندی و زندانی و گرفتار نگردند. دراینجا باید یاد آور شد که نوایی موضوع خاتمه دهی به کار جنایتکاران و چگونه گی پرورش مردم به خلق و اطوار حسنه در جامعه و ارتباط این امربا نظام سیاسی، اقتصادی و اجتماعی حاکم وبر قرار در جامعه را درک کرده نمیتواند.

درمورد ارباب دین و شرع وتصوف:

نوایی دانشی مرد یزدانشناس است به طریقه نقشبندیه که درعالم تصوف بلند آوازه است و در سدهء پانزدهم میلادی بگونه زیاد گسترش یافته بود، باورمندی وارادت دارد.(۱) به باور او پیشوایان دین و شریعت،شیخها و زهاد و صوفیان درترغیب اساسات دین و شریعت، پرورش خلق و اطوار افراد جامعه و حمایت ازقانون و قواعد دین و شریعت و فضایل و برتریهای شان در میان مردم باید نمونه باشند. نوایی رهبران دین و شریعت و اهل تصوف را هم به «نیک و بد» تقسیم میکنند، اولی را ستایش مینماید و ازدومی انتقاد مینماید. به ویژه کیها و حرکات جداگانه بعضی ها بهاء و ارزش مینهد و از برخی دیگر تقبیح میکند وظایف اهل تصوف و دین و شریعت را به روشنگری میگیرد. بگونه مثال:

۱- وطن ایچرا ساکن بولوب سایر اول
سفر دین اگر یتسا زحمت سنگا
نظرنی قدم دین ییراق سالماغیل
بویول عزمی گر بولسه رغبت سنگا
دمینگدین ییراق سالماغیل هوشنی
که یوز لاناگای هردم آفت سنگا
بو تورت ایش بیلا ربع مسکون ایلا
چالینماق نی تانگ کوس دولت سنگا
بو آتینگ بیلا بولغاسین نقشبند
نوایی اگر یتسا نوبت سنگا
۱- سفر در وطن
۲- نظر در قدم
۳- هشداردم
٤- خلوت در انجمن
٥- یاد کرد
٦- بازگشت
۷- نگاهداشت
۸- خود داشت،
از اصول هشتگانه آن بشمار میرود و نوایی روی آن در ابیات بالا تأکید کرده است. مترجم.

او در فصل ذکر صدرهای نالایق میگوید: «... صدرها باید دستیار علما و کارگزار مشایخ باشند» او صدر های محیل، بیسواد رشوه خوار بیدانش و میخواره را در خور صدری نمیداند و از آنان بگونه اشخاص نالایق و ناقابل انتقاد مینماید.

نوایی قضات میخواره، بدخلق، جاهل، رشوه خوار را به انتقاد گرفته میگوید: «قاضی عامی که باده بنوشد لایق کشتن است و پیش از رسیدن به آتش دوزخ سزاوار سوختن است» قاضی رشوه خوار به حصار اسلام رخنه وارد میکند آنکه با دادن رشوت قضاوت را از آن خود میکند باگرفتن آن نیز می تواند امر شریعت را بشکند». همین گونه این نوع «قضات برای بدست آوردن یك درم صد حق راناحق میکنند و برای اندك کرم بسیار «نی»را «بلی» مینویسند و «برای یك سبد انگور از سوختاندن یك باغ پرواندارند و برای یك پیمانه گندم ازبرباد دادن یك خرمن دریغ نمیورزند...». همینسان نوایی مفتیان را از شمارکسانی یاد میکند که با «حیله و نیرنگ فتوی مینویسند» و «بانوك قلم امر شریعت رامیشکنند»... «دین را با دنیامیفروشند»،

فتوی دا چو بولدی مزد او چون «لا» و «نعم»
قیلماق کیراك اول قلمزن ایلکینی قلم

آنکه برای نفع شخصیش درفتوی «نی» و «بلی» مینویسد باید دست آن بریده شود.

نوایی سیمایی واقعی واعظان محیل و شیخهای ریاکارو درویشان ظاهر ساز را نیز به افشاء میگیرد.

بدینترتیب نوایی به دین وشریعت و طریقه نقشبندیه سخت معتقد وباور مند است و از آن حمایت و حراست میکند اما از اینها که بگذریم نظر انتقادی نوایی درمورد روحانیون و متصوفین و تلاشش در تصویر ریالیستیك سیمای واقعی آنها همینسان بازتاب ازدیاد نفرت و غضب مردم علیه آنان ازطرف وی دراینجا ازاهمیت فراوان بر خوردار میباشد.

درمورد تاجران وفروشنده گان:

درمحبوب القلوب ازتاجرانی که با تجارت خارجی دست به کار اند و آنانیکه به شغل فروشنده گی از طریق جلابی مشغول میباشند به گونهٔ گروه های اجتماعی جداگانه و علحیده توصیف و تصنیف شده است. همینسان نوایی از تاجرانی که با تجارت خارجی مشغول اند بگونه جهان گشته، دانشمند اشخاص و

افراد پردل وصف میکند به باور او تاجران نبایدمفاد شخصی را همیشه ازمقاصد اصلی خویش به شمار آورند و دل به مال دنیا بدهند آنان باید ازخسیسی و ممسکی دور باشند دل و دست شان باید باز باشد درمورد جلابان و فروشندوگان متکبر باورنوایی سلبی است و آنانرا بگونه سخت مورد انتقاد قرار میدهد او میگوید:

«زیان رسانیدن به مردم، سود ایشان است ارزان گرفتن و گران فروختن مقصود آنان است، دروقت خریدن کتان راکرباس میگویند و درهنگام فروختن دروصف کرباس از کتان بیشتر مبالغه میکنند، اگر بخواهند شال را به جای «تورقه» میگذارند، و بدون تأخیر میدهند و اگر بخواهند بوریا را به جای زربافتِ قراردهند بدون کوتاهی عمل میکنند در دکانشان بدون انصاف همه چیز موجود است.

بدینگونه نوایی درمورد فروشنده گان جلاب و محتکر چنین داد سخن داده به خلاصه و نتیجه زیرین میرسد:

بو خیل آدم ایماس لاریخشی باقسانگ
ایرور سودینگ الاردین گرییرا قسآنگ
ترجمه:
بود ســودت از ایشــان دور باشی
چو دورباشی آز آنان جــور باشی

اگر بدیده تحقیق دیده شود اینگونه اشخاص انسان و (آدم) نیستند، سودتو در آن نهفته است که از ایشان دور باشی.

به اینگونه نوایی از کسب و کارتاجران و فروشنده گان مکار (فریبکار، محتکر، دروغزن، کیسه بر وطرار انتقاد نموده میگوید: «آنان خاین به خداوند(ج) و کاذبَ به وعده خویش هستند انچه را که ارزش یك درم دارد اگربه صد بفروشند صد گونه مباهات میکنند و آنچه را بهایش هزار درم باشد اگر به یك درم بگیرند هیچ حیا و باك ندارند. سودای که از روی صداقت و راستی صورت گیرد درنظرایشان زیان کاری است وفا برعهد برایشان بدکاریست...» نوایی هنرمند عهد شکن، خوسِتا رانیز به تقبیح و نکوهش میگیرد.

باور های نوایی درموردعاملان تجارت خارجی و فروشنده گان جلاب و محتکر و بی انصاف و آزمند که چشم شان به کیسه خریدار و چور و چپاول آن دوخته شده است در واقع به ترقی تجارت خارجی و ازبین بردن، محتکرین که در بازار داخلی وجود داشته متوجه است.

درمورد دهقانان:

نوایی که به اهل کار وزحمت به دیده احترام مینکرد و به آنان علاقه فراوان دارد، دهقانان را مولدین نعمات مادی جامعه میداند، زحمتکشی، صداقت و راستی دهقانان را ستایش میکند او میکوید: ازنتیجه زحمت و کار دهقانان همه موجودات زنده بهره مند میشوند و دهقانان وسیله رزق همه اند. او میکوید:

«دهقان که دانه میکارد باشکافتن سینه خاك راه رزق را باز میکند. قلبه اش روان و جاریست و چون دو پهلوان در پیشاپیشش قراردارند (مرادش کاوهای قلبه یی است) به بارش گردن نهاده اند درکارکردن همدم و همقدم او میباشند. معموری عالم و مسروری اهل دنیا از ایشانست به هر سو که حرکت میکنند به مردم هم قوت و هم برکت میرسانند.

دهقانی که با صداقت و راستی دانه میکارد با هردانه آن هفتصد دروازه رابازمیکند از دانه کاشته‌ء او تا سرمیکشد و خرمن و درو میگردد. و محصولش برداشته میشود، مور و طیور بهره مند میکردند و وحوش دشت با آن خرسند است خانه موران از آن آباد خاطر کوران از آن شاد است به کبوتران از آن مستی میرسد و به صعوه گان از آن نشاط و همدستی میسر میکردد و به دروکر از آن روزی میرسد و چشم خوشه چین از آن روشن میکردد.

کام بزرگراز آن حاصل و مراد پشته کش از آن بر آورده میشود، کدا از آن سیرمیشود و سیری کدخدا هم از او است به مسافر از آن طعام به مجاور از آن کام برابرمیگردد، بازار حلاف از آن کرم و تنورنانوا از آن روشن است رزق فقیر از آن وافی، قوت غربا از آن کافی است. به زاهد از آن حضور طاعت و به عابد از آن لاف قناعت میرسد. خریطه زاهدان از آن پرمیشود و خزینه شاهان از آنان پر ازمتاع بحر و کان میگردد، وقتی دهقان یك دانه میکارد این وضع باشد تعریف در خور وی محال میباشد، باغش ازجنت گواهی میدهد از پالیز آن قوت روح پدیدار است هر درخت وی چرخ اخضر است آن درخت و ریاحین و فواقع نجوم واختراند».

گر چه نوایی به دهقانان به دیده تعظیم و احترام و محبت و شفقت بسیارنگریسته و بهای فراوان میدهد ولی درزمینه استثمار دهقانان از طرف فیودالان و خانه ویرانی و دست و گریبان بودن ایشان با نیازمندیهای مادی و معنوی گوناگون و محرومیتهای مختلف آنان که درنتیجه‌ء مالیاتهای کمرشکن وقت بمیان آمده است سکوت نموده چیزی نمیگوید.

در باب علم و معرفت و هنر و ادبیات:

نوایی درمحبوب القلوب هم همسان سایرآثارش به مسایل علم و معرفت و هنر و ادبیات و اهل معارف و فرهنگ اهمیت بسیار میدهد از این جهت چندین فصل محبوب القلوب وقف اهل علم و معرفت وهنر و ادبیات گردیده است. در این فصول نوایی بگونه دانشمند متبحر، متجرب، مربی و فرهنگی گرامی و سترگ اهمیت علم و دانش، هنر و ادبیات را بیان داشته به ترغیب و تحریص و تشویق وستایش میکوشد، مربیون، دانشی مردان، کاتبان، سخنوران و هنرمندان زبردست را به توصیف میکیرد برمقام ایشان ارج مینهد و به احترام از آنان باز میخواند. افزون بر آن نوایی وظایف و وجایب اهل معارف، علم و دانش، هنر و ادبیات راتلقین میکند از شمار آنان او کسانیرا که ازعهدهء وظایف و وجایب و کار سپرده شده بکونه درست بر آمده نمیتوانند و یا آنرا به شکل سرسری مینکرند ودر اجرای کارها سهل انکاری مینمایند و برای جمع آوری مال دنیا و یا کسب و منصب و مرتبه تلاش و کوشش بیجا میکنند، سخت زیر انتقاد میکیرد. به باور نوایی فراکیری و آموزش کاریست سنگین و بامسوولیت، خواستار دقت، ذوق و تلاش و کوشش فراوان میباشد، چون برای با سواد و دانشمند ساختن فرزندان آموزکار زحمت و مشقت زیاد میکشد بنا بر آن حتی کسی که یك حرف را به کسی دیکر میآموزد باید همیشه مورد عزت و احترام قرار گیرد و نباید آنرا به فراموشی سپرد:

حق یولیدا کیم سنکابیر حرف اوقیتمیش رنج ایلا
ایلا ماک بولماس ادا آنینک حقین یوز گنج ایلا

همراه بااین نوایی از روش کارمکاتب زمانش نیز انتقاد نموده میگوید:
«مدرس نینک کیراکی غرضی منصب بولماسا و بیلماس علمنی آیتورغه مرتکب بولماسا، خود نمالیغ او چون درس حوزه سین تورما سا و خود ستائلیغ او چون تکلم و غوغا کورگوز ماسا، جهل دین دستاری باشیدا اولوغ و علاقه سی اوزون بولماسا و مباهات او چون مدرسه ایوانی باشی انکااورین بولمسه ...».

ترجمه:

«هدف مدرس نباید بدست آوردن منصب باشد آنچه را که نمیداند باید به آن دست نیازد برای خودنمایی نباید حوزه درسی بسازد و برای خودستایی غوغا و جنجال براه بیاندازد، از جهلش نباید دستار بر سرش بزرگ وفشش دراز باشد و برای مباهات نباید ایوان مدرسه را جای خویش قرار دهد...».

درفصل کاتبان، کاتبان خوشخط و خوشنویس و با سواد را ستایش میکند، ازکاتبان بدخط و بی سواد و یا کم سواد نکوهش و تقبیح میدارد نوایی میگوید:

«کاتب خوشنویس به سخن آرایش و به سخنور و بیننده اسایش میبخشد».

نوایی دوکتوران وطبیبان حاذق، دانا و مهربان و خوش برخورد و معامله را به ستایش گرفته آنان را ابحیات بیماران و رنجوران حضر و مسیحا وقت میپندارد، او در باب طبیبان نادان و جاهل و نالایق چنین میآورد:

«... ولیکن طبیب عامی شاگرد جلاد است او باتیغ و این بازهربیداد میکند و او از این بهتراست زیرا او باگناه مردم را به قتل میرساند واین بیگناه...»

خاذق طبیبی خوشگوی تن رنجی غه شفا دور
عامی و تند و بد خوی ایل جانیغه بلا دور

نوایی به سخن و سخنوران بها ی زیاد میدهد سخنوران رابه گروهها بخشنبدی میکند، مقام نظامی، شیخ فریدالدین عطار، مولانا جلال الدین بلخی، امیر خسرو دهلوی، خواجه حافظ شیرازی، مولانانورالدین عبدالرحمن جامی و دیگر عرفا وشاعران را به دیدهء قدرمینگرد و از سخنوران بلند پرواز و نالایق و بی استعداد انتقاد مینماید:

«... با صد مشقت که یك بیت را میسازند آوازه دعوی را از هفت آسمان میگذرانند، در سخنان شان نی حلاوت و نوش حقایق ومعارف موجود است ونی هم در نظم شان آتش و حرارتی از شوق و ذوق و عشق و محبت نی سوز عشق و درد عاشقانه شان شعله افگن است و نی تراکیب شاعرانه شان احسن، گاهی اگر از بعضی هایشان یگان بیت خوب واقع میشود دربارهء آن ده ها برابر دعوی بد صورت میگیرد که آنهم نسبت این امر ضایع میشود».

نوایی در فصل مطرب ومغنی به موسیقی و آهنگ ارزش و اعتبار زیاد میدهد، از سازهای گوناگون ستایش میکند در عین زمان ازهنرمندانی که هنر شان را با پول مبادله میکنند انتقاد مینماید همینسان نوایی قصه خوانان و قصه سازان لافزن و جفنگباف رانیز تقبیح و نکوهش میدارد، از دستآوردهای علم و دانش از جمله به ویژه از اختراعات میرزا اولوغبیك درساحه نجوم بسیارخرسند میشود. نوایی از کارهای منجمان که با اساسات غیر علمی وخرافی استوار باشد بگونه قطعی نکوهش میکند، اواینگونه منجمان را به باد استهزا و نیشخند گرفته میگوید: «اگر در دست شان یك دانه انار باشد نمیدانند که چند پرده و چند

دانه دارد ودرهر پرده و هر خانهء آن چند دانه موجود است و آن دانه شیرین است و یا تلخ...» اینگونه اشخاص اگر ادعای «کشف اسرار» سماوی و «کرامت» و دانستن اشیای روی زمین را نمایند کاریست بی معنی و مضحك و قبیح.

گر چه نظریات و باورهای نوایی درمورد اهل علم و دانش و هنر و ادبیات او را بگونه دانشمند سترگ مجسم میکند اما او باوجود اینکه دانشمند روشنگر است موانعی را که برای رشد و بالنده گی هنر وادبیات و علم و معرفت از طرف نظام استثماری فیودالی ایجاد می شود درك كرده نمی تواند همین طور نوایی این رانمی داند که تنها معرفتپرور بودن برای محو عوامل ایجاد شده کافی نمیباشد.

در محبوب القلوب افزون بر آنچه که دربالا از آن یادآور شدیم از یك تعداد گروههای اجتماعی دیگرمثل زنان و دوشیزه گان، صیادان و شکارچیان پرنده، مردم آزاران و اوباشان و طماعان، سایلان، میخواره گان و امثالهم نیزتعریف شده است.

نوایی ازصیادان و شکارچیان، قلندران لافزن و خود ستا و همینگونه جنایت کاران که همواره در پی ربودن مال و جان مردم اند و همینطور میخواره گان که عار و ناموس خویش را قربان باده مینمایند به گونه روشن انتقاد نموده و سیمای حقیقی ایشانرا افشاء میکند.

مسایل اخلاقی:

محبوب القلوب رادر نوع خود در واقع میتوان نصیحت نامه ویژه دانست، زیرا نوایی در پردهء تعریف طبقات گوناگون اجتماعی باورهای قیمتدار اخلاقی و تربیتی رابیان میکند. ابواب جداگانهء، بخش دوم و همه مسایل بخش سوم این اثر بیانگر این امر میباشد.

بخش دوم محبوب القلوب از ده فصل تشکیل شده است توبه، زهد، توکل، قناعت، صبر و تواضع و آداب شرع، رضا، عشق داشته های این بخش را میسازند، ازجملهءاینها دو باب آن وقف تواضع و آداب و عشق و مسایل اخلاق گردیده است ابواب باقیمانده صرف مسایل دینی و فتلیزم شده و در آنها هم مثلاً دربابهای قناعت و صبر بعضی مسایل مربوط به اخلاق و آداب نیزوجود دارد.

بخش سوم محبوب القلوب ازتنبهات، حکایات و مثلها و سخنان حکمت گونه و پند مانند تشکیل یافته است نوایی که آداب و تواضع را از صفات عالیه و برین افراد به حساب میآورد میگوید:

که آداب خردان را سزا وار دعای بزرگان میکند و درنتیجه آن دعا از عمر خویش بر خوردار میشوند، آداب و تواضع به آینهء دوستی جلا میدهد و به هردو جانب روشنی میآفریند. درمورد مقبل که از برکت آداب و تواضع به سعادت رسیده است و مدبر که به بدبختی دچار شده است حکایت میآورد، این حکایت اگر بامعنی فکری و غایویش با حکایت ششم که در سبعه سیار آمده است نزدیکی پیدا کند اماازجهت سوژه خویش به کلی فرق دارد.

نوایی که ستایشگر واقعی عشق و راستی است درمحبوب القلوب به مسایل عشق و صداقت اعتبار فراوان میبخشد او میگوید: «عشق اختریست درخشنده که نور چشم بشریت از آنست و گوهریست رخشنده که زیب و بهای تاج انسانیت از آنست». اودروصف عشاق ممتاز و بلند آوازه از فرهاد و مجنون ستایش میکند و امیر خسرو دهلوی و مولانانورالدین عبدالرحمن جامی را ستایشگر عشق و صداقت واقعی میخواند. و از دیوانه گان شبستان عشق مجازی پروانه وازعندلیب بیقرارکه در هوس گلستان میسوزد صحبت میکند.

نوایی عشق را به سه بخش منقسیم میکند:

۱- عشق عوام (عشق افراد عادی)

۲- عشق خواص (عشق افراد خاص)

۳- عشق راستی (عشق افراد صادق و امین).

درعشق عوام نوایی عشق دو دلدادهء علاقه مند به همدیگر را در نظرمیگیرد که هدفشان فقط رسیدن به وصال هم است که با ازدواج مراد شان بر آورده میشود.

به تعریف نوایی:

«عشق خواص عبارت است ازچشم پاک را بانظر پاک به روی پاک افگندن و قلب پاک را از آشوب آنروی پاک به تپش واداشتن و به واسطه این مظهرپاک عاشق پاکباز رااز جمال محبوب حقیقی بهره گرفتن است».

و:

سوزی که معنی سیدا عشق اوتی نشانی بولماغای

بیرتحرک سیزبدن انگلا که جانی بولماغای

درسخنی که سوز عشق نباشد در واقع بدنی است که جان ندارد.

نوایی که ستایشگر عشق آتشین وصداقت است درسه بخش محبوب القلوب عاشقان دروغین و ظاهر ساز را به استهزا گرفته میگوید:

کیشی اوزنی یساغان بیرلا بولور موعاشق

صبح کاذب یا روماس اویلا که صبح صادق

با تظاهر نمیشود ادعای عاشقی کرد، صبح کاذب چون صبح صادق نمیباشد.

عشق نوع سوم از دنیا و زندگی واقعی و تمام نعمات آن چشم پوشی نمودن است.

به باور نوایی این عشق عبارت از عشق کسانی است که جهان و انسان رامظهر جمال خداوندی نمیداند ازتمام آرمان و آرزوی خویش برای آخرت (عقبی) غرض رسیدن به پرورگار (ج) چشم میپوشند و اگر حوادث اوراق گلشن سپهر را پرپر کنند از آن آنانرا خبری نیست و اگر گلبرگهای انجم رابه هر طرف پراگنده نمایند از آن برایشان اثری نمیباشد. گر چه نوایی ماهیت اجتماعی عشق رابه شکل مکمل روشن نمیکند ولی موضوع شمردن او عشق را از شمارفضایل عالی و برین و نکوهش وی ازکسانیکه درنتیجهء عشق ریایی ازدنیا چشم پوشی مینمایند بدون شك ازاهمیت بزرگ ایجابی برخور دار میباشد.

در ابواب دیگر نوایی دین مبین اسلام شریعت غرای نبوی (ﷺ) و باور به تقدیر و سر نوشت را ترغیب و تحریص می نماید و در پهلوی آنها باور ها و افکاری را که حاوی ماهیت ایجابی اخلاقی و اجتماعی اند نیزبه روشنی میگیرد. مثلاً اگر درباب قناعت «اگرنان خشك وجوین درویش رابهتر از خوان رنگین خاقان چین و اوماچ غلیظ فقیر فارغبال از جهان را بهتر از کلاج نباتی غنی آزمند بداند در باب صبر متانت و استواری را اینگونه به ستایش میگیرد:

کیم که بیرشدت ارا صبر و تحمیل ایلا دی

بخت انینگ نیشینی نوش و خارینی گل ایلا دی

هر که در برابر سختی صبر و طاقت نشان میدهد بخت نیش او رابه نوش و خارش را به گل مبدل میکند.

نوایی در بخش سوم محبوب القلوب درباره مسایل مثل سخاوت و همت، مروت و وفا و آداب کلام سخن میراند و تنبهات و امثال و سخنان حکمت گونه و انتباهی میآورد، او سخاوت و همت را به تعریف گرفته بخیلی و خودبینی را تقبیح نموده میگوید:

«سخاوت نه فقط درخت بارورباغ انسانیت است بل میوه لذت بخش آن نیزمیباشد، سخاوت نه فقط بحر مواج دنیای آدمیت است بلکه گوهر ثمین آن نیز

به حساب می آید. شخص بخیل ابری بی باران و مشك بی بوی تتار و درخت بی میوه است و درخت بی ثمر، هیزم و ابربی باران و دود در واقع یکی اند.... اسراف سخاوت نیست... در روز روشن اگر کسی شمع کافوری را روشن کند به انسان بی عقل و خرد و بیگانه از هوش میماند. دهشی بامباهات خود نمایی و خویشتن را با آن سخی دانستن در واقع بی حیایی است کسی که به کسی چیزی نمیدهد لیئم است سخی نیست، چیزی که بخواسته داده شود آنرانیزاز سخاوت دور بدان. آنچه که به طلب حاصل شود از شدنش ناشدنش را بهتر دان آنکه یك قرص نانرا دونیم کرده نصفش رابه گرسنه دهد آنرا سخی و آنکه خود نخورده دیگرش را به محتاجی بخشد آن را اخی بدان».

وفا و مروت را هم نوایی ازفضایل و اوصاف برین انسان شمرده ازشرایط دورانش و ازیاران بیوفایش چنین حکایت و شکایت میکند:

کیمگاقیلدیم بیروفاکیم یوز جفاسین کورمادیم
کورکوزوب یوزمهر، مینگ درد و بلاسین کورمادیم

دربرابریك وفای خویش صدجفا ودرمقابل صدمهر هزار بلای آنان را کشیدم.

نوایی که زبان را قفل خزانهء دل و سخن را کلید آن خزانه میشمارد به آداب زبان بهای زیاد قایل میشود او افراد رابه کم گویی و مختصر و بامنطق گویی دعوت میکند و اشخاص پر حرف و آنانی را که سخن شان لایق و برابردهن شان نمیباشد تقبیح و نکوهش مینماید، همراه باآن نوایی اشخاص خودستا و از خویشتن راضی و مغرور و متکبر رانیز بگونه روشن و آشکارا موردانتقاد قرارمیدهد.

نوایی میگوید: به مظلوم بخشایش کن ازشر ظالم در آسایش میمانی، اگرمیخواهی که از زبردستان ضرر نبینی به زیر دستان نفع برسان و خود را از درگاه سلاطین (شاهان) و بزم خواقین (خاقانها) به دور دار. و نوایی از جوانی بگونه بهار گلشن زنده گانی و نهار شبستان حیات تعریف میکند و جوانانرا به داشتن خلق و اطوارحمیده فراگیری علم و دانش و بهره وری ازتجارب بزرگان باز میخواند. در محبوب القلوب درضمن یکسلسله مسایل اخلاقی و تربیتی نصایح و اندرز های حکمت گونه وپر ارج نیز آمده است.

ضرب الامثال و سخنان حکمت گونه در محبوب القلوب:

نوایی که از لدبیات **شفاهی** مردم بهره وافر داشت درمحبوب القلوب هم از **داشته های پربهای** ادبیات گفتاری مردم و غنای آن به ویژه ازضرب المثلها به گونه **گسترده** استفاده میکند. با مایه یابی ازدانستنیهای مردم مثال گونه ها میآفریند که بسیاری از آنها پسانها به شکل مثل درمیآید؛ مثل که آیینه تمام نمای زنده گی مردم است و تجربه و آزمونها و عقل و دانایی آنانرا افاده میکند. درمحبوب القلوب نوایی به ویژه درمسایلیکه مربوط اخلاق و آداب میباشد به مثال بیشترمراجعه میکند او با پیشکش نمودن امثال و کلمات پند گونه و حکمت آمیزقصار، فکر و باورش را درارتباط به یکموضوع یامسله معلوم به پایان میبرد و یا به آن خلاصه میآفریند. امثال و جملات حکمت گونه گذشته از آنکه مضمون محبوب القلوب و بهای فکری و غایوی آنراغنا میبخشد در بلند بردن اهمیت هنری و بدیعی و زیبایی و روانی وساده گی و شرینی زبان اثرنیزخدمت فراوان مینماید اینست نمونه های از اینگونه جملات و کلمات حکمت آمیز قصار:

- خود پسند ناخرد مند است؛
- پرگپ پر میافتد و پر خورپر می غلطد؛
- پر گویی مغروریت سخن و پرخوری معموریت نفس است
- سخاوت نه فقط شجر بارورباغ انسانیت است بلکه میوه مفید آن نیز میباشد؛
- انسان بخیل چون ابر بی باران است؛
- بخیل به بهشت نمیرود اگر سید قریشی هم باشد و سخی به دوزخ نمیرود اگر برده حبشی هم باشد؛
- کرم ومروت پدر و مادر است، وفا و حیا دو فرزند همزاد اوست؛
- دربیوفا حیا نیست در بیحیا وفا؛
- اهمیت و اعتبارانسان در زبان اوست؛
- بی اختیاری در زبان بی اعتباری در قوم است؛
- هر کس که دروغ میگوید با ظاهر شدن دروغش خجل و شرمسار میشود، دروغ گویی مایهء شرمساری است؛
- قفل خزانهء دل زبان است، و کلید آنْ خزانه سخن است، سخن راست معتبر است و سخن خوب مختصر است؛
- از غرور دشمن غم مخورو خوش آمد مداح را راست مپندار؛

- زیب و زینت مرد حکمت و دانش اوست؛
- زیبا با جامه دلق زیباست و گل با چپن پر پینه مقبول؛
- آنکه دانش را فرا گرفته به آن عمل نمی کند به کسی میماند که کاریز میکند ولی از آب آن استفاده نمی کند یا به آن میماند که زمین را قلبه میکند ولی تخم نمیزند و یا تخم میافشاند از محصول آن بهره ور نمیشود؛
- همه فاسقان عنصریی ارزش اند؛ یا فاسق درتمام ملت ها نادان است؛
- آنکه آنچه را نمیداند پرسان میکند عالم میشود و آنکه از پرسیدن عار مینماید به خود ظلم میکند؛
- قطره قطره جمع گردد آنگهی دریا شود؛
- کم کم بیآموزتا که دانا شوی؛
اگر خیر نمیرسانی، شر هم مرسان؛
- کار آتش سوختن و ازباد باد است؛
- مزه آب درسردی و لذت طعام در نمك است؛
- اگر تندرستی میخواهی بسیار مخور، اگرعزت میخواهی بسیار مگوی؛
- لباس خوب آرایش تن، دوست خوب آسایش جان است؛
- ازفاسق حیا مخواه و از ظالم وفا؛
- شفقت گربه به کبوتر واز سگ به آهو امر محال است؛
- سخن بیفایده را بسیارتکرار مکن و از تکرار سخن سودمند رو مگردان؛
- سخن راست رابا دروغ میآمیز، زبانی که راست میگوید به دروغ آلوده مکن؛
- سخن لازم را بگو وازغیرلازم صرف نظرکن؛
و امثالهم.

محبوب القلوب در فراگیری آفریده های شفاهی مردم به ویژه در موضوعهای مثالها که بیشترعامه باب است از منابع، سرشاربه شمارمیآید، مثالهای که دراین اثر آمده است عیناً به شکل اصلی و یا قسماً با آوردن دگرگونیهای بسیار اندك تا امروز هم به کار گرفته میشوند و جملات حکمت گونه قصارمثل زیب و زینت مرد دانش اوست؛ آنکه آنچه رانمیداند میپرسد عالم میشود و آنکه ازپرسیدن عارمیکند به خود ظلم مینماید... امروز هم به امثال مبدل شده است.

بهای هنری و بدیعی محبوب القلوب:

محبوب القلوب ازیادکاریهای مهم نثربدیعی وهنری ادبیات ترکی اوزبیکی درسده، پانزدهم میلادی است. با وجود آنکه درآن سوژد واقعیوی و سیمای قهرمانانی که بافت هنری اثررا به وجود آورده اند دیده نمیشود ولی با آنهم درآن یك سلسله خصوصیتهای بدیعی و هنری موجود میباشد. نوایی کوشش میکند باورهای فلسفی، اخلاقی و تربیتی خویشرا با اسلوب بدیعی و هنری ارائه کند کرکترو پورتریت میآفریند از هجو، تضاد، تناسب و دیگر اسلوب صنایع بدیع و لفظی سود میگیرد. وسایل گوناگون بدیعی زبان رابکارمیبندد و اثرش را با پارچه های منظوم، حکایتهای کوچك امثال و کلمات حکمت گوناگون پیرایه بسته و از سجع قافیوی خاصی که درایجادیات مردم موجود است استفاده میکند. تمام اینها نه تنها مؤلف محبوب القلوب رابگونه یك متفکر بزرک مجسم مینماید بلکه به صفت یك ادیب حساس و سخنور چیره دست، بااستعداد و بلند آوازه نیز به تصویرمیکیرد.

وقتی محبوب القلوب رامیخوانیم درپیش چشم ماسیمای حکمرانان فاسق و ظالم، قاضیان رشوه خوار، مفتیان طامع، کلاه برداران و محتکرین مکار وفریبکار ودیگر طبقات اجتماعی سده، پانزدهم میلادی خراسانزمین باکرکتر و چهره- معنوی شان نمایان میشوند. نویسنده هریکی از اینها را باخصوصیات و ویژه کی های خاص خود شان به دست تصویر میسپارد و در روشنگری عمیق ماهیت عینی تصویر و بر آوردن خلاصه های منطقی از آن و مشخص نمودن بیشتر تعریف و توصیف آنان دست مییابد. بگونه مثال وقتی او حکمدار عادل را در پهلوی حکمران ظالم قرار میدهد میگوید: پادشاه عادل آیینه وظالم پشت آیینه است، آن صبح روشن این صبح کاذب و شب تاریك میباشد.

همینگونه نوایی طبیب جاهل را به جلاد همانند میکند و منجمان محیل و فریبکار رابه افشا میگیرد، چگونه کی کشف اسرار سماوی از طرف آنان رابه هجو میگیرد پادشاه ظالم رابه فرعون و وزیر او را به هامان و قراچیریك را به یأجوج و مأجوج و ملخ ها همانند مینماید، همراه با آن نوایی مسایل اخلاق و آداب را هم با استفاده از اصول مختلف صنایع بدیع و لفظی به افاده می گیرد.

درمحبوب القلوب چند حکایت که ازنظر حجم نیز کوچك میباشند وجود دارد، این حکایات درروشنگری بعضی موضوعات و مسایلی که دراثرطرح شده است وظیفه نمایش را بدوش میگیرند. بگونه مثال در آنجا که از فواید آداب و

اخلاق، تواضع وضرر تکبر و نخوت سخن میراند، حکایت مقبل و مدبر را میگذراند و از آن دو چهره متضاد ایجاد میکند.

بااینکه اینحکایات از جهت حجم مختصر اند از نظراسلوب ساده گی و روانی نیز بسیارمقبول افتاده اند. هرکدام دارای سوژه و ساختارمستقل بوده و ازنظرمضمون فکری و غایوی با ساختار عمومی اثر رابطه عضوی پیدامیکند، پارچه های منظوم و مثلهای که در اثر آمده است وظیفه پایان آفرینی به مسایل و باورهای طرح شده و خلاصه سازی را به عهده میگیرند. بگونه مثال وقتی نوایی درمورد جاهلان سخن میراند باورهایش را با آوردن مثل «بی سعادت تر از جاهلی چیست» خلاصه میبخشد.

دربخش افسانه ها و داستانها اسلوب نثر مسجع قافیه دار به کارگرفته شده این اسلوب که به اثر چاشنی آهنگ و موسیقی بخشیده است و در قسمت خوانش اثر روانی آورده و بر تأثیرمندی و تأثیر پذیری آن نیروی علحیده و بخصوص نیزمیافزاید.

نوایی در محبوب القلوب از این اسلوب هنری باموفقیت تمام مستفید شده ارزش بدیعی اثر رابیش از پیش بالا می برد و بگونه مثال آوردن جملات زیرین درمورد دهقانان دال خوبی بر این موضوع است: «دهقان که تخم می افشاند با پاره نمودن زمین راه زرق را باز مینماید... قلبه اش با دوگاو است که هر دو پهلوانند به بارش تن داده پیش پیش او روان هستند آنها درکارکردن باآو همدم همقدمند دهقان درد وانیدن آنان چنانست که آدم باشند آبادی عالم از ایشانست و شادی و مسروری جهان هم از آنها می باشند...» از جهت اسلوب و زبان خویش محبوب القلوب نوایی نسبت به دیگر آثارش بسیارمرکب و وزین نیز بوده از این لحاظ با در نظر داشت آنچه که گفته آمدیم باید علاوه کرد که این اثر از ناحیه اسلوبش نسبت به سایرآثار نوایی به سویه بلند ترآفریده شده است.

نوایی در ایجاد این اثر اگر از یك طرف خواننده گان بلند سویه را درنظرداشته باشد از جانب دیگر درساحه نثر هنری و بدیعی نیز قدرت و توانایی خود را به نمایش میگذارد که تاعصر نوایی در این زمینه تجربه کافی وجود نداشته است.

خلاصه:

محبوب القلوب یکی از یادگارهای مانده گار مهم میراث فرهنگی غنی نوایی است، این اثر ما را با چگونه گی احوال طبقات اصناف و اقشار گوناگون اجتماعی سدهء پانزدهم میلادی خراسانزمین و ماوراء النهر و همینگونه باورهای فلسفی، اخلاقی وتربیتی نوایی بزرگ آشنا میکند.

نوایی در این اثرمفاهیم نوعخواهی، مردم دوستی و معرفت پروری رامطرح بحث قرار میدهد و برای سعادت و بهروزی و بختیاری انسان به مبارزه برمیخیزد. گذشته از آن این اثرتضادهای مختلفی را که تا پای عمردر باورهای اجتماعی، سیاسی، اخلاقی و تربیتی نوایی موجود بود همراه بامسایلی که خود سخنور و زمانش نمیتوانند به آن جواب تهیه کنند نشان میدهد.

همینسان محبوب القلوب یکی از آثارگرانبها و نایاب منثور زبان ترکی اوزبیکی درسدهء پانزدهم میلادی به شمار میاید. این اثر در رشد و بالنده گی افکار فلسفی و اجتماعی و تربیتی و اخلاقی تأثیرثمر بخش میگذارد. بگونه مثال یکی ازمتفکران و نویسنده گان بلند آوازه تاتارقیوم ناصری دراثری که بنام فواقع الجلسه در سال ۱۸۸٤ میلادی (۱۳۰۳ هـ ق) نوشته است ازمحبوب القلوب سود فراوان برده مسایل مختلف اجتماعی رابا آوردن پارچه های از این اثر نوایی به ایضاح میگیرد.

هدف مدرس نباید بدست آوردن منصب باشد آنچه را نمی داند باید به آن دست نیازد برای خود نمایی نباید حوزه درسی بسازد و برای خودستایی غوغا و جنجال براه بیاندازد وبراه مباهات نباید ایوان مدرسه را جای خویش قرار دهد.

(محبوب القلوب نوایی)

زبان ادبی ترکان نباید صرف در راه اقناع معنویات آنها بکار برده شود؛ بلکه همراه با آن باید درراه تحکیم حاکمیت سیاسی شان نیز خدمت نموده و از تجزیه قلمروهای آن جلوگیری کرده و در برقراری اتحاد و اتفاق میان ایشان باید نقش ارزنده و سازنده را بازی نماید.

(نوایی)

نظمدا هم اصل انگا معنی دورور
بولسین انینگ صورتی هرنی دورور
نظم که معنی انگامرغوب ایماس
اهل معانی قاشیدا خوب ایماس
نظم که هم صورت ایرور خوش انگا
ضمنیدا معنی داغی دلکش انگا

(نوایی)

مجالس النفایس اولین تاریخ ادبیات ترکی چغتایی (اوزبیکی) است نوایی که قویترین رجل سیاسی (وزیر) بود نسبت علاقه مفرد به زبان و فرهنگ مادری در ترویج و پیشرفت زبان ترکی به ویژه ترکی چغتایی کوشید.

(دکتر جواد هیئت)

نـوایـــی و ادبیـــات شنـاســی

علیشیر نوایی افزون بر آنکه در هنر سخنوری دست بزرگ دارد از ادبیات شناسان بلند آوازه ازکوششگران سترک ترقی باورها وافکارزیبایی شناسی نیزمیباشد، کارکردهای مربوط به ادبیاتشناسی و باورهایی که در پیوند به زیبایی شناسی ادبی ارائه نموده است همراه باهنرمندی و خلاقیت وی و زنده گی ادبی سده، پانزدهم میلادی ارتباط عضوی میگیرد، نوایی هم با ارائه نظریات درارتباط باانواع مختلف هنر شعر و هم یادگاریهای مربوط به ادبیات و آثار متعلق به معاصرانش برای برومندی ادبیات بدیعی وهنری و هم جوابدهی آن به نیازمندیهای معنوی مردم در راه خدمت به سعادت وبهروزی انسان میرزمد، ایجادیات بدیعی و هنری نوایی و نظریات و باور های که مربوط به ادبیات شناسی ارائه داشته است در واقع تجسم روشن باورهای زیبایی شناسی وی میباشد، این امردرترقی حیات ادبی و همینگونه افکار مربوط به زیبایی شناسی ادبی نقش بس فراوان را بازمیکند. همینطورنوایی در پیشرفت ادبیات و ادبیات شناسی درسده، های پسین نیز تأثیر بس بزرگ را بجامیگذارد.

نوایی در پیوند به ادبیاتشناسی سه اثر بزرگ و ویژه مانند مجالس النفایس، میزان الاوزان، و مفردات در فن معما رامیآفریند، در مجالس النفایس که آیینه تمام نمای زنده گی ادبی سده، پانزدهم میلادی است در پیوند به زنده گی و کارکردهای هنری و بدیعی (۴۵۰) سخنور آگاهیهای ثمر بخش را ارائه کرده و درمورد ایجادیات و آفریده های آنان بحث مینماید وبه اساس مثالهای مشخص و معین ارزش و اهمیت دستاوردها و داشته های شانرا نشان میدهد اما میزان الاوزان اثریست مربوط به نظریات ادبی، در آن نوایی در ارتباط به وزن عروضی بحث نموده نظریه عروض را غناو تکامل میبخشد. مفردات در فن معما به

موضوع معما وقف شده است؛ دراین اثر به اساس حقایق غنی خصوصیات نوع ادبی معماو قواعد آنرا روشن مینماید.

این آثار که از شمار یادگارهای مانده گار و مهم ادبیات شناسی درزبان ترکی اوزبیکی در سدهء پانزدهم میلادی میباشد تا هنوز ارزش و بهای علمی خویشرا حفظ نموده است.

نوایی حامی ادبیات بدیعی و هنری بوده سمت استادی اکثراز قلمبدستان عصرش را دارد، او با بسیاری از اهل ادبیات صحبت ها ومناظره ها انجام داده کارهای ایجادی آنها را راهنمایی و رهبری میکند. کاستیها و خطاهایی که درکارشان وجود دارد تصحیح مینماید، مسایل نظری مربوط به هنرسخنوری را همه اوقات با روند ایجادیات بدیعی و هنری در ارتباط میداند.

نوایی در اثار بدیعی مثل بیوگرافی ادبی و آثاری که در انواع دیگر ادبی آفریده است، مسایل گوناگون هنر سخنوری، ادبیات وزنده گی، ادبیات وزبان، شکل و مضمون، سنت های ادبی، انواع ادبی، ادبیات کتبی وشفاهی مردم و غیره موضوعات نظریاتش را بیان نموده درموارد حوادث و رخدادهای مختلف ادبی معلومات داده در ارتباط به سخنوران بحث مینماید.

باورهای مربوط به نظریات ادبی و زیبایی شناسی نوایی درواقع حادثه عضوی است که با جهان بینی وی ارتباط پیدا میکند همگونه باورهای اجتماعی وسیاسی و فلسفی نوایی در نظریات ادبی وزیبای شناسی وی هم همراه با تمایلات ترقی پرورانه ایجابی تمایلات جدا گانه سلبی را نیزمیتوان به طور روشن بمشاهده گرفت.

بنابر درك نوایی ادبیات بدیعی و هنری یکی ازساحات مهم فرهنگ معنوی است و در زنده گی جامعه نقش بس بزرگ را باید بازی نماید باید در حیات هنرمند در رفع نیازمندی معنوی انسان در پایان دهی نابسامانیهای جامعه وبر قرارکردن عدالت و انصاف خدمت کند. باید فضایل و خصایل برین وعالی انسانی را تشویق و ترغیب نماید، اذهان خواننده گان و مطالعه کننده گان را روشن نموده در وسعت دید و حسیات ایشان نیزتأثیرمثبت بیاندازد. نوایی که وظیفه و رسالتش را به راستی و صداقت و پاکی و درستی انجام داده است از هنرمندان با استعداد که وظایف خویشرا با صداقت و زحمتکشی فراوان انجام میدهند قدردانی نموده به ایجادیات ایشان بهای بلند میدهد و شاعران و ناظمهای متکبر و مغروروازخویشتن راضی و خود ستا و بی جهت و بیمایه وبی اندیشه و نالایق و

بی استعداد و همینگونه ازمتشاعران که با هزار زور و ضرب و شتابزده گی مصرعهای بیمزه بی مایه و مضمون و میان تهی میآفرینند بگونه بیرحمانه انتقاد میکند ازجمله در حیرت لابرار ازوی دراین ارتباط چنین میخوانیم:

... طرفه بوکیم شعر قویوب آتینی
یتکوروبان کوکامباهاتینی
طرفه راق اولکیم تانیریمنی بیلیب
حقدین اویلمای منگا ظاهر قیلیب
وه که منگا جلوه گر ایلار چاغی
ایستابان احسان داغی، تحسین داغی...

سلاح افاده، ادبیات بدیعی و هنری زبان است، نویسنده باید زبان را بگونه مکمل فرا گرفته و از غنایی زبان مردم بگونه گسترده سود جسته و هر واژه را درجایش به طور درست بکار برده و برای رشد و بالنده گی زبان ادبی به شکل خسته گی ناپذیر خدمت نماید.

دانه و دُر سوزینی افسانه بیل
سوزنی جهان بحریدا دُر دانه بیل

نوایی استاد بزرگ سخن و علمبردار زبان ادبی ترکی اوزبیکی است از نظرنوایی شکل ومضمون ومعنی باید ازهر نقطه نظربا هم همآهنگی دیالکتیکی داشته باشد او معنی و مضمون را اساس و مایهء سخن میشمارد.

چون غرض سوزدین ایرورمعنی انگا
ناقل اولسا خواه خاتون خواه ایر

در عصریکه نوایی میزیست نوع اساسی هنر سخن شعربود، نثر بدیعی و هنری آنقدر رونق نیافته بود. نوایی هم مانند دیگر معاصرانش نظم را برنثر رجحان میداد و به هنرسخن (شعر) بهای زیاد میداد اما باید گفت که نوایی درشعر مضمون رااساس دانسته میگوید: شعر باید ازنظر شکل ومضمون زیبا باشد:

نظم دا هم اصل انگا مضمون درور
بولسین انینگ صورتی هرنی درور
نظم که معنی انگامرغوب ایماس
اهل معانی قاشیدا خوب ایماس
نظم که هم صورت ایرورخوش انگا
ضمیندامعنی داغی دلکش انگا

بهمین مناسبت او سخنورانی را که نقش پیشرو و اساسی معنی و مضمون را انکار نموده و فقط با شکل بازی سخن رابه ابتذال و بیراهه میکشند بیرحمانه انتقاد میکند، بنابران، نوایی ازسخنوران خواهان بلند بردن مهارت هنرمندی، مطالعه کتبِ با دقت و اشتیاق فراوان فراگیری و خوانش آثار بزرگان سخن عبرتگیری و آگاهی ازتجربه ها و آزمونها آنان میباشد. این کارنباید به تقلید و پیروی کور کورانه از آثار دیگران مبدل گردد، سخن هر سخنورباید آهنگ و سبك علحیده و جدا گانه داشته باشد. هرسخنور باید در آثارش سیماهای تازه ایجاد نماید و به رونقیابی هنر شعر سهم شایسته و مناسبِ بگیرد.

اثاربدیعی و هنری نوایی وبرخورد ایجادیش باانواع ادبی رامیتوان نمونه بی مانند. هنرمندی وی دراین زمینه به حساب آورد امیرعلیشیرنوایی به ثروت معنوی مردم به ویژه ایجادیات شفاهی آنان اعتبار فراوان میدهد او میگوید، دُر و گوهر های ادبیات ایجادی مردم بی نهایت و بحر بی پایان است:

... که بوبحر ایچراکیم پایان انکا یوق
یتشماك قعریکا امکان انکا یوق
یتشکان ایل نیچا دُر آلغان ایرمیش
نی عالیقدر دُر لارقالغان ایرمیش

نوایی که از بحر بی پایان ادبیات شفاهی مردم سودفراوان گرفته و در عین زمان از آن بگونه ثمر بخش متاثیر گردیده است؛ از سخنورانی که از ادبیات شفاهی مردم بی بهره مانده و سود گیری و استفاده از آنرا بیمورد میشمارند سخت انتقاد میکند.

نوایی موضوعات مختلف ادبی را تعریف و توصیف میکند و به انواع ادبی غنایی مثل غزل، رباعی، قطعه و تویوق و غیره دست یازیده و از میان نوع ادبی مثنوی را بیشتر ازهمه میپسندد و به داستانسرایی اهمیت زیاد قایل میشود

لیکن اول برچادین داغی خوبی
بار دورورمثنوی نینگ اسلوبی

او سخنوران رابه استفاده از انواع گوناگون ادبی فراخوانده درباره مسایل مانند صنایع بدیع و لفظی ادبی و هنر شعر و دیگر بخشها افکار و نظریات پر ارزشش را ارائه میدارد.

مجــالــس الـنـفــایــس

گاه آفرنیش و علت ایجاد:

نوایی تذکرهء مجالس النفایس را برای بار نخست درسال ۱٤۹۱ میلادی (۸۹۱ هـ ق) تدوین میکند، بنابرتأکید سویمه غنییوا که متن علمی و انتقادی این اثر راترتیب داده است. او به مجالس النفایس نو آوریها و ضمیمه ها (درباره اضافه ترازصد سخنور دیگر حقایق ادبی وبرشهای شعری و غیره) را نیز جاداده درسالهای ۱٤۹۷ - ۱٤۹۸ میلادی (مطابق ۹۰۳ - ۹۰٤ هـ ق) نسخه دومی آنرا که دوباره بازنویسی شده است بابیوگرافیهای علحیده و رفع ابهامات ارائه میکند.

مجالس النفایس بگونه یك اثر تازه ارزشمند و پربهاظهور نموده و در تذکره نگاری زبان ترکی اوزبیکی اساس قرار می گیرد. تا آنعهد درزمینه تذکرة الشعرا دولتشاه سمرقندی و بهارستان مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی در دست بود، گرچه این تذکره هادرفراگیری تاریخ ادبیات کمك فراوان مینمودند ولی با وجود اینها به ایجاد تذکره مثل مجالس النفایس ضرورت ونیازمندیهای زیاد احساس میشد. نوایی درمقدمه مجالس النفایس تأکید میکند که من این تذکره را به مقصد مانده گارساختن نام سخنوران معاصر خویش آفریده ام.

بهرحال تذکره هایی که تا ایجاد مجالس النفایس به میان آمده همه به زبان فارسی ایجاد شده و ویژه دست، اندر کاران ادبیات دری بودند. روند او جگیری و بالنده گی ادبیات ترکی اوزبیکی رسیدن سخنوران بلند آوازه و زبردست ترکی گویی مثل امیری، یقینی، آتایی، سکاکی و بالاخره، لطفی هروی ضرورت ایجاد تذکره ها و ثبت آثاراین سخنوران ترکی گوی را به گونه همه جانبه و مناسب حال هر کدام دراینگونه آثار به پیش میکشید. این خواست را نوایی بانوشتن مجالس النفایس درعمل پیاد کرد، گذشته از آن جریان رونقیابی زبان ادبی ترکی

اوزبیکی نه فقط اسباب ایجاد اثر بدیعی و هنری را دراین زبان مهیا میکرد بلکه خواستار ایجاد آثار علمی و از جمله آثار مربوط به ادبیات شناسی در این زبان نیز بود به اساس همین نیازمندیها امیر علیشیر نوایی تذکره مجالس النفایس را میآفریند.(۱)

۱- مجالس النفایس را نخستین تاریخ ادبیات ترکی شرقی یعنی ترکی چغتایی دانسته اند و نوایی بنیاد گذار ادبیات چغتایی است و از آن بنام ترکی یاد می کند. به نام چغتای فرزند دوم چنگیزخان که در این منطقه حکمرانی نموده است. ترکی چغتایی مانند سایر زبانهای ادبی بر مبنای یکی از لهجه های محلی یا زبان مشترك مردم ساخته نشده بلکه از کار برد بعضی شیوه های محلی مانند اندیجان و ترکی ادبی آسیای میانه و اختلاط آنها بوجود آمده است. در این لهجه تاثیر ترکی جنوب بخصوص آذری زیاد بوده است، زیرا در عهد نوایی شعر او نویسنده گان و هنرمندان و صنعتگران آذر در هرات جمع آمده بودند و مکتب هرات اکادمی علوم و هنرهای زیبا بوده است، قبل ازنوایی سخنوران مانند میر حیدر خوارزمی معروف به ترکی گوی مؤلف منظومه مخزن الاسرارترکی و یوسف امیری مؤلف دهنامه و مناظره چاغیر و بنگ در زمان بایسنقر میرزا، سکاکی قصیده سرا و ملك الشعرای دربار خلیل سلطان و اولوغ بیك میرزا، آتایی، یقینی و گدایی درسمرقند و لطفی هروی در هرات زمینه ظهور وتکامل ادبیات چغتایی را فراهم آورده بودند

در اشاعه و تکامل ترکی چغتایی فرمانروایان آسیای مرکزی نیز موثر بودند زیرا اغلب آنها علاوه برحمایت معنوی ومادی خود نیز به ترکی شعر گفته اند. قرار معلوم بعد ازترکی قدیم یعنی زبان کتابت کوک ترکها و اویغور ها دو نوع زبان کتابت پیداشد ترکی شمالی-شرقی و ترکی غربی یا اوغوز، ترکی غربی از سده سیزدهم میلادی تا کنون زبان کتابت بوده است. ترکی شمالی .شرقی درآسیای میانه در بین ترکان شمال تا سده، چهاردهم زبان کتابت بود و در واقع ادامه ترکی قدیم است از سده، پانزدهم به بعد این زبان بدو لهجه شرقی و شمالی تقسیم شده و در نتیجه سه زبان کتابت شرقی، شمالی و غربی بوجود آمد که تا سده، حاضر ادامه داشته است، ترکی شمالی برمبنای لهجه قبچاق، و ترکی شرقی بر اساس لهجه مروج آسیای میانه و ترکی غربی بر اساس لهجه اوغوز ساخته شده است.ترکی شرقی از زمان امیرتیمور آغاز یافته و در دوران تیموریان تکامل پیدامیکند و با ظهورامیرعلیشیرنوایی زبان ادبی این منطقه بویژه ترکان افغانستان و ترکستان میشود، با دوران تیمور دوران مرمت و باز سازی میآغازد. بهترین نمونه هنرمعماری در عهد وی ساخته می شوند، شهر سمرقند بگونه مرکز امپراتوری تیمور نسبت علاقه مفرط تیمور به آن به زیبا ترین شهرهای شرق مبدل میگردد پس از تیمور ممالك متصرفه او بین دو پسر و هجده نوه اش تقسیم میشود، پس از چند سال مخاصمت بالاخره شاهرخ میرزا در سال ۱٤۰۹ میلادی باتصرف سمرقند به مخاصمات پایان میدهد شاهرخ که مردی عادل و دانشدوست و عالم بود چهل سال فرمان میراند و در زمان حکمروایی خویش مردم و مملکت را دررفاه آرامی و آبادانی می گیرد و در زمان و عهد او با دول چین و هند روابط اقتصادی و تجارتی بر قرارمیگردد فرهنگ محلی و ملی به پیشرفت و ترقی نایل میآید، پس از شاهرخ پسرش میرزا اولوغ بیك راه و روش پدر را ادامه داده با محاسبه زمان پدر جمعاً چهل سال در سمرقند حکومت میکند، اولوغ بیك میررزا به هیئت و نجوم علاقه خاص داشت، زیج جدید سلطانی توسط او به کمك دوستش علی قوشچی ساخته و پرداخته شد، زیج اولوغ بیك میرزا در سده نزدهم (۱۸٤۷ - ۱۸۵۲میلادی) از طرف آ. سدی یو به زبان فرانسوی ترجمه شده است.

پس از در گذشت میر زا اولوغ بیك شهید مرکز فرهنگی از سمرقند به هرات انتقال مییابد، هرات به همت میرزاشاهرخ قبلاً اباد می شود و مدتی تحت حمایت او باسمرقند رقابت میکند.

بقیه در صفحه آینده

در مقدمه مجالس النفایس نوایی در باره بخش ترکیبی و عنوان آن اینگونه متذکر میشود: «بنابر این از زمان ولادت همایون سلطان صاحبقرآن تا روزگاردولت روز افزون که تا روز شمار و انقراض جهان پاینده وبر قرار باد اسامی شعرائی را که فقیر نام آنانرا شنیده و خود شانرا ندیده است و کسانی را که درك خدمت شان نموده و اما از این دار فانی به سرایی باقی ارتحال یافته اند و آنانی را که در این روزگار فرخنده زنده و مدیحه سرایی ذات ملکوتی صفات آنحضرت میباشند، باید جمع آوری نمود تا از نتایج طبع هر کدام از آنان نمونهء نوشته شود. چون این مقصود بدست آمد به هشت قسمت منقسم گردید و هر قسمت به مجلسی موسوم گردید که مجموعاً به مجالس النفایس نامیده شده نوایی، امیرعیلشیر، مجالس النفایس صفحه اول و مقدمه».

درمجالس النفایس به کرونولوژی زنده گی سخنوران ابواب (۱-۲-۳) به ساحه و منطقه آنان باب (٤) و به کسب و پیشه و منصب و مرتبه شان فصل های (۵ - ٦ - ۷ - ۸) اختصاص داده شده است که جمله آنها به هشت بخش و یا هشت باب ویا مجلس تقسیمات شده است.

درمجالس النفایس (٤۵۹) سخنورجا داده شده که در مجلس اول (٤٦) سخنور و در مجلس دوم (۹۱) سخنور و در مجلس سوم (۱۷۵) سخنور و درمجلس چهارم (۷۲) سخنور و در مجلس پنجم (۲۱) سخنور و در مجلس ششم (۳۱) سخنور و در مجلس هفتم (۲۲) سخنور و در مجلس هشتم ذکر حسین میرزا بایقرا آمده است.

افزون بر اصولی که در ساختار ترکیب مجالس النفایس وجود دارد در هر مجلس آن نیز میتوان ترکیبهای علحیده کوچك را به مشاهده گرفت. نظر به

بقیه از صفحه گذشته

درنیمه دوم سدهء پانزدهم میلادی تاریخ (١٤٦٩) سلطان حسین میرزا بایقرا هرات را به جای سمرقند پایتخت تیموریان قرار میدهد و از آن تاریخ به بعد هرات مرکز علم و ادب بی رقیب زمان خود می شود و نقش نوایی و دوست دبستانیش سلطان حسین بایقرا دراین امر البته فراموش ناشدنی است نوایی که قویترین رجل سیاسی (وزیر) بود نسبت علاقه مفرط به زبان و فرهنگ مادری در ترویج و پیشرفت زبان ترکی به ویژه ترکی چغتایی کوشید، اروپاییان از سدهء نزدهم میلادی از این لهجه ترکی بنام ترکی و ادبیات آن چغتایی ذکرنموده اند ولی خود نوایی آنرا ترکی میخواند.

نوایی با رهبری مکتب هرات درنیمه دوم سدهء پانزدهم میلادی حامی و مشوق ادبیات، موسیقی، هنرهای زیبا و تاریخ میشود و سلطان حسین میرزا بایقرا سلطان وقت نیز جز و همین مکتب محسوب می گردد دردوره حکومت تیموریان دراثر علاقه پادشاهان شاعر و ادب دوست و ظهورشخصیتی مانند نوایی زبان ادبی و ادبیات ترکی چغتایی در بین تمام ترکان (بجز ترکان اوغوز) به صورت زبان ادبی و ادبیات رسمی و متداول میدرآید و ترکمنان ترکستان که ازاقوام اوغوز بودند ترکی چغتایی را زبان ادب خود قرار دادند. (تاریخ زبان و لهجه های ترکی)

سنت آنوقت نوایی مجالس النفایس را بخاطر تبرك نمودن آن با ذکریکی ازمشایخ وقت شرح حال خواجه قاسم انوار میآغازد، پس از قاسم انوار شاگردانش میر مخدوم و حافظ سعد را میآورد؛ بعد از آن دو سخنورخوارزمی وفایی خوارزمی، مولانا حسین خوارزمی و سپس از یك تعداد سخنوران ماوراء النهری و خراسانی ذکر مینماید. این امر در آوردن حیات و فعالیتهای سخنوران در یك سیستم واحد و همینگونه فراگیری خصوصیات هنری و بدیعی که در ایجادیات و خلق و اطوار آنها وجود دارد. کمك فراوان میکند.

مجالس النفایس اثر ادبی و انتقادی:

نوایی درمجالس النفایس مناظر زنده گی ادبی سده، پانزدهم میلادی را به تصویر گرفته و تا حد معین تحلیل میکند. مؤلف در این تذکره در زمینه انعکاس فعالیت همه سخنوران که در سده، پانزدهم میلادی میزیستند کوشش فراوان به خرچ میدهد حتی سخنورانی را که درآنعصر تازه کار بودند و ازنو وارد دنیای شعر و ادب شده بودند ازنظر نمیاندازد از ایشان یاد آور شده برکارهای شان نیز ارج مینهد. مثالهای زیرین دال خوبیست بر این امر:

«... مولانا صفاتی از نو ظهورانست فقیر هنوز او راندیده ام اما شعرش را شنیده ام ...»؛ «... مولانا اسیری هم ازشمارنو ظهوران بوده از جوانان خوش طبع است ...» و دیگران؛ جامی و دولتشاه هم در تذکره های خویش اساساً بگونه تاریخ نویسان ادبیات مجسم میکردند؛ ولی نوایی درمجالس النفایس به آفریده ها و سرودهای سخنوران و وقایع ادبی آنها توجه نموده و با آثار ایشان بگونه ناقد ادبی بر خورد کرده و درمورد نظریات و باورهایش رابیان میکند. نوایی با دو خصوصیت از ایشان متمایزمیشود:

۱- جامی و دولتشاه اساساً در پیوند به سخنوران گذشته آگاهی میدهند ولی نوایی صرف درارتباط به سخنورانی که با او همعصر اند سخن میراند.

۲- در آثار جامی و دولتشاه نه فقط روی آثار نویسنده گان و سخنوران تحلیل و تنقید و ابراز نظر ادبی کمتر صورت میگیرد بلکه در آنها حقایق تاریخی با افسانه و روایت هم آمیخته میشوند، ولی نوایی تنها مواد و حقایق مربوط به آنها را بیان نموده و درباره سخنوران و اهل ادب و هنر بصورت گسترده بگونه پیگیرنظرانتقادی ادبی خویش را بیان میدارد، این خصوصیات ارزش تاریخی و ادبی مجالس النفایس را بازهم بیشتر و زیاد تر مینماید.

در مورد زنده گی ادبی:

در مجالس النفایس درمورد زنده گی ادبی سده‌ء پانزدهم میلادی تمایلات و سنتهای جداگانه ادبی مناسبتهای که میان شعر و دیگرانواع هنری ادبی وجود دارد معلومات و حقایق و فکتهای پر ارزش ارائه شده است.

ذکر (۴۵۹) سخنور در مجالس النفایس و اشتغال آنها با هنر سخنوری دلیل خوبیست بر گسترش هنر سخن در سده‌ء پانزدهم میلادی، قرار معلوم در آن عصر اهل پیشه و کسبه، هنرمندان، نقاشان، سازنده گان، حافظان، دانشمندان، شاهان، امیران و عملداران به هنر سخنوری میپرداختند درمیان این گروههای که مرام زیبا پسندی را دنبال میکردند افزون بر سخنوران که برای رونقگیری هنر سخن میکوشیدند، شاعران نالایق و بی استعداد، بی اندیشه و بی دیدگاه، متکبر و فضل فروش و یا آنانیکه به هنر سخن اهمیت ضمنی میدادند و بیشتر دربند شکل محصور مانده و زیادتر اشعار بی مزه و فج میآفریدند نیز دیده میشوند که نوایی همه آنانرا سخت مورد انتقاد قرار میدهد.

درمجالس النفایس ازسخنورانی که به طبقات مختلف شهرمتعلق میباشند نیزتذکررفته است، بسیاری از سخنورانی که ازمیان طبقات پایین برآمده بودند کسانی میباشند که پس از تحمل مشکلات فراوان مادی و معنوی به مرتبه‌ء عالی سخنوری نایل گردیده اند. درمجالس النفایس ما، سخنورانی را که از میان دهقانان بر آمده باشند دیده نمیتوانیم، این موضوع درواقع بیانگرمحرومی کامل دهقانان ازمکتب و معارف و حتی سواد عادی و همینگونه جهالت و وحشت زاده شرایط جامعه استثماری نیزمیباشد، بهر حال نظام فیودالی نمیتواند بگونه کلی راه انکشاف ایجادیات بدیعی و هنری اهالی دهکده ها را ببندد، زیستمندان محلی آثار نو و تازه به تازه را در زمینه ادبیات شفاهی به وجود میآورند، این آثار در شهر ها هم بگونه، گسترده انعکاس مییابد با اینکار ایجادی اهالی شهرها با آنها همآهنگ شده به ادبیات شفاهی سهم خویشرا نیز میفزایند.

نویسنده گان ترقیخواه از ادبیات شفاهی مردم الهام گرفته آنرا بگونه مؤثر میآموزند. با وجود اینکه شرایط فرسوده و ظالمانه استثماری فیودالی دوشیزه گان و زنان را به تحقیر گرفته و قابلیت ایجاد را در نهاد ایشان خفه میکند بعضی ازدوشیزه گان و زنان موانع و دشواریها را از فرا راهشان برداشته به دنیای هنر و ادبیات قدم میگذارند. در سده‌ء پانزدهم میلادی سخنوران مثل بیدلی و مهری هراتی پا به صحنه ادبیات مینهند، نوایی درمجالس النفایس

در مورد شیخ زاده انصاری یکی از سخنوران سخن رانده میگوید:

پسر شیخ عبدالله دیوانه است او ازخردی باز به تحصیل مشغولی میکند و در فن گفتن و شگفتن معما از طبع او بسیارملایمت ظاهر میشود این معما به اسم (او) از اوست معما:

ناوک ازمــژگــان چه اندازی بقـصــد جـان من
بر حذر باش از سر شك چشم خون افـشان من

«چنان معلوم شد که والده اش نیز شعرمیگوید و بیدلی تخلص میکند.» «و این مطلع از اوست:

روم ببـــاغ ز نرگس دودیده وام کنم
که تا نظاره‌ء آن سرو خوشخرام کنم

(نوایی مجالس النفایس به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت تهران ۱۳۲۳ هـ ش، ص ص ۱۰۲، ۱۰۳.)

بدینگونه اگر نوایی بیدلی را از شمار زنان سخنور و با استعداد بشمار بیآورد درمورد مولانا سلیمانی درارتباط به شعری که به طریقه غزل حافظ بگونه نظیره ساخته شده و به مولانا سلیمانی انتساب داده شده است میگوید:

در خدمت بابرمیرزا میبود و بدیهه را روان میگفت و در جواب این مطلع خواجه حافظ که مطلع:

یاد باد آنکه سـر کـوی توام منزل بود
دیده را روشنی ازخاك درت حاصل بود

این مطلع ازاوست:

حل هر نکته که بر پیر خرد مشکل بود
ازمـودیم بیك جـرعـه‌ء می حـاصل بود

بیت دوم اینست بیت:

گفتم ازمدرسه پرسم سبب حرمت می
در هرکس که زدم بیـخـود و لایعقل بود

مشهور چنان است که این دو بیت ازمهری است که زن حکیم طیب بود. این فقیر ازمردم نیك شنیده که از سلیمانی است والله اعلم (حضرت میر چنین نوشته اند اما بنده تحقیق کردم که از مهری است و بجهة صحت قول او به حکم أصف صفاتی ولی النعمی غزل بتمام در تحریر آورده. غزل:

دوش تا صـبـحـدم ازگـریه و ازنـاله‌ء من
لاله سـوخـتـه خـون در دل و پادر گل بود

خواستم سوز دل خویش بگویم باشمع
بود اورا به زبان آنچه مرا در دل بود
آنچه ازبابل و هاروت روایت کردند
سحر چشم تو بدیدم همه راشامل بود
دولتی بود تماشایی رخت مهری را
حیف و صد حیف که آن دولت مستعجل بود

(نوایی، مجالس النفایس، ص ص ۲۱، ۲۲)

مهری هراتی که مصیبتهای بیشماری را ازسرگذرانیده همانند بیدلی سخنور بااستعداد بوده در رباعیات وغزلیاتش نارضایتهایش راعلیه ظلم و نابسامانیهای وقت که زادهء شرایط استثماری فیودالی زمانش است نیزبیان میکند.

نظام ناباب و منحوس فیودالی وقت بر اهل علم و دانش و هنر وادبیات دشواریهای مادی و معنوی بیشماریرا ایجاد نموده بود، مجالس النفایس مشکلات مادی بسیاری از سخنوران وزیر تعقیب گرفتنهای آنان را به روشنگری میگیرد. چنانچه میر مفلسی یکی ازسخنوران است که درتنگدستی به سر میبرد او در بیتی که درمجالس النفایس آورده شده درمورد نیازهایش اینگونه بیان میدارد:

خلق گوید مفلسی دیوانه شد
لاجرم دیوانه گی از مفلسیست

نوایی در مجالس النفایس درمورد تعقیب سخنوران متعدد و پاکیفر یابی شدید آنها با ابراز رنجش زیاد سخن میراند. بگونه مثال او میگوید: ازسخنوران بدخشان شاه بدخشان و فرزندش ابن لعلی را که ازملیون بدخشان بودند و در قیام مردم بدخشان سهم فعال داشتند ازطرف ابوسعید میرزا بیرحمانه به قتل رسانیده میشوند. مولانا حسین خوارزمی یکی ازسخنوران دیگرنیزاز طرف شاهرخ میرزا نسبت یك غزلش احضار شده مورد باز پرس شدید قرارمیگیرد. مولانا جنتی نیزتحت تعقیب حسین میرزا بایقرا قرارمیگیرد ولی اورا نوایی حمایت نموده از بلا میرهاند سخنور دیگر خواجه افضل به اغوای مجدالدین وزیر ازهرات فرارمیکند....

نوایی وقتی درموردخواجه افضل سخنور سخن میراند میگوید: دراثر اغوایی مجد الدین محمد کسی نماند که در احوالش فتور رو ننموده باشد او رابه پادشاه چنان بدوا نمود ساخت که از روی ضرورت مجبور به جلای وطن (ترک وطن) گردید...» و امثالهم.

بعضی سخنوران به نسبت نیازمندیهای مادی یا به اثر تضییق و اختناق که

ازطرف عمال و حکام وقت بر جامعه آنوقت (خراسان و ماوراءالنهر) ایجاد شده بود، مجبور به مدح خوانی و ستایش ایشان میشدند.

در سدهء پانزدهم میلادی شعر و نظم از انواع اساسی ادبی به شمار میآمد و غزل نوع مشهور وبلند آوازهء آن شمرده میشد و بیشتر رونق داشت سخنوران همراه با ایجاد غزل به غزلهای سخنوران پیشین نظیره ها نیزمینوشتند. سیمایهای تازه میآفریدند. و کوشش مینمودند دراینکاراز اسلاف شان پیشی گیرند. همراه با آن سخنوران سدهء پانزدهم میلادی درسایر انواع ادبی شعر رباعی، قطعه، معما، تویوق و قصیده و غیره نیزآثار زیاد میآفرینند.

در مجالس النفایس پیروزیهای سخنوران در ساحه هنر شعر و نظم، همینسان کاستی و کمبودیهای آن نیز جای زیاد داده شده است که در بسیارموارد با ارائه مثالهای مشخص ومعین روشن شده اند.

درسدهء پانزدهم میلادی سنت خمسه نویسی هم رواج پیدا میکند. در مجالس النفایس، نوایی ازدستیازی مولانا اشرف، علی آهی مولانا کاتبی، مولانا فصیح رومی، خواجه حسن خضر شاه، مولاناعبدالله، خواجه عماد و امثالهم به خمسه نویسی و آفریده های به تقلید ازداستانهای خمسه از جانب آنان بمیان آمده است نیز معلومات میدهد.

گذشته ازاینها درمجالس النفایس درارتباط به ایجاد آثار جداگانه مربوط به ادبیاتشناسی، همینگونه اوجگیری گرد آوری آثارگذشته گان و تدوین آنها به گونه مجموعه و کتاب، فراوان شدن فعالیتهای فرهنگی همانند گردهماییها و محافل و مجالس ادبی گوناگون مثل مناظره و مناقشه ها و غیره نیز معلومات داده میشود که همهء این آگاهیها درتصویر مناظر ادبی وفرهنگی سدهء پانزدهم میلادی به شکل مکمل به ما کمک زیاد مینماید.

آگاهیهایی مربوط به بیوگرافی و شرح و حال مؤلفان:

درتذکره های آنزمان درمورد زنده گی و فعالیتهای ایجادی سخنوران دادن معلومات کافی ومکمل معمول نبود، مؤلفان ونویسنده گان تذکره ها درمورد زنده گی نویسنده یك یا چند حقایق و فکتهارا بیان میکردند و باحکایات وروایات مشهور و یا افسانه ها آنرا پایان میبخشیدند. درمجالس النفایس که در مورد سخنوران و نویسنده گان سدهء پانزدهم میلادی ایجاد شده است دادن معلومات کافی و همه جانبه بیوگرافیک هم ضروری به نظرنمیرسید. زیرا مؤلفانی که

درمجالس النفایس آمده اند به خواننده سده پانزدهم میلادی چهره شناسا، بودند و اهل مطالعه و تحقیق با زنده گی و فعالیتهای ایجادی ایشان کم و بیش معلومات داشتند.

از اینها که بگذریم درمجالس النفایس درمورد زنده گی مؤلفان، نویسنده گان و سخنوران معلومات پر ارزش نیز وجود دارد و نوایی بسیار کوشش میکند آنچه را که درمورد ایجادیات و زنده گی سخنوران و قلمبدستان آنوقت اشد ضرورت است بنویسد، او در باره کسب و کار، محل تولد، وفات، تحصیلات، کارکردهای ادبی، آثار و دیگرمسایل مربوط به آنان سخن میراند. مؤلف در پیوند به قاسم انوار، پهلوان محمد، مولانا کاتبی، مولانا لطفی ،آتایی، مولانا حسین خوارزمی و دیگر سخنوران و نویسنده گان وایجاد گران معلومات و آگاهیهای کامل تر وروشنتر بدست میدهد، مثلا وقتی در بارهء قاسم انوار سخن میزند از زادنش دردهکده سراب آذربایجان، در جوانی به مریدی شیخ صدرالدین اردبیلی گراییدن و فراگرفتن تصوف از وی؛ و پسانهابه خراسان آمده و از آنجابه سمرقند و بلخ تبعید شده به سر بردنش و به هرات بعدها باز گشته تدوین دیوان نمودنش و ایجاد اثر کوچکی بنام انیس العاشقین و شهرتش و سر انجام در سال ۱۴۳۱ - ۱۴۳۲ میلادی مطابق ۸۳۵ هجری قمری وفات نموده دفن شدنش در خرد جرد ولایت جام و امثالهم بگونه روشن و مکمل سخن میراند.

همینطور زمانیکه دربارهء مولانا لطفی هروی معلومات میدهد درمورد فراگیری تصوف ازمولانا شهاب الدین خیابانی، در جوانی اشتغال با علوم ظاهر و باطن نمودن و نودونُه سال عمر کردنش، « ازهمانند نداشتنش درسخنوری در زبان ترکی و فارسی از بلند آوازه گی وی بدرازای زمانه ها درشعر ترکی، شاعر بودن و شهرت فراوان دیوان ترکییش و به نظم کشیدن اضافه ترازده هزار بیت ظفر نامه مولانا شرف الدین علی یزدی به ترکی اوزبیکی، همکاری ایجادیش با مولانانورالدین عبدالرحمن جامی و امثالهم سخن میراند. درمجالس النفایس نوایی درمورد چند سخنور دیگر نیز همینکونه معلومات دقیق و همه جانبه ارائه شده است. امانوایی نمیتوانست درمورد (۴۵۹) سخنور بگونهء گسترده و کامل معلومات بدهد. همانگونه که در بالا تذکر دادیم برای خواننده و اهل مطالعه سدهء پانزدهم میلادی ارائه همهءاین موضوعات ضروری به نظرنمیرسید. نوایی درمورد بسیاری از سخنوران معلومات دلچسپ میدهد. با بیان حادثه و علت آنرا به پایان میبرد بگونه مثال او میگوید: مولانا عبدالقهار شغل کیمیاگری داشته و در نتیجه پف کردن و دم دادن آتش به کوری دچار شده مولانامقبلی به پای دردی مواجه شده در نتیجه لنگ شد مولانا داعی در سرخس درمزارشیخ لقمان شیخی میکرد و کاهی

با تجارت نیز مشغول بود، میرممتازبامطالعه مستقلانه علم را به نحو احسن آموخته «از روزتا شام و از شب تا صبح کارش مطالعه بود مولانا کاتبی، که در شطرنج به بلند آوازه گی رسیده بود. در اثر و با زنده گی را وداع گفته است میگویند پیش از وفاتش ابیات زیرین را سروده بوده است:

ز آتش قهرو باگردید ناگهان خراب
استر آباد که خاکش بود خوشبو تر زمشک
اندر او از پیرو برنا هیچکس باقی نماند
آتش اندر بیشه چون افتدنه ترماند نه خشک

نوایی که به نقش تربیوی سخن بدیعی و هنری ارزش زیاد میدهد بر این باوراست که سخنور باید درکار کرد و اطوارش نمونه باشد، او درمجالس النفایس به خلق واطوارسخنوران و قلمبدستان اعتبار و اهمیت زیادمیدهد و از فضایل عالی و برین مثل فروتنی و خویشتن داری خوش معامله گی و بلند همتی برخی ازسخنوران با ذوق تمام تاکید میدارد، ازبد فعلی و بدخلقی و اطوارو کردار ناپسند و نامیمون برخی دیگر سخت آزرده شده و نفرت انزجارش رانسبت به آنهاابرازمیدارد، بگونه مثال او میگوید: مولاناصاحب بلخی شخص طامع درنزد فضلا بی آبرو و اعتباربوده خواجه ابو اسحق شخص بدخوی و متکبر بود. مولانا صدر کاتبی را شراب زیر گرفته بود، درمولانا خرمی اثری ازانسانیت نیست» مولانانیسی شعر سخنوران دیگر را دزدیده بنام خود میکند. همینگونه مولانانرگسی که پسانها تخلصش را به آهی بر گردانیده است ازشمار همین اشخاص نیز بوده است و امثالهم.

مجالس النفایس درفراگیری چگونه گی زنده گی و آشنایی و شناسایی باکار کردهای نوایی نیزازشمار منابع و نشانیهای مهم به حساب میآید در این ارتباط از طریق مطالعه مجالس النفایس ما پیشترازهمه به موضوع آشنایی نوایی در سنین (۳-٤) ساله گی بااشعار قاسم انوار (۱) و فراگیری آن پی میبریم

۱- شیخ قاسم انوار ازسخنوران بلند آوازه آغازهای سده، پانزدهم میلادی است وی ازمردم سراب بود و درمحضر شیخ صدر الدین اردبیلی تحصیل کرد و ازاهل تصوف بوداشعار فارسی و ترکی دارد غزل، تویوق و ملمعات ترکی وی در علیشیر نوایی تاثیر زیاد می گذارد این هم نمونه شعر اوست.

عاشق اولدوغوم بیلورسن
جانیما جفاقیلورسن
حال زاریمنی سئوورسن
چلبی بیزی اونوتما

ترجمه:

میدانی که عاشق شده ام و به جانم جفا می کنی. حال زارمرا دوست داری و چلبی مار را فراموش مکن.

چلبی از دوستان وی بوده است.

داکتر جواد هیئت، تاریخ زبان و لهجه های ترکی، ص ۱۹۹

همچنگونه قرار آگاهیهای وی در این اثراو درسنین ده دوازده ساله گی با سخنور پخته سن و مجرب مثل میرشاهی سبزواری مکاتبه داشته و به او نامه میفرستاده و در تفت با دانشمند سترگ وقت مولاناشرف الدین علی یزدی ملاقات نموده با علاء شاشی (تاشکندی) معما، میگفته و از درویش منصورعروض را فراگرفته از خواجه یوسف برهان موسیقی را آموخته از فضل الله ابواللیثی سمرقندی دو سال درسمرقند سبق برده درمشهد با خواجه حسن اردشیر دوست شده باخواجه حسن خضر شاه درگاه بیماری او کمک رسانیده بنابر وصیت مولانا قبولی مصرف تدفین وتکفین او را داده » ماماهایش کابلی و غریبی بدست ابوسعید میرزا به قتل رسیده، شاگرد با استعدادی مثل مولانا شربتی راتربیت نموده یك رباعی از مولانا جاجرمی را از یاد در مجالس النفایس درج کرده و امثالهم، که همهءاین حقایق ومعلومات مربوط به شرح و حال مؤلف و بیوگرافی او میباشد.

یکی از ارزشها ومزیتهای بیوگرافیك مجالس النفایس در اینست که مؤلف کوشش میکند معلومات رأ بگونه دقیق و روشن ارائه نماید، اوتخمینی بودن بعضی مسایل و قطعی و دقیق نبودن آنها رانیز اعتراف میدارد، بگونه مثال ... مولاناکوکبی جوان منجم است و مناسب فن ومسلك خویش تخلص اختیارکرده فقیر آنطور گمان میکنم که او را ندیده ام لیکن بعضی عزیزان میگویند آنرادیده ای به نظرم نمیرسد....

بی رخش هرقطرهء خون برسر مژگان مرا
شعلهء باشد فروزان در شب هجران مرا

نوایی: مجالس النفایس ص ۳۸۵ » و یا مولانا حقیری ...گویا از هریست جوانی است تازه، شعر او چاشنی خوب دارد و این مطلع از اوست. مطلع:

میروم ازگوشه میخانه جا خوش میکنم
جام می میبابم و آنجا فروکش میکنم

(نوایی: مجالس النفایس. ص ۲۵۹) و امثالهم.

بدینترتیب مجالس النفایس نه فقط درارتباط به زنده گی و فعالیتهای اهل ادبیات درسدهء پانزدهم میلادی معلومات قیتمدار ارائه میدارد بلکه درمورد زنده گی شخصی و کارکردهای علمی و ادبی نوایی نیزازمنابع غنی وسرشار و مهم بشمار می آید.

نظریات مربوط به نقد ادبی و نمونه های هنری:

گرچه نوایی درمجالس النفایس وظیفه تحلیل و بررسی آثار هنری را بدوش نمیگیرد و سنت تذکره نگاری وقت هم آنرا خواستار نبوده است ولی با آنهم نظریات مربوط به نقد ادبی که دراین اثر ارزشمند آمده است درروشنگری ادبیات و آثاریکتعداد ازسخنوران سده، پانزدهم میلادی و نقشی راکه بسیاری از آنان دراین زمینه بازیکر شده اند بما یاری میرساند. گذشته از آن مؤلف این تذکره درمورد شناسایی و ارزشیابی آثار بدیعی و هنری آنان و ویژه گیهای خاصی که در آثار ایشان وجود دارد نیز کوشش نموده است، با وجود اینهانوایی بعضاً هم درمورد برخی ازجهات معین آثار نویسنده گان و یا یك اثر مشخص و خاص آنها و حتی گاهی یك برش و یا پارچه ویژه آنانرادر نظرگرفته روی آن نظریات خویشرا بیان میدارد و در بعضی موارد در باره، برخی ازنویسنده گان کر چه آگاهیهای لازم ارائه میدارد ولی درمورد آثار ایشان اظهار نظرنمیکند و با بیان نظریات شخص سوم در این مورد به آگاهیهای خویش خاتمه میدهد البته ابراز نظربیطرفانه و بیغرضانه وعملو ازحقایق درمورد اهل ادبیات خواست ادبی جامعه نوایی بوده است.

نوایی فراگیری و جمع آوری آثار (٤٥٩) سخنور رااساس کارش قرار نداده بود در عصریکه او میزیست به منصه عمل گذاشتن این امرکارناممکن شمرده میشد (نبود مطبوعات و مطابع را بخاطربیآورید) نوایی موانع ودشواریهای فراوانی را که درقسمت جمع آوری معلومات در ارتباط به چگونه گی زنده گی و کارکردهای بعضی از نویسنده گان پذیرا شده همینگونه زحماتی را که درباره کرد آوریهای نمونه های لازم از آثار ایشان متحمل گردیده است. در چند جای مجالس النفایس نیز قید مینماید دراینجا برای مشخص کردن حقایق بالایین به مثالهای زیرین مراجعه میکنیم.

« مولانا لطفی ... ملك الكلام زمان خود بوده و در شعرترکی و فارسی نظیر نداشت اما در نظم ترکی شهرت او بسیار است... » و دیوان او مشهوراست و مطلع متعذرالجواب دارد از آنجمله ترکی:

نازك لوك ایجرا بیلی چه یوق تارکیسویی
اوز حدینی بیلیب بیلیدین او لتوروقویی

یکی دیگر اینست که مطلع:

صید ایتی دلبریم مینی آشفته ساچیدین

سالدی کمند بوینومه ایکی قولا چیدین

بیشتر قصاید مشکل استادان فارسی گوی را جواب کرد و در نود ونُه ساله گی شعری گفت ردیف آفتاب که شعرای زمان جواب کردند و هیچکدام مطلع را در برابرنتوانستند گفت و مطلع آن شعراینست: مطلع:

ای ز زلف شب مثالت سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بجای ماه دربر آفتاب

درمحل رحلت مطلعی گفت و فرصت غزل ساختن نیافت وصیت کرد که حضرت مخدومی نورا (جامی) غزل تمام کرده درديوان نویسند، ایشان نیز وصیت بجای آورده غزل تمام کردند و درديوان خود ثبت نمودند مطلع اینست:

شعر:

کر کار دل عاشق با کافرچین افتد

به زانکه ببد خویی بیرحم چنین افتد

مولانادر ایام جوانی بعد از آنکه تکمیل علوم ظاهر کرد بخدمت مولاناشهاب الدین خیابانی رفته طریقه صوفیه مسلوك داشت قبرش در شهر هرات در ده کناراست. (نوایی، مجالس النفایس ص ۴۹ و ۵۰)

مولاناکاتبی از بی نظیران زمان خود بود و به هرنوع شعر که میل کرد اورامعانی غریبه روی نمود بتخصیص در قصاید، بلکه اختراعات کرد و بیشتر خوب واقع شد و مثنویات نیز دارد «مثل تجنیسات، ذوالبحرین، ذوالقافیتین، حسن و عشق، ناظر ومنظور و بهرام و گل اندام» اماغزلیات و قصایدش مشهورتروخوبتر افتاده. (نوایی مجالس النفایس ص ص ۱۰ و ۱۱)

مولانا بقایی... به کمانکری مشهوراست و به معما اکر چه شهرت یافته ولیکن در میان معمیات او هرکز فقیر کسی معمای زیبا نیافته بعد ها به شعرگویی پرداخت خیالات غریب دارد مکرترکیب آنرا بکونه خوب نمیتواند بسازد کویند که درتیر اندازی صاحب وقوف است لیکن ما نمیدانیم و این مطلع ازاوست مطلع:

تا بزلف تو سر بر آوردیم

سر بدیوانکی بر آوردیم

(نوایی مجالس النفایس ص ۲٤۱)

قاضی محمد الامامی ... مردمتدین و خوش طبع بود و درقاضی القضاتی خراسان متمکن شد و گاهی به نظم هم مشغولی میکرد و اشعارش درمیان مردم شهر هرات هست. این مطلع از اوست: مطلع:

گفتمش گل گل بر آمد رنگ رخسارت زمل
غنچه او درتبسم شد که ازگلها چه گل ؟

(نوایی: مجالس النفایس. ص ١٤)

مولانا جنونی ... از شهرهرات بوده شعرش خوبست .... اما درنظم طبعش جانب هجو و هزل مایل بود، درمیان او حافظ شربتی نزاع واقع شد واو منازع را هجو کرد و مردم را بسیار خوش آمد چنانکه همه یاد گرفتند و شعر خوب اواز این سبب بر طرف شد که او به هجو گفتن شهرت کرد این مطلع از اوست مطلع:

ای اهل جنون را به کمند تو زبونی
زان روی در آن حلقه زبونست جنونی

(نوایی. مجالس النفایس ص ص ١٩.١٤)

نور سعید بیك ... ازخوارزم بود قوت و لطافت طبع او را از اشعارش معلوم میتوان کرد کسی که خوانده است میداند و اینمطلع از اوست: مطلع،

مارا در این دیارتویی دلنواز بس
داریم ازتو گوشه چشمی نیاز بس

قبرش درمرودرجوارخواجه یوسف همدانی است. (نوایی، مجالس النفایس ص ٥٢)

نوایی از کلام بعضی از سخنوران برشها و نمونه ها میآورد و ازروی این پارچه ها برایشان بها میدهد و در مورد شان به داوری میپردازد. بگونه مثال درمورد مولاناعلی آهی (آسی) مینویسد:

ازمشهد است و درمقابل خمسه چند مثنوی گفته است چون بمقابله نه میتوان آمد و گویا از آن سبب شهرت نگرفته است ودر یك کتابش که موسوم به خیالُ و وصال است یك بیت دارد که هم در باب شعر خودش خدا بزبان او انداخته است.

بیت:

شعریکه بود زنکته ساده
ماند همه عمر یك سواده

(نوایی مجالس النفایس ص ١٩.١٧)

این مثالها نشان میدهد که دانشمند حساس و گرامی نوایی در بررسی و ارزشدهی آثار سخنوران تا چه حد نورمها و پرنسیپ های قبول شده عینی وقت

را در نظر گرفته روی آفریده های سخنوران و نظریات خواننده گان آثار آنان با دقت و توجه لازم کار می کرده است. نوایی وقتی درباره حکمرانان تیموری که به سخن و سخنوری اشتغال داشتند سخن میراند، بعضاً به آنها تمایل زیاد نشان میدهد، شرایط، آن وقت نوایی را به اینکار واداشته است؛ از اینجهت نوایی کوشش میکند به ایجادیات بدیعی و هنری و شخصیات شهزاده گان تیموری تا حد امکان بها ی ایجابی بدهد، بگونه مثال اووقتی درباره زین الدین ابابکر میرزا سخن میراند میگوید:... چون در طبعش چاشتی نظم است... نبیرهٔ امیر تیموربود و بهادری و ضرب شمشیرش درمیان مردم چغتای اشتهار تمام دارد این ترکی از اوست. تجنیس:

ایرکیراک اورتانسه یا نسه یا لینه
یاره ییب، یاتسه آتی نینگ یالینه
ایت اولومی بیرله اولسون نامراد
ایرتانیپ دشمنی غه یالینه (۱)

نوایی، مجالس النفایس ص ۱۲٤.

درباره سلطان اسکندر شیرازی مینویسد: میگویند طبعش به نظم مایل بود. (او) هم نبیره امیر تیمور بود گویند تجمل سلطنت از سلاطین برابر او کم کرده اند مولانا حیدر مادح اوبود که ازاستادان شعرای ترک است و این بیت ازمخزن اسرار اوست: ترکی:

همت ایلی دور ید بیضا دیگان
ایرنفسی دوردم عیسی دیگان

این ترکی را از سلطان اسکندر نقل میکنند ترکی:

۱- به شکل ذیل نیز ضبط گردیده است:
ایرکیراک اورتانسه یانسه یالینه
یاره ییب یاتسه آتی نینگ یالینه
ایت اولومی بیرله اولسه بخشیراق
ایرتاتیب دشمنی غه یالینه
فخری هروی در روضة السلاطین در باره وی مینویسد: ابابکرمیرزا فرزند سلطان ابوسعید میرزا است در سال ۸٦۵ هجری قمری به حکومت بدخشان رسید، چندین مرتبه علیه سلطان حسین میرزا بایقرا قیام کرد و بالاخره در سال ۸۸٤ هجری قمری از طرف سلطان حسین میرزا بایقرا به قتل رسید. مترجم.

تولون أیغـه نسـبت ایتـتم یارومی
اول خـجـالت دین کم اولدیم یارومی
تارمـویونك نینك ذکـاتین بیـرایین
یا مـصـرنی، یا حلب نی یا رومی (۱)

(نوایی مجالس النفایس ص ۱۲۵)

درمورد صفات شخصی عبداللطیف میرزا میآورد: و سواسی طبع و سودایی مزاج و دیوانه بود و افعال ناملایم از او در وجود میآمد، چنانچه از ذکر آن کدورت خاطر میشود از آنجمله یکی آن بود که برای مصلحت دنیایی کذران پدر پیر دانشمند خود اولوغ بیك را کشت: هرآینه سلطنت با او چندان وفا کرد که به شیرویه بن پرویز از اوست این مطلع:

بر دل و جان صد بلا ازیك نظر آورد چشم
من چه کویم شکراو یارب نبیند درد چشم
و این مصرع به شکل زیرهم آمده است:
چون نکویم شکر این یارب نبیند درد چشم

(نوایی مجالس النفایس ص ص ۱۲۶، ۳۱۵)

بدینکونه او را بکونه سخت مورد تقبیح و نکوهش قرارمیدهد

مجلس هشـتم مجالس النفـایس بـه حسین بایقرا اختصاص پذیرفته اسـت سلطان حسیـن میـرزابایقرا ازسخنوران بلند آوازه و با استعداد زمانش شمرده میشد، اشعارغنایی و تظیره هایش از جهت بدیعی وهنری خیلها بلند و با ارزش است.

نوایی درمجالس النفایس درمورد اشعارحسین میرزا بایقرا ابراز نظرنموده به او بهای ایجابی میدهد او بر کاستیها و کمبودیهای که درسخن وی از نظر فکر و

---

۱ ین تویوق به شکل زیر هم امده است:

تولون ای غـه نسـبت ایتـتم یار ومی
اول خـجـالتـدین کم اولدی یارومی
تارمویونک نینک ذکاتین مین بیرای
یا مـصـرنی یا حلب نی یا رومی

همچنان نوایی درباره، وی در مجالس النفایس مینویسد که درمدت هفت یا هشت سال سلطنت خویش سه کنج یافته است. فخری هروی درروضه السلاطین درصفحات۲٤ و ۲۵ ، ۲۱۱ در ارتباط به وی چنین آورده است:

اسکندر میرزا فرزند عمرشیخ میرزابوده درسال ۸۱۲ هجری قمری درشیرازبه تخت می نشیند و در سال ۸۱۸ هجری قمری به حکم رستم میرزابه قتل میرسد بسیار با تجمل پادشاهی کرده است مولانا حیدر ترکی کوی مثنویهای کلشن اسرار (مخزن الاسرار) و کل و نوروز را به نام همین سلطان سکندر میرزا صادرنموده است. میرزاخودش هم شاعر خوش طبع بود. »بعدا همان تویوق بالایین رامیآورد. مترجم

غـایه و مـوضوع وجود دارد تأکید نمیکند یعنی بر خورد نوایی با آثارش انتقادی نمیباشد.

نوایی به مضمون غایوی و فکری و هنری شعر هم اعتبار فراوان میدهد او حتی کاستیهای جزیی که در شعر وجود دارد بکونه نقادان ماهر و چیره دست بر ملا میسازد، نظریاتی را که درمجالس النفایس درذکرکمال تربتی مولاناعبدالصمد بدخشی، مولاناایازی و دیکران بیان داشته است بکونه روشن ازمهارت و چیره دستی نوایی درهنر سخن حکایت میکند.

کر چه نوایی به ایجادیات سخنور بزرگ آتایی بلخی بهای عالی میدهد ولی در پایان درمورد یك بیت وی مینویسد که در قافیه، آن عیبی وجود دارد و آن بیت اینست:

اول صنم کیم صوویقا سیندا پری تیك اولتورور
غایتی نازکلوکیندین صوو بیلایوتسا بولور

البته عیب ظاهراً در واژه های اولتورور، بولور، میباشد که با همدیکرقافیه شده نمیتوانند:

نوایی در مجالس النفایس درمورد مناسبت سخنوران با دانستنیهای مردم نیز اهمیت علحیده داده است، چنانچه او در ذکر مولانامحمد نعمت آبادی مولانابوعلی و حافظ شربتی به شوخیها و مطائبه ها و حادثات و اتفاقات غریبه و بدیهه مردم به کونه عمیق درنک و دقت میکند، او برای شناسایی بهتر آفریده های سخنوران از آثار مشهورایشان نمونه های مشخص وصفی میاورد چنان که کفته است، مولانامحمد معمایی درموضوع معما بلند آوازه شده است ازاین جهت ازمعماهای وی مثالی میآورد و از سید کاظمی که در هزل و مطائبه شهرت فراوان یافته و بیت زیرین راکه بکونه هجو کفته است به طور نمونه ذکرمیکند:

شکر خدا که قاضی شهر هری نیم
در سلك آدم صفتانم خری نیم

همینطورنوایی قطعه مشهور سخنور بااستعداد سید عبدالله استرآبادی را که در باره، رشوه دادن خری ازطرف مردی از خوچان به صدر وقاضی شدنش سروده است نیزمیآورد:

همیکشت درشهر شخصی زخوچان (۱)
که قاضی شود صدر راضی نمیشد
بدادش خری رشوه و کشت قاضی
اگر خر نمیبود قاضی نمیشد

۱- خوسان هم قید کردیده است.

همینطور در مجالس النفایس نمونه های اشعار دینی و تصوفی سخنوران را نوایی نیز درج نموده است که بررسی ذکرهمه آنها اینجا سخن را به درازا میکشد.

نقش مجالس النفایس در برومندی و رویش روند تذکره نگاری:

مجالس النفایس نوایی آیینهء تمام نمای زنده گی ادبی سده پانزدهم میلادی است، این کار افزون بر آنکه حیات ادبی زمانش راتادرجه معین روشن میکند به برومندی و رویش هنر سخن هم خدمت زیاد مینماید، اهل ادبیات و مطالعه را با زنده گی بسیاری از نویسنده گان فعالیتهای ایجادی و دستآوردها و کمی و کاستیهای آثار آنها آشنا میسازد و درسده های پسین بگونه نمونه مهم در زمینه جهانبینی و نظریه ادبیات و نقد ادبی سدهء پانزدهم میلادی نیز ظاهرمیگردد و درترقی و شگوفایی تذکره نگاری تاثیر ثمر بخش وارد میکند.

مجالس النفایس ازسدهء شانزدهم به اینسو ابتدا ازطرف فخری بن سلطان محمد امیری (هروی)، محمد قزوینی و شاه عبدالولی نیشاپوری سه مراتبه به زبان دری ترجمه شده است. ادبیاتشناس صادق بیك افشار کتابدار اذربایجانی که دراواخرسدهء شانزدهم میلادی و اوایل سدهء هفدهم درگذشته است ازمجالس النفایس [۱] الهام و سود گرفته و به زبان نوایی ترکی چغتایی (اوزبیکی امروزی) تذکره مجمع الخواص راتالیف کرده است.

مجالس النفایس که اولین تذکرهء ادبی در زبان ترکی چغتایی-اوزبیکی است برای ایجاد یك سلسله تذکره ها مجموعه ها، بیاضها بعدی در زبان اوزبیکی نه تنهاراه را هموار مینماید بلکه رهنمود و سرمشق به قلمبدستان تذکره نویس دیگر نیزمیگردد. درسده های پسین درزبان های ترکی اوزبیکی و لسان دری یك تعداد تذکره های تازه و نوبه وجود میآیند مذکر اصحاب ملیحای سمرقندی،

۱- ازمجالس النفایس چند نسخهء که دراواخرسدهء پانزدهم و آغاز های سدهء شانزدهم میلادی دستنویسی شده است تا حال بدست ما رسیده است. نسخه دستنویس سال ۱۴۹۸ میلادی (۹۰٤ هـ ق) در ویانا و نسخه دستنویس سال ۱۵۲۷ میلادی (۹۳۲ هـ ق) در پاریس و نسخه دستنویس سالهای ۱۵۳۸ - ۱۵۳۹ میلادی (۹٤۵ - ۹٤٦ هـ ق) درباکو مرکز آذربایجان نگهداری میشوند و نسخه دستنویس دیگرآن که به میانه های سدهء شانزدهم میلادی منسوب میباشد درسینت پیتربور گ نگهداری میگردد. نسخه دستنویس دیگریکه در پایانهای سدهء پانزدهم و باآغازهای سدهء شانزدهم میلادی منسوب میباشد (ورینت نخستین) درتاشکند نگهداری میشود و نسخه هاییکه به سده های پسین منسوب میباشند بسیار زیاد اند درمیان اینهانسخه نادرو مکمل نیز موجود است که در بین سالهای ۱۸٤۲ و ۱۸٤۳ میلادی (۱۲۵۸ - ۱۲۵۹ هـ ق) دستنویسی شده است. این نسخه در موسسهٔ شرقشناسی بیرونی تاشکند نگهداری میشود». مترجم.

مذکراحباب حسن خواجه نثاری تحفه احباب واضیح، مجموعهٔ شعرایی فضلی ودیگرانْ ازشمار همین آثاراند. با وجود اینکه این تذکره ها جهات خوب و کاستیها و کمیهای ویژه خویشرا دارا اند در فراگیری تاریخ ادبیات زمان خویش ازاهمیت زیاد نیز بر خوردارمیباشند. بهر حال باید یاد آور شد که در تذکره ها و مجموعه هایی که در دایره تسلط نظام فیودالی استثماری به وجود میآیند تمایل نویسنده گان و قلمبدستان به دربارها بیشتر دیده شده و حتمی به نحوی از انحا در آثار آنان این امربازتاب مییابد، از جمله فضلی در مجموعهٔ خویش سخنوران مداح دربار را به آسمانها برده به ستایش می پردازد و نویسنده گان مردمی مثل گلخنی و مخموررا (باوجود اعتراف استعداد آنها) کم میزند و به ایشان تهمت ها میبندد گذشته از اینها کبر و نخوت، عیاشیها و خودستاییها و خوش آمد گوییهای سخنوران مداح و ستایشگر، درشعر های مجموعه وی و شرحها هم بگونه گسترده راه مییابد.

منم فضلی نامور درزمان
نظامی عصرخودم در سخن
به گفتار دارم زجامی نشان
به اشعارترکی نوایی بیان
از ادا میخوانیم اندر این زمینه:
گر نوایی دین ادا سوزینی او تکازسانیتانگ
شاه عمرا فضل مویا سلطان حسین بایقرا

این بود فخریه های سخنوران مداح و ستایشگر دربار بیایید در جواب اینگونه سخنان متکبرانه فضلی وادا ازمجالس النفایس نوایی یك دو نمونه که بیانگر فروتنی و خویشتن داری وی است بخوانیم عالیجنابی و فضیلت و برتری او را بار دیگر در برابر آنها به تماشا بگیریم:

از نوایی در باب سخنور دیگر سهیلی چنین میخوانیم: ازمردم متعین ممالك خراسان است و ازخردی باز اثر طبع او نمودار و ذهن از او ظاهر و اخلاق حمیده و معاش پسندیده از اطوار او باهربود. و به خدمت سلطان ابوسعید میرزاافتاد و ملازم مخصوص گشت. و اشعار او شهرت یافت، و حالا از مدت بیست سال زیاده است که درملازمت سلطان صاحبقران بمناصب رفیع و مراتب اعلی مشرف است. چنانچه به همه امور مالی و ملکی مشارالیه و معتمد علیه وبر قالیچه امارت ساکن و به مسند تقرب متمکن است. و به هیچ امر ناملایم منسوب نیست و در این دولت چنانچه انتظام حالش درجه اجلال یافت احوال نظمش نیز اوج کمال.

کرفت، این مطلع قصیده عیدیه، او خوب واقع شده: مطلع:

شکر ایدل که دگر بار بصد زیب و جمال

کردن شاهد عیداست درآغوش هلال

این مطلع نیزاز اوست. مطلع:

دل چو شکسته، مران عاشق خسته حال را

سنک جفا چه میزنی مرغ شکسته بال را

در لیلی و مجنونش درصفت بیماری لیلی این بیت خوبست شعر:

کوی ذقنش زحال کشته

مانند، سیب سال کشته

احیاناً به شعر ترکی میل میکند اینمطلع از اوست: ترکی:

زاهد ایلی تسیح دیب حیران قالور او باش ارا

رشته جسمیم نی کورسا قطره قطره یاش ارا

چون از اول حال تا اکنون بدین حقیر التفات و اتحاد دارد اگر از این زیاد تعریف او کرده شود تعریف خود نموده میشود ازاین سبب اختصارکرده شده. (نوایی امیر علیشیر. مجالس النفایس ص ۵۶). همینکونه در باب مولانابرهان الدین اینکونه میآورد:

از بزرک زادکان شهر هرات است جوان دانشمند است. و بنام بابر میرزارساله، معما نوشته موسوم به جواهر الاسماء این معما از او که شاه بابرحاصل میشود ازآن رساله است. معما:

پس از بهار جوانی کشیم آه بحسرت

خزان عمر چو آخر رسید از پی غارت

وقتی که پادشاه (بفقیر) مهر داد، مولانا تاریخی کفت که بغایت خوب واقع شده است اما از اینکه تعریف فقیراست و باعث بر انکیختن نفس اماره میشود نوشتن آن لازم دیده نشد. اصل مصراعش اینست:

«تاریخش این بود که علیشیر مهرزد» و آن در شعبان سنه ۸۷۹ هـ بوده از غرایب اتفاقاتست که وقتی که مهربه میر درویش علی داده اند (برادر امیر علی شیر است) خودش را هم این ترکیب بخاطررسیده «درویش علی مهرزد»، و ده سال تفاوتست و مولانادر مدرسه شاهرخ میرزا بمدرسی مشغول بوده،

(نوایی، مجالس النفایس ص ۹۱، ۲۶۵).

خلاصه مجالس النفایس برای شناسایی و روشنکری ادبیات سده، پانزدهم میلادی و فراکیری باورها و نظریه های وی در مورد نقد ادبی ازشمار آثار کرانبهای ادبیاتشناسی کذشته به حساب میآید.

میزان الاوزان

میزان الاوزان از یادگارهای مانده گار و مهم ادبیاتشناسی گذشته بوده که درقسمت چگونه گی سخنگویی، ساختار شعر و وزن عروضی انواع شعر کلاسیک به میان آمده است.

گاه آفرینش و ضرورت ایجاد:

عروض نوع مرکب وزن شعر است، وزن عروضی درشعرعربی، فارسی، ترکی اوزبیکی، اذری، ترکمنی، و شعر دیگر مردمان منطقه پیشینهء تاریخی دیرین راازسرگذرانیده است، وزن عروض علاوه از آنکه در شعربسیاری ازمردمان دارای پرنسیپ های عمومی و خصوصیتهای علحیده میباشد در شعر هر یکی از این مردمان حاوی ویژه گیهای بخصوص نیز است.

کاربرد، اصطلاحات عروض عربی، عروض فارسی و عروض ترکی در ادبیاتشناسی گذشته نیز همین مطلب را افاده میدارد.

ویژه گیهای مختص بخود وزن عروضی و رینتهای مختلف آن دراشعار مردمان گوناگون و نوعیتهایش ضرورت روشنگری مسایل نظری اینعلم را به میان میکشد.

ادبیاتشناس عرب خلیل بن احمد نخستین کسی است که در مورد نظریهء عروض کتاب مینویسد، پس ازوی به زبان دری چندین اثر درپیوند به عروض نوشته میشود المعجم شمس قیس رازی، حدایق السحر رشیدالدین وطواط، معیار الاشعار خواجه نصیرالدین طوسی و رساله سلمان ساوجی و،دُیگر کتب و رسالات همانند آنان دراین ارتباط به میان میایند.

تمام این آثاربه اساس تجارب چندین سد ساله‌ء که درزمینه عروض و وزن شعر دری و عربی و ترکی بدست آمده بود برای رو نقیابی نظریه‌ء عروض سهم ارزنده میبخشند، در اینجابابد گفت که تجارب دست داشته این سده ها نیازمندی ادبیات سده‌ء پانزدهم میلادی را بگونه کامل جواب گفته نمیتوانست بنابر این در سده پانزدهم میلادی چندین اثرتازه دیگردر پیوند به عروض ایجاد میشود درویش منصوردر ارتباط به آن دو اثر ارزشمند میآفریند، مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی رساله عروض رامینویسد، بهرتقدیر در سده‌ء پانزدهم میلادی برای پیدایش اثر تازه، اصیل و وزینی مثل میزان الاوزان نیازمندی زیاد احساس میشود مسایل زیرین این احتیاج را به میان کشیده بود:

۱- آثار نوشته شده در پیوند به عروض به زبان عربی و فارسی بوده و همه مسایلی را که ویژه شعر عربی و فارسی میشد بگونه کامل و همه جانبه دربر نمیگرفت ازاینرو ضرورت رشد و انکشاف و تکامل هرچه بیشتر نظریه‌ء عروض با درنظر داشت تجاربی که در شعرعربی و فارسی بدست آمده بود احساس میشد.

نوایی که درجوانی از درویش منصور عروض را فراگرفته و آثار مربوط به عروض خلیل ابن احمد، شمس قیس رازی، خواجه نصیرالدین طوسی، سلمان ساوجی و مولانانورالدین عبدالرحمن جامی را به گونه همه جانبه خوانده و از آنها سود فراوان برده است. وظیفه رفع این نیازمندی را که در قسمت وزن عروضی موجود بود بدوش میگیرد، از نوایی درمیزان الاوزان دراین ارتباط چنین میخوانیم.

«... و چند قاعده و دایره و وزن که در هیچ یکی از عروض مثل عروض واضیع این علم خلیل ابن احمد و استاد این علم شمس قیس رازی و در معیار الاشعار خواجه نصیرالدین طوسی و حتی در عروض حضرت مخدومی نوراً (جامی) نبود این فقیر به استفاده از اصول این علم استخراج کردم و به این کتاب علاوه نمودم...».

۲- درکتب که در پیوند به نظر به عروض نوشته شده بود مسایل مربوط به وزن شعر ترکی اصلاً مطرح نشده و به روشنگری نرسیده بود، در حالیکه در شعر ترکی این وزن حاوی پیشینه و تاریخ دیرین و تجارب غنی بود درسده‌ء یازدهم میلادی در بحر متقارب عروضی یوسف حاجب خاص اثر بزرگ مثل قوتاد غوبیلیک رادر سلك نظم میکشد، فراگیری تجارب پرپار

وغنی چهارصد - پنجصد ساله شعر عروضی ترکی گذشته از آنکه درفراگیری تاریخ ادبیات آن یاری میرسانید بر رویش و بالش ادبیات و آینده آن نیز درانجام این امر ضروری به نظرمیرسید. به ثمررسانیدن این وظیفه به اساس تجارب غنی زبان عربی و فارسی در این راه پیشتر از همه مهم جلوه می کرد. این مسوولیت سنگین رابرای بارنخست درادبیات ترکی چغتایی (اوزبیکی) امیرعلیشیرنوایی بدوش میگیرد، نوایی این امر خطیر راموفقانه به منصهء عمل میگذارد ازنوایی در این ارتباط چنین میخوانیم:

«چون بالفظ اتراك نظم واقع شده است و در آن ضابطه و قانونی موجود نبود و برای رواج این علم کسی درعلم عروض کتابی و یا رساله ننوشته بودند ... از اینجهت به ضابطه این علم قلم رفت...».

۳- گر چه در سده پانزدهم میلادی چندین اثر درارتباط به نظریه عروض آفریده میشود ولی زنده گی ادبی آنروزگار خواستار ایجاد آثار مکمل تر و تازه تر و مورد پسند مردم به ویژه سخنوران و خواننده گان اثار و اهل تحقیق و پژوهش بود زیرا بسیاری ازسخنوران و اهل مطالعه همه مسایل و ابحار اوزان مرکب و پیچیده عروض رابه شکل درست و کامل نمیدانستند درمیزان الاوزان دراین ارتباط حکایت ذیل را ازنوایی بخوانش میگیریم:

«به امر حسین میرزا بایقرا با جمع آوری هجده هزاربیت از اشعار امیر خسرو دهلوی دیوانی مرتب گردید، چون اوزان اشعار گرد آوری شده او خیلی متنوع و بسیار پیچیده ومرکب بود اهل مطالعه و حتی بعضی ازسخنوران از درك اوزان بسیاری از اشعار او عاجزمیماندند بنابر این به دستور و فرمان حسین میرزا بایقرا عروض شناسان روی هر پارچه شعرش بگونه جداگانه کار نموده وزن عروضی آنرا نوشتند».

پس ازاینواقعه درگاه ترتیب و تدوین دیوان نوشتن وزن عروضی هر گونه شعر درمیان معاصران نوایی به سنت و عادت مبدل میگردد. نوایی نیزدر خزاین المعانی آنرامرعی داشته است، این امر ضرورت ترغیب و تحریص هر چه بیشترنظریه عروض و همینگونه نیاز نوشتن اثر ساده و عامه یاب رانه تنها ایجاب میکرد، بلکه طریق آنرا نشان نیزمیداد. میزان

الاوزان نوایی در زمینه ازشمار همینگونه آثارشمرده میشود.

٤- تا زمان ایجاد میزان الاوزان تمام آثارافریده شده درزمینه نظریه، عروض همه به زبانهای دری و عربی بوده اند، همه دست اندرکاران ادبیات ترکی چغتایی بگونه کامل از آن سود برده نمیتوانستند بنابرین نوشتن آثار بگونه کمکی ومعاون در این عرصه پیشتر از همه ضروری به نظرمیرسید. باید گفت علاوه از اینکه جای ایجاد اثری در زمینه عروض به زبان مادری نوایی ترکی چغتایی دراین بخش خالی بود امر ترقی و تعالی زبان ادبی و ادبیات اوزبیکی نیزهمین کار راتقاضا می کرد. ایجاد میزان الاوزان افزون بر آنکه جای این نقیصه را پر میکرد بلکه درواقع به این خواست جوابی بود مناسب و به موقع. سال آفرینش میزان الاوزان بگونه دقیق و حسابی معلوم نیست اینقدر میدانیم که پس از تدوین خزاین المعانی یعنی بعد از سال ۱٤۹۲ میلادی (۸۹۸ هـ ق) ایجاد گردیده است، زیرا نوایی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی را مرحوم خطاب نموده درزمینه ترتیب خزاین المعانی و قید چگونه گی وزن عروضی روی اشعارش تاکید میدارد.

بهر حال میزان الاوزان از شمار آثاریست که نوایی آنرا در پایانهای عمرش ایجاد نموده است. چون این اثردرمورد ساختار شعر واوزان عروضی مربوط به آنست از اینرو آنرا به میزان الاوزان مسمی نموده است.

نسخ دستنویس میزان الاوزان:

نسخه های دستنویس میزان الاوزان نسبت به نسخ دستنویس سایر آثارنوایی کمتر انتشار یافته است. علت آنهم البته در اینست که این اثر ارزشمند خواننده گان کمتر دارد و جنبه علمی آن بیشتراست در حال حاضر در کتابخانه های فیدراتیف روسیه چند نسخه دستنویس آن نگهداری میشود، اکثر این نسخه ها به سدهء نزدهم میلادی منسوب میباشند، از ادبیاتشناسان اوزبیک عزت سلطانوف به اساس مقایسه و مقابله این نسخ متن علمی و انتقادی آنرابه انجام رسانیده است. (۱)

۱- درمتن میزان الاوزان، پروفیسور عزت سلطانوف بنابر یادداشتی که دکتور واحدی جوزجانی بمن داده اند، نقایصی موجود است. متن دقیق رساله، عروض نوایی به مقابله، پاورقهای آقای سلطانوف و با استفاده از فوتو کوپی نسخه، نمبر ۸۰۸ کتابخانه، کوشک روان توپقاپو سرایی توسط دکتور واحدی تنظیم شده که مورد اعتماد است این متن تهیه شده تا حال چاپ نشده است. مترجم.

آگاهیهایی عمومی مربوط به عروض درمیزان الاوزان:

چون نوایی با ایجاد میزان الاوزان وظیفه آفرینش یك اثر کامل و رهنما و میتودیك و معاون مربوط به نظریه عروض را به دوش میگیرد، ازاینجهت پیش از آنکه روی نو آوریهای که درساحه نظریه عروض به میان آمده و خصوصیات عروض شعرترکی چغتایی تدقیق و تحقیق نماید، برای سهولت و آسانی اهل مطالعه درمورد عروض و لو بگونه مختصر و کوتاه هم باشد ارائه معلومات عمومی را لازم میشمارد، آگاهیهای وی در برگیرنده منشا اصطلاح عروض، ارکان، اصول و بحورو دایره ابحار تقطیع و دیگر مسایل مربوط به آن میباشد.

درمورد منشأ اصطلاح عروض حقایق و معلومات گوناگون موجود است ازجمله یکی اینست که میگویند این اصطلاح با نام وادی ارتباط پیدامیکند که بنام عروض درنزدیك وطن خلیل بن احمد اساسگزار این علم بوده است. نوایی در این پیوند چنین میآورد.

«پس ثابت شد که علم عروض علم شریف است و اینکه این علم را چرا عروض گفته اند اقوال مختلف موجود است و آن اینست که خلیل ابن احمد ... که واضیح این علم است چون عرب بوده و در نزدیك آن وادی بوده است که بنام عروض یاد میکرده اند و عربها آن وادی خیمه ها (چادر ها) خویشرا بگونه مقبول دوخته با جلوه خاص به بها می گذاشتند و آنرا اعراب بیت میگفتند. چون بیتها را به این فن (علم) میزان نموده موزون را از ناموزون جدامیسازند، گویا که قیمت و بهای آن معلوم میشود از این جهت آنرا به نام عروض یاد کرده اند...».

ازاین واضیح میشود که وادی عروض جای خوش آب و هوا و نیکو منظر بوده و مردم درآنجا به آواز خوانی میپرداخته اند و وادی عروض منزلگاه شعر بوده است، بدین لحاظ وزن که اساس ریتمك شعر را تشکیل میدهد به نام همین وادی یاد شده دو مصرع یك بیت یك خانه شعری به حساب آمده دو مصرع (بیت) یا (خانه) یاد گردیده است.

در وزن عروضی اجزای ریتمك که درمصرعها وجود دارد رکن (ستون) یاد میشود زیراهمانسانیکه خانه (بیت) دارای ستون است خانه شعری (بیت) هم باید حاوی ستونها باشد. ستون بیت شعری رکن است رکن با درنظرداشت حرفهای صدا دار و به اندازه الف دارای حرکت است یعنی زیر و زبر و پیش (۱) (فتحه، ضمه و

۱- حروف صدار را با ماندن علامه مخصوص جهت خواندن درست واژه ها و مانند (ضمه، کسره و فتحه) وحروف بدون صدا راهم باعلایم و نشانهای ویژه میشود وانمود نموده به خوانش گرفت. مترجم

کسره) و یا ساکن است (غیرمتحرک) یعنی بدون (زیر و زبر و پیش) به سه گروپ منقسم میشود سبَب، وَتَد و فاصله.

ارکان بادر نظرداشت شمار درازی و یا کوتاهی هجاها به هشت اصل تقسیم میگردند وهرکدام آن به نامهای مخصوص یاد میشوند، این اصول را در عروض اگر بافورمول قبول شده که به اساس مصدر فعله (حرکت) ساخته شده است نشان دهیم این حالت رابه خود میگیرد:

۱- فَعُولُن، ۲- فَاعِلُن ۳- مَفَاعِیلُن
٤- مُستَفعِلُن ٥- فَاعِلَاتُن ٦- مَفَاعِلَتُن
۷- مُتَفَاعِلُن ۸- مَفعُولَاتُ

اشکال و شاخه هایی که از این اصول ساخته شده اند به نام (فروع) یاد میکردند. بگونه مثال مفاعیلن دارای یازده ضعافات همینگونه یازده فروع همآهنگ با آن میباشد. مفاعیلن، مفاعیل، مفعولن، مفعول، فاعل، فعولن، مفاعیل، فعول، فعول، فاع، فع هرکدام این فروعات نیزباز با نامهای جداگانه یاد میشوند بگونه مثال مفاعیلن - مقبوض، مفاعیل مکفوف، مفعولن - اخرم مفعول - اخرب وامثالهم.

مصرعهای شعری با معیار وترتیب معین ومشخص همین اصولها بدست میآیند و همآهنگی موافقت رکن ها با اصول بنام تقطیع یاد میشود بگونه مثال:

خستهء کیم بسته اول زلف ایرور
اویلا یوق دیوانهء فرزانهء

تقطیع:

خستهء کیم - فاعلاتن، بسته اول - فاعلاتن زلف ایرور - فاعلن
اویلایوق دی - فاعلاتن، وانهء فر - فاعلاتن، زانهء - فاعلن

بخش نخست مصرع اول صدر بخش دوم عروض بخش نخست مصرع دوم ابتدا و بخش دوم آن ضرب و بخشی که درمیان آنان وجود دارد بنام حشو یاد میشود. اگر در تقطیع ابیات دگرگونی وجود نداشته باشد آنرابنام سالم نیزیاد میکند. عروض دارای اجزای وزنی نزدیک باهم میباشد که آنرا به نام بحور یاد میکند. در عروض (۱۹) بحر وجود دارد، طویل، مدید، بسیط، وافر، کامل، هزج، رجز، رمل، منسرح،مضارع، مقتضب، مجتث، سریع، جدید، قریب خفیف، مشاکل، متقارب ومتدارک.

اینها ازروی مقداریکه در رکن ها به کاربرده میشود نامگذاری میگردند بگونه مثال: رمل مربع (رمل چهار رکنی) رمل مسدس (رمل شش رکنی) رمل مثمن (رمل هشت رکنی) و امثالهم.

هرکدام اینها به وزنهای متفاوت و گوناگون بخشبندی میشوند و آنها نظربه ماهیت خویش به نامهای ویژه نیز مسمی میگردند، بگونه مثال

رمل مثمن سالم.

کیل که عشقینگ / دین کونگل دا / یوقتورورصب / روقراریم/

باشیمایت / کورقدم کیم / حدین آشتی / انتظاریم /

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

رمل مثمن مخبون.مقطوع:

عالم ایچرا / مینگا اول حو / ری ملك سی / ما بس /

بوقپچان بول / سه میسر / قدح صب / ها بس /

فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فعلن

رمل مسدس سالم.

ای جمالینگ / دین خجل خور / شید انور/

قامتینگ دین / منفعل سر / وی صنوبر /

فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن

رمل مسدس مقصور.

گلشنینگ دین / یلدیگ ای رعنا نهال/

مین یمان بار/ دیم ولی سین / یخشی قال /

فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلان

رمل مربع سالم.

کیل ای رخ/ ساری زیبا / کیم بولیب من / ناشکیبا /

فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن / فاعلاتن

رمل مربع مخبون.

منکا، هجرینگ / دین الم کوپ / صنما قیل / ماستم کوب/

فعلاتن ، فعلاتن، فعلاتن، فعلاتن

بحورنظر به نزدیکی و خصوصیات ویژه و جداگانه خویش بخشبندی شده وبه دایره های علحیده جمع آوری گردیده اند، تاگاهء ایجاد میزان الاوزان دایره های پنجگانه مؤتلفه، مختلفه منتزعه، متفقه و مشتبهه ترتیب شده بودند بدینگونه نوایی در مورد مسایل عمومی عروض با آوردن مثالهای بگونه مختصر ولی دقیق و روشن میزان الاوزان را بگونه اثر رهنما ومیتودك معاون و کمکی ارزشمند عرضه میدارد.

گستره‌ء نظریه‌ء عروض درمیزان الاوزان:

نوایی تنها با ارائه معلومات درمورد قوانین و قواعد بخصوص عروض ویژه گیها و بخشهای آن قانع نمیشود. همردیف آن او به عروض تکمله های جداگانه افزوده، نو آوریهای لازم را نیز وارد میآورد. این امر را از دوراه جامه عمل میپوشاند.

۱- از راه، افزودن ضمیمه های جدا گانه به عروض متداول عربی و دری،

۲- از راه پژوهش و تحقیق تجارب چندین سده، شعرکتبی ترکی اوزبیکی و ایجادیات شفاهی شعری مردم و روشنگری خصوصیات وزن و همینگونه همگانی ساختن و مقایسه آن باوزن عربی و دری و غنایی عروض با حقایق و فکتهاو قاعده های جدید عروض.

باید یاد آورشد که ضمیمه ها تکمله ها و نوآوریهای نوایی تمام مسایل مربوط به عروض را در بر میگیرد او وزن عروضی شعر عربی و فارسی را با وزن عروضی شعر ترکی اوزبیکی همیشه به مقایسه میگیرد.

نوایی با تاکید خصوصیات کلی ونزدیك اوزان عروضی این زبانها درمیان هم تفاوتها و فرقهاییکه میان آنها وجود دارد با آوردن مثالها به روشنگری میگیرد بگونه مثال او در باب (رکن) ازرعایت یك پرنسیپ بگونه کلی و قطعی و عمومی در شعر عربی و دری و ترکی یاد آور میشود و در باب اصلها از موجودیت هشت اصل بیان داشته و از جمله ازکار برد پنج آن در شعر دری و ترکی تاکید میکند وبا درنظر داشت نیازهای زنده کی ادبی زمانش درباب ضعافات و فروعات نیز همین پنج اصل را به تحلیل میگیرد.

به همین ترتیب نوایی درمورد چگونه گی تطبیق کدام یکی از این بحور نزده گانه عروضی در شعرعربی و یاکدام یکی آن درشعر دری و ترکی بگونه همه جانبه درنگ نمیکند و در باره، بحور طویل، مدید، بسیط، وافر وکامل سخن رانده میگوید که در پنج بحر ذکر شده شعرای عجم کمتر شعر میسازند. برای شعرای عجم از این پنج بحر که ذکر شد شعر کمترواقع شده است.

نوایی در میزان الاوزان دوایری را که از روی بحور عروضی آماده شده است نه تنها تکمیل مینماید بلکه دوایر جدید به آنهانیز میافزاید. بگونه مثال او به اساس بحور طویل مدید، بسیط که خاص شعر عرب است دایره، مشتبهه را که بوجود آمده ولی در آثار بعدی مربوط به عروض که در زبان دری ایجاد شده نیآمده بود، در میزان الاوزان داخل نموده، میگوید که بحور طویل، مدید و بسیط

ویژه شعرای عرب است آنها درعروضهای خویش داخل دایره نموده اند وشعرای عجم به آن توجه ندارند من آنها را به دایره درآوردم و در این مختصر گنجانیدم از آن دایره عاری نمیباشد و آنرا دایره مشتبهه گفته اند.

نوایی متفکر و دانشمند حساس در نتیجه تحقیقات عمیق و پژوهشهای دقیق و همه جانبهء که سالیان دراز به انجام رسانید. و در نتیجه دو دایره جدید و مکمل را به نامهای دایره مجتمعه و دایره مختلطه ایجادمیکند او در مورد ایجاد دایره مجتمعه اینگونه یاد آورد میشود:

«این نُه اصل متذکره راکه ازبحرسالم است و از دخول ضعافات سالم میمانند در یك دایرهء بزرگ جمع نموده در جای هر یك مثالهای جداگانه آورده هرنُه را هم از یك مصرع استخراج نمودم آنرا دائرهء مجتمعه نام نهادم و این دایره به فکر بعضی از ظرفاء میگشت اما فقیر آنرا ترتیب دادم».

همینطوراو درمورد پیدایش دایره مختلطه اینگونه آورده است

«... و در بحرکامل و وافر چون نظم کم واقع شده است و اگر از شماربحرهای سالم و مطبوع هم باشند به دایره کمتر تعرض نموده اند ازاین رو به این دو بحر دایره ساخته و نام آن دایره مختلطه گذاشته شد...».

نوایی به میزان الاوزان نُه وزن جدید و شکل و قالب شعری وارد کرده و آنانرا به وصف کرفت بسیاری از اینها منسوب به اوزان شعری ترکی اوزبیکی و شکل آن میباشند.

نوایی از نامهای وزنهای مستعمل که درمیان مردم آن قوم از آنها وجود داشت نیزذکر میکند و از آنهایی که نام ندارند به اساس مطابقت شان به اوزان عروضی به نام همان وزن یاد مینماید:

«دیکر چند وزنیکه بعضی از آنها راشعرای متاخرعجم آفریده اند و برخی از آن دراین عهد صورت نظم یافته است و در هیچ یکی ازکتب عروض داخل نمیشوند و اکر هم دربحور عروض داخل باشند، اشاره به آنها خالی ازمناسبت نمیباشد...»

اینها عبارتند از:

۱- رمل مخبون که هرمصرع آن مرکب از هشت رکن است و بیت زیرین خواجه عصمت بخاری به طریق مثال آورده میشود:

قامت وزلف و کوز و قاش و خط ایلاخالی لبینک دور که، الارچه
ایماس، ای شوخ ستمکر

فَعِلاتُن، فَعِلاتُن، فَعِلاتُن، فَعِلاتُن، فَعِلاتُن،
فَعِلاتُن، فَعِلاتُن، فَعِلاتُن،
سرو ایلا، سنبل و نرکس، ینکی آی و قویاش و سبزه، جنت،
کره نافه و کلبرک اراشکر
فَعِلاتُن، فَعِلاتُن، فَعِلاتُن، فَعِلاتُن، فَعِلاتُن،
فَعِلاتُن، فَعِلاتُن، فَعِلاتُن،

باقیمانده آن از شمار شکل و اوزانیست که ویژه سرودها (دوبیتهای) مردم میباشد.

«دیگر اوزان معمول شعرای ترك به تخصیص و ویژه مردم چغتای (اوزبیکها) میباشد که میان آنان شایع است و ایشان سروده های خویشرا به این وزن آفریده درمجالس میخوانند».

۲- تویوق (تویوغ) درمورد تعریف تویوق و وزن آن اینگونه آورده اند:

«... یکی آن نوع تویوق، است که از دو بیت مقرر میباشد و سعی می کنند که بکونه تجنیس کفته شود و آن در وزن رمل مسدس مقصور است بدینکونه:

یارب اول شهد و شکر یا لب مودور؟
یا مکر شهد و شکر یا لب مودور؟
فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلان،
جانیما پیوسته ناوك آتقالی
غمزه اوقین قاشیغه یا لب مودور؟
فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلان،

۳- وزن دوبیتی (قوشیق) در وزن مدید مثمن سالم است بکونه مثال:

وه که اول آی حسرتی، درد و داغی فرقتی
هم ایرور جانیمه اوت، هم حیاتیم آفتی
فاعلاتن، فاعلن، فاعلاتن، فاعلن،

٤- وزن قوشیق (دوبیتی) در بحر رمل مثمن محذوف این قوشیق یا دوبیتی در وزن دو بیتی که بیشتر از آن تذکر به عمل آمده به وجود آمده درمیان حافظان وسازنده گان از شهرت و بلند آوازه گی زیاد بر خورد ار است. بکونه مثال:

سبزه، خطینک سوادی، لعل خندان اوستینه
خضر کویا سایه سالمیش آبحیوان اوستینه(۱)
فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن.

۵- چینکه (چنکی) از شمار سروده هاییست که در مراسم خوشی و سرور در تویها خوانده میشود. در مورد تعریف و چکونه کی توصیف این سرود (قوشیق) نوایی اینکونه میآورد:

«... دیکر چینکه است ترکان درمراسم زفاف و عروسی آنرا به بیان میکیرند، این سرود که نهایت مؤثر است دو نوع میباشند، یکنوع آن با هیچکونه وزنی راست نمایند و درنوع دیکر آن بیتی میآورند که دروزن بحر منسرح مطوی موقوف است و واژه های (یار یار) را به جای ردیف در آخرش ذکر میکنند بدینکونه:

قیسی چمن دین ایسیب کیلدی صبا یار یار
کیم دمیدین توشتی اوت جانیم ارا یار یار
مُفتعِلُن، فاعِلان، مُفتَعِلُن، فاعِلان.

۶- محبتنامه: وزن این سرود هزج مسدس مقصوراست بکونه مثال
مینی آغیزینک اوچون شیدا قیلیب سین
مینکایوق قیغونی پیدا قیلیب سین
مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیل

۷- مستزاد: وزن این سرود هزج مثمن اخرب مکفوف محذوف است که پس ازهر مصرع آن یك جا با دو رکن همین وزن، مصرع علاوه کی یا ضمیمه در پیوند به آن میآید، بیت زیرین به طریق مثال آورده میشود:

ای حسنو نک کا ذراتی جهان ایچرا تجلی
مفعولُ، مفاعیلُ، مفاعیلُ، فعُولُن
مظهر سنکا اشیاء
مفعولُ، فعولن
سین لطف بیلا کون و مکان ایجرا مولی
عالم سنکا مولی

۸- آرزو داری (۲) و(عروض واری) این سرود بسیارتر در بحر هزج مثمن سالم وبعضا در وزن رمل مثمن مخذوف نیزمیآید بکونه مثال:

۱- به این شکل هم امده (خضرکیم دور سایه سالمیش آب حیوان اوستینه)
۲- در آثار پانزده جلدی نوایی ارزو داری (عروض واری) ثبت و قید کرده است جلد ۱٤ ص ۱۸۱

سَقاهُم رَبُّهُم خمری دودا غینک کوثریندین دور
بومینی ایچتیکونک، نقل حدیثینک شکر یندین دور
مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن، مفاعیلن،
(هزج مثمن سالم)

دولت وصل التماسی، نی حکایتدور منکا
بوکه یادینک بیرلاجان بیرسام کفایتدور منکا
فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلن
(رمل مثمن محذوف)

۹- ترکی «... دیکرسرودییست که آنرا ترکی میکویند و با این لفظ شهرت یافته است و نهایت دلپسند روح افزا و برای اهل عیش بیحد سودمند و باعث سرور زیاد درمجالس است ... و این سرود در بحر رمل مثمن مقصور است بدینکونه بیت.
ای سعادت مطلعی، اول عارضی ماهینک سینینک
اهل بینش، قبله گاهی خاک درگا هینک سینینک
فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلان

ذکر اوزان و اشکال شعری فوق نماینده کی ازمحبت و علاقهء فراوان نوایی به ایجادیات کفتاری مردم و همینکونه آکاهی وسیع و فراکیری درست وی از آنان مینماید. نوایی که از ادبیات شفاهی مردم الهام میکیرد به شعرای که از آن بیخبر اند و یا به آن به دیده کم مینکرند روی خوش نشان نمیدهد سخت از ایشان انتقاد مینماید، از او درحیرت الابرار دراین ارتباط چنین میخوانیم:
انکلا مایین سوزدا تویوق بحرینی
قیسی تویوق، بلکه قوشیق بحرینی
لفظ لاری بیمزه و ترکیبی سست
نا سره معنی و ادا نادر ست

نوایی تنهابه استفاده از ایجادیات مردم قناعت نمیکند بلکه غنای ایجادیات شفاهی مردم و ویژه کیهای خاص آنانرا مورد تحقیق و تتبع قرار داده بکونه علمی به روشنکری میکیرد از حمله او خصوصیات وزن سرودهای مردم را تحقیق نموده تظریهء عروض را غنامیبخشد.

نوایی در سرودهای مردم علاوه از اوزان عروضی ازموجودیت دیکر وزنها هم یاد آور میشود او دراین بخش بیشتر از همه البته وزن هجایی سرودهای مردم

را درنظردارد اما چون آثار به وزن عروضی ارتباط پیدامیکند درباره‌ءوزن هجایی بیشتر از این تذکر نمیدهد.

بدینترتیب نوایی به اساس تجارب پربار شعر عربی و دری به نظریه عروض تکمله و نو آوریهایی زیاد وارد آورده در حصه تکامل و غنای آن میکوشد.

اهمیت میزان الاوزان:

میزان الاوزان از شمار آثار بیش بهاییست که در ساحه وزن عروضی شعر ترکی ایجاد شده است، این اثر ارزشمند از زمان آفرینش همواره مورد توجه فراوان قرار گرفته و ارزشیابی زیاد شده و پژوهشها و تحقیقات بیشماری روی آن صورت یافته است. از مؤرخان سترک سده‌ء پانزدهم میلادی خواند میر کاهیکه در مکارم الاخلاق از آثار نوایی توصیف میکند درمورد میزان الاوران اینگونه میآورد:

از جمله‌ء مصنفات این برگزیده‌ء واهب العطیات رساله میزان الاوزن است که بزبان ترکی درفن عروض نوشته اند و الحق کثرت مهارت آنحضرت در دقایق شعر از آن رساله فهم میشود، زیرا که چندین بحرمطبوع که پرتو شعور شعرای ماتقدم بر آن نیفتاده اضافه‌ء دوایر عروض کرده اند، چنانچه ازمطالعه آن نسخه‌ء گرامی این معنی مستفاد میگردد.

(خواند میر، مکارم الاخلاق، ص ۳۶)

نوایی در پایان میزان الاوزان اینگونه میآورد:

«امید من ازاهل این فن (علم) اینست درهر جا سهو و خطایی واقع شده باشد از آن چشم پوشی نکنند وبا خامه اصلاح آنرا زینت ببخشند...».

بناپر گفته بابر ازنوایی در میزان الاوزان در باب وزن رباعی در چهار جای خطای جزیی سرزده است. اما این خطاها به ارزش و بهای میزان الاوزان فتوری وارد نمیکنند زیرا نوایی وظیفه‌ء را که درزمینه بدوش داشته باموفقیت که نظیر آن کمتر سراغ می شود در عمل پیاده نموده است.

میزان الاوزان علاوه ازاینکه اثرمربوط به عروض است در انتشارهنر شعر به ویژه شعر ترکی چغتایی اهمیت بزرگ عملی رانیز کسب نموده است. مؤلف میزان الاوزان از شمار نخستین کسانی است که مسایل مربوط به وزن شعر ترکی را به تحقیق و تدقیق میگیرد مشاهدات و تجاربیرا که دراین زمینه بدست

آورده است به گونه ژرف و عمیق به روش علمی به کار گرفته عمومیت میبخشد اشعاری را که به زبان ترکی چغتایی در بحرهای گوناگون عروضی آفریده شده است با مثالها نشان میدهد، به سخنوران ترکی چغتایی و علاقه مندان شعر آن بهترین آثار معاون و کمکی ایجاد مینماید.

میزان الاوزان درزمینه آشنایی با تاریخ ادبیات ترکی چغتایی و دری همینگونه فراگیری مسایل نظری ادبیات این زبانها تا هنوز هم اهمیت خویشرا از دست نداده است.

نوایی درمیزان الاوزان درارتباط به عروض شعر ترکی وظیفه ایجاد یك اثر کاملاً رهنما و میتودیك و معاون رابا درنظر داشت نوآوری ها و خصوصیات شعرترکی بدوش می گیرد.

(... دیگر اوزان معمول شعرای ترك به ویژه مردم چغتای (اوزبیکها) می باشد که میان آنان شایع است سروده های خویشرابه این و زن آفریده و در مجالس می خوانند...)

(نوایی میزان الاوزان)

نوایی بانی زبان ادبی ترکی چغتایی (اوزبیکی امروزی)

مبارزه برای رشد وبالنده گی زبان ادبی ترکی چغتایی (اوزبیکی امروزی) بخشی ازفعالیتهای عضوی فرهنگی و مهم متفکر و سخنور بزرگ نوایی را تشکیل میداد ازاینجهت او برای ایجاد آثار هنری و بدیعی به زبان ترکی چغتایی از منابع فنا ناپذیر آنان به گونه همه جانبه استفاده نموده و برای شناسایی و غنامندی وزیبایی و نفاست آن کوشش و تلاشهای سازنده مینماید. او نویسنده گان ترکی گوی را به داشتن دسترسی کامل به زبان مادری و نوشته و ایجاد در آن و ارجگذاری از زبانی که به آن سخن میگویند بازمیخواند و علیه آنانیکه به زبان ترکی کم بها میدادند به مبارزه برمی خیزد. مبارزه، را که نوایی درراه شگوفایی زبان و ادب ترکی چغتایی به راه میاندازد، اهمیت و نقشی را که او در زنده گی اجتماعی و فرهنگی در ساحه سیاست بازی میکند. به وی در این راه نیز یاری زیاد میرساند. نوایی برای ترقی و تعالی زبان ادبی اوزبیکها روی اهمیت مبارزه اجتماعی و فرهنگی آن در زنده گی و نقش سیاسیش ارزش فراوان قایل است.

نوایی میگفت: «زبان ادبی ترکان نباید فقط در راه اقناع معنویات آنها بکوشد بلکه همراه با آن باید در راه تحکیم حاکمیت سیاسی ایشان نیز خدمت نموده و از تجزیه آن جلوگیری کرده و در راه بر قراری اتحاد و اتفاق درمیان آنان نیز نقش سازنده را بازی نماید».

نوایی مبارزاتیرا که برای سالیان متمادی برای رویش بالش زبان ادبی ترکی چغتایی پذیرا شده بود با ایجاد آثار فراوان درساحه زبان ادبی وادبیات بدیعی و هنری به ویژه با نوشتن اثر نایاب و مختص به زبانشناسی که بنام محاکمة اللغتین بلند آوازه گردیده است (درآن تجارب غنی را که طی سالیان زیاد فراچنگ کرده بود ازجهت نظری به روشنگری میگیرد) پایان میبخشد.

* * *

زبان ادبی ترکی چغتایی که در سده، پانزدهم میلادی دراستانه ترقی و شکوفایی قرار میگیرد، در جهت برومندی این زبان و ادبیات بدیعی و هنری بیشتر از همه نقش ویژه را بازی میکند سکاکی سمرقندی، حیدر خوارزمی، آتایی بلخی، مقیمی، یقینی، امیری، گدایی و سرانجام سخنور با استعداد و سترگ مثل لطفی هروی ظهور میکنند با سهم گیری در روند ترقی و تعالی ادبیات غنایی و عشقی ترکان به ویژه در زمینه شکوفایی زبان ادبی ترکی چغتایی نیز سهم ارزنده و شایسته خویشرا میافزایند همراه با آن علاقه مندان مطالعه و کتاب اشتیاق فراوان به خوانش آثارعالی بدیعی و هنری نشان میدهند، باوجود آنکه شمار نویسنده گان وقلمبدستان ترکی زبانی که بتوانند با بزرگان و دانشی مردان قلمبدست درزبان دری سر همسری بجنبانند از شمار انگشتان دست مان فراترنمی رفت در این زمینه دست بکار می شوند نوایی در محاکمة اللغتین در این مورد چنین میآورد:

از زمان هلاکو خان و تیمور کورگان و فرزند خلف وی شاهرخ میرزا، شعرای ترکی گوی پیداشدند واز اولاد و احفاد آنحضرت سلاطینی خوش طبع بظهور پیوست. سکاکی وحیدر خوارزمی و آتایی و مقیمی و امیری و گدایی از آن جمله اند. درمیان آنان شاعری که بتواند با شاعران عجم لاف برابری زند بظهور نیامد غیر ازمولانا لطفی که مطلعی چند دارد که شایسته مطالعه اهل طبع خواهد بود. (نوایی محاکمة اللغتین. ص ٢٤)

نویسنده گان و قلمبدستان ترکی گوی تا عهد نوایی از غنایی زبان ترکی چغتایی و امکانات گسترده آن بهره مند نشده بودند... گنجینه های این زبان پنهان نگهداشته شده بود... نوایی میگوید: در این لفظ و عبارت این نوع دقایق بسیار است از اینکه تا امروز کسی به این حقایق آن واقف نگردیده است ازنظرپنهان مانده در حالیکه اگر کسی به آن نیك تامل کند و درست متوجه شود در این زبان میتواند به وسعت میدان و امکانات فراوان آن بگونه واضح و آشکارا پی ببرد... اما چون استفاده ازامکانات و غنای این زبان دشوار تمام میشد، تجارب زیاد را در زمینه خواستار بود، دشواریها ومشکلات عدیده در این راه قرارداشت باوجود داشتن اینهمه امکانات و خزانه ها به تعبیر نوایی نویسنده گان وسخنوران ترکی زبان از نوشتن به این زبان هراس داشتند زیرادر اطراف خزاین این زبان مارها و خارها حلقه زده بودند، ازترس و گزند آن خود را دور نگاه میداشتند و هرگز به آن دست نمی یازیدند.

... و ادبیات زبان دری نسبت به ادبیات زبان ترکی حاوی قدامت تاریخی بیشتر و تجارب فراوانتر بود و در این زبان گذشته از همه حتی واژه نامه ها ایجاد شده بود؛ از این رو در زبان دری ایجاد آثار متوسط و میانه تا اندازه‌ء آسانتر به نظر میرسید. ازاین لحاظ بسیاری از نویسنده گان ترکی زبان، زبان مادری خویشرا گذاشته به زبان دری دست به ایجاد و آفرینش میزدند.

از آنچه گفته آمدیم بنا بگفته نوایی چنین معلوم میشود: « در این زبان (زبان اوزبیکی) الفاظ غریب و ادای دقیق زیاد است بستن تراکیب خوشاینده و ترتیب رباینده تا جایی مشکل به نظرمیرسد از این رو البته استعمال معانی بدیع که در این زبانست برای مبتدیان در آغاز کار سهل نخواهد بود، مبتدیان در مقابله با اینگونه دشواریها سر بتابند وبراه آسانتر گرایند و چون چندی بدین منوال گذرد باینحال خوی گیرند و دیگر ترک این عادت برآنان بسهولت امکان پذیر نمیگردد و آنان به این عذر متعذر شوند. (نوایی. محاکمة اللغتین ص ۲۶)

در حالیکه بامردم به زبان خود شان باید سخن گفته میشد. اگر برخی از ترکان علاقه به مطالعه و کتاب و یا توانایی استفاده از ادبیات دری را میداشتند برای اکثریت ایشان این امکانیت میسر نبود، ترکان علاقه مند به مطالعه وکتاب خواهان ایجاد آثار عالی بدیعی و هنری ادبی به زبان مادریشان بودند. نوایی که این نیازمندی را بدرستی درك میکرد از اینرو به آن بگونه حدی عمل نمود از وی در حیرت الابرار دراین پیوند چنین میخوانیم:

فارسی ایل تاپتی چو خرسند لیق
ترك داغی تاپسا برومند لیق

بادرنظر داشت حقایق فوق نوایی نویسنده گان و قلمبدستان ترکی زبان را به سوی فراگیری درست و مکمل زبان مادری وروشنگری خزاین و گنجینه های ارزشمند و غنی و همینگونه با مهارت و چیره دستی استفاده از آن را در آثار بدیعی و هنری باز میخواند. گذشته از اینها نوایی به آنان معاونت و یاری رسانیده و راه ها و چاره ها به ایشان نشان میدهد. سلطان حسین میرزا بایقرا هم دلچسپی تمام به رشد و شگوفایی و آینده زبان ادبی ترکی چغتایی داشت، نویسنده گان و قلمبدستان و سخنوران ترك زبان را برای ایجاد و آفرینش درزبان خودشان دعوت نموده درحصه تشویق و تحریص آنان میکوشید نوایی در اینمورد چنین میآورد:

« از روی التفات بعضی معانی را یافته در قسمت نظم آن حکمها جاری شد و

در مورد اسلوب سخن سفارشها و اداهای آن تعلیمات هم اظهارکرده شد...».

نوایی تنها برای ترقی زبان ادبی ترکی چغتایی مبارزه نکرده است او به سایر زبانها متداول قلمرو امپراتوری تیموری ازجمله به ویژه به زبان فارسی نیزاز زبان مادریش کمتربها نمیدهد و آفریده های دست اندر کاران این زبانرا به دیده قدرمینکرد،دراینزبان از او آثار بسیار در دست است، ازوی درمحاکمة اللغتین درارتباط به مناسبت نویسندگان به زبان مادری و دیگران چنین بخوانش میگیریم:

با وجود وسعت و فصحت که زبان ترکی راست و ذکر ان گذشت ابراز هنر و سخنوری و غزلسرایی در این زبان سهلتر خواهد بود. باین ملاحظات شایسته چنان بودی که اهل ادب این طایفه بزبان خود طبع آزمایی وهنر نمایی میکردند و به زبان غیرغزلسرایی را هنر نمی شمردند و اکثر به فارسی نیز شعرسرایی میکردند تا بدین پایه درزبان خود طریق مسامحه نمی پیمودند و اگر دراین امراصرارداشتند لااقل بهمان قدرکه بفارسی شعرمیگفتند بترکی نیز رغبت میکردند:

اینکاراز حوصله عقل و خرد بیرون است که هنرمندان ترک با آنکه ترکی نوشتن در حیطه تسلط آنهاست بفارسی مینویسند. راستی آنکه از ترکی نوشتن عاجز و درمانده اند و اگرخواهند به ترکی شعر سرایند چنان خواهد بود که فارسی زبانی به ترکی شعر سرایی کند و پیش فصحای ترک آنچه سروده اند خواندن نتواند، زیرا که درجمله ای صد عیب و نقص پیش خواهد آمد.

(نوایی محاکمة اللغتین ص ۲۶،۲۵)

نوایی کسانیرا که به زبان مادری شان کم بها داده آنرا زبان «سخت» دانسته ادعا میکردند که نمیشود در آن آثار نفیس هنری افرید. سخت مورد انتقاد قرار میدهد، او مبارزه، را که برای رونقگیری زبان ادبی ترکی به راه انداخته بود کاراساسی زمانه خویش میشمرد ازاو در سد اسکندری در این ارتباط چنین میخوانیم.

سنگا آنچه حق لطفی واقع دورور
که تاتورك الفاظی شایع دورور
بوتیل بیرلا تا نظم ایرور خلق ایشی
یقین قیلما میش خلق سیندیک کیشی

«آنقدر لطف حق در حق تو (نوایی) هست که تا الفاظ ترك

باقیست و در این زبان ترکان به نظم ایجاد می کنند ظهور مثل تو را باور و یقین نخواهند کرد».

نوایی که به زبان مردمش کار کرده و در راه ترقی و تعالیش مبارزه نموده است از علمبر دران زبان ادبی ترکی شمرده میشود. او با ایجاد، آثار بی شمار و ارجناك در این زبان به بلند آواره گی و بزرگی میرسد و در دل و دماغ همه ترکان جهان برای همیش جای میگیرد. از زبان وی در لسان الطیر چنین میابیم.

ترك نظمی دا چو تارتیب مین علم
ایلادیم اول مملکتنی یکقلم

«لسان الطیر»

* * *

نوایی درفش ترقی و تعالی زبان ادبی ترکی چغتایی را برافراشته است خلاف سنت معمول زمانش که آثارعلمی را به زبان عربی و آثار بدیعی و هنری را به زبان دری مینوشتند عمل میکند. خزاین و گنجینه های دست نخورده زبان ترکی رامیکشاید، امکانات گسترده و غنای آنرا برای ایجاد آثار علمی و بدیعی و هنری به نمایش میگیرد. هنر سخن رابا ایجاد آثار پر بار مانده گارش خزاین المعانی و خمسه و لسان الطیر به اثبات میرساند با آفرینش اثار قیمتداری مثل مجالس النفایس، میزان الاوزان و محاکمة اللغتین، امکانات و زمینه ایجاد آثار علمی را در زبان ترکی به ثبوت میگیرد، او در تمام موضوعات ادبیات هنری و بدیعی زمانش به ویژه در شعر از فرد تا قصیده و از داستانهای حماسی فلسفی، تربیتی تا داستانهای قهرمانی عشقی و همینگونه درنثر که درعهد او آنقدر رواج نگرفته بود آثار به زبان ترکی میآفریند ودرزمینه تاریخنویسی ادبیاتشناسی، زبانشناسی کتب ارزشمند ایجادمیکند. نوایی میگوید: حتی اسناد و فرامین دولتی را که به زبان دری نوشته میشد میشود به زبان ترکی نوشت به همین جهت در منشآت از آن نمونه، میآورد:

«... و مقابله دا فارسی الفاظی نینگ دلپذیر انشاء لاری موجود و دلپسند مکاتب و املا لاری مشهور تا خیال غه انداق کیلدی کیم تورك الفاظی نینگ داغی رقعه لاری همول مثال بیلایتیلگای وبو تیل نامه لاریدین هم شول منوال بیلاثبت ایتیلگای...»

ترجمه: «درمقابل الفاظ فارسی دارای انشاهای دلپذیر و مکاتیب دلپسند میباشد به نظر چنان میرسد که رقعات الفاظ تورك هم همسان آن کرده شود و نامه های این زبان هم بدان منوال ثبت گردد...».

بدینترتیب در زبان دری به هرنوع، هرموضوع و اسلوبی که آثار آفریده شده بود، نوایی درتمام آنهادرزبان ترکی چغتایی آثار نو و علمی، هنری میآفریند و با دست اندر کاران و قلمبدستان دری زبان مسابقه ایجادی بر قرارمیکند و در این مسابقه به پیروزیهای زیاد دست مییابد و به این ترتیب غنایی زبان ترکی را به روشنگری میگیرد؛ درمحاکمة اللغتیندراین ارتباط چنین میخوانیم:

«... شعرای عجم وفصحای فرس درهر اسلوب که عروس سخن رابه جلوه ونمایش گرفتند به زبان ترکی من به قلم فرسایی پرداختم و هر گونه قواعدی که به بزرگان معنی زیب و آرایش میداد به لسان ترکی چغتایی رقم زدم آنگونه که تا این لسان موجود است به هیچ ناظم دست نمیدهد و به هیچ راقم میسر نمیشود...»

نوایی درآثارش ازغنای لکسیک زبان ترکی چغتایی ازتجنیس، تضاد، تعبیرات مردم امثال منظوم و منثور اصطلاحها، فرازیولوژی، سوژه، پسوند و ساختار جملات بگونه گسترده استفاده میکند. برای در آوردن اینها در قالب و سیستم معین و معلوم، کوششهای فراوان بکار میبرد به همین جهت نوایی را اساس گزار زبان ادبی کلاسیک اوزبیکی (ترکی چغتایی) میخوانند زیرا او به گونه استاد به نویسنده گان ترکی گوی راههای استفاده ازغنای زبان ترکی چغتایی را نشان داده است.

حال می بینیم که زبان نوایی به کدام اساس به وجود آمده و به آن کدام دیالکت هاو شیوه ها و لهجه ها اساس گردیده است؛

درعهد نوایی قبایل مثل ارلات، برلاس، ترخان، سلدوز، قیات، قونغرات، جلایر و یکتعداد دیگر از قبایل و طوایف ترکان زنده گی میکردند، زبان تمام اینهااز همدیگر کم وزیاد فرق داشت، لهجه ها و دیالکت های محلی نیز موجود بود بگونه مثال نوایی در مجالس النفایس وقتی درموردسخنوربه نام حسین خوارزمی سخن میراند میگوید: «به زبان ترکی خوارزمی می نوشت».

مناسبات فیودالی برای پایان بخشیدن تضادهای که میان شهر هاو دهات وجود داشت و همچنان از هم پاشیدن حاکمیت دولت و ازمیان بردن تفاوت ها وفرقهای که درمیان سایرلهجه ها ودیالکت ها وجود داشت موانع زیاد ایجاد میکرد. مبارزه برای ایجاد زبان ادبی باید درنوبت خویش زمینه نزدیک سازی این دیالکت ها و لهجات را با هم مهیا میساخت دربابرنامه بابرمیگوید: نوایی برای آثارش زبان اندجان را اساس قرار داده بود (زبان آنرالفظ مردم اندجان میخواند)؛ او میافزاید: «چون به زبان قلم راست است از آن جهت مصنفات میر علیشیر با

وجود این که در هری نشو و نما یافته است به همین زبان است »...

بهر حال باوجود اینهادراین مورد باید موارد آتی را در نظر داشت:

۱- اولا همانگونه که ن. ایلمینسکی میگوید: زبان آثار نوایی با زبان مردم اندجان (زبان زنده آن) یکی نمیباشد. زیرا در آثارنوایی ما به واژه ها و اصطلاحها وعبارتهای فراوان دری و عربی بر میخوریم که در زبان زنده مردم کلمات و عبارات به این درجه راه نیافته است.

۲- ثانیا نوایی همراه بالهجه و شیوه اند جان از دیگر، دیالکت ها موجود ماوراء النهر و به ویژه از لهجات ترکان خراسان زمین به گونه مثال ازلهجه های قارلوق، قبچاق و اوغوز هم استفاده فراوان نموده است.

۳- ثالثاً زبان نوایی ازمراحل شکوفایی و بالش جدید زبان ادبی ترکی چغتایی است زبان اوزبیکی هم همگونه و مانند سایر زبانهای منطقه با زبانهای دیگر پیوند میبابد و میآمیزد، اختلاط پید ا میکند، درنتیجه این امر به مراحل رشد و شکوفایی زبان ادبی ترکی چغتایی تاثیر عمیق میگذارد، ازاین جهت ما در آثار نوایی به موادیکه در زبانهای دری و عربی و اویغوری ودیگران تعلق می گیرد بسیار برمیخوریم. نوایی در آثارش مسایل مهم و پیچیده، زمانش رامطرح میکند، در روشنگری این موضوعات در آفرینش مناظر وایجاد چهره های گوناگون، همینگونه درساده نویسی و عام فهم ساختن آثارش نمیتوانست ازتاثیر زبان دری و عربی برکنار بماند زیرا اینکار برایش بسیار مشکل تمام میشد. گذشته از آن زبان ادبی ترکی چغتایی و تجارب آن نیزاین امکانات رابرایش میسر نمیساخت، سخن ما روی گزارش واژه های عربی و دری به ترکی چغتایی و بیرون ریختن آنها ازاین زبان نیست بلکه مسله درقدم اول روی نوشتن این آثار به این زبان (اوزبیکی) و استفاده وسیع ازغنایی آن میباشد. اگر از این جهت به مسله دیده میشد مبارزه برای برومندی و رویش و ساده گی زبان نیز آسان و امکان پذیر میگردید، نوایی برسنتهای معمول زمانش عمل میکند به بسیاری از آثارش عنوان عربی میدهد و در آنهاواژه ها وعبارتهای عربی و دری را بگونه کامل به کارمیگیرد، گذشته از اینهاباید اظهار داشت که نوایی خزاین و گنجینه های ناکشوده زبان ترکی چغتایی را میگشاید ازامکانات و غنای این زبان خوبتر و بهترو همه جانبه و عمیق تر از همه استفاده میکند و

دراین زبان به تعبیر بابر: «ازهمه خوبتر وبسیار تر «مینویسد و به اینترتیب بکفته خودش درمثنوی فرهاد و شیرین: «باقلمش ممالک فراوان را درتصرف درمیآورد.»

آثارنوایی درزمانش از جانب ادبیاتشناسان سترگ مثل مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی، دولتشاه سمرقندی(۱) و بابرارزیابی وارزشیابی میشود. نوایی به نویسنده گان طرق استفاده ازغنای سرشار زبان ترکی جغتایی و ایجاد آثار در آن و همینگونه خصوصیات و ویژه گیهای بخصوص این زبان را نشان میدهد.

بعد از ایجاد آثار فراوان از طرف نوایی به این زبان هیچکس جرئت کم بها دادن به زبان ترکی جغتایی و همینسان ناموافق بودن آن باایجاد آثار علمی، بدیعی و هنری را بخود نمیداد.



۱- امیر دولتشاه سمرقندی فرزند امیر علاء الدوله اسفراینی عم زاده فیروزشاه بیک است که مکنت و عظمت وی برای اهل عالم اظهر و من الشمس میباشد و حاجت به تعریف ندارد امیر علاء الدوله شخص خوب و صالح بود اما دماغش خفت پیدا کرده ضایع شد اما امیر دولتشاه جوان خوش طبع و درویش وش و باصلاحیت است و ازبی ابا و اجداد خویش نرفته یعنی از امارت و عظمت و تجمل ظاهری چشم پوشیده و گوشه اختیار کرده با فقر و دهقنت قناعت نموده است و با فضایل و کمال اکتسابی عمر خویش را میگذراند. در این مضمون که این مختصر درج می کردد. مجمع الشعرا تصنیف کرده است هر کسی انرا مطالعه نماید کمال و استعداد مصنف را از ان می تواند دریابد. و این مطلع ازوی است.

زهی از افتاب عارضت چشم جهان روشن

ز چشم روشنی کرده دلم را خان دمان روشن

در تذکرة الشعرا این قصیده ملمع رادر وصف میر علیشیر نوایی اورده است. (مجالس النفایس)

شعرای عجم وفصحای فرس در هر اسلوبی که عروس سخن را به جلوه و نمایش گرفتند به زبان ترکی من به قلمفرسایی پرداختم و هر گونه قواعدی که بزرگان معنی را بود به لسان ترکی رقم زدم آنگونه که تااین لسان موجود است به هیچ ناظم دست نمی دهد و به هیچ راقم میسر نمی شود....

ترکی نظم داچو تارتیب مین علم
ایلادیم اول مملکت نی یکقلم

محاکمة اللغتین

از این سخنان مدعی نپندارد که چون الفاظ ترکی ملایم طبع منست، لذا در این باب مبالغت می ورزم ویا چون انس و الفت من با عبارات فارسی اندك است، ازاین روی در معنی و انکارآن جهد میکنم.

(نوایی محاکمة اللغتین)

... جوانان ترك بفارسی سخن سرایند، سرانجام به مسلك آنان در آیند...

(نوایی محاکمة اللغتین)

... هنرمندان ترك با آنکه ترکی نوشتن در حیطهء تسلط آنها ست بفارسی می نویسند راستی آنکه ازترکی نوشتن عاجز و درمانده اند....

(نوایی محاکمة اللغتین)

محاکمة اللغتین

نوایی محاکمة اللغتین رادر دسمبر ۱۴۹۹ میلادی (۹۰۵ هـ ق) مینویسد دراین اثر ارجناک او زبان ترکی چغتایی (اوزبیکی) رابا زبان سارت (دری) به مقایسه گرفته غنا و امکانات زیاد آن را برای ایجاد آثار هنری و ادبی به اثبات رسانیده وظیفه، روشنگری این موضوع را از جهت علمی بگونه نظری بدوش میگیرد

محاکمة اللغتین در گذشته ها چندین مراتبه به نشر رسیده است، این اثر ارزشمند توجه شرقشناسان بلند آوازه، مثل کاترمیرو وامبری وبیلین ون ی.ایلمینسکی را به خود جلب نموده است؛ اما با درد و دریغ باید گفت که آنها جنبه، تازه گی آثارهنری و بدیعی و علمی نوایی را انکار کرده و به ارزش و اهمیت آثار وی و به ویژه محاکمة اللغتین آنگونه که انتظارمیرود نتوانسته اند پی ببرند.

محاکمة اللغتین در طول زمانه ها مورد توجه دانشمندان جهان بوده است و ملیون و وحدت طلبان ترک همواره خدمات نوایی و محاکمة اللغتین وی را گرامی داشته وبه او به دیده، قدر نگریسته اند.

زبان و تفکر:

نوایی در محاکمة اللغتین درمورد زبان و تفکر و مسایل عمومی آن هم باورهایش را به بیان میگیرد. در باورهای وی پیرامون زبان و تفکر هم مظاهر ترقی و بالنده گی و هم تاثیرات سلبی فلسفه های سده های میانه و هم بازشناسی خویش را به ملاحظه می گیریم. به باور نوایی زبان یك حادثه اجتماعی است. زبان جوهر شریفی است که انسانرا از حیوان اعتبار میبخشد. زبان سلاح افاده و

تفکر است: دل انسان (فکر) اودریا سخن (دُر) وسخنور (غواص) است، همانگونه که دُرگوناگون است سخن نیز مختلف میباشد سخن (نیك) به انسان جان میبخشد و سخن (بد) انسان را تا سرحد مرگ و هلاکت میرساند. زبان سلاح معرفت و ادبیات نیز میباشد. مراد از سخن زدن افاده، معنی است. چنانکه گفته است:

«ولی چون مراد ازالفاظ و عبارت معانی آن و مقصود ازمخلوقات مزبور انسان و مظهر آن یعنی معانی وبیان است. لذا سخن در وصف او و کلام مربوط به تکلم وی میباشد بنابرین این معانی و الفاظ به وسیله زبان محصول میشوند و از آن الفاظ معانی مفهوم میشود.» (نوایی محاکمة اللغتین، ص ۱۰)

بدینـــگونه نوایی زبان و تفکر را ازهمـدیگر جدا نمی کند بلکه به حالت پیوند عضوی ویگانه گی باهم مطالعه میکند او معنی رامقدم از شکل شمرده آنراجان سخن میداند.

نوایی زبان را پدیده، متحجر و تغیر ناپذیر نمی شمارد به باور او زبان رشد میکند، عمومیت میپذیرد ومطابق به نیازمندیهای جامعه همیشه به تکامل خویش ادامه میدهد. زبانها با یك دیگر در پیوند اند و با هم اختلاط و آمیزش پیدا می کنند. اگر باورها و نظریه های ایجابی نوایی را در این ارتباط نادیده بگیریم بیشتر از همه در افکار نوایی، بر تاثیرات نوع باز شناسی فلسفی سده های میانه و عقاید اسلامی نیز بر میخوریم. نوایی پیدایش و قابلیت نطق در انسانها رامربوط به اراده خداوند(ج) دانسته و پیدایش زبانها را به نوح علیه السلام و فرزندان وی مرتبط میسازد، او در محاکمة اللغتین در این پیوند چنین میآورد:

... اما بعد سه نوع زبانست که اصلی است و معتبر و عبارات این السنه باادای قائلش زینت وزیور و فروع هریك بسیار است. ترکی و فارسی و هندی منشأ و اساس زبانهاست که نسبتش به پسران نوح نبی صلوات اللّه علیه یافث و سام و حام میرسد و تفصیل این مجمل آنکه چون نوح ازتشویر طوفان نجات و ازملکه آن حیات یافت در معموره، جهان از جنس بشر اثار و انواع انسان نموداری برجای نمانده بود یافث را که تواریخ ابوالترکش خوانند برملك خطا کسیل داشت وسام را که ابوالفرسش نویسند و الی ملك توران و ایران گردانید و حام را که، ابوالهند است ببلاد هندوستان فرستاد و اولاد و اتباع این سه پیامبر زاده درممالك مذکور رحل اقامت افگندند و توالد و تناسل نموده رو به ازدیاد گذاشتند...

(نوایی محاکمة اللغتین . ص۱۱)

به فکرنوایی زبان عربی از این امر جداو مستثنی است، او کلام «الهی» است، از دیگر زبانهامقبولتر و زیبا تر و غنی تر است زیرا که کلام رب العزت(ج) کلام مجید (قرآن کریم) و احادیث پیامبر بزرگ اسلام (صلعم) سخن اولیای کرام و مشایخ کبار به همین زبان ایجاد شده است.

اگر باورها و نظریه های ایجابی نوایی را دراین ارتباط نادیده بگیریم پیشترازهمه درافکار نوایی ما برتاثیرات نوع بازشناسی فلسفی سدهء های میانه و عقاید اسلامی نیز برمیخوریم. نوایی نه تنها درارتباط به زبان و تفکر به اساس باور های اسلامی و عقاید دینی و نوع بازشناسی فلسفی سده های میانه در پیوند به ترقی و تعالی زبان ادبی و ادبیات ترکی اوزبیکی و رشد و بالنده گی علم زبانشناسی سخن میراند بلکه با ارائه افکار رادیکال و ترقی پرورانه و آوردن باورها و مثالهای مشخص از زبانهای ترکی و سارت (فارسی) آنها را با هم به مقابله و مقایسه می گیرد و بالاخره با استخراج خلاصه ها و نتیجه گری از آن خدمت بزرگ رابه ترکان و زبان ترکی به انجام میرساند.

مقایسهء زبان ترکی چغتایی (اوزبیکی) وزبان سارت (فارسی) در محاکمة اللغتین:

رد باورهای غیرعلمی و نظریات بی اساس مثل «زبان دری زبان غنی و نفیس است وزبان ترکی زبان سخت و خالی از لطف است و غیره» تحریک و تشویق ترکان به نوشتن در زبان مادریشان خواستار مقایسه زبان ترکی با زبان دری، بیان و آشکار ساختن غنامندی و ویژه گیهای مختص به خود زبان ترکی به گونه علمی بود. محاکمة اللغتین درست به همین مناسبت نوشته میشود و واژه های هر دو زبان در آن مورد تحت محاکمه و تحقیق و بررسی قرارمیگیرد. نوایی در این اثر گرانبها به اساس حوادث و رخدادهای مشخص و معین زبان هر دو زبان را ازنقطهء نظرغنای واژه ها، قابلیت ترکیب و لغت سازی، ساختار فونتیکی و ستیلیستیک (سبک شناسی) و دیگرخصوصیات آنانرا مورد مقایسه قرار داده و از جهت غنامندی و بیشی امکانات بدیعی، خوبی و رجحان زبان ترکی را نسبت به زبان دری به اثبات گرفته میگوید: زبان ترکی ازنظر غنامندی و خصوصیات جداگانهء مختص بخودش نسبت به زبان فارسی حاوی برتریهای فراوان میباشد. دراینجا باید یاد آورشد که نوایی به غنای زبان از نظر واژه ها در محاکمة اللغتین

اهمیت بیش ازحد میدهد، او زمانی دو زبان را با هم به مقایسه و مقابله میگیرد با آوردن یکتعداد واژه های ترکی بی قرینه و معادل درزبان دری ادعای خویشرا به کرسی مینشانند. اگر از این نقطهء نظرموضوع را به بررسی بگیریم به ویژه صد واژه ترکی که در محاکمة اللغتین آورده شده است قابل توجه و دقت فراوان اند. چنانچه گاهیکه نوایی به شمارش واژه های قوبارماق، قوروقشاماق، اوشارماق، جیجشا ماك، اونکدایماق، چیکریماك، دومسایماق، اوموتماق، اونسانماق میپردازد اینگونه میآورد:

«این صد واژه برای ادای معنی غریب تعین شده اند که برای هیچکدام آن در زبان سارت (فارسی) قرینه و معادل نمیتوانند پیدا کنند».

افعالیکه نوایی از آنهامتذکر شده است امکان افاده حالت مشخص و حرکت و تفریق حالات مختلف را مهیا میسازند مثل واژه های ییغلا مسینماق، ینکراماق، سینگراماق، اوکروماك، ینچکیرماق، که حالات گوناگون کریستن را در زبان ترکی افاده میکنند که درزبان فارسی به تمام حالات کریستن فقط با آوردن «گریه کردن» قناعت مینمایند. همینسان درزبان ترکی به حالات مختلف نوشیدن ایچماق، سیپقارماق، تامشیماق استعمال میشود درزبان فارسی فقط با آوردن واژه «نوشیدن» آنرا بیان میدارند و امثالهم.

نوایی با درنظرداشت سایرانواع واژه ها به ویژه نوع اسماء یعنی (ات) هم ازاینکونه مثالها متذکر میشود بکونه مثال میکوید در زبان دری دربرابر، واژه های آغا و اینی فقط واژه برادر و در مقابل واژه های ایکاچی. سینکل تنها واژه خواهر ذکرمیشود و اگر به زین اسب ایگر گفته شود در زبان ترکی واژه های جیبلکیر، توقوم، تارلوغ، توقه، قشقون نیزدرباره اسباب مربوط به آن به کار می بندند و نوایی همینکونه از نبود اسمای اکثر پرنده گان وحیوانات و تفریق دقیق آنها درزبان دری یاد آور شده واز زیادی اینوع اسماء در زبان ترکی نیز تذکر میدهد.

همینسان نوایی از فراوانی واژه های متضاد معنی و هم معنی درزبان ترکی نسبت به زبان دری و ایجاد امکانات بیشتربرای سخنوران ترك زبان غرض آفرینش نوع ادبی تویوق (تجنیس) درمحاکمة اللغتین یاد آور شده در وجود مثالها از واژه های آت، یت، اوت، بار، ساغین،توز، کوك، آنرا به تمثیل گرفته درمورد تاکید جداگانه مینماید. (۱)

۱- محاکمة اللغتین را در قرن نوزدهم در پاریس نشرکرده اند. ترجمهء فارسی آن در سال ۱۳۲۷ ش توسط دانشمند معاصر ایران تورخان گنجه یی صورت پذیرفت متن ترکی را محترم دکتورواحدی براساس چاپهای متعدد تهیه کرد که به سال ۱۳۶۲ ش در کابل از سوی اکادمی علوم افغانستان منتشر شد. دراثنای این ترجمه به متن ترکی (اوزبیکی) و ترجمهء فارسی مراجعه شده است. مترجم.

همینطور نوایی درمورد مسایل واژه سازی هم دقت نموده طریق ایجاد واژه های جدید را درزبان ترکی به اساس ارائه مثالها به ایضاح میگیرد بگونه مثال او میگوید از استعمال حرف (ش) درزبان ترکی واژه های چاپشیماق، تاپشیماق و از آوردن پسوند (چی)، کورچی، سووچی، قوشچی و ازاضافه حرف (لام) یسال، قبال ساخته میشود. و امثالهم

نوایی در باره، خصوصیات فونتیکی زبان اوزبیکی و اسلوب آن نیزباورش را یاد آور شده بامثالهای مشخص آنرا ارائه میدارد. کارمقایسه این دوزبان با هم ازطرف نوایی تمام مسایل مربوط به آنها را (با بسیاری از آنها را) دربر نمی گیرد البته گرفته هم نمیتواند زیرا آنچه را که از نوشتن محاکمة اللغتین درنظرداشت خواستار آن نبود. از این جهت گاهی که نوایی درباره، غنای هر دو زبان ازنگاه واژه ها سخن میراند با آوردن واژه های ترکی که درزبان دری قرینه و معادل ندارند اکتفاء میکند و درباره، لغات بیگانه مثل عربی که در هر دو زبان به کارگرفته میشوند و یا درمورد واژه های که اززبان دری به زبان ترکی راه یافته اند سخن نمیراند. همراه با این امر نوایی البته ازوجود، واژه های عربی و دری که در زبان ترکی به کارگرفته میشود انکار نمیکند او از جمله تنها درمورد مردمانی که به زبانهای ترکی و دری سخن میرانند و رابطه، که در بین این زبانها وجود دارد، میگوید: «بهر اندازه، که این یکی با آن دیگری آمیزش و اختلاط و گفتگو دارد به همان پیمانه آن یکی با این دیگردر تکلم و گفتار میباشند.»

روشنگری غنای زبان ترکی و خاتمه دادن به موضوع کمزنی و به هیچ گرفتن آن از نگاه واژه ها، اثبات امکانات وسیع آن از این لحاظ خواهان ثبوت تأثیر این زبان بر زبان فارسی بود که تا درجه معین بامسایل دیگر مقایسه ایندو زبان با هم نیزمتعلق می گردید.

نوایی وقتی که این دو زبان را با هم به مقابله و مقایسه میگیرد بعضی تمایلات سنتی و عنعنوی را نیز از خود بروز میدهد، در باورهای جداگانه، این امر راگاهی چنین به خوانش میگیریم بگونه مثال اومیگوید: «ترکان از دری زبانان تیزفهم تر و دراک تر اند» همینسان دربعضی جایهای دیگر با آوردن مثالهای اززبان عامیانه (زنده) ترکی و مقایسه آن بازبان ادبی دری و یا شمردن حالات هجاهای صدا دار سده، پانزدهم میلادی زبان ترکی و دیگر گونیهای لهجوی از جمله غنای زبان ازشمار کاستیهای است که به چشم میخورد. بهرحال البته

اینهادر محاکمة اللغتین موضوعات اساسی نمیباشند و بکونه باورهای زود کذر و دست دوم جا داده شده اند.

نوایی گاهی که خصوصیات مختص به خود زبان ترکی و غنای آنرا به روشنگری میگیرد به زبان دری به دیده، کمزنی و یا سوء نیت نمیبیند، باید کفت که نوایی، فعالیتهای ادبی و هنریش رابا شعر کویی درزبان دری آغازکرده است و به کونه سخنور دو زبانی (ذواللسانین) تا پایان زنده کی به این زبان آثار ارزشمند هنری میآفریند. زبان دری دومین زبان مادری نوایی است؛ آثاری را که نوایی در این زبان ایجاد میکند همانند آثاری که به زبان ترکی (اوزبیکی امروزی) آفریده است نه فقط مورد توجه علاقه مندان و شایقین مطالعه و کتاب قرارگرفته بلکه از طرف شخصیت بزرگوار همسان مولانانورالدین عبدالرحمن جامی که استاد زمان خویش بود مورد تحسین و آفرین نیز قرار گرفته است. باورهای نوایی درمورد هر دو زبان ترکی و دری عینی، خالصانه و اخلاصمندانه ومثبت است. اینموضوع را از زبان نوایی با تاکید اینکونه میخوانیم؛

«از این سخنان مدعی نپندارد که چون، الفاظ ترکی ملایم طبع من است، لذا دراین باب مبالغت میورزم و یا چون انس و الفت من باعبارات فارسی اندك است. ازاین روی درمعنی و انکار آن جهد میکنم. (نوایی محاکمة اللغتین ص ۲۸)

مقصد نوایی ازروشنگری غنا و خصوصیات ویژهٔ زبان ترکی به کونه وسیع و کامل همانا بیان امکانات کسترده این زبان برای ایجاد آثار هنری و بدیعی و علمی و تشویق و ترغیب قلمبدستان ترك زبان به نوشتن درزبان مادری و استفاده» درست وبیشتر از کنجینه های دست نخورده زبان ترکی است که در سراسر محاکمة اللغتین این هدف را قدم به قدم دنبال میدارد.

محاکمة اللغتین وادبیات هنری و بدیعی:

داشته های محاکمة اللغتین منحصر به زبانشناسی نمیباشد، این اثر بیش بها ازنکاه روند رشد و بالنده کی ادبیات کلاسیك ترکی اوزبیکی و روشنکری آینده آن نیز حایز اهمیت فراوان میباشد، زبان ادبی و ادبیات هنری و بدیعی با هم رابطه عضوی دارند همانکونه که زبان برای ترقی وتعالی ادبیات بدیعی و هنری خدمت میکند، ادبیات هنری و بدیعی هم برای ترقی و تعالی و رونقیابی زبان بدیعی و هنری نقش فعال و موثر را بازی مینماید. برای هرقلمبدست فراکیری زبان و غنای وی وامکانات آن بکونه درست و استفاده ماهرانه از آن

درنویسنده گی از شمار ضروریات درجه یك به شمار میآید. زیرا از این راه هم میتواند او آثاردلچسپ و زیبا بیآفریند وبرای شگوفایی و بالنده گی زبان ادبی سهیم گردد.

نوایی به مسایل زبان ادبی و ادبیات هنری و بدیعی ازهمین نقطهء نظربرخورد میکند و باورهای مربوط به زبانشناسی خویش را با حقایق و فکتهای ادبی به روشنگری گرفته و با آن اساسگزاری مینماید، ترقی و تعالی ادبیات هنری و بدیعی و آیندهء آنرا به زبان و غنامندی و امکانات آن مربرط میداند.

نوایی زمانی که در بارهءغنای واژه های زبان ترکی و یاخصوصیات فونتیك و ستیلیستیك آن سخن میراند دفعتاً به فکتهای ادبیات مراجعه میکند یعنی غنایی را که زبان ترکی از نظر واژه ها دارا است و یا ویژه کیهای را که ازنظر فونتیك و ستیلیستیك جایزمیباشد. یا در نظرداشت حالت و یا حرکات آن که بگونه مشخص و روشن میتوانند مفهوم را ارائه بدارند به اثبات میگیرد. بگونه مثال او درمورد واژه های سیپقار ماق و تامشیماق ترکی اینگونه متذکر میشود.

«... شعرای بزرگ بعضاً در وصف می مبالغه میکنند و نشاندادن ظرافت و رقت در این باب معتاد به شعر است و در این باب درترکی کلمهء سیپقارماق بکارمیرود که کلمهء بدین زیبایی نتواند بود درنظم ترکی مطلع ذیل موجود است:

ساقیا توت باده کیم، بیرلحظه اوزومدین بارای
شرط بوکیم، هرنیچا توتسانگ لبا لب سیپقا رای
ساقیا می بیار! بگذار کمی ازخود بیخود شوم

هر آنچه در پیمانه ما مینهی بیدرنگ و لاجرعه بنوشم ..... و چون خواهند بفارسی فوق را ادا کنند چه می کند ... و باز در اینمورد کلمه تامشیماق - که خوردن شراب را باتآمل و تأنی هر چه تمامتر چنانکه درهرجرعه یی پس بلندش برند، گویند و این معنی لطیف درمطلع زیر آمده است.

ساقی چو ایچیب منگاتوتار قوش
تامشی تا مشی انی قیلای نوش
«ساقی چو باده بر من دوباره دهد آنرا باتأنی و جرعه مینوشم».

(نوایی. محاکمة اللغتین ص ۱٦)

چنانچه واژه های بوخساماق، ییغلا مسینماق، ینگراماق، سینگراق، سیقتاماق، اوکراماك، ینچکیرماق که حالات مختلف گریستن را بیان میدارد ماهیت جداگانه آنرا با آوردن پارچه های ادبی زیرین اشکارمیسازد.

هجر اندوهیده بوخساب مین، بیلا آلمان نیتای
می علا جیمدورقویوب دیر فناغه عزم ایتای
زاهد عشقین دیسا که، قیلغای فاش
ییغلامسنیورو کوزیگاکیلماس یاش
ایستاسام دوراهلدین عشقینک نی پنهان ایلا ماك
کیچه لارگاه ینگراماك دورعادتیم گاه سینگرا ماك
اول آی که کولا، کولا قیراغلاتتی مینی
ییغلاتتی دیمای که سیقتا تتی مینی
ایشیم تاغ اوز را هریان اشك سیلابینی سور ماك دور
فراق اشوبیدین هردم بولوت ینکلیغ اوکور ماك دور
چرخ ظلمیدا که بوغزومنی قیریب ییغلارمین
ایکیرور چرخ (کبی) اینچکریب ییغلارمین
نوایی اول گل او چون های های ییغلامه کوپ
که هی دیکونچه نی گلبن نی غنچه نی گل بار
ترجمه:
به اندوه فراق گریه را سر میدهم و نمی دانم
چکنم، درمان این درد تنها می ناب است
بر خیزم راه میکده را پیش گیرم
زاهد چون خواهد ماجرای عشق خود را شرح دهد
گرچه خود را چون گریندگان نماید ولی اشك در چشمش نمی آید
خواهم که عشق ترا از هر کس پنهان دارم، از این رو شبها کارم آه زاری و گریه است.
ماه من با چهره خندان موی مرا سپید کرد، و مرا نالان و گریان ساخت
بسر کوهساران اشك چشمم را چون سیلاب فرو می ریزم
و از سر درد و هجران همچون ابر بهاری های های می گریم
من به جور فلك سر تسلیم خم کرده و در اندوه وحسرت گریه و زاری می کنم
ای نوایی بهر آن گل چنین های های گریه مکن که تا چشم بگردانی اثری از گلبن و غنچه و گل بر جای نخواهد ماند.

همینگونه نوایی برای بیان واژه های قیمسانیش قیزغانیش که از همدیگر فرق دارند ودر زبان دری بی قرینه و معادل میباشند و واژه های مثل چقور،

تیلمور اماك، قبـاغ، مینـك كه در زبان دری نیز همانند لغات مذكوراند با پارچه های ادبی مراجعه میكند نوایی وقتی درموردواژه های متضاد معنی و همشكل سخن میراند، صنعت تویوق راكه ازتركیب اینكونه واژه ها به وجود میآید به وصف كرفته از آن مثالها میزند: «برای اهل طبع و ادب روشن و بر فصحا و بلغا واضح ومبرهن است كه تجنیس و ایهام ركن اعظم شعر و شاعری است، درعبارات فرخنده و ارشادات خجسته تركی كلماتی كه درمورد تجنیس و ایهام بكارآید و زیب و زینت كلام كردد زیاده از آنست كه درفارسی موجود است چناكه كلمه، آت بمعنی نام و اسب و امر حاضر ازمصدرآتماق انداختن باشد».

چون پری و حـور دور آتینك، بیكیم
سرعت ایچرا دیو ایرور، آتینك بیكیم
هرخدنكیكیم، اولوس آندین قاچار
ناتوان جانیم ساری آتینك بیكیم

نام توپری و حور است، اسپ تو در چابكی دیو را ماند هرخدنكی را كه هركس ازآن میكریزد بر جان ناتوان من فرو كن (بینداز) و این دو بیت و نظایرش كه تجنیس تام است خاص شعرای ترك زبان است كه نظیرآنرادرفارسی نتوان یافت و آنراتویوغ كویند‌ه و تعریف آن درمیزان الاوزان آمده است. كلمه ایت نیزدارای سه معنی میباشد (ایت بمعنی سك، امر حاضر ازمصدر ایتماق، امر حاضر ازمصدر ایلتماق. نوایی، (محاكمة اللغتین ص ۲۰)

بیت

ای رقیب اوزنی انكا توتسانك هم ایت
بیزكا رحم ایلاب انینك كوییدین ایت
كر چه باردورخ چه عشقیك شعله سی
بیزنی اوزایلكینك بیلا اول ساری ایت

اكر نوایی به اساس این مثالها ازیكطرف غنامندی زبان تركی و ویژه كیهای خاص آنرا به اثبات بكیرد از جانب دیكر تا درجه معلوم درباره تجارب و امكانات وسیع این زبان بكونه زبان بدیعی و تازه ادبیات به روشنكری مینشیند. با این كار او به آنانیكه به زبان تركی كم بها میدهند، ضربه كوبنده وارد میآورد. نوایی نویسنده كان اوزبیك را به سوی فراكیری كامل زبان مادری واستفاده ماهرانه ازآن باز خوانده و پارچه های ادبی رابكونه نمونه به آنها ارائه میدارد. بنابراین محاكمة اللغتین كه به اساس تجارب و سنت های ادبی و ادبیات تركی چغتایی به

میان آمده و ازشمار آثاریست که برای ترقی و شکوفایی ادبیات ترکی و آینده آن خدمت بیشمار مینماید.

اگر ازچگونه گی شرایط تاریخی زمان نوایی صرف نظرنمائیم نوایی همان خدمت را به برومندی و بالنده گی زبان ترکی و زبانشناسی آن نموده است که درسال ۱۵٤۹ میلادی (۹۵٦ هـ ق) دیوبیلی تحت شعار حمایت از زبان فرانسوی بگونه زبان ادبی به جای زبان لاتینی درفش مبارزه رابلند کرده درترقی و تعالی زبان ادبی فرانسوی وم.و. لامانا سوف با ایجاد آثارمانده گار و ارائه باورهای زبانشناسی درپی رونق زبان ادبی روسی بر آمده اند.

آثار بدیعی و هنری نوایی نه تنها غنای پایان ناپذیر زبان ادبی ترکی اوزبیکی است بلکه بر چکاد ادبیات کلاسیک آن نیز جا دارد فخریه زیرین وی دراین ارتباط از زبان خودش سزاوارخوبیست براین امر:

مین اول من که تاترک بیدادیدور
بوتیل بیرلا تانظم بنیاد یدور
فلك کورمادی مین کبی نادری
نظامی کبی نظم ارا قادری

سر انجام:

متفکر و سخنورسترک اوزبیك امیرعلیشیر نوایی نمونه عالی خدمت به مردم، وطن، علم و معرفت و فرهنگ و عالم انسانیت است. او برای پایان بخشیدن به بهم تازیهای میان فیودالان، عمران و آبادانی مملکت، آرامی و آسوده حالی مردم فدا کارانه مبارزه نموده، ارباب علم و دانش، هنر و ادبیات راتحت رهنمایی و حمایت خویش قرارمیدهد. برای زبان ادبی ترکی چغتایی بگونه جانبازانه تلاش میورزد و ازعلمبرداران و پیشقراولان آن به شمارمیآید.

نوایی ادبیات ترکی چغتایی را در آستانه ترقیات نوین قرار داده و در زمینه های گوناگون علم و دانش وهنر و ادبیات آثار ناب و بی بدیل و بیش بها میآفریند.

نوایی را میتوان ازبزرگمردان ادبیات جهانی دانست او با آثار مانده گار و پر بارش طرف توجه بسیاری از ابرمردان جهان قرار گرفته و در صف آنان قد کشیده و برای ترقی ادبیات بدیعی و هنری تاثیر ثمر بخش وارد میآورد.

نوایی باوجود آنکه با ارتجاع سیاه سده های میانه روبرو شده و جامعه

استثماری برده داری وفیودالی وقت درباورها وجهان بینیهایش تضاد های علحیده ایجادی را به وجود میآورد برای مردم، وطن و سعادت و بهروزیش مبارزه میکند و هیچگاه ازموضع خویش قدمی به عقب نمینهد، اومبلغ راستین باورهای انساندوستی و معرفتپروری بوده و به رهایی انسان از سلطه زور و ظلم و جهل و نادانی و غلبه نورو عدالت برضلالت و گمراهی و بیعدالتیها ایمان و باور کامل دارد.

میراث نوایی حاوی اهمیت و ارزش تاریخی معرفی، و همزمان با آن دارای بهای اجتماعی تربیتی وزیبایی شناختی میباشد، او بگونه، پیگیر فکر و غایه، انسانی هومنیزم، دوستی ملتها، آرامی وآسوده حالی انسان و آبادی و عمران وطن و صلح و امنیت آن را در نظرداشته و در راه تامین این امر تا پایان زنده گی مبارزه نموده است.

آثارنوایی از اضافه تر از پنج و نیم سده به اینسو همواره مورد توجه مردم جهان بوده و به میراث فرهنگی وی آنان به دیده قدر و اکرام نگریسته اند.

اندیشه های عالی وبرین و آثار الهام بخش نوایی درراه ترقی و تعالی عالم بشریت و صلح و آرامش آن همواره بما یاری میرساند.





سلطان حسین بایقرا



مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی

نقش مطبوع

بیا جامی ای عمرها برده رنج
زخاطر بیرون داده این پنج گنج

به ترکی زبان نقشی آمد عجب
که جادو دمان را بود مهر لب

زچرخ آفرینها بر آن کلك باد
که این نقش مطبوع از آن کلك زاد

بمیزان آن نظم معجز نظام
نظامی که بودی و خسرو کدام

زهی طبع تو اوستاد سخن
زمفتاح کلکت کشاد سخن

سخن را که از رونق افتاده بود
به کنج هوان رخت بنهاده بود

تو دادی دیگر باره آبروی
کشیدی بجولانگهٔ گفتگوی

صفایاب از نور رای تو شد
نوایی زلطف نوای توشد

(جامی)



شناسنامه مترجم

برهان الدین نامق شهرانی چهل هشت سال پیش در یك خانواده ء متوسط در دهکده ء شهران ولسوالی خاش ولایت بدخشان تولد شد. پس از آنکه تعلیمات آغازین را در ولایت بدخشان و تعلیمات ثانوی و متوسطه را در شهر کابل درمتوسطه ابن سینا و اکادمی تربیه معلمین در سال ۱۳٤۹ بپایان رسانید و به اخذ دیپلوم لیسانس از دانشکده ادبیات و علوم بشری در سال ۱۳۵۳ نایل آمد. در سال ۱۳٥٤ درمربوطات وزارت مالیه شامل کار شد و مدتی بحیث مدیر مسؤل مجله راه حساب بود و از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۰ در مربوطات رادیو افغانستان بحیث تهیه کننده برنامه های مختلف رادیو ایفاء وظیفه نمود و از سال ۱۳۷٤ به اینسو بحیث مسؤل فرهنگی و مدیر مسؤل ماهنامه سوغات ارگان نشراتی جنبش ملی اسلامی افغانستان در پاکستان ایفاء وظیفه می کند.

آثار

۱- نور جهان بیگم ملکه حسن و سخن (نشر دمیرمنو تولنه به افتخار روز مادر سال ۱۳٥٦)؛

۲- ترکان افغانستان (در ارتباط به زنده گی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ترکهای افغانستان)؛

۳- جلوه امثال در اشعار (مجموعه ضرب المثلهای منظوم)؛

٤- حیات ادبی سلطان محمود؛

۵- تاریخ ادبیات ترکی اوزبیکی (ترجمه)؛

History of Turkey Uzbeki Literature

Author : Pro. N. Mallayef

Volume - II

Researched & Translated by : Burhanuddin Namiq Shahrani

در زمرهء اسیران پسر توختامیش خان آخرین حکمران آلتون اوردو سهیل نیز شامل بوده است. او جوان بسیار دلاور و بهادر خوشچهره و خوش هیکل بوده دختر تیمورگلدورسون سهیل را دیده به او دل می بندد؛ سهیل که از اسیران تیمور است و در سیاه چاه زندانی میشود گلدورسون او رانجات میدهد و هر دو دست به فرار میزنند به بیابان بی آب و علف و ریگزارهای سوزان میافتند، گرسنه گی و تشنه گی به ایشان فشار میآورد گلدورسون از پا میافتد سهیل برای پیدا کردن آب و نان به دهکدهء دوردست که در اطراف شان وجود داشته رو میآورد وقتی نزد گلدورسون دوباره برمیگردد میبیند که او هلاك شده است، طاقت دیدن این حال نیآورده بر تن بیجان گلدورسون (۱) اینگونه فریاد میزند:

منکایخشی بوکون، ياربيلان اولماك

نی لازم غم بیـــلان دنیـــا دا قـــالماك

بدینگونه باکاردیکه درنزد خویشتن دارد خود را به قتل میرساند، البته سوژه فاجعوی داستان عبارت ازهمین است که گفته آمدیم.

دروغمایهء داستان:

پس ازسر آغاز بخشهای ذیل یعنی افتادن سهیل در چاه، خواب دیدن سهیل، دیدن دخترشاه سهیل را و عاشق شدن به او، رفتن گلدورسون به درون چاه و سخن زدن با سهیل، برآمدن سهیل و گلدورسون از چاه و فرار از آن، محتوی داستان را میسازد، هریکی از این بخشها درتکمیل ساختار و گسترش وقایع یك حلقه مهم راتشکیل میدهد، بخش فرجام داستان هم نقطه اوج و هم پایان برد و حل گره واقعه و خاتمه فاجعوی رامیسازد سهیل و گلدورسون از قهرمانان اصیل داستان اند در عشق و صداقت مردی و جسارت آنان از یکدیگر کمی ندارند قاطعیت اراده واستواری و پایداری به اوصاف ایشان اوصاف جداگانه میبخشد.

۱- قرار معلوم از این افسانه وربنتهای جداکانه به شکل کسترده نیز وجود داشته است.. نظر به حکایت در جنک تیمور و توختامیش، توختامیش از تیمور شکست میخورد و او با بسیاری از لشکریان و پسرش به اسیری میرسند دختر تیمور که از دلاوری و شجاعت پسر توختامیش آگاهی نیك دارد با دیدنش دلباخته او شده از زندانش نجات داده با او دست به فرار میزنند.. عاشق و معشوق فراری بدست عساکر تیمور می افتندذر جنکی که بین ایشان در عالم نابرابری به وقوع می پیوند سهیل جوان به هلاکت میرسد دختر تیمورتاب صبر و مقاومت غم اورا نیآورده خنجر برسینه خویش خلیده جان را به جهان آفرین می سپارد تیمور که تسلیم مبارزه مردانه عاشق و معشوق شده است آنانرا بخاك سپاریده بالای مزار شان منارپادگاریرا اعمار می کند و این منارکه به منار تیمور لنک معروف بوده و در ترکستان کنونی می باشد (رجوع کنید به ل. پلییف سکیه . منار تیمور لنک مدنیت اوزبیکستان ۱۹۷۱، ۱۲ نوامبر.

سهیل و گلدورسون به شکل فاجعه به هلاکت میرسند اما مرگ آنان عصیان برعلیه ظلم و زور و بدی و ناراستی و کوشش برای رسیدن به آزادی و نیکی میباشد.

گلدورسون که نمونه زن وفادار به عشق است، چهرهء وی، دلالت از نگرش انساندوستانه شاعر در آنعصر به وضع زنان مینماید سخنور بااین کارش ستمباره گی و بدکاره گی و مناسبات شوم جامعه فیودالی را نسبت به زنان به نکوهش میگیرد و غیرت و جسارت و صداقت گلدورسون بازهم بعد گسترده تر مییابد. از وی دراین ارتباط چنین میخوانیم:

خاتین صادق، انی، سیوگیل عزیز ایر
هرآغیرایشدا هم دایم سینی دیر.
انگا دوست بول، انی سیوگیل، کونگل بیر،
انینگ سوز بحریدین گوهرلارین تیر...

سیمای گلدورسون آفریدهء قلم سیف سرایی باقیافهء گلدورسون افسانوی کاملاً درتضاد است. گلدورسون که در افسانه ها آمده است دختر خاین، وطنفروش، بی اراده، حیوان طبیعت است همین ویژه گیهای سلبی موجبات مرگش راببار میآورد، اما گلدورسون که سیف سرایی آفریده است دختر ییست دلیر مردانه، صادق و وفادار با غیرت. جسارت و شجاعت وی تنها منحصر به طغیان عشق او خلاصه نمیشود بلکه نفرت و بیزاری علیهء بی عدالتیهای اجتماعی و جنگهایی که موجب بربادی مردم و خانه ویرانی آنان درجامعه استبدادی میشد نیز می باشد. او دلیرانه نفرت و بیزاریش را حتی با قیمت جان خویش نسبت به مناسبات شوم جامعه فیودالی ابلاغ میدارد.

سهیل و گلدورسون سیف سرایی قصه مهر و سهیل را که درداستان سبعه سیار نوایی درحکایت پنجم آمده است نیز به خاطر میآورد. در ایندا‌ستان هم مهر که زن با جرئت وغیرت است سهیل را از بند آزاد میکند. در داستان سیف سرایی موضوع با فاجعهء مرگ گلدورسون و سهیل پایان میپذیرد ولی در داستان نوایی مهر و سهیل پس از غلبه به جابر و، دشواریها همگونه دگر قهرمانان که در داستانهای شفاهی مردم آمده است به مرام و مقصد خویش میرسند و داستان با کامیابی آنان خاتمه مییابد.

داستان سهیل و گلدورسون نه تنها از جهت مضمون غایوی و فکری بلکه ازلحاظ ویژه گیهای بدیعی و هنری نیز دارای اهمیت فراوان میباشد در این

داستـان دنیـایی روحی و روان قـهرمـانان بخـوبی تمثیل شـده است کرکتـرها با برخوردها و تضادها اختلافها پرورش و کمال میابند در داستان مناظر طبیعت هم بگونه جاندار و زنده و انگیزنده ترسیم میشوند. وقتی که سهیل اسیر میگردد هنگامیکه او رابسوی زندان و یا در سیاه چاه میبرند اشخاص مشفق و مهربان به وی همدردی و دلجویی نشان میدهند به غم و غصهء او همه و حتی پرنده گان خود را شریك مـیدانند، طبیعت ویرا باهمه داشتـه هایش در آغوش میگیرد و پناه مـیبخشد، در اینجاتضـاد مـاهیت هستی را بگونه هرچه تامتـر نمایان میسازد وسیف سرایی آنرا با مهارت و چیره دستی تمام به صورت کامل به تصویرمیبندد:

... سهیل حسنی ایرور یوسف دین عالی،
ایتـــارمـــات آلمانی یوزی نینک آلی،
بیـیك ارد ملاری بار، سوزی شیـرین،
بولور عـاشق انی کـورکـاندا شیـرین،
ولی جـور تاشی یاغـیب باشی اوزرا،
ایتـپـتی باشـینی هم قـاشی اوزرا،
اونه یوقـــدور ظلم کـــارلاردا، پروا،
کیـمـا مـونغایسین، ایتـیب دردا دوا؟
فـقط حـالی نی کـورکـان لارایتـو رآه
اوچراب اطرافده قوشلار دردلی همراه،
بولوب مطرب گلســـتـــانلاردا بلبل
قـیلورمـینگ تورلی نغـمـه بیـرلاغلغل
باشین ایگمیش یتیب آلتون باشاقلار
باشاقلارنی ایکین چپلار ماشاقلار...»

درداستـــان اثـرمندی ایجادهای مـردم نیـز دیده مـیشـود این مـوضـوعـرا مـیتـوانیم درساده گی و روانی سـروده ها و آوردن تـعبـیـرات گـوناگـون مـردم درداستـان در سر آغازو دگر بخشها وهمچنان درخواب عـاشق خواب دیدن سهیل بخوبی به تماشا بنشینیم.

مـثنوی سـهیل و گلدورسون در وزن بـحـر عـروضـی هزج مـسدس مـقـصـور مفاعلین، مفاعیلن، مفاعیل سروده شده است.

خاتین صادق،	انی سیوکیل،	عزیز ایر
هر آغیرایش،	داهم دائیم،	سینی دیر
مفاعیلن،	مفاعیلن،	مفاعیل

گلستان بالترکی

سیف سرایی درسال ۷۹۳ هجری قمری برابر ۱۳۹۱ - ۱۳۹۲ میلادی گلستان اثر جاویدان شیخ اجل سعدی شیرازی را به زبان ترکی اوزبیکی گزارش میدهد چنانچه خودش در این باب چنین آورده است:

مدت هجرت ایدی (۱) یوز توقسان اوچ،
ییل ایدی کیم آزایدی عالمدا کوچ،
اول شوال ایدی کیم، ای عزیز
ختم اولدی بوگلستان نامه میز (۲)

سیف سرایی درمورد ترجمه گلستان به زبان ترکی اوزبیکی آگاهی داده میافزاید: در یکی ازروزهای آغازین تابستان در میان باغی با جمعی از دانشمندان ظریف طبع درمورد انشاء بحث مینمودیم، در آنجابیتهای غریب و اشعار عجیب میخواندیم. یکی از آنهاکه بزرگتر از همه بود در مورد چگونه گی تقطیع عروضی یك بیت مشکل ازمن سوال کرد فی الحال جواب آنرا ازمن شنیده گفت: ای ادیب غریب یك نصیحت دلسوزانه موافق بتو دارم اگر قبول کنی به خیرت تمام میشود گفتم: بفرمائید!، گفت: اگر گلستان شیخ سعدی شیرازی رابه ترکی گزارش بدهی نامت را به جهان مخلد و مانده گارخواهی کرد. پس از این صحبت سیف سرایی دست به ترجمه گلستان شیخ سعدی میبازد و آنرا به حاجب سلطان مصر خاص بیکی-بتخاص بیك اهدا مینماید در سر آغاز گزارش از وی چنین تعریف و توصیف میکند:

بو گلستان زینت بتخاص بیك
حاجب الحجاب سلطان، خاص بیك
بوگلستان باغبانی اول ادیب
کیم سرایی سیف ایرور نظمی غریب

۱- ایدی یعنی - بیتی.
۲- قرارمعلوم گلستان بالترکی را گلستان نامه هم میشود خواند.

همچنان در پایان هر هفت باب هم به ستایش و توصیف وی ادامه داده ازاو بگونه شخص سخاوتمند و مردمدوست قدردانی میکند، به همین شیوه امرترجمه گلستان نقش میبندد، این ترجمه از نمونه های آغازین ادبیات زبان ترکی اوزبیکی بشمار میآید علاوه بر آنکه علاقه مندان و اهل فضل و ادب اوزبیك را با آثار شیخ سعدی شیرازی آشنا میکند بدینگونه به ترقی زبان ادبی و ادبیات اوزبیکی نیزسهم شایسته خویش را میافزاید.

سعدی شیرازی ازسخنوران بلند آوازه زبان دری است. در بین سالهای ۱۲۰٤ - ۱۲۰۸ میلادی مطابق ٦۰۲ - ٦۰٥ هـ ق درشیراز تولد مییابد و درمیان سالهای ۱۲۹۱ - ۱۲۹۲ میلادی مطابق ٦۹۱ - ٦۹۲ هـ ق وفات میکند.

سعدی آموزش ابتدایی رادرشیراز میبیند بعد ها به مدرسه معروف آنعصرنظامیه بغداد میرود و درآنجابه کسب و تحصیل علوم میپردازد. پس ازفراگیری علوم متداوله زمانش دست به سیر و سیاحت و سفرهای دور ودراز مییازد و بسیاری ازدول و ممالك مشرقزمین آنروزه را از نزدیك به تماشا میگیرد، مدتی هم در دست صلیبیان به اسارت میافتد، بعد از زمانی بکمك یکی ازدوستان حلبیش از بند رهایی مییابد. سعدی که بانوشتن بوستان از آوازهٔ فراوان برخوردار میگردد حاکم ولایت فارس ابوبکربن سعد زنگی اورا بدربارش میخواند اما به دربار نمیرود در عوض در وصف وی چند قصیده سروده میفرستد سعدی آهك تفته خمیرکردن بردست را برتر و بهتر ازبه دربار رفتن و دست بر سینه پیش امیر ایستادن میشمارد:

بدست آهك تفته کردن خمیر
به از دست بر سینه پیش امیر

باینترتیب سعدی همه قدرت و نیروی انسانیش راوقف کارهای بدیعی و ایجادی به نفع مردمش میکند، تمام تجارب زنده گی، تأثیرات جهانگردیها و آرزو و آرمانهایش را در آثار هنری و بدیعیش به بازتاب میتشیند.

سعدی که سخنور سترگ وادیب بزرگ زمانه هاست درسر آغاز سدهٔ چهاردهم میلادی کلیاتش بدست علی بن احمد ابوبکر که به بیستون بلند آوازه گی دارد ترتیب و تدوین میگردد. این کلیات شش رساله، گلستان، بوستان، قصاید عربی، قصاید دری چهار دیوان غزلیات، صاحبیه یا که صاحبنامه، مثنویات، قطعات ملمعات و فردیات و دیگرانرا دربرمیگیرد.

سعدی به ویژه باگلستان و بوستان وغزلهای نابش شهرت فراوان بدست

میآورد، بوستان اواثر منظوم تربیتی و اخلاقی است، این اثراز ده بخش ساخته شده موضوعات وعناوین مثل عدالت، احسان، عشق و تواضع رضا، قناعت تربیه، شکر، توبه و خاتمه محتوی آنرا تشکیل میدهد. سعدی در این اثرش جهانبینی اخلاقی و تربیتی خویشرا در قالب حکایتهای کوچك به زبان نظم بیان میدارد. این اثر افزون بر آنکه بر چند زبان دیگر ترجمه میشود به زبان ترکی اوزبیکی نیز گزارش میبابد (و این کارازطرف مسعود بن احمد و اگهی ودیگران صورت پذیرفته است.

گلستان سعدی که درسال ۱۲۵۸ میلادی مطابق ٦٥٧ هـ ق نوشته شده یك اثر منثور است، از نظر موضوع درشمار آثار اخلاقی وتربیتی قرار میگیرد، گلستان دارای هشت باب است این بخشها به موضوعات و عناوین مثل خصلت شاهان، اخلاق درویشان، خوبیهای قناعت، مفاد خاموشی، عشق و جوانی، ناتوانی و پیری، نیروی تربیت و آداب صحبت ویژه میگردد. در هر یکی ازآنها حکایتهای کوچك موافق به موضوع را گنجانیده و با افزودن برشهای منظوم و جمله های پند گونه و حکمت آمیز درپایان از گفته هایش نتیجه گیری مینماید دراینکارالبته از داشته های زبان گفتاری مردم استفاده فراوان میبرد.

سعدی شیرازی با ایجادهایش در ادبیات مردم شرق و غرب تأثیر فراوان میگذارد به اثرمندی ازگلستان وی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی هروی اثر، بهارستان مجدالدین خوافی خارستان و حبیب قاآنی شیرازی اثر پریشان را میافرینند. و نویسنده گان و سخنوران پیشین اوزبیك نوایی، بابر، مونس وفرقت ازسعدی شیرازی بگونه استاد سخن ستایش مینمایند و از وی به صورت ایجادی میآموزند. به غزلهای جداگانهء او نظیره ها و تخمیس ها ایجاد میکنند. همینگونه نویسنده گان و سخنوران سترگ غرب هسان لافونتین ولتر و گوته با آثار سعدی آشنایی پیداکرده ازوی تا درجه معین بهره مند میگردند از جمله ولتر آثارسعدی را به زبان فرانسوی گزارش میدهد لافونتین و گوته از غزلها و حکایتهای جداگانه او به صورت مبتکرانه و ایجادکارانه مستفید میشوند.

سیف سرایی با گزارش گلستان نه تنها به ترغیب خوانش و فراگیری اندیشه ها و باور های اخلاقی و تربیتی او میکوشد بلکه در شناسایی وی به ترکان خدمتی بزرگ را نیز به انجام میرساند.

درترجمه گلستان سیف سرایی علاوه از حفظ اصالت ترجمه درقسمت بازتاب ویژه گیهای بدیعی و غایوی و فکری آن نیز به موفقیت های بزرگ دست

میابد همراه با این در ترجمه سیف سرایی ما به محدودیت های نیزبر میخوریم. دربعضی جایها ازترجمه برشهای جداگانه متن صرف نظرمینماید و بعضی را به زبان ترکی اوزبیکی بر میگرداند و برخی دیکررابه صورت اصلی یعنی چند شعرمستقل و تازه در آن میگنجاند و در برخی موارد اشعار و سروده های سعدی را به طور ایجادی دوباره به کارمیبرد در یك مورد از اشعار یکی از سخنوران اوزبیك خواجه اسحق خوارزمی نمونه هامیآورد و ازنمونه های آفریده های گفتاری ترکان استفاده فراوان میکند با درنظرداشت اینموضوع و جهت های دیکر گزارش گلستان تااندازه تالیف گونه به نظرمیرسد، سیف سرایی که گلستان را به لهجه قبچاقی ترکی اوزبیکی گزارش داده است درترقی و شکوفایی زبان ادبی ترکی اوزبیکی بگونه زبان ادبی مشترك نیز سهم بزرگ میگیرد.

گزارنده درساختار ونامگذاری بخشها از شیخ سعدی شیرازی پیروی نموده و در سر آغاز در مورد بخشبندی آن چنین یاد آور میشود:

اولکی باب:سلاطین سیرتی ایچیند اتورور.

ایککی ینچی باب:فقرا اخلاقی ایچیند اتورور،

اوچینچی باب: قناعت فضلیتی ایچیند اتورور،

تورت ینچی باب: سکوت فایده سی ایچیندا تورور،

بیش ینچی باب عشق داغی ییکیت لیك صفتی ایچیند اتورور.

آلتیینچی باب: قریلیق داغی ضعیف لیق صفتی ایچیندا تورور.

یتیینچی باب: تربیت تاثیری ایچیندا تورور،

سکیز ینچی باب: صحبت ادبلاری ایچیندا تورور

ترجمه:

باب نخست- درمورد سیرت سلاطین است؛

باب دوم- دراخلاق درویشان است؛

باب سوم- درفضلیت قناعت است؛

باب چهارم- در فواید سکوت است؛

باب پنجم- درصفت عشق و جوانی است؛

باب ششم- درمورد ایام پیری و ضعف است؛

باب هفتم- درتأثیر تربیت است؛

باب هشتم- درآداب صحبت کردن است؛

سعدی میگفت- «برای مرد دانشمند صاحب هنر دو عمر بکاراست تا بتواند

در یك تجربه و دیگرش نتیجه حاصله را به کاربگیرد سعدی آنراز سرمیگذراند ایام نوجوانی و جوانیش را در سیر و سیاحت و جهانگردی و کند و کاو می گذراند و درایام پخته گی و دوران پیریش تجارب زنده گی و آنچه را که از سرش گذشته است در آثار بدیعیش بگونه ایجادی به کارمیگیرد. اما این دو عمر هم برای درك تضادهای جامعه وقت و حل معماهای آن کفایت نمی کند سعدی درپیوند با پروبلمهای و معضلات و تضادهای جامعه وقتش زنده گی میکند به باوراو با پند و نصیحت میتوان به تضاد و اختلافات و پروبلمهای جامعه پایان بخشید، دربرخی موارد حتی به فتلیزم (قدری) و بدبینی به دنیا میگراید.

سعدی گفته است: همانطوریکه بادخزان هستی بوستان رابه غارت میبرد و آنرا خراب میکند بیعدالتی هم دنیا را همانگونه به ویرانی و خرابی میکشاند ازاین جهت سعدی بجای افشای بی سرو سامانی جامعه آنوقت بیشتر روی پروبلمای تربیتی و اخلاقی تاکید میدارد و همه این نابسامانیها را ناشی ازعدم آن میپندارد ازاینرو به آن اهمیت بیشتر قایل میشود. به پنداروی میتوان از اینراه به سعادت و بهروزی جامعه دست یافت. این باور درگلستان بالترکی سیف سرایی هم نیز بیشتر باز گفته میشود.

اگر ازمحدودیتها و تضادهای فکری گلستان بالترکی بگذریم اثریست که در شرایط جامعه فیودالی در سده های میانه به میان آمده در رشد اندیشه های ترقی پرورانه که در آنعصر زاده شده بود مفاهیم عالی وبرین انساندوستی، نیکی و خوبی دوستی و صداقت و امثالهم را بمیان میکشد و در پخش و نشر آنهاخدمت بزرگ را به انجام میرساند. مسایل سلبی جداگانه آنوقت را باجرئت تمام فاش میکند به اشخاص افراد پند و نصیحت سودمند میدهد. سیف سرایی که به ترغیب همین مسله ها درمیان ترکان میکوشد با شیخ اجل دراین امربزرگ نیزهمصدا، میگردد.

درگلستان سرنوشت مردم و مملکت در پیوند با کارکردهای حکمرانان ودنیای معنوی ایشان به مطالعه گرفته میشود، رهنمایی و تشویق حکمرانان به سوی عدالت ستایش ازکارکردهای عادلان و نفرین و نکوهش از ظالمان ازمفاهیم اساسی غایوی و فکری گلستان است و سخنور با آوردن حکایتها تمثالها و جمله های پندگونه و ضرب المثلها فکر و غایه بدیعی اثر را بگونه زیبا به روشنی می گیرد چنانچه:

ظلم قیلسه ملك رعیت قه
لاجرم مملکت خراب بولور

***

کیم ظلم ایلین (۱) اوزتسه سلطان بولورمی بولماس
قوی لارغه قورت (بوری) هرگز چوپان بولورمی بولماس

***

کیتسه جهان ولایتین ترك ایتیب همای
بایقوش کولنکا سیکا، کیشی کیلماگای محال

***

سیغار بیرحجره گا اون ایکی مهمان
بیراقیلما سیغیشماس ایکی سلطان

سعدی و سیف سرایی همچنان کرم و سخاوت و جوانمردی و رادمردی را ستایش نموده بخل و امساك را به نکوهش گرفته مردم را به داشتن همت عالی و جوانمردی و داد و دهش باز میخوانند و ازنیکویی و شفقت و مروت تعریف و توصیف میدارند. و آنرا که مردم آزاری میکند ازمرکب که بار می کشد و مشکل مردم را آسان مینماید پستتر میشمارد:

ایشك اول آدمی دین یخشیراق کیم
قیلور دایم کیشی نینگ کونگلین آزار

درگلستان سعدی در ارتباط به خویشتن داری معیار خوردن و نوشیدن و دیگرمسایل و مفاهیم مربوط به اخلاق و آداب پند های قیمت بها و سودمند آورده شده است که از اهمیت به ویژه برخوردار میباشد، همینگونه به علم ومعرفت ارادت و اخلاص و احترام به دانشمندان و اهل فضل در گلستان جای علحیده داده شده است فراگیری علم و دانش سرمایه و فضیلت بزرگ ادمی است سرمایه و ثروتی که دزد و رهزن آنرا دزدیده و برده نمی تواند هر چیز به نیستی میگراید و زوال دارد ولی علم و معرفت زوال و نیستی نمیپذیرد، علم با عمل درکار است علم بیعمل درشمار باد است و عالم بی عمل درواقع جاهل و نادان:

سوزونگ بودورور کیم مین فلان عالم من
چون یوق عملینگ ینه همان جاهل سانگ

گستان خود بینی، کبر و هوا، خودستایی، افتخار به نسب و اوصاف همگونه آنرا تقبیح و نکوهش میکند، گلستان مجموعه ییست ازحکایتهای گوناگون بدیع و

۱- ایل - دست

غریب این حکایات از نظر کمیت بسیار اندك اندولی ازنظر دورنمایه خیلیها غنی میباشند در آنها بی انصافی، بیعدالتی نادانی و جهالت به نکوهش گرفته میشود و فضایل عالی آدمی ترغیب میگردد. همینسان در آنهاما علاوه از آنکه به سیماهای تاریخی مثل انوشیروان حاتم‌طایی محمود غزنوی و ایاز و دیگران نیز رو برو میشویم با سیماهای نیمه تاریخی و افسانوی نیز بر میخوریم دریکی ازحکایاتی که در باره، انوشیروان آمده است چنین میخوانیم:

« آورده اند که نو شیروان عادل را در شکار گاه صیدی کباب کردند و نمك نبود غلامی بروستا رفت تانمك حاصل کند، انوشیروان گفت: نمك به قیمت بستان نه به قوت تا ده خراب نشود و گفتند از این قدر چه خرابی خیزد گفت بنیاد ظلم در جهان اندکی بوده است هر که آمده بر او مزیدی کرده تابدین غایت رسیده.

اگر زباغ رعیت ملك خورد سیبی
بر آورند غلامان او درخت از بیخ
به پنج بیضه که سلطان ستم روا دارد
زنند لشکریانش هزار مرغ بسیخ

«ص ٤٢ گلستان از باب اول»

رعیت باغنینگ سلطان آلیب ییسه بیر آلماسین
یوز آرمودین (ناك) ییگای بیرقول بیرینی یلمایین تیشگا
بویورسا بیش یومورتقانی، آلورغه کوچ بیلا سلطان
نوکر لاری توتوب سانچار ییگرمه قازنی بیرشیشکا (سیخ)

درحکایت لقمان نیزچنین بخوانش میگیریم:

« لقمان را گفتند ادب را ازکه آموختی. گفت ازبی ادبان، هر چه از ایشان درنظرم ناپسند آمد ازآن پرهیزکردم.

نگویند از سر بازیچه حرفی
کز آن پندی نگیرد صاحب هوش
وگر صد باب حکمت پیش نادان
بخوانند آیدش بازیچه درگوش

«ص ٧٤ باب دوم گلستان»

همچنان درحکایتی که در باب حاتم‌طایی آمده است چنین یاد آور میشود: حاتم‌طایی را گفتند که ازخود بزرگ همت تردر جهان کسی دیده یی یا شنیده یی؟

گفت: بلی روزی چهل شتر قربانی کرده بودم امیران عرب را بگوشه صحرایی بیرون رفتم و خارکنی را بدیدم پشته، خار فراهم آورده، گفتمش به مهمانی حاتم چرا نروی که خلقی بر سماط او گرد آمده اند. گفت:

هر که نان از عمل خویش خورد
منت حاتم طایی نبرد

حاتم انصاف داد که من او را به همت و جوانمردی از خود برتر دانستم. گلستان «ص ۱۰٤ باب سوم» و در یکی از حکایتهای دیگر از ملکی که با مهمان شدن در خانه یکی از دهاقین او را سر فراز نموده است توصیف میدارد و همینگونه حکایتهای دیگر.

همانگونه که این حکایات از جهت معانی گوناگون اند چهره ها و کرکترهای آنها نیز مختلف و متنوع میباشند. سیف سرایی در این حکایتها، حکایت خویشرا نیز علاوه میکند حکایت منظومی که در پایان باب پنجم آمده است از همین شمار میباشد. گزارنده در بسیار موارد در اول حکایت یا پیشکش جمله: «شیخ سعدی میگوید» از وی با قدر دانی یاد میکند.

گلستان بالترکی از جهت اسلوب و زبان با قصه، رابغوزی، رابغوزی و در برخی موارد به ویژه در موارد که در باره دانش آمد است با قوتاد غوبیلیك یوسف اولوغ حاجب خاص نزدیك است. همچنان بعضی حکایتهای گلستان در آثار نوایی و خواجه و دیگران نیز به چشم میخورد. گزارنده، گلستان همسان شیخ سعدی از ایجادهای مردم مانند حکایات تمثیل ها هزل و مطایبه ها مثالها، تعبیرها و عبارت های آنان به صورت گسترده مستفید میگردد. در آنها دعائیه ها و نفرین های مردم را میگنجاند. در گلستان به آگاهیهای مربوط به اتنوگرافی نیز بر میخوریم. در اینجا برای مثال از ترجمه گلستان چند نمونه درزمینه ضرب المثلها نیز میآوریم.

اوغلان ایتی! ای ایرن لار، یات چریکا اوت اورونک
یا باریب عورت قوماشین کییب ایوده اوتورونک

ترجمه: یا به لشکر بیگانه آتش بزن یا برو لباس زنان را بپوش و در خانه باش.

دوست لار ایوین سوپرماکیل، داغی دشمن ایشکین قاقماغیل.
ترجمه: خانه دوستان را جاروب مکن و دروازه دشمنان را مکوب

طالع سیز صیاد تینیکز ده بلیق تونه بیلماس داغی اجل سیز بلیق قوروق

بیرداولماس

ترجمه: صیاد بی طالع از بحر ماهی گرفته نمی تواند و بدون اجل ماهی در زمین خشك نمی میرد.

مذلت بیلان تیری یوریکینچه علت بیلان اولسه یخشیراق

ترجمه: از زنده گی پر ذلت با بیماری مردن بهتر است

یبلان زخمیدین اول دشمن بتر دور

کیم اوزین دوست کور کوزور مُزیین

ترجمه: از زخم مار دوست مزور بدتر است

رنج چیکماین گنج حاصل بولماس

ترجمه: بدون رنج گنج نیست.

عیسی ایشك نی حجازه ایلتیب

کیلتورسه ینه همان ایشك تور

ترجمه:

خر عیسی گرش بمکه برند

چون بیاید هنوز خر باشد

آته مهریدین اوستا جوری یخشی

ترجمه: جور استاد به زمهر پدر

مال عمر راحتی اوچون دورور داغی عمر مال جمع ایتماك او چون دیکول

ترجمه: مال برای راحت عمر است نه عمر برای جمع آوری مال.

ایچیریب ایلکا قاشق بیرلا شوروا

چوموچ ساپی بیلان کوزین چقارمه

ترجمه: شوربا خوراندن بمردم بهتر است که با چمچه چشم شانرا بدر آوری.

این و دیگر ضرب المثلها و کلمات حکمت آمیز از شمار غنای زبان مردم و دُر دانه های آن به شمار میآیند. گزارنده گلستان بالترکی در سرآغاز آن چنین آورده است.

ای جهان علم و استاد هنر

معرفت نینک منبعی صاحب نظر

کل تیلاسه خاطر ینک تورلی طبق

بوگلستانیمدین اوقی بیرورق

گل جمالی پیرنیچه کوندا کیچار
بوگلستان دایما کونگل آچار

گلستان از سده ها به اینسو از زمره‌ء آثار دوستداشتنی مردم بشمار آمده و بسیاری از پند ونصیحتهایش بهای اصلی و انسانیش راتا هنوز نه تنها ازدست نداده بلکه تا جهان و انسان باشد با آن همراه و باقی و جاوید خواهد بود.

سیف سرایی با ترجمه خویش این اثر را نه تنها در میان ترکان بیشتر از بیش رواج میدهد بلکه آنرا در شمار آثار قیمت بهای ادبیات وزبان ادبی ترکی اوزبیکی و به ویژه ادبیات گزارشی آن قرار میدهد.

توز دی اوشل نوحه سینی زار، زار
دیدی: امیدیم گلیدین توغدی خار
مصر عزیزی ایماس اول یوسفیم
اوت ایچیگا سالدیم اوزیم نی اوزیم
بوزدیم آته، آنه؛ اوینی باری
ایمدی نیتایین! بارایین قای ساری؟

(یوسف و زلیخا حامدی بلخی)

حامدی بلخی (۱)

حامدی بلخی، ازفرزانه کان بلند آوازه ادبیات اوزبیک است. در مورد زنده گی و کارکردهای این سخنور آزاده آنکونه که انتظار میرود آگاهیهای لازم دراختیار ما قرارندارد و دست غارتکر جهانخوران داشته های هنری او را چون دیکرفرزانه کان کمنام و داراییهای معنوی و مادی مردم ما به یغما برده است.

زمان زنده گی این کرامی سخنور و ایجاد کارهای ثمر بخش ادبیش را پژوهشکران و محققان پایانهای سده، چهاردهم میلادی و آغازهای سده، پانزدهم میلادی حدس زده اند. از حامدی تاهنوز صرف داستان یوسف و زلیخا در دست است. با وجود این امر ایند استان از استعداد سرشار حامدی و سهم کیری ارزنده، وی در روند رشد و شکوفایی ادبیات ترکی اوزبیکی نیز حکایت میکند.

۱- دوکتور محمد یعقوب واحدی جوزجانی درمجموعه - اوزبیک شاعر لری - به استناد ابیات زیرین:

ایردی چو خاطر غه مصمم بو عزم
یلادی بو قصه نی ترکیچا نظم

یا

ایلادی بو قصه نی در سلک نظم
سیندین اوتوب حامدی بیل روزکار
قالغای اچون صفحه سیده یادکار

به جای «در بیک» «حامدی بلخی» را مؤلف مثنوی یوسف و زلیخا میداند و نظر به این کفته استناد از خواندن «درسلک نظم» صادر شده است و آنرا «در بیک نظم» خوانده اند.

در نسخه های دستنویس استانبول و پاریس مثنوی یوسف و زلیخا مولف آن حامدی بلخی ذکر شده است و حامدی بلخی قرارمعلوم در نیمه دوم سده پانزدهم میلادی برابر باسده، نهم هجری قمری میزیسته است. با در نظر داشت این موضوع در اینجا ما حامدی بلخی را بجای دُربیک که در متن مولف امده است ذکر کرده و وی را نیز مولف مثنوی یوسف و زلیخا دانسته ایم. (مترجم)

مثنوی یوسف و زلیخا

تاریخ پیدایش:

در سر آغاز مثنوی یوسف و زلیخا حامدی تاریخ ایجادش رابه حساب حروف ابجد اینطور قید میدارد:

«ض» ایدی تاریخ تقی «ح» و «دال»

مدتی هجرتدین اوتوب ماه و سال

نظر به اشاره، بیت بالایین به اساس حساب ابجد حرف (ض) عدد (۸۰۰)، (ح)، (۸) و (د)، (٤) را افاده میکند. از مجموع این اعداد رقم (۸۱۲) استخراج میگردد که میتوان آنرا سال ۸۱۲ هجری قمری برابر سال ۱٤۰۹ میلادی دانست. قرار آگاهی مزبور داستان یوسف وزلیخا در همین تاریخ به رشته نظم کشیده شده است.(۱)

در زمانیکه حامدی مثنوی یوسف و زلیخا را میآفریند در سر زمین ناکرانمند آسیای مرکزی حکمرانان و خانان وقت در میان هم پرخاشهای خانه برانداز را براه انداخته بودند و این جنگها به اوج خود رسیده بود، پس از درگذشت امیر تیمور کورگان شیرازه، امپراتوریش بزودی از هم میپاشد فرزندان و نواسه هایش و امیران و میرزایان برای تصاحب، تاج و تخت میان هم میافتند. این برخوردهای خونین روز بروز شدت یافته حالت اختناق و تضییق را در سراسر قلمرو تیموریان فراهم میآورد و بر علاوه از ایجاد دشواریهای بیشمار و تاوانهای فراوان مالی و جانی مردم زمینه شکنجه و عذاب آنها نیز مهیا میگردد. شهر ها در محاصره کشانیده میشوند، چنانچه عبدالرزاق سمرقندی در مطلع السعدین یکی از این دربند کشیدنها را چنین به تصویر گرفته است:

یکی از این محاصره ها در تابستان و خزان سال ۱٤۰۹ میلادی (۸۱۲ هـ ق) در بلخ واقع شده بوده در سال ۱۳۸۹ میلادی (۷۹۲ هـ ق) پس از آنکه جنبش مردم هرات

۱- همچنان دکتورواحدی جوزجانی درمجموعه، اوزبیک شاعرلری مصرع (ضاد ایدی تاریخ تقی ح و دال) را که از آن سال ۸۱۲ هـ ق بر میآید بکونه سال تألیف اثر قبول نکرده به جای آن مصرع (ضادایکه‌تاریخ تقی عین و دال) راکه از آن سال ۸۷٤ هـ ق بر میآید به کونه سال تحریر یوسف و زلیخا قید میکند. مترجم

سرکوب میگردد وسلاله، کرتها به دست امیر تیمورکورگان منقرض میگردد و خراسان بدست او میافتد. امیر تیمور با انضمام بلخ، قندوز، بدخشان، ختلان وحصار آنرا درشمار املاك واختیار پسر سومش میرانشاه در میاورد بعد از وی پس ازمبارزات طولانی حکومت خراسان بدست میرزا شاهرخ میگذرد، اما در ماوراء النهر و خراسان مبارزه برای بدست آوردن قدرت ادامه پیدا میکند در نتیجه این مبارزات شهربلخ که یکی از آستانهای خراسان بشمارمیرفت. برای سه ماه درمحاصره سخت گرفته میشود حامدی یکجا باهمه اهالی بلخ عذاب و شکنجه های خوفناك این محاصره را از سر میگذراند و در چنین شرایط و خیم مثنوی یوسف وزلیخا را میآفریند. در سرآغاز مثنوی حامدی در بند کشیدن بلخ راتصویر نموده نتایج المناك جنگها و نبردهای حکمرانان را با مهارت تمام چنین یاد آور میشود:

... قلعه بلخ اولدی چو دروازه بند،
پایه، ظلم اولدی به غایت بلند،
حکم بیلا کیردی اولوس ایچکاری،
حاصل عمرین قویوبان تاشقاری،
شهر چو دوزخ کبی زندان ایدی،
تاشقاری چون روضه، رضوان ایدی،
تاشقاری ایرور باری نازو نعیم،
شهر ایچیدا ایردی عذاب الیم:
تا شقاری ایردی باری پالیز و باغ
شهر ایچیدا ایردی بسی درد و داغ ...
او شبو قبل خلق اوچ آی یی تمام
بیراید یلار غضه و غم صبح و شام

ترجمه:

قلعه بلخ شد چو دروازه بند
پایه ظلم شد بغایت بلند
نظر به فرمان مردم به داخل شهر شدند
حاصل عمر خویش را به بیرون گذاشتند
شهر مانند دوزخ و زندان بود
و بیرون شهر مانند روضه رضوان بود

در بیرون همه ناز و نعمت ها قرار داشت
و داخل شهر پر از عذاب الیم و درد ناك بود
در بیرون شهرپالیز و باغ قرار داشت
داخل شهر پر از درد و داغ بود
این محاصره سه ماه تمام دوام کرد
و مردم صبح وشام بجای طعام غصه و غم میخوردند.

با وجود تحمل و رنج و عذاب این محاصره، حامدی خوانش کتاب را از یاد نمیبرد با متوطن شدن در کلبهء احزان بادهء غصه رامینوشد و درمیان داستانها احسن القصص بهترین قصه ها، قصهء یوسف و زلیخا توجه او را به خود جلب میکند:

لیك قصص ایچرا ولی میلی جان،
قصهء یوسف ته ایدی اول زمان،
اول ایدی، اول، حالدا محبوب دل،
اول ایدی و قصهء مطلوب دل
بندهء بیچاره غه شام و سحر
قصه یوسف ایدی اندر نظر

ترجمه:

در میان قصص میل بنده
به قصه یوسف بود در آنزمان
این قصه در آنوقت محبوب دل بود
این قصه در آنزمان مطلوب دل بود
بنده بیچاره (حامدی) شام و سحر
قصه یوسف را در نظر داشتم.

در مورد پیدایش وتکامل قصه یوسف و زلیخا که درممالك شرق شهرت فراوان دارد.پیشینهء تاریخی دیرین موجود است. قرار آگاهیها از حضرت یوسف(ع) به حیث یك شخص تاریخی - پیامبر زاده و پیامبر نیز ستایش میشود. در گذشته های بسیاردور پیش از تولد عیسی(ع) درمورد یوسف (ع) افسانه ها و روایتهای بسیار وجود داشته و این روایتها وافسانه ها بعد ها درکتاب مقدس آسمانی «تورات» تدوین میگردند. همزمان با آن این روایتها بصورت گسترده درممالك شرق نیز پخش میشوند افسانه ها و روایتهای نو و تازه به وجود میآیند و بعداً در قرآنکریم نیز راه میابند.

به اینترتیب بازتاب قصهء یوسف و زلیخا تنها درکتب دینی منحصر نیماند در ادبیات هنری و بدیعی هم راه مییابد و باگذشت زمان چیزهای بر آن افزوده می شود و تکامل مییابد قصه یوسف و زلیخا توجه بسیاری از نویسنده گان ملل جهان را بخود جلب میدارد. درمورد یوسف و زلیخا داستانهای گوناگون در طی سدهء های متمادی ایجاد میشود. ازشمار داستان هایی که در باب یوسف و زلیخا در خلال سده های گذشته آفریده شده یکی هم به نام فردوسی سخنور بزرگ خراسان زمین منسوب میباشد (بنابر معلومات دستداشته پیش تراز فردوسی، ابوالمؤید بلخی و بختیاری نیزدست به نظم داستان یوسف و زلیخا یازیده اند) همینگونه بعد ها در آغازهای سدهء یازدهم میلادی شهاب الدین عمعق بخارایی هم داستان یوسف و زلیخا را به نظم میکشد ولی متأسفانه ایند‌استان تاهنوز به دست ما نرسیده است. در سال ۱۲۳۳ میلادی (٦٣١ هـ ق) شخص دیگری بنام علی به زبان ترکی اوغوز قصهء یوسف (۱) رانیز به نظم میآورد. همچنان ایند‌استان توجه رابغوزی را هم به خود جلب میدارد.

در سالهای ۱۳۰۹ - ۱۳۱۰ مطابق ۷۰۹ - ۷۱۰ هـ ق قصص الانبیاء را مینویسد که بنام قصهء رابغوزی هم یاد میگردد. و در آن قصهء یوسف و زلیخا را بگونه قصه جداگانه میگنجاند در میانه های سدهء چهاردهم میلادی سخنور مشهور یهودی تبار شاهین شیرازی همراه با داستان اردشیر و ایستر با دیگر آثارش به زبان دری داستان یوسف و زلیخا را نیزبه آفرینش میگیرد.

افزون بر اینها تا تاریخ ایجاد داستان «یوسف و زلیخا» ازجانب حامدی

۱- مثنوی قصه یوسف را سخنوری بنام علی در سال ۱۲۳۰ میلادی برابر (٦٠٩ هـ ق) سروده و در آن داستان یوسف و زلیخا را به شکل دوبیتی به شرح گرفته است افکارفلسفی، سیاسی، نصایح اخلاقی، تربیتی از داشته های آن میباشد علی تحت تاثیر پیرترکستان خواجه احمد یسوی و طریقت او می باشد و این مثنوی رامانند دیوان حکمت به وزن هجایی ۱۲= ٤ + ٤ + ٤ سروده است بعضی ترک شناسان مانند کارل بروکلمان این اثر را اولین اثر به ترکی غربی میدانند که ویژه گیهای ترکی شرقی رانیز دارد به نظر پروفیسورمحمد فوآد کوپرولو زاده شاعر علی ازاوغوزهای خوارزم و حنفی مذهب بوده است از این منظومه دستنویسهای متعدد موجود بوده که از لحاظ لهجهء ترکی باهم متفاوت میباشد دربررسی که پروفیسوراحمد جعفر اوغلو روی قطعاتی از نسخه گوته (Gota) تذکر بعمل آورده به این نتیجه رسیده است که لهچهء این منظومه بیشتر به ترکی آذری و دده قورقود نزدیك است.

واژه های این منظومه رااساساً کلمات ترکی اوغوز، قبچاق و کاشغری تشکیل میدهد، تاثیر قرآنکریم و نیز ادبیات فارسی در این منظومه محسوس است، این منظومه بعدها درنقاط مختلف ترکستان با لهجه ها و شیوه های مختلف ترکی نوشته شده و درمیان مردم منتشر شده است.

بعضی ازمحققان مانند آ. دپلا چار، این منظومه را مربوط به ترکمنی قدیم می دانند. دراین اثر مقدار زیادی از واحد های زبان محاوره بکاررفته است.

دکتر جواد هیئت تاریخ زبان و لهجه های ترکی ص ۱۹٤

چند اثر دیگرنیز ایجاد میشوند و درسروده های غنایی سخنوران اوزبیك پیش از حامدی نیزاز داستان یوسف و زلیخا یاد آوری و ستایش بعمل میآید که از آن شمار در محبت نامه خوارزمی در این ارتباط چنین میخوانیم:

ایشیتینگ ایرسه یوسف نینگ جمالین
سینی حسن ایچرا صد چندان یراتتی
اوغان یوسف جمالین سیزگا بیردی
محبت کیمیا سین بیزگا بیردی

ترجمه:

شتیده یی جمال یوسف را
تورا در حسن صد چندان آفریده
خداوند(ج) جمال یوسف را بتو داده است
و کیمیا محبت را بمن داده است.

اینکه حامدی با کدام یکی ازاین آثار آشنایی دارد و یا با کدام یکی از آنها توجه داشته است بما درست معلوم نیست او در آغاز داستان تنها از یك اثر منثور یوسف و زلیخا نام میبرد و برای سرایش داستانش این قصه را اساس دانسته در مورد چنین میآورد:

... نثرایدی، بوقصه داغی فارسی،
ایردی انگاجان کوزی نظاره سی،
بارایدی کونگلدا بوروندین بوعزم،
تورکی تیلی بیرلاموقیلسام نظم،
اوشبو محلدا انگا باعث مکر،
بولدی ینه بیرنیچه صاحب نظر،
بنده غه دیدیلار، الارکیم بودم،
بولغول اوشول قولینگا ثابت قدم،
قویمه طلب اوستیدا، طبعینگ نی سست،
ایلا بوعزمینگ نی تمامی درست،
قصه یوسف نی تمام ایلا نظم،
تورك تیلی بیرلا قیلیب عزم و جزم،
قالگای دهر صفحه سیدا یادگار،
سیندین او شل قصه اوتوب روزگار،

بنده او شل حالدا قیلدیم شروع،
شکر قیلیب تنگری گاایلاب رجوع،
آلدیم اوشل لحظه دوات و قلم،
صفحهء کاغذ اوزا اوردیم رقم...

ترجمه:

این قصه به نثر فارسی بود
و من به آن توجه داشتم از پیش در دل این آرزو موجود بود
که این قصه را به نظم ترکی بر گردانم
در این محل و در این وقت چند نفر از اهل نظر
باعث به این کار شدند
و بمن گفتند که به همان قولی که داده یی
ثابت قدم باش
طبیعت را در راه طلب سست مگذار
و این عزمت را بکونه هر چه تمامتر در عمل پیاده کن
قصه یوسف را به نظم تمام کن
به زبان ترکی عزمت را جزم کن
در صفحه دهر از تو این قصه یادگار می ماند
و زمان می گذرد
بنده در همان حال به نظم آن آغاز نمودم
شکر نموده به اللّه تعالی (ج) رجوع کردم
همان لحظه دوات و قلم را گرفتم
و بر صفحه کاغذ رقم زدم

درابیات بالایین افزون بر آنکه در باب منبع داستان یوسف و زلیخا معلومات حاصل میدارد از بسیار وقتها باینسو در فکر به نظم کشیدن مثنوی یوسف وزلیخابه زبان ترکی اوزبیکی بودن، واداشتن علاقه زیاد شایقین ادبیات ترکی اوزبیکی او را به این کار ثمر بخش وارزنده و از مبارزه گسترده، که در بلخ برای رشد و شکوفایی زبان ادبی ترکی اوزبیکی وجود داشته است آگاه میشویم. ازاینکه حامدی درمورد قصهء منثور یوسف و زلیخا که به زبان فارسی دری است آنطوریکه انتظار میرود آگاهی نمیدهد. بنابرین اظهار نظر در باب بیان منبع قصهء یوسف و زلیخا حامدی از ین بیشتر نهایت دشوار میباشد. از

آثار منثوریکه درزمینهء داستان یوسف و زلیخا موجود است تا هنوز صرف یك اثر آن در دسترس ما قرار دارد. این اثر بنابر باور، ی.ا.بیرتلس به غلط به خواجه عبدالله انصاری (۱۰۰۶ - ۱۰۸۸ میلادی مطابق ۳۹۷ - ٤۸۱ هـ ق) منسوب گردیده است (ی.ا بیرتلس شعر اوزبیکی و دُربیك تاشکند ۱۹٤٤).

یگانه دستنویس این اثردر حال حاضردر موزیم لندن نگهداری میشود. بدون شك گذشته از اثرمنثور یاد شده، حامدی با داستانهای دیگر که به زبان فارسی دری درموردیوسف و زلیخا وجود دارند نیز آشنایی داشته است. بهر حال داستان یوسف و زلیخا حامدی به حیث یك اثر اصیل و ابتکاری و بدیعی ادبیات کلاسیك ترکی اوزبیکی نقش مهم و مثبت را درشکوفایی زبان ادبی و ادبیات اوزبیکان بازیگر میشود این موضوع را پیشتر از هم می توان از روشنگری مسایل داستان ازدیدگاه شرایط مشخص زنده گی سده پانزدهم میلادی و بازتاب مسایل مهم که در زمان حیات سخنور وجود داشت در داستان و سویه هنری عالی آن بملاحظه گرفت.

ازداستان یوسف و زلیخا قلم وی پنج نسخه قلمی در حال حاضر در تاشکند وجود دارد چهارنسخه در موسسه شرقشناسی ابوریحان بیرونی یك نسخه درموزیم ادبیات نوایی، همچنان درسمرقند نیز دونسخه آن موجو است یکی آن در کتابخانه نوایی در سمرقند و دیگر منحصر به فرد می باشد (درنزد عبدالحمید پولادی است) این نسخه ها منسوب به سدهء های هفدهم و هجدهم میباشند. گذشته ازاینهایك نسخه دیگر این اثر که در کتابخانه توپقاپو سرایی ترکیه نگهداری می گردد بنام نسخه هرات یاد می شود و این دستنویس در سال ۱۵۱٦ میلادی در هرات برابر ۹۲۲ هجری قمری و نسخه که در کتابخانه ملی پاریس موجود است در سال ۱۵٦۳ میلادی برابر ۹۷۱ هجری قمری استنساخ میگردند. در سال ۱۹۵۹ میلادی نشریات اکادمی علوم اوزبیکستان مثنوی یوسف و زلیخا حامدی را به نشر میرساند، متن این داستان را ش. شرف الدینوف (خورشید) ازروی نسخه دستنویس محمد سعیدبن میرزا احمد بخاری در سال ۱٦۱۵ میلادی برابر ۱۰۲٤ هجری قمری میزیسته است آماده چاپ میکند.

در مورد حامدی افزون بر آفرینش اثر تورسون حیدراوف در سال ۱۹٦۲ میلادی بنام نقش دُر بیك در رشد ادبیات واقعیگرای اوزبیك و مارفولوژی داستان یوسف و زلیخا اثر ج لپه سوف در سال ۱۹۷۱ میلادی و بعضی مقاله ها و آثار علمی و کارهای تحقیقاتی و پژوهشی در سالهای پسین نیز سازمان داده میشود.

در سالهای پسین در تحقیقات و مقالات و نوشته های پژوهشی جداگانه درمورد داستان یوسف و زلیخا مؤلف آن مناظره هاو باورها و نظریه های زیاد ارائه گردیده است (۱) این مناظره ها درمورد مؤلف یوسف و زلیخا و مسایل همانند سال ایجاد و آفرینش این داستان را در بر میگیرد، کمی آگاهیهای موجود و دستنویسی نسخه های داستان در سالهای پسین و نایابی آن و عدم تطبیق قیاسی این نسخ با همدیگر درزمینه حل مسایل جداگانه مورد مناظره بگونه جسته و گریخته کمك و یاری نمیرساند در مورد نسبت داستان به علیشر نوایی باید بگوئیم همانسانیکه فاضله سلیمانوا تأکید میکند این کار با خطای ایدگاربلوشه صادر میشود، او زمانیکه نسخه کتابخانه ملی پاریس رااز کتلاك میگرفت نام خلیفه علی را باصفت «شیر» که به او نسبت داده شده یکجا نموده آنرا علیشیر ساخته و به نوایی نسبت داده است.

سیما ها و ماهیت دورغایه مثنوی یوسف و زلیخا:

اگر به پیشینهء تاریخی مثنوی یوسف و زلیخا بازگردیم در پیش چشم ما سر زمین تاریخی کنعان (فلسطین) و مصر با سر گذشتهای پیامبران و پیامبرزادگان و فرشته مقرب درگاه حضرت رب العزت(ج) حضرت جبرییل امین(ع) و دیگران و معجزات سایر برگزیده گان حضرت، پروردگار عالمیان(ج) و وحی و الهام آنان مجسم میشود. البته در اینجا مراد ما از روشن ساختن گذشته تاریخی آنان نیست بلکه علاقه مردم نسبت به ایندانستان و چگونه گی وارد شدن آن درادبیات کتبی ترکی اوزبیکی و به ویژه در سده پانزدهم، میلادی برابر با سدهء نهم هجری قمری درزنده گی مردم آسیای میانه، خراسان زمین و ارتباط سرگذشت این عاشق و معشوق مقرب درگاه حضرت یزدان پاك(ج) بادرگیریهای که بر سر تاج و تخت در میان میرزایان و شهزاده گان تیموری درقلمرو امپراتوری

۱- ... باتیرولی خواجه ییف ازتاریخ رشد و شکوفایی شعر حماسی در ادبیات کلاسیك ترکی اوزبیکی، رساله دکتورا، دستنویس ۱۹۶۷ ص ص ۱۰۲ - ۱۰۴.

ب. ولی خواجه ییف از تاریخ شعر حماسی ترکی اوزبیکی، جمهوری اوزبیکستان، نشریات «فن» تاشکند ۱۹۷٤ ص ص ۵۰ - ٥٤.

محمد یعقوب واحدی جوزجانی، امیر علیشیر نوایی فانی، کابل ۱۳٤٦، هجری ص ۱۰۰.

ج.لیه سوف مارفولوژی داستان یوسف زلیخا، دستنویس ۱۹۷۱.

فاضله سلیمانووا، در مورد نسخه دستنویس پاریس داستان یوسف و زلیخا منسوب به نوایی، میراث ادبی، منابع و تحقیقات اوزبیکستان، نشریات «فن» تاشکند ۱۹۷۳ ص ص ۱٤۸، ۱۵۱.

ایرگش فاضلوف، جوقان لیه سوف در مورد داستان یوسف زلیخا، زبان و ادبیات ترکی اوزبیکی شماره اول سال ۱۹۷٤م.

امیر تیمور کورگان در آنزمان جریان داشت و سر گذشت ایشان میباشد.

اگر ازکاستیها و کمیهایی که در ساختار داستان وجود داردبگذریم سرگذشت عشقی یوسف و زلیخا خواننده گانش را بازنده گی و ناز و نعمت های شان علاقه مند نموده نه تنها عشق به زنده گی را در آنان زنده می کند بلکه انسانرا، برای رسیدن به سعادت و خوشبختی نوید داده به مبارزه نیز میخواند و صبر متانت دربرابر دشواریها و ناهمواریهای زنده گی را توصیه میکند و راه بیرون رفت ازسختیها و ناهمواریها را از راه معقول و درست باعقل و تدبیر و درایت و فراست نشان میدهد.

داستان عشقی یوسف و زلیخا همگونه گفته ی.ا. بیرتلس: «تصویر رمانتیك وقایع دنیای قدیم همانندنقاشان دوره رنسانس (روشنگری) ایتالیا مناظر عینی شرایط نو تاریخی را به تصویر بسته است.

بنابر این اگر واقعه محاصره شهربلخ راکه درمقدمه داستان یوسف و زلیخا آمده است بگونه یك سر آغاز خاص و آئینهء تمام نمایی داستان قید نمایم بخطا نخواهیم رفت.

پرخاشهای میرزایان و خانان باهمدیگرومبارزه غرض بدست آوردن تاج و تخت و رسیدن به سلطنت و قدرت موضوعهای اساسی اختلافهای نهادی داستان عشقی یوسف و زلیخا و داشته های اساسی آن را تشکیل میدهد و شهرتاریخی بلخ در آنوقت در اثرزد و خوردهای خانان و میرزایان و اختلافهای که درمیان آنها وجود داشت به بند و محاصره کشیده میشود حامدی اختلافها و پرخاش ها را که اسباب خانه بر اندازی مردم بیچاره و مستضعف و خرابی و نابسامانی مملکت را مهیا می گردانید سخت به نکوهش میگیرد و خصومت و دشمنی که بین یوسف و برادران او وجود دارد و درنتیجه بدست آوردن مال و دولت و مقام و کرسی بمیان آمده است نیزبه گونه سخت تقبیح میدارد. یوسف در حسن و جمال و عقل و فراست از برادرانش برتری داشت خدمت پدر را صادقانه به انجام میرسانید به همین مناسبت حضرت یعقوب (ع) ویرا نسبت به دیگر فرزندانش بیشتر دوست میداشت، برادرانش به فکر اینکه او مبادا وارث مقام رسالت پدر گردد به تشویش افتاده به عداوت و دشمنی باوی میآغازند. رشك، خصومت و عداوت، کینه و عناد مناسبات برادری وخانواده گی آنانرا بر هم میزند میان ایشان آتش رشك و کینه اوج میگرد اخوانش به فکر قتل یوسف صاف

دل و بی کینه میشوند آنان به حیله روی آورده بر سر یوسف دشواریهای بیشمار وارد میآورند.

حامدی اختلافهای را که میان میرزایان تیموری و خانان وقت وجود دارد با دخالت دادن سیمای سلبی شاه یمن و حرکات و سکنات منافقانه وی را نیز در داستان به نکوهش میگیرد. شاه یمن برای کسب تاج و تخت مصر ازراه مکر و حیله کاسه گل ساقی و عباس خوانباشی شاه مصر را میخرد.اما همانگونه که برادران یوسف با آشکار شدن حرکات ظاهر سازانه شان سر افگنده و شرمسار در پیش یوسف میگردند دام مکر وحیلهء وی نیز از هم می پاشد و درنتیجه نیکی بربدی پیروز میگردد.

حامدی سرنوشت و تقدیرمردم را وابسته با کارکردهای رهبران مملکت میداند بنابر باور اورهبر ظالم و جاهل کشوررا به ویرانه مبدل میکند و مردم را به بیچاره گی و در بدری و بی خانمانی میکشاند، زعیم معرفتخواه و عدالتپرور کشور را آباد و شگوفان و مردم را به رفاه و آسوده حالی و آرامی و سعادت میرساند به باور اورهبر دولت باید شخص با معرفت، عالم، ترقیپرور، عادل و صادق امین و راستکار باشد نه ظالم و جبار و ستمباره، حیله گر و مکار و بی معرفت جاهل و خاین.

حامدی شاه مصر ملک رّیان رامتصف به خصال حمیدهء انسانی بالایین دانسته به ستایش و توصیف میگیرد، آنگونه که درداستان آمده است همینکه ملک ریان پادشاه سالخورده مصر میپندارد مصررا خوف و وحشت و خشکسالی و دیگرعوامل طبیعی ومحیطی تهدید میکند، تاج و تخت را به یوسف که نظر به خودش دررهبری دولت باتدبیرتر و دانشمند تر و عالمتراست میسپارد.

یوسف همینکه به تاج و تخت میرسد، پیشتر ازهمه تمام زندانیان را ازبند آزاد میکندو کارهای دولت را مدبرانه و دانشمندانه رهبری مینماید مردم و مملکت در نتیجه عدالت و راستی صداقت ودرستی، تدبیر و فراست، همت و مردانه گی وی به آرامی و آسوده حالی و ترقی و شگوفایی میرسند، مردم ازکارهای پسندیده او نهایت شاد میشوند و سرانجام این کارهای مردمی و انسانی و مشفقانه یوسف خطرتهدید خشکسالی ازسر مردم دور میشود.

آرزوی داشتن پادشاه عادل از شمار آرمانها پیشرو و مترقی و خاص سده های میانه می باشد و بیانگرتلاشهای انساندوستانه ییست که در آنسوی سده ها براه انداخته میشود. از جمله مسایل عمده ومفاهیم مرکزی دیگری که

درداستان عشقی یوسف و زلیخا توجه ما رابه خود جلب میکند، یکی هم عشق به زنده گی و مهر و محبت انسان به انسان میباشد. همانگونه که انسان عزیز و برتر و بالاتر از همه موجودات کائنات است عشق نیز یکی ازاوصاف عالی و برین وی بشمار میآید. انسان را پرورش و تربیه میکند و به مدارج عالیه میرساند. عشق یوسف و زلیخا ازشمار همینگونه عشق هاست یوسف و زلیخا همدیگرخود رااز ته دل دوست دارند ولی درنتیجه اختلافها و دشواریها و موانع گوناگون این دو دلداده برای سالهای زیاد نمیتوانند بهم برسند به عذابها و رنجها و المهای بسیارمواجه میشوند ولی ازعهد و پیمان خویش دورنمیشوند، یوسف و زلیخا به پیری میرسند، لیکن عشق ایشان پیر نمیشود این عشق به ایشان قدرت و توانایی، جوانی و زیبایی میبخشد. دوستداران باصبر و متانت علیه همهء نابرابریها مبارزه نموده هرگونه موانع ودشواریها را از راه خویش برمیدارند. درنتیجهء این مبارزات به پیروزی میرسند به آرزو و هوس و مراد و مقصد شان راه مییابند.

... آه نی خوشدور که چیکیب انتظار،
یتسه اوز امیدینه امید وار،
گیمگا که بارهمت ایلا اعتماد،
عاقبت الامر تا پار اول مراد، ...
کیم که طلب یولیده ثابت قدم...
بولسه تاپار مقصدینی لاجرم...
چیکتی زلیخا بیلاچون رنج وصل
تاپتیلار آخر خوش ایکا و گنج وصل ...

ترجمه:

چه خوش باشد که پس از انتظاری
به امیدی رسد امیدواری
آن که دارد همت و هم اعتماد
عاقبت الامر بیابد مراد
هر که باشد در طلب ثابت قدم
میرسد برمقصد خود لاجرم
برد یوسف با زلیخا رنج وصل
یافتند آخر هر دو گنج وصل

باید یاد آور شد که حامدی عشق رابیشتر در ارتباط باسرگذشت و حالات

گوناگون روانی زلیخا به شناسایی میگیرد این عمل او البته تصادفی نیست جامعه استبدادی وقت زنان و دوشیزه گان را تحقیر نموده حقوق و آزادیهای آنان را پایمال مینمود. تقدیر و سر نوشت دختران و دوشیزه گان بدست والدین بود و از جانب ایشان تعین میکردید نکاح بدون رضایت صورت گرفته و زنده گی پر از بدبختی از ویژه گیهای خاص شرایط زنده گی جامعه فیودالی بود.

حامدی هم مانند دیگراندیشه گران پیشرو گذشته به مسله زنان و دوشیزه گان بر خورد آگاهانه نموده از بعضی رسوم و عادات و آداب سلبی اینگونه جوامع سخت نکوهش میدارد:

زلیخا دوشیزه باجرأت است، او میخواهد به شوهر دلخواهش برسد اما مرادش حاصل نمی شود کسی را که یوسفش میپندارد شخص دیگری می برآید ولی زلیخا به کم طالعگی خود قانع نمیشود بر ضد آن عصیان میکند با ملامتهای فراوان رو برو میشود اما از عشقش دست نمی بردارد، او با تحمل موانع ودشواریها و ناگواریهای گوناگون درنتیجه به آرزویش میرسد. حامدی در سیمای زلیخا فضایل عالی و برین مثل متانت و قاطعیت اراده و مبارزه زنان و دوشیزه گان را مجسم نموده است.

داستان یوسف و زلیخا یك داستان عشقی و اپتمیستیك و خوشبینانه به زنده گی است. اختلافهاو گرههای که در رخدادهای داستان آمده با پیروزی سیماهای ایجابی بر سلبی و غلبه حق برباطل و خوبی بر بدی باز میشود. گستره و حل واقعه ها نیز با مفاهیم انسانی پرورانه و مردم دوستانه پیوند عضوی دارد در این ارتباط به ویژه زن کنیز و پسرش بشیر بسیار بجا و مناسب افتاده است. این قصه نه تنها با سرگذشت یعقوب و یوسف(ع) موازی جریان دارد، بلکه منبع گره و حل وقایع سرگذشت آنان نیز می باشد.

* * *

میگویند هنگام ولادت یوسف(ع) حضرت یعقوب(ع) کنیزك صاحب فرزند را خریداری نموده به دایه گی یوسف میگمارد و فرزند وی بشیر را به مصر میفروشد، پس از آنکه کنیزك از پسرش جدا میشود از رنج دوری و جدایی فرزند بینایيش را از دست میدهد. سر نوشت چنان حوادث و وقایع گوناگون را بر سر یعقوب(ع) و یوسف(ع) میآورد که ایشان بر سر بشیر و مادرش آورده بودند. چنانچه یوسف به غلامی میرود، اورا به مصرمیبرند رنج جدایی و دوری فرزند یعقوب(ع) را نیزازبینایی بی بهره میسازد. همانسانیکه مادر بشیر ازرنج کوری

نجات میابد یعقوب و یوسف هم همانگونه از درد نابینایی و دوری رها میشوند، یوسف بشیر را از برده گی آزاد میکند و بوسیله وی پیراهنش را به کنعان به پدرش میفرستد. این پیرهن باید چشم یعقوب(ع) را روشن میکرد اما وقتی بشیر به کنعان میرسد اول به سراغ مادر پیرش میشتابد شادی وصال پسر بینایی از دست رفته چشمش را برایش باز میگرداند. پس ازآن پیرهن یوسف(ع) رانزد حضرت یعقوب(ع) میبرد یعقوب(ع) آنرا به چشمانش میمالد درحال دیده هایش جهان روشن را مثل اول به تماشا میگیرد.

حامدی می گوید: از روز ازل چیزی که در پیشانی انسان نوشته شده باشد تغییر پذیرنیست انسان فقط از راه صبر و تحمل به مرادش رسیده میتواند بس.

افزون بر آن در داستان یوسف و زلیخابه مفاهیم پیشرو دیگر نیزبر میخوریم مانند یوسف(ع) کسی است که کفار را به دین وحدت دعوت میدارد و زلیخا را نیزبه دین خویش درمیآورد.

داستان یوسف و زلیخا احسن القصص در سوره، یوسف(ع) قرآن عظیم الشان نیز بازتاب یافته است. همینگونه باید یاد آورشد که درداستان حامدی تأثیر زیاد قرآن کریم را دیده میتوانیم. ازاین که بگذریم داستان یوسف و زلیخا در رشد و شکوفایی ادبیات غنایی به ویژه درزمینه تصویر وقایع زنده گی عینی از شمار داشته های گرانبهای ادبیات ترکی اوزبیکی محسوب میگردد.

سیمای یوسف (ع):

یوسف قهرمان شماره یك مثنوی یوسف و زلیخا است، سر گذشت و کارکردهایش اساس واقعه های را که درداستان آمده تشکیل میدهد، یوسف ازمرحله، جوان زیبا روی و بی آزارتا مرتبه پیامبر و رهبر با تدبیر و دانشمند مملکت برداشته میشود و راه بسیار پر مشقت زنده گی را طی میکند.

یوسف باوجود اینکه جوان مرد، مشفق و مهربان است سیاست و قهر و غضب رانیزمیداند و می تواند آنرا عملی کند او زندانیان را زمانیکه به پادشاهی میرسد از بند آزاد میکند، درزمان پادشاهیش به عدالت و انصاف و دلجویی مردم میکوشد. در دل مردم مصر جاگرفته آنها را از آفت خشکسالی و عذابهای گوناگون میرهاند. به کنعانیان نیز جوانمردی و سخاوت و مهربانی مینماید وقتیکه یوسف به تخت سلطنت میرسد از گناه برادران که می شد

ایشانرا مجازات نماید میگذرد و آنان را با احسان شرمسارو سرافگنده میسازد زمانی برادرانش نسبت نگهداشتن. این یمین با او به پرخاش بر میخیزند به عضب میآید برای مدتی ایشانرا مجبوراً به زندان میافکند ازاینجا میتوان به سیاست و قهر و عضب وی پی برد.

یوسف عاشق راستین است، زلیخا را به راستی دوست دارد. در عذاب هجران میسوزد، آرزو مند وصال محبوبش میباشد ولی هیچگاه او عقل و خرد و خلق و آداب و حس و ادراك خویش را فراموش نموده به راه خیانت و بدی نمی میرود، زلیخا یوسف را در خواب دیده عاشقش می شود و او با زلیخا زمانی مقابل می شود. که زن عزیز مصر شده است. یوسف با آگاهی ازاین فاجعه به حال زلیخا دلش بسیار میسوزد وقتی به عشق وی نسبت به خودش پی می برد آنرا نکوهش میکند ولی هرگز او رافراموش نمی نماید حتی وقتیکه طرف ملامت زلیخا قرار میگیرد به سروی در خشم نمی شود یوسف به آمدن وقت وصال زلیخا امید وار است سالها و سرگذشتهای پرمصیبت میگذرد، شوهر زلیخامی میرد با وجود پیری هم در دل زلیخا عشق یوسف هنوز هم جوش میزند و از سوز عشق چکرش بریان میباشد. در این میان گر چه یوسف هم از مصیبت ها نجات می یابد ولی همه آرزوهایش بر آورده نشده است او به وصال نرسیده است یوسف با زلیخا ازدواج می کند.

عاشق ومعشوق به مراد و مقصد خویش میرسند. در داستان یوسف و زلیخا، یوسف خویشرابه دست سر نوشت میسپارد به گونه انسان معصوم و بی آزار مجسم و ظاهرمیشود، این عجز و معصومیت و بی آزاری و دانشوری او از جهت پیامبرزاده گی وی میباشد. یوسف ازنسل جهان پهلوان و رستم داستان یلان و تهمتنان روزگار نیست. البته این ویژه گی پیامبر زاده گی یوسف است نه چیزی دیگر، وقتی روح الامین (جبرییل امین(ع)) و معجزه های براه میافتد. یوسف به شخص عاجز و ناتوان وناظر سر نوشت خویش مبدل میگردد اما هنگامیکه یوسف دست به کار میشود و به مبارزه میپردازد آنها کنار میروند و ماهیت چهرهء یوسف بدینگونه کاملتر و روشنتربه تماشا گرفته میشود.



سیمای زلیخا:

زلیخا تمثال دوشیزه زیبا روی، صادق و وفا دار و نازدانه زمانش است در لطافت، نزاکت هنرو دانش و شجاعت و غیرت نیزبیمانند میباشد:

یوزی قویاش ایردی، ولی بی زوال
بارچه فنون بابیدا صاحب کمال

ترجمه:

رخش خورشید و وصلش بی زوال است
به هرفن و هنر صاحب کمال است

زلیخا سر نوشتش را به دست والدینش نمیسپارد به خواهش خویش میخواهد باشخص مناسب ازدواج نماید به کسی که در خواب بنام یوسف دیده و شناخته است عاشق میشود موضوع را با والدینش درمیان می نهد. مادرو پدرش از گفته، وی نمیگذرند. زلیخا به مصرمیرود ولی به آرزویش نمی رسد زیرا یوسف را در آنجا نمی یابد و به عزیز مصر میرسددوشیزه معصوم به ناله و افغان میافتد و به سر نوشتش تن میدهد و سر انجام به چشم خونبار ناچار زن عزیز مصر میشود.

توردی اوشل نوحه سینی زار، زار
دیدی: امیدیم کلیدین توغدی خار
مصر عزیزی ایماس، اول یوسفیم
اوت ایچیکاسالدیم اوزیم نی اوزیم
بوزدیم، آته، آنه اوینی باری
ایمدی نیتاین بارایین قای ساری؟

ترجمه:

زلیخا زار، زار میکریست و نوحه میکرد
و می گفت: گل امیدم خار به بار آورد
یوسف من عزیز مصر نیست
خود را بدست خویش به آتش انداختم
خانه پدر و مادر خویشرا خود خراب کردم
حالا چکنم و به کجا بروم

لیکن زلیخا به سر نوشتش قانع نمیشود، شان شوکت مال و دولت شاه، مصر و عزیز مصر نمیتواند او را بفریبد. زلیخا خویشتن را اسیرو بدبخت

میداند. علیه سرنوشت شومش عصیان میکند و به مبارزه میپردازد و عشقش نسبت به یوسف باگذشت هر روز زیاد میشود، تمام کارکردها و نقشه هاییرا که زلیخا در آنجا براه میاندازد بی نتیجه میماند. تیرش هیچ به هدف نمیخورد واز یوسف جز توصیه صبر و حوصله چیز دیگری نمییابد. از برکت عشق زلیخا مورد طعنه و ملامت قرار میگیرد، یوسف در برابر او عنصر سنگدل و نامهربان جلوه میکند، زلیخا به فکر انتقام میافتد و یوسف را روانهء زندان میکند، ولی به زودی ازکرده خویش پشیمان شده در آتش هجر یوسف میسوزد برسر زلیخا مصیبتها و کلفت های بیشمار می آید و از میان چهل سال می گذارد.

و زلیخا یوسف رابا تمام جورهایش دوست میدارد و حالا یوسف در عشق او بی تفاوت نیست او هم مشتاق وصال زلیخا است صبرش به پایان میرسد، درمیان زلیخا هم جوان شده از راه یوسف کنار میرود مراد از اینکار نازو کرشمه و شناسایی عشق نمی باشد بلکه یك نوع پاسخیست دربرابر کرده های یوسف، زلیخا چهل سال صبرمیکند، یوسف هم باید از آزمایش بگذرد بدینگونه پس ازعذاب و عقوبتهای گوناگون این دو دلباختهء مقرب درگاهء حضرت رب العزت(ج) به وصال هم میرسند. سر گذشت عشقی زلیخا با پیروزی عشق و صداقت خاتمه میپذیرد.

دراین داستان اگرچه زلیخا گرفتارشرایط ومناسبات شوم حاکم برسده های میانه شده است برای همیشه در بند نمیماند سرانجام آزاد میشود وبه سعادت و نیك بختی دست مییابد و داستان با روحیه خوشبینانه وآپتیمیستی به پایان میرسد.

چهره های دیگر:

گذشته از سیمای یوسف و زلیخا در داستان کرکترهای دیگر رانیز به تماشا میگیریم، یعقوب(ع)، پدر یوسف(ع)، و یازده برادرش، شاه مغرب ملك طیموس و خانمش. شاه مصر ریان، عزیز مصر، شاه یمن، عباس و دیگران از شمار همین سیما ها اند هرکدام اینها درداستان نقشی دارند در خلق و رفع اختلافها و باز و بست گرهها کمك میکنند این سیما ها با ویژه گیهای خاص ایجابی و سلبی خویش مجسم میشوند. حامدی آنانرا با چهره های باطنی وظاهری و کارکردها و خصایل ایشان به ستایش میگیرد و مناظر فانتیزی و حیاتی از آنان می آفریند.

یعقوب:(ع)

گر چه یعقوب(ع) درداستان بگونه پیامبرمجسم میشود ولی با آنهم به حیث پدر نقش مهم رابه دوش میگیرد یعقوب(ع) پدر مهربان و مشفق است مانند هرپدر خواهان سعادت و بختیاری و سرافرازی و نزدیکی و وحدت فرزندانش با همدیگرمیباشد همیشه میکوشد پسرانش را ازکینه و حسد نزاع وعداوت و جنگ و جدال بدور دارد، برایشان پند و نصیحت میدهد با اگاهی از دشواریها و عذابهای فراوان که آنها بر سریوسف آورده اند قطع صله رحم نمیکند، مهر پدریش بر همه چیز چیره میشود هجر یوسف چشم یعقوب(ع) را عاجز میکند دوری این یمین بر زخمش نمك دیگر پاشیده درد و رنجش را بیشتر از پیش میکند زمانیکه از یوسف و چگونه گی حال وی واقف میگردد بینایی از دست رفته اش را باز مییابد، فرزندانش را بر سر سفره صلح و صفا خوانده به کینه و حسد دیرینه که درمیان شان وجود دارد پایان میبخشد. چهره یعقوب از این جهت حاوی اهمیت نهایت فراوان میباشد؛ زیرا در جامعه استبدادی فیودالی گذشته وبه ویژه در عصریکه حامدی میزیست میان سلاله، تیموری به خصوص میرزایان و شهزاده گانی که برادرهم بودند، برای تصاحب تاج و تخت پرخاشهای خونین در جریان بود برخی از حکمرانان یکی راًحق به جانب و لایق تاج و تخت دانسته به طرفداری از وی برخاسته علیه دیگری به دشمنی وعداوت تحریك مینمودند و اختلافهای را که میان ایشان وجود داشت بجای آنکه حل نمایند بیشتر از پیش می ساختند و جای آشتی بر آنان نمی گذاشتند یعقوب در قطب مخالف اینوع افراد قرار میگیرد.

برادران:

واقعه اساسی که در مثنوی یوسف و زلیخا پیش از همه جلب توجه میکند عبارت از تضاد و مبارزه میان یوسف و برادانش میباشد این تضاد و مبارزه درواقع اختلاف و گره اصل داستان رامی میسازد گرههای وقایع همزمان با همین اختلاف میآغازد و همراه با آن انکشاف و گسترش مییآبد و حل و فصل میشود برادران یوسف به زیبایی و داناییش به دیده حسد و کینه بیگانه گی مینگرند آنان برای اینکه یوسف وارث اصلی رسالت پدر شناخته نشود درصدد کندن چاه برای نابودی او میشوند بدینگونه بر سر یوسف(ع) و پدرش یعقوب(ع) انواع گوناگون مصیبت و رنج را میآورند، برادران آزمند و مغرور یوسف ازهیچگونه تهمت، مکر و حیله درحق یوسف دریغ نمیکنند زمانیکه یوسف را به مالك تاجر به

بهای ناچیز (چند پول ناسره) به فروش میرسانند به او چنین تأکید میدارند:

دیدیلر: ای خـواجـهء نیك اعـتـقـاد
بنده مـیـز ایرور اوزیدور خـانه زاد
اوچ کیـچـه - کوندوز قـاچیپ ایردی تمام
قـیلغـان ایکندور بوچاه ایچـرا مـقـام
ایمـدی کـه تاپتـوق قـیـلالی آنی بند،
طـرفـه گـریزنده قُل ایرور لـوند،.
بیـزگا کیـراکماسـتورانینگ هیچ ایشی،
بارچاساتارمـیـز اگـر آلسا کـیـشی،
ایلیگی، ایگری، اوزی قـاچقـاق ایرور،
بارچا یامـانلیق ایچـیـدا طاق ایرور...

ترجمه:

گـفـتند ای خـواجـه نیك اعـتـقـاد
غـلام مـا است و خـانه زاد است
سه شب و سه روز تمام می شود کـه گـریخـتـه است
و در مـیـان این چاه مـسکن اخـتـیـار کـرده
حـالا کـه او را یـافـتـه ایم
در بندش می کنیم زیرا بردهء بسـیـار گـریزنده است
برای ما ضرورت نیست و هیچ به کار او محتاج نیستیم
اگر کسی پیدا شود حاضریم همه گی آنرا بفروش برسانیم
بـد خـلـق و بـدقـلـق و گـریـزنـده اسـت
در بدیـهـا خـودش طـاق مـی بـاشـد.

گر چه خصومت و عداوت اخوان یوسف(ع) را به رنج برده گی و یعقوب(ع) رابدرد نابینایی مواجه می سازد ولی سرانجام یوسف(ع) سعادتمند و بختیار و یعقوب(ع) شاد و خرم و بینا میگردد و برادران شرمنده و سرافگنده ازکردهء خویش پشیمان میشوند. حامدی برادران آزمند و حسود یوسف را به شهزاده گان آزمندو هوا خواه تاج و تخت و سرنوشت ایشان را به تقدیر آنهاهمانند میکند و به ویژه اشراف زاده گان را از سرنوشت آنان سخت تنبه و آگاه می نماید.

شاهان:

در داستان یوسف و زلیخا ما به سیما و چهره چند شاه بر میخوریم حامدی سر نوشت مملکت رابسته به چگونه گی کارکردها، عدل و انصاف ایشان میداند او حکمرانان عادل را درتمثال شاه مغرب طیموس شاه مصرریان و به ویژه درسیمای یوسف به خوبی مجسم میدارد، در عصر حامدی ایجاد چنین سیماها ازاهمیت ویژه ایجابی بر خوردارد بود شاه یمن تمثال منافقت و شهرت دوستی و حیله گری عباس خوانباشی، تمثال کارمندان کرسی دوست است که برای بدست آوردن مال و دولت پول و ثروت ازهیچگونه و دنائت و پستی و رزالت و منافقت دریغ نمیورزند.

دوشیزه گان و زنان:

حامدی با مسله زنان همسان سایر طرفداران اندیشه های انساندوستانه در سده های میانه برخوردمیکند. با چادادن چهره های مادرو دایه نقش زلیخا را، بیشتر از پیش رشد و تکامل میبخشد. زلیخا تمام الم و رنجها، حسرت و درد ها آرزو و آرمانهایش را بامادر پیرو دایه مهربان خویش درمیان مینهد. آنان باغم و اندوه زلیخا شریك میشوند نه تنها او را با سخنان خویش تسکین می بخشند؛ بلکه درجایش دست به اقدام عملی میزنند و به او کمك میرسانند.

عزیز مصر:

تمثال عزیز مصر گرچه درپیوند وقایع و خداد های داستان نقش معین و مشخص را به عهده میگیرد ولی با آنهم با ویژه گیها و خصایل و کرکترهای ایجابی و یا سلبی خویش خوبتر جلوه نمیکند. این تمثال البته بگونه کمکی و معاون تاآخرداستان باقی میماند.

بهای بدیعی و زبان مثنوی یوسف و زلیخا:

قصه، یوسف و زلیخا که از نظر مضمون فکر و غایه و اهمیت بدیعیش حاوی ارزش فراوان میباشد ازآثار گرانبهای زبان ترکی اوزبیکی به شمار میآید هنر حامدی در آنست که با انتخاب و گزینش یکی از قصص و افسانه های کهن دینی و مذهبی در آن اوضاع و احوال زمانش را با پروپلمهای گوناگون و

کارکردهای سلبی و ایجابی آفراد آن وقت داخل نموده مورد بررسی و تدقیق قرارداده به آن رنگ تازه بخشیده داستان جدید و نو ایجاد میکند.

مؤلف قصه احسن القصص در آفرینش ساختار و سوژه و چهره و کرکتر درمنظره و پورتریت و اسلوب و سبک و تازه گی و بدیعی زبان به پیروزیهای چشمگیر دست مییابد، از غنای ادبیات شفاهی مردم و تجارب پربارش با مهارت و چیره دستی تمام سود میبرد و به ترقی زبان ادبی ترکی اوزبیکی سهم ارزنده خویشرا ایفا میدارد.

گر چه ازنظر سوژه و ساختار، داستان یوسف و زلیخا مرکب و پیچیده بوده در آن یکتعداد چهره ها و کرکترها واقعات و رخداد های جداگانه داده شده است. لیکن باوجود اینها داستان بسیارساده و دلچسپ میباشد خوانش منظرهء وحشت آور محاصره، بلغ خواننده را در یك چشم زدن به یاد زنده گی مردمان کنعان (فلسطین) باستان میاندازد و او خود را گاه در برابر، رخدادهای عینی زندهگی وگاه افسانوی مییابد، دراینگونه حالات حقیقت باخیال وزنده گی با افسانه میآمیزد و باهمدیگرمشابهت پیدامیکنند. با وجود اینهاخوانندهء داستان در آن تاریخ آغازهای سده چهاردهم مناظر عینی زنده گی مردمان آن، اختلافها و برخوردها و مبارزاتیرا که بین نیرو های سیاه وانسانهای خوش نیت در جریان است به تماشا میگیرد و با خوانش واقعه دربند کشیدن بلغ که درسر آغاز داستان آمده است و ارتباط عضوی این واقعه با تمام رخدادهای بعدی داستان پی میبرد.

واقعه اساسی داستان بیان سرنوشت یوسف است. رخدادها و سرنوشتهای دیگردرپیوند عضوی با آن رشد و تکامل یافته خلاء های آنرا پرمیکنند، رخداد کنیزك و پسرش بشیر بحیث مضمون واقعه اساسی داستان از جهت هنری و بدیعی بگونه واقعه موازی و غنا بخش گذشته های داستان باقی میماند.

سرنوشت یوسف با تصویر واقعه زنده گی سعادتمند و بختیار وی میآغازد. اما این واقعه تا دیر دوام نمیکند، برادرانش با وی از راه خصومت و دشمنی پیش میآیند و بر علیه او به مبارزه برمی خیزند که این امر گره و اختلاف اساسی داستان رامیسازد. این گره و اختلاف انکشاف مییابد و پیچیده و بغرنج میگردد و به آن رخدادها و گره و اختلافهای تازه و نو دیگر افزوده میشود دامنهٔ حوادث داستان گسترش یافته نخست از کنعان به راه پر مشقت و دور و دراز و بعدها به مصر و مغرب و یمن میرود و باز پسانها در کنعان و مصر اوج میگیرد. و واقعه ها و ماجراهای تازه به تازه خلق میشود، چهره های نوبه نو ظاهر میگردند، ساختار

این واقعه، صحنه های یوسف با یعقوب، یوسف با برادران، یعقوب با دیگر پسرانش، یوسف با ابن یمین، یوسف با زلیخا، زلیخا با عزیز مصر، یوسف با ملك ریان و دیگران تشکیل میدهد هریکی از اینواقعه ها گره، نقطه اوج و گشایش ویژه خویشرا دارا است. گره واقعه یوسف(ع) و یعقوب(ع) با غیبت یوسف میآغازد. با گرفتار شدن یوسف در رنج و عذاب و کوری یعقوب(ع) این گره به نقطهء اوج خود میرسد، با رسیدن یوسف(ع) به بخت و سعادت و بهروزی و بینایی یعقوب(ع) این گره باز میشود.

بدینگونه رخداد های داستان به درختی شباهت پیدا میکند که به هر طرف شاخ و پنجه دوانیده است اما سر گذشت یوسف ریشه و تنه این درخت سرگذشت را تشکیل میدهد. تمام شاخه ها یا واقعه از ایندرخت قد میکشند و یا در نهایت به آن می پیوندند.

همراه با گسترش رخدادها چهره های اساسی داستان هم زیادی میگیرند اطوار، کردار و قیافه معنوی قهرمانان رشد و دگرگونی می پذیرد، رخدادهای و حوادث اولی با اشتراك یعقوب و پسرانش منحصر میماند، پسانها یکی پی دیگر سرگذشت و فعالیت تاجر، ملك طیموس، زلیخا، عزیز مصر، ملك ریان هر کدام اینها به رخداد اساسی سهمی افزوده مضمونش راغنا می بخشند. اوضاع نو و اختلاف و گره های جدید را به وجود میآورند با ظاهر شدن زلیخا درصحنه واقعه داستان شکل داستان عشقی را گرفته درگسترش تمام رخدادهای پسین او با یوسف یکجا نقش قهرمان اساسی را بدوش گرفته و وظیفه پیشرو و رهبری کننده را بازیکر میشوند.

در آغاز داستان یوسف زیبا روی که به پدر، مادر و برادران و ابن یمین (۱) بگونه جوان صادق و امین جلوه نموده است ازمبارزه و آزمونها کنار مانده و ازخود عجز نشان میدهد اما پسانها به تعرض آغاز نموده پخته و متجرب ظاهرمیگردد. بگونه انسان عالی تبار، عالیجناب، توانمند، عاشق و دلداده پیامبر و زعیم و رهبرکشور تبارز و کمال می یابد. همینطور زلیخا هم در مبارزات و آزمایشهای گوناگون آبدیده میشود و همینسان چهره ها و سیماهای دیگر هم رشد و تکامل و پخته گی کسب می کنند و حامدی همراه با تصویر خصوصیتها و ویژه گیهای مشترك سیماهای داستان با ویژه گی های خاص آنان نیز به تصویر میگیرد به طور مثال بگونه عاشق یوسف و زلیخا هر دو دارای ویژه گیهای مشترك اند اما اینها از نظر سر گذشت سیمای معنوی و حالت درونی خویش سیماهای عندی و

۱- بنیامین نیز آمده است.

شخصی بشمار میآیند.

همچنان اگر به چهره های عباس خوانباشی و ساقی توجه نمائیم اینها درابتدا میخواهند علیه ملك ریان دست به سؤ قصد بزنند اما از اینکه ساقی از راه خیانت باز گشته و به خطای خویش پی میبرد دوباره به سعادت و سر افرازی میرسد ولی عباس قربانی خیانت میشود، هر یکی از ایشان (یعقوب، طیموس، ریان و شاه یمن) باویژه کیهای خاص خویش مجسم میگردند.

حامدی به پورتریت و تصویر حالات روانی قهرمانان نیز اهمیت و ارزش جدا گانه قایل میکردد، مثلاً او وقتی که یوسف و برادرانش را به ستایش میگیرد اینگونه بیان میدارد:

بیر آتا دین اون ایدیلار سر به سر،
تینکری یولیدا باریسی رهبر،
بیر آنادین یوسف و ابن یمین،
ایکی قاریندا ش ایدیلار پاك دین،
یوسف ایدی اورته دا اوچ شمع جمع،
اوزکاسی پروانه و اول ایردی شمع،
اوزگالاری کوکب و اول ماه ایدی،
اوزگالاری خادم و اول شاه ایدی،
اوزگار لاری ذره و اول آفتاب،
بارچا صدف، اول ایدی دُر خوشاب،
اوزگالاری جسم و اوشل جان ایدی،
انس و ملك یوزیکا حیران ایدی...

ترجمه:

از یک پدر ده برادر بودند
همه گی در راه خداوند(ج) مستقیم بودند
از یک مادر دو برادر بودند
یوسف درمیان ایشان چون شمع بود
و دیگران بگرد او چون پروانه جمع بودند
دیگران خادم و او شاه بود
دیگران دره او آفتاب بود
دیگران صدف اند او در و خوشاب بود
دیگران جسم او جان بود
س و فلك برروی او حیران بودند

این ستایش که بامبالغه و تشبیه های زیاد آمیخته است از برتری یوسف(ع) بی مانندی وزیبایی ظاهری و باطنی وی نسبت به دیگر برادرانش حکایت میکند، همینگونه شاعر در باب حسن و جمال زلیخا و دانایش نیزتشبیه ها و مبالغه های دارد که آوردن آن در اینجا بی مناسبت نمیباشد:

... بیرقیزی بار ایردی مهی خاوری،
عارضیکا شمس و قمر مشتری.
یوزی قویاش ایردی، ولی بیزوال،
بارچا فنون یا بیدا صاحب کمال،
حاصل عمری ایدی اول شاه نینک
آتی زلیخا ایدی اول ماه نینک (۱)

ترجمه:

یك دختر داشت مانند ماه خاور
بر عارض او شمس و قمر مشتری بود
رویش چون آفتاب بی زوال بود
و در تمام فنون صاحب کمال بود
حاصل عمر شاه همین دختر بود
و نام آن ماه زلیخا بود

قهرمانان در روشنگری هر چه بیشتر رخدادها و شناسایی هر چه کاملتر چهره های معنوی پرسوناژها از نزدیك کمك بیشتر میکنند حالات روانی یوسف در چاه و زاری وی بر سر مزارمادر، درگاه، زندان، همچنان وضع زلیخا درمواقع هجران و دوری و امثالهم از همین شمار مسایل اند.

آمدن دشواریهای فراوان ناکوارپرسر یوسف معصومیت و بی گناهیش، همه و همه درد و رنج جوان نا توان و عاجر را بیشتر و خوبتر و بهتر و کاملتر به تمثیل میگیرد.

دیدی: ایا مشفق و زیبا آنم!
کویدی بو بند ایچیدا مسکین تنم!
غُل بیلا زنجیر ایرور همدمیم
بیکای ایدینک دنیا را بولسانک غمیم

۱- کلخنی درضرب المثل وقتی - کونش بانو - را به تصویر میگیرد مصرعهای همانند آنرا نیز میآورد، هم حامدی و هم کلخنی دراین تعبیرها و تشبیه ها بدون شك از ایجاد های مردم سود جسته اند

او غری کبی ایگنیما دور، ایسکی شال
بونی الم دور و بونی درد و حال؟!
بنده دیبان ساتد یلار آخرمینی
باش کوتاریب کور غیل، آنام بنده نی
درد و الم دور منکا بس بیعدد
وقتی دور ایندی که قیلسانک مدد
ترجمه:
گفت ای مادر زیبا و مشفق من
تن مسکین من در بند میسوزد
غل و زنجیر همدم من است
اگر در دنیا می بودی غم مرا می خوردی
مانند دزدان به گردنم شال کهنه را انداخته اند
این چه الم و چه درد و چه حال است
مرا بگونه برده گان بفروش رسانیدند
ای مادر مهربان سرت را بلند کن برده را ببین
درد و الم من بی حساب است
وقت آنست که بمن کمک نمایی.

زلیخا که یوسف را به گناه و تهمت و ملامت به زندان میافگند پس از چندی از کرده خویش پشیمان میشود، تاب هجر اورا نیاورده به زندان میرود و با دیدن یوسف از دور و شنیدن آواز او دلش را میخواهد تسکین بخشیده به آتش هجرش آب بزند در این نوع حالات زلیخا را عاشق صادق و راستین توصیف می کند و با ترسیم منظرهء هجران و عذاب یعقوب در بیت الحزن در واقع حامدی او را در سیمای پدری که براستی در عذاب هجرو فراق جگر گوشه اش افتاده است ظاهر میگرداند.

حامدی در بیان و تصویر رخدادها، منظره ها و سرگذشت قهرمانان از اسلوب تازه و بدیعی استفاده میبرد به ویژه او در کار برد صنایع لفظی تباین و تضاد هنرمندی زیاد نشان میدهد، رخداد های داستان با ضدیت و مبارزه بین بدی و نیکی اساسگذاری میشود.

حامدی با کمک این اسلوب در تشریح و ترسیم و تجسم قضایا ورخدادها حالات و سیما ها و کرکترهای مخالف بگونه خوبتر و بهتر و کاملتر ازآب در

میآید. اگر حامدی در واقعه محاصره شهر بلخ در مقایسه وضع داخلی و بیرونی شهر حالت داخلی شهر رابا بیرونش در تضاد قرار داده به تصویر نمیکرفت کارش اینقدر مؤثرنمیافتاد و تصویر محاصر شهر خالی از هر گونه کیف میبود، کرکتر یوسف و برادرانش و ساقی و عباس نیز بااستفاده ازهمین اسلوب کاملتر و خوبتر جلوه میکند سخنور در اسلوب تضاد در مناظر طبیعی هم استفاده می برد فصل بهار است همه جا چون چمن سبز و خرم، نیت شوم برادران یوسف با این سرسبزی طبیعت درتضاد و اختلاف قرا ر میگیرد و تمام مشقتها و عذابهای یوسف هم با همین موسم میآغازد، منظرهء فصل بهار زودگذر و فانی، در روشنگری منافقتهای برادران یوسف و عذاب و رنجهای وی به صورت کامل و مؤثر کمك فراوان میرساند.

حامدی در آفرینش داستان یوسف و زلیخا تنها از داشته های ادبیات کتبی مردم سود نمیجوید بلکه از اسلوب و سنت ها و داشته های گفتاری آنها نیز با هنرمندی تمام استفاده میبرد. حامدی سوژه و ساختار اثرش را از آثار ایجادی مردم بخصوص از داستانها و حکایتهای ایشان بر میگزیند درمیان رخدادها حادثه ها میآفریند آنانرا به اطراف وقایع اساسی درمی آورد و سخنور از ایجادهای مردم موضوع و مفاهیم نو و تازه را با مهارت تمام در داستان خویش وارد میکند به گونه مثال در داستانهای مردم ما به موضوع عاشق شدن کسی به کسی دیگردر خواب بسیاربر میخوریم. البته این موضوع تنها در ایجادهای شفاهی مردم اوزبیك به نظرنمی رسد بلکه درحماسه سکها زرییدرو ، آدتیدا نیز بملاحظه میرسد. یوسف و زلیخا هم همدیگررا در خواب دیده عاشق هم میشوند زلیخا پس از رسیدن به عزیز مصر نیزتنها یوسف را دوست دارد زیرا او عاشق و دلباخته وی از تهء دل بسیار پیش از آن شده بود.

در داستان یوسف و زلیخا همسان ایجادهای شفاهی مردم مفاهیم قهرمانی نیز بعد گسترده گرفته است از این جهت به ویژه صحنه جنگ یوسف با برادران و به میدان آمدن فرزند یوسف میشام وشکست اخوان از دست وی بخصوص یهودا و شمعون که از پهلوانان روزگار شان شمرده میشدند بسیار مناسب و دلچسپ میباشد.

گذشته از آن برخی از تصاویر فانتیزی و خیالی دیگر که در داستان یوسف و زلیخا آمده نیز از سر چشمهء فنا ناپذیر ادبیات گفتاری مردم آب میخورند و

حامدی با استفاده از آنها داستانش را خواندنی، جالب، مؤثر مفید می سازد. در داستانهای مردم وسایل و اسباب تشخیص دهنده راستی و کجی و حق از باطل داده میشود در این داستان هم یوسف با پنهان کردن جام سخنگو در بار ابن یمین دروغ برادرانش را به افشاء میگیرد.

حامدی از ضرب المثلها و تعبیرات مردم نیز همسان استفاده ازسایر موضوعهای داشته های زبانی آنان نیز سود می برد و با این کار به بها ی فکری و غایوی و بدیعی داستانش میفزاید. در اینجا جلوه های از داشته های مردم را که در داستان آمده است باهم یکجا به خوانش میگیریم.

گل تیلاگان خار جفاسین چیکار

کیم که عسل آلسا ایریسی تیگار

گرچه اوشا لکانی اولا سابولور

لیک اوشل اورنینا توگون قالور

ایرکیشی نینک سوزی کیراك بولسابیر

شاه و غنی بولسه او خواهی فقیر...

صبر بیلن تینگرو بیرور کام دل

صبر قیل و، صبر قیل و، صبر قیل

ترجمه:

کسی که گل میخواهد جفای خار را می کشد

کسی که عسل می طلبد نیش را می چشد

گر چه گره باز میشود

ولی جای گره می ماند

سخن مرد باید یکی باشد

خواه شاه باشد خواه غنی

با صبر و تحمل کام دل می برآید

صبر کن، صبر کن و صبر کن

و امثالهم:

خلاصه آفریده های شفاهی مردم ازشمار سر چشمه های معنوی و بدیعی داستان یوسف و زلیخا حامدی به شمار آمده و در بلند بردن بهای غایوی و فکری و ابتکاری و روح مردمیش بیشتراز پیش افزوده است.

داستان یوسف و زلیخا حامدی در وزن بحر سریع عروضی (مفتعیلن، مفتعیلن، فاعیلن) سروده شده و همسان دیگر داستانهای کلاسیك ادبیات ترکی اوزبیکی به شکل مثنوی قافیه بندی گردیده است.

مثنوی یوسف وزلیخا به رشد وبالنده گی زبان ادبی ترکی اوزبیکی سهم ارزنده بجا گذاشته است. حامدی آنرا به سبك داستانها منظوم که به همین نام در ایجادیات کتبی زبان دری وجود دارد نیآفریده بلکه به زبان مادریش ترکی اوزبیکی به ایجاد پرداخته وسر انجام داستان عشقی وزین وزیبایی رابه ثمر رسانیده است.

در داستان یوسف و زلیخا حامدی تاثیر زبان فارسی دری رانیز دیده میتوانیم شیوه، جمله بندی و کار برد واژه ها از شمار همین تأثیرات میباشند. با وجود اینها زبان داستان بازبان ترکان سده های پانزدهم میلادی برابر سده، نهم هجری بسیار نزدیك میباشد. اگر از پنج سده، ایکه بین ما و حامدی فاصله است بگذریم داستانش ازناحیه زبان برای خواننده گان و علاقه مندان امروز ادبیات ترکی اوزبیکی نیز آنقدر دشوار تمام نمیشود.

پایان:

حامدی با آفرینش داستان «یوسف و زلیخا» دردفتر بزرگ ادبیات کلاسیك ترکی اوزبیکی برگ جدیدی میافزاید و داستانش از آفریده های بسیار زیبای غنایی ادبیات ترکی اوزبیکی شمرده میشود. پس از حامدی درزبانهای ترکی اوزبیکی و فارسی دری و در میان دیگرمردمان نیزایندداستان بار بار از طرف نویسنده گان و شاعران زیاد مورد سرایش و پژوهش قرار میگیرد. هر یك از قلمبدستان مطابق نیازمندیهای عصر و زمان خود از دیدگاههای گوناگون برابر با باور و میل خویش از ایندداستان مذهبی و دینی سود جسته و داستانهای تازه و نو آفریده اند. سخنور بزرگ و عارف گرامی مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی قصه یوسف و زلیخا را به نظم در میآورد. سخنور سترگ و مورخ نامدار و گزارنده، ورزیده اوزبیك محمد رضا، آگهی در سده، نزدهم میلادی نیز آنرا به زبان ترکی اوزبیکی ترجمه میکند.

علاوه از آن سخنور دیگر از هرات ناظم هروی نیز در سده، هفده هم

اینداستان را به زبان دری نظم میکند،همچنان سخنور دو زبانی دیگر هرات حاذق هروی نیز دست به ایجاد و آفرینش دوباره، ایندا‌ستان دینی در سده، هجدهم و نوزدهم میلادی به زبان دری میپازد. همینگونه برعلاوه اینها نویسنده گان، اوزبیک زبان چون عندلیب و خرامی نیز داستان یوسف و زلیخا را میآفرینند در همین موضوع یکی از سخنوران دیگر سده، نزدهم عالم دیوانه نیزداستان «روضة اسرار» (۱) را ایجاد می کند، افزون بر آن از نویسنده گان اویغور زبان ملایوسف یارکندی در سال ۱۷۹۱ میلادی نیز داستان یوسف و زلیخا را مینویسد. همینسان حمزه حکیم زاده نیازی در سال ۱۹۱۵ میلادی درکتاب قرائت سوژه داستان یوسف و زلیخا را نیز به زبان، ساده و روان به گونه مختصر و موجز بیان میکند. همانگونه که داستان یوسف و زلیخا درادبیات سایر مردمان سهم ارزنده میگیرد در تاریخ ادبیات ترکی اوزبیکی نیز نقش بارز بازی میکند.

آه نی خوشدور که چیکیب انتظار
یتسه اوزا میدینه امیدوار
کیمگا که بار همت ایلا اعتماد
عاقبت الامرتاپاراول مراد
کیم که طلب یولیدا ثابت قدم
بولسه تا پارمقصدینی لاجرم
چیکتی زلیخا بیلا چون رنج وصل
تا پتیلار آخر خوش ایکاو گنج وصل

(یوسف و زلیخا حامدی بلخی)

۱- رجوع کنید به ب. ولی خواجه یف از تاریخ شعر حماسی ترکی اوزبیکی اوزبیکستان نشریات فن تاشکند ۱۹۷٤ ص ص ۱۲٤ - ۱٤٥

حیدر خوارزمی

حیدر خوارزمی که در پایانهای سده، چهاردهم میلادی برابر با سده، هشتم هجری و چهاریك اول سده، پانزدهم میلادی برابر با سده، نهم هجری میزیسته و از سخنوران با استعداد زبان ترکی اوزبیکی به شمار میآید. سروده ها و مثنوی مخزن الاسرارو گل نوروز او گواه خوبی است بر این ادعا این آثار در رشد و شگوفایی زبان ادبی ترکی اوزبیکی نقش ارزنده بازی می کنند. افزون بر آفریده های ترکی اوزبیکی سروده های دری حیدر خوارزمی نیز توجه ادبیات شناسان را بخود جلب نموده مورد قبول و ارزشیابی آنان قرار گرفته است.

زنده گی و فعالیتها:

اندرباب زنده گی و کارکردهای ادبی حیدر خوارزمی ما آگاهیهایی نهایت کم در دست داریم. نوایی در مجالس النفایس و محاکمة اللغتین و دولتشاه سمرقندی در تذکرة الشعرا آگاهیهاییرا به دسترس ما قرار داده ازوی تعریف و توصیف نموده اند. امیر علیشیر نوایی درمحاکمة اللغتین ویرا از سخنوران خوشطبع شمرده و با شاعران مثل امیری، آتایی، یقینی، سکاکی و دیگران همسان میداند، همینطور درمجالس النفایس در فصل سلطان اسکندر شیرازی از وی بگونه سخنور ترکی گوی یاد کرده و یك بیت ازمثنوی مخزن الاسرار او را بگونه، نمونه میآورد نوایی میگوید سلطان اسکندر شیرازی هم از نواسه های امیر تیمورکورگان است اسباب سلطنت رانسبت به دیگر شاهان کمتر نداشته درهفت هشت ساله سلطنت خویش سه گنج مییابد، مولانا حیدر ترکی گوی ازمداحان وی میباشد. این بیت از یك مثنوی وی گرفته شده است:

همت اهلید ور ید بیضا دیگن
ایرنفسیدور دم عیسی دیکن

ترجمه:

آنچـه را که ید بیضـا می گویند اهل همت است

و آنرا که دم عیسی می خوانند نفس مردان است

میگویند طبع سلطان اسکندر نیز مایل به شعر بود و این تویوق را از تراوشهای طبع او به شمار آورده اند:

تولون آیغـه نسـبت ایتـیم یا رومی،

اول خـجـالتـدین کم اولدی یا رومی،

تارمویونگ نونگ ذکاتین مین بیرای،

یا مـصـرنی یاحلب نی یا رومی،

ترجمه:

به ماه بدر یعنی ماه، شب چهارده یارم را تشبیه کردم

از این خـجـالت قـریب است کـه بتـرقم

به ذکـات تار مـویت کـدام یکی از ممالك رابدهم

مـصـر را یا حلب را یا روم را

نوایی حیدر خوارزمی را خوش طبع و ترکی گوی دانسته به دربار سلطان اسکندر شیرازی منسوب میدارد. از دولتشاه سمرقندی در تذکره الشعرا در مورد وی چنین میخوانیم: «از فضلا و شعرا مولانا حیدر بوده، که درترکی و فارسی اشعارملیح و پسندیده دارد و جواب مخزن الاسرار شیخ نظامی را به ترکی به نام امیر زاده اسکندر پرداخته».

میراث ادبی حیدر خوارزمی آنطوریکه انتظار میرود بدسترس ما نرسیده است آنچه که از وی امروز ما دراختیار داریم مخزن الاسرار او است که با الهام از مثنوی مخزن الاسرارنظامی کنجوی (۱۱٤۱ - ۱۲۰۹ میلادی مطابق ٦۰٦ - ٥٣٦ هـ ق) که در پنج گنج وی در آمده است بگونه جواب ایجاد گردیده است.

دراشارات و یاداشتهای که در بخشهای جداکانه این اثر آمده راجع به کارکردهای ایجادی و بیوکرافی سخنور معلومات زیاد نیز ذکر گردیده است حیدر خوارزمی در اصل از خوارزم بوده و ازهمین باعث به خوارزمی بلند آوازه گردیده است. حیدر خوارزمی به ولایت فارس سفر کرده و بسیار اوقات به گفته و تأکید نوایی و دولتشاه سمرقندی دردربار سلطان اسکندر شیرازی راه یافته و یا در آنجا بوده و در شمار شاعران دربارش در آمده است سلطان اسکندر شیرازی از شمار سلاطین معرفت پرور و علمدوست و سخنور تیموری بوده و در زمان حکمرانیش در شیراز بسیاری از شاعران و قلمبدستان و اهل ادب و هنر را

بدورش جمع نموده و خودش از طبع شعر نیز بر خور دار بوده است. حیدر خوارزمی قرار حدسهای پژوهشگران در بین سالهای ۱٤۰۹ - ۱٤۱٤ میلادی مطابق ۸۱۲ - ۸۱۷ هـ ق مثنوی، مخزن الاسرار را میسراید چگونه گی مسافرتها و مشقتهایش را نیز در سر آغاز این اثر آنجا که در مورد حسب و حال مصنف سخن میراند اینگونه بیان مینماید:

بیرکیچه غم بیرلا ایدیم همنفس،
مونس و دمسازیم اول ایردی و بس،
کوزیا شدین باده، بغردین کباب،
درد دلیم نقل و فغانیم رباب،
عمر او تیب کورماین اویقودا، توش،
ناله لاریم دین اویومی قورت و قوش،
چرخ فلك تشنه بولوب قانیمه
دنیایی دون قصد قیلیب جانیمه
صبر بنا سینی بکلی بوزوب،
حاصلی یوق عمردین امیداوزیب

ترجمه:

یك شب با غم هم نفس بودم
مونس و دمسازم همین غم بود و بس
باده ام از اشك چشم و کبابم از جگر بود
درد دلم نقل و فغان ربابم بود
عمر می گذشت در چشم خواب نمی آمد
از بسکه گریه و ناله می کردم طیور و وحوش همراز من شده بودند
چرخ فلك به خون من تشنه بود
و دنیای دون قصد جان من را داشت
بنای صبر را بکلی خراب کرده
از عمری که حاصل نداشت امید خویش را کنده بودم

البته این ابیات و همسان آنرا نمیتوانیم به صورت مشخص درارتباط به اینموضوع درمحراق توجه قرار دهیم، زیرا ادامه و پایان کارکردهای ادبی حیدرخوارزمی و آثار دیگر وی بمامعلوم نیست. در مورد میراث ادبی و نقش او درادبیات کلاسیك ترکی اوزبیکی ما تنها ازروی مخزن الاسرار مثنوی گل و نوروز و ارزشیابیها یی که سخنوران و قلمبدستان دیگر در ارتباط به وی نموده اند میتوانیم باورهای مانرا در اینجا ارائه بداریم.

چگونه گی نسخه های دستنویس مخزن الاسرار:

مخزن الاسرار یك اثر فلسفی و تربیتی است، حیدر خوارزمی با الهام گیری از سخنور بزرگ نظامی گنجوی به پاسخ مخزن الاسرار او به زبان ترکی اوزبیکی پرداخته است. تا هنوز ما صرف چند نسخه از دستنویس مخزن الاسرار حیدر خوارزمی را در دست داریم. این نسخ خطی در لندن، پاریس ویانا، قازان استانبول و دیگر کتابخانه های خطی جهان نگهداری میشوند نسخه های یاد شده به همین نامها نیز یاد میگردند از جمله این نسخ، نسخه که در حال حاضر درموزیم بریتانیا (بریتش موزیم) نگهداری میشود در سالهای ۱۵۰۸ - ۱۵۰۹ میلادی مطابق ۹۱٤ - ۹۱۵ هـ ق در شهر هرات نوشته شده است.

مخزن الاسرار در سده نزدهم میلادی چندین مراتبه به دست نشر سپرده می شود و بخشهای جداگانه نسخهء ویانا را ترك شناس معروف روس ی.ن. بیره زین درمنتخبات ترکی جلد اول قازان ۱۸۵۷ میلادی (۱۲۷٤ هـ ق) نیز در آورده است. همچنان یکی از پروفیسوران دانشگاه قازان ی.ا. گا تولید به اساس نسخه های دستنویس قازان و ویانا نسخه جدید از متن آنرا تیار نموده درسال ۱۸۵۸ میلادی (۱۲۷۵هـ ق) آنرا به نشر میرساند. به اساس نسخه دستنویس الفبای کهن اویغوری نُه باب آن را مستشرق فرانسوی پاوه دوکورتی در سال ۱۸۸۲ میلادی (مطابق ۱۳۰۰ هـ ق) در پاریس همراه با معراجنامه چاپ میکند در مورد این اثر و مؤلفش در آثر جارلس ریو، کارل بروکلمان و.و. رادلوف (۱) و سایر شرقشناسان آگاهیهای نیز درج میگردد.

مخزن الاسرارا بگونه یك اثر بدیعی دانشمندان مثل ی. ا. بیرتلس، هادی ظریف، عبدالرشید عبدالغفوروف، بایترولیخواجه ییف، ایرگش رستموف، جمعه نیاز،شریفوف، عبدالقادر حیتمتوف، و دیگران نیز به شناسایی میگیرند.

ادبیاتشناس دیگر نریمان عبداللّه ییف در این بخش دست به پژوهش ویژه زده متن قیاسی آنرا باتحلیل و در نظر داشت مخزن الاسرارنظامی در سال ۱۹۷٤ میلادی (۱۳۹٤ هـ ق) ترتیب میدهد.

مخزن الاسرار (۲) بگونه یادگار زبانی توجه زبانشناسان و لغت شناسان را

۱- بخش ازمخزن الاسرار (مخزن میر حیدر یا مخزن حیدری) از سوی رادلوف ضمیمه قوتادغوبیلیك درسال ۱۸۹۱ نیز در سینت پیتربورگ زیور چاپ یافته است دوکتور محمد یعقوب واحدی جوزجانی نیز به اساس نسخ متعدد دستنویس متن نثری آنرا تهیه دیده است. مترجم.

۲- مخزن الاسرارا بنابرموضوع نوایی و دولتشاه سمرقندی میگویند بگونه مثنوی سروده شده و نام مشخص نداشته است در نوشته های جدا گانه به ویژه در لغت نامه ها بنام مخزن حیدری، کتاب مخزن الاسرار نیز ذکر یافته است. به باور ن. عبداللّه ییف بیت زیرین که در باب سوم مثنوی آمده از مخزن الاسرار بودن نام اصلی آن بیانگر است« مخزن الاسرار بور مزایردی بیل - ناطقه بو کوز غودین او گراندی تیل. » بهر حال در ادبیات گذشته، ما گذاشتن نام اثریکی از طرف دیگریك عنعنهء ادبی بوده و عیبی نداشته است. و بابر در رساله عروض خویش از این اثر بنام « گلشن اسرار » یاد کرده است.

نیز به خود جلب نموده است. این اثردر بدایع اللغات (۱) و آبوشقه (۲) و همینگونه مبانی اللغة که در سدهء هجدهم میلادی ایجاد شده و در فرهنگ سنگلاخ (۳) و همینطور در لغت نامه های دانشمندان سدهء نوزدهم میلادی مثل فتح علی خان قاجار(٤) و شیخ سلیمان افندی (٥) نیز جای خویشرا یافته است.

حیدر خوارزمی و نظامی گنجوی:

سخنور بزرگ زبان دری نظامی گنجوی با ایجاد خمسه (پنج گنج) درادبیات دری و ترکی مشرقزمین باب تازهء میکشاید. خمسه نویسی و پاسخگویی به داستانهای جداگانه خمسه نظامی پس از وی به سنت بزرگ ادبی مبدل میگردد. در

۱- بدایع اللغات بدستورسلطان حسین میرزا بایقرا نیز غرض استفاده از آثار نوایی آفریده شده و ذریعه طالع هراتی (ایمانی) در سالهای - ۱۷.٥ میلادی مطابق ۱.۸٤ هجری شمسی باز نویسی شده است این اثرنیزبرای فرهنگهای بعدی مورد استفاده قرارگرفته به شکل فوتو کاپی ازطرف بوروکوف (BOROVKOV) نیزمنتشر گردیده است. همینگونه لغت فضل الله خان در اوایل سده هفدهم بنا به توصیه محی الدین محمد اورنگزیب جانشین ظهیر الدین محمد بابر در هندوستان نوشته شده و به رساله فضل الله خان معروف گردیده است این لغتنامه در سال ۱۸۲٥ میلادی در کلکته به چاپ رسیده و لذا به لغت کلکته هم یاد شده است.

همینطور کتاب زبان ترکی نیز فرهنگ چغتایی بفارسی است و به بنابر توصیه اورنگزیب ازطرف یعقوب چنگی تألیف شده و شامل لغت و صرف ترکی میباشد و یگانه نسخه او درموزیم بریتانیا نگهداری می شود.

همینسان خلاسه عباسی در ایران بوسیله محمد خوئی نوشته شده و به عباس میرزا ولیعهد تقدیم میکردد. هکذا التمغای ناصری فرهنگ فارسی به ترکی چغتایی است که در عهد قاجاریه به استفاده از سنگلاخ ازجانب شیخ محمد صالح تألیف شده و به ناصر الدین شاه قاجار نیز تقدیم گردیده است افزون بر فرهنگ های یاد شده فرهنگهای دیگر چغتایی نیز از جانب ترک شناسان جهان مانند رادلوف و هـ. و امبری VAMBERY و سایرین نیز بچاپ رسیده است. تاریخ زبان و لهجه های ترکی ص ۹۲.- ۹۳

۲- لغت آبو شکا یا آبوشقه و یا آبوشقا در آغازهای سدهء شانزدهم قرار معلوم در اناطولی نوشته شده است و مؤلف آن معلوم نمی باشد بعضی ها آنرا به نوایی نسبت داده اند در این فرهنگ از آثار نوایی، لطفی و دیگر سخنوران که به ترکی چغتایی شعر سروده اند استفاده شده است و ابوشقه بمعنی پیره زن می باشد.

۳- این فرهنگ توسط میزا مهدیخان استر آبادی منشی نادر افشار تألیف گردیده است میزا مهدیخان فرهنگ سنگلاخ را قرار گفته خودش برای رفع اشکالاتی که در مطالعهء آثار نوایی بدآنها برخورده نوشته است بخش نخست این فرهنگ به اساس حروف تهجی ترتیب یافته است بنام مبانی اللغة مسمی گردیده و به دستورزبان ترکی ویژه گردیده است لغت سنگلاخ در لندن ودر انقره در سال ۱۹٥. از طرف T.D.K به نشر رسیده و در اثر از واژه های ترکی ماوراء النهر، اناطولی و آذری هم صحبت گردیده و هم نمونه های ارائه گردیده است.

٤- بهجت اللغات یا لغت فتحعلی خان قاجار که ازبزرگترین و ضخیمترین فرهنگی فارسی به ترکی چغتایی میباشد در سدهء نزدهم میلادی در زمان فتحعلی شاه قاجار توسط فتحعلی خان قزوینی نوشته شده و در آن ترکی چغتایی با ترکی آذری به بررسی و مقایسه گرفته شده است در این فرهنگ نمونه های ازآثار نوایی و فضولی ودیگرسخنوران نیزارائه گردیده است

٥- لغت شیخ سلیمان افندی بخارایی بواسطهء شیخ سلیمان اوزبیک در زمان اقامت وی در استانبول که سمت کنسول را داشته است تألیف گردیده و در همانجا نیز اقبال چاپ یافته است. مترجم

سده چهاردهم میلادی برابر با سده، هشتم هجری قمری قطب خوارزمی مثنوی خسرو و شیرین نظامی را بگونه نخستین بخش این سنت فرهیخته به زبان ترکی اوزبیکی ترجمه نموده به دوستداران ادبیات ترکی اوزبیکی تقدیم میدارد.

در آغازهای سده، پانزدهم میلادی حیدر خوارزمی به جواب مخزن الاسرار نظامی مخزن الاسرارخویش را مینویسد، میگویند شاهکار بزرگ نظامی گنجوی خمسه حیدر خوارزمی را چنان مفتون خود ساخته بود که همیشه نظامی رادر پیش چشمش حاضر و ناظر میدید، اوبه این کار همت میگمارد در آفرینش این اثر و زین نظامی قدم به قدم به وی یاری میرساند، به اینگونه به آرزوی بزرگش آفرینش مثنوی همگونه نظامی موفق میگردد.

... عقل تینگیز ایردی و اندیشه کان،
اورتاسیدا گوهرمعنی نهان،
جان تیشی بیرلا قازیب اول کان نی،
قیلدیم اوزوب(۱) غوض یؤعمان نی،
اول کیشی قویغای چو نظامی بوگنج،
قیزغنا آلغای گهر و دسترنج،
یوق ایسا هرمفلسی بیدستگاه
هیچ تاپابیلگایمو، بومخزن غه راه

ترجمه:

عقل بحر است و اندیشه کان
درمیان آن گوهرمعنی پنهان است
با دندان جان آن کان را کاویدم
تا آن گوهر را بدست آوردم
و این عمان را با شناوری پیمودم
کسی به این گنج رسیده می تواند
که مانند نظامی تلاش و سعی نماید
هر مفلس بیدستگاه
هیچگاه به این مخزن و گنج رسیده نمی تواند.

حیدر خوارزمی با الهام از نظامی مخزن الاسرار را میسراید، از هنر وی بهره و استفاده فراوان میبرد، به همین مناسبت حیدرخوارزمی در سر آغاز آن چنین میآورد:

۱- اوزوب - یؤزیب، سوزیب

مین که پیشوردیم بولذید آشنی،
شیخ نظامیدین آلیب چاشنی،
شیخ نظامی دمیدین جان تاپیب،
معنی سیدین یرلوق و برهان تاپیب
ترجمه:
من این غذای لذیذ را پخته کردم
از شیخ نظامی در پختن آن چاشنی گرفتم
از نفس شیخ نظامی جان یافتم
و از معنی وی فرمان و برهان برای خویش پیدا کردم

حیدر خوارزمی ازشمار کسانی است که در جهت رشد و ترقی زبان ادبی ترکی اوزبیکی قلمزده است، او پیش از ایجاد مخزن الاسرارمیراث ادبی ترکی پیشین خود را بگونه همه جانبه فرامیگیرد چنانچه در جای ازسرآغاز از وی در این زمینه چنین میخوانیم:

ترکی ظهوریدیر آچوندا بوکون،
باشلا اولوغ ایر بیلاترکانه اون،
راست قیل آهنگ نو او حجاز،
توزیاتوغان بیرلاشو دور غونی ساز
تورك سرودینی توزوك بیرلا توز
یخشی ایالغوبیلا کوکلا قوبوز
ترجمه:
زمان جولان و ظهور زبان ترکی و قدرت ترکان است
بامردان بزرگ به نوای مردانه آغاز کن
آهنگ های، حجاز و نوا و راست را بنواز(۱)
نواهای خویشرا بگونه شور انگیز سر کن
سرود تورکی رابطور درست بنواز
و چنگ را خوب با آن هماهنگ و دمساز بساز.

حیدر خوارزمی با اینکارش دو وظیفه بزرگ را بر دوش میگیرد یکی پاسخگویی مخزن الاسرار نظامی گنجوی و دیگر ایجاد آن به زبان ترکی اوزبیکی زبان مادریش میباشد. او هر دو را با موفقیت تمام به انجام میرساند.

۱- راست، نوا، حجاز از مقام ها است.

مخزن الاسرارنظامی و حیدر خوارزمی:

مخزن الاسرارنظامی یك اثر فلسفی و تربیتی است این مثنوی که از پنجاه و نُه باب تشکیل گردیده است، هجده باب آنرا سر آغازدربرمیگیرد، درو نمایهء اصلی این اثر ارزنده از بیست مقاله و بیست حکایت تشکیل یافته است و اثر با بخش خاتمه بپایان میرسد. در این اثر نظامی در باب مسایل اجتماعی سیاسی، اخلاقی و تربیتی زمانش باورهایش را بیان مینماید مضامین این آثار به انسان پند و حکمت میدهد واهداف انساندوستی را به پیش میکشد از نابسامانیهای زمانش انتقاد میکند پس از مقاله ها بعضی حکایات کوچك را بگونه اجمال نیز ذکرمیکند در ضمن این حکایتها مسایلی که در اثر آمده است به ایضاح گرفته میشود، این موضوع در زمینهء نتیجه گیری کمك فراوان میرساند، حکایتها در واقع وظیفه نمایش مطالب را به سر میرسانند ومطالب پیشینه را با پسینه آن کره میزنند.

در این نوشته ها سخنور درزمینه عدالت و شکایت از ظلم شاهان اداره امور مملکت، برخورد با رعایا، کار و مفاد آن، نیکی با مردم،پایداری در برابر دشواریها، عاقبت بدبخل و امساك، ضرر رشك و حسد، مفاد سخاوت و رادمردی و دیگر مسایل اخلاقی و تربیتی بگونه مغز متفکر زمانش اظهارنظرمیکند، نظامی کار و زحمت را کلید آسایش و زنده گی شرافتمندانه میداند، او آبادی مملکت و آرامی و بهر وزی مردم را بسته به چگونه گی کار و عمل کرد زعیم دولت و خط و مشی وی میپندارد.

به باور نظامی اگر رهبر دولت عدالتخواه و معرفتپرور باشد مملکت آباد و شگوفان میگردد و مردم درفراوانی و بیغمی زنده گی میکنند به همین مناسبت او، رهبران دولت را به عدالتخواهی و معرفتپروری دعوت میکند و در مورد شاهان ستمباره و ظالم و عادل و با انصاف حکایتها میآورد، چنانچه آوردن حکایت انوشیروان دال بر این امر است.

«انوشیروان با وزیرش به شکار میرود به دهکدهء ویرانه میرسند در آنجا توجه انوشیروان را صحبت دوجغد به خود جلب میدارد، انوشیروان به وزیرش بزرگمهر میگوید، تو زبان مرغان را میدانی. بگو اینها باهم چه میگویند، وزیر پاسخ میدهد یکی از این جغدها دختر دیگرش را خواستاری دارد اما در بدل از وی مثل این دهکدهء ویران چندین ویرانه میخواهد ولی او میگوید تو در اینباره هیچ اندیشهء به خاطرت راه مده اگر شاه همین باشد، بزودی مثل این دهکده ویران صدها هزار آنرا برای تو خواهم داد.

انوشیروان از پاسخ وزیر سخت شرمسار میگردد و از این واقعه انتباه گرفته باخود عهد میبندد که پس ازاین ظلم و ستمباره گی نکند و به اینگونه به عدالت و انصاف میگراید و به انوشیروان عادل بلند آوازه میشود»

حکایتهای دیگر گر چه ازنظرحجم کوچك اند اما از نظر ماهیت هر کدام دارای یك جهان معنی عبرت آور میباشند، بسیاری از سخنوران مفاهیم آنرا در سروده های خود بگونه ایجادی میگنجانند و یا ازآنها الهام میگیرند مثالها، تعبیرات اصطلاحات و عبارات مردم آنرانه فقط غنا داده ماهیت فکری و بدیعی آنرا بلند می برد بلکه زبانش را نیز جلا می بخشد. بسیاری از مصرعهای مخزن الاسرار به امثال و حکم میماند.

مخزن الاسرار در بحر سریع عروضی آفریده شده (مفتعیلن، مفتعیلن، فاعیلُن) گفتیم مخزن الاسرار حیدر خوارزمی همچون مخزن الاسرار نظامی یك اثر فلسفی و تربیتی است. از دیدگاه ساختار و درونمایه و شیوه بیان و اسلوب با مثنوی مخزن الاسرار نظامی بسیارنزدیك بوده و از نظر وزن نیز هر دو مخزن الاسرار در بحر سریع عروضی آفریده شده است (سریع مسدس مطوی مکشوف) ولی مثنوی مخزن الاسرار حیدر خوارزمی ازمخزن الاسرارنظامی ازنظرحجم خیلیها کمتر به نظر میرسد. درونمایه این اثر از (۶۱۵) بیت تشکیل یافته و در برگیرنده (۲۳) باب میباشد از جمله هفت بخش را سر آغاز دربر میگیرد که شامل حمد و ثنای پروردگار(ج) نعت حضرت سیدالمرسلین (ﷺ) و صفات خلفای راشدین و ستایش حکمروای وقت سلطان اسکندر میرزامیباشد. و شانزده باب باقیمانده بخش اساسی اثر رامی سازد و درونمایه این بخش ها شامل نوشتارهاو حکایتها و موعظه های گوناگون است اثر نظامی گنجوی از نظر حجم بسیار مؤجز، مختصر و سلیس بوده بگونه سخنان پند گونه آفریده شده اند گر چه نوشتارها از نظر مفاهیم گوناگون اند. ولی از دیدگاه مضمون بااثر نظامی خیلی همانند به نظرمیرسد در بین آنان البته مضمونها و مفهومهای نو نیز به چشم میخورد. همینطور در حکایتها شباهتهای جدا گانه همینگونه سیماهای تازه را نیز میتوانیم بیابیم

مخزن الاسرار حیدر خوارزمی را بگونه سخنور معرفتپرور توانمند معرفی میدارد او مفاهیم گوناگون تربیتی و اخلاقی و زیبایی شناختی را در قالب ابیات با چیره دستی تمام جایگزین میکند. به باور حیدر خوارزمی که از زیبا ی شناسی نیز سهمی داشته است؛ سخنور درواقع پیوند بین سخن و فکر و

اندیشه خویش و کمی و کاستیها و خوبی و درستیهای آن میباشد. معنی سخن با فورم و شکل آن باید هماهنگی داشته باشد، عنصر احساس باید در آن بگونه فراوان بکار برده شود واژه های مأنوس و تراکیب بدیع وبکرو عام فهم، سلاست و روانی مطالب افزون بر آنکه بر قدر سخن میافزاید در افاده و روشن ساختن مفاهیم و زیبایش نیز کمك فراوان میدارد.

... اولکی بیلور ، سوزگوهری قیمتین،
سوزداتاپار سوز لاگوچی نینگ آتین.
اهل نظر شیوه سینی سوز بیلور ...
نور بصر میوه سینی سوز بیلور،
سوز دُر و سوز دنیا داقالگای خلف...،
عمر گرانمایه چو بولغای تلف،
سوزد اکیراك معنی و معنیدا ذوق،
سوز لاگوچیدا سوز اوچون درد و شوق.

ترجمه:

آنکه قدر سخن را می داند
در سخن قدر و منزلت سخنور را می یابد
اسلوب و روش اهل نظر از سخن معلوم می شود
بلندی افکارش از سخن فهمیده می شود
سخن مانند دُر است و سخن مانند فرزند خلف است
انسان می میرد و سخنش باقی میماند.
و سخن باید معنی داشته باشد و در معنی هم باید ذوق و سلیقه باشد
احساس و سخن را سخنور باید با عنصر، درد و شوق بیاراید
(در اینجا مراد از سخن اکثراً مفهوم شعر و کلام موزون می باشد).

حیدر خوارزمی در باره آداب و اخلاق نیز باورهای ترقی پروانه و پیشرو دارد. او اوصاف و خصایل عالی انسانی را به ستایش میگیرد، درموردخلق و اطوار نیکوی افراد تاکید ورزیده انسانرا به مفید بودن درجامعه و مروت ومردانه گی باز میخواند از اشخاص دون همت و بخیل سخت نفرت داشته ایشانرا به نکوهش میگیرد چنانکه گفته است:

بای گدا دور درمی بارایسا
فقرغنی دورکرمی بارایسا
یریم ایاق آش که تا پارسین نصیب
یریمنی بیرکه بیسون بیرغریب

مــعــده تموغــیکیم ایرور دشــمنینک،
قـانماغـو سـیـدور اکـر ایچـسا قـانینک
آدم آتـانـغــا مــروت کــیــراک،
عـارف و عـامـیـغـه فـتـوت کـیـراک،
ســرو دیک آزاده بـولـور راســتکار،
یا اوریک و آلما بیکین مــیــوه دار،
نفع تیکور بر چاغـه یا مـغـیـر بیکین،
یاتینکیـز اورته سـیـدا جـمدور بیکین،
بار دور و بیرماس، نی بیدو رور، نی ییر
اوزی بیـر لاکـور کـامـو ایلتـور، نی دیر؟!
ایرکـیـشـیکا حکمت اکـر بو لسا یار
عــاقــبت الامــر، مــرادین تاپار،

ترجمه:

دولتمند، حاجتمند است اگر درم داشته باشد
ناتواتمند، دولتمند است اگر کرم داشته باشد
نیم کاسه غذا اگر بیابی
نیم آنرا به یك ناتوان بده که بخورد
نفس در حقیقت دشمن تو است
اگر خونت را بنوشد سیر نمی شود
برای آدم مروت لازم است
برای عارف و عامی فتوت و مردانه گی ضرور است
انسان باید یا چون سرو در همه کار راست باشد
و یا چون درخت زرد آلو و سیب میوه دار باشد
آنکه دارد و نمی خورد و نمی خوراند و نگهمیدارد
آنرا با خود بگور می برد چه می کند؟
همرای مرد اگر حکمت یار و همدم باشد
عاقبت الامر به مراد خویش میرسد.

حیدر خوارزمی بی قدر دانستن و پا مال کردن نان وبی سرشته گی را سخت نکوهش میکند از جمله دریکجا چنین پند داده است.

آشین ایچیب اوتینی. سوندیرمانکیز
سفره باشیدین یاسین سورما نکیز

ترجمه:

غذا را خورده آتش آنرا پایمال نکنید

و از سر سفره خوردنی را بدور میافگنید

حیدر خوارزمی به انتباه گیری و استفاده از تجارب بزرگان و سر مشق قراردادن آنها در زنده گی اهمیت فراوان داده و به فعالیت و کارکردهای خویش نظر انتقادی نموده و روی خاتمه دادن به کمی و کاستی ها تأکید بخصوص و ویژه مینماید.

کیمگاکیم ایش بولسا پیش اوفتاد،

هیچ ایشی هیچ ایش بیلا تاپماس کشاد،

تجربه سیز ایرمودور . ای همنفس؟

تجربه دورایرکا، مربی و بس

ترجمه:

اگر کسی در کارها تجربه نداشته باشد

هیچ کار او صورت گرفته نمی تواند

بی تجربه هم مرد است؟ ای همنفس من

تجربه یگانه مربی و آموزگار مرد است و بس

حیدر خوارزمی آموزکاران و هنرمندان را به راستی و درستی و انصاف و صداقت فرامیخواند:

راستلیق اوستیندا ترازونی توز،

راستلیق اسبابینی سقلا توکوز...

ارّه تیك ایت بذل کیین، ایلکاری

تیشه بیکین اویما، اوز، اوزونگ ساری

ترجمه:

راستی را در کارها ترازو و میزان خویش قرار بده

و اسباب راستی را همیشه با خود نگهدار

مانند ارّه از پیش و از پس بذل و بخشش کن

و مانند تیشه همه چیز را به نزد خویش جمع مکن

او راستی وراستکوی را از اوصاف عالی انسانی شمرده میگوید: «انسان را نباید از روی لباسش و همینگونه سیمایی ظاهریش مورد ستایش و تحسین قرار دهیم بلکه باید ازروی غنای معنوی و خلق و کرم او به ستایش گرفت و به سیمای

باطنی، خلق و اطوار پسندیده و حمیده» وی توجه کنیم».

هر نیچا تون پولسا، تو را او پرانور
او پـــراماغان، خلق و کرم، تو نـیدیر!

ترجمه:

هر نوع لبـــاس و جامـــه تکه و پاره می شود
و تنها لباس خلق و کرم است که باقی میماند.

حیدر خوارزمی ارباب کار و زحمت را بزرگ میشمارد و با ذکر «ایرکیراك ایمگاگ بیلا تاپسا حضور...»، مرد باید در کار حضور یابد و جوهر مرد در کار است، «ایرکیشی ایمکاک تا، تیتیك راق بولور» مرد در کار هوشیارتر می گردد، فیض و خاصیت زحمت و کوشش و تلاش سازنده را به ستایش میگیرد و به ویژه محبتش را در مورد دهقانی چنین به سخن میبندد:

توکـــمـــاســـا دهقـــان عـــرق پای، بیل
ییمیشی نینک فایده سین تاپماس ایل،
تـربیت وســـعی قـــیلور، باغــبـــان،
تازه یولور، مـــیـــوه، بیـرور بوســـتـــان

ترجمه:

اگر دهقان زحمت نکشد و عرق نریزد
ولس چیزی برای خوردن نمی یابند
در نتیجه سعی و تربیت باغبان است
که بوستان تازه میشود و میوه میدهد.

همینگونه حیدر خوارزمی اهل پیشه و کسبه را ستایش نموده میگوید که اهل کسبه و پیشه بگونه خدمتکاران جامعه بوده صادق و راستکار و معجزه آفرین می باشند آنها نیازهای مبرم مردم راتامین می کنند همانند افراد هنرمند بمردم و وطن خویش شوق و ذوق علحیده میبخشند، حیدر خوارزمی که در نظم حکایتها دسترسی فراوان دارد در قالب حکایت های کوتاه ومختصر به روشنگری مفاهیم بزرگ و آفرینش منظره های تازه و چهره های جدید موفق میشود، درحکایت های حیدر خوارزمی نه تنها به چهره های عنعنوی مثل حاتم طایی، بهلول دانا، محمود غزنوی، و پیامبران مثل حضرات سلیمان(ع)، یعقوب (ع)، یوسف (ع) و مانند ایشان برمی خوریم، بلکه باسیماهای تازه ازنده گی عینی اجتماعی مثل زن بیوه، سودا گر، دکاندار، نیز رو برو می کردیم. و اگر ازاین نقطه نظر به آن دیده شود

نهایت جالب و قابل توجه میباشد در حکایت سوداگر سخنور درضمن واقعه کوچك مناظر اززنده گی اجتماعی عینی زمانش را به تصویر گرفته است. احتکار و فریب کاری و مکر تاجران وسوداگران بی انصاف را فاش می کند.

در حکایت دیگر (زن بیوه) صبر و حوصلهء او را ستایش نموده چنین می گوید: بیوه بیچاره باقبول دو هفته زحمت کرباس قیمتی میبافد آنرا دکاندار یاسوداگر بامکرو حیله و کمزنی و یادآوری از خرابی و بی کیفیتی، بی نوری و بدنمودی و زدن ازگز و بر با پول ناچیز میخرد و به خریدار دیگری که سایر کرباسهایش مورد پسند او واقع نشده است با ستایش و توصیف زیاد در بدل پول گزاف به فروش میرساند.

سخنور اینکونه دکانداران و سوداگران رااز شمار کسانی قلمداد مینماید که به سرکه آب و به آرد سبوس را یکجا نموده بفروش میرسانند و به گفته شاعردرتقلب تا اندازهء ماهر اند که حتی مو را نیز پاره نموده در بین آن چیزی میگذارند.

گر چه واقعه که درکوفه اتفاق افتاده احتمال دارد شاعررخدادهمانند آنرااساس قرارداده شامل اثرش نموده باشد مگر حکایت یاد شده از اختلافات و تضادهای سخت اجتماعی برخوردار است و چگونه گی احوال بیوه زنان و وحشت حکمرانان زمانه و حق تلفی های آنرادرپیش چشم مامجسم میکند، احساس ترحم و شفقت را نسبت به جان بیوه و بیچاره گان جامعه بگونه جاندار و زنده نشان می دهد. ابیات زیرین او بیانگر درد و داغ الم رنج و ناله و افغان بیوه زنان و التماس و دادخواهی آنان میباشد:

دیدی کیم: ای خواجه، صاحب کرم
چرخ فلك گرد شیدین یمه غم،
تولمان و بیچاره، صاحب عیال،
عاجز و مسکین و پراکنده حال،
سعی قیلیب بیردم ایککی هفته جان،
تاسنگا کیلتوردوم انی بوزمان،
بیر سوروك اوغلان، اوشاغیم خوارو زار،
یولغه باقیب تیلمیرا دور، انتظار،
هر نی دیسه نك، تینکریکا، سالدیم سینی
هرنی بها، بولسه اوزا تغیل مینی

ترجمه:

گفت که ای خواجهء صاحب کرم

از گردش چرخ فلك غم نبینی

من بیچاره و صاحب عیال هستم

عاجز و مسکین و پراگنده حال می باشم

دو هفته سعی نموده جان دادم

تا آنرا بافته حالا بتو آوردم

فرزندان زیاد دارم همه خوار و زاراند

و چشمهایشان براه من انتظار مانده است

هر چه می کنی ترا به خداوند (ج) سپاریدم

به هر بهای که می گیری آنرا بر دار و مرا زودتر رخصت کن.

به ایـــن ترتیب عرض حال زن بیوه دل دکاندار وسوداگر بیرحم وقسی القلب را نـــرم نمی سازد و مـانند همیشـه با زدن از گز و بر و دادن چنـد پـول نـاچیـز متاع سره ویرا میچاپد:

گـز بیـلا هم کـیلتـوروب اول بوزنی کم

بیـردی انگا خـواجـه بیـرایککی درهم

ترجمه:

از گز و از بر آنرا کم ساخته

خواجه به آن بیچاره یك دو درهم داد.

حکایتـهای دیگر هم کـه از مـفـاهیم عـالی و ابتکاری و بدیعی بر خـوردارند درضمن چهره های آنها از اوصاف برین و عالی انسانی مثل عدالت، انصاف صداقت و همت و امثالهم توصیف بعمل میآید و از بیعدالتی و بی انصافی، بخیلی و بی همتی و دیگر اوصاف سلبی مثل اینهانیز نکوهش صورت میگیرد. از این حکایتها کوچك که بعضی دارای روح حماسی اند ما از مهارت حیدر خوارزمی در شعر تمثیلی حماسی نیز آگاهی حاصل میکنیم.



خاتمه:

مخزن الاسرار به ویژه در آفرینش نوع ادبی حماسی و تمثیلی در ادبیات ترکی اوزبیکی بذات خود تجربه بزرگ محسوب می گردد،این اثرارزنده پس ازترجمه خسرو و شیرین نظامی گنجوی از جانب قطب خوارزمی علاوه از آنکه درجهت ترجمه داستانهای دیگر نظامی قدم بزرگ شماریده میشود در زمینه آفرینش داستان بجواب اوتجربه بزرگ نیز بشمار میآید، حیدر خوارزمی بآفرینش مخزن الاسرار از یك طرف پیوند ادبیات دری را با ادبیات ترکی اوزبیکی استحکام میبخشد از جانب دیگر به عملیه رشد و شگوفایی زبان ادبی و ادبیات ترکی اوزبیکی نقش مهم بازی نموده زمینه را برای پرورش ابر مردی مثل لطفی هروی و نوایی بزرگ نیز هموار مینماید.

کیمگا کیم ایش بولمسه پیش او فتاد
هیچ ایشی هیچ ایش بیلا تا پماس کشاد
تجربه سیز ایرمودور ای همنفس
تجربه دور ایر گا مربی و بس

(مخزن الاسرار حیدر خوارزمی)

کیشی کیم عشق بیرلا آشنا دور
انگا هردم فلك دین مینگ جفا دور
بلا دورسر به سر عشق جهانسوز
کیم اورتارمبتلا لارنی شب و روز
ایر اوغلی کیم قدم قویسه بویولدا
قدم باشدین کیراك دور جانی قولدا

(مثنوی گل و نوروز حیدر خوارزمی)

مثنوی گل و نو روز

به اساس معلومات فخری امیری در روضة السلاطین مثنوی گل و نو روز را از مولانا لطفی هروی ندانسته آنرا به میر حیدر خوارزمی منسوب دانستیم روی آن این مثنوی را از بخش لطفی هروی حذف نموده به بخش میر حیدر خوارزمی افزودیم.

داستان گل و نوروز

حیدر خوارزمی مثنوی عشقی گل و نو روز را در سال ۱٤۱۱ میلادی مطابق ۸۱٤ هـ ق سروده و به سلطان اسکندر میرزا تیموری می بخشد نمونه های جداگانه از بخش های گوناگون مثنوی گل و نو روز دراثری که در سال ۱۵٦۰ میلادی مطابق ۹۸٦ هـ ق بدست علاء بن محبی بنام اللغات النوائیه والاشتهادات الجغتائیه نوشته می شود راه یافته و بعد ها در واژه نامه و لغت نامه های شیخ سلیمان افندی بخارایی و کاظم بیك نیزدرج می گردد.

مثنوی گل و نوروز از آثار بسیار ارزشمند زبان ترکی اوزبیکی در سدهء پانزدهم میلادی برابر سدهء نهم هجری قمری میباشد در ترقی ورشد ادبیات ترکی اوزبیکی در عصر مذکور نقش ز یاد بازی کرده است. گر چه این داستان روحیه عشقی دارد اما درونمایه اش روی پایان برد پرخاشهای جامعه فیودالی و مبارزه برای تحکیم حاکمیت دولتی و مرکزیت بخشیدن به آن تاکید ورزیده و ویژه میشود.

حیدر خوارزمی مثنوی گل و نو روز یعنی سر گذشت بی باکانه گل و نوروز را برای بر آورده ساختن آرمانهای مقدس چون آرامی و آسوده حالی مردم، شکوفایی وطن و نجات از بلای جنگ بی معنی و گرداب بدبختی آفریده و در عمل نشان میدهد که انسان چگونه با فدا کاری و استواری در پرتو ایمان و عقیده و عزم راسخ میتواند عمل ناممکن را به ممکن و محال را به امر شدنی مبدل نماید.

تاریخ پیدایش و سرایش مثنوی گل و نوروز:

در پیوند به زمان سرایش گل و نوروز در انجام آن چنین میخوانیم:

تاریخ سکیز یوز اون تورت ایردی هجرت

کــــه نقش ایتم بو منظور مــــحـــبت

ترجمه:

بتاریخ ۸۱۴ هـ ق این داستان محبت را رقم زدم

بیت بالا حکایت ازتاریخ نظم مثنوی گل و نوروز میکند که برابر با ۸۱۴ هجری قمری مطابق ۱۴۱۱ میلادی میباشد. مثنوی گل و نوروز حیدر خوارزمی در شرایطی ایجاد میشود که امپراتوری امیر تیمور کورگان رو به زوال گذاشته است و بین شاهزادهٔ گان و امیران و میرزایان تیموری برای بدست آوردن تاج و تخت ماورا، النهر و خراسان و دیگرقلمرو های مفتوحه وی جنگها و بهم تازیهای خونین در جریان میباشد. حیدرخوارزمی از بهم تاختنهای آنهاو دیگر حکمرانان روزگار که بر مردم عامه انواع رنجها و دشواریها را در نتیجه نبردهای خانمانسوز تحمیل میکردند سخت رنج میبرد، چنانچه اینموضوع را در سرآغاز مثنوی درجاییکه ازسبب نظم آن سخن میراند چنین بیان میکند:

اوشل کونلار که وقتیم ایردی ناخوش،

تیریک لیک نامـلایم عمـر ناخوش،

پریشانلیک بیلا عقلیم مشوش،

بوزولغان بوکو نکلدا مینک تومان غش،

نه بیرهمدم که اول همسازبولغای،

نه بیر محرم که اول همرازبولغای،

مصاحب نازنین لار نینک فراقی،

معاصر همنشین لار اشتیاقی،

اياق توتقو چی بندو همدمیم آه،

اياقلیك قان یوتار شام و سحرگاه،

ترجمه:

در آنروزها وقتم بسیار ناخوش بود

زنده گی ناملایم و عمر نیز خوش نمی گذشت

عقلم از پریشانی مشوش بود

در دلم هزاران غم و درد وجود داشت

نی همدمی بود که با من دمی دمساز باشد
نی هم محرمی که با من همرازی نماید
دوری مصاحبان نازنین
واشتیاق معاصران همنشین مرا بی طاقت می کرد
پایم در بند و همدمم در آن لحظه ها آه بود
و آنانیکه دست و پایی داشتند شام و سحر خون می خوردند

دورنمایه این بیتها و مناسبت سخنور با پروبلمهای سیاسی و اجتماعی زمانش و آرزو و آرمانهای ویرا در جایها اساسی مثنوی به شکل بهتر و خوبتر نیز بملاحظه میگیریم. آنگونه که در بخش سبب نظم مثنوی گل و نوروز می آید حیدر خوارزمی مثنوی گل و نوروز را به سفارش و خواهش نبیره امیر تیموراسکندر میرزا فرزند میرانشاه به رشته نظم میکشد او در آنوقت حاکم ولایت فارس و اصفهان بود و از دیگر شهزاده های تیموری فرق زیاد داشت، افزون بر بلند آوازه گی در معرفتپروری ازسخنوران توانمندعصرش نیز به حساب میآمد. (۱)

نوروز از عنعنه های بسیاردیرین زیستمندان آسیای میانه، (خراسان وبه ویژه از جشنهای سترگ کشورکهنسال ما نیزبه شمارمیآید مترجم) نوروز اول سال و جشن گل و بهار میباشد. نو روز پیام آور بیداری طبیعت و حیات و زنده گی است به انسان ذوق و شوق، جنبش و تحرک میبخشد و او را به سوی ایجاد و آفرینش سازنده باز میخواند مردم دربارهء نوروز سروده ها و افسانه های فراوان آفریده اند و آنرا درمحفلهاو مراسم جشن و شادی بازمیگویند، و با حکایه و خوانش آن به رقص و پایکوبی برمیخیزند. عنعنه نو روز آهسته آهسته از ادبیات شفاهی به ادبیات کتبی راه یافته و بعدها بعد گسترده میگیرد. چنانچه عمرخیام بنام نوروزنامه رساله منثور، تالیف میکند، خواجوی کرمانی (۱۳٤۱ درگذشت مطابق ۸٤۵ هـ ق) داستان گل و نوروز را به وجود میآورد، نظربه آگاهیهاییکه دراثر کاتبی چلپی سده، هجدهم میلادی کشف الظنون در مورد نوروز آمده است مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی و دیگران نیز آثاری در این مورد میآفرینند، رسم نوروزدر ادبیات شفاهی و کتبی زبان ترکی اوزبیکی نیز دارای پیشینهء دور و درازتاریخی میباشد.

۱- قرارمعلوم غیاث الدین جمشید ستاره شناس معروف در سال ۱٤۲۷ میلادی نیز جدول حالات ستاره گان را ترتیب داده به اسکندر میرزا اهداء میکند. مترجم

سروده هایی که در کتاب دیوان الغات الترك محمود کاشغری در پیوند به نوروز آمده همه بیانگر چگونه گی نوروز و فصل بهار میباشد، همینسان درادبیات کتبی زبان ترکی اوزبیکی تا عصر حیدر خوارزمی به تصاویر زیبایی در پیوند به بهار ونوروز و همچنان در آثار حماسی و غنایی نیزبه گفته ها و یاداشتهای دراین ارتباط برمیخوریم. چنانچه ازآتایی بلخی سخنور آزاده و گرامی بلخ در این پیوند چنین میخوانیم:

چون یوز ونگ کوردی، کوزوم قیلدی وطن نینگ ترکین

گل نی چون نوروزتاپتی یاد نوشـــاد ایلامـــاس

ترجمه:

وقتی برویت چشم من افتاد ترك وطن کرد

آری! وقتی که گل را نوروز بیابد یاد نوشاد نمی کند

شاهد گویا بیست بر این ادعا، احتمال دارد آتایی داستان حیدر خوارزمی را درنظرداشته باشد؛ بهرحال آنچه که ما در ادبیات ترکی اوزبیکی دراینمورد تا عصر حیدر خوارزمی دردسترس داریم و مسلم بودنش بمامسلم است در میان نمونه های آن یگانه اثریکه ویژه نوروز شده همین مثنوی گل و نوروز حیدر خوارزمی میباشد. اینکه حیدر خوارزمی در سرایش آن ازکدام منابع و سر چشمه ها سود جسته به شکل واضح بما معلوم نمیباشد، تا جاییکه دیده میشود از ادبیات شفاهی مردم استفاده زیاد مینماید. کار حیدر خوارزمی از آنچه که در دیگرمتون کتبی ادبیات ترکی اوزبیکی در همین موضوع و یا نام آمده فرق میکند حفظ خصوصیتهای ویژه ادبیات شفاهی در داستان و تأکید که در سر آغازمثنوی در اینمورد شده نیز دال بر همین موضوع میباشد.

بویوردی کیم: بوکل فیصلیندا درحال،

«گل و نوروز نینگ افسانه سین سال.

ترجمه

سلطان اسکندر برایم فرمود که در فصل گل

افسانه گل و نو روز را درمیان بیانداز

اگر حیدر خوارزمی ازکدام منابعی هم در مثنوی گل و نوروزاستفاده کرده باشد پیشتر از همه مثنوی خویش را بر پایه رخدادهای زمانش اساسگذاری میکند؛ در باب پروبلمهای مهم اجتماعی و سیاسی عصرش به حیث یك فرد مسوول و پیشرو عصرش سخن میراند و با ارمغان «گل و نوروز» به باغستان ادبیات ترکی اوزبیکی برای همیشه آنرا برویش و بالش میگیرد.

اهداف غایی و فکری مثنوی گل و نوروز:

درمثنوی گل و نوروز حکایت از سرگذشت عشقی شهزاده نوروز نوشادی با شاه دخت گل فرخاری میشود. در آن افزون بربیان عشق دودلداده ازسرگذشت قهرمانهای که بربدیهای گوناگون غلبه حاصل می کنند، از تدبیر دولت مردانی که کشورهای خویش رااز بهم تازیهای بی معنی فیودالی نجات داده و حاکمیت مرکزی را برقرار نموده اند نیز سخن میرند.

«پادشاه با فراست و کهنه کارسر زمین نوشاد صاحب فرزند، زیبا روی میشود، چون در روزنخست سال تولد میابد او را نو روز نام مینهند، او بگونه جوان نیرومند صاحب عقل و دانش و باتدبیر به بارمیاید. این جوانزیبا روی نیکو خصال دوشیزه صاحب جمال، گل نام را که دختر شاه مشکین فرخاری است در خواب میبیند و دل به عشق او میبند. همچنان گل نیز نوروزرادرخواب دیده غایبانه به او دل میبارد. نوروزپس از تحمل دشواریها و حوادث ناگوار فراوان سرانجام به دیارفرخار میافتد، ولی پدر گل مشکین شاه پادشاه فرخار به وصلت او با دخترش راضی نشده میخواهد گل رابه خاقان چین بدهد لیکن گل و نوروز پیش از پیش با همدیگر دیده وروی سرنوشت شان فکر میکنند. همینکه به مرزهای چین نزدیک میشوند دست به فرار میزنند آنان پس از وقوع رخدادهای گوناگون و هولناک به دریا می افتند و دستخوش امواج خروشان آن میگردند و سرانجام واقعه به جدایی ایندو دلباخته میانجامد. گل به عدن و نوروز به یمن میرود. هر دو در آن ممالک به افسری سپاه برداشته میشوند. ازتصادف بین عدن و یمن نبرد می شود، درجنگ تن به تن گل پهلوان یمنی بهرام را شکست میدهد نوروزخود به میدان جنگ میرود تا با قهرمان غالب عدنی (گل) پنجه نرم کند، اما در اینجا صحنه عوض میشود همدیگر رامی شناسند، بجای نبرد همدیگر رادرآغوش میفشارند وجنگ به صلح ومصیبت به شادی مبدل میشود و بساط شادی می چینند و به رقص و پایکوبی برمیخیزند. شاهان چهارکشور نوشاد، فرخار، عدن و یمن به اتفاق هم ممالک خویش رابه قلمرو واحدتبدیل نموده نوروز را به شاهی برمیگزینند.

به اینترتیب سر انجام نوروزعادل ومعرفتپرور به حکمروایی میرسد و شاهدخت گل ملکه او میشود. مفهوم اصلی و مرکزی مثنوی گل و نوروز عشق است. این عشق بیانگرنمونه کامل محبت و صمیمیت، وفاداری و صداقت، مردانه گی وجسارت و انصاف و عدالت میباشد هم گل و هم نوروز هردو در عشق

و مبارزه کمال میبابد و پخته میشوند. هیچگونه نیرو قوت نمیتواند بر عزم اراده، آهنین و خلل ناپذیر آنها رخنه وارد کند. حتی خطر مرگ آنانرا مجبور به کناره گیری ازهدف شان کرده نمیتواند.

کیشی کیم عشق بیرلا آشنا دور،
انکا هر دم فلك دن مینك جفا دور...
بلا دورسربه سر عشق جهانسوز
کیم اورتارمبتلا لارنی شب و روز
ایر اوغلی کیم قدم قویسه بویولدا
قدم باشدین کیراك دور، جانی قولدا
ترجمه:
آنکه با عشق آشنا است
برای وی هردم ازفلك صد جفا میرسد
عشق سر به سر بلای جهان سوز است
و مبتلایان را شب و روز می سوزاند
فرزند مرد وقتی که به این راه پا می گذارد
پای را گذاشته یا سر باید براه افتد و جان را در دست گیرد.

عشق به عشاق نیرو توان، قوت وزور، غیرت و جسارت و توانمندی میبخشد آنها یلدای زنگی قاتل و و شیخ نجدی حیله گر و دیوان آدمخوار را بشکست می گیرند. طوفان ابحار هم نمیتواند با طغیان عشق برابری نماید، عشق حتی با مرگ مقابله نموده انرا رفع میکند، جنگ را مغلوب و آرامی و آسوده حالی را جا گزین آن مینماید.

حیدر خوارزمی بجای حکمراوایی فیودالان کوچك که بین هم در جنگ و دشمنی بودند برقراری حکومت مرکزی بزرگتر را ضروری و عوض فرمانراوی جاهل و نادان داشتن حکمران عادل و معرفتپرور را آرزو میکند. روی این اصل این امید را ازسر آغازمثنوی گل و نوروز تا سر انجامش دنبال میکند. او در قصه گل و نوروز شاه، نوشاد فرخ شاه را از شاهان عدالتپرور خوانده در سرآغاز چنین میگوید:

... که «نوشاد» ایلیدا بارایردی بیرشاه
کیلوردین واقف و کیچکاندین آگاه
آتی فرخ، اوزی فرخنده اختر،
انینك حکمیندا اول اقلیم و کشور،
قموق عالمدا عدل و داده مشهور،
چیریکی بی نهایت، ملکی معمور،

ترجمه:

در سر زمین نوشاد پادشاهی بود

که از آمد و رفت همه چیز اطلاع داشت

نامش فرخ و خودش هم فرخنده اختر بود

آن مملکت و اقلیم در تحت فرمانش قرار داشت

در عالم او (فرخ شاه) به عدل و داد بلند و آوازه بود

سپاهش بی نهایت و ملکش معمور و آباد بود.

چون شاه نوشاد فرخ شاه درپیری به فرزند میرسد ازخوشی و عشق پسر به آبادی ملك و خوشی خاطر مردم میکوشد و بندیان و اسیران را از زندان آزاد میکند:

... سیوونگاندین آتاسی گنج نی آچتی،

نی کیم قازنغانین عالمغه ساچتی،

اولوق تویلارقیلیب عشرتلارایتی،

یرتقان بیرلار کوپ نیتلار ایتی،

اولوستە مستحق لارنی قیلیب شاد،

هم اولدم بندیلارنی قیلدی آزاد،

ترجمه:

از دوست داشتن زیاد پدرش دروازهء گنجینه ها و خزینه ها را باز کرد

و آنچه را که ذخیره کرده بود به مردم نثار نمود

جشن های بزرگ بر پا نموده عشرتها کرد

و باخدای خود نیت ها نیك نمود

مستحقین جامعه را شاد

و اسیران و محبوسان را از زندان آزاد کرد.

عدالتخواهی و معرفتپروری به یکی از خصوصیات اصلی گل و نوروزمبدل میشود این امر به ویژه گیها و فعالیتهای اساسی قهرمان داستان و کارکردهای بنیادی آنان نیز مبدل میگردد، ازبرکت گل و نورور جنگ و عداوت که بین دول عدن و یمن وجود دارد بر طرف میشود حکمروایانی که دشمن همدیگر استند سرانجام به بساط آشتی مینشینند هردو مملکت به قلمر واحد تبدیل میشوند، پس از گذشت مدتی کم نوشاد و فرخار هم به آن می پیوندند. و نو روز شاه به مسند شاهی و حکمرانی دولت مرکزی مینشیند

نوروزشاه مملکت را اداره میکند مردم درقلمروش با عدل وداد، آرامی و آسوده حالی و صلح و امنیت تمام بسر میبرند و از بلای جنگ وتاخت وتاز برای همیش رهایی مییابند:

چاپشتی لارکیلیب تو شلوك توشیندین،
اولوس فارغ بولیب سنچش ایشیندین...
اوروش سنچیش کوتاریلدی ارادین
خصومت کیتدی ایکی پادشاه دین
بوخوشلوق دین بیریکیتی ایکی اقلیم
ارادین قوپتی حرف و قالمادی بیم
کیچیب هجران کیچه سی، اوتی ظلمت،
یار ودی صبح وصل و کیتی غربت،
سعادت یوزلانیب، نکبت توگاندی
ایتیلدی دولت و محنت توگاندی...
جهاندا کیم نی کیم کورسانگ طربساز
اولوس خوشوقت و،عالم عیش پرداز
باری نینگ اورنیگانو روز بولدی
مراد و بختی که فیروز بولدی...
جهاندا قویدی یخشی رسم و آیین
توزاتتی دینی نی سر تا به پایین...

ترجمه:

باهم به صلح و آشتی نشستند
مردم از جنگ و عذاب فارغ گشت
جنگ و رنج ازمیان برداشته شد
خصومت که بین دو پادشاه وجود داشت از بین رفت
در نتیجه این خوشی دو اقلیم با هم متحد شدند
آن حرفهای که در میان بود برداشته شد و ترس و بیم دیگر وجود ندارد
شب هجران و ظلمت گذشت
صبح وصل دمید و غربت رفت
سعادت روی آورد و نکبت پایان پذیرفت
دولت برپا شد و به کمال رسید و محنت و رنج پایان یافت

درجهان هر که را ببینی طرب و خوشی آغاز کرده
مردم خوش وقت هستند و در عیش و عشرت مشغول اند
برای هر کس نو روز و روز نو است
و به مراد و بخت خود رسیده است
به اینکونه در جهان رسم و آیین نو و تازه کذاشت
و دین خویش را سر تا به پا به انتظام کرفت

باینترتیب حیدر خوارزمی با ضبط مخالفتهای حکمرانان تیموری حل مخاصمت های فیودالان و تحکیم حکومت مرکزی را آرزو نموده و برای بر قراری و تحکیم دولت مرکزی تلاش میورزد. آنچه که در آغاز مثنوی و پایانش درستایش اسکندر میرزا آمده است نیز دال براین امر میباشد. حیدر خوارزمی اسکندر میرزا را به صورت مبالغه آمیز مدح میکند و سایر حکمرانان تیموری رابه عبرت کری ازسر نوشت کل ونورور، ختم جنک های خانمانسوز و اختلافها بمعنی به عدالت و انصاف و آرامی و آسوده حالی مردم و وطن باز میخواند.

حیدر خوارزمی در مثال عشق راستین فرزند مشترك دومملکت کل و نوروز و بر قراری دوستی واقعی میان چهار دولت فکر و غایه دوستی و اتحاد میان حکمرانان کوچك را افاده میکند. همینکونه سخنور انساندوست ما در ضمن از حقوق زنان نیز دفاع نموده از جبر و ظلم و تحقیر و توهین که درجامعه فیودالی به کرامت انسانی آنان میشد نیزنکوهش میکند ایجاد سیمای کل ملکه زیبا و قهرمان سمبول کویایی این امر است که نمونه غیرت و جسارت زورو توانمندی، دانایی و بینایی و جرات اخلاقی میباشد. هیچکونه کمی وکاستی از نوروز شاه ندارد.

در عقب سیمای شیخ تجدی منافقت و مکرو حیله و نیرنک نهفته است او با ریا و ظاهر سازیها سیمای واقعیش را همینکونه چهره- اصلی اشخاص منافق و ریا کار و مکاروغدار را افشا. مینماید.

سیمای نوروز:

نوروز قهرمان واقعی داستان کل و نوروز است اصل واقعه با تولد نوروز میآغازد و یکجا با آن رشد میبابد. کلیت و عمومیت میپذیرد. نوروز از همان آوان طفلی با فضلیت و صاحب اوصاف حمیده و عالیه ببار میآید. علوم کوناکون زمانش را میآموزد و به شکار و سپاهیکری و غیره دست میبازد.

کچیک یاشدین قموق فنلارنی بیلدی
کوپین اوزعقلی بیرلا فهم قیلدی،
نی توردی بیر نفس، نی یور دی بردم
تمام اورکندی، بیلدی برچا ایردم
کهی قوش قوشلاماق، که اولاماقدا
کیبک بیملاماق، ارسلان قوولاماقدا
ترجمه:
از خوردی بسیار فنون و هنرها را آموخته بود
بسیاری ها را با عقل و فراست خویش درک می کرد
یک لحظه و یک نفس آرام نداشت
بکونه تمام همه فنون زمان خویشرا فرا کرفت
کهی پرنده کان را به هوا پرواز میداد و کهی شکار می کرد
کاهی از پی آهوان می تاخت و زمانی هم به دنبال شیران می کشت

اما نوروز در جامعه جای خویش را نیافته است او خام و بی تجربه است صرف خود و اطراف خود را دیده است. عیش وعشرت دربار روزبروز او را حیران میکند. تمام اینها در نهاد او حس تکبر و غرور و خودبینی را زنده میکند. وقتی صورت خوبشتن را در پیاله می بیند عاشق خود میشود. لیکن عشق واقعی او راازراه هلاکت خود بینی میرهاند نو روز کل را درخواب میبیند و او برایش میکوید

قیاباقدی تبسم بیرلا اول حور،
دیدی کیم ای اوزی، اوزینه مغرور

کل به او تبسم نموده به اشاره چشم و ابرو میکوید که ای مغرور خویشتن درچه حالی و این چه کار است که تو می کنی؟ کل به او فضلیت ها و خوبیهای خویشرا با مردم وطنش به شناسایی می کیرد

در برابرنوروز کل دوشیزه زیباو دلخواه جلوه مینماید و نو روزعاشق کل، میشود. پس ازآن نورور دل به عیش و عشرت و عظمت دربار نمی بندند به حسن و جمالش مغرورنمیکردد آرزو و مقصدش تنها و تنها دیدن کل و رسیدن به وصال آنست. رسیدن به وصال یارغیرت. مبارزه ومتانت و پایش را میخواهد نوروز به استقبال حوادث هولناک و آزمونهای بزرک میرود و ازهمه پیروزمند بدر میآید و هیچگاه شکست و ناامیدی را بخود راه نمیدهد. رفیق راه، او بهمن به وی خیانت

میکند، بهمن را پدرش با او همسفر مقصدش نموده است، تك و تنهاخودش ازفرازکوههای بلند و دشتهای هراس انگیز و دریاهای مواج و خروشان میگذرد و به باشگاهء دیوان میافتد، اسیر پنجه ابحاًر طوفانزا میشود... نوروزدر جریان این تجارب و مبارزه آبدیده می گردد، عشق و وفا و صمیمیت به معشوق ازوی انسان پهلوان، دلاور و با جسارت بار می آورد به فضلیت او فضیلت میبخشد. آدمیت و انسانیت به عالیترین صفات وی مبدل میشود. نوروز به بینوایان و بیچیزان مشفق و مهربان است او به زخم دردمندان مرهم میگذارد به گونه شاه عدالتخواه و معرفتپرور عرض اندام میکند. بدینگونه مردمش را شاد و مسرور و وطنش را آباد و شگوفان میسازد.

سیمای گل:

در عمومیت بخشیدن مثنوی گل و نو روز وحل گرههای مسایل مربوط به وقایع موقف گل کمتر ازنوروزنمیباشد، اگر نوروز شهزاده کشور نوشاد باشد گل شاهدخت مملکت فرخار است، درحسن و جمال خود مانند ندارد از دیگر دوشیزه گان جامعه فیودالی وقت فرق بسیار بزرگ دارد، به زیبایی و شکوهء دبدبه دربار و ملکه بودنش مغرور نمیگردد، زیبایی معنویش ازحسن و جمال ظاهریش بیشتراست، او دختریست صاحب عقل و فراست، ادب و هنر، صداقت و راستی و تدبیر و کمال، او یاریست دلخواه وصادق و راستکار در عین حال سرکرده سپاه و دلاور وباشان وشوکت و درهر کار او صاحب هنر و استاد و دانا و با تدبیر.

حیدر خوارزمی درتعریف او اینگونه داد سخن میدهد:

نیدین کم اوکسام آرتوق دور جمالی،
هرایش کیم دیسانگیز بار دور کمالی،

ترجمه:

از هر چه بگویم جمالش افزونتر است
در هر کار دارای کمال و هنر است

گل بر علیه جبر و ظلم و تحقیر و هتگ حرمت و توهین زنان و نابرابریهای حقوق ایشان که ناشی ازمناسبات غیر انسانی جامعه فیودالی است پرخاش میکند او با باور:

«زنان را می شود دوستداشت اما آنان حق ندارند دیگری را دوست بدارند» مخالف است. گل عنان اختیارش را بدست پدرش نمی سپارد با نوروز در مرزهای

چین پا به فرارمی نهد، همینکه میداند پاسر نوشتش بازی میکنند، پیش از پیش برای رهاییش چاره میجوید، گل، نوروزرا ازته دل دوست دارد و تا پای جان به عشقش وفا دار است، باعزم و اراده، استوار، فهم و جسارت و ادراك سرشار بر همه حوادث و آفات پیروز میشود، از خود قهرمانیهای زیاد نشان میدهد، طرف حرمت و احترام و تحسین و آفرین مردم واقع میگردد. گل هنگامیکه در پنجه امواج طوفانزا بحر در گیرمیماند ازنوروز جدامیشود، درراهء رسیدن به عدن به چنگال شیران درنده میافتد همهء آنهارا بدون کوچکترین احساس و آثارزبونی مردانه وار بکلی محو و نابود میکند. و غواضان و آب بازان را از مرگ نجات میدهد به پیشرو غواضان جوهر مشوره کندن خندق رامیدهد و آنرا به متانت و استواری باز میخواند و به این ترتیب علیه شیران درنده دست به هجوم مردانه میزند. گل خود رابه عدنیان شهزاده چین معرفی مینماید (البته راز چگونه گی خویشرا آشکاراکرده نمی توانست.) وقتی در نبرد تن به تن باسرکرده سپاه یمن پهلوان بهرام مقابل میشود ازخود قهرمانیهای بی مانند نشان داده بر اوفایق می آید. گل بگونه موجود مهربان، مشفق و با نزاکت صاحب خلق و اطواربیمثل تبارز میکند و همینسان زنان و دوشیزه گان دلاوری که در داستانها و حکایت های مردم از آنان تصویر شده است دربرابر دشمن بیرحم و بی شفقت ببار آمده و در میدان جنگ مردانه و دلیر می ایستند، گل با این فضیلتها طرف توجه مردم قرار می گیرد رشد می کند، کمال می یابد به مقصد و مرامش میرسد.

چهرهای دیگر مثنوی:

افزون بر قهرمانهای اصلی در داستان گل و نوروزاضافه از ده چهرهء دیگرنیزوجود دارند، شاه فرخار مشکین شاه نوشاد فرخ خان یمن رفیع و خان عدن بدیع دوست نوروز بلبل دایه گل سوسن، بهمن منافق و شیخ نجدی و یلدای زنگی مکار و دیگران از شمارهمین سیما ها میباشند. هرکدام آنان در رخدادهای اساسی که در داستان روی میدهد و یا در واقعه های بخصوص و عمومیت آنها نقشی ویژه و عمدهء خویشرا بازیگرمیشوند. در پیدایش اختلافهاو حل و فصل آنها نقش مخصوص دارند، کرکترهاخصلتهای نیك و بد خود شان را خواه ایجابی باشند یا سلبی ظاهرمیسازند. در داستان گل و نوروز چهره چهار حکمران ارائه شده است درمیان ایشان شاه نوشاد (شاه فرخ) باانسانیت و عدالتپروری خویش ازدیگران یك سر و گردن بلند ی دارد او برای شگوفایی وطن ارامی و آسوده حالی مردم

خویش میکوشد و با فضایل عالی و دیرین خویش بلند آوازه می کردد حکمران فرخار «شاه مشکین» پدرشاهدخت کل هم عدالتخواه است، بلبل به نوروز او را اینگونه معرفی میکند:

... که فرخار ایلیدا بیرخانیمیز بار،
شهی مشکین دیکن سلطانیمیزبار،
ایرو (ر) جمشید اوروغیندین نژادی،
فریدون دین هم آرتوق عدل و دادی،
عدیم المثل ایرور ایککی جهاندا،
تینکی یوقدور زمین و هم زماندا،

اما مشکین پدر جاهل و مغرور است او دخترخود کل را درپس هفت پرده نکهمیدارد به آرزو و هوس و خواسته های انسانی وی گوش فرا نمیدهد خلاف میل ورغبت دخترش او را به خاقان چین تارتق و پیشکش میکند، خانان عدن و یمن به جنک و جدالهای خانمانسوزو ویرانکن علیه همدیگرمیپردازند لیکن عشق آتشین و صمیمی کل و نوروز، عقل و ادراک ایشان دادن پند و اندرزهای دانشمندانه فرخشاد اختلافهایی را که درمیان پادشاهان وجود دارد ازمیان بر میدارد شاه مشکین و دخترش وقتی بهم میرسند از سر نوشت کل کمشده اش بسیار خوشحال میکردد. خانان عدن و یمن نیز هنکامیکه بهم میرسند صلح میکنند هر چهارمملکت به سر زمین واحد و حاکمیت یکانه مبدل می کردند و یك دولت مرکزی را تشکیل میدهند. با پایان بخشیدن وقایع و رخدادهای داستان حیدر خوارزمی سر نوشت مملکت و مردم را بسته به عملکردها وخصایل شخصی شاهان میداند فکر و غایه انسانی تبدیل پادشاه ظالم به عادل، مبدل شدن نزاع و عداوت میان فیوالان به دوستی و همکاری را که خاص و ویژه تفکرسده های میانه است بمیان میکشد.

بلبل درمثنوی کل و نوروز حیدر خوارزمی تمثال دوستی است با شناسایی با نوروز و آکاهی از سر دل و راز نهفته وی برای رسانیدن دو دلباخته به مراد و مقصد شان از آنچه که از دستش برمی آید دریغ نمیورزد. بلبل هم برایش همیش به کونه دوست واقعی کل و هم دوست راستین نوروز باقیمانده در خوشیها و غمهای ایشان شریك است. به خوشی آنان افتخار و مباهات و خوشی میکند و در غمها بشان ازراستی غمکین و اندوهبارمیشود.

سوسن اکر از یکطرف تحت تاثیر آداب و اخلاق دربار و مناسبات فرسوده جامعه فیودالی رفته کل را زیر بار ملامتهای بیجا قرارداده و به قناعت به سر

نوشت و قبول خاقان چین به شوهری دعوت کند از جانب دیگر با درد و الم گل شریك بوده خواستار بهروزی و سعادت آینده وی نیزمیباشد.

این سخنان در واقع ناله و فغان بی پایان زنان و دوشیزه گان معصومی هست که در چهار چوب دیوار خانه محصورمانده اند و شب و روز رنج میخورند، همینگونه اینموضوع درحقیقت آواز رسایی مادرانی است که علیه سرنوشت شوم دختران زیبایی مثل گل بلند کرده اند رزالت، بدی، ظلم و زور و منافقت در چهره های سلبی چون بهمن، شیخ نجدی، ویلدای زنگی مجسم میشود. بهمن به نوروز خیانت میکند به عوض آنکه به او رفیق و رهنمای مناسب باشد داشته های سفر او را دزدیده ازنزدش فرارمیکند. یلدای زنگی، گل و نوروز را زندانی کرده بسته به نزد خاقانً چین میفرستد، شیخ نجدی زیرنقاب زهد و تقوی گل و نوروز رامیخواهد با مکرو حیله بدام خویش اندازد.

خلاصه و نتیجه مثنوی گل و نوروز پیروزی حق بر باطل است بین نیکی و بدی، عدالت و بیعدالتی و ظلم و رزالت و شیطنت و منافقت، زنده گی و مرگ مبارزه سخت در میگیرد. نیکی بر بدی، عدالت و شرافت بر رذالت و شیطنت و منافقت، حیات بر مرگ پیروز میشود، چهره های سلبی مغلوب میگردند، سیماهای ایجابی به مقصد و مرام به بهروزی و سعادت دست میبابند.

ویژه گیهای هنری و ابتکاری مثنوی گل و نوروز:

پیشتر گفتتیم که حیدر خوارزمی درسروده های غنایی چیره دستی خاص هنری خویش رابه اثبات میرساند. حال میگویم در مثنوی گل و نوروزنیز به پیروزیهای چشمگیر هنری دست میبابد. او که از حماسه های شفاهی مردم و تجارب چندین صدساله آن و ادبیات کتبی به شکل ایجادی مستفید می شود به استفاده ازآنهادرزمینه شکوفانی ادبیات ترکی اوزبیکی نیزنقش ارزنده بازی میکند. سوژه داستان گل ونوروز مرکب است، ایندا ستان در وجود وقایع و رخدادهای صورت میگیرد که طی سالیان متمادی درممالك گوناگون روی میدهد از روال زنده گی عادی گرفته تا جهان فانتیزی و وقایع حسرت آور به انسان قصه میگوید. واقعه اساسی ازتولد نوروز پسر فرخ شاه نوشاد میآغازد حادثه آهسته آهسته عمومیت می پذیرد با پرسوناژهای گوناگون و کارکردهای آنان پیوند میخورد. تمام رخدادها و صحنه های داستان یا درروشن ساختن سرگذشت قهرمان عشقی گل ونوروز خدمت مینماید و یا حلقه، این سر گذشت را تشکیل میدهد و یا

آنرا پرمیکند. تکامل می بخشد همین امرساختارکامل داستان رابه وجود میآورد.

موضوع اصلی داستان با عمومیت و گسترش حوادث و پیدایش اختلافهای مختلف و حل آنهاروشن میشود، بین نیکی و بدی و چهره های سلبی وایجابی بگونه هر چه بیشترکار به پیچیده گی میکشد، گل و نوروز که برای رسیدن به وصال همدیگررنج و دشواریهای فراوان را از سر گذرانیده اند از طرف خانان عدن و یمن به جنگ تن به تن کشانیده میشوند، آنان یا باید قربانی عداوت و دشمنی فیودالان شوند و یا عشق، مرگ و جنگ را نابود نماید واقعه اساسی به نقطه اوج میرسد، بدینترتیب دوستداران همدیگر را درمیدان نبرد شناخته درآغوش می گیرند و بالاخره عشق مرگ و جنگ را به شکست میگیرد.اینجاست که گره ها و اختلافها به آسانی یکی پی دیگر باز میگردند، گل و نوروز به وصال همدیگرمیرسند. خانان عدن و یمن به آشتی میروند، فرخشاه و مشکین شاه به دیدار فرزندان خویش مشرف میگردند، چهار مملکت به شکل دولت واحد درمیآیند، آرامی و آسوده حالی بر قرار میشود و نوروز شاه، شاه عدالتخواه ومعرفتپرور و خواهان ترقی و پیشرفت مملکت به فرمانروایی میرسد.

سیماهای داستان گل و نوروز با وقایع که در داستان آمده است رشد و انکشاف مییابد، تکامل میبخشد، بگونه مفهوم کلی و مرکزی درسرتا سر داستان ظاهرمیشود حیدر خوارزمی چهره های داستان را با خصوصیتهای که ویژه زنده گی شخصی و فردی انها ست تصویر می کند. دنیای معنوی و جهان بیرونی آنانرا بااستادی و چیره دستی به تمثیل می گیرد، کارکردهای قهرمانان واقعی داستان یعنی گل و نوروز خود گواه خوبی است بر این امر: به نوروزی که دوران نو جوانی خویش را درقصرپدربا ناز و نعمت، عیش و عشرت سپری نموده به نوروزی که حوادث گوناگون را از سر گذرانیده و در کوره مبارزه ها وتجارب و آزمونها آبدیده و پخته شده است فرقی کلی دارد. گل هم سیماییست مانند وی اگر وقتی نو روز را بزمهای باشکوه در بار و عیاشی های آن فریفته باشد، پس ازآنکه عاشق و دلباخته گل میشود آن بزم ها دیگر اورانمی فریبد. حیدر خوارزمی رازهای نهفته و درونی نوروز را اینگونه به تصویربسته اظهار میدارد:

نگار ینامین اول بیچاره دورمین
که هجرینگ جوریدین آواره دورمین
یاناراوت ایچرا اورتاب خانلیفیم نی
قولینگ بولدیم، قویوب سلطانلیفیم نی

اگـــر چه شـــاه ایدیم، ایمـــدی گـــدامـــین
غـــریب لیگ دردی بیـــر لامـــبـــتـــلا مـــین
غـــریب و بیکس و مـــسکین من ای جـــان !
غـــریب و عـــاشق و غـــمگین من ای جـــان !...
تـــرحـــم وقـــــــتـــی دور ، ای یـــار ، ای یـــار...!
غـــریب قـــه رحم قـــیل، زنـــهـــار زنـــهـــار ...!

ترجمه:

نگار من، من آن بیچاره هستم
زجور هجر تو آواره هستم
میان آتش خانی خویش را ماندم
و غلام تو شدم سلطانی خویشرا گذاشتم
اگر چه شاه بودم حالا گدا هستم
و با درد غریبی مبتلا می باشم
غریب و بیکس مسکین توام
غریب و عاشق و غمگین توام
ای نازنین من و ای یار من وقت ترحم است
زنهار! زنهار به غریب خود رحم کن.

گل که در آتش هجران جگرش کباب و بیتاب است، ازبلبل احوال نوروز رااینگونه جویا میشود.

انگا سوردی: نیـچوك دور اول غـریبیم
مـحب دین یادایتـار مـو اول جـیـبـیم
سـیـزیب مـودوربو درمـان سـیـز بلانی،
سـاغـین مـو دور بو مـسکین مـبـتـلانی،
فلك نینگ جوریدین حالی نیچوك دور ؟
بومـاتم ایچـراحـوالی نیـچـوك دور ؟
رفـیـقی بار مـودور مـحنت دین اوزگـا ؟
قـورار مـوهـیچ نیـمـه زحمت دین اوزگـا ؟

ترجمه:

از اوپرسید احوال آن غریب من چگونه است
از محب خویش حبیب من یاد می کند

آیا این بلای بی درمان را درک کرده
آیا این مبتلا مسکین را دلگیر کرده است
از جور فلک حالش چگونه است
با این ماتم حالش چطور است
به جز از محنت رفیقی دیگر هم دارد
به جز از زحمت کدام چیز دیگر می تواند داشته باشد.

این مصرعها درعین زمان که از مناسبت گل بانوروزحکایت میکند از حالات روانی و روحی گل و نوروز هم بیانگراست.

حیدر خوارزمی درتصویر قهرمانهایش ازمناظر طبیعی و صنایع بدیع به ویژه از اصول تضاد با چیره دستی تمام استفاده میکند بگونه مثال وقتیکه گل به صورت جبری به سوی چین باکاروان خاقان چین به راه میافتد، سپیده سحری دامن شب را می پیچد و اینحالت را اینگونه به تصویرمیگیرد:

چو باد صبح بتیاد ایتی پرواز،
قرا قوز غون عزیمت قیلدی آغاز
فلک دین مهرانور بولدی طالع
قرانغولوق نی، کوز دین قیلدی راجع

این تصویر مناظر طبیعت را در مناسبت با احوال قهرمانان به صورت متضاد و کامل به توصیف میگیرد:

سپیده دم فرا رسیده بود؛ اما برای گل جدایی در پیش بود، نو روز راه چین را در پیش میگیرد، از پی گل براه میافتد. با بودن ظلمت و سیاهی دل دو دلداده هم پر ازوحشت و بیم وتاریکی و سیاهی است.

... جهان ایردی انینگ تیلک تیره وتار،
که نی یولدوز، نی آی ایردی پدیدار،
بوتون کوکراب یا شین، یاشناب، ایسیب ایل،
بوراتیب قار، یا غیب یامغور ایتیب سیل...

ترجمه:

جهان چنان تیره و تار بود
که نی ستاره و نی ماه در آسمان معلوم می شد
هر طرف سرسبز بود و نسیم می وزید
ناگهان وضع دیگر گون شد

باران و برف به باریدن آغازید و سیل جاری شد.

در اینگونه تاریکهای وحشت آور یکی به یکی در دل، دلداده گان چراغ امید و جسارت روشن میشود. و عاشق و معشوق قرار را برفرار برترمیشمارند و راه نجات در پیش میگیرند.

بیراغ اولدور که آتلنساق بوشبیکر
قیلیب با شدین اپاق تونلارنی تغییر،
قاچیب فرخار اقلیمیدین آشساق،
باریب نوشاد ملکینی تلاشساق
رضا بیردی گل مشکین بو سوزگا،
بورونقی عهدینی قیلمادی اوزگا،

ترجمه:

بهتر آنست که سپیده دم هر دو فرار کنیم
و سر نوشت خویش را خود تغیر بدهیم
از اقلیم فرخار فرار کنیم
و به ملك نوشاد برویم
گل به این سخن راضی شد
در عهد که با نوروز بسته بود وفادار ماند.

اگر حیدر خوارزمی با ستایش زیباییهای گل و نوروز میکوشد و با آن دنیای معنوی آنان را غنامیبخشد باتصویر چهره نامناسب بهمن و چشمان شیخ نجدی که با اهل دوزخ مشابهت دارد و غیره خصلت های چهره های سلبی را بازهم ژرف تر و عمیق تر و آشکارتر باز میگوید وحال اشخاص را به پرنده نیم بسمل و جنگ را به ابرسیاه دهشت آورمشابه نموده درزمینه تشبیه های ساده و روان و زیبا می آفریند.

حیدر خوارزمی در مثنوی گل و نوروز از ادبیات غنی شفاهی مردم استفاده فراوان میکند، این امر را پیش ازهمه میتوان درغلبه روح آپتیمیستیك و خوشبینانه داستان و پیروزی چهره های ایجابی وقایع و ختم آن به گونه آن آوردن سروده های بیانگرعلاقه و شوق مردم به آرامی و آسوده گی و شگوفایی و آبادی میهن شان و همچنان در ویژه گیهای تازه و ابتکاری و بدیعی و هنری مثنوی و طرز زبان آن بملاحظه گرفت.

مفهوم نوروزخود در ادبیات شفاهی مردم پیشینه دیرین دارد، حیدر

خوارزمی درروشنگری این موضوع از سوژهء داستانهای مردم و ساختار آنان استفاده برده سوژه و ساختار همانند آنانرا میآفریند. او با نام نهادن قهرمانانش مثل گل و نوروز، بلبل و دیگرها هم به افریده های بدیعی مردم مراجعه میکند و هم با آوردن چهره های همسان بلبل و سوسن نیز همانند داستانهای مردم به آنان کرکترمجازی می بخشد، در صحنه های تصوری و خیالی و به ویژه در رویداد های فانتیزی ازکارکردهاو هنر های مردم الهام میگیرد. حیدر خوارزمی با آوردن مثالها و تعبیرها و تشبیه ها و عباره ها و اصطلاحهای مردم مضمون داستان و زبانش را غنا میبخشد. بگونه مثال:

ایراوغلیکم قدم قویسه بویولدا،
قدم باشد ین کیراك دورجانی قولدا.،
جولوگان سونی کورماییـن ایناناس،
نیچا سو دیسالارسوساغی قاناس
ایسینور موکیشی اوتققه، یپراقتین؟
مینی سیوه گان نیتارنوشاد تختین؟
آتاسی ییغلای، ییغلای آیوقا یاندی
اوغول اوینای، کولای بولغه اوزالدی

همینگونه حیدرخوارزمی از هجویه ها و طنزیه ها مردم نیزاستفاده فراوان برده مناظر دلکش ایجاد میکند خصلت نایاب و خسیسانهء شیخ نجدی را اینگونه تصویر نموده است:

... ایشیگدین او ترو چیقدی بیرعزازیل
محقق لایقی طیراً ابابیل ...
ایلیك لارین توتوب ایوگاکیوردی،
باریب مهمان اوچون سفره کیتوردی
نی سفره، اریه، اوتماکی بیلا سو
دیگای سین کیم ایرور آغریقه دارو
ارانگ قویدی ایسه تاتماغه فرصت
تاتارتاتماسدین ییغدی سفره نی بت



زبان مثنوی گل و نوروز

زبان مثنوی گل و نوروز ساده و مصرعهای آن روان و سچه است. حیدر خوارزمی زبان داستانش رانه تنهابا افزودن، واژه ها جاندار وزنده‌ءمردم غنامیبخشد بلکه به امرترقی ادبیات ترکی اوزبیکی نیز کمك فراوان میکند چنانچه بعدها مجلسی درداستان سیف الملوك ازمثنوی گل و نو روز الهام گرفته بسیار چیزها میآموزد.

گل و نوروز ازیاد گارهای ارجناك ادبیات ترکی اوزبیکی در سده پانزدهم میلای میباشد. حیدر خوارزمی مثنوی گل ونوروز را دربحرهزج «مفاعیلن مفاعیلن، مفاعیل» سروده و تا حدممکن به ویژه گیهای صوتی وتلفظی واژه های زبان ترکی اوزبیکی و رعایت دقیق آن میکوشد.

داستان گل و نوروز همانند دیگر آثار کلاسیك زبان ترکی اوزبیکی به شکل مثنوی سروده شده است. اگر از موفقیت های هنری و بدیعی بزرگ داستان گل ونوروز بگذریم، داستان گل و نوروز حیدر خوارزمی همسان دیگر آثار سده‌ء پانزدهم میلادی برابر سده‌ء نهم هجری از کاستیها و کمی های که درجامعه آنروزه وجود ادشت خالی نمی باشد.

این موضوع ازروش ایضاح و تحلیل و بررسی پروبلمها و موضوعهای سیاسی اجتماعی و طرز بیان مثنوی، بخشنبدی مردم به طبقات مختلف آوردن مفاهیم و باورهای خرافی و وهمی در داستان، غلیظ بودن بعضی کلمات و واژه ها در برخی مواقع و موارد و به خصوص درمنظره ها وصحنه ها دال بر این امر می باشد.



آتایی بلخی

کارکردها و زنده گی ادبی:

مولانا آتایی که در نیمه نخست سدهء پانزدهم میلادی برابر بانیمه اول سده نهم هجری قمری میزیسته از سخنوران بسیار با استعداد و سرایشگر عشق و محبت میباشد. نام اصل وی، گاه تولد و وفاتش را دقیق نمیدانیم. دربارهء زنده گی و کارکردهای او در دیوان سروده هایش و آثار متعدد و جداگانه نوایی به بعضی یادداشتها و اگاهیها بر میخوریم.

نوایی در مجالس النفایس در بارهء وی اینگونه آورده است: «مولانا آتایی در قبة الاسلام بلخ بود و از اولاد اسماعیل آتا بوده مردی خوش طبع درویش وش و منسبط بود و شعرش در زمان اودر میان اتراک ملك شهرت تمام داشت، این مطلع از اوست ترکی:

اول صنم کیم صو ویقا سیندا پری تیك اولتورور،
غایتی نازکلوکیندین صوو بیلا یوتسا بولور،

در قافیه این مطلع عیبیست لیکن مولانا شعر ترکانه میگفته و مقید اصلاح قافیه نمیشده .. و مزار آتایی در نواحی بلخ است».

نوایی در مورد اسماعیل آتا که ما در بالا از آن نام بردیم در نسایم المحبة چنین ذکر میکند:

«... اسماعیل آتا ... ظاهراً فرزند ابراهیم آتا برادر احمد یسوی می باشد ... سن وی نزدیك به صد گردیده دارای هفده یا هجده فرزند بوده است، از میان اولادهایش اسحاق آتا را قایم مقام خویش نموده از عالم گذشته است...».

میر حسین واعظ کاشفی در رشحات نیز اینگونه بیان داشته: اسماعیل بابا در خوزیان؛ ولایت قدیمی که بین تاشکند امروزی و سایرام واقع است تولد یافته و از شمار ادامه دهنده گان تصوف و طریقه احمد یسوی می باشد.

گر چه آتایی از فرزندان و یا احفاد احمد یسوی است. اما به راه پیشینیان و گذشته گانش نمیرود به کارهای دیگر میپردازد همسان گفته نوایی در عصرش بگونه انسان خوشخلق و منبسط عرض وجود میکند و با ایجاد سروده های ترکانه درمیان اتراك به شهرت فراوان میرسد.

آتایی از دانشمندان و علمای سترگ عصرش نیز بوده است درسروده هایش ما به مفاهیم و اندوخته های گوناگون مربوط به علوم مختلف برمیخوریم، چادادن اسمای تاریخی مثل اسکندر و جمشید و کیکاوس، اصطلاحات مختلف جغرافیایی و نام و عنوان بسیاری از آثار بدیعی و هنری و عشاق مثل یوسف و زلیخا، لیلی و مجنون، فرهاد و شیرین و امق و عذرا، گل و نوروز و دیگران در آثارش همه بیانگر این امر است.

آتایی با ثمره، تجارب فراوان ادبیات ترکی اوزبیکی و فارسی دری آشنا بوده از آنهاسودها می گیرد، همینگونه قصه های گوناگون منظوم مردم را نیزباعلاقه فراوان آموخته درمجالس و محافل قصه خوانی قصه خوانان نیز اشتراك میکند چنانچه سروده «قصه سن» او بر این امر گواه قاطع است.

آتایی سخنور دانشدوست و معرفتخواه بوده و با ایجادهای بدیعی و هنری همیشه سرو کار دارد اگر در سمرقند، بلخ، هرات و یا هر مرز و بوم دیگر میزیسته محتاج به سرای و کاخ و ایوان نبوده و برای بدست آوردن اسپ و چپن منت نُه فلك را نکشیده است:

سرای و کاخ و ایوان حاجت ایرماس
آریتما آت و تون اوچون بوتوقوز ایوان محنتین

و فقیرانه زنده گی مینماید و بیت زیرین او که میگوید برای رسیدن به وصال محبوب جزناله و زاری چیزی دیگر ندارد و اززر و زور خالی است بدون شك بازندگی شخصی وی در پیوند عضوی می باشد:

عیب ایتماگر قیلسه کونگول ناله و زاری
و صلینگ هوسیندا چومینینگ زوروزریم یوق

در این بیت آتایی ازمعشوق میخواهد که او را به این عیب سرزنش ننماید، طبیعت و قلب آتایی غنی است ایجادهای گرانبها و شعرهای زیبایش ازهرگونه زر وگوهر قیمتی تر و گرانبها تر اند. در همین مناسبت از وی چنین میخوانیم:

قولاغ سالسانگ آتایی سوزلاریگا
نثار ایتکای سنگا بودُری منظوم

سخنور انساندوست و خوشبین به زنده گی آتایی بلخی ظلم و استبداد، بی انصافی بیعدالتی زمانرا به باد نفرین میگیرد از کردار رزیلانهء ظالمان و مستبدین روزگار سخت رنج میبرد و شرایط زنده گی درد آور ازسخنور دانشمند و فیلسوف چون وی مجنون و شیدای روزگار میسازد:

تونا کون بیر فیلسوف و عاقل کورگان کیشی،
ایلغای آلمایدور بوکون مجنونی شیدادین مینی،

با آنکه آتایی میگوید:

خوشتو رور کیشی غه بولسه مقیم اوزوطنیدا
خــــوش آنکه کند در وطن خــــویش اقــــامت

نسبت ناملایمات عصرش مجبور به ترک وطن شده مملکت به مملکت و ولایت به ولایت و شهربه شهر به مسافرت میپردازد.

چون سفله لار نصیبی بولو بتور هرات چون
کیل خرقه کیی، آتایی، روان بول هراتین

ترجمه: چون هرات نصیب سفله گان شده است بیا آتایی خرقه بپوش از آنجا روان شو دیگر هرات جای تو نیست.

اما رنج ها و مشقت های زنده گی صدای رسایی سخنور را خفه کرده نمی تواند و او سخنان دلنشین و زیبا میآفریند و دیوان اشعار ترتیب میدهد.(۱)

آتایی همانند حافظ که از وضع شیراز شکایت دارد و آرزوی سفر می نمایدنسبت شرایط نامساعد و دشواریهای فراوانی که در هرات آنروز وجود داشت از آنجا نیز میرود، آتایی در هر جایی که بوده رسالت خویشرا فراموش نمیکند دست به ایجاد شعرهای نغز و دلکش میزند و دیوانی پر از شعرهای رنگین و دلنشین از خود بیادگار میگذارد.



۱- حافظ را نیز از وضع ناهنجار زمانش اندر این باب بیتی است:

سخندانی و خوشخوانی نمیورزند در شیراز
بیا حافظ که تا خود را به ملك دگر اندازیم

مترجم

دیوان آتایی

از دیوان آتایی تا حال یك نسخه دستنویس آنرا دردسترس داریم. این نسخه که در بخش سینت پیتربورگ موسسه شرقشناسی اکادمی علوم فیدراتیف روسیه نگهداری میشود بگمان بسیار در سدهء شانزدهم میلادی برابرسدهء دهم هجری قمری در دوران زمامداری صفویها از طرف یکی از خوشنویسان آذربایجان دستنویسی شده است زیرا در آن به واژه های برمیخوریم که به طرز تلفظ آذری ضبط گردیده اند مانند بوختی بجای بوقدی و یا دوشدی بجای توشتی و غیره و همینگونه نگهداری این نسخه درکتابخانه فتحعلیخان بیگلار بیگی تبریزی نیزدال بر این حقیقت میباشد.

دراین دستنویس در حدود (۲٦۰) غزل آتایی گنجانیده شده ممکن است سرودهایش ازآنچه که درديوان موجوده آمده بیشتربوده باشد و همه زمینه های شعر رادر بر بگیرد، لیکن چون در دیوان نیامده بمامعلوم نیست دراین باره چیزی گفته نمیتوانیم. بهرحال آنچه که از وی به ما رسید ازاستعداد و ذکاوت سرشارش درشعر به ویژه در بیان حالات عشقی و غنایی بیانگرمیباشد و ازاین نقطهء نظر او را درصف سخنوران بزرگ اوزبیك قرار میدهد.

آتایی در غزلیهایش از عشق به زنده گی و محبت به انسان سخن میزند و خصایل و ویژه گیهای عالی انسانی و زیباییهای طبیعت را به ستایش میگیرد. چشم پوشی از لذات دنیایی و بدبینی به حیات را ناروا و ناجایز میشمارد تصویرها و مناظر و سیما های گوناگون را می آفریند. از آفریده های ایجادی شفاهی مردم و از غنای سر شار ادبیات کتبی ونوشتاری وتجارب فراوان وپربار استفاده نموده آفریده های ساده، روان، تازه وابتکاری وشیرین ودلکش عرضه میدارد. آفریده های آتایی از طرف ا.ن. سمویلو ویچ در سال ۱۹۲۷ میلادی و ا. رستموف درسال ۱۹٦۳ میلادی ودیگران موْرد بررسی وتدقیق قرار گرفته است.

چگونه گی زنده گی در سروده های عشقی آتایی:

آتایی به زنده گی باور دارد و آنرا درتحرک و جنبش میجوید. او زنده گی و کائنات را با انسان و سرور و شادیهایش میخواهد، فصل بهار، صحن چمن، عطر گل و خوانش بلبل به وی ذوق و شوق جداگانه میبخشد او در آغوش طبیعت زیباهمراه با دوستان زیستن و رسیدن به وصال یار موافق وطرف لطف و احسان او واقع شدن را از خداوند (ج) میخواهد.

کیل ای دلبر، که بوستان، وقتی بولدی
گل آچیلدی، گلستان، وقتی بولدی
قیلای ناله یا قیب، گلدیک یوزونگا
چو بلبل لارغه افغان وقتی بولدی..
اوقوب گل بختینی مجلسدا هردم
بولوب سر خوش، گل افشان وقتی بولدی..
مغنی لارغه بلبل لار بیکین زار
هزاران نوع الحان وقتی بولدی
بودم کیم، گل قیلور بلبل غه الطاف
آتایی غه هم احسان وقتی بولدی

گر چه بهارفصل زیبایی، رویش وزایش است و هر نوع گل فراوان دارد ولی گل انسان از همهء اینها زیباتر و مقبولتر است عشق یار، تجسم محبت انسان به حیات است بی یار به سخنور نی جان و جمال بهار و نی هم ذوق وشوق آن لذتبخش است.

وصلینگیز عمرم گلیدور شوقیدا مین عندلیب
یازفصلیندا بو لور وقتی خزان سیزسیز منگا
مین بو یوزمشتاقیدور من باغ و بوستان کیم اولور؟
بولماسون نسرین و لاله، ارغوان سیز سیز منگا!

آفریده های غنایی آتایی برمحور عشق و زنده گی انسان میچرخد و مفاهیم دیگر با آن پیوند عضوی میگیرد. درسروده های غنایش مابه سه چهره اساسی برمیخوریم، عاشق، معشوق و رقیب همین سیما ها را میسازند.

عاشق خود سخنوربوده او به زنده گی و زیباییهایش عشق میورزد به حسن و جمال معشوق دل میبندد آرزوی وصال او را میکند، او عاشق حور و پری نیست خواهان محبوبه حیات است محبوبش به او آبحیات میبخشد.

او نو تیـــردی خـــضـــر آبحـــیـــاتـین
اوشل یاقـــوتـی شکر خند بیـــزگـــا
ای بیکیم وللّه کیراکماس، تندا جان سیزسیز منگا
هم حیات خضر و عمر جاویدان، سیزسیز منگا

عـــاشـــق بـــه مـــعـــشـوق خـود صادق و وفـادار هست جـز وی به دیگری هیچگاه چشم نمیدوزد:

کیس باشیمنی بیرگا سال، یاتسون قراز لفونگ بیکین،
گـر نظرقیلسام یوزونگ دین اوزگـایوزگـا قـیـریلیب

عشق تمام و جود عاشق و فکر و خیال او را تصاحب میکند و او را نیز زبون و عاجز هم میپرورد:

بویون سونسام غمیغه عیب ایماس، کیم
زبون ایلار مـــحـــبت شـــیـــرنرنی،

مـحـبت بستـــه به زر و زور نیست بلکه با صمیمیت وصـداقـت نیـــز در پیوند است:

عاشق ایرماس اول مهوش، کیم تیلار زربیـرلا وصل
عاشق اولدور، کیم وصالینگ نقدین ایستار زاریدین

عشق بسته به مال و دولت منصب و مرتبه نیست او میگوید من گدای وصل تو هستم چه جاره کنم پادشاهان بیچاره این امر اند:

گدامین وصلینگ گا، نی چاره ایلای
که سلطانلار یوایش بیچاره سیدور

پیش آتایی محبوب ازستاره گان ومهپاره گان آسمان از حور و غلمان و بهشت برین برتری دارد. خلق و اطوار محبوب برتر و بالاتر از همه است. حسن معشوق به حسن طبیـــعت و حیات میافـــزاید، بنابر این اونباید در چهار دیوار ظلمت نگهداری شـــود و در غنـــچه گـــی چـــو زعـــفران زرد و خزان گردد. او باید با حسن و جمالش چون آفتاب عالمتاب زمین و زمان را روشن و چراغان و واله و حیران خویش نماید:

کـیل ای صنم کـه بولدی ینانو بهـار و عـیـد،
کیم خوشتو رورکیشی گا وصال و نگار و عید،
بیرلحظه آل نقاب یوزونگ دین قویاش بیکین،
جـــمـع ایلا انجـــمندا گل و لاله زار وعـــیـــد

***

گیل بی نقاب چیققیل اویُو نگدین تام اوستینه

اهل زمــانه خــوبلارینی بیــر اویا لدور!

این ابیات در شرایط که به دوشیزه گان و زنان هیچگونه حقوق انسانی قایل نمی شدند و هر گونه تحقیر و توهین و ظلم و ستم را در حق ایشان روا میداشتند حایز اهمیت فراوان میباشد:

چون آتایی خود وفا دار به معشوق است از محبوبش نیز طالب صداقت و راستی و وفاداری میباشد زیرا او میگوید ازمعشوق بیوفا خدا بیزاراست اگر در حسن خویش چون حور بهشت هم باشد.

وفاسیز دلبر یا دین تینگری بیزار

اگر حسن ایچرا جنت حوری بولسه

آتایی از بیوفایی معشوق خود سخت آزرده شده از وی آشکارا شکایت میکند این نالشهای او بدون شك شامل پروبلمهای جداگانه مثل ظلم و ستم و منافقت ها و بی رحمی های زمانش بوده است نارضایتیهای آتایی در وجود رقیب ابراز میگردد. از دست رقیب شاعر فرزانهء ما سخت در عذاب میباشد، اومانع بزرگ بین عاشق ومعشوق بوده به غم او غم به حسرت وی حسرت میافزاید بنابر این از دست وی اینگونه به نالش می پردازد:

یا عــشق بلاسی منگا یاجــور زمــانه

یا یار جفا سی، منگا، یا غصهء اغیار

اما همهء اینها نمیتواند به عشق پر از صفا و صمیمت عاشق کوچکترین تاثیر وارد نماید او به محبوبش تا آخرین لحظهء زنده گی و فا دار باقی میماند:

آتایی نی قــیــاس ایتــمــا اوزونگ گــا

اگرسین اوزگا بولدونگ، اول همـاندور

همانگونه که نوش وصل بدون نیش هجران میسر نمیشود: «وصل نوشی دنیا دابولماس آتایی نیش سیز» آتایی هم تا گاهء پیری از شوق و ذوق و عشق و محبت و بازتاب درد و المهای زنده گی باز نمینشیند:

عشقینگدا قرا باشیم آقر دی

پیرباقمادی کوز قراقی بیرلا

مبارزه بر ضد بدبینی بر زنده گی و تاریك دنیایی:

آتایی با سروده های عشقی خویش علیه سالوس خرقه گان روزگار که تاریك دنیایی و بدبینی به زنده گی را تشویق و ترغیب مینمودند مبارزه میکند او می گوید انسان از قدیم همکار و مددگار به انسان بوده است و اوعشق و محبت را نیز از فضایل عالی انسانی به شمار میآورد:

یار غمین ترك ایت، آتایی دیرسن ای ناصح؛ ولی
ترك ایتار مو آدم هرگز، قدیمی، همدمین؟!

آتایی جنت را به باغ کهنه و روی یاررا به نوبهار تشبیه میکند:

سعی ایتار زاهد مینی جنت نینگ ایسکی باغینه
مین بارور مین مویوزونگ دیگ نو بهاریم دین ییراق

آتایی حور و قصور، کوثر و طوبی را به زاهد میبخشد وصال دلبر از آرزوهای شماره یك اوست:

زاهدا! حور و قصور و کوثر و طوبی سنگا
بیزگا دلبر وصلی دور دنیا وعقبی دین مراد(۱)

ترجمه:

زاهدا حور و قصور و کوثر و طوبی زتو
وصل یار از هر دو عالم هست مرام ما بس

آتایی سیمای زنده گی و شوق و ذوق آنرا بهتر و بالاتر از همه چیزمیپندارد به نظر او همانسانیکه زنده گی زیبا هست یار و جمال او نیز ازهمه نعمات جهان زیبا تر مقبولتر می باشد به اینگونه انار رخسار یار را لذیذ تر و شیرینتر ازمیوه جنت میشمارد:

کو را رمین باغ جنت میوه سیندین
ینگاقینگ نارینی یوز قتلا بهراق...

شاعر قدو قامت محبوبش را نیز زیبا تر ازطوبی دانسته چنین گفته است:

طوبی ییغا چی ایسکی ییغاچتورتومان یللیك
اوخشاتمان آنی، کیم سنگا، نوبریتیلیب سین

۱- با مفهوم بیت زیرین قریب است:

رقیبا من نمیگویم گل و باغ بهار از من
بهار ازتو گل از تو هر دو عالم از تو یار ازمن

مترجم

یا که:

اوچماقته یوز قتلا قیامت بولور ایردی

طوبی دا اگر بولسه، بوقامت بیلارفتار

به نظر آتایی لب یار از باده حوض کوثر هم شرینتر و لذیرتر است اگر حوران قطرهء و یا جرعهء ازجام لب یار بنوشند ازحوض کوثر می گذرند. بنابر باور آتایی وقتی معجزهء دهن محبوب را حضرت عیسیٰ مسیح(ع) میبیند از شرم خویشتن رابه آسمان چهارم پنهان میدارد:

آغیزینگدا معجز آیه تین عیسیٰ کوریب زیاد،

بیزدین قاجیب یا شوروندی کوك ایچرا اویاتین

نظر به روایات دینی در اثر نفس عیسی(ع) بیماران شفا میافتند و مرده گان زنده میشدند. همچنان به باور آتایی حوران که به حسن و جمال یار همتایی نتوانسته اند از خجالت و شرمساری خویشتن را به جنت انداخته اند:

حسن ایچرا قصورین بیلیبان تا دم محشر

یاشروندی یوزونگ خجلتیدین جنت ارا حور

وقتی که زنده گی ازبهشت و محبوب از حور بهتر باشد پس آنچه را که بهشت میدانیم زنده گی و خود یار بوده است نه چیزی دیگر. برای آتایی لحظهء دیدار با محبوب برابر با بهشت جاویدان است:

آتایی غـــه بهـــشت جـــاویدان دیر

ســـیور یاری بیـلا بیـر لحظه دیدار

از این گذشته آتایی با یار بودن را از بودن جاویدان در جنت برتر شمرده زنده گی بدون یار را برابر با عذاب دوزخ میداند:

بولسه جنت دا آتایی سین سیزین، قیلغای فغان

آلدیلار دوزخ گادیب، فردوس اعلی دین ییـراق

آتایی حتی در محشر هم داشتن عشق و محبت به یار رابرتراز تقوی و طاعت شمرده به آن افتخارمیکند:

قیلسالار محشردا، ایل تقو اوطاعت بیرلا فخر

مین سنینگ عشقینگ بیلا قیلغومدوراول دم افتخار

آتایی حتی محبوبش رادین و ایمان خویش میشمارد (دین و ایمانیم هم یاریم) و حتی تا اینحد جرآت به خرچ داده میگوید که عید را با روزه و نماز نمیخواهد استقبال کند بلکه بادعا و ونیایش درمحراب ابروی یار میخواهد پذیرایی نماید.

آخـر دم اگـر عـرض قـیل ایمـان دیسـه لارمـین
ایمـانیم اوشل مـاه! دیکومـدور داغی اولگوم

* * *

عید گاه گا بر چه ایل، ایلتور نماز و روزه سین
مین قاشینگ محرابینه ایلتای دعا دین عیدلیق

از اینها علاوه او حتی درمحراب کعبه هم به خیال چشم و محراب ابروی محبوبش سر به سجدهء عجز و نیاز میگذارد:

قیلماغای سجده آتایی کعبه نینگ محرابینه
بولماغونچه کونگلیدا اول قاش و کوزنینگ نییتی

فضایل عالی و برین محبوب هر که رامفتون و گرویده خود میسازد حتی مؤذن با دیدن وی ترک مسجد گفته و عاشق او میشود:

کور گالی قد قامتینگ نی، یول یورور داناز ایلا
ترک مسجد ایلا دی بولدی مؤذن بیفلاح

آنانیکه حسن و جمال بی مانند ترا میبینند و واله و حیران و شیدای تو نمی شوند در واقع جماد و حیوان بی شعور و فهم و درک میباشند ای محبوب نازنین:

عقلی یوق حیواندورور، یافهمی حسی یوق جماد
کیم که حسنینگ نی کوریب بولمسه حیران نینگ بیگم

آتایی همچنان زهاد، شیوخ، مفتیان ریایی را که بظاهر خود را عابد و زاهد وحامی شریعت اسلامی میدانند ولی خواهان سعادت و بختیاری انسان در دنیا نیستند و نعمات دنیایی را رد می کنند و در باطن همه چیز را برای خویش میخواهند نیز بباد انتقاد میگیرد:

بوکون وصلینگ نی ترک ایلاب تیلار جنت نی زاهد لار
بیرورلار نسیه غه نقدین، بونی نادان خلایق تور؟!
عشق رمزیدین اگربیرقیلچه فهم ایتسا فقهی
ترک ایتارایردی قموق فتوی وقیل و قال نی
بیرقیلچه عشق حالتیدین تاپمادی وقوف
مفتی مدرسه، که ایشی قیل و قال ایرور

بدینگونه آتایی عشق را از ویژه گیها و شرایط اساسی زنده گی و فعالیتهای والا و بالای انسان میداند و از همین دیدگاه با آن نیز بر خورد میکند او از کسانیکه استعداد و عقل و ذکاوت انسان رابه هیچ میگیرند سخت نکوهش

میدارد و دربرابرآنان بی تفاوت نمی ماند به مبارزه می پردازد. شعراو دراینگونه موارد به شمشیر برندهء میماند که لبه تیز آن متوجه اینگونه مردم است.

وسیله مبارزه آتایی سخن آتشین وی است شعر او بازگویندهء عشق انسان به انسان است چون آتایی مخالف هرنوع تاریك دنیایی و بدبینی به زنده گی میباشد ازاینجهت اعمال مبلغان ریایی را سخت به نکوهش و تقبیح میگیرد. همراه با آن آتایی فکر پیشرو پیشینیانش را در این مورد ادامه داده و سخت به آنها وفادار میماند، این امر از واژهء رمزی و سمبولیك می که در ضمن آن از عشق و محبت به زنده گی سرور و شادی آن صحبت میدارد بخوبی آشکارا است.

سخنور درمورد کسانیکه بنام گدا از طرف اشراف زاده گان تحقیر و توهین می گردند و در حقیقت از آنان عالی همت ترند چنین تأکید می دارد:

ای سخاوت دعوی قیلغان جمله نام و ننگ او چون
کیل دمی میخانه داکور کیل گدا لار همتین

بازتاب نارضایتیهای اجتماعی در سروده هایی آتایی:

اگر چه در دیوان آتایی سروده های معین و مشخص در پیوند به بازتاب نارضایتیهای زنده گی اجتماعی وجود ندارد، ولی با آنهم در آفریده های عشقی وی ما به تصویر های بر میخوریم که از زنده گی اجتماعی داده شده است و در آنهاسخنور علیه منافع آزمندانه طبقات حاکم و ستمباره وقت باور های خویش را بیان میکند و ماهیت استثماری آنرا به افشاء می گیرد دراین راستا آتایی بگونه سخنور منور و پیشقدم زمانش ستمباره گی بعضی ازشاهان، جنگهای خونین و غارتگرانه آنها و از استبداد و ظلم و کبر و هوای اشراف زاده گان بگونه وسیع شکایت میکند و از ناچاری و محتاجی و نابسامانیهای مردم و مظلومان جامعه میرنجد. البته اینگونه نارضایتیها در سروده هایی غنایی آتایی باهنرمندی زیاد صورت پذیرفته است.

در اینگونه موارد وقتی او سخن ازیار و بیوفایی آن میراند و از آن شکایت میکند بخوبی میتوانیم به نارضایتیهای وی از اجتماع آنوقت پی ببریم زیرا او یار بیوفا و سنگدل رابه سلطان ستمگر، همانند میکند:

یار چون فریاد ینگا ایتماس، تحمل قیل گونگول
دادنی کیمدین تیلارسین پادشاه رحم ایلاماس

محبوب ازتکبر و نخوت و غرور زیاد به حال عاشق بیچاره ترحم نمیکند

زیرا او سلطان است و عاشق بی چیز و گدا، دل سلطان به حال گدا هرگز نمیسوزد،، همین گدای عاشق است که اسباب کبر و نخوت و زر و زور و شان و شوکت سلطان را فراهم آورده است:

یوز آتایی دیک گدا اولسه، قیتیب باقماغای
بودماغ و کبرکیم: اول حسن سلطانیندا دور

محبوب بیرحم و سنگدل چون کشورکشایان ستمباره که با لشکر کشی مردم بیچاره و بیگناه را به قتل و غارت و اسارت کشیده مال و ملك ایشانرا تاراج و یغما مینمایند دل عاشق را نیز رنجانیده و او را خانه ویران میکند:

عشق ملکیندا اسیر ایتکان مغول اولجه سیدیگ
خسته گونگلیم که خطای چین کوز لاری یغما سیدور

دیدن وضع رقتبار بی چیزان پیچاره گان روزگار برای آتایی طاقت فرساست چنانچه زمانیکه در مورد مناسبات عاشق (خود) و محبوبش ورقیب که مانع برزگ بین شان است، سخن میراند از زبان نیازمندان و ناداران جامعه اینگونه شکوه سرمیدهد:

ایشیک تا ایت لارینگ منگامنت قیلور لار آه
هیچ کیمسابو لماسین کیشینی نان و آشیدا...
طنعه دین قوومااس آتایی نی ایشیگیندین رقیب
هیچ گدای ایت اورسا ایشیگ نی قویوب کیتماس بیگیم

گر چه آتایی به صورت کنایه از ستمباره گیْ و حکمرانان مستبد و فیودال وقت بر مردم در سروده هایش یاد آورمیشود ولی روح عصیانگرانهء کسانیرا که در اثرمناسبات شوم و غیر انسانی جامعه استبدادی خانهٔ ویران شده اند به صورت پیگیر و کامل باز نمیگوید:

غریب ایرور گدانی سورماق ای شاه
سور ار لار جمله عالم معتبرنی

و گاهی چشم به لطف و مرحمت طبقه های حکمران میدوزد:

مین بسی مسکین مین و سیز حسن ایلا اسرو غنی
عیب ایماسَ کوزتوتسا مسکین لارتوانگر دین مراد

البته این تضادها را که در شعر های آتایی میابیم در عصر او یك امر معمول بوده و هیچ گناهی آتاییّ در این مورد ندارد.

هنر سخنوری آتایی:

آتایی از استادان غزل در ادبیات ترکی اوزبیکی است درسروده های عشقی و غناییش او احساسهای گوناگون انسانی، عشق و علاقه به زنده گی، سرور و شادی، الم و هجران، اشتیاق به وصال، غضب و نفرت علیه بدبینی به زنده گی را با مهارت زیاد به بازتاب میگیرد

غزلهای آتایی همچون سروده های غنایی دیگرشاعران اوزبیک زبان هفت بیتی است. در میان آفریده های او به غزلیهای بلند بالای مانند: اول صنم کیم صوویقا سیندا پری تیك اولتو رور، جمالینک وصفی نی قیلدیم چمندا، و بوحسن و ملاحتکه بیزنینک یار دابار دور؛ نیز بر میخوریم. این غزلها از نمونه های ناب سروده های غنایی وی بحساب می آید.

غزلهای آتایی در بحرهای عروضی رمل، هزج و دیگر ها سروده شده است از جمله دو صدو شصت غزلیکه در دیوان وی آمده است یکصدونه آن به تأکید ا.ن. سمویلوویچ در بحر رمل مثمن مقصور فاعلاتن، فاعلاتن، فاعلاتن، فاعل سروده شده این بحر در اشعار کلاسیك ترکی اوزبیکی بسیار معمول بوده و سروده ها و دوبیتی های ترکی اوزبیکی نیزدرهمین بحر شکل گرفته است. چنانچه ازنوایی در میزان الاوزان درمورد چنین میخوانیم: «ینه سرودی یور کیم انی ترکی دیب تورلرو اول غایت دین تشقری دلپسند و روح افزاونها یتدین متجاوزعیش اهلی که سودمند و مجلس ارا سرود دور... و اول داغی رمل مثمن مقصور و زنیده واقع دور...».

ترجمه: «دیگرسرودیست که آنرا ترکی میخوانند، بغایت دلپسند و روح افزاست و بی نهایت به اهل عیش سودمند، و در مجالس سرود بخش است و در وزن رمل مثمن مقصور می باشد.»

آتایی در آوردن قافیه و ردیف های مطبوع و دلپذیر نیز به نتایج سودمند و مفید دست یافته است او باایجاد قافیه های کوتاه، موزیکال و نو مثل آچ، سویماچ، کیچ،کیچ، سیچ، سیچ پخته کی استادی و زبردستی خود را به خوبی نشان میدهد.

ردیف های کاربرد آتایی درغنامندی مصرعها و پهنا دهی و روانی و موزیکال بودن سروده ها نیز تأثیر زیاد بخشیده است:

چنانچه مطلع

ای عارض شمس و قمریم، نیتای، نی بولدی؟

وی نیش لاری دُر و گوهریم، نیتای نی بولدی؟

از این نقطه، نظر قابل توجه و دقت لازم میباشد. در این غزل ردیف (نیتای نی بولدی) نه تنها آرمان و آرزوهای درونی انسانی را به صورت مشخص ومعین افاده میکند بلکه ازساده گی بدیعی و موزیکال بودن آن نیز حکایت مینماید.

بهر صورت نظر به تاکید نوایی: آتایی در برخی از موارد به قافیه اعتبار لازم نمیدهد و قافیه های سلیس و روان و خفیف را بکارمیبرد.

آتایی در اشعارش ازاسلوب مختلف هنری و بدیعی و وسایل گوناگون تصویر کار گرفته سیما ها ومناظر اصیل و تازه ایجاد میکند که بیانگر هنر وی دراین بخش میباشد. در این موارد آتایی از شیوهء تباین و تضاد با زبر دستی کار میگیرد چنانچه:

سورسا ملك الموت: سنگا حورکیراك دیب
یوق یوق منگا دلخواه: دیگو مدور داغی اولگوم!

آتایی درمصرعهای که با استفاده از اسلوب تضاد و تباین آفریده است چگونگی عشق و زنده گی را بسیار زنده و برازنده تصویر میکند چنانچه درمواقع که نام از ظلم و زور میبرد در پهلوی آن ازعدل و انصاف ودر آنجاکه از رحم و شفقت و مهر و وفا سخن میآورد از بیوفایی و بیرحمی سنگدلان روزکار سخن میزند و حتی درمصرعهای هنری و مطایبه هایش نیز از شیوه تباین و تضاد سود فراوان گرفته و آنرا شیرین و دلکش ترسیم مینماید.

کهی که باسسه ایاغین یوزومکا، ناز ایلا، دیر
ایاغیم آغریدی، نی بوریا ایمیش توکسین
یوزیکا کوپ تیکا باقسام منگا کولوب ایتور
آتایی، نی کوزی تویماس گدا ایمیش تو کسین؟!

آتایی در تصویر معشوق و بیان آلات روانی عاشق نیز از کنایهء مبالغه، تجاهل عارفانه، تشبیه، لف و نشر های تازه استفاده میبرد بگونه مثال در تشبیه:

ناوك لاریندین ساقلا نور کونکولوم. ولی
بیر آتیب یازماس نشانین.ایککی عیارینگ کوروب
سنینگ سمین تنینگ نینگ حسرتیدین
کوزیم نینگ یا شینی سنیماب دیر لار

در کنایه:

بیغلاب یوز و نکون دین آلایین زلف نقابین
کل یخشی آچیلماس کیچه لاریاغماسا یا مغور

بنفشه قیلسا زلفونگ بیرلا دعوی
ایگیلدی بو یینی ایلدین، کوپ ییدی کاج

در مبالغه:

قیل نی ایککی یارمیش و قیلمیش ازل دابیر قلم،
بیلینگیز تصویر ینی قیلغاندا نقاشینگ بیکیم
کوز لاریم دریا سیدین هردم خیالینگ کیچکا لی
کیر پیکیم نینگ خس لاریندین باغلامیش مین سال نی

درتجاهل عارف:

یارّب اول عارض مود و ریالاله عرعر اوستینه
یا شقایق بر گیدور سر و صنوبر اوستینه؟
ای بیکیم اوشبو یوز، دیکول، شمس بیلاقمر مودور؟
ای بیگیم، اوشبو سوز، دیگول، شهد بیلا شکر مودور؟

در لف و نشر:

جمالینگ روضهء باغ جنان دور،
لبینگ سر چشمهء روح روان دور،
ساچینگ سنبل، بوینگ سرو صنوبر،
کوزونگ نرگس، یناغینگ ارغوان دور،
بیلینگ آغزینگ، سوزی هر قیدا بولسه،
خیال نازك و، رمزی نهان دور،

* * * * *

قیصر روم آی یوزونگ، مشکین ساچینگ خاقان چین،
شاه هندوستان مینگینگ، سلطان ترکستان کوزونگ،
گرچه آهوی ختن دور بیخطا بیلمان تیدین
چین و ماچین لاله زاریندا، قیلور سیران کوزونگ

آتایی با آوردن واژه های همجنس وپسوندهای گوناگون تراکیب زیبا و صنایع دلپسند لفظی میآفریند البته اینگونه سروده ها که درادبیات ترکی اوزبیکی بنام صنایع تجنیس هم یادمی گردد با صنایع لفظی تویوق که ویژه ادبیات ترکی اوزبیکی است مشابه.بوده ونوع‌ازانواع ادبی بشمارمیآید: بگونه مثال:

دیسانگ کیم: «جان سپر قیلغیل آتاییم!»
توروب مین اوش موناق الدور آت آییم
یوزونگ نی ای ملاحت خوانی بیر آچ
تویا کورسون سینی بومستحق آچ

آتایی افزون بر آوردن صنایع لفظی بااستفاده از اشکال واژه های عربی نیز مصرعهای زیبا ورنگین میآفریند.

جیمی زلفونگ، نونی قاشینگ قصدی جان ایلاب ایدی
باقی بولسون، لطف اتیب کیردی الف قدینگ ارا

در این بیت واژه (جان) به حروف تقسیم شده زلف به «ج» قد به «الف» و ابرو به «نون» تشبیه میگردد و سخنور از زلف و قدو ابروی معشوق کلمهء (جان) را می آفریند.

میمی آغزی بیلازلفی، قدی، لام الفیدین
ای وای نیتای خسته گونگول قالدی المغه

در این بیت سخنور اسباب الم دل خسته خویش را از دهان (میم) گون، زلف (ل) شکل و قامت (الف) مانند معشوق جستجو نموده و از اشکال این حروف واژه (الم) را میآفریند، ایجاد تشبیه ها به اساس اشکال حروف البته در پیوند با هنر کلیگرافی بمیان آمده است.

با وجود اینهاغزلهای آتایی از نظر هنر بدیعی سخن از بعضی کاستیها و کمیها خالی نمیباشد سخنور در آفرینش سیما های بدیعی به مناظر زنده گی واقعی و عینی کمتر مراجعه نموده به شیوه فورمولیزم بیشتر میلان پیدامیکند و بسیاری از سیماها و تصاویر و مناظر بدون نو آوری هاو آوردن دگرگونی های لازم از یك غزل به غزل دیگر انتقال می یابد و تشبیه قامت به طوبی و دندان به دُر بگونه تکرارمورداستعمال قرار می گیرد.

آتایی و آفریده های مردم:

میراث آتایی بیانگر فراگیری درست ادبیات شفاهی مردم از جانب وی و شوق و علاقه نسبت به آنها و بگونه ثمر بخش کارگیری از غایه و فکر بدیعی و هنری آنان می باشد. آتایی غزلهای جداگانه را با تاثیر پذیری از ایجادیات زبانی مردم می آفریند. چنانچه مطلع زیرین او دلیل محکم است بر این ادعا:

اول صنم کیم صوویقا سیندا پری تیك اولتورور
غایتی نازکلو کیندین صوبیلار یوتسا بولور

دراین غزل آتایی سیمای پری آبی را که در قصه ها و حکایت های مردم آمده است می آورد و در بیت زیرین به دخترآبها که در ایجادیات شفاهی مردم آمده است نیز اشاره میکند.

ایمدی بیلدیم راست ایرمیش بلکه کوردیم کوز بیلا
اول که دیرلار، صووقیزی، کاهی کوزکا، کورونور

افزون بر آن آتایی برمثالهای مردم و تعبیرهای آنان توجه بسیار نموده و به استفاده از آنان نه تنها درونمایه آفریده هایش را پرکیف و دلنشین میسازد بلکه از نظر زبان وهنر نیز آنراغنا مند میکند. آتایی مثالهای مردم را یا زنده و بشکل اصلی به کار می برد و یا اینکه با حفظ اصالت معنی شکل آنرا مطابق نیازمندیهای شعری باسرودهایش همآهنگ میسازد و در غزلهای جداکانه چندین نمونه از آن را به کار میگیرد

یوزساری بولدی روان ایککی کوز یمدین جویبار
سرو دلجویوم نی بولدی بیر بویان قیلسانک گذار
سین او شل سلطان حسن سن، که بوستانلار ارا
دولتینک دین کل ایشیکین ایل آچیبان ایل یا پار
بولدی بغریم صوو غمینکد ین یخشلیک قیل سال صووغه ا
آخر ای کل خرمنی، البته هرایکن او رار
قیلدی جانیمکا مینی شیرین لبینک ذوقی بیلا
بومثلدورکیم کیشی بال توتسا بر ماغین یالار
دولتینک دین کوکایتتی برچاقول لارنینک باشی
اوشنی طالع دور که آیبم؟ بیزکا یتسانک تانک آتار؟
آغزینک کیزنی هرنیچا سوردوم، تیلادیم، تاپمادیم
کونیا بوسوزغلط دور کیم، تیلا کانلار تاپار!
زلفونک کیزدین کر آتایی باشقه کورسانی عجب
کیم، کورارمین، بیرسیناغانی، ینه ایککی سینار
سیوسه آتایی رقیب نی اکر ایماس عجب
کیم ایکاسین آغیز لار، ایتی کا، سونکاکلا رسالار

* * *

غنیمت توت جمال و حسن دورین
مثل دورکیم ینه بودم تا یبلماس
رقیب و زاهد آهیم دین کویار لار
بلی! اوت کوید وُرور هر خشك و ترنی

لعلدین بغرینک قانین هردم آتایی سورمه کیم
چون اریماس هر نیچا کیم، یووسالارقان بیرلاقان

* * * * *

وصلی نوشی دنیا دا بولماس آتایی نیش سیز
و امثالهم.

آتایی از ساده گی و روانی و موزیکال بودن سروده های مردم نیزالهام میگیرد و آنهارا میآموزد ازشمار دو صدو شصت غزلش یکصدونه آنرا در وزن سرودهای مردم (ترکی) آفریده است که خود گواه محکم میباشد بر آن. بسیاری از غزلهایش از دیدگاه پر شوری، دلنشینی، ساده گی و روانی خویش ویژه گی خاص داشته اکثر آنها امروز در پرده ساز آمده و از جانب آواز خوانان ترک زبان خوانده میشوند. تاثیرایجادیات مردم بر غزلهای آتایی نه تنها نمایانگر غنای ایجادیات آنهاست بلکه از نقش آن در ترقی ادبیات ترکی اوزبیکی نیز بگونه آشکار وروشن حکایت میدارد.

نقش آتایی در روند برومندی ادبیات ترکی اوزبیکی:

آتایی یکی از بزرگان ادبیات ترکی اوزبیکی بوده که تاعصر نوایی در قلمرو آن پا به جهان هستی گذاشته و آفریده های بدیعش را وقف ستایش عشق به انسان و زنده گی آن نموده است.

آتایی از بدبینی و تاریک دنیایی، بیرحمی و ستمباره گی که زاده مناسبات شوم و ارتجاعی سده های میانه می باشد سرسختانه نکوهش می کند و چگونه گی شوق و ذوق عشق، حسن و جمال محبوب و الم و هجرانهای وی را با احساس های نازک و باریک گوناگون به تصویر می بندد و برای ایجاد چهره ها و مناظر تازه و نو نه فقط میکوشد بلکه در بحر بی پایان شعر غوطه و رشده و چون غواض ماهر دُرهای پربهای بچنگ میآورد:

نظم بحرینه چوم، قعرینه بیت دُرتیک آتایی
دریا یوزینه چون خس و خاشاک کیراک تور

آتایی در مهارتهای بدیعی ایجادیاتش به نتایج سودمند دست یافته و در این زمینه یکی ازپیشقدمان عصرش به شمارمیآید از طرف نوایی آفریده هایش عالی

ارزیابی میگردد او با اشعار خود نه تنهادرمیان اهل مطالعه و تحقیق اوزبیك مشهور است بلکه در بین آوازخوانان آن نیز از شهرت فراوان برخوردار میباشد به همین مناسبت او گفته است:

گراو قور خواننده مجلسدا آتایی شعرینی

زهره چنگ قویسه. قیلور شمس و قمرذوق عراق

همینسان او با سخنوران پیشتر ازخویش نیز مسابقه ایجادی نموده به موفقیت های زیاد دست یافته است بهر حال آتایی در محدوده مسایل غنایی عشقی باقیمانده و باوجود این که درباره برخی ازپروبلمهای اجتماعی عصرش نیز سخن میراند آنرادرهمه باورهایش گسترش نمی بخشد و بگونه موضوع اساسی مورد بررسی قرار نمیدهد این موضوع به بهای فکر بدیعی آثار آتایی تاثیر سلبی می گذارد و از اینها که بگذریم آفریده ها وسروده هایی آتایی در رشد و برومندی ادبیات ترکی اوزبیکی اثر مثبت نموده و برای ظهور سخنور و متفکر بزرگ مثل نوایی زمینه مساعد و لازم را فراهم میآورد.

جمالینگ روضهء باغ جنان دور

لبینگ سر چشمه روح و روان دور

ساچینگ سنبل، بوینگ سرو و صنوبر

کوزونگ نرگس، ینا غینگ ارغوان دور

بیلینگ، آغرینگ، سوزی هرقیدا بولسه

خیال نازك و رمزی نهان دور

(آتایی بلخی)

اگر قاشیمدا او شل گلعزار بولسه ایدی
غمی یوق ائردی، غمم گر هزار بولسه ایدی

سکاکی سمرقندی

زنده گی و کارکردهای ادبی:

گر چه دانستنیهای ما درمورد زنده گی و کار کردهای ادبی سکاکی بسیار اندك است ولی، خوشبختانه معتبر بودن سر چشمه ها و نشانیها و نزدیکی شان به دوران حیات سکاکی این کاستیها را تا مرزلازم از میان برداشته و در حصه شناساییش اگر کامل هم نباشد تا اندازهء زیاد یاری میرساند.

دیوان سکاکی، مجالس النفایس، خطبه دواوین نوایی و مناظرهء تیر و کمان یقینی ازشمار همین منبعهای طرف اعتماد و باور اند.

در دیوان سکاکی و دو اثر یاد شدهء نوایی به بعضی اشاره ها و یاداشتهای بر میخوریم که ما رادرزمینهء زنده گی و کارکردهای ادبی و نقش سکاکی درادبیات سدهء پانزدهم میلادی برابر سدهء نهم هجری قمری ترکی اوزبیکی یاری میرساند. همینسان در مناظرهء تیر و کمان یقینی از سکاکی بگونه مجتهد سخنوران ترك (اوزبیك) یاد میگردد.

سکاکی از سمرقند ماوراء النهر است، سمرقند پایتخت امیرتیمورکورگان بود و پس از وی ازمراکزمهم امپراتوری تیموریان به شمارمیآمد.

گرچه سکاکی در همین شهر چشم به جهان کشوده و دست به ایجاد و آفرینش یازیده ولی بیت زیرین او از سفر و بودو باشش در دیگر نواحی و مناطق نیز دلالت میکند.

دشت ایلیدین حاجی ترخان غه یتوشسه بوغزل
ترك ایتار هر بیتی غه آسوده دنیا سین سرای

باید یاد آور شد که مراد سکاکی از دشت ایلی در این بیت دشت قبچاق بوده یا دشتك که درنزدیکی بخارا قراردارد و یا اینکه دشتك بالای سمرقند و یا کدام دشت دیگر فهمیده نمیشود امااز بود و باشش در آنجا حکایت میدارد.

سکاکی تخلص سکاکی است. نام اصلی وی معلوم نیست، سکاکی ازواژه سکاك عربی به معنی کاردو چاقو ساز گرفته شده است. امکان دارد کارد و چاقو سازی پیشه، گذشته گان شاعر بوده باشد. تولد او را درنیمه دوم سده، چهاردهم میلادی برابر سده، هشتم هجری قمری و یا در چهاریك پایانی سده چهاردهم میلادی تخمین زده اند. اینموضوع رامیتوان ازمتن قصیده، دریافت که در سال ۸۱۰ هجری قمری مطابق به ۱٤۰۷ - ۱٤۰۸ میلادی بر نواسه امیرتیمور کورکان خلیل سلطان فرزند میرانشاه ۱٤۰۵ - ۱٤۱۲ میلادی مطابق ۸۰۸ - ۸۱۵ هـ ق اهدا نموده است و آن قصیده اینست:

تاریخقه سکیز یوزداغی اون ایردیٔ قدر آخشامی،
بیر آی توغولدی دنیا داکیم مملکت داخان ایرور،
بوقدر تونی عزت و قدر ایمدی دعوی قیلسه هم،
چون شاهزاده مقدمی دعوا سیفه برهان ایرور
لعل و جواهر ساچیلار شه خذ متنیدا، مین داغی
کیلتوردیم شو سوز کوهرین، کیم اوز، اوزیکاکان ایرور

بگمان اغلب این قصیده در سن سی ساله کی یعنی دورانی که درز مینه شعر سکاکی تجارب زیاد بدست آورده بود سروده شده است. درونمایه قصیده نه فقط بر قول ما صحه میگذارد بلکه از استادی سکاکی در هنر سخنوری نیز دلات دارد زیرا قصیده بگفته کارهوس پیشگان نبوده و سخنوران حرفوی به آن دست میبازیدند.

آفریده های سکاکی در زمان حکمرانی میرزا اولوغ بیك سالهای ۱٤۰۹ - ۱٤٤۹ میلادی مطابق ۸۱۲ - ۸۵۳ هـ ق به کمال رسیده است. او ازشاهان دانشمند، منور، هنرمند و حامی ادب و فرهنگ است. در بارش کانون سخنوران دانشمندان وقت بود سکاکی یکی از کرامی شاعران دربار اولوغ بیك میرزا است. فعالیتهای ایجادی ادبی سکاکی از بسیار جهات بسته کی به پشتیبانی و توجه عمیق او دارد. این سخنور والا مقام در ستایش اولوغ بیك میرزا چندین قصیده پرداخته و در قصیده هایش ویرا از شمارشاهان دانشمند دانسته و به تقبیح دشمنانش پرداخته است در یکی ازهمین قصیده هایش که در ستایش آن میباشد باافتخار چنین یادآور میشود:

فلك بیلار کیراك سیربتسا وکیلتیرسا! بلکیکا
مینینکدیک شاعر تورك وسنینکدیک شاه دانانی

سکاکی درمیانه های سده، پانزدهم میلادی برابر سده، نهم هجری قمری بدیار خاموشان میپیوندد. نوایی درزمان اقامتش در سمرقند در سالهای ۱٤٦٥-۱٤٦۹ میلادی مطابق ۸۷۰ - ۸۷٤ه هـ ق از صحبتش با علاقه مندان سکاکی و از ملاقاتش با آنها نیزدر آثارش یاد آوری نموده است.

سکاکی ازبزرک سخنوران اوزبیك است که ازتجارب غنی ادبیات ترکی اوزبیکی و فارسی دری در آفریده هایش استفاده فراوان میکند روش شاعران و بزرگان ادب اوزبیکی و دری را میپسندد و آنرا ادامه میدهد و عمومیت می بخشد و با اینکارش نه تنها سهم ارزشمند در غنای ادبیات کلاسیك ترکی اوزبیکی میافزاید بلکه قصیده ها و غزلهای فراوان نیز به وجود میآورد، سکاکی که درغزل دست رسا و توانمند دارد از آغازگران قصیده درزبان ترکی اوزبیکی نیزمی باشد.

نوایی در خطبه دواوین سخنوران آزاده و وارسته مثل لطفی وسکاکی را درسخن ازبلند آوازه گان زمان شان شمرده درمورد محبوبیت هر یك درمیان شعر دوستان و سخن شناسان وعلاقه مندان ادبیات ترکی اوزبیکی چنین یاد آور میگردد:

« اویغور عبارتی فصحاسیدین و ترك الفاظی نینگ بلغاسیندین مولانا سکاکی هم لطفی لرکیم: بیری نینک شیرین ابیاتی نینگ اشتهاری ترکستانده غایت و بیری نینک لطیف غزل لری نینگ اشتهاری عراق وخراسان ده بینهایت دور و دیوان لری موجود بولغای» ترجمه: از جمله فصحای عبارت اویغور و بلغای الفاظ ترك مولاناسکاکی و لطفی اند که اشتهارابیات شیرین یکی درترکستان به غایت است و انتشار غزلهای لطیف دیگردر عراق و خراسان بی نهایت و دارای دیوان اند.(۱) سکاکی از سخنوران نیست که در ترکستان از شهرت فراوان برخوردار میباشد. آفریده هایش در سمرقند علاقه مندان زیاد دارد، بعضی از طرفداران سکاکی به استفاده از رقابتهای ادبی وقت به لطفی تهمتهای فراوان بسته اند و از جمله، این آوازه های یکی هم اینست که میگویند که لطفی آفریده های خوب سکاکی را تغیر داده به نام خود کرده است: ولی نوایی این آوازه ها و تهمتهای بی

۱- آفریده های مولانا سکاکی بنا بگفته نوایی درزمان حکومت دانشمند بزرگ میرزا اولوغ بیك بکمال میرسد. میرزا اولوغ بیك با تبحر به علم نجوم و رصد خانه خویش در آن وقت در عالم بلند آوازه بود بسیاری از علما و شعراو اهل علم و فضل را مورد حمایت قرار میدهد و قرار معلوم نو بی درسمرقند (۱٤٦۱ - ۱٤٦۹ میلادی) با سکاکی ملاقات نمی کند سکاکی از آن تاریخ چند سال پیش احتمال دارد وفات نموده باشد. مترجم.

معنی را ردّ نموده در مجالس النفایس در این باره چنین یاد آور میشود: «مولانا سکاکی از ماوراء النهربود و اهل سمرقند به او معتقد بودند و بی نهایت تعریف میکنند. امادر محلیکه در سمرقند بودم هر چند تفحص کردم که از نتایج طبع او چیزی معلوم کنم چنانکه تعریف میکنند پیدا نشد، از همه جوابی که عاجز شدند سخن ایشان این بود که همه ابیات خوب مولانا لطفی از اوست که بنام خود کرده است. این مطلع را به مولانا سکاکی اسناد می کنند ترکی:

نی نازو بونی شیوه دورای جادو گوز لوک شوخ وشنگ
کـبک دری طاووس دا یوق البــتــه بورفــتــارینگ

در آنجاها این نوع مشابهت وجود ندارد مکابره های بی مزه گاهی واقع میشود. (مجالس النفایس ص ۵۱)

نوایی ادبیات شناس بزرگ و ناقد بی غرض و بیطرف است او به مولانا سکاکی کم بها نمیدهد، معلومات و بهایی که درخطبه دوا وین به او داده گواه خوبی است بر این امر. نوایی هیچگاه در برابر نظرغرض آلود در مورد ایجادهای دست اندر کاران ادبیات ترکی اوزبیکی آنهم در برابر بزرگان چون لطفی و سکاکی بی تفاوت باقی مانده نمی تواند. روی این امر او تعریف و ستایش مبالغه آمیز برخی ازمخلصان سکاکی را در شعروی معقول و مقبول نمی شمارد به ویژه کار آنانی را که برای توصیف و ستایش بیمورد میکوشند.

داشته های لطفی از طرف مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی و دیگردست اندر کاران ادبیات ترکی اوزبیکی مورد بررسی و ارزشیابی عالی قرار گرفته است همین گونه در سبک نیز این دو سخنورتوانمند ازهمدیگرمتمایزمیشوند و بهترازهمه اینکه نوایی نیزدرمجالس النفایس ازلطفی بگونه (ملك الكلام) ستایش نموده و این تهمت بی معنی را در مورد لطفی سخت به نکوهش می گیرد.

جــانیم فــداسی انینگ کــاشکی بو تنیم
آتی تویاقــیدین او چقان غــباربولســه ایدی

کوزیم با غیر قانیدن یوز نگارقیلماس ایدی
اگر کو نگول گا موافق نگاربولسه ایدی

دیوان سکاکی سمرقندی

تا هنوز ازچند نسخه دستنویس دیوان سکاکی ما اگاهی داریم. از جمله، این نسخ یکی نسخه دستنویس موزیم بریتانیا لندن است که درمیانه های سده، شانزدهم میلادی برابر سده، دهم هجری قمری نوشته شده و درحال حاضر درآنجا نگهداری میشود، نسخه دستنویس دیکر نسخه تاشکند است که در بخش شرقشناسی اکادمی علوم اوزبیکستان نگهداری میگردد. این نسخه در سال ۱۹۳۷ میلادی ازطرف کاتبی بنام شاه اسلام به اساس منبع نامعلوم استنساخ شده است. البته درنسخ یاد شده گذشته از آنکه آنقدرتفاوت لازم به نظرنمیرسد، تمام آفریده های سکاکی نیز در آنان کنجانیده نشده است در این نسخ تنها بخشی از غزلهای سکاکی آمده است و بس. در دیوان سکاکی پس از حمد و ستایش پروردگار عالمیان(ج) و نعت حضرت پیامبر بزرگ اسلام (صلعم) ده قصیده و غزلهایش گنجانیده شده است. یکی ازاین قصاید درستایش یکی از پیروان طریقه نقشبندیه حضرت خواجه محمد پارسا(رح) دیگرش در وصف خلیل سلطان، چهاردر مدح میرزا اولوغ بیک وچهارباقی مانده درتوصیف ارسلان خواجه ترخان میباشد.[۱] پس از قصیده ها غزلهایش میآغازد ودرنسخه های دستنویس نام برده شده ازغزلهایش، غزلیات ردیف الف تا نون وجود ندارد، بخش غزلهای دیوانش باد و غزلی که با ردیف (یا قافیه)، نون پایان میپذیرد میآغازد در آن هم مطلع غزل اول افتاده است

۱- قصاید مولانا سکاکی از احوال زمانش حکایت دارد قصیده، را که درمدح خلیل سلطان سروده بگمان اغلب درزمانی بوده است که او پس ازمرک نیایش امیر تیموکورگان به تخت سمرقند جلوس می کند (در بین سالهای ۱٤۰۵ - ۱٤۱۰ میلادی) در سال ۱٤۱۰ میلادی شاهرخ میرزا تخت تیمور را از دست خلیل سلطان بیرون میاورد و پایتخت را از سمرقند به هرات انتقال مینماید و حکومت سمرقند را به اولوغ بیك میرزا می سپارد و بعد ها شاهرخ میرزا خلیل سلطان را به حکومت ری (تهران امروزی) میگمارد و در همین جا مسموم کشته وفات مینماید، احتمال دارد سکاکی همان قصیده، خویش را پس از همین سال (۱٤۱۰ میلادی) سروده باشد.
با در نظر داشت آنچه کفته امدیم سال تولد مولاناسکاکی نیمه دوم سده، چهاردهم میلادی نمی شود بلکه به این اساس سال تولد وی درچهاریك آخر سده چهاردهم میلادی میگردد. مترجم

پس از آن غـزلها بـه ترتیب الفبا، دوام مییابد اما در آن غزلهایی که با (واو) خاتمـه میپذیرد وجود ندارد و دیوان با چهل غزلی که با (ی) و (یی) خاتمه مییابد به پـایـان میرسد. بـه همین تـرتیب باید گفت که از میراث ادبی سکاکی نه تنهـا دیوان کامل وی دراختـیار نداریم بلکه تا هنوز نسخـه مکمل از آثارش نیزبدست ما نیامده است. (۱)

غزلهای سکاکی سمرقندی:

غـزل از بخـشـهـای اصـلی و اسـاسی سـروده های سکاکی است. درونمایه اصـلی غـزلهـای سکاکی را نیز مانند غزلهای آتایی عشق تشکیل میدهد. سکاکی در غـزلهـایش ازصـمـیـمـیت انسـان به همـو ندانش سـخن مـیـزند و آنرا بزرگ میشمارد. این عشق و شور و شعف به زنده گی با علاقه و محبت به جمال طبیعت و دیگر ویژه گـیـهـای عالی و نیك انسانی رابطه عضـوی و گـسـست ناپذیر دارد سـکاکی هم مانند آتایی از بدبینی به دنیا و تاریك دنیایی سالوس خرقه گان و ریـا کاری و تـظاهر سـخت بیـزار است از آنانیکه دارای این گـونه اوصاف اند چنین نکوهش میدارد:

مـین سنینـک قـدینغـه مـابل طوبیـغـه زاهد بلی،
بولور اوزاندازه سـیـچـه هرکـیـشی نینک همـتی،
کـوزونـک نی کـورسـه زاهد یولیـدین آز غـای،
نیـچـه کـیم بولسـه مـحکم دین ایچـیندا،
لبـینک می بیـلا او سـروك کـوزونـک کـوریب زاهد،
کـبـاب قـیلدی چکرینی و اورنی مـیـخـانـه
زاهد کوزونک، قاشینک کوروب یوزین ایوردی قبله دین
قـوتولدی بوفـتـنه دین اول نیـچـه تزویر ایلادی
زاهدی کیم کوردی زلفونک کفرین ایماندین کیچیب
بویتیـده تسـبـیـحـینی بیلیکا زنارایلادی

* * *

۱- در مجموعه اوزبیك شاعرلری دراین ارتباط چنین آمده است: اوراق نسخه دیوان سکاکی که در اختیارما قراردارد افتاده است غزلها با دو غزلی آخری که با حرف (نون) می آغاز شروع می شود در آن هم مطلع غزل اولی وجود ندارد بعدها ازغزلهای که با ردیف الف میاغازد چهارده غزل موجود می باشد از جمله هم از یك غزل سه بیت آن وجود دارد و مابقی و دوام آن افتاده است. اینوضع در بین دیوان ازافتادن اشعار ردیف (ب) بما حکایت میدارد و دیوان با چهل غزلی که در ردیف (ی) به ترتیب آمده است به انجام میرسد. مترجم

در غزلهای سکاکی سه سیما بیشتر ازهمه جلوگر است عاشق و معشوق و رقیب ازشمار همین چهره هاست. عاشق خود سکاکی بوده شخص صادق و صمیمی و مهربان است او مشتاق وصال معشوقش هست در آتش هجرانش میسوزد، آزمند لطف و عنایت وی می باشد به دردها، موانع و عقوبتهای گوناگون گرفتارمیشود همانند سخنور بزرگ آوازه شیراز که گفته است:

ایا ساقی، سونوب جامینگ قیل احسان یاشنه سین دللار

کوروندی اول عشق آسان و سونگرا توشدی مشکللار (۱)

ترجمه:

الایا ایّها الساقی ادر کاساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

این بیت بالایین سکاکی هم در واقع ترجمه بیت زیرین حافظ است او این بیت رادر جای دیکر دوباره اینکونه به کار بسته است:

عشق ایشین سکاکی اول بیلماییین آسان کوریب

آخری اوزجانی نینک ایشینی دشوارایلا دی

عاشق بنا برین کسی است که اکر به دشواریها مواجه شود ازعشق نمیکذرد با صبر و متانت علیه هر نوع سدو موانع در عشق به مبارزه میرود اگر فرهاد در عشق شیرین کوهکن باشد او به جانگن بودنش اصرارمیورزد:

اگر شیرین او چون فرهاد عشقی کوهکن بولسه

نیتانک سکاکی هم جانا یولونکدا جانکن بولدی

معشوق در نزد سکاکی مظهر لطف و زیبایی و دلبر بایی است حسن و جمال و لطافت محبوب ازماه و خورشید ازکل بوستان و چمن هم زیباتراست. باقامت محبوب، سرو چمن، طوبی جنت، شمشاد و صنوبر همسری کرده نمیتواند همچنان دهن او از پسته و غنچه لب او از لعل و یاقوت چشم او از چشم آهو و نرگس، زلفش از سنبل و ریحان زیباتر میباشد. همینسان معشوق به عاشق امید زنده گی شادی و سرور میبخشد و به بیماران شفا و به مرده گان جان میدهد.

به نظرسکاکی زیبایی ظاهری معشوق عاشق رامفتون و واله و شیدایی خود نمیسازد بلکه زیباییهای باطنی او نیز دل عاشق رامیبرباید.

رویهمرفته معشوق همیشه با وفا و دلسوز با مهر و محبت باصداقت وراستی نمیباشد. او بر عاشق جبر و ستم روامیدارد به وعده خویشتن وفا نمیکند،

۱- از ترجمه خورشید

کبر ونخوت میفروشد، همانگونه که لشکر مهاجم و متجاوزممالك را غارت میکند لشکر زلف معشوق هم ملك جان عاشق را نیز به غارت و یغمامیبرد و طره اش در شهر جان وی غوغا برپا مینماید:

طره، گونگل شهریندا کوپ آشوب و غوغا قونقاریب
جان ملکینی غارت قیلور، هر لحظه زلفونگ لشکری

به نظرسخنوربا وجودیکه معشوق به مقصد دل عاشق و نیت وی میداند ولی بروی جبر و ستم روامیدارد:

... هر گدآنینگ ظاهرین کورسانگ پریشان زنهار
سین انی خوار کورماگیل، معلوم ایماس، نیتی

عاشق ازمعشوق اصلاح کوتاهی هایش را میخواهد:

بیلور سین کیم کیچاردنیایی فانی،
قولو نغه قیلماغیل جور و جفانی،
بسی کوپ وعده لار قیلدینگ و باردینگ،
کیل ایمدی وعده غه قیلغیل وفانی،

شکایت شاعر ازمحبوبش بیگمان بعد گسترده گرفته ماهیت اجتماعی کسب میکند او علیه نابسامانیها و پروبلمهای جداگانه جامعه فیودالی به ویژه لشکر کشیهای غارتگرانه حکمرانان، تکبر و خود خواهی و منافقتهای خانان، میرزایان و اشرافزداه گان، آرزده گی خویش را بیان داشته ازایشان شکایت میکند. رقیب مظهر این بدیهاست این مفاهیم رادر مصرعهای گوناگون که در تصویر سیمای رقیب افاده شده است بخوبی دیده میتوانیم.

در تصویرهای که سخنور از وی میدهد رقیب از همه خصلت وویژه گیهای انسانی بی بهره است او سیمای اشخاص مفتین و منافق است. رقیب در نزدیکی اشخاص و افراد و به ویژه عاشق ومعشوق با همدیگرمزاحم میشود موانع ایجاد میکند، مناسبات حسنه و پیوندهای اساسی اجتماعی افراد راازمیان می برد ودست به تهمت و اغوا می یازد، دشنام و ناسزا می گوید، و درخصلت سگ را بهتر ازرقیب میداند.

چنانچه گوید:

تیشلار قاشینگا بارسام ایشیگینگا گداتیب،
ایتلیکنی مگر قیلدی اول اوزینه قباله

سکاکی از محبوبش میخواهد که به حرفهای حیله گرانه ومکارانه رقیب

گوش نکند تادردام که برای گرفتار شدنش چیده است نیافتد. دراین رابطه از وی چنین میخوانیم:

تنکریلیق بولغای رقیب نی مجلسینک دین قاولاسانک
حیف ایرور خود آدمی سگ بیرلا بولسه آشنای
سین بوکوندین سونگ حکم قیل، اوزمقامین سقلاسون
نی قیلورچنک و چغانه آراسیدا کرونای

بدینکونه سکاکی در غزلهای خویش عشق، وفا و صداقت و راستی شادی سرور، سربلندی و آزاده گی را می ستاید بی وفایی کبر و غرور و دیگرخصلت های سلبی را تقبیح می کند این مفاهیم فکری و غایوی غزلهای سکاکی در غزل زیرین وی به تصویر گرفته شده است که بگونه روشن بیانگر آرزوها و خواسته های قلبی سخنور می باشد.

اگر قاشیمدا اوشل گلعزار بولسه ایدی
غمی یوق ایردی، غمم گرهزاربولسه آیدی
جانیم فداسی انینک، کاشکی بوتنیم،
آتی تویاقیدین اوچقان غبار بولسه ایدی
کوریم با غیر قانیدین یوزنگار قیلماس ایدی
اگر کونکول گاموافق نگاربولسه ایدی
بیرار گونکول غمیدین بولسه ایدی واقف دوست،
نی قیغو، دشمن اگر صد هزاربولسه ایدی،
اولاردا قالماگای ایردی کونکول دابوحسرت
رقیب ایت بیکین ایشیگینه زار بولسه ایدی
جانمیغه سهل ایرورایردی جفاسی یارنینک
اگر کونکول بیلا اول یار یار بولسه ایدی
رقیب تیشلاماس ایردی سینی ای سکاکی
انینک ایتیچه سینکا اعتبار بولسه ایدی

سکاکی فقط با آوردن مفاهیم عشقی آفریده هایش را آب و تاب و رنگ و بو نمیبخشد بلکه هنرمندی و توانایی اودر سرودهایش نیز قابل توجه و ستایش میباشد. سکاکی که از تجارب شاعران بزرگ زمانش مایه فراوان می گیرد در تصویر حالات گوناگون عاشق آرزو و امیدها شادی و سرور، غم و اندوه، محنت نفرت، عشق و محبت، کیفیت های عدم رضایت وی همینگونه حسن و لطافت، ناز و

کرشمه، لطف و کرم و استغنای معشوق و همینسان رقیب و خصلتهای سلبی وی برای آوردن وسایل اصیل تصویری میکوشد با آوردن صنایع لفظی و بدیع مانند تضاد و تناسب، لف و نشر، مبالغه و مجاز به سخنش جان می بخشد او در موارد جدا گانه بار بار ازصنایع لفظی و بدیع با مهارت و چهره دستی تمام استفاده می کند بامایه یابی از واقعیت های زنده گی آفریده های زیبا و دلنشین و مناظر مقبول و دلکش به وجود میآورد

به طور مثال:

به نظر کیمیاکران به استفاده از اکسیر سنک کیمیایی میتوان مواد معدنی عادی را به طلا مبدل کرد نظر به باورایشان مواد معدنی رااول در بوته گذاشته ذوب میکنند پس از آن سنک کیمیا را به آن میافزایند و سپس مواد ذوب شده رابه طلا مبدل مینمایند. سکاکی به استفاده ازاین باوراز زبان عاشقی که از هجران در اضطراب است ورنک رویش زرد و زعفران شده اینگونه بیان میدارد:

فراقینک بوته سی ایچرا قانیم نی سیز گورور هردم
یوزومنی آلتون ایتیکالی غمینک نی کیمیا قیلمه...

دراین بیت فراق به بوته، یوز (روی) به مواد معدنی و غم به سنک کیمیا تشبیه شده است. همچنان سکاکی با استفاده از باورهای دینی که درباب حضرت عیسی مسیح(ع) موجود است مناسبت بین عاشق ومعشوق رابا کار برد صنعت تضاد چنین میآورد:

ای مسیحا دم بیکیم، بیردم بیرلا، بیرگیل شفا،
شیوه بیرلا کوز لارینک جانیم نی بیمارایلا دی،

معشوق مسیحا دم است چشم شهلای یار عاشق رابیمارمیکند مگرنفس عیسوی او با سخن وی به آن شفا میبخشد پس سخن معشوق برای عاشق جانبخش است: سکاکی در صنعت تضاد باآوردن سیمای مسیح (ع) که معمول می باشد منحصرنمیماند بلکه در آن از سیما های نو و اصیل دیگر نیز استفاده میبرد. به گفته سکاکی آنسانیکه باران و یا شبنم چهرهء گل راتازه گی و صفایی و پاکی و ستره گی میبخشد قطره های اشک عاشق و آهی او نیزروی معشوق را تازه گی وزیبایی میدهد.

یوزونک نی قیلورتازه کوزوم یاشی و آهیم
گل تازه بولور تاپسا، بلی آب و هوا نی

تضاد در بیت فوق اینست. اشک چشم و آه عاشق به تازه گی روی معشوق میرسد در حالیکه اینها با همدیگر ضد استند و تناسب این بیت در آنست. تازه گی روی گل از باران و یا شبنم و صفایی و زیبایی روی یار از اشک عاشق و آه وی میباشد که باهمدیگر تناسب دارد و در عین حال در این بیت روی به گل، اشک چشم به باران آه به شبنم و شباده نیز تشبیه شده است.

سکاکی در ابیات دیگرش نیز باربار صنایع لفظی و بدیع رابکار برده و سروده های رنگین آفریده است مثلاً:

ماوراء النهر ایچرا قالدیم چونکه ایکی یا نیمه
کوزلاریم نینگ بیری سیحون، بیری جیحون ایلادی
صبا گل تیک یوزینگ دین آلسه سنبل نقابینی
سحردا تون کیچه بلبل نیدین مونچه فغان قیلدی
ایلتی آغزینگ دین اوغور لاب پسته نا، تارلیق نی
توز صووین قوید یلار آنچه آندین اقرار ایلادی
سکاکی تیک آغزینگ نی کوروب کانی لطافت
چاک ایلادی گل غنچه کریبان چمنیندا
صبا زلفونگ نی طاغیتی، مگر خالی خیالیدا
یازیلدی، اژدها بولدی، اورالدی، اهریمن بولدی
قچان کیم غمزه سی کوزلاب اوقین کیرپیکی گیز لاسا
قارا قاشلاریدین پیدا بولور عشاق نینگ یاسی

و دیگر بیتها.

سکاکی انواع لف و نشر را با مهارت و چیره دستی بسیار در آفریده هایش نه فقط به کار بسته است بلکه بهایی بدیعی و هنری و محتوی بیتهایش را با آن غنا و تازه گی نیز بخشیده است.

بیتهای زیرین او شاهد این مدعاست:

بوی ویوزولعل ایرن و خط وحدینه توش یوق
سرو وگل و مُل و نسترن و یاسمن ایچرا
آغزینگ کوزینگا پسته و بادام اوزینی توتسه تینگ
آغزینی سیندور پسته نینگ، یارا ورتادین بادام نی
قولوققه بتیک بیرور و یوز شادلیگ ایلار
زلف و خطینگ کا سنبل و ریحان چمنیدا

سکاکی در صنایع لفظی و بدیع هم توانمند است در دیوان سکاکی افزون بر غزل و قصیده دیگر انواع ادبی را نمییابیم، اینکه او تویوق گفته یا نگفته تا هنوز بما معلوم نیست. اما همین قدر میدانیم که سکاکی در غزلهایش ازصنایع تجنیس که خاص تویوق میباشد با موفقیت تمام استفاده کرده است. چنانچه این موضوع را در غزل (یاقه کیلدی) او میتوانیم بخوبی بملاحظه بگیریم که عباره های (یاقه کیلدی) را به چندین معنی میآورد:

کر هجرینک اوتی جان و جکر کا یاقه کیلدی
جانیمغه نی خوش شربتی وصلینک یاقه کیلدی
هجر اوقی نیچه مجروح ایتیب بوزدی جکر نی
وصلینک بو شفا مرهمی، نی خوش یاقه کیلدی
دیوانه بیکین تیشلاب ایماس یوکرایورور دا
جان پاره قیلور حالدا ایلیم کا یا قه کیلدی.

همینطور در غزلیکه با این مصرع میآغازد:

آل ایلکا، آیینه، یوز کسور بورسم و آیین دا

نیز این موضوع را میتوانیم بخوبی بملاحظه بگیریم، گذشته از اینها سکاکی با استفاده ازضرب المثلهای و دعاییه ها و تعبیر ها و تشبیه های مردم غزلهایش رانیزازنظرزبان غنا وآب ورنگ علاحیده می بخشد آوردن مثالهای مثل:

مثل دورایشیتکان بو گنج و ویرانه
بیرلیککا ایتکیل دولت و نعمت بیلا
خود شاهد خوبیست براین مدعای ما.

همینطور سکاکی از سروده های منظوم مردم استفاده فراوان برده و غزلهایش را با سودگیری از آنها رنگین ساخته است. چنانچه در غزل زیرین وی اینموضوع را بسیار بخوبی دیده میتوانیم:

تورکانه ایر ایرلاغونچه آنینک
کوید وردی مینی یلای، بولاسی

سکاکی چون آتایی اکثر غزلهایش را در وزن سروده های مردم رمل مثمن مقصور گفته است. شمار غزلهای وی چون دیگر سخنوران اوزبیك از هفت بیت بیش نمیباشد با وجود برازنده گیهای که در غزلهای سکاکی میبینیم شاعر در محدوده، اندیشه های زمانش محصور میماند و با پروبلمهای مهم اجتماعی و سیاسی زمانش از نزدیك تماس نگرفته و بیشتر روی ظاهر موضوعها فکرمیکند و به فورمولیزم بیشتر میلان میکند.

بیرار کونگول غمیدین بولسه ایدی واقف دوست
نی قیغو دشمن اگر صد هزار بولسه ایدی
(سکاکی سمرقندی)

قصاید سکاکی سمرقندی

قصیده بخش مهم سروده های سکاکی را میسازد گر چه دامنه پیدایش قصیده در ادبیات کلاسیک ترکی اوزبیکی به سده های پیش از چهاردهم و پانزدهم میلادی برابر به سده های هشتم و نهم هجری قمری میرسد، اما بحیث یك نوع ادبی مرحلهء اوجگیری آن ویژه، همین سده ها است. سکاکی از اساسگذاران قصیده در ادبیات ترکی اوزبیکی است.

قصیده از اشعار رزمی و حماسی و سیاسی دوران گذشته بوده در آغاز بسیاری از قصیده ها ویژه ستایش حکمرانان و شاهان و یا وقایع و رخدادهای تاریخی میشود پسانها، آهسته آهسته جایش را به ادبیات دربارمیدهد، قصیده سرایان برخی از ارباب دولت را برای افزودن اعتبار و شان و شوکت ایشان با مبالغه و اغراق بیش از حد وصف نموده از آنها در انجام بخششهای فراوان میگرفتند (صله ها) تشبیه ممدوح به اشخاص و چهره های تاریخی و همانند ساختن کارکردهای آنان به کارکردهای ایشان از ویژه گیهای کار قصیده سرایان بوده است.

در اینجا باید یاد آورشد که برخی از سخنوران ترقیخواه یا درنتیجهء نیازمندیها مادی و یابراساس سفارش فیودالان و فیودالزاده گان نیز دست به سرودن قصاید میزدند در اینگونه قصیده ها سخنوران خانان و خانزادگان و عمال دولت را با مبالغه و اغراق مدح میکردند. البته مداحی اینگونه قصیده ها باستایشهای که در قصیده های شاعران درباری آمده است فرق فاحش دارد زیرا سخنوران ترقیخواه دولتمردان و امیرزاد کان را به خواهش و اعتبار خویش مدح و ستایش نکرده اند مجبوراً به مدح ایشان شده اند. گذشته از آن مداحیکه درقصیده های شاعران ترقیخواه آمده است نسبت فرضی با حکمروایان و اشرافزادگان دارد در اصل شاعر به اینگونه ستایشها چاشتی پند و نصیحت

میدهد بسا اوقات اینگونه مداحی در روحیه حکمرانان و عمال دولت تاثیر سودمند بخشیده و آنانرا به سوی، عدالت و انصاف نیز باز میخواند.

این ویژه گیها خاص قصیده سرایی را در نخستین قصیده های زبان ترکی اوزبیکی و به ویژه در قصاید سکاکی که از آغازگران است نیزمی توان بوضاحت ملاحظه کرد.

سکاکی از حکمرانان وقت درستایش خلیل سلطان (۱) اولوغ بیک میرزا و از روحانیون متنفذ وقت خواجه محمد پارسا و ارسلان خواجه ترخان قصیده ها سروده است. او در قصایدش منافع طبقات حاکم را باز میگوید میرزایان را با مبالغه و اغراق به آسمانها بر میدارد عدالت و مردمدوستی، سخاوت و مردانه گی شان و شوکت ممدوحانش را وصف میکند. ایشانرابا اشخاص تاریخی و کا. کردهای آنها را با فعالیتهای آنان همانند میکند و به این ترتیب قصایدش را رنگین مینماید.

اما قصیده های که سکاکی در وصف اولوغ بیک میرزاسراییده است از این امر مستثنی میباشد. در این قصاید اولوغ بیک میرزا را بگونه مبالغه آمیز ستایش نمیگیرد همه مفاهیم وی با واقعیتهای تاریخی هماهنگ است. این حقایق تاریخی در سراسر قصایدش نقش رهبری کننده دارد. اولوغ بیک میرزا نسبت به دیگر حکمرانان تیموری و فیودال وقت معارف دوست و اندیشمند بود، بنابران ستایشهای سکاکی در وصف وی همه با واقعیت رنگ بسته ودروغی درآن نمیباشد.

سکاکی در یکی از قصایدش که در وصف اولوغ بیک میرزا سروده است در جایی در خطاب به مردم چنین میآورد:

خلیل سلطان فرزند میران شاه میرزا پسر امیر تیمور صاحبقرآن بوده که پس از وفات وی به تخت سمرقند می نشیند ظرفا و شعرا در مجلس وی جمع میشدند میگویند که خودش نیزشعر میسرود چنانکه در تعریف خواجه عصمت قصیده. سروده است، اما جستجو کردیم جز اینمطلع چیزی دیگری از آن نیافتیم

ای ترك پری پیکر بیمر ترك جفاقیل
گاه دلبسیر لعل روان بخش له رواقیل

مجالس النفایس نوایی

فخری هروی در روضة السلاطین میافزاید که خواجه عصمت در تعریف دیوان خلیل سلطان بنگونه آورده است

دل کبابی است کرو شور بر انگیخته اند
ور نمکدان خلیلش، نمکی ریختــــــه اند

سال وفات وی شب چهارشنبه شانزدهم رجب المرجب سال ۸۱۲ هجری قمری می باشد و سی و هشت سال حیات بوده است در مورد سروده های دری وی میتوانید به روضة السلاطین فخری هروی رجوع کنید. مترجم

جهاندین گیتی تشویش و مبادی امان کیلدی
خلایق عیش ایتینگ بوکون سرور جاویدان کیلدی
تن ایردی بواولوس بر چه اینینگ تیک جانی باریایوق
بحمدالله اوغان فضلی بیلا اول تنگا جان کیلدی

سکاکی در قصایدش اولوغ بیک میرزارا به نامهای سلیمان زمان، انوشیروان عادل، شبان وادی ایمن، شاه، مهر بانتر از پدر، خورشید زمان و امثالهم میخواند. سکاکی اولوغ بیک میرزا رادر جنگ و کارهای رزمی بیمانند میخواند وقصایدش را با دعاییه های در پیوند با آن به پایان میبرد. چنانچه میگوید:

سلاطین دنیا داکوپ، کیلدی و کیچیتی سنینگ تیک بیر
فلک بیشک کرتیلی بولسه ایتسون کیم قچان کیلدی؟

برای شاه، چون اولوغ بیک میرزا مدحی چنین دوراز عقل نمی باشد در قصاید که در وصف اولوغ بیک میرزا گفته شده گذشته از حقایق تاریخی مبالغه و اغراق نیز به نظر میرسد،

رعیت قوی ایرور سلطان میرزا انگا چوپان یا بوری
بوری اولگای و قوی تیغای چوموسی تیک شبان کیلدی

به باور او، پیوند ومناسبت شاهان با مردم یا رعیت در حکم شبان بارمه و یا گرگ بارمه است» او گرگان رمه را به سرزنش و چوپانرا به ستایش میگیرد. سکاکی اولوغ بیک میرزا را به چوپان تشبیه نموده اورا وصف میکند با وزوی درمورد پادشاه عادل در عصرش از اهمیت روشنفکرانه زیاد بر خورد دار است، تعریف و ستایش از اولوغ بیک میرزا درواقع ضربه محکم بود که بر فرق مخالفان و دشمنان متعصب و مرتجع او کوبیده میشد و اهمیت بدیعی و هنری قصاید سکاکی هم در همین را ز نهفته است.

بهر صورت اگر از پیوند ها و مناسبات سکاکی سمرقندی با اولوغ بیک میرزا صرف نظر نمایم سکاکی یکی ازدست اندر کاران بزرگ ادبیات ترکی اوزبیکی بوده که تا عصر نوایی در این عرصه دست به ایجاد و آفرینش یازیده است و بدینترتیب اگر صدیتهای را که از نظر فکر و غایه بدیعی در آثارش بملاحظه میرسد نا دیده بگیریم در زمینه ترقی و تعالی و رشد و شکوفایی ادبیات غنایی ترکی اوزبیکی سکاکی سمرقندی سهم ارزشمند و فنا ناپذیر میگیرد.

کیشی کیم یوقتور ور مهر و وفاسی
اگر خورشید تور آندین نی حاصل؟

لطفی هروی

مولانا لطفی هروی ازدانشی مردان یزدانشناس و بلند مقام و پر آوازه دوران خویش است، مرتبه، ادبیش تا آن پایه فرازی دارد که از جانب نوایی عنوان ملك الكلامی عصرش را می یابد.(۱)

لطفی از شمار سخنوران گرامیست که دقایق بیشتر حیات گرانبهایش را وقف ترقی و شکوفایی زبان و ادبیات ترکی اوزبیکی مینماید. کلام لطفی چون نامش پرلطف و پخته بیانش شیوا و رساست او داستانهای زیبای منظوم نیزمیآفریند.

لطفی سخنورذواللسانین (دو زبانی) است. در هر دو زبان فارسی دری و ترکی اوزبیکی استاد و دارای سروده های مانده گار میباشد سخن لطفی نه تنها پس از درگذشت وی در درازای بیشتر از پنج سده مورد تقدیر و علاقه سخن دوستان قرار گرفته بلکه در زمانش هم شهره آفاق بوده و طرف توجه فراوان شعر دوستان و سخن شناسان معاصرش نیز بوده است.

زنده گی و کارکردها:

لطفی هروی در مجالس النفایس، محاکمة اللغتین، مناقب پهلوان محمد، خطبه دواوین نوایی و دیگر آفریده های وی همچنان در آثار مثل تذکرة الشعرا دولتشاه سمرقندی، حبیب السیر و مکارم الاخلاق خواند میر، تذکرة التواریخ

- با بسنغر میرزا برادر بزرگ میرزا اولوغ بیك شیفته هنر سخن وی شده ویرا به حضور خویش خواسته هر وقت سفارش های لازم برایش میدهد و حتی میرزا شاهرخ پدربایسنغرمیرزا واولوغ بیك میرزا نظم ظفر نامه مولانا شرف الدین علی یزدی را به وی نیز سفارش مینماید و نوایی در اثر حالات پهلوان شمس الدین محمد از وی بگونه ظاهر اهل سخنوران زمانش یاد میکند افزون بر نوایی خواند میر، دولتشاه سمرقندی آفریده های وی را عالی ارزیابی کرده اند. همینگونه عبدالله کابلی نیز در تذکرة التواریخ خویش از زیبایی کلام وی در زبان ترکی اوزبیکی و فارسی دری نیزمتذکر می گردد (مترجم)

عبدالله کابلی، قاموس الاعلام شمس الدین سامی، مجموعه منظوم و منثور واضح و دیگران به یادداشتها و آگاهیهای لازم برمیخوریم.

اما آثاریکه تاهنوز از لطفی بدست داریم یا آنچه که در این سرچشمه ها و نشانیها آورده شده اند آنسانیکه انتظار میرود درشناسایی کامل و درست او و کارکردهای ادبی، طرز تفکر و اندیشه هایش بما یاری نمیرسانند.

درونمایه و داشته های همه، این آفریده ها تخلصش را لطفی دانسته اند، چون این سخنوربلند آوازه و ابرمردچکاد شعر ترکی اوزبیکی در سال ۱۳٦٦ یا که ۱۳٦۷ میلادی (مطابق ۷٦۷ - ۷٦۸ هـ ق) در دهکده، ده کنار که ازدهکده های حومه شهر هرات بوده دیده به جهان کشوده و در همانجا بزرگ شده و دست به آفرینش ادبی زده و تا پایان زنده گی در آنجا بود و باش مینماید ازاینجهت در همه منبعها و آفریده های دست داشته از آن به عنوان لطفی هروی یاد میکنند. گذشته از آن البته این موضوع اورا از لطفی سبزواری، نیشاپوری، کشمیری و مشهدی نیزمشخص میسازد.

لطفی نود و نه بهار زنده گی را پشت سر میگذراند و بسیاری از رخدادهای تاریخی خراسان و ماوراء النهر را به چشم و سر میبیند پیدایش و زوال و تجزیه امپراتوری تیمور، نبردهای خانمانسوز میرزایان باهمدیگر عواقب وحشتبار آنها، بنا های پر شکوه و جلالی که درنتیجه ترقی و تعالی هنر معماری بوجود آمده بود، کشفیات علوم و آثارتاره به تازه و نایاب و نادر رشد و ترقی هنر و ادبیات، مبارزه قاطع و پرشدت نیروهای ترقیخواه و پیشرو با قدرتهای ارتجاعی و بسگیرا و پی آمده های ناگوار آنانرا از نزدیک مشاهده و ملاحظه مینماید.

لطفی به سرزمینهای همسایه هرات نیز سفر نموده است معلومات دست داشته سفر ها و سیاحتهای وىرا به منطقه های جداگانه آسیای مرکزی و ممالک همجوار و همینگونه ازشناسایی نزدیکش با طرز زنده گی زیستمندان سرزمین های یاد شده نیزتایید می دارد.

لطفی زنده گی و همه نیرو انسانیش را وقف ترقی و شگوفایی زبان و ادب ترکی اوزبیکی، زدایش جهل و نادانی و بدبینی به زنده گی از صحنه حیات، جانبداری از آرمانهاو باورهای عالی انسانی و برازنده گی آن، ارامی و آسوده حالی انسان زمانش میکند.

نوایی درمجالس النفایس در موردش چنین یاد آور میشود: مولانا لطفی درایام جوانی تحصیل علوم ظاهریه تمام نموده و بعد ازتکمیل آنها به خدمت مولانا

شهاب الدین خیابانی آمده به تحصیل علوم باطنی و تصوف مشغول گشته و این طریق را تکمیل فرموده بالجمله مولانا شخص جامع علم ظاهر و باطن بوده. (۱) ص ص ۲۲٤». قراری که از منابع و سرچشمه ها بر میآید مولانا لطفی صوفی است ازشاعران ممتاز و زبردست، و استادان بزرگ طرفدار آبادی و شکوفایی زبان و ادبیات و هنر و صنعت اوزبیکی در عصرش به شمار میآید.

لطفی در باب برخی از حکمرانان تیموری هرات چند قصیده سروده است

بوفانی دهرا راکرشاد لیغ ایستار ایسانک، بولغیل

گدالیغ تانیغا خورسند و، بوله شاهگا حاجتمند

لطفی به نان جوین فقیری خورسند شده هرگز سر به استان شاهان نمی ساید و شادی خاطر و آزاده گی را برتر از اسیری و قید و بند دربار شمرده و نه تنها در حلقه شاعران ستایشگر شامل نمیشود بلکه درسروده هایش حکمرانان و میرزایان تیموری را به سوی عدالت و انصاف، برادری و برابری، عرفان و معرفت فرا میخواند.

لطفی در آفریده های پر بهایش از زنده گی و محبت و عشق، بهار و سرور، مهر و وفا، صداقت و معرفت، صلح و آسایش، مروت و مردانه گی، دلیری وقهرمانی را وصف مینماید. در آنها ازسرچشمه فناناپذیر آفریده های مردم فیض و الهام میگیرد و زبان ادبی ترکی اوزبیکی را با کاربرد درست دانستنیهای گوناگون مردم مانند ضرب المثلها، اصطلاحها و تعبیرها، کنایه ها غنا و توانمندی میبخشد و از عنعنه و باورها و اندیشه ها ترکیبها، تشبیه ها و واستعاره های بدیع و تازه استادان بزرگ شعر و ادب زبان فارسی دری و ترکی اوزبیکی مثل خوارزمی، سیف سرایی، کمال خجندی و خواجه شیراز (شمس الدین محمد حافظ) سود فراوان میبرد و آنها را ادامه داده در پی نظیره و همگونه سازی به سروده های ایشان میپردازد. براستی انطوریکه نوایی میگوید لطفی در زبان فارسی دری و ترکی اوزبیکی سخنوریست که نظیر ندارد. وبه این لسانها استادی داشته و در آنها توانسته احساس لطیفش را بگونه دلخواه واستادانه بر صفحه، کاغذ پیاده نماید.

امروز در زبان دری و اوزبیکی از لطفی سروده های بسیار اندك دردسترس ما قرار دارد. افزون بر غزلها ده هزار بیت ازمثن ظفر نامه، مورخ مشهوردوره،

---

۱) مولانا لطفی اول در مشهد و بعد ها در مدارس هرات تحصیل میکند و عمر گرامی خویشرا بیشتر با سخنوران، دانشمندان و علاقه مندان فرهنگ و دانش سپری مینماید. مترجم

تیمور مولانا شرف الدین علی یزدی (وفات ١٤٥٤ میلادی مطابق ٨٥٩ هـ ق) را که در سال ١٤٢٥ میلادی (٨٢٩ هـ ق) (١) به زبان فارسی دری تالیف نموده بود نیز به شیوهء مثنوی به زبان ترکی اوزبیکی منظوم میکند.

هم نوایی و هم معاصرینش بر بلند آوازه گی و دست رسای لطفی در زبان و ادبیات ترکی اوزبیکی و اثار و افریده های وی در این لسانها مهر صحه مینهند.

نوایی میگوید شهرت لطفی درترکی بیشتر است.خواند میر مینویسد مولانا لطفی در لطف سخن یگانه دوران بود پیش ازوی در زبان ترکی کسی بهتر از او شعر نسرده است ازخراسان تا عراق سروده ها و آفریده های رنگین و دلنشین لطفی که به بلند آوازه گی رسیده بود نقل مجالس ادبی انوقت بود و به صحبت های ادبی ذوق و شوق علحیده می بخشید و طرف توجه و نظرصاحب نظران قرار داشت.

نوایی در یکی ازمجالس ادبی که در منزل سید حسن اردشیر (٢) تشکیل یافته است درباب خوانش سروده ها و غزلهای لطفی نقد و ستایش آن چنین میاورد:

از شاعران ترکی گوی ابیات مولانالطفی رامیخواندند و این مطلع او رابه ستایش میگرفتند:

تارك لیك ایچرا بیلیچه یوق تارکیسویی
اورحدیی بیلیب، بیلیدین اولتو زورقویی

گفتیم لطفی ازسخنوران ذواللسانین (دوزبانی) است دسترسی وی تنها با سروده های ترکی اوزبیکی خلاصه نمیشود در شعر دری هم استاد بوده و اشعاری را که در این لسان میسراید هم همواره طرف توجه سخنوران بزرگ زمان و اینده گانش قرار میگیرد. چنانچه خاتم الشعرا، گرامی عارف و سخنوربزرگ عصرش مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی با او دوستی و همکاری ادبی سازنده و نزدیك بر قرار میکند نوایی در مجالس النفایس در پیوند به بلند دستی لطفی و پر آوازه بودن آفریده هایش در زبان دری اینگونه یاد آور میشود:

١- بعضا ازاسال ١٤٢٧ میلادی هم به قید اورده اند.

٢- نوایی در مجالس النفایس می گوید: درمیان ترك و تاجیك بهترار وی راسراغ ندارم. در جوانی علوم ظاهر کسب کرد اما میلش به جانب فقر بیشتربود. طبعش درتصوف خوب بود، درخدمت سلاطین قرار داشت، بعد ها خود را از ان کناره کرد، سلطان صاحبقران (سلطان حسین میرزا بایقرا) بالطف و مرحمت بسیار وی را دوباره به خدمت گماشت و مهربانیهای زیاد نمود چون میلش به فقر بیشتربود عاقبت جانب فقر را اختیار کرد و در خدمت حضرت مولانا محمد بدخشانی که مرشد بزرگ بود در امد و مرید وی گردید. به ترکی و فارسی شعرمیگفت و... مرقدش در راه کازرگاه در حظیره ابایش میان دو جوی واقع است. مجالس النفایس نوایی

«... و به فارسی نیز قصیده ها دارد او به اشعار مشکل بسیاری از شعرای قصیده گوی جواب گفته و بسیار خوب ادا نموده است. و در این زبان نیزاستاد است، ونود و نه سال عمر او بوده و در آخر قصیدهء آفتاب ردیف گفته، هیچکس از اقران اوتتبع آن نتوانسته و آن مطلع اینست: مطلع:

ای ز زلف شب مثالت سایه پرور آفتاب

شام زلفت را بجای ماه در بر آفتاب

و در وقت مرگ وصیت کرد که مولاناعبدالرحمن جامی مطلع زیرین او را در دیوان خود ثبت نموده و آنرا غزل سازد. مطلع

گر کاردل عاشق با کافر چین افتد

به زانکه ببد خوبی بیرحم چنین افتد(۱)

و مولانا جامی به وصیت او عمل نموده و این را غزل ساخته، و در دیوان ثبت فرموده ...» ص ۲٤٤ » نوایی در باب دوستی لطفی و مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی و همکاریهای ایجادی ادبی ایشان در نسایم المحبة نکته، جالبی را یاد آور شده مینویسد.

لطفی که افزونتر از نود بهار زنده گی را پشت سر گذاشته بود قصیده (سخن) را عنوانی حضرت مخدومی (مولانا نورالدین عبدالرحمن جامی) سروده نزدش برد، افزون بر آنکه همه خوشگویان زمانش درخوبی آن مهر صحه گذاشتند حضرت جامی نیربه آن داد انصاف دادند مطلع قصیده اینست:

۱- و ان غزل اینست

«گر کار دل عاشق با کافر چین افتد

به زانکه ببد خوبی بیرحم چنین افتد

جایی که بود تابان خورشید مکن خالی

حیفست گر ان بالا سایه بزمین فتد

هر جا که جهد برقی از آتش عشق تو

صد دل شده را آتش در خرمن دین افتد

عشق تو نه مهر و کین هر چند که زد قرعه

مشکل که بنام من جز قرعه، کین افتد

محراب حضور آمد ما را خم ابرویت

بروی ز خطای ما میپسند که چین افتد

هر لحظه زنم آهی باشد که ازین ناوک

سیاره، ادبارم از چرخ برین افتد

جامی چو سخن راند از لعل شکر بارت

بر دامنش از دیده دُرهای ثمین افتد

دیوان جامی ص ۱۰۱ (مترجم)

زهی حدیث لبت قوت روح و جان سخن
کل رخت چمن آرای بوستـــان سـخن

هنگامی که مولانا عبدالرحمن جامی آنرا میخواند با اظهار سپاسگزاری و برده باری و خاکساری به مولانالطفی میگوید:

«ازعهدهء صله این قصیدهء شما ما بر آمده نمیتوانیم مگر در برابر قصیده، عنوانی شماخواهیم سرود و کهن خرقه شما را به گدایی میگیریم، مولانا لطفی به پاسخ اظهار میدارد آنرابه شما آسان میکنیم صله باشد آنحضرت باعذر خواهی تمام جامه را به ایشان پوشانیدند».

لطفی همسان سایر منوران و روشنگران گذشته ما دشواریها و ناهمواریها فرود و فرازهای بیشمار زنده گی را دیده و مزه گرم و سرد و تلخ و شیرین زمانه را چشیده است: (مانند خواجه شیراز سخنور سده ها و زمانه ها که از وضع فرهنگی زمانش تنگ آمده گاهی چنین فریاد سر میداد:

سخندانی و خوشخوانی نمیورزند در شیراز
بیا حافظ که تا خود راجملك دگر اندازیم).

درارابطه به وضع نامساعد فرهنگی هرات آن وقت چنین آورده است:

لطفی هریدا قالمادی شعرینگا مشتری
عزم حجازقیل که مقامینک عراق ایمیش

این بیت لطفی بخوبی میرساند که اختناق فرهنگی جامعه فیودالی نمیتواند راه بازتاب نارضایتیهای فرهنگیان را سد نماید قلمبدستان رسالتمند کوشش میکنند پیام خویشرا باوسایل ممکن بمردم برسانند. لطفی رسالتمندانه قلم میزند و همه نیرو و توانش را فدای ترقی و تعالی ادبیات ترکی اوزبیکی و دری و آرزو آرمانهای عالی و برین انسانی مینماید. (۱)

میراث ادبی لطفی هروی:

درونمایه سروده های لطفی راموضوعهای رزمی و عشقی تشکیل میدهد او مؤلف داستانهای ظفرنامه است همینگونه لطفی از مجموعهء سردوه هایی که به زبان اوزبیکی آفریده دیوانی نیز ترتیب میکند، دیوان او به اساس گفته نوایی بسیار بلند آوازه بوده است:

«ملك الکلام زمان خود بوده و در ترکی بینظیر و دیوان ترکی او مشهور و دلپذیر است و بسیار مطلعهای متعذر الجواب دارد ... ص ۲۲٤.»

۱- لطفی درسال ۱٤٦٥ میلادی (مطابق ۸۷۰ هـ ق) درهرات از جهان می گذرد. مترجم

نسخه های دستنویس زیاد از دیوان لطفی در زمانه های گوناگون به ویژه سده های دوازدهم و بیستم بدسترس ما قرار گرفته در این نسخه های دستنویس در سروده های شاعر هم از نگاه پیمانه و هم از نظر متن ناهمگونیهای زیاد به چشم میخورد. شمار غزلهایش به (۲۰۰ - ۲۸۰) و حساب رباعیات وی به (۲۵ - ٤۵) میرسد

نسخه دستنویس موجود بسیاردیرین و معتبر دیوان لطفی که مثنوی گل و نوروز میر حیدر خوارزمی نیز ضم آنست در سال ۱۵۱۱ میلادی (۹۱۷ هـ ق) بدست محمود بیک هراتی نوشته میشود. این نسخه در حال حاضر در موزیم بریتانیا در لندن نگهداری میگردد (۱)

آفریده های دری لطفی در تذکره ها و دیگر سرچشمه ها، سنتیهای ادبی و تاریخی نیز بازتاب میگردد. دیوان دری وی تاهنوز برما آشکار نیست. بنابر آگاهیهای نوایی ترجمه منظوم ظفرنامه ازجانب لطفی هروی در یک نسخه منحصر مانده و نسبت عدم درج ان دربیاض بی آوازه میماند؛ اما به ما اینموضوع تا هنوز روشن نیست و درپرده اسرار باقی مانده است. (۲)

به همین ترتیب از شمار میراث ادبی مانده کار لطفی تا زمان حاضر فقط از دیوان ترکی اوزبیکی او ما آگاه میباشیم. میراث ادبی لطفی از طرف ای. سمویلوویچ در سال ۱۹۲۶ میلادی بنام لطفی و ترکی چغتایی هادی ظریف در سال ۱۹٤۸ میلادی در مجموعه سخنور بزرگ اوزبیک تحت عنوان لطفی و نوایی سپس از جانب س. ایرکین اوف درسال ۱۹۵۸ میلای تحت عنوان لطفی و داستان گل و نوروز او و همینگونه از سوی س. ایرکینوف درسال ۱۹٦۵ زیر عنوان زنده گی و آثار لطفی در نشریات فن تاشکند و ی. رستموف درسال ۱۹٦۳ میلادی زیر نام شعر اوزبیکی در سده، پانزدهم... و دیگران تحت بررسی و تحقیق قرارگرفته و آفریده های شان به زیورچاپ میرسد.

۱- به اساس فوتوکاپی نسخه دستنویس دیوان لطفی و مثنوی گل و نو روز که در موزیم بریتانیا نگهداری میشود موسسه نشریات ادبیات بدیعی دولت جمهوری اوزبیکستان درسالهای ۱۹۵۸ و ۱۹٦۰ و ۱۹٦۵ آثار منتخب لطفی را به نشر میرساند (دیوان لطفی و گل و نوروز)

۲- ظفر نامه که از طرف مولانا شرف الدین علی یزدی (وفات ۱٤۵٤ میلادی) در سال ۱٤۳۱ میلادی کار تحریر ان به اختتام رسیده بود از طرف مولانا لطفی هروی به زبان مادریش ترکی اوزبیکی به نظم کشیده میشود. نظر به آگاهی امیر علیشیر نوایی در مجالس النفایس چون این منظومه در بیاض نیامده ازاین جهت تا هنوز بما نرسیده است. درکتلاک دستنویس های ترکی اوبغوری اثرینام مشحون الحقایق به لطفی هروی نسبت داده شده است. نظر به آگاهی کتلاک مذکور مشحون الحقایق که به تعریف حقیقت اختصاص یافته است در ان اشعار یکتعداد سخنوران بگونه مثال اورده می شود ازاینکه خود اثر حفظ نگردیده است نمی توانیم زیاده تر از این دراین بارد اظهار نظر کنیم. مترجم.

نی کونگولی ساده ایلدورعشق ایلی کیم
سنینگ تیك بیوفانی یار دیر لار؟

دیوان اشعار

تا گاه نوایی سخنوری به توانمندی لطفی هروی در زبان ترکی اوزبیکی به دنیا نیامده است. دیوان اشعارش دربر گیرنده انواع گوناگون ادبی مانند غزل، رباعی، توبوق، قطعه و قصیده میباشد. قراریکه دیده میشود لطفی به غزل و توبوق بیشتر ازدیگر انواع ادبی دلچسپی میگیرد و بیشتر آفریده هایش در همین دو نوع ادبی نقش میگیرند. سروده های غنایی لطفی هروی دربرگیرنده عواطف عالی انسانی نسبت به زنده گی و طبیعت، عشق و محبت به آن و اشتیاق به وصل میباشد. لطفی بدبینی به زنده گی و تاریك دنیایی رابه نفرین میگیرد از عرف وعادات خرافی جامعه استبدادی وقت انتقاد میکند، خصلت های سلبی آن را تقبیح و نکوهش مینماید. صمیمیت، صداقت و معرفت را ستایش میدارد. سیماهای محبوب عاشق و رقیب را با حالتهای گوناگون ایشان با مهارت تمام به اشکال و اسلوب ویژه تصویر میکند. آفریده های مردم را باحفظ ساده گی و روانی آنا، درسروده هایش غرض ادای بهتر مطالبش میآورد که این امر به رمز پایداری و ماندگاری آفریده های غنایی لطفی کمك فراوان مینماید.

لطفی مثل آتایی و سکاکی در حیطه، سروده های غنایی محصور میماند در مورد بیرون جست از پروبلمهای اجتماعی، فرهنگی و سیاسی عصرش کمتر سخن میراند با اندیشه های جداگانه مستیك و تصوف میپیچد و در بحر بیکران آن غوطه ور میماند.



زنده گی و عشق در شعر لطفی هروی:

لطفی انسان راخلاصه جهان میداند و به زنده گی از صمیم قلب عشق میورزد، ازدل و جان مشتاق فصل بهار، وصل یار، عطر گل، چهچهء بلبل، آواز مطرب، کیفیت باده و یاران همصحبت و یکدل میباشد. چنانکه گوید:

یازبولدی، کیراک اول بت عیارتا پیلسه
بر چه تاپیلوربیزکا کیراک یارتاپیلسه
گل دوریدا ایچ باده، نی کیم عاقل ایما ستور
هرکیم که بوکون دنیا را هوشیارتاپیلسه

مدعای لطفی نکوهش بدبینی به دنیا و تاریك دنیایی است او ذوق شوق در زنده گی را میستاید. سالوس خرقه کان رانکوهش می کند و رستن ازدام ایشان را لازمی میداند به زنده کی علاقه مند است و رضای مولا رامی جوید، او میگوید وقتی انسان زنده کی کند چرا به مفهوم زنده کیش پی نبرد؟! چنانچه گوید:

برقع نی کوتار تینکری او چون، ایل سینی کورسون،
بوحسن و ملاحت بنه قیسی کون او چون دور...؟!

ترجمه

ازبهر خدا برقع زرخ دورکن ای ماه، تا خلق ببیند!
این حسن وملاحت به کدام روز بکاراست، از بهر چه کار است؟

لطفی برای بهشت از حیات و برای زنده کی ازآزادی و استقلال و معشوقش نمیگذرد، دیدار دلدارش برای او همه چیز است و از همه والاتر وبالاتر میباشد زیرا که معشوق به او همه چیز میبخشد:

کیلدی ایمیشکا، آرزوم یوزونک دورور کور کوز چیقیب
کیلکین که لطفی حاجتی اوچماق ایماس، دیدارایرور،
چشم مست و جام لعلین کورکای ایردی خضر اگر
ایچکای ایردی باده اولکیم آبحیوان تارتادور

ترجمه:

چشم مست و جام لعلین را اگر میدید خضر
میگذشت از آبحیوان باده مینوشید او

به باور لطفی هروی دوست داشتن و عشق ورزیدن گناه نیست ازنیازهای والا و طبیعی انسان و از زمره، حس زیبا پسندی آدمی به شمار میآید. لطفی در بخشی از سروده های دینی و اندیشه هایش برضد کسانیکه دنیا رانفی میکنند بر

آمده و مخالفت را با آنان اینگونه آشکار مینماید:

قوتلوغ ایاغینگ یرگاتیگیب دور آنینگ او چون
ایل یرگا قویوب باش قیلور بر چا عبادت،

* * *

قبله دین، یارب، اولار حالتدا ایور ولسون یوزوم
گر سنینگ قاشینگ دین اوزگا بولسه محرابیم مینینگ

شاعر به معشوق میگوید اگر میخواهی حاجی شوی بیهوده راهی کعبه مشو کعبه دل منست بیا و دل مرا زیارت کن که ثوابش بیشتر از زیارت آنست.

«دل بدست آور که حج اکبر است
از هزاران کعبه یکدل بهتراست.»

سین حسن ایلا بای سین، سینگا چون فرض دورور حج،
قیل تینگری او چون کعبه، گونگلوم نی زیارت

به همین ترتیب سروده های عشقی لطفی ازمفاهیم عمیق و ژرف حیاتی غنی بوده علیه خرافات پسندان و کسانیکه بدبین به زنده گی اند و آنرا نفی میدارند به مبارزه برمیخیزد. لطفی عشق دینوی را درصمیمیت و محبت با انسان میداند، اوستایشگر جمال محبوب خویش میباشد (دلبر جمالی و صفیده کامل) درستایش جمال محبوب کامل است، تمام نزاکتها ولطافتهای معشوق خود را با چیره دستی تصویر میکند و حالات گوناگون و اشکال مختلف آنرا ستایش مینماید و نه تنها به زیبایی ظاهری محبوب مفتون میگردد بلکه خواهان خوبیهای معنوی وی خلق و اطوار و عقل و ذکاوت، رخ ماه، چشم شهلا، قامت سرو و صورت پریوش وی نیزمیباشد و به معشوق مهربان و مونس خود این طور سلامها وشاد باشهای قلبیش رامیفرستد:

اول مینینگ جانی جهانیم غه سلام،
جاندین آرتوق مهربانیم غه سلام،
بیر زمان خالی ایماس من یادیدین
مونس جان و روانیم غه سلام

و از یار بیوفا به سختی شکایت می نماید:

بیوفالیق ایچرا رونق موبولور؟
دعوی مهر ایلاسه حق موبولور؟
بیرساغینسانگ بیزنی ییل و آی کیراک،
یخشی لارنینگ مهری مونداق موبولور؟

بگفته سخنورشرط عشق وفا و صداقت است، یار بیوفا یارحقیقی نیست.

کیشی کیم یوقتورور مهر و وفاسی
اگر خورشید تورآندین نی حاصل؟
نی کُونکلی ساده ایلدور عشق ایلی کیم
سنینگ تیك بیوفانی یاردیر لار؟

از معشوق بیوفا و سنگدل شاعر اینگونه به شکوه مینشیند:

تربتیم نینگ تاشیغه مونداق بیتینگ کیم لطفی قُل
تاش بغرلیگ یاراو چون فرسوده بو لغان خاك ایرور

اما اگرجبر وستم هم از یار ببیند ازعشق او نمیگذرد و به مهر و شفقت و تعویض خصلتهای وی امیدواراست:

چور ایتسه مهر امیدی توتارمین هنوزکیم
بیرطور قالماس آدم نینگ خصلت و خویی

در آفریده های لطفی شکایت ازیار آهسته، آهسته پسانها جایش را به بازتاب آزرده گیهای اجتماعی میدهد، چرا لطفی ازنارسایهای جامعه و اجتماعش آزرده گی دارد و زبان به شکوه و شکایت میگشاید هدف ازبازتاب این نارضایتیها در سروده هایش چه میباشد؟

موضوعهای طرف شکایت:

لطفی در آفریده هایش ازجبر و ستم و ظلم و پتیاره گی حکمرانان ستمباره بر مردم و کسانیکه کشور رابه نابسامانی و مردم را به بیخانمانی و خانه ویرانی می نشانند از زد و خورد ها و بهم تاختنهای فرمانروایان و از جبرجاهلان بردانایان آزرده گیش را اظهارمیدارد.

لطفی بر سر دولتمندان خسیس و دون همت در خشم میشود و بر حال بینوایان و بیچیزان و خانه بدوشان زمانه دلش میسوزد و میگوید: اگر سلطان ستمباره باشد ازعمال آن داد مخواهید زیرا کارناممکن و امر محال میباشد.

جان بارینچه قیلماغه ی لطفی فغان بیدادیدین
دادکیم بیرسون، قیلور چون جور سلطانیم مینینگ

شاعر ازظلم قراچریك که پس ازاستیلای تیموردر ولایتهای حکمرانی تیموریان انجام دادند اینگونه شکوه و نالش میکند:

بوزدی قراچریك بیلا کُونکلوم ولایتین
اول کوز که، ترك لاردیك ایشی تلاماق ایمیش

چون لطفی جبر وستم که بر دانشمندان، شاعران واهل فضل و هنرمیرفت

همه رابه چشم و سر مشاهده میکرد در اینمورد چنین یاد آور میشود:

یوقتورور یالغوز بولطفی جانیغه جور رقیب

قیدا بیردانا دور ور اول جور نادان تار تادور

و چنین رنج میبرد:

آیتیم که: بولطفی غه جفاقیلمه وفا قیل

آیتورکه: بیزنینگ دوریدا بورسم قالیبتور

با این گفته هایش روی جبر زمانه که به عنعنه عصرش در آمده است صحه میگذارد در زمینه تأکید میورزد. اما نالشها و شکوه های که در افریده های غنایی لطفی میآید بگونه لازم به افشای ماهیت جامعه فیودالی عصرش نمیپردازد و به گونه یك واقعیت عینی و اساسی زنده گی واضیح و مشخص کرده نمی شود و تا درجهء لازم کنگ و نارسا باقی میماند.

لطفی به خوانش حکمرانان و میرزایان تیموری به عدل و انصاف و پند و نصیحت باوردارد و به اندیشه او اگر حکمران عادل و با انصاف باشد مملکت حتمی به شگوفایی و آبادی میرسد:

جان تاپتی امارت قدینگیز توزلوگی بیلا

معمور بولورعدل ایلا هر قیدا ولایت

اگر ازآزرده گی و شکایتها و از کاستیها و کمبودیهای که در آفریده های لطفی آمده است بگذریم سروده های غنایی وی در جای خود در تکامل ادبیات زبان ترکی اوزبیکی نقش مؤثر و ارزنده را بجا میگذارد.

چیره دستی و هنرمندی لطفی هروی در سروده هایش:

سروده های لطفی طرف ستایش‌وتحسین سخنوران و متفکران بزرگ مثل نوایی و جامی قرار میگیرد. بسیاری از قلمبدستان اوزبیك، آذر، تاجیك، اویغور و دیگران از وی در شعر تقلید می کنند لطفی در میان مردم نیز بلند آوازه است: از شمارسخنوران محبوب همه میباشد. سحر سخن لطفی در چه نهفته است؟ سحر سخن لطفی در دلبری، دلنشینی، دلپذیری سخن، حیاتی بودن و نحوهء ارائه مفاهیم آن نهفته است. آفریده های لطفی افزون بر آنکه ساده و روان است ازچاشتی موسیقی نیزبر خوردارد میباشد. (۱) آوردن تشبیه ها و استعاره های

۱- لطفی به موسیقی هم ارزش فراوان قایل است و به آن اعتبار زیاد میدهد درموسیقی اختراعات دارد در اثر ملا عصمت الله ختنی که بنام تاریخ موسیقون معروف است درارتباط به کارهای که از طرف لطفی دراین بخش انجام یافته است معلومات لازم ارائه شده است. مترجم

تازه و گوناگون در سخن کار برد تعبیرها و اصطلاحهای سچه مردم نیز بر غنامندی سروده های وی و تأثیرش افزوده است.

بیشترین هنر لطفی را البته در رونق و تکامل غزل و تویوق دیده میتوانیم. باوجود اینکه درانواع ادبی ادبیات کلاسیك ترکی اوزبیکی شعر میگوید سروده هایش به آفریده های مردم بسیار نزدیك میباشد.

قان بولدی گُونگول فراقینگیزدین

جان کویدی هم اشتیاقینگیز دین

همسان غزل بالا که مطلع آنراتذکاردادیم لطفی غزلهای بسیار روان دیگر نیزدارد که به گفتار مردم بسیارنزدیك اند. مانند (ذاتینگ داحق اظهار کمالات قیلیب دور) و امثالهم.

در آفریده های لطفی ضرب المثلهای مردم نیز آمده است همینگونه او غزلهای بلند بالای مانند:

ایاغینغه توشار هرلحظه گیسو

دداغینگ معدن جاندور دیدیم آیتور: سینگانی؟

که به طرز مشاعره آورده شده میآفریند.

شمار بسیاری از ابیات غزلهای لطفی از (۵) تا (۷) میرسد. درغزلهایش با آوردن واژه های همصدا و همآهنگ نه تنها دررسایی قافیه میکوشد و باتأکید روی این مسله اساسی برای غنامندی درونمایه مصرعهای ابیاتش نیزتلاش میورزد، همینسان او بیشتر به موزیکال بودن سروده هایش نیز توجه نموده برای دلپذیری و روانی آفریده هایش بسیار اوقات از ردیفهای دو و یا چند واژه یی نیز با مهارت و چیره دستی تام استفاده میکند. چنانچه درغزلیکه به مطلع زیر میآغازد آنرابخوبی دیده میتوانیم:

سین سن سیوریم، خواه اینان، خواه اینانمه

قاندور جگریم خواه اینان خواه، اینانمه

دراین غزل لطفی هروی با استواری وپایداری تام عشق علاقه و مفرط و فراوانش را به محبوبش با جمله های ردیفی (خواه اینان خواه اینانمه) یعنی (خواه باور کن خواه باور مکن) بیان میدارد [۱] همچنان در غزل که به مطلع زیر میآغازد:

۱- پروفیسور ی.ا. بیرتلس هنگامیکه پیرامون برتری و فضایل اشعار لطفی به ویژه غزلهایش سخن میراند چنین میآورد:

در آفریده های لطفی به ردیف های بر میخوریم که از سه چهار و یا بیشتر از ده کلمه تشکیل یافته اند و این امر خاص لطفی و هنرمندی وی در غزل می باشد. (مترجم).

ماهوشیم بیرنظرایتسانگ، نی نیمانگ اوکسوگوسی؟
بنده ساری گذر ایتسانگ، نی نیمانگ او کسوگوسی؟

جمله‌ء ردیفی «نی نیمانگ او کسوگوسی» افزون بر آنکه التماس و التجاء و آرزوی عاشق را به محبوبش میرساند از صداقت و راستی او نیز به شکل گویا و درست حکایت میدارد.

لطفی از انواع بدیعی ادبیات کلاسیک ترکی اوزبیکی نه تنها در تویوق حریف ندارد بلکه آنرا ویژه خویش نیز می سازد و با استفاده وسیع و گسترده ازکنایات، اشارات و غنای زبان مردم با سرودن بیست تویوق برتری و برازنده گی خویشرا نسبت به امیری سخنور تویوق سرای بزرگ اوزبیك نیزبه ثبوت میرساند.

لطفی دورنمایه آفریده های عشقییش را نیزبآوردن مضمونها از زنده گی اجتماعی وقت جان میدهد. خواننده را باداشته های جامعه فیودالی و مناظر گوناگون و عرف و عادات زمانش آشنا میکند. چنانچه نوایی دراین باب میگوید: درغزلیکه درمنزل سید حسن اردشیر خوانده میشود از این سروده وی که با مطلع زیر میآغازد بسیارستایش و تعریف میگردد:

نازوك لیك ایجرا بیلیچه یوق تارگیسویی
اوزحدینی بیلیب بیلیدین اورلتور ورقویی

لطفی میگوید:

کمر معشوق من در نازکی ازتارهای مویش نازکتر بوده از این جهت تارهای زلف حد خویشرا شاخته ازکمرش پاینترمینشیند چون کمر وی معیار نازکی، زیبایی و باریکی میباشد بالاتر ازمویش قرار گرفته است. در این بیت لطفی افزون برمعنی ظاهری بیت یکی ازموضوعهای جالب و دلچسپ جامعه فیودالی وقت را که عبارت از ترتیب جابجا، شدن و نشستن در مجالس و ضیافتها است نیزحکایت میکند. در جامعه فیودالی آنوقت (همسان امروزهم) کسانیکه دارای منصب و مقام بلند میبودند در صدرمجلس قرار میگرفتند دیگران در نعلین یا صفوف پایین مجلس جا بجامیشدند:

کوُنگلومنی سنینگ زلفونگ آلیب گیزلادی بیلدیم
اوغری کبی ایل ایچرا سرافکنده دوگولمو؟

زلف محبوب دل عاشق را گرفته قرار نموده است از این لحاظ به دزدی میماند که در نزد خلق سر افکنده و شرمنده گردیده است:

شرع ایچیندا بولسه او سروك سوزیگا یوق اعتبار،
قانیمه بیرگای تانوقلوق ایککی عیارینگ سنینگ
تیلاب کونگل سنینگ، آغزینگ نی تا پماس
کیچیگ اوچون مگر اوینار یشونماق

در بیت بالا شاعربه اساس بازیهای اطفال منظره راترسیم مینماید در آن از تشبیه و اغراق که مرحله آخرین مبالغه است نیز کار میگیرد این نوع مناظر البته ماهیت شعرلطفی راتادرجه معین بلند میبرد وبه آن عمق می بخشد، جانبخشیدن به سیمای های شعری با اصول گوناگون در واقع ویژه لطفی است اوازصفات، جمال و سیمای معشوق و بر عکس آنچه که درافسانه ها و عنعنه ها مردم از آن سخن میرود به گونه تازه و نو استفاده نموده و به ستایش می گیرد این سیماها به کرکترهای عنعنوی و افسانوی همیشه غالب میشوند.

در اینباره یك دو مثال دیگرمیآوریم:

عیسی فلك کاشتی، چون بولدی لبینگ جان بیرگوچی
شرمنده لیکدین کیتمسه، کوکته انگانی بارایرور؟

بر پایه باورهای دینی عیسی مسیح (ع) بانفسش بیماران را شفا و به مرده گان جان می بخشید. او به قدرت خداوند (ج) به آسمان چهارم میرود، لطفی ازاین باور دینی سودبرده محبوبش را افزونتر از عیسی (ع) میشمارد. لب یاربه او جان میبخشد، عیسی شرمنده لب یاور وی میباشد، اگر به آسمان نمیرفت چه میکرد.

گل اوگرانور اوخشارچمن آرالیغ اندین
بوستانداورقلاری پراگنده دوگولمو؟
جن و ملك و حور و چمن ایچرا کورنماس،
یوزونگ آیدین بر چه سی شرمنده دو گولمو؟

در بیت نخست میگوید: گل زیب و زینت به چمن دادن راازیار آموخته است ودر بیت دوم اظهار میدارد که:جن و ملك و حور همه از رخ چونماه یار شرمنده شده اند ازاینرو در چمن دیده نمیشوند.

یوزونگ دین لاله رنگ ایلتیب اویالیب شهرغه کیرماس
انینگ بوینین کیشی باغلاب، کیتورماغونچه صحرا دین

تشبیه رخسار سرخ محبوب به لاله یك عنعنه ادبی است به این اساس سخنور میگوید چون لاله در چمن سر خسروی خویش را از رخ تو گرفته از

شرمساری رو به صحرا نهاده است پس تازمانیکه مردم آنرا چیده گلدسته ساخته به شهر نیاورند بخودی خود ازخجالت به شهر آمده نمیتوانند.

کون توشته کورگالی سینی توشتی زوال گا
آی تانگ غه قالدی کیچه باقیب اول جمالغه

در بیت بالا منظرهء زیبایی از طبیعت به بسیارچیره دستی تصویر شده است. لطفی میگوید خورشید برای اینکه جمال محبوب را ببیند به خواب ناز رفته است، ماه آسمان محو دیدار جمال او شده تا صبح چشم به سوی وی مانده است.

قویاش آیدیک یوزونگ نینگ خجلتیدین
قاچیب تورت ینچی کوک اوز را چیقیب دور

ترجمه: دراین بیت شاعر جمال محبوب خود را نه تنها به ماه و خورشید تشبیه نمیکند بلکه اورا از ماه و خورشید هم بالاتر گذاشته به وی چهرهء تازه میبخشددر این مواقع سخنور بدون شك از ادبیات عامیانه مردم نیزمتاثیر میباشد، دریکی ازداستانهای عامیانه مردم اینطور میخوانیم:

میگویند در روی زمین زیبا رویی بود بنام آی (ماه) که به حسن و جمالش بسیارمغرور بود، دختر بنام شیرین که درزیبایی از وی فزونی داشت غرورش را به بازی میگیرد چون آوازه وی به همه جا میرسد آی (ماه) در رشك شده کینهء او را در دل پرورده خواهان کشیدن حسن خود چون شیرین به رخ مردم میشود. هر دویی آنها در پلهء میزان قرار میگیرند حسن شیرین چنان سنگینی میکند که ماه را به شکل هلال در آورده به آسمان میفرستد، از این رو ماه خجالت کشیده برای همیش درآسمان میماند.

لبینگ لطافتی دین بسکه فهم قیلدی اویات
اولوم قرا ظلمات ایچرا کیردی آبحیات

در این بیت شاعر لطافت لب یار را بر تراز آبحیات میشمارد نظر به باور مردم آبحیات درمیان ظلمات میباشد، لطفی بر عکس مفاهیم این افسانه میگوید: آنچه که به مردم آبحیات میبخشد لب یاراست نه آبحیوان، آنانیکه به فکر آب حیات افتاده اند به ظلمات نیستی گرفتار اند.

در اینجا میبنیم که لطفی محبوبش را از عیسی مسیح (ع) حور و ملك بالاتر از آبحیوان جانبخش تر از ماه و خورشید زیباتراز گل و چمن و لاله صحرا دیدنی تر از شهد و شکر شیرینتر میداند. به نظر لطفی به انسان وزیباییهای او هیچ چیز و هیچکس برابری و همسری کرده نمیتواند.

لطفی با آوردن صنایع بدیع چون لف و نشر، تضاد، تجاهل عارفانه سیمایهای تازه می آفریند.

تجاهل عارفانه:

یارب، اول دلبر ملك یاحور، یا خود جان ایرور؟

حق نظر آندین کوتارماس: خلق انگا حیران ایرور!

در این بیت سخنور با کارگیری صنعت تجاهل عارفانه محبوبش را به حور و ملك و در نهایت به جان تشبیه میکند و از نزدیکی وی به یکی از اینها در تعجب و حیرت میافتد گرچه در اصل او دلبرش را با ملك و حور همسنگ میداند ولی به آن قناعت نمیکنْد و در خاتمه با جان نیز برابرمیشمارد.

کونگل سیز ایتی کوزی واه، نی بولدی تینگری او چون

دداغیدین مینی بیر سوو اوروب دواقیلسه؟

در بیت بالا با کار برد صنعت تضاد میگوید: چشم یار عاشق را بیهوش کرده است اما آب لب معشوق که آب حیوان میباشد ویرا هوشیاری میبخشد. گذشته از آن این بیت رسمی را که در بین مردم نیز جاری است بیاد میآورد و آن اینست که وقتی کسی بیهوش میشود به روی وی آب میپاشند تا بهوش بیاید.

در سروده های لطفی هر دو نوع لف و نشر مرتب و غیر مرتب را دیده میتوانیم که از عهدهء هر دو بخوبی میبرآید، اینهم نمونهء از لف ونشر مرتب وی:

قاشینگ ایرینگ، یوزینگ ای رشك رضوان

هلال و کوثر و باغ جنان دور...

و اینهم نمونهء از لف و نشر غیر مرتب او:

کورگالی تیشینگ بیلان ایرینگ نی لطفی نینگ کوزی

کیر پوکی اوستیندا هردم دُر و مرجان کور نا دور

گفتیم لطفی ازپاسداران سر سخت زبان ادبی ترکی اوزبیکی است او از غنایی زبان عامیانه مردم از ضرب المثلها وتعبیرات آنان استفاده فراوان میکند و در زمینهء شگوفایی زبان ادبی سهم شایسته می گیرد.

لطفی تعبیرات و مثلها مردم را یا با در نظر داشت ویژه گیهای آنهایا راساً و عیناً ویا با وارد نمودن اندك دگرگونی به کار میگیرد و بدینگونه به استفاده ازآنها سیماهای گونا گون حیاتی به شکل واصول بدیعی ایجاد می نماید بگونه مثال:

ایل یوزیگا باقسه لار، اولارمین
خورشیدنی، نیتای یاشورسه بولماس
« آی نی ایتگ بیلان یاپیپ بولماس »
آفتاب بدو انگشت پنهان نمیشود
ماه رابا دامن نمیشود پنهان کرد
بیرگا کیر سام کاشکی، چون یتماس اول آیغه ایلیك
مشکل احوالی توشوب دور بیرقتیق كوك بیراق
زمین سخت و آسمان دور است:
دیدیم که: رقیبم نی قاشینگ دین کوتار! ایتور!
بیرگل قنی کیم آلدیدا یوزخارتاپیلماس
« گل تیکن سیز بولماس »
گل بی خار نمیباشد؛
سین سیزین قیلمای تحملُ ناله قیلسام قیلما عیب
گر بویُوك یُوكلا نسه تاققه کیلگای آندین یوز صدا
غمیم نی تاغ هم کوتارا آلمایدی
غمم را کوه هم برداشته نمیتواند؛
نظر اهلی کوریب نارتیك ینگاقینگ
مثلاً: بیرنارو، مینگ بیمار دیرلار
بیرنارو مینگ بیمار
یك انار و هزاربیمار؛
حیات سوی غه ایلتیب سو وسیز کیتوردی مینی
دداغینگیز، نی بلاحال، کور کوز دی
دریا گا آلیب باریب، سو سیز کیلیتردی.
به دریا برده تشنه برگردانید؛
سوردونگ که نیچه بولدی دیوانه سین قاشیمدین
دیوانه دین سورارسین، کیم نیچه بولدی آیغه
دیوانه دین آی باشینی سورامه
از دیوانه میپرسد که ماه چند است و یا از دیوانه سر ماه را مپرس؛
دلبر ساغینمه غان جهتی بوفراق ایمیش
کوز دین بیراق بولسه، کونگول دین بیراق ایمیش

از دیده رود هرآنچه از دل برود؛

یـیـــراق ســـالـغـــونـچـــه اولـتـــورُ لطفی قلُ نـی
مـــثـل بار دور کـــه اولـماقـــدین تـیـــریـلمـــاق
آی و کون یوزونک بیلالاف اورسالار یوقتور عجب
آری لاف اورمـاق یـیـراقـتـین بر چاغـه آسان ایرور

از دور لاف زدن بسیار آسان است؛

اباغینک غـه توشار هر لحظه گـیـسـو
مـثـل دورکـیم: چراغ تو بی قـرانغـو

پای چراغ تاریکی است؛

توتارمین کوزکه کورسام عارضینک نی
کـه دیر لار: آقـقـان اریقـقـه اقـار سـوو

بجوی که آب رفته باز میرود؛

یوزونک نی توتوم آرتوق آی و کوندین
کـیـشی نینک کـوزی دور! آری ترازو

چشم انسان ترازو است؛

کوزونک قانمیدین یومانماس عجب تور
که: قورقار قیدا کیم قان کورسه هندو

هندو هر کجا که خون بیند میترسد؛

تیـلار وصلینک نی لطفی قیل اجابت،
کـه ایتـور لار تیـلاگـان نی تیـلاگـو.

همینسان لطفی ازطنزیه ها، هجویه، ها دعاییه ها و نفرینهای مردم نیز در آفریده هایش استفاده میبرد:

لطفی نی کیم قـرغـه دی «یارب بلا گـا اوچرا! دیب
کیم سنینک تیك تاش بغرلیک دلبرباغه اوچرا دی

یا:

قویماغیل هردم رقیبیم نی قاشینک دین سور، بیگیم
کیم قوتور ایت نینک دمیدین بر چاغه نقصان ایرور!

یا:

بوتویما غور کوزیمگا دورور کورماگان کبی
آیدیک یوزیگانیـچـه کـه بومـبـتـلا باقـار

کاربرد ده ها تعبیر و مثالهای مردم در شعر از طرف لطفی درعصر وی رونق زیاد داشت: چنانچه نوایی درمجالس النفایس در باب میرزا حاجی سغدی (۱) درر ابطه به این امر چنین میآورد:

اگر چه در بعضی موارد چیزهای غریب ازطبع آن سرمیزد اما دراین بیت او جاشنی و زیبایی زیاد نهفته است.

اوخشاتتی قامتینگ نی صنوبر گاباغبان (۲)
بیچاره بیلماس ایمیش الفدین تایا غنی

نسبت کار برد درست این مثل در کلام خویش امید است پروردگار(ج) بروی رحمت آورد، این امرنیز از اهمیت کار لطفی حکایت میکند.

لطفی همانطوریکه واژه های هم معنی مثل یاو، یاغی، خصم، دشمن، لب، دداغ، ایرن، را بسیار در سرودهایش به کار میبرد ازکلمات متضاد معنی نیز بصورت گسترده استفاده میکند و با کار برد از آنان صنایع زیبای لفظی می آفریند و همانند ادبیات شفاهی مردم در ادبیاتُ کلاسیك ترکی اوزبیکی درنوع ادبی تازهء که به شکل تویوق عرض وجود کرده است نمونه های نایاب ایجاد میکند.

کونگلو ما، هرنی که باقسام، داغی بار، (زخم)
هرنیچا دردیم نی دیسام، داغی بار، (دیگر)
قیلچاتنگا باری عشقینگ یار ایدی،
بیزساری بولدی فراقینگ داغی بار، (کوه)

* * *

کچتی عمرو توشمادی اول یار، ایلا، (بدست نیامد)
قورقا رام کونگلوم بوغمدینٌ یار ایلا، (پاره)
بوو فاسیزلیق که سیندین کورمیشام،
اعتقادیم، قالمادی، هیچ یار ،ایلا، (به یار)

درمصرع اول تویوق:

واژه نخست «داغی» بمعنی زخم در دوم دیگر، و درچهارم تاغ یعنی (کوه) میباشد. در تویوق دوم واژهء، یارایلا بمعنی بدست نیامد، در دوم کفیدن و در چهارم معنی به یار را افاده میکند.

۱- میرزا حاجی سغدی سمرقندی بوده از بزرگ زداه گان آندیاربوده است. مترجم

۲- به شکل زیر هم آمده است:

اوخشاتتی قامتینگ غه صنوبر نی باغبان
بیچاره بیلماس ایرمیش الفدین تا یاغینی

لطفی به آهنگ واژه ها و موسیقی آنها بسیار توجه میکندازاین سبب موسیقی و شعر را به شیوهء عضوی با هم تلفیق میدهد، اشعارش را با نغمات سرودهای کلاسیك مردم هماهنگ مینماید. نام بسیاری از سرودهای مردم را در آفریده هایش بکار میگیرد و با استفاده ازآنها صنایع لفظی زیر را ایجاد میکند:

لطفی هری دا قالمادی شعر ینغه مشتری

عزم حجاز قیل که، مقامینگ عراق ایمیش

دراین بیت واژه های حجاز و عراق هم نام ممالك جداگانه را افاده میکند و هم از شمار اسمای نغمه های و مقامهای موسیقی نیزمیباشد.

و یا:

سالدی ترکستان یولیگا لطفی نی کافر کوزینگ

نی مجالی بارکه قیلغای راست آهنگ عراق

در بیت بالا واژه های راست و عراق به معنی نغمه ها هم آمده اند. گر چه در چیره دستی لطفی درشعر شك وتردیدی باقی نیست با وجود آن او از خطا و اشتباه های که درکلام سخنوران زمانش وجود دارد نیزمبرا نمی باشد تنگ بودن دایره موضوع به جولان سیماها امکان نمی بخشد سرودهایش بیشتر بگونه رومانتیك است کمتر دست به بازتاب واقعیتهای زنده گی به شیوه ریالیستیك میبازد. لطفی روی محبوبش را به ماه و خورشید و گل، مژگان وی رابه تیر و نیزه تشبیه میکند و باربارتکرار مینماید و از آوردن واژه های غلیظ و پیچیده و سیما های تکراری در شعر خود داری نمیورزد.

نقش لطفی در شگوفایی ادبیات ترکی اوزبیکی:

لطفی بیشترین و قت زنده گی گرانبهایش را در پیوند به امر ترقی و شگوفایی زبان و ادبیات ترکی اوزبیکی به سر رسانیده است. لطفی از گرامی سخنوران دوران خویش است علیه اعتقاد و باورها و اندیشه های و همی وخیالی و خرافی برضد بدبینی به دنیا و پشت پا زدن به نعمت های مادی و معنوی به مبارزه می رود.

لطفی سخنور حساس سرایشگر احساس های عالی و برین انسانی و شور و شوق حیات است. او از ادبیات شفاهی مردم از متون ادبیات کتبی اوزبیکی استفاده فراوان می برد باسخنوران زبر دست مثل سلمان ساوجی و

کمال خجندی مسابقه های ادبی میدهد. در یکی ازسروده هایش رنگینی شعرش را کمتر از سلمان ساوجی نمیداند، در آفریده های دیگرش در مورد شعر کمال خجندی چنین میآورد:

لطفی کلامی یتسه سمرقند اهلیگا

آمودین اوتماس ایدی خجندی سفینه سی

اگر کلام لطفی به سمرقند برسد، سفینهء خجندی از دریای آمو به اینسو نمیگذشت. اگر در این فخریه لطفی مطابق عنعنه وقت مبالغه یی وجود داشته باشد باید یاد آور شد که او با سروده هایش هم درخراسان و هم در ماوراء النهر ازآوازه بلند بر خوردار بوده است.چنانچه نوایی در پاسخ پهلوان محمد که از وی گاهی پرسیده بود؛ که از شعرای ترکی گوی کدام یکی خوب شعر سراییده است واز میان آنان کدام یکی را بسیار دوست دارد گفته بود:

«مولانا لطفی حالا از همه در این فن مسلم است و استاد این طایفه و ملك الکلام آنان میباشد».

لطفی که ملك الکلام دوران خود است در رشد و شگوفایی ادبیات ترکی اوزبیکی در دوره های پستر ازخویش نیز نقش مؤثر بازی می کند. بسیاری از شاعران به سروده های وی همانند و نظیره بسته مینمایند غزلهایش راتخمیس میکنند همینگونه بسیاری ازاثرهای دیگر نیزبه تأثیر پذیری از آفریده های ادبی وی به وجودمیآیند.

آثار لطفی در میان همه ترکان و به ویژه مردمان آسیای میانه طرفداران زیاد دارد و تاحال بسیاری ازسروده هایش نیز افرون بر تدقیق و بررسی از طرف آواز خوانان ترکستان کبیر در قالب آهنگ نیز در آمده است.

سالدی ترکستان یولیگا لطفی نی کافر کوزینگ

نی مجالی بارکه قیلغای راست آهنگ عراق

(لطفی هروی)

دوای درد

منی جاندین اوساندیر دی جفا دین یار اوسانماس می؟
فلکلر یاندی آهیمدین مرادیم شمعی یا نماس می؟
همه بیمارینه جانا دوای درد ایتار احسان
نیچون قیلماس مینه درمان منی؟ بیمارسانماس می؟
شب هجران یا نارجانیم تو کار قان چشم گریانیم
اویادیر خلقی افغانیم قرا بختیم اویانماس می؟
غمیم پنهان توتاردیم من دیدیلر یاره قیل روشن
دیسام اول بیوفا بیلمم اینا نور می اینانماس می؟

(فضولی)

ترجمه:

مرا از جان بیزار کرد،
آیا یار از جفا بیزار نمی شود،
از آهم فلکها سوخت،
آیا شمع مرادم روشن نمی شود،
جانان همه به بیماران دوای درد می بخشند!
چرا مرا درمان نمی کند؟
آیا مرا بیمار نمی داند؟
جانم در شب هجران می سوزد و
چشمانم خون می گرید،
افغانم مردم را بیدار میکند،
آیا بخت سیاهم بیدار نمی شود؟
غمم را پنهان می کردم،
گفتند به یارت بگو،
اگر بگویم نمی دانم آن بیوفا
باور می کند یا نه؟

(فضولی)



ابونصر فارابی



شناسنامه مترجم

برهان الدین نامق شهرانی چهل هشت سال پیش در یك خانواده، متوسط در دهکده، شهران ولسوالی خاش ولایت بدخشان تولد شد. پس از آنکه تعلیمات آغازین را در ولایت بدخشان و تعلیمات ثانوی و متوسطه را در شهر کابل درمتوسطه ابن سینا و اکادمی تربیه معلمین در سال ۱۳٤۹ بپایان رسانید و به اخذ دیپلوم لیسانس از دانشکده ادبیات و علوم بشری در سال ۱۳۵۳ نایل آمد. در سال ۱۳۵٤ درمربوطات وزارت مالیه شامل کار شد و مدتی بحیث مدیر مسؤل مجله راه حساب بود و از سال ۱۳۵۹ تا ۱۳۷۰ در مربوطات رادیو افغانستان بحیث تهیه کننده برنامه های مختلف رادیو ایفاء وظیفه نمود و از سال ۱۳۷٤ به اینسو بحیث مسؤل فرهنگی و مدیر مسؤل ماهنامه سوغات ارگان نشراتی جنبش ملی اسلامی افغانستان در پاکستان ایفاء وظیفه می کند.

آثار

۱- نور جهان بیگم ملکه حسن و سخن (نشر دمیرمنو تولنه به افتخار روز مادر سال ۱۳۵٦)؛

۲- ترکان افغانستان (در ارتباط به زنده گی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی ترکهای افغانستان)؛

۳- جلوه امثال در اشعار (مجموعه ضرب المثلهای منظوم)؛

٤- حیات ادبی سلطان محمود؛

۵- تاریخ ادبیات ترکی اوزبیکی (ترجمه)؛

History of Turkey Uzbeki Literature

Author : Pro. N. Mallayef

Volume - I

Researched & Translated by : Burhanuddin Namiq Shahrani